

تفسیر

روح البیان و روح البیان

تصیف : جمال الدین

شیخ ابوالفتح رازی

از اشعزان قرن ۶ هجری

تصحیح و حاشی

بقلم : آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

از انتشارات :

کتابفروشی اسلامیة

تهران - خیابان بوذرجمهری شرقی - تلفن ۵۲۱۹۶۶





۶۰ ریال



۲

۸۱-

۱-

۶۲

کتابی  
۶۰-۲-۲۶



۵۷۳۲۴

کتابخانه تخصصی اوستا

۵۷۳۲۴





# تفسیر

رُوحِ اِبْجَانٍ وَ رُوحِ اُجْبَانٍ

تصیف : جمال الدین

شیخ ابوالفتح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم : آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

تصحیح علی اکبر غفاری

مجلد ۵ هم

حق چاپ محفوظ

۱۳۶۸ هجری

\* (چاپ اسلامیة) \*



## سوره فصلت

بدانکه این سوره مکی است و پنجاه و چهار آیت است در عدد کوفیان ، و سه در عدد حجازیان ، و دودر عدد بصریان و شامیان ، و هفتصد و نود و شش کلمه است ، و سه هزار و سیصد و پنجاه حرف است ، و در خبر است که هر که او سوره حم المصایح بخواند بعدد هر حرفی ده حسنه بنویسند اورا .

### سورة فصلت اربع و خمسون آیه وهی مکیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

حَمَّ (۱) تَنْزِیْلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (۲) كِتَابٌ فَصَّلَتْ اٰیٰتُهُ قُرْاٰنًا

فرو فرستاده ایست از بخشاینده مهربان نوشته ایست تفصیل داده شده آیات او قرآنی است

عَرَبِیًّا لِّقَوْمٍ یَعْمُرُوْنَ (۳) بَشِیْرًا وَّ نَذِیْرًا فَاَعْرَضَ اَكْثَرُهُمْ فَهَمْ لَا یَسْمَعُوْنَ (۴)

عربی برای گروهی که میدانند مرده دهنده و ترساننده پس روگردانیدند بیشتر ایشان پس آنها نمیشنوند

وَقَالُوا قُلُوْبُنَا فِیْ اَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُوْنَا اِلَیْهِ وَ فِیْ اٰذَانِنَا وَقْرٌ وَّ مِنْ بَیْنِنَا وَ بَیْنِكَ

و گفتند دلهای ما در غلاف است از آنچه خوانید مارا بسوی او در گوشهای ما سنگینی است و از میان ما و میان تو

حِجَابٌ فَاَعْمَلْ اِنَّا عَامِلُوْنَ (۵) قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ یُوْحٰی اِلَیَّ

پرده ایست پس بکن بتحقیق ما کننده ایم بگو جز این نیست که منم آدمی مانند شما وحی شود بسوی من

اِنَّمَا اِلَهُكُمْ اِلٰهُ وَّ اِحْدٌ فَاَسْتَقِیْمُوْا اِلَیْهِ وَ اسْتَغْفِرُوْهُ وَ وِیْلٌ لِّلْمُشْرِکِیْنَ (۶)

که بتحقیق خدای شما خدائی است یگانه پس مستقیم باشید بسوی او و آمرزش خواهید اورا و وای مشرکان را

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۸) قُلْ ءَإِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ

کسانی که نمی دهند زکوة را و آنها برستخیز آنها کافراند بتحقیق کسانی که گرویدند و کردند

كَار شایسته مر آنها را مزدی است بی منت بگو آیا بتحقیق شما هر آینه کافر شوید بآنکه آفرید زمین را

فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أُنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹) وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ دُونَ رَوَاسِيٍّ لِيُحْمِلُوا فِيهَا كِبَرَهُمْ وَ ثِقَلَهُمْ لِيُحْمَلُوا فِيهَا وَ أَجْنَابًا وَ سَائِبًا وَ مَسْكُومًا وَ كَانُوا فِيهَا يَخْتَلِفُونَ

در دو روز و قرار دهید برای او مانندها اینست پروردگاران جهانیان و گردانید در آن کوهها را از

فَوْقِهَا وَ بَارَكْنَا فِيهَا رَبِّهَا وَ قَدَّرْنَا فِيهَا أَقْوَامًا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ (۱۰) بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ حَمَلًا وَ سَوَاءً لِمَنْ يَسْأَلُ وَ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ فِيهَا حِسَابٌ

بالای آن و برکت داد در آن و اندازه کرد در آن روزهای آنرا در چهار روز یکسانست مر سائلان را

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا

پس قصد کرد بسوی آسمان و آن دودی است پس گفت مر آنرا و مر زمین را بیائید برغبت یا کراهت گفتند

أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱) فَفَقَضَيْنَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا

آمدیم فرمان برداران پس حکم کرد آنها را هفت آسمان در دو روز و وحی فرمود در هر آسمان کار آنرا

وَ زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ حِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۱۲) فَإِنْ أَعْرَضُوا

و آراستیم آسمان دنیا را بچراغ ستاره ها و نگاهبانی اینست تقدیر عزیز آگاه پس اگر رو گردانیدند

فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ (۱۳) إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ

پس بگو ترسانیدم شما را از صاعقه مانند صاعقه عاد و ثمود چون آمد آنها را پیغمبران از پیش

أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ

روهاشان و از عقب آنها آنکه نپرستید مگر خدا را گفتند اگر خواهد، پروردگارا ما هر آینه فرو فرستاد

مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِهَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۱۴) فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ

فرشتگانی را پس بتحقیق ما بآنچه فرستاده شدید یا کافرانیم پس اما عاد پس تکبر کردند در زمین

بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ

بغیر حق و گفتند کیست سخت تر از ما توانائی آیدانیدند که خدا است آنکه آفرید آنها را اوست سخت تر



مِنْهُمْ قُوَّةٌ وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۱۵) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ  
از آنها بتوانائی و بودند بآیات ما انکار میکردند پس فرستادیم بر آنها بادی سخت را در روزهای

نَحِيسَاتٍ لِيُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ  
نحس تا بچشانیم آنها را شکنجه خواری را درزندگانی دنیا و هرآینه شکنجه آخرت خوارکننده تر است و آنها

لَا يُنصَرُونَ (۱۶) وَ أَمَا تُمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذْتَهُمْ  
باری کرده نشوند و اما تمود پس هدایت کردیم آنها را پس دوست داشتند کوری را بر هدایت پس گرفت آنها را

صَاعِقَةً الْعَذَابِ الْهُونِ يَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۷) وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا  
صاعقه شکنجه خوارکننده آنچه بودند کسب میکردند و برهانیدیم کسانی را که گرویدند و بودند

يَتَّقُونَ (۱۸) وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۹) حَتَّىٰ  
پرهیز میکردند و روزیکه برانگیخته شوند دشمنان خدا بسوی آتش پس آنها باز داشته شوند تا

إِذَا مَا جَأَوْهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰)  
چونکه آیند آنرا گواهی دهد بر آنها گوش آنها و چشم‌هاشان و پوستهای آنها آنچه بودند میکردند

وَ قَالُوا لِيَجْلُدِ اللَّهُمَّ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ  
و گفتند مر پوستهای خود را از برای چه گواهی دادید بر ما گفتند سخن آورد ما را خداوند آنکه گویا گردانید

كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۱) وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَمْتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ  
هر چیزی را و او آفرید شما را اول بار و بسوی او بر میگردید و نبودید که بیوشید آنکه گواهی دهد

عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا  
بر شما گوش شما و نه دیده های شما و نه پوستهای شما ولیکن پنداشتید آنکه خدا نمیداند بسیاری را

بِمَا تَعْمَلُونَ (۲۲) وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرَأَيْتُمْ فَأَصْبَحْتُمْ  
از آنچه میکنید و این نمان گمان شما آنکه پنداشتید بیوردگار خود هلاک کرد شما را پس گردیدید

مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳) فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ وَ إِنْ يَسْتَعْجِبُوا فَمَا هُمْ  
از زیانکاران پس اگر صبر کنند پس آتش جایگاه است آنها را و اگر رضا نجوئی کنند پس نیستند آنها

مِنَ الْمُعْتَبِينَ (۲۴) وَ قَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَّانًا فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا

از عذر پذیرفتگان و گماشتیم مر آنها هم نشینان پس آراستند برای آنها آنچه پیش روی آنهاست و آنچه

خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا

عقب آنهاست و حقت بر آنها گفتار در گروهی که گذشتند از پیش آنها از جنی و آدمی بتحقیق آنها بودند

خاسرین (۲۵).

زیان کاران .

قوله تعالی ( حَمَّ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ) بعضی کوفیان گفتند «حم» در محل

رفع است بابتداء و «تنزیل» خبر اوست . یعنی هذه السورة تنزیل من الرحمن الرحیم ، و

بعضی گفتند محلی نیست «حم» را از اعراب و تنزیل مرفوع است بخبر مبتداء محذوف ای

هذا القرآن تنزیل من الرحمن الرحیم ، این قرآن تنزیل است یعنی منزل است ، چنانکه

بیان کردیم ، از خدای بخشاینده و بخشنده و تفسیر رحمن ورحیم باستقصاء برفته است در

اول کتاب .

( کتاب ) بدل تنزیل است ، این تنزیل کتابی است که آیات او مفصل و مبین کرده اند

( قرآنا عرابیا ) نصب او بر حال است از فصلت و این اولی تراست از دیگر وجوه . و گفتند

مصدر است لامن لفظ الفعل . و گفتند نصب بر مدح است ، و گفتند علی إعادة الفعل أي فصلنا

قرآنا ، و گفتند علی إضمار فعل ای ذکرنا قرآنا و أنزلنا ( لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ) برای قومی

که دانند قرآن برای دانا و نادان فرود آمد ولیکن تخصیص کرد ایشان را بذکر برای آنکه

ایشان منتفع باشند .

( بشیراً وَ نذیراً ) صفت قرآن است یعنی قرآنی است بلغت عرب بشارت دهنده و ترسانند

( فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ ) گفت بیشتر این مردمان که قرآن بایشان فرستادند عدول کردند و اعراض

کردند و از او برگشتند ( فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ) ایشان نمیشنوند یعنی گوش با او نمیکند و نمیشنوند

شودنی که بآن منتفع شوند .

( وَ قَالُوا ) و گفتند یعنی مشرکان مکه ( قَالُوا بِنَا فِي أَكْثَرِ مَا تَدْعُونَا إِلَيْهِ ) دلهای

ما در غلاف است از این که تو ما را بآن دعوت میکنی یعنی نمی توانیم بدانستن ، و آن پوشش

و غطاء منع میکند ما را از آنکه چیزی بدانیم . و أَكْثَرُ جمع کنان باشد ، کنانة تیردان باشد



( وَفِي 'اذَانِنَا وَقُرْ' ) ودر گوشه‌های ما گرانی است از آنچه تو می‌گوئی ، نمی‌توانیم شنیدن ، و این نوعی از جبر است که گفتند این مشرکان و گفتند این برای قطع طمع رسول گفتند تا رسول طمع ببرد از ایمان ایشان ( وَ مِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ ) و از میان ما و توحجایی مانع هست باین معنی که ما دعوت تو نمیتوانیم شنید ، و گفتند معنی آن است که میان ما و تو در دین خلافتی هست بسیار و تفاوت قولی عظیم آنرا بحجاب مانع کرد از اجتماع ایشان بربك كلمه. احوال این کافران در این گفتار از دو بیرون نیست یا این برسبیل حقیقت گفتند و حقیقت خواستند یا برتوسع و مجاز و مبالغه اگر حقیقت خواستند جبر مطلق است هم این مقاله که مجبوره گویند . و اگر برتوسع گفتند و مبالغه خواستند این است که ما در تأویل آیاتی که مثل این است من قوله « ختم الله علی قلوبهم » و قوله « و جعلنا علی قلوبهم أكنة » گفته‌ایم ، وجه اول دلیل بطلان جبر است ، وجه دوم دلیل صحت مذهب عدل . ( فَأَعْمَلُوا إِنَّمَا عَامِلُونَ ) تو در دین خود کار کن که ما در دین خود کار خواهیم کرد و مثله قوله « لکم دینکم ولی دین » و گفتند معنی آن است که آنچه توانی کردن در اهلاك ما و ابطال کار ما بکن که ما همچنین خواهیم کرد در حق تو ، آنچه حق تعالی چون ایشان اقتراحات و انواع تحکم و تعنت از حد بردند گفت :

بگوی ای محمد که من دعوی خدائی نمی‌کنم ( إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ ) من آدمی‌ام همچون شما از روی خلقت ، همچون شما قادرم بر قدرت و بیش ازین نیست که وحی می‌آید بمن و وحی بر من انزله میکنند که خدای شما يك خداست . استقامت کنید او را و در دین او راست باشید و از او آمرزش خواهید گماهان را که کرده‌اید .

آنکه گفت وای بر آن مشرکانی که زکاة ندهند و بقیامت ایمان ندارند آیت دلیل است بر آنکه کفار با اصرار بر کفر متعبدند بشرایع . آنکه خدای تعالی مشرکانرا ملامت کرد و مذمت بمنع زکاة و اما تخصیص زکاة از میان ذکر عبادات برای آن کرد که مردم بیشتر مجبول و مطبوعند برشح نفس اگر چه بعبادت دیگر از نماز و روزه و حج تن در میدادند زکاة برایشان سخت می‌آمد و آنکسی که گفت لایوتون الزکاة معنی آنست که لایؤمنون بوجوبها این خلاف ظاهر است و تکراری است بی‌فائده برای آنکه این داخل بود فی قوله « للمشرکین » که آنکه مشرک باشد بوجوب زکاة و هیچ عبادت ایمان ندارد دیگر آنکه بزرگان ایشان را لغتی (١) بود از این و اگر چه در ایشان سخائی بود برای آنکه این چون جزیتی میشناختند

(١) کلمه مصحف است و صحیح در این مقام لفظی است بمعنی تنك و عار یعنی بزرگان کفار تنك داشتند از دادن زکوة اگر چه سخی بودند و شاید بجای لغتی «انفتی» صحیح باشد .

از این استنکاف کردند که عاملی و مستخرجی بیاید و موکل باشد و مالی معین بقر و رغم بستاند و بخواد از ایشان ، و از آنجا گفت رسول ﷺ « الزكاة قنطرة الأسلام » من عبرها نجا « گفت زکاة پل مسلمانی است هر که برو بگذرد نجات یابد ، و از آنجا است که اهل رده گفتند در عهد ابوبکر علیه ما يستحق از پس مرگ رسول ﷺ أمّا الصلاة فنصلی و أمّا الزكاة فلا يغضب اموالنا ، گفتند نماز کنیم ولیکن رها نکنیم تا مال ما بغضب بردارند . بعضی صحابه گفتند بساز با ایشان تا بیک بار مرتد نشوند ، رها کن تا نماز میکنند و زکوة ندهند [ ابوبکر گفت ] و الله لا أفرق بين شيئين جمع الله بينهما والله لومنعوا عقلاً مما فرض الله و رسوله لقاتلتهم عليه « گفت بخدای که جدا نکنم میان آن دو یعنی نماز و زکاة و بخدای که اگر پای بند شتری باز گیرند از آنچه خدای فرموده است با ایشان قتال کنم بر آن . و آنچه گفتند که زکاة نفس خواست و هی کلمة الإخلاص گفتن « لا إله إلا الله » و آنچه گفتند نفقه و صدقه و است و مانند این اقوال همه عدول است از ظاهر ، و بی ضرورتی عدول کردن از ظاهر روان باشد پس بر این جمله که تقریر کردیم آیت دلیل است بر آنکه کفار متعبداند بزکاة دادن ، والله ولي التوفيق .

( إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم أجر غير ممنون ) گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند ایشانرا مزدی بود بی نقصان و امن النقص ومنه المنون للموت لأنه ينقص الناس والحيوان . عبدالله عباس گفت غیر مقطوع . مجاهد گفت غیر محسوب . و گفتند غیر ممنون به عليهم یعنی منت نهند بآن برایشان برای آنکه واجب است ایشان را آن حق بر خدای .

( قل أنشكركم لتكنفرون بالذي خلق الأرض ) بگوی ای محمد که شما کافر میشوید بآن خدای که زمین بیافرید بدو روز و آن روز یکشنبه و دوشنبه بود .  
( وتجمعون له أنداداً ) و با او امثال و اصداد فرو میدارید ( ذلك رب العالمين ) او خدای جهانیان است .

( وجمال فيها رواسي من فوقها ) و کرد از بالای زمین کوهها ثابت بر جای ایستاده ( وبارك فيها ) و برکت کرد در زمین بدانچه پدید کرد در او از انواع منافع از گیاه و درختان و معادن و جز آن ( و قدر فيها اقواتها ) و مقدر بکرد و بینداخت روزیهای اهل زمین ( في أربعة أيام ) در چهار روز ، مجاهد وقتاده گفتند خدای دریاها و آنها و اشجار و دواب و آنچه اسباب رزق بنی آدم است روز سه شنبه و چهارشنبه آفرید . ابن ابی نجیح گفت

از مجاهد که مراد باران است . عکرمه و ضحاک گفتند تقدیر کرد درهر شهری ازباب اقوات و ارزاق آنچه در دگر شهر نباشد تا مردم بنجارت و جلب منفعت ازاین شهر بآن شهر برند و آن سبب رزق و معیشت ایشان باشد . کلبی گفت چنانکه حضر را ارزاق و اقواتی معلوم است اهل بدو را بخلاف آن « فی أربعة أيام » در چهار روز این چهار با آن دواست چه خلق زمین بدو روز و خلق کوهها و ارزاق بدو روز دیگر با هم ضم کنی چهار روز باشد چنانکه یکی از ما گوید تزوجت أمس امرأة و الیوم ثنتین ، دی زنی کردم و امروز دو زن و معنی آن است که امروز دوزن دارم بازن دینه (۱) و همچنین گوید آیت واسط فی خمسة و البصرة فی عشرة ، و آن خمسة داخل باشد در این عشرة . ( سواً ) أبو جعفر خواند برفع بر خبر مبتداء محذوف ای هوسواء و یعقوب خواند بجر علی انه صفة أيام ، و باقی قرءاء بنصب علی المصدر ای استوی استواء ثم حذف زوائد هاقال سواء ( لِّلسَّائِلِینَ ) در او چند قول گفتند یکی آنکه سواء للسائلین عن ذلك ، سواء باشد پرسندگان را یعنی اگر بسیار کسان پرسند همه را جواب بريك حد باشد که این جمله چیزها بچهار روز آفریده . قتاده و سدی گفتند معنی آن است فمن سأل عنه أُجیب بهذا ، اگر کسی پرسد جوابش چنین دهند و قيل للسائلین الله حوائجهم . گفت این جمله برای آنان آفرید که حاجت خود از خدای خواهند یعنی رغبت جز بخدای نکنند . ابن زید گفت معنی آن است که این آفریدن راست بر مسائل سائلان است که اگر خواستندی بیش از این نخواستندی اینکه آمد بر حسب اقتراح ایشان آمد و من عالم بودم بسؤال و اقتراح ایشان پیش از آن که کردند . بعضی دیگر گفتند معنی آن است که سواء للسائلین و غیر السائلین ، راستست این حدیث اگر پرسند اگر پرسند .

( ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ ) ای قصدالی خلق السماء قصد کرد بخلق آسمان و بیافرید آنرا ( وَهِيَ دُخَانٌ ) و آن دودی بود گفتند بخار آب بود ( فَقَالَ لَهَا ) گفت آسمان و زمین را ( ائْتِیَا ) بیایید ( طَوْعًا أَوْ كَرْهًا ) إما بطاعت و إما بکراهت و إما برغبت و إما بجبر ، گفتند آمدیم بطوع . بعضی گفتند معنی آن است آسمان و زمین را گفتیم بیارید آنچه در شما نهادم از منافع آن و مصالح خلق و اظهار کنید آنرا . عبدالله عباس گفت که خدای تعالی آسمان را گفت آفتاب و ماهت را برار و زمین را گفت جویها و ابران (۲) و میوهایت برون آر ( قَالَتَا أَتَيْنَا

(۱) دینه یعنی دیروزی منسوب است به دی یعنی دیروز و سنائی گوید:

بچه بط اگر چه دینه بود آب دریاش تا بسینه بود

یعنی بچه مرغابی که دیروز از تخم برآمده باشد شنا کردن در دریا تواند .

(۲) بجای این کلمه الاشجار است در عبارت منقول از ابن عباس که گفت انت الارض ما فیها من\*



طائِعِينَ) آمدیم طائع و راغب برای آن گفت طائِعین و طائِعَتین نگفت که آنرا خواست با هر چه در آسمان و زمین است از عقلا و جز آن، آنکه تغلب کرد عقلا را بر ناعقلان و گفتند که چون فعل عقلا با او نسبت کرد از او کنایت بضمیر عقلا کرد. چنانکه «فَطَلَّتْ أَعْنَاقَهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» و در اخبار آمد که بعضی انبیاء گفتند بارخدا یا اگر آنکه که آسمان را گفتی بیایید بطوع یا بکره و ایشان گفتند آمدیم طائع اگر عصیان کردند چه کردی با ایشان؟ خدای تعالی گفت بگفتمی جانوری را تا هر دورا فرو بردی گفت (۱) آن جانور کجاست گفت در مرغزاری از مرغزارهای من گفت آن مرغزار کجاست گفت فی علم من علمی در علمی از علمهای من. و آنچه تحقیق و قول محققان است که آنجا قولی نبود از خدای تعالی و نه از آسمان و زمین جوابی، ولیکن این عبارت است و کنایت از سرعت حصول مقدور او بر وفق مراد یا از طریق تشبیه بروجه مبالغه با آن ماند که سیدی مطاع گوید غلام مطیعش را که بطاعت آی و بخدمت و بفلان کار قیام نمای اگر خواهی و اگر نه، او گوید آدمم و میخواهم و طوع و رغبت نماید و اگر نه چنین باشد از حکیم نکو نبود که بامعدوم خطاب کند و جواب از معدومی که صحیح باشد اگر در وجود آید، از او هم صحیح نبود برای آنکه جماد است و این را در کلام عرب و اشعار ایشان نظائر بسیار است منها قول الشاعر:

فَأَجْهَشْتُ لِلثُّوْبَانِ حِينَ رَأَيْتُهُ      وَ كَبَّرَ لِلرَّحْمَنِ حِينَ رَأَيْتُهُ  
فَقُلْتُ لَهُ أَيْنَ الَّذِينَ رَأَيْتَهُمْ      بِجَنَّتِكَ فِي خَفَضِ وَطَيْبِ زَمَانِ  
فَقَالَ مَضُوءًا وَاسْتَوْدَعُونِي بِلَادَهُمْ      وَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْقَى عَلَى الْحَدَثَانِ (۲)

\* الانهار والاشجار والثمار و شاید تصحیف کلمه ایست که کابان نشنیده بودند و تغیر دادند و من کلمه شبیه این بمعنی درخت در خاطر ندارم و شاید مؤلف کلمه اشجار را در ترجمه نیاورده و مقصود آن است که جویها و ابران یعنی جویها روان کن امر از راندن با کلمه واکه برای بیرون بردن استعمال میشود. (۱) فرو بردن چیزی که بوجود نیامده معقول نیست و خطاب معدوم نیز از حکیم قبیح است و مؤلف وجه آنرا بیان کرده است.

(۲) ثوبان نام کوهی است و شاعر دوستان خویش را بدامن آن کوه دیده بود خیمه زده بودند پس از چندی نزدیک آن کوه رسید و یاد دوستان پیشین کرد و کوه را انسانی فرض کرد و با او مانند انسان مکالمه پرداخت گوید چون کوه ثوبان را دیدم لابه لابه آغاز کردم و او هم چون مرا دید تکبیر خدا گفت پس باو گفتم کجایند آنها که نزد تو دیدم خوش و در آسایش؟ جواب داد رفتند و جای خود را بمن سپردند و کیست در گردش روزگار بیک حال ماند.

و منها قول الشاعر :

إِمتلأ الحوضُ وقالَ قَطْبِي مَهلاً رُويداً قد مَلأتَ بَطْنِي (۱)

و منها قول الاخر :

بِالْمَازَمِينِ تَكَلَّمْتُ أَجْفَانِي فَأجَابَهَا دَمْعِي وَكَلَّ لِسَانِي (۲)

و مثله قول بعض الخطباء سل الأرض من شق أنهارك ، و غرس أشجارك ، و جنى ثمارك فان لم تجبك حواراً أجابتك اعتباراً ، إلى مالا يحصى كثرة ، با آنکه آن را حدی نیست بکثرت .

( فَفَضَّيْنُهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ ) گفت بیافرید هفت آسمان در دو روز (۳)

این قضی بمعنی خلق است و اتمام و این ایام همه باهم همان شش روز باشد که حق تعالی گفت « خلق السموات و الارض و ما بینهما فی سبعة ایام » و آن روزها پنجشنبه و آدینه بود که باقی شش روز است بر آن روایت که بیان کردیم و روز آدینه را برای آن جمعه خواند که خلق آسمان و زمین و چیزها در او مجتمع شد ( و أَوْحَى فِي كَلْبٍ سَمَاءَ أَمْرَهَا ) و وحی کرد در هر آسمان کار آن آسمان (۴) قتاده و سدّی گفتند ماه و آفتاب و ستارگان بیافرید و فرشتگان را و آنچه خواست آفرید در آسمانها گفتند معنی آنست که وحی کرد بامری در هر آسمانی آنچه ایشان را فرمود ( وَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ ) گفت بیاراستم آسمان دنیا را بچراغها یعنی ستارگان درخشنده چون چراغ ( وَحِفْظًا ) ای خلقنا الکواکب زینة

(۱) حوض پرشد و گفت مرا بس، آرام باش و آهستگی نمای که شکم را پر کردی .

(۲) مازمان نام دو کوه است در منی گوید در نزدیکی آن دو کوه چشمان من سخن گفت

و سرشک من جواب داد و زبانم فروماند و مانده شد از سخن .

(۳) استدلال با آسمان و زمین بر قدرت حق بدان مثبت است که از معماری بنائی معروف و مشهور

باشد که همه بشناسند و خواهند استادی وی را بیان کنند گویند او سازنده فلان بناست و اگرچه بناهایی دیگر بسیار ساخته باشد چون مردم بر آنها اطلاع ندارند و معروف نیست آنرا شاهد نیاورند چنانکه در تألیف و شعر و دیگر صنایع گویند شیخ بهائی آن است که کشکول نوشته و سعدی کسی است که گلستان تألیف کرده است و مردم هفت آسمان را میشناختند و عظمت آنرا میدانستند خداوند استدلال بوجود آنها کرده گرچه هزاران خلق دیگر و کرات دیگر آفریده باشد .

(۴) وحی با آسمان باعتبار نفس زنده ایست که مدبر آسمان است چون گردش کرات آسمانی

بغیر محرک ارادی ممکن نیست .

لها و حفظاً گفت ما ستارگانرا بر آسمان دنیا برای این دووجه آفریدیم یکی برای زینت و یکی برای نگه داشت از شیاطین تا رجوم ایشان باشند و منع کنند ایشان را از استراق سمع کانه قال وزیناها زینة وحفظناها حفظاً بر این تقدیر مصدر باشد و بر تقدیر اول مفعول له ای للحفظ و گفتند «واو» در تقدیر صله است ای زیناها بالمصایح التي هي الكواكب حفظاً ، و بر این وجه هم مفعول له باشد ( ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ) این جمله تقدیر خداست عزیز منیع دانا غالب و عالم بجمیع اشیاء .

( فَأَن أَعْرَضُوا ) اگر این کافران اعراض کنند و برگردند از تو و از قول و دعوت تو ( فَقُلْ أُنذَرْتُكُمْ ) بگو من شما را میترسانم از صاعقه یعنی وقعی و عقوبتی و عذابی چون صاعقه عاد و ثمود ، و عاد قوم هود بودند و ثمود قوم صالح .  
( إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ ) چون پیغمبران بایشان آمدند ( مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ ) از پیش ایشان و از پس ایشان یعنی از جوانب و گفتند مراد ظرف زمان است اگر چه در عبارت ظرف ممکن است، یعنی پیش از ایشان پیدران ایشان و پس از ایشان بفرزندان ایشان ( أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ ) قیل بآن لاتعبدوا گفت بآن فرستادند آن پیغمبران را تا مردمان آن روزگار را گویند جز خدای را مپرستید و این از آن جمله است که قول دراو مضمراست یعنی و قالوا لاتعبدوا إلا الله و گفتند جز خدای را مپرستید ( قالوا ) گفتند این کافران ( لَوْ شَاءَ رَبُّنَا ) اگر خدای ما خواستی ( لَأَنْزَلْ مَلَائِكَةً ) فرو فرستادی فرشتگانرا این برای آن گفتند که ایشان اعتقاد کرده بودند که فرشتگان بهتر از پیغمبرانند برای آنکه ایشان دختران خدایند پس از آنجا گفتند اگر خدای خواستی تا پیغمبر فرستد از فرشتگان فرستادی آنکه گفتند ( فَأِنَّا بِهَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ) ما آنچه شما را بآن فرستادند از کتاب و از شریعت کافریم .

( فَأَمَّا عَادٌ ) گفت، اما عاد که قوم هود بودند استکبار و ترافع کردند در زمین بناحق برای آنکه ما ایشان را قوتی و شدتی دادیم و عظم خلقی ، ایشان بآن مغرور شدند و گفتند ( مَنْ أَسَدٌ مِثْلًا قُوَّةً ) در جهان که باشد که از ما بقوت سخت تر باشد حق تعالی بجواب ایشان گفت ( أَوْلَمْ يَرَوْا ) نمی بینند یعنی نمیدانند که آن خدای که ایشان را آفرید او از ایشان بقوت سخت تراست و نصب قوه در هر دو جای بر تمیز است ( وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا ) و ایشان بآیات ما جاحد و کافر شدند .

(فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا) ما فرستادیم برایشان بادی سخت سرد و اصل او از صریر باشد و آن آواز باد باشد و این مضاعف این باب باشد کنهسته فی معنی نهه و کفکه فی معنی کفه و کبکه فی معنی کبه و جوی سخت را برای آن صرصر میگویند که آب اورا آوازی هایل است ( فی آیام نحسات ) در روزهای نحس شوم سخت بر ایشان که در او هیچ خیر نبود . و کوفیان و ابوجعفر و ابن عامر خواندند فی آیام نحسات بکسر حاء ، و باقی قرءاءت نحسات بسکون حاء . مقاتل گفت از ضحاک که خدای هفت سال باران از ایشان باز گرفت و باد یک ساعت از ایشان ساکت نشدی ، ابوزبیر روایت کرد از جابر بن عبدالله انصاری که او گفت چون خدای تعالی بقومی خیر خواهد ایشان را باران دهد بی باد و چون بقومی بدی خواهد باران را از ایشان باز گیرد و باد برایشان گمارد و آن آیام نحسات آن هشت روز است که خدای تعالی گفت «سبع لیل و ثمانیة آیام حسوما» ( لِنُنْذِرَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ ) تا بچشانیم ایشان را عذاب خزی و مذلت و مهانت درزندگی دنیا ( وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى ) و عذاب دوزخ در آخرت بدتر باشد و بخزی بیشتر ( وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ) و ایشان را نصرت و یاری نکنند . جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد که جماعت قریش بأبوجهل نشستند و رأی زدند در کار رسول ﷺ و گفتند کار محمد بر ما ملتبس شد اگر مردی بجوئیم که او علم شعر و کهنات داند تا برود و با این محمد سخنی گوید .

عتبه بن ربیعه گفت من علم شعر و کهنات و سحر دانم بر من هیچ از این پوشیده نیست من بروم و با او بگویم و از او بشنوم و شما را خبر دهم . آنکه بیامد و بنزدیک رسول آمد و گفت یا محمد تو بهر حال بهتر نه ای از پدران و اجداد خود این که تو میگوئی ایشان نگفتند اگر غرض تو از این گفتار ریاست است مالوای قریش برای تو بندیم و تو را مقدم و رئیس خود کنیم که کس بر تو تقدم نکند . و اگر غرض آن است که زنی خواهی ما از آن قبیله که تو زنی اختیار کنی برای تو زنی خواهیم با مال و جمال و اگر غرض تو مال است چندان مالت دهیم که تو انگر شوی و أعقاب تو و این همه میگفت و رسول ﷺ خاموش بود و هیچ جواب نمیداد چون او تمام بگفت رسول ﷺ گفت « بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآناً عربیاً » تا باینجا رسید که فأما عاد فاستکبروا فی الأرض « چون اینجا رسید عتبه دست بر دهان مبارک آنحضرت نهاد و او را سوگند داد بحق رحیم و خویشی که خاموش باش رسول ﷺ خاموش شد عتبه برخاست و باخانه خود رفت و



باز نزدیک قومش نشد. ایشان گفتند عتبه کجا رفت نباید تا صابی شده باشد و میل کرده بدین محمد یا محمد طعامی باو داد و او بطمع طعام محمد فریفته شد. آنگه بر خاستند و بخانه عتبه آمدند. گفتند چرا با نزدیک ما نیامدی همانا صابی شده ای یا طعام محمد ترا بفریفت. عتبه خشم گرفت و گفت مال من از مال شما بیشتر است ولیکن من بنزدیک او شدم و با او فصلی گفتم چنین، مرا جواب داد بکلامی که نه شعر است و نه کهنات و نه سحر است، و آنچه رسول ﷺ از این سوره با او خوانده بود باز خواند برایشان تا آنجا که خوانده بود و گفت چون باینجا رسید من دست بردهانش نهادم و دانستم هر چه محمد میگوید راست میگوید ترسیدم که عذابی از آسمان بماند و شما فرود آید.

(رَأَى مَا تُمُودُ فَهَدَىٰ نِيَاهُمْ) گفت اما تمود را ما هدایت دادیم (فَأَسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ) ایشان اختیار کوری کردند بر ایمان و این آیت دلیل است بر بطلان قول مجبیره برای آنکه خدای تعالی گفت من تمود را آن هدایت که بمن تعلق دارد بدادم از اقدار و تمکین و ازاحه علت و نصب اذله و اللطاف و بیان. آنگه گفت ایشان اختیار کفر کردند بر ایمان و اگر هدی در آیت ایمان بودی و خدای ایشان را ایمان داده بودی ایشان را با فعل خدای اختیار نماندی (فَأَخَذْتَهُمْ) گفت بگرفت ایشان را (صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ) عذاب مهلك باهوان و منزلت بآنچه کردند یعنی جزا و پاداشت آنچه کردند.

(وَنَجِّنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَلُوا بِتَقْوَىٰ) گفت برهانیان آنان را که ایمان آوردند و از خدای بترسیدند و از معاصی او بپرهیزیدند.

(وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ) نافع و یعقوب خواندند «و یوم نحشر» بنون مفتوح و ضم شین علی اضافه الفعل الی الله علی سبیل التعظیم و اعداء الله منصوب بوقوع الحشر علیه، و دیگر قراء «یوحشر» خواندند بیاء مضموم و فتح شین علی الفعل المجہول. «أعداء الله» مرفوع علی اسناد الفعل إلیه گفت آن روز که دشمنان خدای را جمع کنند سوی دوزخ (فَهُمْ يُوزَعُونَ) ای یدفعون إلیها و یکفون من الوزع وهو الکف ایشانرا دفع کنند و با دوزخ رانند، و منه قول الحسن لابد للناس من وزعة وهی جمع وازع ای کفة یعنی لابد باشد مردم را از رئیس که منع کند ایشانرا. یعنی ایشانرا بدوزخ برند و رها نکنند که از آنجا برون آیند و ایزراع که إلهام است هم از این بناست و منه قوله «رب أوزعنی» ای اجعل لی

و ازعاً مانعاً من لطفك يزعنى عن المعاصى .

(حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا) «ما» زیاده است . تا آنکه که این کافران بدوزخ رسند .

(شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ) گوشها و چشمهای ایشان و پوستهای اندام ایشان بر ایشان گواهی میدهند به آنچه کرده باشند ، سدّی و جماعت مفسران گفتند مراد بجلود فروج است و این کنایت است از آن و انشد لعامر بن جریر :

الْمَرْءُ يَسْمَعُ لِلسَّلَامَةِ وَ السَّلَامَةُ مَا تُحْسِنُهُ

أَوْ سَأَلُ مَنْ قَدْ تَمَسَّنِي جِلْدُهُ وَأَبْيَضَ رَأْسُهُ (۱)

أراد بالجلد الفرج .

(وَقَالُوا لِيَجْلُو دِيهْمٌ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا) کافران گویند پوستهای خود را یا فروج خود را چرا بر ما گواهی دادید ایشان گویند (أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) ما را بسخن آورد آن خدای که همه چیز را بسخن آورد (وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) و او آفرید شما را نخست بار و مرجع و باز گشت شما با اوست . در نطق جوارح و وجه آن سه قول گفتند یکی آنکه خدای تعالی آنرا مبنی کند به بنیه (۲) دهن و کام و زبان تا سخن گوید دگر آنکه کلام خود در او آفریند و اضافت کند باو بر مجاز ، سیم آنکه علامتی پدید آرد که از او بدانند چنانکه گویند عيناك تشهدان بسهرك، و این وجوه مفصل گفته ایم در سورة یس .

(وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ) مجاهد گفت تستقون یعنی شما نمیترسید که اعضای شما بر شما گواهی دهد، وقیل تظنون شما نمیپنداشتید . سدّی گفت : و ما كنتم تستترون في الدنيا بترك المعاصى ، شما در دار دنیا خود را پوشیده نداشتید بترك معاصی از آنکه گواهی دهند بر شما گوشها و چشمها و پوستهای شما . گفتند آیه در حق سه کس آمد از کافران که بایکدیگر سر می‌گفتند ، آنکه گفتند چنان دانید که خداسر ما میشوند ؟ فرّاء گفت معنی آنست که شما گمان نبرید که اعضای شما گواهی دهد بر شما بمعصیت تامستتر شوید بترك آن . (وَالَكِنَّ تَظَنُّنْتُمْ) ولیکن گمان بردید که خدای تعالی نداند بسیاری از آنچه که شما میکنید . عبدالله مسعود گفت یکروز من بأستار كعبه خویشتن را پوشیده بودم سه کس

(۱) مرد می‌کوشد برای سلامتی و سلامتی را در نمی‌یابد آیا سالم است کسی که اندام مخصوص او خبیده

و سرش سفید شده است .

(۲) یعنی مخلوق شده بخلقتی که دارای کام و زبان باشد .

بیامدند دو از قریش و یکی از ثقیف اما قریشیان ربیعہ و صفوان بن امیہ بودند و اما ثقیفی عبدیاللیل بود، با یکدیگر در حدیث رفتند آنکه یکی از ایشان گفت چه گوئید خدا شنود اینکه ما گوئیم؟ یکی گفت اگر بلند گوئیم بشنود و اگر بلند نگوئیم نشنود یکی میگفت اگر بلند بشنود نرم هم بشنود من بیامدم و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خبر دادم از گفتار ایشان خدای تعالی این آیت را فرستاد « وما كنتم تستترون أن يشهد عليكم سمعكم ولا أبصاركم » الايتان . شعبی روایت کرده از انس بن مالک که يك روز رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنان بخندید که دندانهای مبارکش پدید آمد آنکه گفت بگوئید تا چرا خندیدم، گفتند یا رسول الله بگو تا چرا خندیدی؟ گفت تعجب از مجادله بنده کافر با خدای تعالی روز قیامت، خدای را گوید بار خدا یا نه تو وعده کردی که بر من ظلم نکنی؟ حق تعالی گوید بلی . گوید من گواه نخواهم که بر من گواهی دهد الا اذنم ، حق تعالی گوید نه من گواهم و فرشتگان من؟ گوید بار خدا یا همچنین است تو راست گوئی و فرشتگان تو راست گویانند ولیکن اگر گواهی باشد هم اذن خدای تعالی بفرماید تا اعضاء و جوارح او بر او گواهی دهند .

(ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ) گفت این گمان بد بود که بخدا بردید که شما راهلاک کرد لاجرم در روز آمدی از جمله زیان کاران . ابوهریره روایت کرد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت که خدای تعالی گفته است « أنا عند ظن عبدي بي و أنا مع عبدي إذا ذكرني » گفت من آنجا ام که گمان بنده من است بمن و من ببل بنده ام چون مرا یاد کند و همچنین گفت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ « لا يموتن أحدكم إلا وهو يحسن الظن بالله فان قوما أساءوا والظن بالله فأهلكهم » ذلك قوله « و ذلكم ظنكم الذي - الايه » گفت نباید که یکی از شما بمیرد والاظن او بخدای نیکو باشد که گروهی گمان بد بردند بخدای تعالی ایشانرا هلاک کرد . وقال محمد بن حازم الباهلی:

|                                     |                                      |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| يَهْتَمُّ مَنْ ظَنَّهُ قَبِيحٌ      | الْحَسَنُ الظَّنُّ مُسْتَرِيحٌ       |
| مِنْ كَيْلٍ وَجَهٍ إِلَيْهِ رِيحٌ   | مَنْ رَوَّحَ اللهُ عَنْهُ هَبَّتْ    |
| وَ إِنَّمَا هَهْلِكُ الشَّحِيحُ (۱) | لَمْ يَخْبِبِ الْمَرْءُ عَنْ سَخَاءِ |

(۱) آنکه نیکو گمان باشد آسوده است و اندوهگین کسی که گمان بد دارد . آنکه خداوند نرنج از او دور دارد از هر سوی نسیم سوی او میوزد . هرگز کسی از بخشش زیان نکرد و مرد بخیل است که هلاک میشود .

وقال غيره .

أَناسٌ أَعْرَضُوا عَنَّا  
أَسَاءُوا ظَنَّهُمْ فِينَا

بِلا جُرْمٍ وَلَا مَعْنَى  
فَهَلَّا أَحْسَنُوا الظننا (۱)

وقال آخر :

ظَنِّي بِاللَّهِ حَسَنٌ  
وَبِالْوَصِيِّ ذِي الْمَنَنِ

وَ بِالنَّبِيِّ الْمُؤْتَمَنِ  
وَ بِالْحُسَيْنِ وَ الْحَسَنِ (۲)

وقال عليه السلام « إن حسن الظن من حسن العبادة » گفت نیکو گمانی از نیکو عبادتی است  
وقال : « إياكم والظن فإن الظن أكذب الحديث » گفت دور باشید از گمان که گمان دروغ تر  
حدیث است .

( فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالتَّارُ مَثْوَى لَهُمْ ) اگر صبر کنند دوزخ جای ایشان است  
یعنی بوقت خود بدوزخ رسند نه آنکه صبر ایشان را بدوزخ رساند ( وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَاهُمْ  
مِنَ الْمُعْتَبِينَ ) و اگر طلب توبه کنند و طلب رضای خدا کنند از ایشان قبول نکنند ،  
والاستعتاب طلب العتبی وهی الرضا ، والاعتاب الارضاء ومنه قول الشاعر أَعْتَبَهُ الصَّارِمَةُ  
النَّجِيدُ (۳) و أصله من عتب علیه إذا سخط علیه ، و أعتبه أزال سخطه فالهمزة الإزالة  
و معنی آنکه اگر توبه کنند قبول نیفتد و اگر طلب رضای خدا کنند خدای ایشان را خوشنود  
نکند . وعمرو بن عبید در شاذ خواند « و ان يُسْتَعْتَبُوا » بر فعل مجهول « فَمَاهُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ »  
بکسر تاء یعنی اگر کسی ایشانرا باتوبه خواند یا گوید توبه کنید و طلب رضای خدای ،  
ایشان إعتاب و إرضاء نتوانند کردن و از آنجا که آن سرای نه سرای تکلیف باشد که در او  
توبه قبول کنند بل سرای الجاء و اضطرار باشد و این آیه نیز دلیل است بر آنکه در روز قیامت  
تکلیف نباشد و قبول توبه نبود برای آنکه ملجأ باشند و معارف ضروری بود . و در قراءت عمرو  
ابن عبیدروا باشد که برأحوال دنیا حمل کنند یعنی اگر ایشان را باتوبه خوانند اجابت نکنند  
( وَقَدْ ضُنَّا لَهُمْ قِرَاءَةً ) و نیز گفت ما بجهانیدیم اینان را قرینانی و همسرائی از  
شیاطین ( فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ ) بیارائید ایشانرا آنچه ایشان پیش دارند از امور

(۱) مردمی از مارو گرداندند بی جرم وعلتی گمان بدبما بردند چرا گمان نیکو نداشتند.

(۲) گمان من بخداوند نیکو است و به پیغمبر امین و جانشین وی که صاحب منتها است وبامام

حسن و امام حسین علیهم السلام . (۳) او را شمشیر نیک راضی کرد یعنی انتقام کشید .



دنیا و شهوات او ( وَمَا خَلَقَهُمْ ) یعنی و ترک ما خلقهم و اغفال من أمر الآخرة و بر چشم ایشان آراسته کردند که آخرت رها باید کردن و باو ایمان نباید آوردن ( وَحَقُّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ ) و کلمه عقاب بر ایشان واجب شد در جمله امتانی که پیش ایشان گذشتند از جنیان و انسیان ( إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ) که ایشان زیان کاران بوده اند که عمر ضایع کرده اند و در او عملی صالح نکرده اند که ایشان را سود دارد . قوله تعالی :

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ (۲۶)

و گفتند آنانکه کافر شدند نشنوید مر این قرآن را و بهره ز گوئید در آن شاید شما غلبه کنید

فَلَنذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا (۲۷) وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا

بس هر آینه میچشانیم آنانرا که کافر شدند شکنجه سخت و هر آینه جزا دهیم آنها را بد تر آنچه بودند

يَعْمَلُونَ (۲۸) ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا

میکردند اینست جزای دشمنان خدا آتش مر آنها را است در آن خانه جاوید پاداش ب آنچه بودند

بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۲۹) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ

ب آیات ما انکار میکردند و گفتند آنانکه کافر شدند پروردگارا بنما مارا آنانکه گمراه کردند مارا از جن

وَالْإِنْسِ نَجْعَلُنَّهَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ (۳۰) إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا

و انس که بنهیم آنها را زیر پا های خودمان تا باشند از زبران بتحقیق کسانی که گفتند پروردگارا

اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي

خداست پس ثابت ماندند فرود آید بر آنها فرشتگان که نترسید و اندوهناک مشوید و شاد باشید بهشتی که

كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۳۱) نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا

بودید وعده شدید ما یم دوستاران شما در زندگانی دنیا و آخرت و مر شمارا است در آن آنچه

تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ (۳۲) نَزَّلْنَا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ (۳۳)

میخواهد نفسهای شما و مر شمارا است در آن آنچه بطلبیدش بیش آوردنی است از آمرزگار مهربان

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۴)

و کیست نیکوتر گفتار از آنکه خواند بسوی خدا و کرد کار شایسته و گفت بتحقیق من از گردن نهادگانم

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ۚ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ  
 وَنَه يَكْسَانُ اسْتَخْوَبِي وَنَه بَدِي رُو بَكْرَدَان بَانَكَه آن نيكوتر است پس آنكاه ميانهُ تو و ميانهُ اودشمنی است

كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۳۵) وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا  
 همانا او دوستار مهربانست و نه داده شوند آنرا مگر کسانیكه شكیبا شدند و نه داده شوند آنرا مگر

ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۳۶) وَإِنَّمَا يَنْزِعُ عَنْكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ ۖ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ  
 صاحب بهره بزرگ و اگر برسد ترا از شیطان وسوسه پس پناه بر بخدا بدرستیكه اوست شنوای

الْعَلِيمُ (۳۷) وَمِنَ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ۚ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ  
 دانا و از نشانههای اوست شب و روز و آفتاب و ماه سجده نکنید مر آفتاب را و نه ماه را

وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۳۸) فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا  
 و سجده کنید مرخدا را كه آفرید آنها را اگر شما او را میپرستید پس اگر سرکشی کردید

فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۳۹) وَمِنَ آيَاتِهِ  
 پس آنانكه نزد پروردگارتو تسبیح میکنند مر او را بشب و روز و ایشان ملول نمی شوند و از نشانههای او

أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ  
 اینست كه تومی بینی زمین را افسرده خشك پس چون فرو فرستادیم ما بر آن آبرا بجنبش درآمد و بر آمد مانند خمیر مایه

إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُخْيِي الْمَوْتِ ۚ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۰) إِنَّ الَّذِينَ  
 بدرستیكه آنكه زنده کرد زمین را زنده كند مردگانرا بتحقیق او بر هر چیز تواناست بتحقیق کسانیكه

يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفُونَ عَلَيْنَا ۚ أَفَمَنْ يُلْقَىٰ فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا  
 باطل میگویند در آیات ما نھان نمیگردند بر ما آیا پس آنكه افكنده شود در آتش بهتر است یا آنكه آید ایمن

يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ اِعْمَلُوا مَا سَأَلْتُمْ ۚ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴۱) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا  
 روز رستخیز بکنید آنچه میخواهید بتحقیق او بآنچه میکنید بیناست بتحقیق آنانكه کافر شدند

بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ ۚ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ (۴۲) لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا  
 بذکر چون آمد آنها را و بتحقیق او کتابی است ارجمند نیامد آنرا بیجوده از پیش رویش و نه

مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۴۳) مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ

از پس سر او فرستادنی است از درستکار ستوده گفته نمیشود مگر آنچه بتحقیق گفته شد

لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ (۴۴) وَ لَوْ

مربینمبران را از پیش تو بتحقیق پروردگارت صاحب آمرزش و صاحب شکنجه و عقوبت دردناکست و اگر

جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ؕ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ

میکردانیدیم آنرا قرآنی عجمی هرآینه میگفتند چرا نه بیان شد آیات او آیا عجمی است و عربی بگو او

لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ

برای کسانی که گرویدند هدایت و شفا است و کسانی که نمیگروند در گوشهاشان سنگینی است و او بر آنها

عَمَى أُولَئِكَ يَنْدَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۴۵) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَأَخْتَلَفَ

کور است آن گروه ندا کرده شوند از مکانی دور و بتحقیق دادیم ما موسی را کتاب را پس اختلاف کردند

فِيهِ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِتَّهَمُ لَفِي شَكٍّ

دراو و اگر نبود کلمه پیش گذشته از پروردگارتو هرآینه حکم شدی میان آنها و بتحقیق آنها هرآینه در شکی هستند

مِنْهُ مُرِيبٍ (۴۶) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ

از او بگمان اندازه هر که کرد کاری نیکو پس برای اوست و هر که کرد بدی را پس براوست و نیست پروردگارتو

بِظُلَامٍ لِّلْعَبِيدِ (۴۷) إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَ مَا تَحْمِلُ

ستمکار مر بندگان را بسوی او باز میگردد علم قیامت و آنچه بدرآید از میوهها از غلافها و نه بار میگردد

مِنْ أُنثَىٰ وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا أَدْذَنَّاكَ

از ماده و نه بار نهاد جز بدانش او و روزی که ندا کنند آنها را کجایند شریکان من گویند خبر دادیم ترا

مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ (۴۸) وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا مَا لَهُمْ

نیست از ما هیچ گواهی و گم شد از آنها آنچه بودند میخواندند از پیش و پنداشتند نیست مر آنها را

مِنْ مَحِيصٍ (۴۹) لَا يَسْتَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَ إِن مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَوْسُقُنُوطٌ (۵۰)

گریز گواهی ملال نکیرد آدمی از دعاء خیر و اگر رسد او را بدی پس مایوس نومید است

وَلَئِنْ أَدَقْنَا رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرِّ آءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ

وهرآینه اگر بچشانیم اورا مرحمتی ازما از پس گزندها که رسید اورا هرآینه گوید اینست برای من و نه پندارم

السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ

رستخیزرا برپا شونده وهرآینه اگر بازگشته شوم بسوی پروردگارم بتحقیق مرا نزد او هرآینه نیکوئیست

فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَ لَنَذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۵۱)

پس هرآینه خبر دهیم البته کسانی که کفر ورزیدند بآنچه کردند وهرآینه میچشانیم آنها را از شکنجه سخت

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأْ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو

وچون نعمت بخشیدیم بر آدمی روگردانیده و دورگرداند جانبش را و چون در رسد اورا بدی پس صاحب

دُعَاءٍ عَرِيضٍ (۵۲) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ

دعای بسیار است بگو آیا دیدید شما اگر باشد از جانب خدا پس کافر شدید شما باو کیست گمراه تر

مَنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۳) سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ

از آنکه او در مخالفتی دور است زود بنمائیم آنها را آیات خود را در اطراف و در خودهاشان تا ظاهر شود

لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۵۴) أَلَا

مرآنها را که ادست حق و آیا نه بس است بی پروردگارتو که اوست بر هر چیزی آگاه (گواه) آگاه باش

إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ (\*\*).

بتحقیق آنها در گمانند از لقاء پروردگارشان آگاه باش بتحقیق او بهمه چیز احاطه کننده است .

(و قال الذین کفروا لاتسمعوا لهذا القرآن ) کفار قریش چون قرآن

بشنیدند و بدانستند که ایشان معارضه آن نتوانند آوردن ترسیدند که اعراب که از جوانب

آیند بشنوند بآن ایمان آرند گفتند یکدیگر را « لاتسمعوا لهذا القرآن » گوش باین قرآن

نکنید . (و القوافیه ) و چون محمد قرآن خواند در آن میانه لغو و لفظ گوئید و لغو

کلامی باشد که در او فائده نبود . عبدالله عباس گفت که گفتند آواز بردارید بچیزهای که

مردم آواز او نشنوند مانند شعر و رجز . مجاهد گفت بمکاء و صغیر و تخلیط و کلامهای آمیخته .

ضحاک گفت بغلط افکنید اورا در قراءت . سدی گفت بانگ باو بر آرید . مقاتل گفت شعر



خوانید. عیسی بن عمر خواند والغوا فیه بر این قراءت فعل از او لغا یلغو لغواً باشد کدعی یدعو و بر قراءت عامه قرءاء لَغَى یَلْغَى کَطَغَى یَطْغَى (لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ) تا همانا غالب شوید و دست غلبه شمارا باشد.

( فَلَسْنَدِيقِنَ الذِّينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا ) گفت بچشائیم کافران را عذابی سخت و لام جواب قسمی محذوف است .

( و لَسَنَجْزِيَنَّهُمْ ) و جزا دهیم ایشانرا بتر وزشت تر از آنچه کرده باشند .  
( ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ ) گفت جزاء دشمنان خدا آتش است و دوزخ ( هُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ ) ایشان را آنجا سرای جاودانی باشد ( جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ) جزا و پاداشت ایشان بآن جحد که ایشان کرده باشند بآیات ما .

( وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ) و گویند کافران ( رَبَّنَا أَرِنَا الذِّينَ ) بارخدا یا بما بنما آن دو کس را که ما را گمراه کرده اند از جمله جن و انس . گفتند از جن ابلیس را خواستند و از انس قابیل را که پسر آدم بود که أساس ظلم و خون ناحق ریختن او نهاد . و گفتند جمله داعیان ضلالت را خواست از جن و انس ، جنیان بوسوسه و انسیان بدعوت ( نَجْمَعْنَهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا ) تا ما ایشان را در زیر پای خود کنیم گفتند اما ایشان را پبای سپریم تشفی و انتقام را . و گفتند تا در أسفل السافلین دوزخ کنیم ایشان را در درك أسفل تا عذاب ایشان سخت تر باشد و از جمله سافلان باشند بآنچه بجای ما کردند از اضلال و دعوت باضلال .

( إِنَّ الذِّينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا ) گفت آنان که گفتند خدای ما الله است و پس استقامت کردند و بر آن بایستادند . ثابت روایت کرد از انس بن مالک که رسول ﷺ گفت در این آیت « إِنَّ الذِّينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا » قال « من مات علیها فهو ممن استقام » گفت هر که باین بمیرد او از جمله آنان بود که استقامت کرده باشد و گفتند استقامت آن است که شرک نیارد بخدای . علی علیه الصلاة والسلام گفت آن باشد که بر اداء فرائض استقامت کند .

حسن گفت آنان باشند که بفرمان خدای استقامت میکنند و بر طاعت او کار میکنند و از معاصی او اجتناب کنند . و گفتند آن باشد که بر یک طریقه راست بود . و گفتند آن باشد که عمل خالص کند خدای را : ابن سیرین گفت از فرمان خدای بنگردند و کثر نشوند . مجاهد و عکرمه گفتند در عبادت خلل نکنند . سفیان گفت کردار بر وفق گفتار دارند . مقاتل گفت بر معرفت باشند و مرتد نشوند . ربیع گفت آنان باشند که از دون خدای بر گردند . فضیل

عیاض گفت از دنیا دور شوند و در آخرت رغبت کنند . بعضی دیگر گفتند آنان باشند که اسرار باقرار راست دارند و دل بازبان راست دارند . انس گفت رسول ﷺ گفت چون این آیت آمد « اُمّتی وربّ الکعبة » اینان اُمّت منند بخدای کعبه . سفیان بن عبدالله الثقفی گفت رسول را ﷺ گفتم مرا خبرده بخصلتی که دست در او آویزم گفت بگو که « ربّی الله ثمّ استقم » بگوی که خدای من الله است و بر آن بایست گفتم یا رسول الله مخوف تر چیزی که مرا از آن احتراز باید کرد چیست رسول ﷺ زبان خود بدست گرفت و فرمود این است یعنی زبان خود را نگاه دار .

و در خبر است که وفدی بنزدیک رسول ﷺ حاضر آمدند حضرت رسول ﷺ قرآن بایشان میخواند و میگریست گفتند از خوف خدای میگریی گفت آری که مرا برطریقنی فرستاده اند مانند حدّ شمشیر که اگر بر او راست روم برهم و اگر بچسبم هلاک شوم . قتاده گفت حسن چون این آیت بخواندی گفتمی الله أنت ربنا فارزقنا الاستقامة . بارخدا یا تو خداوند مائی ما را توفیق استقامت ده ( تَمَنُّزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ ) فرشتگان فرود آیند برایشان بوقت مرگ ( أَلَا تَخَافُوا ) والتقدير يقولون أَلَا تَخَافُوا و قيل بَأَن لا تَخَافُوا . باین گفتار فرود آیند، یعنی گویند ایشان را که مترسید و اندوه مدارید و مژده باد شما را ببهشت که شما را وعده داده اند . قتاده گفت این آنکه باشد که از گور برخیزند . و کعب بن الجراح گفت بشارت در سه جای بود در مرگ و در گور و بوقت بعث . ابوالعالیه گفت . لا تخافوا علی ضعيفكم و لاتحزنوا علی مخلفيكم ، بر ضعيفان مترسید و بر بازپس ماندگان اندوه مدارید . مجاهد گفت از کار دنیا مترسید که در پیش دارید و در کار دنیا اندوه مخورید که باز پس گذاشتید . عطاء گفت مترسید از گناه و اندوه مدارید برای آنکه من پیامرزم شما را جمله گناهان . اهل اشارت گفتند در این آیت « إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا » بالوفاء علی ترك الجفاء ، آنانکه گفتند خدای ما الله است پس استقامت کردند بوفاء و ترك جفاء فرشتگان فرود آیند بایشان برضا ، و گویند که مترسید از عناء و اندوه میدارید برفناء و بشارت باد شما را ببقاء در سرای بقاء « أَنْ لا تَخَافُوا » مترسید که خوف نیست بر اهل استقامت و اندوه مدارید که شما را حاصل است انواع کرامت و بشارت باد شما را بانواع نعمت در سرای سلامت . أَنْ لا تَخَافُوا فعلى دين الله استقيموا ، و لاتحزنوا بحبل الله اعتصموا ، و أبشروا بالجنة وَأَنْ أذنبتم وأجرتم . لاتخافوا اطفال ما رهبتم ، و لاتحزنوا فقد نلتهم ما طلبتم ، و أبشروا بالجنة الّتي فيها رغبتهم ، لاتخافوا فأنتم أهل الايمان و لاتحزنوا فأنتم أهل الغفران ، و أبشروا بالجنة الّتي هي دار الرضوان . لاتخافوا فأنتم

أهل الشهادة ، ولاتحزنوا فأنتم أهل السعادة ، وأبشروا بالجنة التي هي دارالزيادة . لاتخافوا فأنتم أهل النوال ، ولاتحزنوا فأنتم أهل الوصال ، وأبشروا بالجنة التي هي دارالجلال . لاتخافوا فقد أمنتم الثبور ، ولاتحزنوا فقد آن لكم الحبور ، وأبشروا بالجنة التي هي دارالسرور . و لاتخافوا فلاخوف علي أهل الايمان ولاتحزنوا فلستم أهل الحرمان ، وأبشروا بالجنة التي هي دارالأمان . لاتخافوا فلستم من أهل الجحيم ، ولاتحزنوا فقد وصلتم إلى الرب الرحيم ، و أبشروا بالجنة التي هي دارالنعيم . لاتخافوا فقد زالت عنكم المخافة ، ولاتحزنوا فقد سلمتم من كل آفة ، و أبشروا بالجنة التي هي دارالضيافة . لاتخافوا فطال ما كنتم من الخائفين ، و لاتحزنوا و أنتم من العارفين و أبشروا بالجنة التي لا يبلغها وصف الواصفين . لاتخافوا حلول العذاب ، ولاتحزنوا من خوف الحساب ، و أبشروا بالجنة التي هي دارالثواب .

( نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ) این از قول فرشتگان مبشّر است گویند ما دوستان توئیم هم در دنیا و هم در آخرت . سدّی گفت ما حافظان تو بودیم در دنیا و امروز مبشّران توئیم در آخرت . مجاهد گفت آن فرشتگان که با ایشان بودند در دنیا گویند ما ملازمان تو بودیم در دنیا امروز از تو جدا نشویم تا ترا ببهشت نبریم . ( وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ ) و شما راست در بهشت آنچه شما را آرزو باشد ( وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ ) و شما راست در آنجا آنچه خوانید و تمنا کنید یعنی هر چه در آن دعوی کنید و گوئید که ما راست ، شما را باشد بی مانعی و منازعی . ( تَزَلُّوا ) ای رزقا روزی از خدای آمرزنده بخشاینده و نصب « نزلا » بر حال است از ما .

( وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا ) گفت کیست نکو سخن تر از آنکس که او مردم را دعوت کند و با خدای خواند و عمل صالح کند و گوید من از جمله مسلمانانم . سدّی و ابن زید و ابن سیرین گفتند مراد رسول ﷺ است . مقاتل گفت ائمه اند و هر کس که او دعوت کند باراه خدای ، عکرمه گفت مؤذنانند . أبو امامه گفت عمل صالح آن باشد که میان بانگ نماز و قامت دو رکعت نماز بگزارند . عائشه گفت بر گمان من آن است که آیت در مؤذنان آمد . فضیل بن رفیده گفت من مؤذّن بودم در ایّام اصحاب ، عبدالله ابن عاصم بن میسره مرا گفت چون از بانگ نماز فارغ شوی بگو الله اکبر و أنا من المسلمین آنکه آیت را بخواند . و قوله « قولا » نصب بر تمیز است .

( وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ) فرأى گفت لام دوّم صله است و زیاده و آنشد

قول الشاعر :

مَا كَانَ يَرْضَى رَسُولُ اللَّهِ فِعْلَهُمْ  
وَ الطَّيِّبَانِ أَبُو بَكْرٍ وَلَا عَمْرُ (۱)  
و بعضی دیگر گفتند برای تحقیق و تأکید آورد یعنی لایساوی کلّ واحد منهما صاحبه  
و التقدير لاستوى الحسنة السيئة و لا السيئة الحسنة، و گفت راست نباشد کار نیکو و کار بد و  
قیل الخصلة الحسنة و الخصلة السيئة و قيل الفعلة الحسنة و السيئة ، آنکه گفت :  
( إِذْفَعُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ) یعنی ادفع السيئة بالحسنة التي هي أحسن ، گفت سيئه  
را دفع کنيد بحسنتي که نیکوتر باشد ( فَإِذَا التَّذِي - الآیة ) «اذا» مفاجاة است یعنی چون تو  
چنین کنی که دفع سيئه کنی بحسنتی که نیکوتر باشد که بنگری آنکس که تو را دشمن باشد  
دوست شود تا پنداری خویش است ترا و مثله قوله « عسى الله أن يجعل بينكم و بين الذين عاديتهم  
منهم مودة » عبدالله عباس گفت خدايتعالی در این آیت فرمود که عند غضب صبر کنند و عند  
جهل حلم کنند و عند إساءة عفو کنند چون چنین کرده باشند خدای تعالی ایشان را از شیطان  
باز یابد و دشمن قاهر ذلیل ایشان شود تا پنداری دوستی خویش اوست .

( وَمَا يُلْقِيهَا ) این خصلت نیکو و این بشارت ببهشت بروی باز نیارند إلا صابران را  
و إلا آنرا که خداوند بهره ای بزرگ باشند از خیر و ثواب یا از اطاعت و حسنه و خدای تعالی  
همه کس را از صابر و ناصبر تلقیه کرده است جز آن است که صابران متلقى شدند آنرا و  
ایشان قبول کردند .

( وَإِنَّمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ ) «ان» حرف شرطست «ما» برسبیل تأکید بر  
اوزیاده کردند تا باقسم ماند برای آن نون تأکید در او آوردند. گفت اگر چنان باشد که نزغی  
و فسادی از شیطان بتو رسید از طریق وسوسه او و دعوت با معصیت و ایقاع عداوت میان تو و اهل  
ولایت و اصل نزغ نخس باشد آنکه بر توسع در او وسوسه و افساد شیطان بکار داشتند قال الله  
تعالی « من بعد أن نزغ الشيطان بيني و بين إخوتي » ( فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ ) گفت اگر چنین باشد  
پناه بخدای ده و باجوار او گریز که او شنواست و دانا است و سواس شیطان نشود و احوال  
او داند .

( وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ ) گفت از آیات خدای تعالی و أدله و علامات که دلیل  
وجود وحدانیت و حصول او میکند بر صفات کمال شب است و روز و آفتاب است و ماه که

(۱) رسول خدا از کار آنان خوشنود نیست و ابو بکر و عمر همچنين .

متعاقبند بر یکدیگر چون این در آید آن برود و چون این برود آن در آید روز می آید بآمدن آفتاب و شب می آید برفتن اوهر یکی از آفتاب و ماه در فلك خود و مدار خود میگردند بر تقدیری که خدا کرده است ایشان را آنچه آفتاب بیکسال رود ماه بیک ماه برود پس ایشان مقدر و مدبر و مسخرند و فرمان بردار چون دو بنده مطیع بر حسب مراد خدای تعالی بروفق مصلحت در مدار خود میگردند و چون چنین باشد مستحق آن نباشد که ایشان راسجده کنند (لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ) سجده مکنید ایشان را چنان که گبرکان میکنند (وَأَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ) بل سجده آن خدای کنید که ایشان را آفرید اگر او را میپرسید و این از جمله آیات است که سجده در او واجب است و وجوب سجده در او لقوله «و اسجدوا» که ظاهراً امر خدای و رسول ﷺ بر وجوب باشد تا دلیلی پیدا شدن که بر ندب است. دلیلی دیگر اجماع اهل البیت است بر وجوب سجده این جا ، و مذهب ما آنست که سجده بآیت اول باید کرد عند قوله إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ، و فقهاء گفتند که سجده آنکه باید کرد که آیت دیگر بخواند الی قوله وهم لا یسئمون و عمل مشایخ ایشان بر این دیدیم و این سوره از جمله عزائم اربع است که جنب راوحایض را نشاید خواندن .

(فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا) اگر ترفع و تکبر کنند کافران از آنکه خدای را سجده کنند (فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ) آنان که بنزدیک خدایند و در جوار رحمت اویند از فرشتگان و مقدمان (يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) تسبیح میکنند او را شب و روز ایشان راملال نیاید و فاتر نشوند .

(وَمِنْ آيَاتِهِ) گفت از آیات و دلالات او آن است که تو زمین را خاشع و پزمره بینی در زمستان خشک شده بر او هیچ نبات نباشد (فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ) چون آب باران باو فرو فرستیم بجنبند و نشاط گیرد یعنی زمین و این برسبیل توسع است اهتزاز در برابر خشوع گفت و ربت ای ارتفعت بر آید و بیفزاید و آن آن باشد که عقب باران روی زمین بمانند خمیر بر آید و چون مجوفی شود و حق تعالی این برسبیل مثل گفت تا تنبیه باشد کافران را بر احیاء موتی گفت (إِنَّ الدَّيْ أٰحْيٰیٰهَا) آن خدائی که زمین رازنده کرد هم اوزنده کند مردگانرا و او بر همه چیز قادر است .

(إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ) گفت آنان که از ادله ما میل میکنند و عدول نمایند و بر مقتضی ادله نروند و منکر شوند حق را که مقتضی ادله بوده ، ، يقال ألحد يلحد إذا مال ، و منه اللحد ، وألحدت الميت فهو ملحد إذا جعلته في اللحد .



مجاهد گفت یعنی بمکاء و صغیر و تصدیه و لغو و لفظ فی قوله « لاتسمعوا لهذا القرآن وألغوا فيه » عبدالله عباس گفت تبدیل الکلام و وضعش نه بجای خود ( لا یخفونَ عَلَیْنَا ) ایشان بر ما پوشیده نه اند ما بر احوال ایشان مطلعیم و از ایشان غافل نه ایم تا بوقت جزا بحق ایشان برسیم و این وارد است مورد وعید و تهدید . قتاده گفت یلحدون ای یکذبون . سدّی گفت یعاندون و یساقون مقاتل گفت آیت در ابوجهل آمد ( أقمَنُ یُلَقِیْ فِی النَّارِ خَیْرٌ أَمْ مَنْ یَأْتِیْ آمِنًا یَوْمَ الْقِیَمَةِ ) گفت آنکس را که در دوزخ افکنند بهتر باشد یا آنکس که در روز قیامت آید ایمن و این استغفهامی است بمعنی تقریر تا بگویند بهر حال آن بهتر که ایمن آید و اگر چه در القاء در دوزخ هیچ خیر نباشد این برای آن گفت که ایشان را منخیر بکردند میان این هر دو و ایشان با اختیار بدخود این اختیار کردند گفت عاقل را چون میان دو کار منخیر کنند بهتر اختیار کند شما پنداشتید که طریق و مذهب شما بهتر است اکنون مؤدّی باین شد که دیدی از دوزخ و طریقه ما مؤدی است بآمن و راحت اکنون بنگرید تا کدام بهتر است آنکه برسبیل تهدید گفت بصورت امر ( اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ ) بکنید هر چه خواهید که جزا بدنبال آنست و مهمل فرو نخواهد گذاشتن و مثله قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ « إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ » و قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ « احب من أحببت فانك مفارقة و اصنع ما شئت فانك مجزی به » معنی این همه نهی است یعنی مکن هر چه خواهی که آنکه مؤدّی بود باهلاک و وبال . آنکه مؤکد کرد . این تهدید را بقوله ( اِنَّهٗ رَبِّهَا تَعْمَلُونَ بَصِیْرٌ ) که او بینا و داناست بآنچه شما میکنید تا سزا و جزای هر یک بدهند . گفتند آیت در ابوجهل آمد و عمار یاسر .

( اِنَّ الذِّیْنَ كَفَرُوْا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ ) گفت آنانکه کافر شدند بقرآن چون بایشان آمد . آنکه در خبر « اِنَّ » خلاف کردند ، بعضی گفتند محذوف است و التقدير اِنَّ الذِّیْنَ كَفَرُوْا بِالذِّكْرِ كَفَرُوْا بِاللّٰهِ ، آنانکه بقرآن کافرند بخدای کافر باشند برای آنکه چون بتنزیل او ایمان ندارند بمنزل تنزیل ایمان ندارند و گفتند محذوف این است که اِنَّ الذِّیْنَ كَفَرُوْا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ هَلَكُوا به و شقوا ایشان هالکند و شقی . و گفتند اولئك ینادون خبر اوست و اگر چه از او دور افتاد و این صحیح باشد ، و قول آنکس که گفت « و اینه لکتاب عزیز » در جای خبر اوست بعید است برای آنکه او جمله ای است بیگانه و در او ضمیری نیست عاید بامتداء پس این مستقیم نباشد و قولهای اول معتمد است ( و اینه لکتاب عزیز ) و این قرآن کتابی است عزیز در معنی او خلاف کرده اند بعضی گفتند معنی آن است که معجز است و منبع از آنکه کسی مانند آن تواند آوردن چنانکه گفت « قل لئن اجتمعت الایس و الجن الایه »

و گفتند عزیز است باعزاز خدای تعالی او را و حفظ آن از تغییر و تبدیل. عبدالله بن عباس گفت کریم است. مقاتل گفت منیع است از شیطان، سدّی گفت مخلوق و مختلق نیست و فرا یافته، و گفتند عزیز است باعزاز خدای تعالی بآن بیان و تفسیر که در عقب او آمد من قوله: (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ) و باطل از پیش او نیامد و نه از پس او، در معنی آن چند قول گفتند یکی آنکه مناقضه و شبهت مشاکله بر او راه نیابد نه از جهت لفظ و نه از جهت معنی و مراد پس و پیش لفظ و معنی است. قولی دیگر آنکه قتاده و سدّی گفتند شیطان نتواند تا باطلی در او فزاید یا حقّی از او بکاهد، ضحاک گفت معنی آنست که کتابی و حدیثی نیامد پیش از این قرآن که آنرا باطل کند و نه از پس او خواهد آمدن.

عبدالله عباس گفت متقدّمان از تورا و انجیل و جز آن همه مصدّق این اند هیچ مناقض این نیست و از پس او کتابی نخواهد بود که نقض او کند. حسن گفت معنی آن است که در اوّل و آخر این کتاب تناقض نیست. بعضی دیگر گفتند در اخباریکه در این کتاب هست عما مضی و عمالم یأت هیچ خلفی و کذبی نیست. این اقوال مفسران است فاما از روی معنی محتمل است که مراد آن بود که باطل با او راه نیابد از هیچ جهت چو تطرّق چیزی بر چیزی از جهات باشد، ثمّ اکنفی بذکر بعض الجهات عن ذکر الباقي و ممکن بود که تخصیص این دو جهت برای آن کرد که در عرف آینده از این دو جهت آید در غالب عادت چه راه این بود والله أعلم بمراده (تنزیل من حکیم حمید) کتابی است منزل از خدای حکیم حمید محکم کارستوده و مستحقّ حمد و شکر.

(مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ) گفت ترا نگفتند ای محمد إِلَّا آنچه دیگر پیغمبران گفتند. معنی آن است که ترا چیزی فرمودند از قبل خدای تعالی جز دعوت باسلام و بیان شرع، چنانکه دیگر پیغمبران را فرمودند. بعضی دگر گفتند آنچه او را گفتند و دیگر پیغمبران را از پیش او آنست که در آخر آیت ذکر کرد من قوله: (إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ) یعنی ترا همین وعده و وعید فرمودند که با خلقان بگو که دیگران گفتند. قتاده و سدّی گفتند آیت وارد است مورد تسلیه و تعزیه رسول الله ﷺ یعنی ترا همان میگویند این کافران که دیگر پیغمبران را گفتند از تکذیب و جفا و انکار نبوت و جحد آیات و بینات، و آنکه برسبیل ترغیب و ترهیب

گفت خدای تو ای محمد خداوند آمرزش و مغفرت است و خداوند عقاب سخت مؤلم تاهر کسی را بحق خود برساند آنکه گفت :

( وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا ) گفت اگر ما این قرآن اعجمی کردمانی بزبان عجم یقال رجل أعجم و أعجمی إذا لم یکن فصیحاً و إن کان من العرب ، و رجل عجمی منسوب إلى العجم و ان کان فصیح اللسان عالماً بلفغة العرب و كذلك أعرابی و عربی ( لَقَالُوا ) گفتندی این کافران ( لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ) چرا آیات این کتاب مفصل و ممیسن نیست ( أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ ) حفص خواند و حلوانی عن هشام و ابن مجاهد عن قنبل بیک همزه علی الخبر و باقی قراء بدو همزه علی الاستفهام إلا آنست که کوفیان هر دو همزه محقق خواندند مگر حفص و روح و باقی قراء بتحقیق اول و تلیین دوم ، و أهل مدینه هر دو همزه فصل کردند بمدّی و ألفی الأورش و أبوعمر و . و آنکه بلفظ استفهام خواند گفت چون مراد إنکار است ألف استفهام در أعجمی بردند آن الف قطع است . یکیرا تلیین کردند برای تخفیف و آن الف اعجمی باشد . و اما آنکه هر دو محقق خواند برای آنست که اصل این است . و آنکه فصل کرد برای کراهت اجتماع دو همزه کرد و آنکه برخبر خواند گفت معنی آنست که چرا چون پیغمبری عربی بود قرآن اعجمی نبود یا چرا پیغمبر اعجمی نبود و قرآن عربی تادر باب إعجاز بلیغ تر بودی . سعید جبیر گفت قریش بر سبیل تعنت گفتند چرا این قرآن را آیاتش بعضی عربی نبود و بعضی اعجمی خدای تعالی این آیت فرستاد ( قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً ) بگو ای محمد که این قرآن مؤمنان را لطفی و بیان و شفائی است ( وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْآنُ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى ) و گفت آنانکه ایمان نداشتند در گوشهای ایشان گرانی هست و این قرآن کوری است بر ایشان یعنی باین قرآن منتفع نمیشوند و آیات و أدله او را تأمل و تفکر نمیکند پنداری از بیستات او کردند و کورند ، و در شاذ خواندند و هو علیهم عمی بکسر میم چنانکه وصف باشد مصدر را بمعنی أنه مشتهبه علیهم ملتبس ، گفت این قرآن برایشان کور است یعنی این کتاب برایشان مشتهبه است پیدا نیست ایشانرا از آنجا که در او اندیشه نمیکند تا بدانند ، و عامه قراء « عمی » خواندند بفتح میم علی المصدر و اختیار قراءت قرآء است . ( يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ) ایشانرا ندا میکنند از جای دور یعنی بمنزله آنانند که نمی شنوند ، و اگر می شنوند بشنیدن منتفع نمیشوند . این جمله مذمت و ملامت و کنایه است از آنکه تأمل نمیکند تا بمنزله کران و کوران و دورانند . و نظائر این در قرآن بسیار است . ( وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ ) گفت ما موسی را کتاب دادیم یعنی تورا

( فَآخْتَلِفَ فِيهِ ) مختلف شدند در او بعضی اقرار دادند و بعضی انکار کردند و بعضی ایمان آوردند ، و بعضی کافر شدند همچنانکه با تو کردند و در عهد تو کردند تا گمان نبری که این معنی در حق تو است و بس ( وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ ) اگر نه آنست که کلمتی و گفتاری سابق است از خدای تعالی که تعجیل عقوبت نکند در دنیا فی قوله « وما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم - الاية » ( لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ ) میان ایشان کار بگذاردی و عذاب بایشان فرود آوردی که علی کل حال حکم برایشان خواهد بود نه ایشان را ( وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ) آنکه گفت ایشان در شکی اند از این عذاب و از این حکم، شکی در ریت و تهمت افکننده یعنی شکی با تهمت یعنی در خود شاکنند و ترا متهم میدارند . شكٌ مرِيبٌ أى شكٌ معه رِيبَةٌ و تهمته من قولهم أراب الرجل إذا أتى بريئة، آنکه بیان عدل کرد گفت :

( مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ) هر که او عمل صالح و کار نیکو کند خود را کند ( وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ) و هر که بدی کند بر خود کند، نه نفع صلاحش باغیر شود نه مضرت فسادش بل مقصور باشد بافعلش ( وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ) و خدای تعالی بر بندگان هیچ ظلم نکند و آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجبیره و آنکه جزا جز بر عمل نیست و خدای تعالی خالق و فاعل ظلم نیست و ثواب و عقاب جز باستحقاق نباشد .

( إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ ) سبب نزول آیه آن بود که مشرکان گفتند ای محمد اگر تو پیغمبری بگو ما را تا قیامت کی خواهد بود ، خدای تعالی این آیه فرستاد گفت علم قیامت را مرد و مرجع با خدا است یعنی غیر خدای نداند ( وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْثَامِهَا ) و برون نیاید هیچ میوه از غلاف خود «من» اول زیادت است مؤکد نفی است و دوّم ابتداء غایت است و اُکمام جمع کم باشد و آن ظرف و وعاء میوه بود و منه کم الا انسان و کم الثمرة ( وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِمَامَةٍ ) و بار نگیرد هیچ ماده و بار ننهد الا بعلم او و «من» نیز زیادت است اینجا یعنی این چیزها جز خدای نداند و یجری مجری قوله « إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ - الاية » ( وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ ) یعنی اذ کریا محمد یاد کن آن روز که خدای ندا کند آن کافران را و گوید کجا اند انبازان من که شما دعوی کردید با من در الهیت و ایشان را عبادت کردید بدون من ؟ ( قَالُوا ) جواب دهند و گویند ( اِذْ تَاكَ مَا مِنَّا ) گفتیم و خبر دادیم ترا که ما را گواهی نیست بر آن که در دنیا کردیم یعنی ما پنداشتیم در دار دنیا که ایشان گواهان ما خواهند بود امروز بدیدیم و بدانستیم و ما را علم ضروری حاصل آمد معلوم شد که اینان گواهی نخواهند دادن برای ما .

(وَوَضَّلْنَا عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِن قَبْلُ) گم شود از ایشان آنچه در دنیا پرستیده باشند و خوانده (وَوَضَّلْنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ) و گمان برند که ایشانرا محیصی و معدلی و مفرئی نباشد از عذاب. خدای. و ظن در آیت بمعنی یقین است یعنی بدرست بدانند که ایشانرا از عذاب خدای جای گریز نیست.

(لَا يَسْتَسْمِعُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ) آنکه گفت از عادت و خوی آدمی آن است که از دعاء خیر سیر نشود، اضافه مصدر کرد با مفعول و اگر کلام بشرح بودی تقدیر آن است که من دعائه الخیر از آنکه برای خود از خدای خیر خواهد (وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ) و اگر رنجی و بلائی و آفتی رسید او را (فَيَوَّسُ قَنُوطٌ) نومیدی باشد از رحمت خدای تعالی، وصف ضعف یقین آدمی کند.

(وَالَّذِينَ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً) گفت و اگر چنان باشد که ما او را رحمتی بچشانیم (مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَه) از پس نکبت و رنج و بیماری و درویشی که باورسیده باشد (لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي) گوید این خود مراست و نصیب من است و مرا خواست بود و این بعمل من است و من سزای اینم (وَمَا أُظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً) و نمی پندارم که قیامت بر خواهد خاست (وَالَّذِينَ رُجِمْتُ إِلَى رَبِّي) و اگر چنانکه مرا با پیش خدای برند بر زعم مسلمانان (إِنْ لِي عِنْدَهُ لِلْحُسْنَى) مرا بنزدیک او به از این و نیکوتر از این باشد. ابن شبرمه روایت کرد از محمد بن علی بن ابی طالب گفت: کافر از میان دو آرزو است یکی در دنیا و یکی در آخرت اما آرزوی دنیا این است که «إِنْ لِي عِنْدَهُ لِلْحُسْنَى» اگر مرا پیش خدای برند مرا آنجا نیکوتر باشد و اما تمنی آخرت «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تَرَابًا» آنکه حق تعالی گفت . (فَلَسْتُ بِبَشَرٍ لَنْدِينَ كَفَرُوا بِهَا عَمِلُوا وَلَنْدَيَقْنَهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ) خبر دهیم کافران را با آنچه کرده باشند و بچشانیم ایشان را از عذاب سخت درشت .

(وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ) گفت چون ما بر آدمی نعمتی کنیم (أَعْرَضَ) روی بگرداند (وَنَا بَجَانِيهِ) و جانب خود را از ما دور دارد خویشتن را چون مستغنی دارد و ما را فراموش کند (وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ) و چون رنجی باورسد (فَذُو دُعَاءِ عَرِيضٍ) خداوند دعاء باشد پهن و عرب طول و عرض در جای کثرت بکار دارد يقال أَطْلَالُ الْكَلَامِ و أَعْرَضَ إِذَا أَكْثَرَ .

(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنِّي عِنْدِ اللَّهِ) بگو ای محمد بینید و دانید که اگر این قرآن

از نزد خدای باشد چنانکه ما میگوئیم ( « تَمَّ كَفَرًا تَمَّ بِهِ » ) آنکه شما باو کافر شده باشید.  
 ( « مَنْ أَضَلَّ مِنْهُ مَنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ » ) که باشد گمراهتر از آنکس که او در ضلال  
 و گمراهی باشد و عصیانی و مخالفتی دور از اصلاح . و الشقاق المشاقفة و هی المخالفة من  
 الشَّقِّ وهو الفتق و شق الشيء نصفه ، فعل بمعنی مفعول و منه قول علی عليه السلام « كثرة الوفاق  
 نفاق ، و كثرة الخلاف شقاق و این طریقی است از طریقههای جدل که آنرا طریقه احتیاط  
 گویند . خدای تعالی مناظره پیاموخت رسولش را بر این طریق که بگوی ای محمد این کافران  
 را که اگر این قول از قبل خداست و حق است آنکه شما باو کافر شوید در جهان از شما گمراهتر  
 که باشد . آنکه حق تعالی گفت :

( « سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ » ) گفت با ایشان نمائیم آیات و بیّنات ما در آفاق و اطراف  
 عالم ( « وَ فِي أَنْفُسِهِمْ » ) و در نفس ایشان . عبدالله عباس گفت فی الافاق یعنی آثار امتان گذشته  
 و در نفس ایشان بیماری و بلیات . سدی گفت و المنهال بن عمرو فی الافاق یعنی در اقطار  
 و جوانبی که ما می گشائیم به رسول ما « وَ فِي أَنْفُسِهِمْ » یعنی در فتح مکه . قتاده گفت فی الافاق  
 در وقایع که خدای تعالی را بود در امم گذشته « وَ فِي أَنْفُسِهِمْ » در تنهای ایشان روز بدر . عطاء  
 و ابن زید گفتند فی الافاق فی اقطار الارض و السماء من الشمس و القمر و النجوم و الاشجار و الانهار  
 و البحار و الامطار آیاتی که ما را هست در جوانب زمین و آسمان ، در آسمان از ماه و آفتاب  
 و ستارگان و باد و باران ، و در اقطار زمین از کوهها و جویها و دریاها و درختان و انواع نبات  
 « وَ فِي أَنْفُسِهِمْ » و تنهای ایشان از لطیف صنعت و بدیع حکمت و حسن صورت و ترتیب تألیف و  
 احکام خلقت و آنچه آفرید در ظاهر و باطن اواز حواس پنج گانه و عروق و أعصاب متصل و مدخل  
 و مخرج طعام و شراب بیک مدخل فرو می شود و از دو مخرج بیرون می آید و آنچه تناول کنند  
 از طعام و شراب بهری بقوت او میشود و بهری باجزاء جسم او بهری بسفل میشود و هر نصیبی بجائی  
 میرود بتقدیر مقدر جل جلاله .

اهل اشارت گفتند فی قوله « سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ » او را در آفاق آیاتی  
 است و در آنفس آیاتی است که آن عالم کبری است و آن عالم صغری . و بعضی علماء گفتند آن  
 عالم صغری است و این عالم کبری آن جماد است و این حی ، و این جامعانی است که آنجا  
 نیست ، تا تو گاه در آن نظر کنی و از آن عبرت گیری و گاه در این تفکر کنی بدو متذکر شوی  
 در آفاق آیاتی پیدا کرد و در آنفس بیّناتی که در هر یکی از آنکه نظر کنی ترا از سهل تر طریقی  
 باو رساند فی الافاق شمس و قمر و فی الانفس حس و فکر . فی الافاق کواکب و نجوم ، و فی الانفس

عجائب وعلوم. فی الافاق سحاب و غیوم ، و فی الأنفس مصائب و غموم. فی الافاق بروق خاطفة و فی الانفس عروق واجفة . فی الافاق ثلوج و أمطار ، و فی الأنفس حوائج و أوطار. فی الافاق رياح هبابة ، و فی الانفس ارواح منسابة، فی الافاق جبال شامخة ، و فی الانفس آمال راسخة فی الافاق عیون نابغة ، و فی الأنفس عیون دامعة ، فی الافاق نخیل و أشجار ، و فی الانفس شعور و أبشار، فی الافاق دور و قصور ، و فی الأنفس نحو و صدور . فی الافاق جواهر و معادن ، و فی الانفس ظواهر و بواطن. فی الافاق زرع و نبات ، و فی الأنفس خشوع و ثبات. فی الافاق أنهار و بحار ، و فی الأنفس أسرار و جهار. فی الافاق شدة و رخاء ، و فی الأنفس بخل و سخاء فی الافاق ربیع و خریف و فی الأنفس وضع و شریف . فی الافاق حرّ و برد ، و فی الأنفس حرّ و عبد. فی الافاق سیل و کیل ، و فی الأنفس میل و نیل، ازاين جمله در هر چه خواهی نظر کن که در او آیتی و دلالتی و بیستی هست .

وَ لِلّٰهِ فِي كَيْلٍ تَحْرِيكَةٌ      وَ تَسْكِينَةٌ اَبَدًا شَاهِدٌ  
وَ فِي كَيْلٍ شَيْءٌ لَهُ اَيَةٌ      تَدُلُّ عَلٰى اَنَّهُ وَاٰحِدٌ (۱)

اول در خود نگر تا خود را بشناسی تا خود شناسی تو را بحق شناسی رساند که «من عرف نفسه فقد عرف ربه» خود را بعبودیت شناس تا حق را بر بوبیت شناسی هر چه خود را بشناسی او را بشناسی که «أعرفكم بنفسه أعرّفكم بربه» هر چه در این سباحت غریق تر شوی در آن معرفت غریق تر باشی . گاه در آفاق عالم تفکر کنی و گاه در نفس خود تا نظر کنی تغییر آن و اختلاف این ترا ب معرفت صانعی رساند مغیر نه مغیر مقدّر نه مقدّر مخالف نه مختلف تا بدانی که هر که جزاواست بخلاف اواست او مخالف سایر اشیاء است از آنجا که اواست « بمقارنته بین الأشياء علم آن لاقربین له ، و بمضادته بین المتضادات علم أن لا ضد له ، ضد الظلمة بالنور و البرد بالحرور ، و البلة بالجمود» فی کلام طویل لایمام جلیل .

أَخْلَقْتُ مُجْتَمِعٌ طَوْرًا وَ مُفْتَرِقٌ      وَ الْحَادِثَاتُ فَنُونٌ ذَاتُ أَطْوَارٍ  
لَا تَعْجَبَنَّ مِنَ الْأَضْدَادِ إِذْ جُمِعَتْ      فَاللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَ الْهَاءِ وَ النَّارِ (۱)

از آیات آفاق فصول چهار صیف و شتاء و ربیع و خریف . و از آیات آنفس طباع چهار

(۱) خداوند را در هر جنبش و آرامش گواهی است و در هر چیز نشانه دلیل بر اینکه او یکی است.

(۲) مردم گاه باهم فراهم کردند و گاه جدا باشند. و حوادث روزگار گوناگون است و اطوار

مختلف، از آن عجب مکن که اضداد باهم جمع شوند که خداوند میان آب و آتش جمع کرده است.



صفراء و سوداء و بلغم و خون . در آفاق چهار باد پدید کرد : شمال و جنوب و صبا و دبور ، در آنفس چهار باد مجذبه و ممسکه و هاضمه و دافعه ، تایکی براند و یکی بدارد و یکی هضم و یکی دفع . در آفاق چهار جوی پدید کرد حیحون و سیحون و نیل و فرات ، در آنفس چهار جوی پدید کرد اکحل و قیغال و باسلیق و ابطی در آفاق نبات الوان پدید کرد از زرد و سرخ و سفید و سیاه و لعل و کبود ، در آنفس شعور ألوان پدید کرد از سفید و سیاه و احمر و اشقر و اشهب و اصب . در آفاق چهار چشمه بچهار طبع پدید کرد ملح و عذب و زعاق اجاج منتن در آنفس همچنین چهار چشمه داد ملح در چشم و زعاق در گوش و عذب در دهن و منتن در بینی . از آیات آفاق « قطع متجاورات » بهری نبات رویاند و بهری نه ، همچنین در آنفس بریک جای از تن آدمی بهری موی رویاند و بهری نه . در آفاق آتش پدید کرد ، و در آنفس آتشی در جگر نهاد و یکی در طحال و یکی در دل و یکی در معده . در آفاق معادن مختلف پدید کرد در آنفس حواس پنجگانه نهاد از سمع و بصر و شم و ذوق و لمس ، از آیات آفاق ابر است که گاهی بیارد و گاهی نه ، در آنفس چشمه چشم پدید کرد که گاهی بگرید و گاهی نه . از آیات آفاق ستارگان هفت در أفلاك خود ، و از آیات آنفس أعضاء هفت . سمع در انسان بمثابت زحل کرد در آسمان و او را دو برج داد یکی جدی یکی دلو لاجرم در برابر آن سمع را نیز در دو برج نهاد از دو گوش ، و بصر از نفس بمثابه مشتری است در آسمان او را دو برج نهاد یکی قوس و یکی حوت و همچنین بصر در دو چشم نهاد ، و شم در انسان بمنزلت مریخ کرد در آسمان و او را دو برج نهاد یکی عقرب و یکی حمل ، همچنین شم در دو ممر بینی نهاد . و ذوق در انسان بمنزلت زهره کرد در آسمان و آنرا دو برج نهاد یکی ثور و یکی میزان همچنین ذوق در دو جای نهاد از لہات و لسان . لمس در انسان بمنزلت عطارد کرد در آسمان و او را دو برج نهاد یکی سنبله و یکی جوزاء ، و همچنین لمس در دودست نهاد . نطق در انسان بمنزلت آفتاب کرد در آسمان و آن را یک برج کرد و آن اُسد است ، همچنین نطق را یک آلت نهاد که آن زبان است . کتابت در انسان بمنزلت قمر کرد در آسمان آن را یک برج نهاد و آن سرطان است همچنین کتابت در دست راست نهاد بر غالب عادت از آیات آفاق آفتاب تابان از قطب آسمان و از آیات آنفس نور معرفت در دل مرد خدادان ، بل این فاضلتر از آن کما قال الشاعر :

إِنَّ شَمْسَ النَّهَارِ تَغْرُبُ بِاللَّيْلِ  
وَشَمْسَ الْقُلُوبِ لَيْسَ تَغِيْبُ (۱)

از آیات آفاق ماه و ستارگان گاه ماه بزیادت و گاه نقصان در برابر آن علوم نهاد در

(۱) آفتاب آسمان شب غروب میکند و آفتاب دلها غروب نمیکند .

انسان علم توحید برای ادیان و علم فقه برای ارکان و علم طب برای ابدان و علم نجوم برای ازمان و علم نحو برای تقریر بیان و لسان ، علم ریاضت برای حیوان ، علم سیاست برای سلطان ، علم صحبت برای اخوان . و هذا خطب یطم اوامر لایتم . عمر بیایان برسد و این نرسد عدلی ما کنت فیه .

( حَتَّىٰ يَتَّبَعِنَا لَهْمٌ ) تا پیدا شود ایشان را که آن حق است و از خدای است جل جلاله چو اگر نه چنین بودی بریک و تیره و نسق نماندی بل مختلف شدی . یعنی این آیات و أدله حق است و از خدای است . وقیل إنه طریقه الاسلام . گفتند ضمیر راجع است با دین مسلمانی یعنی تا بدانی که دین مسلمانی حق است . و گفتند مراد قرآن است ، گفت تا بدانی که قرآن حق است راز قبل خداست جل جلاله . و گفتند محمد است صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ( أَوْلَمْ يَكْفِرْ بِرَبِّكَ أَمْ نَهْ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ) کفایت نیست ای محمد که خدای تو گواه است بر همه چیزها (۱) و جار و مجرور در جای فاعل کفی است در محل رفع و «انه» و ما بعده در محل نصب بوقوع الکفایة علیه و کفی راد و مفعول باید مفعول اول محذوف است و تقدیر آنست که اولم یکفک ربک کونه شهیداً علی کل شیء ، آنکه گفت :

( أَلَا إِنَّمَا فِي مِرْيَةٍ ) ایشان یعبی کافران در شك اند از لقاء ثواب و عقاب خدای تعالی .  
( أَلَا إِنَّمَا بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ ) ألا و خدای تعالی عالم است بهمه چیزی و عالمی او بهمه چیزها محیط است و محیط در جای دگر بمعنی قادر آمد فی قوله «والله من ورائهم محیط» یعنی در قبضه قدرت اویند از آنجا برون نتوانند شدن پس او دو معنی دارد یکی عالمی و یکی قادری و در عالمی فرمود « وَإِنَّ اللَّهَ قَدَّ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا » .

(۱) خدا شناسان و اهل معرفت گویند راه اثبات او یا از طریق ان است یعنی پی بردن از معلول

بعلمت که چون تتبع موجودات کنی آثار حکمت او را در همه چیز بینی و یا از طریق لم و نظر دراصل وجود که او خود واجب است و عدم در حق او راه ندارد و احتمال سلب وجود از وجود صحیح نیست خداوند در اول آیه «سربهم آیات تنافی الافاق - الایة» بطریق اول اشاره فرموده برای عوام. «و اولم یکف ربک» بطریق دویم برای خواص .

## سورة حمصق

قیل حم الشریعة . این سوره مکی است و پنجاه و سه آیت است در عدد کوفیان و پنجاه در عدد بصریان و مدنیان . وهشصد و شصت و شش کلمه است و سه هزار و پانصد و هشتاد و هشت حرف است . و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که رسول ﷺ فرمود که هر که او حمصق بخواند از جمله آنان باشد که فرشتگان بر او صلوات فرستند و برای او استغفار نمایند و رحمت خواهند .

## سورة الشوری ثلاث و خمسون آیه وهی مکیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

حَمَّ عَسَقَ (۱) كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲)

اینچنین وحی میفرستد بسوی تو و بسوی آنانکه از پیش تو اند خدای عزیز درستکار

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۳) تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ

مر اوراست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اوست برتر بزرگ نزدیک است آسمانها شکافته شود

مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا

از بالای آنها و فرشتگان تسبیح کنند بحمد پروردگارش و آمرزش خواهند برای آنکه در زمین است آگاه باش

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۴) وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ

بدرستیکه خدا او آمرزنده مهربان است و آنانکه گرفتند از غیر او دوستان خدا نگهدارنده است بر آنها

وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۵) وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ

و نیستی تو بر آنها گماشته و اینچنین وحی کردیم بسوی تو قرآن عربی را تا بیم کنی اهل مکه را

وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ تُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (۶)

و هر که دور آنست و بیم کنی از روز فراهم شدن نیست شکی در او گروهی در بهشت و گروهی در آتشسوزان

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ

واگر خواهد خدا قرار دهد آنها را گروهی تنها ولیکن درآورد هر که را میخواهد در رحمت او و ستم کاران

مَا لَهُمْ مِنْ وَايٍ وَلَا نَصِيرٍ (۷) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ

نیست مر آنها را هیچ دوستاری و نه یاری آیا گرفتند از غیر او دوستان را پس خدا اوست دوستار و او

يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۸) وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ

زنده کند مردگان را و او بر هر چیز تواناست و آنچه اختلاف کردید در او از چیزی پس حکم آن

إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۹) فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ

بسوی خداست این است خدا پروردگار من براو توکل کردم و بسوی او باز میگردم آفریدگار آسمانها

وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّوكُمْ فِيهِ

و زمین است گردانید از برای شما از خودها تان جفتها و از چارپایان جفتها بسیار میگرداند شمارا در او

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱۰) لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ

نیست چون مثل او چیزی و اوست شنوای بینا مر اوراست کلید های آسمانها و زمین میگستراند

الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱) شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ

روزی را برای هر که میخواهد و تنگ میکند بتحقیق او بهمه چیز داناست قرار داد برای شما از دین

مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ

آنچه وصیت کرد بآن نوح را و آنکه وحی کردیم بسوی تو و آنچه وصیت کردیم بآن ابراهیم را و موسی را

وَ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ (۱۲) مَا تَدْعُوهُمْ

و عیسی را که برپا دارند دین را و پراکنده نشوید در او و بزرگ نمود برانهازگیرندگان آنچه میخوانی آنها را

إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳) وَ مَا تَفَرَّقُوا

بسوی او خدا بر میگزیند بسوی او هر که را میخواهد و راه نماید بسوی او هر که بازگشت کند و پراکنده نشدند

إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ

جز از بعد آنکه آمد شان دانش از سر کشی میان آنها و اگر نبود سخنی که پیشی گرفت از پروردگارتو تا

أَجَلٍ مُّسَمًّى لِّقَضِيٍّ بَيْنَهُمْ وَابْنِ الَّذِينَ أَوْرِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ أَلِي

مدت نامبرده شده هر آینه حکم شدی میانشان و بتحقیق کسانی که ارث برده شدند کتاب را از بعد آنها هر آینه در

شَكِّ مِنْهُ مُرِيبٍ (۱۴) فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ

شک اند از او بکمان اندازنده پس برای این پس بخوان و برجا باش چنانکه مأمور شدی و پیروی مکن

أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ

خواهشها شان را و بگو گرویدم بآنچه فرو فرستاد خدا از کتاب و مأمور شدم که عدالت کنم میان شما خدا

رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ

پروردگارا و پروردگار شما هر ما راست کارهای ما و هر شما راست کارهای شما نیست حجتی میان ما و میان شما

اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۵) وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ

خدا جمع کند میان ما و بسوی اوست بازگشت و کسانی که محاجه کنند در خدا از بعد آنچه اجابت کرده شد

لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۱۶)

هر او را حجت آنها ناچیز است نزد پروردگارشان و بر آنهاست خشمی و هر آنهاست شکنجه سخت

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ (۱۷)

خداست آنکه فرو فرستاد کتاب را بحق و میزان و چه چیز آگاه کرد ترا شاید رستخیز نزدیک باشد

يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ

می شتابند بآن کسانی که نمیکروند بآن و کسانی که گرویدند ترسناک اند از آن و میدانند که آن راست است

أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۱۸) اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ

آگاه باش بتحقیق کسانی که جدال کنند در رستخیز هر آینه در گمراهی دورند خدا مهربانست به بندگانش

يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۱۹) مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ

روزی دهد هر که را میخواهد و اوست توانای عزیز هر که باشد میخواهد کشت آخرت را بیفزائیم برای او

فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (۲۰)

در زراعت او و هر که باشد میخواهد کشت دنیا را میدهم او را از آن و نیست مر او را در آخرت هیچ بهره ای

قوله تعالی (احم عسق) اختلاف مفسران برفت درحم اما آنچه در این آیت گفتند: اراطة بن منذر گفت مردی بنزدیک عبدالله عباس آمد و او را پرسید که حمعسق چه باشد ، و حذیفه الیمان حاضر بود عبدالله عباس جواب داد دیگر بار پرسید جواب داد دیگر بار حذیفه گفت من ترا خبر دهم ، بدانکه این در مردی فرود آمد نام او عبدالاله یا عبدالله که بر بهری جویهای مشرق فرود آید و آنجا دو مدینه بنا کند بر کنار آن جوی چنانکه جوی از میان هر دوفاصل باشد چون خدای تعالی خواهد تا زوال ملک ایشان کند و دولت ایشان را ببرد آتشی بفرستد بشب و یک مدینه بسوزد چنانکه از او هیچ اثر نماند ، این مدینه دیگر از آن تعجب فرو ماند ، بردگ روز جمله جباران آنولایت در این مدینه دیگر حاضر آیند بنظاره این مدینه سوخته خدای تعالی بفرماید تاخسف کند ایشان را آن مدینه دیگر بر زمین فرو شود باهر که در او باشد . قوله «حمعسق» یعنی حم عزيمة من الله و سنة وقضاء . انداخته شده عزمی و سنت و قضای از خدای تعالی . و قيل : حم عسق : عين عدلاً منه ، سین بمعنی سیکون ، وقاف واقع بهما ای بالمدینتین ، و مانند این خبری است که جریر بن عبدالله روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود مدینه بنا کنند میان دجله و دحیل و قطر بل و صرارة جباران اهل زمین آنجا مجتمع شوند و خزائن و مالهای عالم آنجا جمع کنند خدای تعالی آن شهر بر زمین فرو برد با اهلش آن در زمین زودتر رود از آنکه میخ آهنین در زمین نرم و گفتند عبدالله مسعود خواند «حمسق» بی عین و گفت سین هرا تمیند که رفتند . وقاف هر فرقی اند که خواهند آمد ، و در مصحف عبدالله مسعود عین نیست .

عکرمه گفت نافع الأزرع عبدالله عباس را پرسید از حمعسق گفت حاء حلم خداست ، و میم مجد اوست ، و عین علم اوست ، و سین سنای او است ، وقاف قدرت او است ، خدای تعالی باین حرفها قسم کرد . ابوالجوزاء روایت کرده از عبدالله عباس که گفت عین عذاب است ، سین مسخ ، قاف قذف و بیان این قول خبری است که از رسول ﷺ روایت کردند که چون این آیت آمد حضرت رسول ﷺ دل تنگ شد . گفتند یا رسول الله چرا دل تنگی فرمود مرا خبر دادند ببلائی که با من میرسد خسف و مسخ و قذف و آتش که ایشان را جمع کند ، و بادی که ایشان را در دریا ریزد ، و آیاتی و علامات پیاپی بنزول عیسی و خروج دجال .

شهر بن حوشب گفت و عطاء بن ابی رباح کار زاری باشد که عزیز در او ذلیل شود و ذلیل در او عزیز شود و آن کار زار در قریش باشد آنکه با عرب افتد آنکه بعجم افتد آنکه تا بخروج دجال برسد . عطا گفت حاء حربی باشد میان اهل مکه و قحطی که ایشان مردار

بخورند و استخوان مردگان ، میمملکی که تحویل افتد از قومی بقومی از قریش ، عین آن عدوی که ایشانرا باشد ، سین آنکه در آنجا سبی بود ، قاف آنکه قدرت خدای تعالی نافذ بود در آن . بکر بن عبدالله المزنی گفت ح حربی باشد میان قریش و موالی ، دست قریش را باشد بر موالی . میم ملک بنی امیه است ، عین علو عباسیان ، سین سنای مهدی است ، قاف قوه عیسی است که از آسمان فرود آید و ترسایان را بکشد و کلیساها را ویران کند ، محمد بن کعب گفت قسمی است که خدای تعالی کرد بحلم و مجد و علم و ثنا و قدرت خود که عذاب نکند آن را که پناه بکلمه اخلاص دهد ، و آن گفتن لا اله الا الله است . سعید جبیر گفت : ح از رحمن است ، میم از مجید است ، عین از علیم است ، سین از قدوس است ، قاف از قاهر است . سدئی گفت از هجاء مقطوع است ، عین از عزیز ، و سین از سلام ، و قاف از قادر . گفتند این در شأن محمد ﷺ است ح حوض مورد او است ، و میم ملک ممدود او است ، و سین سنای مشهود او است ، قاف قیام او است در مقام محمود و قرب او در کرامت بمعبود . عبدالله عباس گفت هیچ پیغمبر نبود و إلا در کتاب وحی او حم عسق است برای این گفت :

(كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) قوله «كذلك يوحى إليك» ابن کثیر و یک روایت از ابو عمرو آمد که خواند «یوحی» بفتح حاء علی مالک یسم فاعله بر سؤال کأنه لما قال «كذلك يوحى» فقال قائل من يوحى؟ فقال: الله العزيز الحكيم . و مثله قول فی قراءه من قرأ «يسبح له فيها بالغدو والأصلا رجال» و مثله قول الشاعر :

لِيُذَبِّكَ يَزِيدُ ضَارِعٌ لِحُصُومَةٍ      وَ مَخْتُطِبٌ مِمَّا تُطْبِيعُ الطَّوَائِحُ (۱)

کان سائلاً سأل وقال: من يبكيه؟ فقال ضارع لخصومة . و باقی قرأ خواندند «یوحی» بر فعل مستقیم بکسر حاء من أوحى يوحى إسناداً إلى اسم الله تعالى گفت همچنین وحی کند بتو و بآنکه پیش تو بودند از پیغمبران خدایتعالی که او عزیز و منیع و غالب و قاهر است و بیهمتا و حکیم است و عالم بدقایق امور و محکم کار .

(لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) او راست یعنی خدای را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ( وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ) و او بزرگوار و بلند قدرت و بزرگ است آنکه گفت: (تَشَاكُدُ السَّمَوَاتُ بِتَقَطُرِنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ) ابو عمرو و وعاصم فی روایه ای بکر خواندند « یکاد » بیاء برای آنکه تأنیث سموات نه حقیقی است و فعل مقدّم « ینفطرن » من الانقطار

(۱) باید برای یزید گریه کنند و گریه کننده کسی است که گرفتار دشمنی باشد یا آنکه از حوادث روزگار پریشان حال گشته .

علی زنة الانفعال وهی مطاوع فطرته فانفطر أی شقته فانشق ، و ابن کثیر و ابن عامر و حمزه وعاصم فی روایة حفص خواندند « تکاد السموات » بناءً تأنیث « یتفطرن » بنون چنانکه گفتیم نافع و کسائی « یکاد السموات » بیا « یتفطرن » بناءً بدل نون من التفطر وهو مطاوع فطر، يقال فطرته فتفطر گفت نزدیک است که آسمان بشکافد از بالای ایشان از عظم و فطیعت کلمه کفر که میگویند و شرك بخدا میآرند و در حق او اثبات زن و فرزند میکنند و مثله قوله « یکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الأرض و تخر الجبال هدأً أن دعوا للرحمن ولداً ». وقوله « من فوقهن » یعنی هر آسمانی که بالای هفت آسمان دیگر است چون آسمان زیرین شکافته شود از کفر اهل زمین اولی و آخری که آسمان دنیا شکافته شود چه او نزدیک است بایشان.

( وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ) و فرشتگان تسبیح میکنند بحمد و شکر خدای ایشان . و برای اهل زمین استغفار می کنند و آمرزش می خواهند از برای جمله مؤمنان ( وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ) بعضی علما گفتند حق تعالی افتتاح این آیت بهیبت و عظمت کرد و ختم او بملطف و بشارت گفت خدا آمرزنده و بخشاینده است . آنکه گفت :

( وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ) گفت آنانکه بدون خدای خداوندان و معبودان گیرند ( اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ ) خدای برایشان نگاهبان است اعمال ایشان میداند و میشناسد و برایشان می شمارد تا جزا دهد ایشانرا بر آن ( وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ) تو که محمدی ﷺ و کیل ایشان نه . انما برتو بلاغ و إغذار و إنذار است . پس گفت :

( وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا ) همچنین وحی کردیم و بفرستادیم بتو قرآنی بلغت عرب ( لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى ) تا بترسانی مکه را یعنی اهل مکه را علی حذف المضاف و إقامة المضاف إليه مقامه کفوله « و اسئل القرية » و مکه را برای آن ام القرى خواند زیرا که اصل زمین است و زمین را از زیر او بیرون آورده اند ( وَمَنْ حَوْلَهَا ) و آنانکه پیرامن مکه اند ( وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ ) و بترسانی خلقان را از روز قیامت . و یوم الجمع منصوب است بآنکه مفعول دوم است یقال : أنذرت فلاناً کذا أو بكذا . و نصب او بر ظرف نیست برای آنکه انذار واقع نیست در وی بل بر حذف مضاف است و التقدير لتنذر الناس عذاب يوم الجمع مفعول اول محذوف است لدلالة الكلام عليه و مراد بیوم الجمع روز قیامت است ( لَا رَيْبَ فِيهِ ) هیچ شکی نیست در وقوع این روز . آنکه اهل جمع را بر دو فرقه نهاد گفت ( فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ) گروهی در بهشتند و گروهی در دوزخ آنانکه بهشت



شوند گروهی بعدل شوند و استحقاق، و گروهی بفضل و رحمت، و أمّا آنانکه بدوزخ شوند جز بعدل نشوند. عبدالله عمر روایت کرد که رسول الله ﷺ يك روز بیرون آمد دو صحیفه بدست گرفته گفت دانید تا این نوشتها چیست گفتیم نه گفت اینکه بدست راست دارم نامه ایست در او نامهای اهل بهشت ثبت کرده اند نام ایشان و نام پدران ایشان و نام خویشان و عشیره ایشان، این پیش از این فرمود نوشتن که ایشان در صلب پدر و رحم مادر بودند آنکه که هنوز آدم گل بود هیچ زیادت و نقصان در عدد اینان نیامد و این نامه که در دست چپ دارم در او نامهای اهل دوزخ است بنام و نسبت و قبیله ایشان پیش از این که در صلب پدر و رحم مادر بودند و آدم هنوز در میان گل بود از این عدد هیچ زیادت و نقصان نشود، آنکه بر خواند «فریق فی الجنة و فریق فی السعیر» عدل من الله تعالی، آنکه گفت:

( وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعْتَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً ) اگر خدای خواستی مردمان همه را یک امت کردی یعنی يك ملت و این مشیت جبر و اکراه باشد یعنی اگر خدای خواستی همه را بقربر برایمان حمل کردی ( وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ ) ولیکن آنرا که خواهد در رحمت خود برد در سرای ثواب چون داند که مستحق است بایمان و عمل صالح ( وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وِیْلٍ وَلَا نَصِيرٍ ) و ظالمانی را که کافر باشند ایشان راهیچ یار و یاورى نباشد که پایمردی (۱) ایشان کند تا عذاب خدای تعالی از ایشان دفع کند.

( أَمْ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ) گفتند ام بمعنی بل است بل این کافران بدون خدای اولیاء گرفته اند و دوستان و معبودان ( قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَالِيُّ ) خدای است بر حقیقت که خداوند خلقان است ( وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى ) و اوست که مرده را زنده کند و بر همه چیز قادر است. ( وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكِّمْنَاهُ إِلَى اللَّهِ ) گفت هر آنچه در او خلاف کنید و میان شما در او اختلاف رود از احکام شرع و کاردین و دنیا حکم آن با خدا است و حاکم در آن خدای باشد و کس را نرسد از شما که در او حکم کند، چه خداست که عالم است بمصالح خلق و عواقب امور. و آیت دلیل است بر آنکه کسرا نباشد که از خود در شرع حکم کند جز بنصوصی وارد از قبل خدای تعالی إِمَّا بِآيَتِي مُحْكَمٍ يَأْتِيهِ مَتَوَاتِرًا . ( ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي ) آن خدای است که خداوند و پروردگار من است ( عَلَيْنِهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ) من بر او توکل کرده ام و اعتماد کرده و مرجع و مآب من با اوست و من با او

گریزم و توبه و انابت من با او باشد .

( فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ) آفریدگار آسمانها و زمین است از ابتداء تا پنداری عدم بشکافت که وجود این اشیاء از او پدید کرد ( جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا ) شما را هم از جنس خود جفت و مسکن پدید کرد و گفتند برای آن گفت «من أنفسکم» که حوا را از استخوان پهلوی آدم آفریده ، و درست آن است که از بقیه گل آدم آفرید ( وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا ) و از چهار پایان همچنین جفت جفت ( يَذُرُّكُمْ فِيهِ ) می آفریند شما را در او . مفسران در این ضییر خلاف کردند بعضی گفتند مراد شکم است یا رحم کنایه عن غیر مذکور و قيل : أراد به الزوج راجع بازوج و جفت است که هر مولود که باشد در شکم ماده باشد . و قيل في التزويج و قيل في هذا النوع من الخلقه من إخراج الولد من ذكر أو أنثى . فرءاء و زجاج گفتند فيه بمعنى به است ای بما جعل لكم أزواجاً ، وأنشد الأزهري في امرأة :

وَأَرْغَبُ فِيهَا عَنْ لَقِيطٍ وَ أَهْلِهِ  
وَلَكِنِّي عَنْ سَنَبِيسٍ لَسْتُ أَرْغَبُ (۱)

ای ارغب بهاعنهم ( لیس کمثله شیء ) در او چند قول گفتند یکی آنکه کاف تشبیه زیاد است و التقدير لیس مثله شیء و یکی آنکه «مثل» صله است و زیادت ، تقدیر آنکه لیس کهوشیء و این نظائر بسیار دارد کقولهم مثلك يفعل كذا و مثلي لا يرغب في كذا أي أنت و أنا ، وقال تعالى « فان آمنوا بمثل ما آمنتم به » ای بما آمنتم به و كذلك هو في مصحف عبد الله بن مسعود . وقال أوس بن حجر :

و قَتَلِي كَمِثْلِ جُدُوعِ النَّخِيلِ يَغْشَا مُمْ سَيْلٌ مِنْهُمْ (۲)

قال آخر :

سَعْدَ بْنَ زَيْدٍ إِذَا أَبْصَرْتَ فَضْلَهُمْ  
مَا إِنْ كَمِثْلِهِمْ فِي النَّاسِ مِنْ أَحَدٍ (۳)

و قال آخر :

لَيْسَ كَمِثْلِ الْفَتَى زُهَيْرٍ  
خَلَقُ يُوْازِيهِ فِي الْفَضَائِلِ (۴)

و آنچه قول محققان است بیان کردیم في قوله « لیس کمثله شیء » في سورة الانعام .

(۱) بخاطر آن زن از لقیط و کسان او بیزارم و لکن از سنبس بیزار نیستم . لقیط و سنبس از اعلام

پدران قبائل است .

(۲) کشتگانی مانند درختان خرما که سیل سخت آنها را فرو گرفته باشد .

(۳) هرگاه فضیلت سعد بن زید یعنی این قبیله را بینی دانی که در مردم کسی مانند آنان نیست .

(۴) هیچ آفریده مانند زهیر جوان مرد نیست که در فضائل برابر او باشد .

( وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ) و او شنوا و بیناست .

( لَهُ مَقَالِدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ) گفت او راست کلیدهای آسمان و زمین یعنی آجال و أرزاق و احکام بفرمان اوست ( يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ) روزی بگسترده بر آنکه خواهد و تنگ گیرد بر آنکه خواهد که او بهمه چیز عالم است و قدر و قتر تضییق باشد .  
 ( شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا ) بیان کرد برای شما آنچه نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ بآن اندرز و وصایت کرد . برای آن نوح را تخصیص کرد که اول کسی که او را شریعت بود نوح بود ( وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ) و آنچه وحی کردیم بتو . و محل «ما» و «الذی» هر دو نصب است بوقوع شرع بر او کذلک قوله ( وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ) و آنچه وصایت کردیم ابراهیم و موسی و عیسی را عَلَيْهِمُ السَّلَامُ . آنگه در معنی و وجه آیت خلاف کردند .  
 قتاده گفت معنی «ما» و «الذی» و ماء دیگر که اسماء مبهم است تحلیل الحلال و تحریم الحرام است . حکم گفت تحریم الامهات و البنات است و آنچه شرح داد فی قوله « حرمت علیکم امهاتکم - الایة » و گفتند بیان محرّمات است در باب نکاح . مجاهد گفت نماز پبای داشتن است و زکاة دادن و اقرار دادن خدای را بطاعت و آن امر دین است که خدای نهاد برای پیغمبران و این روایت والبی است از عبدالله عباس . ( أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ) که طاعت خدای تعالی پبای دارید و پراکنده نشوید و رو مگردانید از امثال او امر و انتهاء از نواهی او . و گفتند دین توحید است و گفتند خدای تعالی جمله پیغمبران را باقامت دین فرستاد و اقامت سنت و اُلفت و جماعت و ترک فرقت و حمل کردن بر عموم اولیتر بود از فعل واجبات و مندوبات و اجتناب مقبّحات ( كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ) بزرگی است و گران است بر مشرکان آنچه تو ایشان را بآن میخوانی از توحید و ترک عبادات اصنام .  
 ( اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ ) خدای تعالی برگزیند برای رسالت آن را که خواهد و گفتند معنی آن است که سخت میآید برای مشرکان رسالت تو و آنکه تویکی از جمله ایشان آنگه مخصوص کند تورا بنبوت و أداء رسالت و نمیدانند که این باختر خداست که خدای تعالی برای رسالت خود آنرا برگزیند که او خواهد و داند که صلاحیت آن دارد . و «إلیه» برای اختصاص است یعنی یجتبی و یختار مضافاً إلیه و ناسباً له إلیه من أنه رسول الله ، و نبی الله و صفی الله و امین الله . این فائده إلیه است ( وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ) و هدایت کند بخود آنرا که با او رجوع کند و یادر او گریزد .

( وَمَا تَفَرَّقُوا ) متفرق و مختلف نشدند اهل ادیان و ملل و گفتند اهل کتاب را خواست

چنانکه گفت «وما تفرَّق الذین اوتوا الكتاب - الاية» (إِلا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ) (إِلاّ از پس آنکه علم و حجت بایشان آمد از آیات و بینات و أدلّه ، وإِلاّ از پس آنکه نعمت و صفت محمد ﷺ در کتب خود بخواندند و بشناختند (بَغِيًّا بَيْنَهُمْ) برای بغی و طلب ریاست بناحق و نصب او بر مفعول له است) (وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) (و اگر نه آنستی که کلمتی از خدای تعالی سابق شد که تأخیر عذاب ایشان کند تا بوقتی مسمی و آن روز قیامت است) (لَقَضِيًّا بَيْنَهُمْ) حکم کرده شدی میان ایشان بعد از جدا کردن دی مؤمن را از کافر بنزول عذاب بکافران (وَإِنَّ الَّذِينَ أُوثِرُوا بِالْكِتَابِ) (و آنانکه کتاب بایشان بمیراث دادند از جهودان و ترسایان از پس پدران خود . و قوله (مِنْ بَعْدِهِمْ) گفتند از پس امم گذشته و گفتند اهل کتاب را خواست که پیش رسول بودند . (لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ) در شکّی اند بتهمت آورنده «منه» یعنی از محمد ﷺ و از کار او .

(فَلِذَلِكَ فَادُعْ) (یعنی الی ذلك الدین فادع . آنکه حق تعالی او را امر کرد و گفت یا محمد تو مردمان را بادین مسلمانی دعوت کن و لام و إلی متعاقب باشند ، یقال دعوته لكذا و إلی كذا أو هدیته لكذا و إلی كذا و هدیته كذا أيضاً) (وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ) و مستقیم باشی و راست چنانکه تورا فرموده اند و هیچ عدول مکن و کژی مکن در دین (وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ) (و متابعت هواء ایشان مکن متابعت رضای من کن چرا هواء ایشان مختلف است نگاه نتوانی داشتن) (وَ قُلْ آمَنْتُ بِهَا) (نَزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ) (بگو ای محمد که من ایمان آوردم بهر کتاب که خدای تعالی فرستاد ، و «من» تبیین راست (وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ) (و مرا فرمودند تا عدل و انصاف و سویت کنم میان شما و داد دهم) (اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ) (خدای پروردگار ما و شماست) (لِنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ) (اعمال ما ماراست و اعمال شما شمارا یعنی جزاء عمل ما بپادهند و جزاء عمل شما بشما ، و این دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره (لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ) (میان ما و شما حجتی نیست . مجاهد گفت معنی آن است که میان ما و شما خصومتی نیست امروز تا فردا بقیامت خود محاجه و مخاصمه کنیم . ابن زید گفت معنی آن است که حق روشن شد و جدل ساقط شد ، و گفتند معنی آن است که حجت نیست میان ما و شما یعنی میان ما منقطع شد از آنکه ظلم و بغی شما از آن ظاهر تر است که بمحاجه حاجت است . و گفتند معنی آن است که حجت ماراست بر شما موقوف نیست میان ما و شما که بر ما بایستد یا بر شما) (اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا) (خدای تعالی جمع کند میان ما تا بیکدیگر خصومت کنیم و آنجا حق از باطل پیدا شود) (وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ) (و باز گشت با اوست مارا و

جمله خلایق را .

( وَالَّذِينَ يُعَاجِلُونَ فِي اللَّهِ ) گفت آنان که در خدای تعالی محاجه کنند و مجادله و حجت انگیزند . گفتند فی الله ای فی آیات الله علی حذف المضاف و اگر بر ظاهر حمل کنند اولیتر باشد چه منعی نیست و مجادله ایشان در خدای تعالی از نفی او و اضافت صفات نقص با او و شرك با او ظاهر است ( مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ ) پس از آنکه اجابت کردند مردمان او را و گردن نهادند فرمان او را برای ظهور حجت بر ایشان و تتابع معجزات و تظاهر آیات و بیانات پس ایشان از امروز در حکم معاندانند بیغی و حسد . مجاهد گفت محاجه ایشان باین بود که گفتند کتاب ما پیش از کتاب شما است و رسول ما پیش از رسول شما و بحق اولیتریم از شما ، قولی دیگر آن است که ما استجیب له یعنی للنبی ﷺ پس از آنکه خدای تعالی دعای رسول را اجابت کرد ، و آن معجزات که از او درخواست إقامت کرد وجهی سه دیگر (۱) آن است که گفتند پس از آنکه خدای تعالی دعای او در کفار اجابت کرد و ایشان روز بدر بشمشیر او کشته شدند و دعاء او ﷺ بمکه در ایشان رسید بقحط و سختی تا بضرورت مردار بخوردند و پوستهای چهارپایان بر آتش نهادند و بخوردند و آن دعاء که کرد در نجات مستضعفان از متغلبان قریش و مکه خدای تعالی اجابت کرد و ایشانرا برهانید چون عمار و جز او ( 'حُجَّتْهُمْ دَاحِضَةٌ' ) حجت برای ازدواج و مناسبت محاجه گفت و گفتند بلفظ حجت گفت و معنی شبهت خواست از آنجا که بر باطل حجت نباشد . و گفتند برای آن حجت خواند آنرا علی حکایه قولهم و اعتقادهم إن ذلك حجة، و دلیل بر آنکه چنین است آن است که اگر حجت بودی داحض و زایل و باطل نشدی . گفت آن شبهت که ایشان می آورند در معرض حجت بنزدیک خدای تعالی باطل است ( وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ ) و بر ایشان خشم است از خدای تعالی ( وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ) و ایشان را عذابی باشد سخت در قیامت .

( اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ ) او آن خداست که کتاب فرو فرستاد

بحق و درستی و راستی و ترازو و آن عبارت است از عدل و انصاف و سويت و آنکه مردمان را فرمود تا در معامله و معاشره و مخالطه بایکدیگر چون ترازو راست باشند . بعضی دیگر گفتند مراد بمیزان هم قرآن است و تکرار برای اختلاف لفظ کرد . برای آن قرآن را ترازو خواند که در اوراستی و انصاف است و نیز رجحان او بردگر کلامها چنان ظاهر است که رجحان ترازو که چون کفه میزان بر کفه گران تر باشد یعنی کتابی که در این معانی با ترازو ماند ، و

(۱) سه دیگر در زبان فارسی آن عهد بجای سیم بسیار مستعمل بوده .

بیشتر مفسران گفتند خود ترازوی حقیقی خواست که خدای تعالی چنانکه کتاب از آسمان فرستاد ترازوهم از آسمان فرستاد و راستی و کثری و زیادت و نقصان و فروماندگی و رجحان او معلوم کرد مردمانرا و کیفیت چیزی سنجیدن چنانکه هست فیما بیننا باعلام او بوده است . ( وَمَا يُدْرِيكَ ) وجه آگاه کرده است ترا و إعلام کرده یعنی چه دانی تو ( لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ ) همانا رواست که قیامت نزدیک است یعنی چون وقتی معین نیست آن را مجوز است که هر ساعت باشد . برای آن قریب گفت قریبه نگفت که تأیث ساعة حقیقی نیست . و گفتند رجوع با معنی روز کرد که یوم القیمة است . و گفتند تقدیر آن است که قریب مجیئها چنانکه هند خارج غلامها و گفتند فعیل بمعنی فاعل را تشبیه کرد بفعیل بمعنی مفعول کامرأة قنیل و کف خضیب .

( يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا ) استعجال و شتاب زدگی بقیامت آنان میکنند که ایمان ندارند از آنکه نمیدانند که آن چه روز است و در آن روز ایشانرا چه نهاده است ( وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ ) و آنان که ایمان دارند میترسند از آن روز ، و میدانند که آن حق است و درست است و خواهد بود و ایمان دارند بأحوال و شدائد آن ، حساب و کتاب و ثواب و عقاب . آنکه گفت ( أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُبَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ) آنان که خصومت و جدل کنند در باب قیامت و انکار کنند بودن آنرا و بحساب و کتاب و حشر و نشر و ثواب و عقاب نه بگردند ایشان در گمراهی اند دور از صواب و هدایت .

( اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ ) گفت خدای لطف کننده است با بندگانش و لطف او به بندگان ایصال منافع باشد بایشان از وجهی که دقیق باشد بر هر عاقلی ادراکش ، و لطیف در لغت رحیم و رفیق باشد که رفیق کند و عنف نکند و نقیض او عنیف باشد و لطیف در اجسام دقیق باشد و خلاف او کثیف . عبدالله عباس گفت حفی مهربان است به بندگانش ، عکرمه گفت : بار بهم نکوکار است بایشان . سدی گفت : رفیق رفیق کننده است بایشان ، مقاتل گفت : رحیم است بمؤمن و کافر که ایشانرا روزی دهد . قرظی گفت : لطیف است در وقت عرض محاسبه و قال : غدا عِنْدَ مَوْلَى الْخَلْقِ لِلْخَلْقِ مَوْقِفٌ يُسْأَلُ فِيهِ الْجَلِيلُ وَيَلْطَفُ (۱)

(۱) فردا آفریدگان را نزد خداوندشان قرار گاهی خواهد بود که از آنها میپرسد و از دقائق

سؤال میکند .

کرد، دوّم آنکه بیکبار نداد تا تلف کنی که «ما عندکم ینقذ وما عندالله باق» جنید را پرسیدند که لطیف چه باشد گفت آنکه با دوستان لطف کند تا بره در آید و اگر با دشمنان همان کردند آشنا شدند. محمد بن علی الکنانی گفت لطیف بمن لجاء إلیه من عباده إذا ریس من الخلق و بمن توکل إلیه ورجع إلیه، وقال :

أُمْرٌ بِإِفْنَاءِ الْقُبُورِ كَأَنِّي      أَخُو بَطْنِنَةٍ وَالثُّوبُ فِيهِ نَحِيفٌ  
وَمَنْ شَقَّ فَاهُ اللَّهُ قَدَرَ رِزْقَهُ      وَرَبِّي بِمَنْ يَلْجَأُ إِلَيْهِ لَطِيفٌ (۱)

این اقوال مفسران است و تفسیر او از جهت لغت . و لطیف فاعل لطف باشد و لطف در اصطلاح متکلمان فعلی باشد که مکلف عند آن بصلاح نزدیکتر باشد و از فساد دورتر سواء اگر از فعل خدای باشد یا از فعل غیر او و هر لطف که مکلف عند آن از معاصی امتناع کند آن را عصمت گویند ، و لطف از شرائط حسن تکلیف است و از حکمت قدیم تعالی نکو نباشد که تکلیف کند عاری از لطف چه غرض او از تکلیف تعریض منزلتی است که باو نتوان رسید إلا بتکلیف و آن ثواب ابد است چون داند که چیزی هست که مکلف را نزدیک گرداند بامثال اوامر و انتهای از مناهی تا او باین منزلت رسد و اگر نکند مؤدبی بود بانقض غرض او، از حکیم تعالی چیزی که ناقض غرض او باشد نیکو نبود تعالی علواً کبراً (یرزق من یشاء) و این لطف و منافع در او ظاهرتر است که بحسب مصلحت میرساند ببندگان ( وَهُوَ الْقَيُّومُ الْعَزِيزُ ) و او قادری است که او را عجز در نیابد و عزیزی که او را غلبه نتوان کردن . آنگه گفت :

( مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ) هر که او کشت و کار آخرت

خواهد و اینجا تخم آخرت فکند از ایمان و عمل صالح تا او را نفع ثواب بردهد بقیامت مادر کشت و کار او بیفزائیم چنانکه کشت کنند برای طمع زیادت کشت کند . مفسران گفتند این زیادت آنست که گفت «من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها» و گفتند آنست که گفت «کمثل حبة أنبت سبع سنابل في كل سنبله» گفت چنانکه در دار دنیا دانه بصحرا برید و در زمین افکنید از یک دانه هفت خوشه بر آید در هر خوشه صد دانه باشد یکی را هفتصد این بازرگانی است بامن در سرای فانی تا عوض هم اینجا بستانی، اگر در سرای فانی بامن معامله کنی تادر سرای باقی بستانی آنرا عدد نبود و در حساب نیاید که «والله یرزق من یشاء بغیر حساب» ( وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا ) و هر کس که کشت دنیا و منافع عاجل

(۱) شاعر فارسی گوید :

مخور هول ابلیس تا جان دهد

هر آنکس که دندان دهد نان دهد .

خواهد بخل نکنیم بر او آنچه خواهد چنانکه خواهد بدهیم اورا از آنکه دنیا را و دنیا جوی را نزد ما پس خطری نیست این چنین بی قدری جز چنان بی خطری را نشاید که « لو کانت الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة لما سقى كافراً منها شربة ماء » گفت اگر دنیا نزد خدای پر پشه ای سنجی داشت هیچ کافر را يك شربت آب ندادی تا گمان نبری که آنرا که تو می بینی در دنیا کام روا و کامران از کرامت اوست، آن از هوان اوست « إنما نملی لهم لیزدا دوا إثموا لهم عذاب مهین » ( وما له فی الآخرة من نصیب ) آنکه اورا در آخرت نصیبی و بهره ای نباشد برای آنکه جمع دشخوارتوان کرد میان دنیا و آخرت که « مثل الدنيا والاخرة كمثل الضرتین » مثل دنیا و آخرت چون دو هووی است اگر این را خوشنود کنی آن دگر خشم گیرد .  
 قوله تعالى :

أَمْ لَهُمْ شُرَكَوَا شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْ لَا كَلِمَةُ

آیا مرآنهاست شریکان که قراردادند برای خودشان از دین آنچه رخصت نداد باو خدا و اگر نبود کلمه

الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۱) تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ

فصل هر آینه حکم شدی میان آنها و بتحقیق ستم کاران مرآنهاست شکنجه دردناک بینی ستم کارانرا ترسانک

بِمَا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ

از آنچه پیشه کردند و آن واقع است بآنها و کسانی که گرویدند و کردند کارهای شایسته در سبزه زارهای

الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۲۲) ذَلِكَ الَّذِي

بهشتها مرآنهاست آنچه میخواهند نزد پروردگار آنها اینست آن برتری بزرگ اینست آنکه

يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا

مژده دهد خدا بندگان را که گرویدند و کردند کارهای شایسته بگو نمیخواهم از شما بر آن اجری

إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

مگردوستاری درخویشاوندان و هر که کسب کند نیکوئی را بپفزائیم مرورا در آن نیکوئی بتحقیق خدا آمرزنده

شَكُورٌ (۲۳) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِئِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ

سپاس پذیرنده است آیا میگویند بر بست بر خدا دروغ را پس اگر بخواهد خدا مهر نهد بر دل تو



وَيَمْنُحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۴) وَ هُوَ

و میزاید خدا باطل را و ثابت کند حق را بسخنانش بتحقیق او داناست بحقیقت سینه ها

الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۲۵) وَيَسْتَجِيبُ

آنکه پذیرد توبه را از بندگانش و درگذرد از لغزشها و میداند آنچه را میکنید و استجابت کند

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ

آنانرا که گرویدند و کردند کارهای شایسته و افزایش دهد آنها را از جود خود و کافران مر آنهاراست شکنجه

شَدِيدٌ (۲۶) وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ

سخت و اگر گستراند خدا روزی را برای بندگانش هرآینه سرکشی کنند در زمین ولیکن فرورستد

بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (۲۷) وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ

باندازه آنچه میخواهد بتحقیق او ببندگانش آگاه بیناست و اوست آنکه فرو فرستد باران را از پس

مَا قَنَطُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ (۲۸) وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ

آنکه نومید شدند و پراکنده سازد رحمت خود را و اوست دوستار ستوده و از آیات او آفرینش

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ (۲۹)

آسمانها و زمین است و آنچه پراکنده کرد در آن از جنبنده او بر جمع کردن آنها چون خواهد تواناست

وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (۳۰) وَ مَا

و آنچه رسد شمارا از مصیبتی پس بآنچیز است که پیشه کرد دستهای شما و درگذرد از بسیاری و نیستید

أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ (۳۱)

شما بمعجز آوردندگان در زمین و نیست مر شما را از غیر خدا هیچ دوستاری و نه یآوری

وَ مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ

و از آیات اوست کشتی ها در دریا چون کوه ها اگر خواهد آرام کند باد را پس میگردند ایستنده

عَلَىٰ ظَهْرِهِ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۲) أَوْ يُوقِنَنَّ بِمَا كَسَبُوا

بر پشت آن بتحقیق در این هرآینه آبتهاست برای هرشکیبائی شکر گزار یا هلاک کند آنها را بآنچه کسب کردند

وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ (۳۳) وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۴)

و درگذرد از بسیاری و میداند آنان را که جدال کنند در آیات ما نیست مرآه‌ها را هیچ گریزگاهی

فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى

پس آنچه داده شدید از چیزی پس بهره زندگانی دنیا است و آنچه نزد خداست بهتر و پاینده تر است

لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۳۵) وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ

مرآه‌ها را که گرویدند و بر پروردگارشان توکل کنند و کسانی که پرهیز کنند بزرگهای گناه را

وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (۳۶) وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ

و زشتی‌ها را و چونکه خشمناک کنندشان در می‌کنند و آنانکه استجابت کردند مر پروردگارشان را

وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۳۷) وَالَّذِينَ

و برپا داشتند نماز را و کار آنها مشورت است میان آنها و از آنچه روزیم کردیم آنها را نفقه کنند و آنانکه

إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (۳۸) وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا

چون رسید آنها را ستمی آنها دادخواهی کنند و جزای بدی بدی است مانند آن پس هر که درگذشت

وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۳۹) وَ لَمَنِ انْتَصَرَ

و اصلاح کرد پس اجر او بر خداست بتحقیق او نه دوست دارد ستمکاران را و هر آنکه دادخواهی کرد

بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (۴۰) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ

پس از ستم او پس آن گروه نیست بر آنها هیچ راهی جز این نیست راه بر کسانی است که ستم کنند

النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۱) وَ لَمَنْ

مردم را رستم کنند در زمین بغير حق آن گروه مر آنها را است شکنجه دردناک و هر آینه کسیکه

صَبَرَ وَ عَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۴۲) وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ

صبر کرد و بخشید بتحقیق این، هر آینه از فراتر کارهاست و هر که را گمراه کند خدا پس نیست مر او را هیچ

وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ (۴۳) لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ

دوستاری از پس او و بینی ستمکاران را چون دیدند شکنجه را می‌گویند آیا بسوی بازگشت هیچ

سَبِيلِ (۴۴) وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ

راهی است و بینی آنها را عرض کرده شوند بر آن فروتنان از خواری مینگردند از چشم انداختی

خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ

خفی و گفتند کسانی که گرویدند بتحقیق زیانکاران کسانی اند که زیان کردند خود هاشان را و کسانشان را روز

الْقِيَمَةِ أَلَّا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ (۴۵) وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ

رستخیز آگاه باش بتحقیق ستمکاران در شکنجه پاینده اند و نباشد مر آنها را هیچ دوستان که مدد کنند آنها را

مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ (۴۶) اِسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ

از غیر خدا و هر که را گمراه کند خدا پس نیست مر او را هیچ راهی اجابت کنید مر پروردگارتان را

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ

پیش از آنکه بیاید روزیکه نیست بازگشتی مر آنها از خدا نیست مر شمارا هیچ پناه گاهی این روز و نیست مر شمارا

مِنْ نَكِيرٍ (۴۷) فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا الْبَلَاغُ

هیچ انکاری پس اگر روگردانیدند پس نفرستادیم تو را بر آنها نگهبانی نیست بر تو مگر رسانیدن

وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَفَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ

و بتحقیق ما چون چشانیدیم آدمی را از ما رحمتی خوشنود شود بآن و اگر برسد آنها گزندى بآنچه پیش کرد

أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ (۴۸) اللَّهُ مُلْكُ سَمَوَاتٍ وَ الْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ

دستهاشان پس بتحقیق آدمی ناسپاس است مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمین میآفریند آنچه را میخواهد

يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِئَا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ (۴۹) أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا

میبخشد هر که را میخواهد دختر را و میبخشد مر هر که را میخواهد پس یا جفت کند آنها را پسران

وَ إِنِئَا وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيًّا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۵۰) وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ

و دختران و قرار میدهد هر که را میخواهد نازاد بتحقیق اوست دانای توانا و نرسد مر بشر را که

يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ (۵۱) أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ

سخن گوید او را خدا مگر بوحی یا از پس پرده یا بفرستد فرستاده را پس وحی کند برخست او

مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَيْثُمْ (۵۲) وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ

آنچه را میخواهد بتحقیق اوست برتر درستکار و همچنین وحی فرمودیم بسوی تو روح را ازامر خود نبودی

تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نَوْرًا نَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا

بدانی چیست کتاب و نه ایمان ولیکن قرار دادیم او را نوری هدایت کنیم باو هر که را خواهیم از بندگان خود

وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۵۳) صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا

و بتحقیق تو هر آینه راه مینمائی بسوی راه راست راه خدا آنکه مر اوراست آنچه در آسمانها و آنچه

فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تُصِيرُ الْأُمُورُ \*

در زمین است آگاه باش بسوی خدا میگردد کارها .

قوله تعالی ( اَمْ لَهُمْ شُرَكَوَا ) بیان کردیم پیش از این که « اَمْ » را سه وجه باشد یا

معادله همزه استفهام است یا بمعنی بل باشد یا میم صله بود معنی او استفهام بود ، و اینجا بمعنی

بل محتمل است . گفت بل این کافران را شرکائی و انبازانی هستند . یعنی متبوعان و معبودان

ایشان و رؤساء و ائمه ضلالت ( شَرُّعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ ) که بنهاده از

برای ایشان از دین و شریعت بر سبیل بدعت نه براه راست آنچه خدای تعالی نفرموده است

و دستوری نداد و این صفت مبتدعان است و ائمه ضلالت . و آنچه گفت ( وَ لَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ )

ای کلمه الحکم و حکم را فصل خوانند و حاکم را فصال . گفت و اگر نه آن حکمی است که

من بآن حکم کرده ام در تأخیر عذاب ایشان و آنکه در دنیا تعجیل عقوبت نکنم بر ایشان

( لَقَضِي بَيْنَهُمْ ) حکم کرده شدی میان ایشان و بر سیدی بهر مستحققی آنچه سزای ایشان

است ( وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ) گفت ظالمان را و کافران را و متبذعان را عذابی

باشد سخت بدر آرنده . و آنچه خطاب بارسول یا بامخاطبی مبهم مجهول گفت :

( تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ ) فردای قیامت ظالمان را

بینی ترسان و لرزان از آنچه کرده باشند . و آنچه کرده باشند بایشان رسد و برایشان یعنی

جزای آن . و اشفاق خوبی باشد با رقت از وقوع امری بر مخوف علیه ، و اصل او از رقت باشد

من قولهم ثوب شفیق ای رقیق و الاسم الشفقة . ( وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ) رواست

که محل این جمله نصب بود بالعطف علی قوله « ترى الظالمین » ای وتری الذین آمنوا . و شاید که محل او رفع بود و این کلامی مستأنف بود . گفت آنانکه مؤمن باشند و عمل صالح دارند ( فی روضات الجنّات ) ایشان در بوستانهای سبز باشند که هم زمینش بنبات سبز باشد و هم هوایش پر درخت باشد چنانکه سایه افکند و زمین بپوشد هم مرغزار باشد و هم بوستان ( لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ) ایشان را باشد هر چه خواهند و آرزو کنند نزد خدای تعالی ( ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ) این فضلی و إحسانی و بزرگواری باشد . یعنی این ثواب که خدای تعالی بشارت داد با بندگان مؤمن خود که عمل صالح کنند چو ایشان اهل آن و مستحق آنند . آنکه گفت ( قُلْ ) بگو ای محمد ﷺ ( لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ) من از شما مزدی نمیخواهم بر این أداء رسالت الادوستی این خویشان نزدیکتر بمن . عبدالله عباس گفت سبب نزول آیت آن بود که چون رسول ﷺ بمدینه مالی نداشت و او را حقوقی و أحوالی پیش می آمد که او را بمال حاجت می بود . أنصاریان گفتند این مرد خویش ما است و در این شهر غریب است و او را حقوقی پیش می آید و او را وسع آن نیست که بآن قیام کند و خدای ما را بردست او هدایت داد ، اگر برای او مالی جمع کنیم همانا روا باشد برفتند و رسول ﷺ را گفتند . خدای تعالی این آیت فرستاد « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى - الایه » قتاده گفت سبب نزول آیت آن بود که اهل مکه گفتند این محمد ﷺ بر ادای رسالت که میکند مزدی طمع دارد خدای تعالی این آیت را فرستاد . و این لایقتر است برای آنکه سوره مکی است . اکنون در معنی آیت خلاف کردند : حسن بصری گفت معنی آیت آن است که رسول گفت من بر أداء رسالت و بیان شریعت از شما مزدی نمیخواهم إِلَّا التودد إلى الله و التقرب إليه بطاعته . إِلَّا آنکه تقرب کنید بخدای تعالی بطاعت او و خویشان دوست داشته گردانید بعمل صالح نزدیک او و این قولی است بعید و از ظاهر و فحوی دور ، و این معنی از این الفاظ استخراج نتوان کرد . طاووس و شعبی گفتند معنی آنست که هیچ بطن از بطون قریش نبود و الا با رسول خویشی داشتند ، رسول ﷺ گفت مرا از شما هیچ توقع نیست جز آنکه مرا دوست دارید برای قرابتی و خویشی که هست میان ما . و این هم ضعیف است و خلاف ظاهر است ، اگر چنین بودی الا المودة للقریبی بایستی ، بلام . عبدالله عباس و سعید جبیر و عمرو بن شعیب و أبو جعفر و أبو عبدالله گفتند معنی آن است که من از شما هیچ مزد طمع نمی دارم الا آنکه اهل البیت و خویشان مرا دوست دارید . و بر جمله أقوال استثناء منقطع است برای آنکه این هیچ اجر نباشد

و مزد نبوت را بنشاید ، و انما مزد أداء رسالت جز ثواب نباشد و « إلا » بمعنی لکن باشد . گفت مزدی طمع نمیدارم ولیکن توقع آن است که اهل بیت و خویشان مرا دوست دارید و این قول در اخبار ما و مخالفان آمده است بطریقهای مختلف . آنکه خلاف کردند در آنکه این قریبی و این قرابت کیستند که خدای تعالی دوستی ایشان فرمود مکلفان را : أعمش وسعيد جبير و عبدالله عباس گفتند حضرت أمير المؤمنين علي است و حضرت خير النساء فاطمه زهراء و حضرت امام حسن و حضرت امام حسين عليهما السلام .

و عبدالله عباس گفت من از رسول صلى الله عليه وآله پرسیدم چون این آیت آمد که یا رسول الله این قرابت کیستند که خدای ما را فرمود بدوستی ایشان ؟ گفت علی و فاطمه و حسن و حسین ، و بیان این قول آن است که زید بن علی عليه السلام روایت کرد از پدرش از جدش أمير المؤمنين عليهم السلام که او گفت من با رسول الله صلى الله عليه وآله شکایت کردم از حسد مردمان بر من ، مرا گفت « یا علی أما ترضی أن تکون رابع أربعة » راضی نباشی که چهارم چهار کس باشی که در بهشت شوند من باشم ، تو و فاطمه و حسن و حسین و زنان ما از چپ و راست ما باشند و فرزندان ما از پس پشت ما و شیعه ما از پس ایشان باشند . شهر بن حوشب روایت کرد از اُمّ سلمه که رسول صلى الله عليه وآله يك روز فاطمه را گفت برو و شوهرت را و فرزندان را بیار او برفت و ایشان را حاضر نمود ، رسول صلى الله عليه وآله گلیمی بر ایشان افکند و گفت « اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتك و برکاتك عليهم إنك حمید مجید » گفت اینان آل محمد اند بار خدایا صلوات و برکات خود بر ایشان کن که تو حمید و مجیدی . اُمّ سلمه گفت من گوشه گلیم برداشتم تا با ایشان در زیر آن شوم رسول صلى الله عليه وآله گلیم از من در کشید و گفت « إنک علی خیر » تو با خیری و اهل بیت من اینانند . و أبوهریره روایت کرد که رسول صلى الله عليه وآله علی و فاطمه و حسن و حسین را گفت « أنا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم ، من بجنمک با آنکه باشما بجنمک است و بصلحک با آنکه باشما بصلح است . سدی روایت کرد عن أبي الدیلم که گفت آنکه که حسین بن علی عليهما السلام شهید کردند و زنان او را با حضرت علی بن الحسین عليهما السلام بشام بردند با سیری یکی از شامیان علیه اللعنة برخاست و گفت الحمد لله الذي قتلکم و استأصلکم و قطع قرن الفتنة . علی بن الحسین عليهما السلام گفت یا هذا تو قرآن دانی ؟ گفت آری . گفت خوانده ای « قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربى » گفت آری . گفت این قریبی مائیم که خدای دوستی ما را امر فرمود . صادق عليه السلام گفت نقش نگین پدرم این بود :

وَّ بِالنَّبِيِّ الْمُؤْتَمَنِ  
وَّ بِالْحُسَيْنِ وَ النَّحْسَنِ (۱)

ظَنَّتِي بِاللَّهِ حَسَنًا  
وَّ بِالرَّوْصِيِّ ذِي الْمِينِ

و منصور فقيه گوید :

زَكَتٌ بِهِ قَرَأْتَنِي  
رَفْضًا قِلَاتِي رَافِضِي (۲)

إِنْ كَانَ حُبِّي خَمْسَةَ  
و بُغْضُ مَنْ عَادَاهُمْ

این جمله اخبار آن است که ثعلبی امام أصحاب الحدیث در تفسیر این آیت آورد در کتاب خود بر این قدر قناعت کرده شده چو اگر اخباری که در این باب از طرق أصحاب ما آمده است آورده شود یک مجلد بر آید . و این اخبار از طریق مخالفان ، حجتی باشد بر ایشان . بعضی دیگر گفتند این قریبی فرزندان عبدالمطلب اند ، انس بن مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت « نحن ولد عبدالمطلب سادة أهل الجنة أنا و حمزة و جعفر و علی و حسن و حسین و مهدی » . أحمد بن عامر روایت کرد از پدرش از رضا عليه السلام از پدرانش از امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که رسول صلی الله علیه و آله فرمود بهشت حرام است بر آنکه بر اهل بیت من ظلم کنند و عترت مرا بر نجانند و هر کس که صنعتی کند با یکی از فرزندان عبدالمطلب و او مکافات نتواند کرد او را من مکافات کنم روز قیامت ، بعضی دیگر گفتند آنانند که خمس حلال است ایشان را و زکاة بر ایشان حرام و ایشان آنانند که مدتس نشده اند در جاهلیت و اسلام ، و هم الذین ذکرهم الله فی قوله « و اعلموا أننا غنمتم من شيء فأن الله خمسة و للرسول ولذي القربى » و فی قوله « ما أفاء الله علی رسوله من أهل القرى فلله و للرسول و لذی القربى » و فی قوله « و آت ذی القربى حقه و المسکین » مقسم روایت کرد از عبد الله عباس که یکروز میان أنصاریان و میان قریش چیزی برفت ، عباس بیامد و گفت بر ما فخر میکنید بهر حال فضل ما راست بر شما ، رسول صلی الله علیه و آله بشنید برخاست بیامد و أنصار را گفت یا معشر الأَنْصَار نه شما ذلیل بودید خدای تعالی شما را عزیز کرد بمن ؟ گفتند بلی یا رسول الله آنکه گفت جواب ندهید مرا ؟ گفتند بگفتیم یا رسول الله که دست منت تراست بر ما . گفت شما نیز بگوئید نه تو را قومت براندند ما تو را با خود گرفتیم و تو را بدروغ داشتند ما تو را تصدیق کردیم و تو را مخدول بکردند ما تو را یاری کردیم . گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله تن

(۱) گمان من بخدا نیکو است و هم به پیغمبر امین و جانشین او صاحب نعمت ها و بحسین و حسن

علیهم السلام .

(۲) اگر دوستی من پنجتن را که بسبب آنها کردار من پاکیزه شد و دشمنی دشمنان آنها رافضی

باشد من رافضی .

و جان و مال ما فدای تست اگر خواهی تا جمله مالهای خود را بیاوریم و تورا محکم کنیم در او . خدای تعالی این آیت را فرستاد « قل لأسئلكم عليه أجرا إلا المودة في القربى » عبدالله شداد گفت یکروز عباس عبدالمطلب رسول ﷺ را گفت یا رسول الله چرا قریش یکدیگر را بچشم احترام مینگرند و ما را بچشم بغض و عداوت؟ گفت چنین میکنند؟ گفت آری همچنین میکنند . رسول ﷺ گفت بآن خدائی که مرا بحق فرستاد که ایمانشان درست نباشد تا شما را دوست ندارند برای من . و قومی گفتند این آیت منسوخ است برای آنکه این آیت بمکه آمد و رسول را در مکه یاری و ناصری نبود خدای تعالی فرمود که او را و اهل بیت او را دوست دارند . چون بمدینه آمد و انصاریان یار او شدند خدای تعالی خواست تا حکم او را در این باب حکم پیغمبران مقدم باشد چون گفتند « وما اسئلكم عليه من أجر إن أجري إلا على رب العالمين » حکایت از نوح و هود و صالح و لوط و شعیب علیهم السلام این آیت را بفرستاد « قل ما سئلتکم من أجر فهو لكم إن أجري إلا على الله » و قوله « قل ما سئلكم عليه من أجر وما أنا من المتكلفين » و قوله « أم تسئلهم أجراً فهم من مغرم مثقلون » « أم تسئلهم خراجاً فخراج ربك خير » این آیتها این آیت منسوخ بکرد . و این قول ضحاک است و این قولی است سخیف و ضعیف و نامرضی و دلیل است بر جهل قائلش ، برای آنکه او گمان برده است که دوستی آل محمد ﷺ بر حقیقت مزد نبوت است و این نه چنین است برای آنکه مزد أداء شریعت و قیام بأعباء رسالت جز ثواب مؤبد نباشد مقرون بغایت اعزاز و اجلال . و مودت اهل البیت خود تکلیفی است از خدای تعالی بر ما که بر آن مستحق ثواب باشیم و تکلیف ما چگونه ثواب رسول باشد بر سخت تر تکلیفی و او را در آن چه نفع و خیر باشد ، پس چون این باطل است بادلّه عقل و سمع معلوم شد که « إلا » در آیت استثناء منقطع است و چون چنین بود جمع توان کردن میان آیات و جمله آیات محکم باشد نه آن ناسخ باشد و نه این منسوخ و حکم همه بر جای باشد . ثعلبی امام اصحاب حدیث در ابطال این قول گفت دوستی اهل بیت و تقرب آن بخدای از جمله اصول دین و ارکان مسلمانی و سرطاعات و سبب تحصیل رضای خدای ، چگونه توان گفت که منسوخ است . آنکه گفت دلیل دیگر بر بطلان این قول آنست که ابو محمد عبدالله بن طاهر الاصفهانی روایت کرد باسنادش از جریر بن عبدالله الجلی که رسول ﷺ گفت « من مات علی حب آل محمد مات شهیداً . ألا و من مات علی حب آل محمد مات مغفوراً . ألا و من مات علی حب آل محمد مات تائباً . ألا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مستکمل الايمان . ألا و من مات علی حب آل محمد بشره ملك الموت



بالجنة ثم منكرٌ و نكير . ألا ومن مات على حب آل محمد يزف إلى الجنة كما تزف العروس إلى زوجها . ألا ومن مات على حب آل محمد فتح له من قبره بابان إلى الجنة . ألا ومن مات على حب آل محمد جعل الله زوار قبره ملكة الرحمة . ألا ومن مات على حب آل محمد مات على السنة والجماعة . ألا ومن مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آيس من رحمة الله . ألا ومن مات على بغض آل محمد مات كافراً . ألا ومن مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة .

گفت هر کس بر دوستی آل محمد عليه السلام بمیرد شهید مرده . هر کس که بر دوستی آل محمد عليه السلام بمیرد گناهش بیامرزند . و هر که بر دوستی آل محمد عليه السلام بمیرد بر توبه بمیرد . و هر کس که بر دوستی آل محمد عليه السلام بمیرد او را ملک الموت و منکر و نكير بشارت دهند بهشت . و هر که بر دوستی آل محمد عليه السلام بمیرد چنان بهشت ببرند که عروس را بخانه شوهر ، و هر که بر دوستی آل محمد عليه السلام بمیرد از بهشت دو در در گور او گشایند . و هر که بر دوستی آل محمد عليه السلام بمیرد خدای تعالی فرشتگان رحمت را فرماید تا قبر او را زیارت کنند . هر که بر دوستی آل محمد عليه السلام بمیرد بر سنت و جماعت مرده باشد .

هر که بردشمنی آل محمد عليه السلام بمیرد روز قیامت می آید که نومیداست این بنده از رحمت خدای تعالی . هر که بردشمنی آل محمد عليه السلام بمیرد کافر مرده . و هر که بردشمنی آل محمد عليه السلام بمیرد بوی بهشت نشنود . پس چون اخبار مانند این بسیار است محال باشد این آیه در قرآن منسوخ باشد و سنت و اخبار چنین مؤکد ( وَ مَنْ يَقْتِرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا ) گفت هر که او حسنی اکتساب کند ما در حسن و ثواب او بیفزائیم امام حسن بن علی عليه السلام و عبدالله عباس گفتند که حسنة دوستی أهل البيت است ( إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ) خدای تعالی آمرزنده است و شکر کننده یعنی مدح کننده بندگان بر طاعت . و شکر در حق خدای تعالی مجاز باشد و مبالغه یعنی مدح بجائی رساند که بشکر ماند .

( أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ) گفتند سبب نزول آیت آن بود که خدای تعالی آیت فرض مودت أهل البيت بفرستاد فی قوله « إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى » گروه ضعیف اعتقادان رسول عليه السلام را متهم داشتند گفتند محمد می خواهد تا مردم را با أهل بیت خود رغبت کند خدای تعالی این آیت را فرستاد گفت بل میگویند که این محمد برخدای دروغ فرابافته

و آیت مودت نه خدای فرستاد . ( فَإِنْ يَشَاءُ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ ) اگر خدای خواهد مهر بردل تو نهد . مجاهد گفت معنی آنست که دلت بحفظ خود نگاه دارد و بالهام صبر تا طعن ایشان در دل تو کار نکند . قتاده گفت معنی آن است که اگر آن کرده بودی که ایشان گفتند مهر بر دلت نهادهی بنسیان قرآن برسبیل عقوبت و یجری مجری قوله « ولو تقول علينا بعض الاقاویل لا أخذنا منه باليمين - الاية » آنکه ابتداء کرد حدیثی منقطع از حدیث اوّل و گفت ( وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ ) و این جمله در محلّ رفع است ، و او در کتاب حذف کردند تبعاً للمصاحف (۱) چنانکه گفت « و يدع الانسان بالشرّ دعاءه بالخیر » و هیچ موجب نیست حذف و او را و كذلك في قوله « سندع الزبانية » کسائی گفت در کلام تقدیم و تأخیری هست و التقدير والله يمح الباطل على هذا الوجه - فائدة این تقدیر آن است تا اشتباه زائل شود که او جواب شرط است فی قوله « فان يشاء الله يختم على قلبك » و معنی آیت آن است که او آن خداست که باطل را محو کند و بسترده و ناچیز کند و حق را درست کند بکلمات و گفتار خود ( إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ) که او عالم است باسرار دلها ، و داند آنچه ایشان در دل دارند یا بر زبان رانند از تهمت رسول ﷺ در باب آیت دوستی اهل بیت .

( وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ ) عبدالله عباس گفت چون ایشان این گمان بد و تهمت بردند رسول را ﷺ خدای تعالی این آیت فرستاد ترسیدند و بدانستند که رسول را ﷺ از غیب خدای خبر داد پشیمان شدند و بیامدند با رسول ﷺ و توبه کردند و در دست و پای رسول افتادند و ایمان تازه کردند خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت او آن خداست که توبه پذیرد از بندگانش . بدانکه بیان کردیم که حقیقت توبه پشیمانی باشد به گناه گذشته و عزم باشد که در آینده مانند آن نکند برای قبح آن فعل ، اما عبارات اهل علم و أصحاب اشارات در او مختلف است و معنی راجع با آنکه ما گفتیم . جابر بن عبدالله أنصاری روایت کند که اعرابی در مسجد رسول آمد و دو رکعت نماز کرد و گفت « اللهم انى أستغفرک و أتوب اليک » از سر زبان حضرت أمير المؤمنين على صلوات الله و سلامه عليه بشنید و گفت یا اعرابی سرعت زبان باستغفار توبه دروغ زنان باشد ، ترا از این توبه توبه باید کرد ، اعرابی گفت یا أمير المؤمنين توبه چه باشد و چگونه باید کرد ؟ فرمود بدانکه توبه را شش شرط است اوّل پشیمانی بر گناه گذشته ، و قضا کردن فرائض ، و ردّ مظالم با خداوندانش (۲)

(۱) این املا را با اتفاق در کتابت مصاحف حفظ کردند تا توهم تحریف قرآن نشود .

(۲) یعنی بصاحبانش .

و نفس را در طاعت گداختن چنانکه پرورده باشی در معصیت ، و نفس را تلخی طاعت چشاندن پس از آنکه او را حلاوت معصیت بچشاندیده باشی ، و گریستن از ترس خدای بدل آنکه خندیده باشی ، محمد بن علی الترمذی گفت ابوبکر و راق را گفتند که بنده کی تائب باشد ؟ گفت إذا رجع الی الله وراقبه و استجیاه ، و خاف نقمته فیما عساه ، و التجالی رحمته فرجاه ، و ذکر حلمه فی سره فأبکاه ، و ندیم علی مکروه أتاہ ، و شکر ربہ علی ما هداه ، و فهم عن الله و عظه فوعاه ، و حفظ عهده فیما أوصاه . سرئی سقطی را گفتند توبه چه باشد ؟ گفت صدق العزیمه علی ترک الذنوب و الانابة بالقلب الی علام الغیوب ، و الندامة علی ما فرط من العیوب ، و مسئلة ثبات القلب علی التوبة من مقلب القلوب . یحیی معاذ را گفتند تائب که باشد ؟ گفت آنکه بر نائی و شهوت بر سر خود زند و بشکند و دنیا بر سر شیطان زند و پست کند و خویشان را در مخالفت هوای نفس باز دارد و عهد کند که بیرون نیاید تا مرگش بیرون نیارد . سهل بن عبدالله را پرسیدند که توبه چه باشد ؟ گفت انتقال باشد از احوال مذمومه بأحوال محموده . أبو الحسن پوشنجی را گفتند تائب که باشد ؟ گفت آنکه چون معصیت یاد آرد حلاوت او در دل نیاید . رویم گفت توبه آن باشد که مرد ترک معاصی کند بفعل و نیت ، و اقبال کند بر طاعت بفعل و نیت . جنید را گفتند تائب که باشد ؟ گفت هر که توبه کند از هر چه جز اوست . شاه کرمانی گفت دنیا را کن تا تائب باشی و مخالفت هوا کن تا برضای او برسی . ( وَ یَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ ) این دلیل است بر آنکه توبه اسقاط عقاب نکند و قبول توبه ضمان ثواب باشد بر او نه اسقاط عقاب چنانکه اصحاب و عید گفتند ، که اگر چنان بودی تکرار بودی و معنی هر دو لفظ یکی بودی و در دوّم فائده نبودی . دگر آنکه اگر توبه اسقاط عقاب کردی بر طریق وجوب چنانکه گفتند ، خدای نگفتی بر سبیل تمدّح و منت « وَ یَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ » . ( وَ یَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ) و داند آنچه کنید . حق تعالی باین دو کلمه خلق را امید داد و بترسانید گفت « وَ یَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ » تا امید نبرند و گفت « یَعْلَمُ مَا یَفْعَلُونَ » تا ایمن نشوند و حمزه و کسائی و خلف و حفص عن عاصم « تَفْعَلُونَ » خواندند بثناء خطاب و باقی قرآء بیا خبراً عن الغایب سعید بن المسیب روایت کرد از ابوهریره که رسول ﷺ گفت « إِنْ أَلَّهِ تَعَالَى أَفْرَحَ بِتُوبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ مِنَ الضَّالِّ بِالْوَجْدِ وَ مِنَ الْعَقِيمِ بِالْوَلَدِ وَ مِنَ الظَّمْآنِ بِالْوَرْدِ » خدای تعالی بتوبه بنده مؤمن شادتر باشد از آنکه گم کرده بیافته و زن نازائیده بفرزند و تشنه بآب سرد و هر که او توبه کند مثل توبه نصوح خدای تعالی گناه او را از یاد کرام الکتبین ببرد و از بقاع زمین و مردم آن .

( وَیَسْتَجِیْبُ الذِّیْنَ آمَنُوا ) گفت و نیز اجابت کند دعای مؤمنانی که عمل صالح کنند یقال : استجاب و اجاب بمعنی ، قال : فَكَلِمَ یَسْتَجِیْبُهُ عِنْدَ ذَلِكَ مُجِیْبٌ . این قول بیشتر مفسران است و لائق بساقت این است . بعض دیگر گفتند فعل مؤمنان است و اجابت بمعنی طاعت است یعنی مؤمنان خدای را اطاعت دارند و فرمان برند ( وَیَزِیدُهمْ مِنْ فَضْلِهِ ) و خدای ایشان را از فضل خود و ثواب و نفع بیفزاید و قول اول بهتر است . قول دیگر آن است که دعاء مؤمنان اجابت کند یعنی دعاء بعضی در حق بعضی . شقیق بن سلمه گفت عن سلمة ابن سبره که او گفت مُعَاذِ خُطْبِهِ كَرِدَ بِشَامٍ گفت شما مؤمنانید و اهل بهشتید و من امید دارم که این بندگان را که بغارت آورده اند از فارس و روم خدای تعالی ایشانرا بیمارزد و بیهشت فرستد از آنجا که چون ایشان برای شما کاری کنند و شما را نیک آید گوئید أَحْسَنَتْ رَحْمَتُ اللَّهِ أَحْسَنَتْ بَارِكُ اللَّهُ فِیْكَ و امید آن است که دعاء شما در حق ایشان مستجاب باشد لقوله تعالی « وَ یَسْتَجِیْبُ الذِّیْنَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ یَزِیدُهمْ مِنْ فَضْلِهِ - الایه » أبو صالح روایت کرد از عبدالله عباس که گفت « وَ یَسْتَجِیْبُ الذِّیْنَ آمَنُوا » معنی آن است که شفاعت ایشان در حق برادران ایشان قبول کنند « وَ یَزِیدُهمْ مِنْ فَضْلِهِ » آن است که در حق خویشان شفاعت ایشان پذیرد ( وَ الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ ) گفت کافران را عذابی باشد سخت .

( وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَّوْا فِی الْأَرْضِ ) گفت اگر خدای تعالی روزی بر بندگانش بگستراند در زمین طاعی و باغی شوند . گفتند آیت در درویشان أصحاب صفه آمد که ایشان تمنای توانگری کردند . خدای تعالی این آیت فرستاد . خباب بن الارت گفت آیت در ما فرود آمد چون مالهای بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع دیدیم ما را توانگری آرزو آمد ، خدای تعالی این آیت فرستاد . شقیق بن ابراهیم گفت اگر خدای تعالی بندگان را روزی دادی نه از طریق کسب و ایشان فارغ و پرداخته بودند طاعی و باغی شدند و سعی فساد کردند در زمین و لیکن ایشان را بکسب و طلب معاش مشغول کرده است و این منتهی است از او برایشان و رحمتی ( وَ لَکِنِ یُنزَلُ بِقَدَرٍ مَّا یَشَاءُ ) و لیکن بمقدار حاجت فرو میفرستد اندک اندک باندازه ای چندانکه خواهد و مصلحت داند و کفایت ایشان در آن باشد . مقاتل گفت روزی بقدر فرو میفرستد تا یکی توانگر است و یکی درویش ( لِئَنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِیرٌ بَصِیرٌ ) که او به بندگانش دانا و بینا است . قتاده گفت در این آیت گفته اند خیر الرزق ما یکفیک و لا یطغیک و لا یلهیک . گفت بهترین روزی آن باشد که کفایت بود و ترا طاعی

نکند و ترا مشغول باز نکند . رسول ﷺ گفت بدترین چیزی که من از آن میترسم در حق این امت دنیاست و کثرت او . و همچنین گفت ﷺ دادن این مال فتنه است و نادادن فتنه . انس مالک روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت جبرئیل گفت از خدای تعالی ، کلماتی در حکمت و موعظت ، و آن این است که گفت هر که اودوستی از آن مرا اهانت کند چنان است که با من مبارزت کارزار میکند و من بنصرت و یاری دوستان خود سریع باشم و من برای ایشان خشم کنم چنانکه شیر خشمگین ، و در هیچ کار مرا آن تردن باشد که در قبض روح بنده مؤمن که او کازه است مرگ را و من کارهم رنج و دل‌تنگی او را و چاره‌ای نیست او را از مرگ و بنده بهیچ چیز بمن تقرب نکند چنانکه باداء فرایض ، و بنده مؤمن لایزال تقرب میکند بمن بنوافل تا او را دوست گیرم چون دوست گرفتم او را سمع و بصر و دست او باشم و قوت کننده او اگر خواهد بدهمش و اگر دعا کند اجابت کنم او را ، و از بندگان من کسی باشد که او از من بایی از ابواب عبادت خواهد و من بر او آن در نگشایم چه اگر بگشایم او بعجب شود و در آن عجب هلاک شود ، از بندگان من کسی باشد که او را جز بیماری بر صلاح ندارد و اگر تن درستی دهم او را تباه شود . و از بندگان من کسی باشد که صلاح او در توانگری بود که اگر درویشی دهم او را بفساد شود . و از بندگان من کسی باشد که صلاح او در درویشی بود که اگر توانگری دهم او را فاسد شود ، من تدبیر بندگان خود دانم کردن از آنجا که دل‌های ایشان دانم که من علیم و خبیرم (۱) ابان بن ابی عیاش این خبر روایت کرد از انس و گفتمی بار خدایا من از آن بندگانم که صلاح من در توانگری است مرادرویش مکن .

( وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ ) او آن خداست که باران فرو فرستد در وقت حاجت ، و غیث بارانی باشد که بوقت اغاثت و فریاد رسیدن باشد کَانَ الْعِبَادُ اسْتَغَاثُوا إِلَى اللَّهِ فَآغَاثَهُمْ بَغِيثٌ ، دلیلش بجز اشتقاق ( مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا ) پس از آنکه نومید شده باشند و بفریاد آمده . قتاده گفت مردی بنزدیک عمر خطاب آمد و گفت باران از آسمان باز ایستاده و مردم نومید شدند گفت وقت است که باران آید ، گفت چه دانید که این غیب است گفت قال الله تعالی « وَهُوَ الَّذِي يَنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا » چون حال در سختی بحد نومیدی رسد از آنجا فرج بود که و عند التناهی یکون الفرج . ( وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ ) و رحمت پرا کند یعنی باران ، نظیره قوله « وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بِشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ » ( وَهُوَ الْوَالِيُّ الْحَمِيمُ ) و او خداوند گاری پسندیده است مستحق حمد و شکر ، فعیل بمعنی مفعول است .

(۱) این روایت دلالت بر آن دارد که لطف بر خداوند واجب است چنانکه متکلمین ما گویند .

( وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ) گفت از آیات او آن است که آسمان و زمین بیافرید ( وَمَا بَثَّ فِيهَا مِنْ دَابَّةٍ ) و آنچه پراکنده است در زمین از جانوران و «ما» در محل جر است باضافت خلق با او ( وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ) و او قادر است بر جمع ایشان از پراکندگی چون خواهد که جمعشان کند .

( وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ ) گفت آنچه بشما رسد از مصیبتی و نکبتی آن بجزاء کسب دست شماست یعنی مکافات فعل شما . مدنیان و شامیان خواندند « بما کسبت » بی فاء بر آمله « ماء » موصوله باشد و أهل عراقین بافاء خواندند « فبما » بر آنکه « ما » جزائی باشد أعنی « ما » أوّل . و « ما » دوّم مصدری باشد ای فبکسب ایدیکم ( وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ) آنکه باز نمود که نه هر چه تو کنی من آن را جزا کنم چه بیشتر از آن باشد که عفو کنم و از آن در گذرم . رسول ﷺ گفت « مامن اختلاج عرق و لا خدش عود و لا نكبة حجر إلا بذنب و ما يعفو الله أكثر » گفت هیچ رگی نباشد که بجهد کسیرا و نه چوبی که اندام او بخراشد و نه آنکه پای او بسنگ در آید الا بگناهی و آنچه خدای عفو کند بیشتر است . أبوسخیله روایت کند از أمير المؤمنین صلوات الله وسلامه که او گفت خبر دهم شما را بفاضلتر آیتی در کتاب خدای تعالی و ذلك قوله تعالی « وما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيدیکم و يعفو عن کثیر » آنکه گفت این آیت را تفسیر کنم چنانکه رسول ﷺ کرد برای من « ما أصابکم من مصيبة » یعنی من مرضی أو عقوبة أو ألم فی الدنيا فبما کسبت ایدیکم والله أکرم من أن یثنی العقوبة علیکم فی الآخرة « و یعفو عن کثیر » و ما عفا الله عنه فی الدنيا فالله أعدل من أن یعود فی شیء قد عفا عنه . گفت هر چه بشما رسید از نکبتی و بیماری و عقوبتی و بلائی در دنیا این بکرده دست شماست و خدای از آن کریم تر است که بنده را در دنیا بگناهی که عقوبت کرد بر او مثنی کند در آخرت و از بسیاری عفو کند خدای و آنچه خدای عفو کرد از آن خدای تعالی حلیم تر از آن است که باسر گناهی شود که عفو کرده باشد از آن . حسن بصری گفت در نزدیک عمران الحصین رفتم تا او را ببرسم از بیماری که او را بود سخت یکی از حاضران گفت سبب این بیماری تو چیست ؟ گفت یا اخی مپرس مرا از این معنی قال الله تعالی « وما أصابکم من مصيبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر » این که تو می بینی بر من از من است و عفو خدای بیشتر و بهتر است . مرّة الهمدانی گفت بر پشت دست شریح ریشی بود گفتم این چیست ؟ گفت « بما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر » . محمد بن سیرین را وام بسیار جمع شد و او از آن دل تنگ می بود او را گفتند سبب این چیست ؟ گفت نیک دانم . گناهی

است که من کرده‌ام از چهل سال و این آیت بخواند . اَبوسلیمان الدارانی را گفتند چرا عاقلان ملامت نمیکنند ایشان را که با اینان بدی میکنند گفت برای آنکه میدانند که خدای ایشان را ابتلا کند بگناهشان قال الله تعالی « وما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم » . سعد ابن سنان روایت کرد از انس مالك از رسول ﷺ که او گفت چون خدای تعالی به بنده‌ای خیر خواهد تعجیل عقوبت کند او را از گناهی که کرده باشد و چون به بنده‌ای بدی خواهد عقوبت تأخیر کند تا بروز قیامت . عکرمه گفت هیچ نکبت به بنده نرسد الاً بگناهی که خدای تعالی آن را سبب آمرزش او کند یا زیادت درجه که او را بآنجا نرساند جز بآن . ضحاک گفت هیچ کس را ندانم که قرآن بیاموخت پس فراموش کرد الاً بعقوبت گناهی که از آن خیر محروم گردد آنکه این آیت بخواند و گفت چه عقوبت باشد بتر از نسیان قرآن . حسن بصری گفت مراد باین عقوبت حدود است .

( وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ ) گفت شما خدای را عاجز نتوانید کردن در زمین و از او فایت نشوید بگریختن . ( وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَاوِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ) و شما را نباشد بدون خدای هیچ یاری و یاوری . و این جمله بر سبیل تهدید و وعید گفت .

( وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ) گفت از آیات و دلالات خدای تعالی کشتیهاست در دریاها چون کوهها ، واحدها جاریه برای آن جاریه خواند کشتی را که بر آب رونده باشد قال الله تعالی « انما لما طغى الماء حملناكم في الجارية » ابن کثیر و نافع و أبو عمرو خواندند الجواری باثبات الیاء فی الوصل رداً إلى الأصل . باقی قرآء الجوار بحذف الیاء اكتفاء بالكسرة عن الیاء واتباعاً للمصحف كقوله « فهو المهتد » و الأعلام الجبال واحدها علم . مجاهد گفت قصور باشد ، کوشکها . خلیل بن احمد گفت هر چیز مرتفع بنزد عرب علم باشد قالت الخنساء ترثی أباها صخرأ :

وَإِنْ صَخْرًا لَدَاتُمْ الْهُدَاةُ بِهِ كَأَنَّهُ عَلِمَ فِي رَأْسِهِ نَارُ (۱)

( إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ ) اگر خواهد باد را ساکن کند تا بر پشت آب بماند این کشتیها ایستاده ( إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ) گفت در این آیتی هست و دلالتی هر صابری شاگردا .

( أَوْ يُوقِنُ ) یا هلاک کند این کشتیها را بآب و غرق کند ( بِمَا كَسَبُوا ) بآنچه

(۱) صخر کسی است که راه یافته‌گان بدو افتندا میکنند گویا کوهی است که بر روی آن آتش

افروخته است .

أهلش کرده باشند ( وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ ) وازبیشتر عفو کند بل بسیار گناه باشد که عفو کند و مؤاخذه نکند بآن .

( وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا ) ودانند آنان که جدل میکنند و خصومت در آیات ما ( مَا لَهُمْ مِنْ مَّحْبِصٍ ) که ایشان را مهربی و معدلی نیست و نباشد از ما و عذاب ما. مدنیان و شامیان خواندند و یعلمُ بر رفع علی الاستیناف و معنی آن باشد که خود دانند و مثله قوله « و یخزهم و ینصر کم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین . و ینهب غیظ قلوبهم و یتوب الله علی من یشاء » درسوره براءة علیه تقدیر والله یتوب . و قول النابغة:

فَإِنْ يَهْلِكُ أَبُو قَابُوسَ يَهْلِكُ      رَبِيعُ النَّاسِ وَالْبَلَدُ الْحَرَامُ  
وَ تُمْسِكُ بَعْدَهُ بِذِنَابِ عَيْشٍ      أَحَبُّ الظُّهْرِ لَيْسَ لَهُ سَنَامُ (۱)

و باقی قرآء نصب خواندند و یعلم علی الصّرف گفتند کأنّهُ صرف عن الجزم الی النصب و این قول کوفیان است کقول الشاعر :

لَا تُنْثَنُ عَنْ خُلُقٍ وَ تَأْتِي مِثْلَهُ      عَارُ عَلَيْكَ إِذَا فَعَلْتَ عَظِيمُ (۲)  
و گفتند با ضمّار « ان » چنانکه گفت :

لِلْبُئْسِ عِبَاءَةٌ وَ تَقَرَّرَ عَيْنِي      أَحَبُّ إِلَى مِنْ لِبَسِ الشُّفُوفِ (۳)

أى و أن تقرّ عینی علی تقدیر مع أن تقرّ عینی کقولهم لا تأکل السمک و تشرب اللبن أى مع أن تشرب و این قول بصریان است .

( فَمَا أُوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهَمَّاعُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا ) گفت آنچه داده اند شما را از مال و ملک دنیا حیات دنیا است « ما » مجازات راست و فاء بجواب ! و باز آمد ( وَمَا عِنْدَ اللَّهِ ) این « ما » موصوله است و آنچه نزدیک خداست از ثواب بهتر است و باقی تر و پاینده تر آنان را که ایمان دارند بخدای و برخدای تو کّل کنند .

( وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَلْثَمِ وَالنَّفَوَاحِشَ ) گفت آنانکه پرهیزند از

(۱) اگر ابوقابوس یعنی نعمان بن منذر هلاک شود بهار مردم تباہ گردد و شهر حرام ویران

شود و پس از وی ما در زندگانی دست بدم شتری فرا بریم که پشتش مالیده است و کوهان ندارد ،

(۲) ازکاری که خود میکنی دیگران را نهی مکن که این کار را چون مرتکب شوی ننگی است

بزرگ بر تو . (۳) يك عبا بپوشم با چشم روشنی و شادی دوستم دارم از پوشیدن دیبای نرم .



گناههای کبائر . حمزه و کسائی و خلف و یحیی خواندند اینجا و در سوره و النجم « کبیر الاثم » واحد و تفسیرش برشرك کرده اند . از عبدالله عباس و دیگران کبائر خواندند بآلف بر جمع اختلاف مفسران یاد کرده ایم در اثم و فواحش . سدی گفت زنا باشد . مقاتل گفت موجبات حدود است هر چه در او حد لازم آید ( وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ) چون خشم گیرند هم ایشان بیامرزدند و حلم کنند ( وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ ) گفت آنانکه اجابت کنند دعوت خدای را و ایمان آرند و نماز پبای دارند باوقات و حدود و شرایط ( وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ ) و کارهای ایشان که رود بمشورت یکدیگر رود در میان ایشان که رسول ﷺ گفتی « ماشقی عبد قط بمشورة ولاسعد باستغناء رأی » گفت هیچ بنده شقی نشد بمشورت و سعید نشد باستبداد برای خود . وقال ﷺ : « ماخاب من استخار ولاندم من استشار » خائب نشود آنکه استخاره کند و پشیمان نشود آنکه مشورت کند ( وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ) و از آنچه ما ایشان را روزی دهیم خرج و نفقه کنند .

( وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ) و آنان که چون بغی بایشان رسد انتقام کشند . مقاتل گفت این در مجروح است که از جراح انتقام کشد و قصاص کند . ابراهیم گفت در این آیت مراد آن است که بمذلت سرفروود ندارند چون دست یابند انتقام کشند و عفو نکنند . و آیت بر عموم حمل کردن اولیتر باشد .

( وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا ) گفت جزاء سیئتی سیئتی باشد اول سیئه باشد دوم سیئه نباشد . چه جزاء سیئه عدل باشد و بدنبود و انما سیئه خواند آن را برای ازدواج چنان که گفت « فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم » دوم اعتداء نباشد ، اول ظلم باشد دوم نباشد ، و این طریقه باستقصاء رفته است . ابن ابی نجیح گفت یعنی چون کلمتی گویند تورا تو نیز بیش از آن مگوی و تعدی مکن . سفیان بن عیینه گفت سفیان ثوری را پرسیدم از این آیت گفت معنی آنست که دشنامی را يك دشنام جواب ده و این جواب مرا پسندیده نیامد که خدای بجواب دشنام دشنام فرماید . از هشام بن حجر پرسیدم گفت معنی آیت آن است که « و الجروح قصاص » یعنی بیش از قصاص نباید که آنکه تعدی بود . و ابن شبرمه گفت که در مکه مثل او نبود در روز گار او یعنی هشام بن حجر ( فَعَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ ) و هر که عفو کند و اصلاح ذات البین کند ( فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ) مزد او بر خدای باشد یعنی قصاص نکند و انتقام نکشد . مقاتل گفت عفو از جمله عمل صالح است . عبدالله عباس گفت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که هر که بخدای مزدی

دارد گو بیا و مزد خود بستان جماعتی برخیزند فرشتگان گویند مزد شما بر خدای چیست گویند « نحن الذين عفونا عمن ظلمنا » ما آنانیم که در دنیا عفو کردیم آنان را که بر ما ظلم کردند فذلك قوله « فمن عفا وأصلح فأجره على الله » ایشان را گویند « ادخلوا الجنة باذن الله » بهشت روید بفرمان خدای تعالی ( إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ) و خدای تعالی ظالمان را دوست ندارد یعنی خیر و نفع ایشان نخواهد . عبدالله عباس گفت آن ظالمان را خواست که ابتدا کنند بظلم و ظالم خود مبتدی باشد چو آنکه مکافات کند ظالم نبود عادل بود مادام تا تعدی نکند .

( وَ لَمَّا اتَّصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ ) گفت آنکس که انتقام کشد و کینه ورزد پس از آنکه بر او ظلم کرده باشند . اضافه مصدر کرد بامفعول چنانکه گفت « وانتصروا من بعد ما ظلموا » این همان معنی است . ( فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ) ایشان آنانند که برایشان راهی نیست یعنی ملامت و مذمت و عقوبت را ای لاجرح علیهم و لا لوم ( إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ ) ره ملامت و مذمت و استحقاق عقوبت بر آنان است که بر مردمان ظلم کنند بی سببی مبتدا بظلم ( وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ) و در زمین بغی کنند بناحق و بر امام مسلمانان برون آیند ( أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ) ایشان را عذابی بود دردناک ( وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ) گفت آنکس که صبر کند بر ظلمی که بر او کنند و ایذاء و مشقتی که او را نمایند و بیامرزد و مکافات نکند آن از جمله عظیم امور است ، و معنی عزم امور آن باشد که اختیار اولی کند و اعلی در باب نیل ثواب و ایثار رضای خدا بر آنچه او مباح باشد از انتقام ، و احتمال مشقت کند بر نفس خود و معنی آن است که **إِنَّ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ الْأُمُورِ وَمِمَّا يَعَزَمُ عَلَيْهِ وَيُشَدُّ عَزِيمَةً عَلَيْهِ أُولُوا الْعَقْلِ وَالْفَضْلِ .** و هر مبتداء که خبر او بجمله باو آید لابد باشد که در جمله خبر ضمیری باشد عاید بمبتداء و اینجا در ظاهر نیست لابد باید تا مضمّر باشد و التقدير **إِنَّ ذَلِكَ مِنْهُ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ .** و مثله قولهم **السَّمْنُ مِنْوَانٌ بَدْرُهُمْ .** و گفتند حذف این اطول الكلام کردند ، اولی تر آن است که گویند **لدلالة الكلام عليه** کردند .

( وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَبِئٍ مِنْ بَعْدِهِ ) گفت هر که خدای او را اضلال کند بأحد المعانی المذكورة . چنانکه چند جایگاه بگفتیم ، از خذلان و تخلیه یا حکم و تسمیه یا اضلال از راه بهشت ، او را پس از خدای ناصری نباشد که نصرت و حمایت او کند بر خدای آنکه گفت ( وَ تَرَى الظَّالِمِينَ ) تو بینی یا محمد ظالمان را و کافران را چون عذاب خدای

بایشان رسد و معاینه بینند ( يَقُولُونَ ) میگویند ( هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ ) هیچ ممکن هست و هیچ راهی باشد ما را در بازگشتن با دنیا تماما تلافی کنیم آن تقصیرها را و ببدل کفر ایمان آریم و ببدل معصیت طاعت کنیم این تمنای باشد که ایشان کنند از باب جزع . چو ایشان دانند که این نباشد از آنجا که معارف ایشان در قیامت ضروری باشد. آنکه گفت :

( وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا ) تو بینی ایشانرا یعنی آن کافران و ظالمان را که ایشان را بر دوزخ عرض میکنند ( خَاشِعِينَ ) نصب او بر حال است ذلیل و مهین ( يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ ) مینگرند از چشمی ذلیل . قتاده گفت چشمی نه روشن از آنجا که ایشان را کور حشر کرده باشد بیا نه قوله « و نحشرهم يوم القيمة اعمی » و گفتند بدل نگرند و نظر دل خفی باشد و طرف هم چشم باشد وهم نظر و چشم بر همزدن را طرف خوانند یقال رأیته بطرف عینی . و قول اول بهتر است معنی آنکه بچشم مذلت و نظر مهـانت نگرند ذلیل وار ( وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا ) آنکه گفت در وقت چنین مؤمنان گویند که امروز زیان کار آن است که جان و مال و تن و اهل خود را زیان کرده است از آنجا که او در دوزخ است و ممنوع از انتفاع باهل و مال خود چه از میان ایشان جوائل است پس نه تن دارد و نه اهل دارد و نه مال دارد. آنکه گفت ظالمان و کافران در عذابی مقیم داریم باشد که آن را انقطاع نباشد آنکه گفت :

( وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ ) ایشان را هیچ یاری و یآوری نباشد که نصرت و حمایت کنند از خدای، و آن را که خدای گمراه کند از بهشت او را راهی نبود که بر خلاف خدای بتواند رفتن. و آن دگر وجوه که گفتیم محتمل است اینجا . آنکه با خطاب مکلفان آمد گفت :

( اِسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ ) اجابت کنید خدایتان را پیش از آنکه روزی آید که آن را مرَدّ و مدفع نباشد یعنی روز قیامت و گفتند روز مرگ از آنجا که من مات فقد قامت قیامته آنکه گفت ظالمان را گویند در این روز که ( مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ ) شما را امروز ملجأ و پناهی نیست که با او گریزید و شما را نکیری نیست و انکار توانید کردن بر عذاب که باستحقاق بر شما میرود . آنکه رسول را ﷺ گفت برسبیل تسلی :

( فَإِنْ أَعْرَضُوا - الآية ) اگر این کافران بر گردند و فرمان تو نبرند بر تو هیچ نیست ماتورا نفرستادیم تا نگهبان ایشان باشی که ایشان را از کاری باز داری و بکاری داری بقره ( إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ ) بر تو هیچ نیست الا بلاغ و رسانیدن. آنکه از آن حدیث برفت و در تقلب احوال آدمی آمد و آنکه او را بر حالی ثبات نباشد گفت ( وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ

مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا) چون ما آدمی را رحمتی بچشانیم بآن شاد شود و اگر چنانچه نکبتی و عقوبتی با و رسد بگناهی که کرده باشند کفران آورد و کافر شود که آدمی خود کافر نعمت است. آنگه باز نمود که من از ایشان مستغنی‌ام و بی نیاز که ملك آسمان و زمین مراست گفت.

(لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) خدایراست پادشاهی آسمان و زمین (يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ) بیافریند آنچه خواهد چنانکه خواهد. آنرا که خواهد دختر دهد و آن را که خواهد پسر دهد. واثله بن الاسقع گفت از رسول ﷺ که او فرمود از خجستگی زن آن باشد که اول دختر زاید آنگه پسر. نبینی که حق تعالی در باب منت ابتداء بدختران کرد آنگه ذکر پسر کرد و گفت (يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكَوْرَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا) یا جفت کند ایشانرا یعنی جفت دهد ایشانرا پسران و دختران یعنی کسی را باشد که هر دو بدهد هم پسر و هم دختر و این تزویج بمعنی اقتران است تقول العرب زوّجت ابلی‌ای قرننها باخری.

عَدُ بن الحنفیه گفت بیک شکم خواست بمعنی توأم . اسحق بن بشیر گفت آیت در حق پیغمبران آمد آنگه عام شد در همه خلقتان قوله «یهب لمن یشاء إناثاً» لوط را خواست که همه دختر داشت و هیچ پسر نداشت «و یهب لمن یشاء الذکور» ابراهیم را خواست که همه پسر داشت و هیچ دختر نداشت «أویزوهم ذکراً و إناثاً» پیغمبر ما را ﷺ خواست که هم پسر و هم دختر داشت (و یجعل من یشاء عقیماً) یحیی را خواست و عیسی را که ایشانرا هرگز فرزند نبود و حمل برعموم اولیتر باشد، و عقیم هم مرد را خوانند و هم زن را که ایشان را فرزند نباشد (إنه علم قدير) او عالم است بمصالح خلقتان چنان دهد که صلاح داند و قادر است آنچه داند که باید کرد تواند کردن. اگر سؤال کنند که چرا إناثاً منکر گفت و الذکور معرف؟ دوجواب است از این، یکی آنکه زنان از روی ظاهر چون ناشناخته‌اند از آنکه پوشیده‌اند و نامعروف و مردان بخلاف این از آنجا که معروفند شناخته. و جواب دیگر آن است که ألف و لام در ذکور برای آن آورد تا چون باو وقف کنند مطابق باشد رؤس آیات را از کفور و قدیرونکیر چنانکه گفت فی قوله «واللیل إذا یسر» و این جواب بهتر است والله اعلم.

(وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا) گفتند سبب نزول آیت آن بود که جهودان گفتند اگر محمد ﷺ پیغمبر است چرا خدای با او سخن نگوید بیواسطه یا خدای را

نبیند معاینه چنانکه موسی دید و شنید رسول ﷺ گفت موسی خدای را ندیده و او وحی چنان کند که صلاح داند. خدای تعالی این آیت فرستاد «و ما کان لبشر» نباشد هیچ آدمی را «أَنْ يَكْلَمَهُ اللَّهُ» که خدای با او سخن گوید «الْأَوْحِيَّاءُ» بوحي. گفتند مراد الهام است یا در خواب باز نمودن و نصب او بر تمیز است و روا بود که مصدری بود در جای حال ای موحیاً چنان که ائمه رکضاً و جئنه عدواً ای را کضاً عادياً (أَوْ مِنْ وَرَائِهِ حِجَابٍ) یا از پس حجابی یعنی الّا و محلّ کلام از پس حجابی باشد نه آنکه متکلم از پس حجابی بود که آنکه جسم باشد. گفتند معنی آن است که در نفی معاینه و مشاهده بمنزلت آن است که در حجاب باشد و حجاب مانعی باشد که منع کند از ادراک.

(أَوْ يُرْسَلُ رَسُولًا) یا پیغمبری بفرستد چون جبریل چنانکه با پیغمبران کرد. نافع خواند و ابن عامر در روایت دا جونی «أَوْ يُرْسَلُ» برفع فیوحي بیای ساکن علی تقدیر او هو یرسل فیوحي و محلّ او نصب باشد بر حال علی تقدیر الّا موحیاً او مرسلّاً رسولاً. باقی قرآء او یرسل فیوحي بنصب فیهما و عامل در او عطف است علی موضع الّا و حیاً و التقدير إلیّ أَنْ یوحي أُویرسل رسولاً چنانکه «أَنْ» مع الفعل در تقدیر مصدر باشد اینجا مصدر در جای «ان» مع الفعل نهاد و این وجهی لطیف است که عطف باشد علی قوله «يَكْلَمَهُ اللَّهُ» چه اگر چنین باشد تقدیرش این بود و ما کان لبشر أن یکلمه الله أو یرسل رسولاً علی معنی أُویرسله رسولاً یا أُو یرسل إلیه رسولاً و هر دو باطل است برای آنکه از بشر هم رسول بوده است هم مرسل إلیه و او اگر بر عطف حمل کنند بمنزلت آن باشد که ارسال رسول از اقسام کلام کرده باشد بر توسع مجاز و هذا من باب قولهم عتابك السیف كأنه قال إلیّ و حیاً أو إرسالاً و بر این وجه شاید تا بقاء تقدیر کنند و نظم کلام چنین و ما کان لبشر أن یکلمه الله إلیّ بالوحي أو بإرسال رسول و شاید که «او» بمعنی الّا ان باشد کقولهم لا لزمناک أو تعطينی حقّی یعنی إلیّ أن تعطينی حقّی بر این وجه ارسال از اقسام کلام نباشد (فِیُوحِيَّ) آن رسول وحی کند باو بمعنی إلقاء و إعلام (بِإِذْنِهِ) بفرمان خدای (مَإِشَاءً) آنچه خدای خواهد. سدی گفت که معنی آیت آن است که نباشد و نرسد هیچ آدمی را که خدای با او سخن گوید الّا از یکی از این وجوه إمّا بآنکه وحی باشد بطریق الهام و خاطری خفی. یا اعلامی در خواب، یا سماع از کلامی خفی اما از پس حجاب که محبوب باشد از همه خلقتان الّا از موحی إلیه چنانکه موسی را بود یا رسولی را فرستد با آن کلام چنانکه وحی که جبرئیل آورد و «من» تعلق دارد بمحذوفی و التقدير أن یکلمه من وراء حجاب (إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ) که خدایتعالی بزرگوار و محکم

کار است .

( وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ) گفت همچنانکه بدیگران وحی کردیم وحی کردیم بنو ( رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا ) روحی را از فرمان ما، گفتند روح جبرئیل است ، و گفتند قرآن است و گفتند وحی است مصدر لا من لفظ الفعل كأنه قال او حینا الیک وحیاً کقولهم أعجبنی حباً شدیداً ( ما کُنْتُمْ تَدْرُونَ مَا الْكِتَابُ ) تو ندانستی که کتاب چه باشد و شرائع ایمان چه باشد از عبادات شرعی . و گفتند مراد بایمان نماز است چنانکه گفت « وما كان الله ليضيع إيمانكم » و گفتند پیش از وحی کتاب ندانستی و پیش از بلوغ ایمان ندانستی که چه باشد ( وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا ) ولیکن ما آنرا کردیم نوری . مذکور دو رفته است در پیش و ضمیر موحد است بر تأویل آنکه جعلنا کل واحد منهما ، و شاید که راجع بود با أقرب المذكورین و شاید که راجع بود با وحی یا باروح یعنی ما کردیم آن وحی و آن روح را نوری یعنی بیانی و لطفی که بآن هدایت کنیم و راه نمائیم آنرا که ما خواهیم از بندگان یعنی مکلفان را چه آنرا که تکلیف نباشد او را دعوت کردن نکو نباشد ( وَإِنَّكَ لَتَعْدِي ) تو دعوت میکنی و هدایت میکنی یعنی بیان میکنی ( إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ) براه راست یعنی طریق مسلمانی که راه نجات است .

( صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي ) « صراط الله » بدل « صراط مستقیم » است گفت آن راه راست راه خداست آن خدای که در آسمان و زمین هر چه هست ملك و ملك او است . آنگه گفت ( أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ) الاهیة کارها را مرجع و مال باخدای است یعنی با جائی که کس را در آنجا امری و نهی و حکمی نباشد مگر خدای را . سهل بن ابی الجعد گفت وقتی آتش در جائی افتاد قرآنی بسوخت جمله جز این کلمات که « أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ » و مصحفی در آب افتاد همه سترده گشت الا قوله « أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ » .

## سورة الزخرف

بدانکه این سوره مکی است و هشتاد و نه آیت است بلاخلاف و هشتصد و سی و سه کلمه است . و سه هزار و چهار صد حرف است . روایت است از ابو امامه از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که سوره زخرف را بخواند فردای قیامت از جمله آنان باشد که خدای تعالی ایشان را گوید « یا عبادى لا خوف علیکم الیوم ولا أنتم تحزنون . ادخلوا الجنة بغیر حساب » خدای تعالی فرماید بندگان من بر شما ترس و اندوهی نیست بهشت شوید بی شمار . قوله تعالی :

### سورة الزخرف تسع وثمانون آیه وهی مکیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

حَمْ (۱) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنْ نَّاجَعْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳)

حم سوگند بکتاب هویدا بتحقیق ما گردانیدیم اورا قرآنی عربی شاید شما دریابید

وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (۴) أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا

و بتحقیق او در اصل کتاب نزد ما هر آینه برتر درستکار است آیا پس بازداریم از شما قرآن را باعرض

أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ (۵) وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ (۶) وَمَا يَأْتِيهِمْ

که هستید گروهی زیاد روان و بسیار فرستادیم از پیغمبر در گذشتگان و نیامد آنها را

مِنْ نَبِيِّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۷) فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ

هیچ پیغمبری مگر بودند بآن استهزاء کنند پس هلاک کردیم سخت تر آنها را بسختی و گذشت داستان

الْأَوَّلِينَ (۸) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقْنَهُنَّ

پیشینیان و هر آینه اگر پرسیدی آنها را که آفرید آسمانها و زمین را هر آینه میگویند آفرید آنها را

الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ

عزیز آگاه آنکه قرار داد برای شما زمین را بستر و گردانید برای شما در آن راهها را شاید شما

تَهْتَدُونَ (۱۰) وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ  
راه یابید و آنکه فرستاد از آسمان آب را باندازه پس زنده کردیم بآن زمین مرده را اینچنین

تُخْرِجُونَ (۱۱) وَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعَامِ مَا  
بدر آورده شوید و آنکه آفرید جفتها را همه آنرا و قرار داد برای شما از کشتی و چهار پایان آنچه را

تَرْكَبُونَ (۱۲) لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ  
سوار شوید راست نشینید بر پشتهای آن پس یاد کنید نعمت پروردگارتان را چون نشینید براو

وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (۱۳) وَ إِنَّا إِلَى  
و بگوئید منزه است آنکه رام کرد برای ما این را و نشدیم مر او را طاعت داران و بتحقیق ما هم بسوی

رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (۱۴) وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ  
پروردگار خودمان بازگردند گانیم و گردانیدند برای او از بندگان او بهره و بتحقیق آدمی هر آینه ناسپاس

مُبِينٌ (۱۵) أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَ أَصْفِيكُمْ بِالْبَنِينَ (۱۶) وَ إِذَا بُشِّرَ  
هویدا است آیا گرفت از آنچه میآفریند دخترانی و برگزید شمارا به پسران و چون مرزده داده شود

أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ (۱۷) أَوْ مَن يَنْشُؤُا  
یکی از آنها بآنچه زده برای خداوند مثلی گردد رویش سیاه و او باشد خشمناک آیا و آنکه تربیت شد

فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ (۱۸) وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ  
در آراستگی و اوست در خصومت غیر آشکارا و گردانیدند فرشتگان را آنان را که آنها بندگان

الرَّحْمَنِ إِنَّا تَأْشِهْدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْتَلُونَ (۱۹)  
خداوند بخشنده دختران آیا حاضر بودند آفرینش آنها را زود نوشته شود شهادت آنها و پرسیده شوند

وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَا هُمْ مَالَهُمْ بِذَلِكَ مِّنْ عِلْمٍ إِن هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۲۰)  
و گفتند اگر خواستی خداوند نمی پرستیدیم آنها را نیست مر آنها را باین هیچ دانشی نیستند آنها مگر دروغگویند

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِّن قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ (۲۱) بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا  
یا دادیم آنها را نوشته از پیش او پس آنها باو تمسک جویند بلکه گفتند بتحقیق ما یافتیم



آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ (۲۲) وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ  
 پدران خود را بر ملتى و بتحقيق ما بر اثرهاى ايشان راه يافتگانيم و همچنين نفرستاديم ما از پيش تو  
 فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ  
 در قريه هيچ بيم كننده مكر گفتند متنعمان آن بتحقيق ما يافتيم پدران خود را بر ملتى و بتحقيق ما بر  
 آثَارِهِمْ مُّقْتَدُونَ (۲۳) قَالَ أَوْ لَوْ أَنَّ جِثَّتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ  
 اثرهايشان اقتدا كنندگانيم گفت آيا و اگر آمد شما را راهنما تر از آنچه يافتيد بر آن پدرانتان را  
 قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۲۴) فَاتَّقِمْنَا مِنْهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ  
 گفتند بتحقيق ما با آنچه فرستاده شديد با و كافرانيم پس انتقام كشيديم از آنها پس بنكر چگونه باشد  
 عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۲۵) .

انجام تكذيب كنندگان

قوله تعالى ( 'حمّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ) بيان كرديم معنى « حم » را و أقوال مفسران در  
 او « والكتاب » و او قسم است . خدای تعالی سوگند يا كرد بقرآن روشن بيان كنده و گفتيم  
 كه أبان هم لازم آيد وهم متعدی . گفت بحق اين كتاب كه ما كرديم اين كتاب را قرآنى  
 عربى بلغت عرب و بيان دلى باشد بر صحت چيزى يا برفساد او ، و گفتند بيان آن باشد  
 كه معنى او ظاهر شود عند إدراك بصر يا إدراك سمع و آن پنج وجه بود از لفظ و خط و عقد  
 الاصابع و اشارات و هيئتي ظاهر بر حاسه چون إعراض وإقبال و بُشْر و تقطيب ( ۱ ) . و مانند  
 اين علم را بر حقيقت بيان نخواند مگر بر مجاز . و قوله ( إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا ) يعنى ما اين قرآن  
 را بلغت عرب گفتيم و فرستاديم و بر طريقه و نهاد كلام ايشان و نظمی كه ايشان را هست و  
 مواضعه و اصطلاحى كه بر آن سخن گویند ، و إفهام معانى كنند ، با اين همه كه چنين است  
 خلاق عاجز ند كه مثل او چيزى بيارند و بگویند ، إِمَّا لِقَدْ الْعِلْمَ أَوْلَصَرَفَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ عَنْ ذَلِكَ  
 عَلَىٰ خِلافِ فِيهِ بَيْنَ الْقَوْمِ . و آيت دليل است بر حدوث قرآن براى آنكه خدای تعالی  
 گفت من كردم اين قرآن را و آنچه كرده و مجعول باشد قديم نبودد گر آنكه گفت ( عَرَبِيَّةٌ )  
 بر لغت عرب نهادم و بر منهاج و طريقه ايشان و لغت باتفاق محدث است قديم نيست و آنچه  
 بر چيزى بسازند و بر منهاج اونهند مؤخر باشد از او و براين قاعده لغت عرب بهر حال بايد تا

مقدم بر قرآن باشد ، و چون آنچه بر قرآن مقدم است محدث است ، قرآن که پس از او باشد چگونه قدیم باشد ؟ اگر گویند این جعل بمعنی تسمیه است چنانکه گفت « وجعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن إنائاً » نه جعل خلق است . گوئیم محال است و صورت نبندد و معنی مستقیم نباشد برای آنکه اگر بمعنی تسمیه باشد چون یکی از ما عربی خواند قرآن را او عربی کرده باشد و اگر عجمی خواند او بعجمی کرده باشد و قرآن همچنین که هست باید تا عجمی شود و برای تسمیه او با لغت عجم گردد و این محال است باتفاق ( اَمَلِكُمْ تَعْقِلُونَ ) تا همانا شما اندیشه و عقل کار بندید تا مضمون آن بدانید و منتفع شوید بآن .

( وَإِنَّهُ ) این قرآن ( فِي أُمِّ الْكِتَابِ ) در لوح محفوظ ( لَدَيْنَا ) نزدیک ما یعنی در جائی که امر ما در اینجا روان باشد و دگر کس را حکم نباشد و این برای آن گفت که اول خدای تعالی قرآن بلوح محفوظ پدید کرد تا فرشته از او بشناخت و بدانست و یاد گرفت و با رسول ﷺ بگفت ( لَعَلِّيُ حَكِيمٌ ) یعنی قرآن بلند مرتبه است و بدرجه علیا است از فصاحت و محکم است و دور از آنکه تناقض باوراه یابد . آنکه خطاب کرد با کافران که قرآن را منکر بودند گفت :

( أَفَتَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ كَثْرًا صَفْحًا ) استفهام در آیت بمعنی جحد است یعنی ما نضرب . در معنی این کلمات خلاف کردند بعضی گفتند معنی آنستکه ما عذاب از شما بر گردانیم و رها کنیم شما را و عقاب نکنیم شما را بر کفرتان ، این قول مجاهد است و سدی ، و روایت عوفی از عبدالله عباس . یعنی پنداشتید که ما شما را باین کفر رها خواهیم کردن و عقاب نا کردن قتاده و ابن زید گفتند ما قرآن فرستادن رها کنیم برای آنکه شما بآن ایمان نمیدارید یعنی قرآن بگردانیم از شما برای آنکه شما در کفر اسراف میکنید . قتاده گفت اگر نخست بار که قرآن فرود آمد و ایشان کافر شدند قرآن باز گرفتی هلاک شدند و لیکن بفضل و رحمت خود بیست سال پیایی قرآن میفرستاد بر ایشان . کلبی گفت یعنی شما را رها خواهیم کردن بی امر و نهی برای آنکه شما کافرید . کسائی گفت ما این قرآن در خواهیم پیچیدن از شما و شما را دعوت و وعظ نخواهیم کردن و این از فصیحات قرآن است عرب کسی را که از کاری باز ایستد گوید : أَعْرَضَ عَنْهُ صَفْحًا و اضرب عنه ، و ضرب عنه صفحاً و اصل کلمه از آنجا است که چون اعراض کند از کسی صفحه گردنش پدید آید قال کثیر :

صَفُوحًا فَمَا تَلْفَاكَ إِلَّا بِخِيَابَةٍ فَمَنْ مَلَ مِنْهَا ذَلِكَ الْوَصْلَ مَلَّتْ (۱)  
و يقال ضربت عن كذا إذا أمسكت عنه ( أن كُنْتُمْ ) مدنيان و كوفيان خواندند إلا  
عاصم « إن » بكسر ألف على معنى إذ كنتم ، و ديگران خواندند « أن كنتم » بفتح الف على  
معنى لأن كنتم ، برای آنکه شما قوم مسرفيد و متجاوز از حد خود در كفر و شرك .  
گفتند « أن » بمعنى إذا است چنانکه گفت « عبس وتولى أن جاءه الأعمى » بمعنى إذا جاءه  
و قال الشاعر :

أَتَجَزَعُ أَنْ بَانَ الْخَلِيطُ الْمَمُودَعُ وَ حَبِلُ الصَّفَا مِنْ عَزَّةِ النَّهْمِ تَقِطَعُ (۲)  
و « إن » شرط باشد بكسر ألف و جواب مقدم است بر او من قوله « أفنضرب عنكم »  
و اصل كلمه از آنجاست كه آن كس كه خواهد كه چهار پای از راه بگرداند بضر بگرداند  
قوله « صفحا » مصدری است لامن لفظ الفعل أراد أفنضفح صفحا و نضرب ضرباً كقولهم أعجبني  
حباً شديداً (۳) . آنكه گفت :

( وَ كَمِ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْآلِ وَالْإِنِّ ) بس پیغمبر كه فرستادیم در پیشینگان « كم »  
لفظی است موضوع برای تكثیر چون خبر باشد و نقیض او رُبٌ بود در تقلیل .  
آنكه گفت ( وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ ) با بسیاری پیغمبران  
كه بایشان آمد هیچ پیغمبر نیامد بایشان و إلا از اوفسوس داشتند و بر او استهزا کردند و  
استهزاء اظهار خلاف آن باشد كه در دل داری بر طریق تحقیر . اگر گویند چون خدای  
دانست كه ایشان پیغمبران را استهزاء خواهند كردن چرا فرستاد ایشان را ؟ گوئیم از این چند  
جواب است یکی آنكه همه چنین نكردند بعضی ایمان آوردند و اگر چه اندك بود چنانكه  
گفت « وما آمن معه إلا قليل » جواب دویم آنكه روا باشد كه ارسال ایشان لطف بود در بسیاری  
از قبایح كه امتناع كردند از آن بمكان ایشان و اگر نه وجود ایشان بودی همه را ارتكاب  
كردند و ظلم بیش از آن كردندی . جواب بهتر و معتمد تر آن است كه برای اعلام مصالحی  
شرعی آمدند كه علم آن حاصل نشدی كس را إلا از جهت ایشان پس بر خدای واجب بود

(۱) روی گرداننده باشد و ترا ملاقات نكند مگر بخیل هر كس از آنگونه وصل ملول باشد اونیز

ملول شود .

(۲) آیا جزع میكنی از اینکه دوست وداع گوید و جدا شود و ریسمان دوستی و صفا از عزه بریده

گردد . عزه نام زنی است .

(۳) یعنی اعجبني اعجابا و احببني حبا .

اعلام آن مصالح ایشان را و اگر چه معلوم آن بود که ایشان کار نبندند تا حجت خدای را باشد برایشان و ایشان را حجت نبود بر خدا و این طریقی است فی حسن تکلیف من علم الله أنه یکفر .- آنکه گفت :

( فَأَهْلِكُنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا ) نه آن بود که ما از ایشان عاجز بودیم که ما بسیاری را هلاک کردیم که بقوت سخت تر بودند ( وَ مَضَىٰ مِثْلُ الْإِلَهِينَ ) و مثل اولینان بگذشت یعنی قصه ایشان و سنت و طریقه و عقوبتشان و قصه گذشتگان مثلی است و پندی این ماندگان را .

( وَالَّذِينَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ ) گفت اگر بپرسی از این کافران که آسمان و زمین که آفرید و إنشاء و اختراع آن که کرد ؟ بگویند خدای که او عزیز و منیع و غالب است هیچ چیز او را غلبه نکند و عالم است و دانا بافریدن آن تا بوجه احکام و اتساق در وجود آرد .

( أَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا ) او آن خداست که زمین را بگهواره شما کرد تا در او می آسائید چنانکه کودک در مهد خود ( وَ جَعَلَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا ) و شما را در زمین راهها کرد تا بدان مقاصد خود رسید و مطلوبات خود بچنگ آرید ( لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ) و این برای آن کرد تا همانا شما اندیشه کنید و نظر تفکر و مهتدی شوید در راه دین . اگر گویند این اقرار ایشان بآنکه خالق آسمان و زمین خدای است لابد از علم باشد و چون اقرار و علم بیکجای بود ایمان باشد و ایشان مؤمن باشند و این خلاف اجماع است . جواب گوئیم جماعتی گفتند که ایشان این قول از اینجا گفتند که بآدنی مایه اندیشه بل از بدیهه عقل دانستند که معبود ایشان از بتان جمادات و این افعال محکمه از جماد صحیح نبود گفتند « خلقهنّ العزیز العلیم » و در دیگر آیات « ليقولنّ الله » این قدر ایمان نباشد که بر او استحقاق ثواب باشد انما ایمان مجموع علومی باشد که اگر مجتمع نشود آنرا ایمان نخوانند و بر آن استحقاق ثواب نبود از معرفت خدایتعالی بذات و صفاتش و جهت استحقاق صفات و توحید و ابواب او و عدل و ابواب او از نبوت و امامت و وعده و وعید و ایشان باین هیچ ایمان نداشتند و عالم نبودند باین و مقرر نبودند باین پس مؤمن نباشند بر قاعده ما . جواب دیگر آن است که ابوعلی گفت ایشان این از سر تقلید گفتند نه از سر نظر در دلیل بدلائل آنکه اگر اندک مایه شبهتی داخل شدی بر ایشان از آن برفتندی و این جواب هم از جهت است ، و دلیل دیگر بر آنکه نه از سر علم گفتند آن است که اگر دانستندی او را که از سر بودی دیگر نپرسیدندی

و با او شرك نیاوردندی . آنکه خدای تعالی وصف کرد خود را این کلام منقطع است از حکایات کفار برای آنکه کفار نگویند «لعلکم تهتدون» گفت :

( وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ) و گفت او آن خداست که بفرستاد از آسمان

آبی یعنی باران ( بِقَدَرٍ ) باندازه حاجت که اگر بسیار بودی جهان ویران کردی و اگر اندک بودی کفایت نبودی و کار بر نیامدی و این دلیل آن کند که فعل قادری مختار است .  
آنکه از غایب باخبر آمد (۱) از خود ، گفت ( فَأَنْشَرْنَا بِهٖ بَلَدَةً مَّيْتًا ) زنده کردیم بآن آب بیابان مرده را یعنی در او نبات برویاندیم پس از آنکه خشک و بی بر بود یقال انشر الله الموتی فنشروا نشروا و نشورا . آنکه گفت شما را همچنین زنده کند که این زمین مرده را . تا استبعادی نکنید و این برای تنبیه و تذکیر خلقان گفت بر بعث و نشور .

( وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا ) و او آن خداست که انواع و اوصاف خلق همه

او آفرید از جمله حیوان و جماد ، أمّا از حیوان نر و ماده و از جمادات و أعرّاض چیزهای متقابل ، چون حلو حامض و رطب یابس . حسن گفت بازواج شب و روز خواست و تابستان و زمستان و ماه و آفتاب و آسمان و زمین و بهشت و دوزخ ( وَ جَعَلْنَا لَكُمْ ) و کرد برای شما از کشتیها و چهار پایان مرکوبانی که در بحر و بر در او می نشینید ، آنکه گفت که این مرا کب بری و بجزی چرا آفریدم .

( لَتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ) تا شما راست بنشینید بر پشتهای آن ، کنایت موحد آورد با

آنکه ظهور جمع است و انعام و فلك همچنین ، که ضمیر با «ما» بر د لفظاً ( ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةً رَبِّكُمْ ) آنکه نعمتهای خدای یاد کنید چون بر پشتهای آن راست بنشینید و شکر آن بکنید و بگوئید ( سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا ) منزّه است آن خدای که این را مسخر گردانید و مدلل ما کرد تا فرما بزر ما باشد آن چهار پای و کشتی ( وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ) و ما را قوت و طاقت آن نبودی یقال أقرن الشيء إذا أطاقه و أقرن الدّمل إذا ألانه و أصل کلمه آن است که إِنَّهُ قَدَرَهُ عَلَىٰ أَنْ يَجْعَلَهَا قَرِينًا لَهُ . باخودش همراه کرد و برهش در آورد تا قرین او باشد و این اشتقاق بد نیست . اگر گویند « لتستووا » این لام غرض است و رکوب انعام مباح است و خدای نشاید تا مرید باشد مباحات را . گوئیم رکوب چهار پای همه مباح نباشد بهری واجب باشد چون رکوب برای حج ، و بهری سنت چون رکوب بزیارتها ، و تجارتی که برای نفقه عیال بود بهری از آن فریضه باشد و بهری سنت و بهری مباح ، دگر آنکه

(۱) یعنی از غائب برگشت خبر از منکم داد .

گفت « ثم تذکروا نعمة ربکم اذا ستوبتم علیه » و چون غرض تذکیر نعمت باشد حث باشد ما را بر شکر نعمت ، این مراد باشد که این بر وجهی واجب باشد و بر وجهی سنت .

( وَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ) و ما را بازگشت با خدای خود خواهد بود .

أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه گفت . رسول ﷺ چون پای در رکاب نهادی گفתי « الحمد لله علی کل نعمة سبحان الذی خلق الأزواج کلها » و آیت بخواندی و سه تکبیر بکردی . قتاده گفت در این آیت خدای تعالی ما را بیاموخت که چون در کشتی نشینید بگوئید « بسم الله مجریها و مرسیها » و چون بر چهار پای نشینید بگوئید « سبحان الذی سخر لنا هذا » و چون فرود آئید بگوئید « رب أنزلی منزلاً مبارکاً و أنت خیر المنزین » آنکه گفت :

( وَ جَعَلُوا لَهُ مِن عِبَادِهِ جُزْءًا ) این کافران کردند او را از بندگان او جزئی .

در او دو قول گفتند یکی آنکه بعباد عبادت خواست گفت این بندگان که کافران جزئی از عبادت من بتان را کرده اند تا با من انباز باشند . قولی دیگر آن است که و جعلوا له من عباده جزءاً یعنی فرشتگان را بدختران او کردند و گفتند ایشان جزئی از خدایند تبارک و تعالی چو فرزند جزئی باشد از پدر او از این متعالی است . آنکه رسول را گفت : ( إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ ) آدمی کافر نعمت است و کفران او نعمت ما را آشکار است .

( أَمْ أَنزَلْنَاهُ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفِينَكُمْ بِالْبَنِينَ ) گفت علی زعمهم آیا

خدای از آنچه آفرید دختران بگرفت و شما را تخصیص کرد به پسران و این رد است بر مشرکان عرب که گفتند فرشتگان دختران خدایند .

( وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ ) گفت چون بشارت دهند یکی از این مشرکان را بآن مثل که

برای خدازد یعنی دختر بخدای پسندید و بخود نپسندید ( ظَلٌّ وَ جَهْهُ مُسْوَدًّا ) همه روز رویش سیاه باشد یعنی اذل تنگی و دژم روئی ( وَ هُوَ كَظِيمٌ ) و او خشم فرو میبرد برای آنکه انفاذ نتواند کردن که آن خشم نه بر کسی است که او با او بر آید .

( أَوْ مَن يَنْشُرُوا فِي الْعِلْيَةِ ) ای یربئی کوفیان خواندند « ینشؤ » إلا ابوبکر

بضم یاء من التنشئة علی الفعل المجهول، و باقی قرأ خواندند « ینشامن نشأ إذا ربی علی فعل یفعل ابناء ثلاثی و کنیزک خرد را نشاء گویند قال نصیب :

و لولا أن يقال صبا نصیب لقلنت بنفسی النشاء الصغار (۱)

(۱) اگر بیم آن نبود که گویند نصیب دیوانه شدمیگفتم جان من فدای کنیزکان خردباد .

گفت آنکه پرورده شود یا بپرورند او را ، بر قراءت او<sup>۱</sup>، در حلی . مجاهد گفت در حریر وزر، ابوموسی اشعری روایت کرد که يك روز رسول ﷺ بمنبر بر آمد و پاره ای زر و پاره ای حریر در دست گرفته و خطبه کرد . آنکه گفت «هذان محرمان علی ذکور امتی حلالان لاناها» این دو چیز حرامند بر مردان امت من، حلالند زنان ایشان را . معنی آیت آن است که خدای تعالی طعن زد بر کافران باین حواله که کردند گفت آن باخدای اضافه کردند که او در میان حریر و زر پرورده شود از دختران و در وقت خصومت و جدل بیانی نتوانند کرد از آنجا گفتند ایشانرا ناقصات العقول ناقصات الحظوظ ناقصات الدین ، چون مذمتی است زنان را، گفت آن که محل جلاوت و شہامت و آلت جدل و خصومت باشد بخود حواله کردید و آنچه آلت ضعف و حلیه و قلت فهم و حیلت باشد بمن حواله کردید و قوله «أومن» در محل «من» سه وجه گفتند یکی رفع بر ابتداء و خبرش مقدر علی تقدیر أومن ینشؤ فی الحلیة کمن لیس كذلك ، و دوم نصب باشد علی تقدیر أومن ینشؤ فی الحلیة یجعلونه بنات الله . سیوم جر<sup>۲</sup> ردّاً علی قوله «مما یخلق» و «بما ضرب» و این وجه ضعیف است .

(وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا) گفت کردند این مشرکان فرشتگان را که بندگان خدایند زنان . اهل کوفه و ابو عمرو خواندند «عباد الرحمن» بباء و ألف فی جمع عبد و یقویة قوله سبحانه «بل عباد مکرمون» و از تقویت او آن است که عباد مردان باشند تا نقیض آن باشند که ایشان گفتند بنات الله فجعلوها إناثاً . و دیگران خواندند «عند الرحمن» بنون . آنان را که نزد خدایند، قوت این قراءت قوله «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ» سعید جبیر گفت بر عبدالله عباس میخواندند «عباد الرحمن» من گفتم در مصحف ما عند الرحمن است گفت بستر آن را و عباد بنویس و این خبر قوت قراءت او<sup>۱</sup> است . صورت استفهام است و مراد تقریع و ملامت (أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ) گفت حاضر بودند ایشان که من ایشان را آفریدم . نافع خواند «أَشْهَدُوا» بضم ألف و سکون شین و کسر هاء علی المجهول من الإِشهاد گفت حاضر کردند ایشان را بآفریدن فرشتگان و بر این قراءت همزه استفهام مقدر باشد در کلام بمعنی جحد یعنی لم یشهدوا حاضر نکردند ایشان را ، و باقی قراء «أَشْهَدُوا» خواندند بهمزه استفهام و فعل ماضی ثلاثی گفت حاضر بودند ایشان بخلق فرشتگان و خدای میگوید «ما أشهدتهم خلق السموات والأرض ولا خلق أنفسهم» آنکه گفت (سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ) گفت بنویسند گواهی ایشان را از این گواهی بپرسند تا چرا گواهی دادند که ندانستند؟ و این بر سبیل تهدید و وعید فرمود .

( وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاكُمْ ) آنکه خبر کرد از مشرکان و باز نمود که این مثل در حق ایشان محقق است که « مع کفره قدری (۱) » گفت گفتند این مشرکان که اگر خدای خواستی ما نپرستید مانی فرشتگان را پس عبادت ما ایشان را بخواست خداست بنگر که مجبیره چگونه اقتباس کردند مذهب جبر را از مشرکان و مشرکان قدیم ترند از ایشان برای آنکه شرك پیش از جبر بود و اگر اندیشه کنند از آیاتی که در قرآن هست مانند این ، شرك و جبر بیک جای بوده است ، این جماعت جبر بر گرفتند و شرك نیز رها نکردند آنجا که اثبات قدماء کردند با او ، و قدیمی صفت اخص که اشتراك در او ایجاب تماثل کنند تعالی الله عما يقول الجاهلون علواً کبیراً . آنکه گفت : ( مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ ) ایشانرا بآن علمی نیست ( إِنَّهُمْ إِلَّا يَخْرُسُونَ ) جز دروغ نمیگویند این گفتار دروغ است از همه کس اگر مشرك گوید ، اگر مجبر .

( أَمْ اتَّيْنَاكُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَمُتَّبِعُهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ) گفت یا ما ایشان را کتابی دادیم پیش از این که ایشان بآن تمسك کردند ، و قوله « من قبله » ای من قبل القرآن ( بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ ) آنکه ایشان را بتقلید مذمت کرد و بنکوهید بر آن ، گفت بل میگویند این مشرکان که ما پدران خود را بردین و ملتی یافتیم - و امت اینجا بمعنی ملت است - و ما بر اثر ایشان ره میبریم . و درشاد مجاهد و عمر بن عبدالعزیز خواندند « أُمَّةٍ » بفتح الف ای مقصد او طریقه من الامم الذی هو القصد و گفتند أمة بفتح الف نعمت باشد قال عدی بن زید :

« ثُمَّ بَعْدَ النِّفْلَاحِ وَالْأُمَّةِ وَارْتَهَمُ هُنَاكَ التَّمْبُورُ » (۲)

و گفتند آن دو لغت است أمة و أمة . آنکه رسول را ﷺ تسلی داد و دل خوشی ، گفت ( وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ ) گفت همچنین ما نفرستادیم پیش از تو ( فِي قَرْيَةٍ مِنْ تَذِيرٍ ) در هیچ دیده پیغمبری را « من » زیاد است مؤکدة للنفی ( إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا ) که گفتند مترفین و منعمان آن شهر ( إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ ) که ما پدران خود را بر راهی و طریقی و ملتی یافتیم و ما بر پی ایشان بایشان اقتداء میکنیم .

( قَالَ أُولَٰئِكَ جَاهِلُونَ ) قراءت عامه قراء « قل » بر امر است و قراءت ابن عامر و

(۱) یعنی با اینکه کافر است قدری هم هست یعنی جبری .

(۲) پس از دستکاری و نعمت خاک گور آنها را ببوشید .



حفص عن عاصم «قال» بر خبر بگوای محمد (ﷺ) که اگر من چیزی آرام بشما که ره نماینده تر باشد از آنچه شما پدران خود را بر آن یافتید . وجواب «لو» محذوف است و التقدير لا تبعتمونی متابعت کنید مرا ( قالوا انا بما ارسلنکم به کافرون ) مشرکان جواب دادند که ما بآنچه شما را بآن فرستاده اند و آن آیات است و شرایع بآن کافریم . أبو جعفر خواند « و جئناکم » بنون و ألف علی الجمع . و عامّة قرآء « جئناکم » بتاء خبراً عن نفس المتکلم وحده .

( فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ ) ما از ایشان کینه کشیدیم بعد از آنکه ، تو بنگر ای محمد عاقبت کار دروغ دارندگان بچه آمد .  
قوله تعالی :

وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ لِاَبِيْهِ وَ قَوْمِهٖ اِنِّیْۤ اَبْرَءٌۢ بِمَا تَعْبُدُوْنَ (۲۶) اِلَّا الَّذِیْ

و چنین گفت ابراهیم مر پدر خود را و گروه خود را بتحقیق من بیزارم از آنچه میپرستید مکرانکه

فَطَرَنِيْۤ اِنَّهُۥ سَيِّدِيْ (۲۷) وَ جَعَلَهَا كَلِمَةًۭ بَاقِيَةًۭ فِیۤ عَقِبِهٖ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ (۲۸)

آفرید مرا پس بتحقیق زود راه نماید مرا و گردانید آنرا کلمه بر جا در عقب خود شاید آنها باز کردند

بَلْ مَتَّعْتُ هٰؤُلَاءِ وَ اٰبَاءَهُمْ حَتّٰی جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُوْلٌۭ مُّبِيْنٌ (۲۹) وَ لَمَّا جَاءَهُمْ

بلکه بهره دادم این گروه و پدرهاشان را تا آمد آنها را حق و فرستاده هویدا و چون آمد آنها را

الْحَقُّ قَالُوْا هٰذَا سِحْرٌۭ وَ اِنَّا بِهٖۤ اَكْفِرُوْنَ (۳۰) وَ قَالُوْا لَوْلَاۤ اَنْزَلَ هٰذَا الْقُرْاٰنُ عَلٰی رَجُلٍ

حق گفتند این سحر است و بتحقیق ما بآن کافرانیم و گفتند چرا فرستاده نشد این قرآن بر مردی

مِنَ الْقَرِيْطِيْنَ عَظِيْمٍ (۳۱) اَهُمْ يَقْسِمُوْنَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَاۤ اَبَيْنُھُمْ

از دو قریه بزرگ آیا آنها قسمت کنند رحمت پروردگارت را ما قسمت کردیم میان آنها

مَعِيْشَتَهُمْ فِی الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَاۤ اَبْعَضَهُمْ فَوْقَۤ اَبْعَضٍۭ دَرَجٰتٍ لِّيَتَّخِذَۤ اَبْعَضُهُمْۭ

زندگانی آنها را در زندگانی دنیا و برافراشتیم بعضی آنها را فرای بعضی مرتبه ها تا بگیرد پاره ای آنها پاره ای را

سُخْرِيًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌۭ مِّمَّا يَجْمَعُوْنَ (۳۲) وَ لَوْلَاۤ اَنْ يَّكُوْنَ النَّاسُۭ اُمَّةًۭ وَّ اِحْدَةً

به استهزاء و رحمت پروردگارتو بهتر است از آنچه گرد آرند و اگر نه آنکه بودند مردم گروه یگانه

لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِصَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا

هر آینه میکردانیدیم برای هر که کافر شود بپروردگار بخشنده برای خانه‌های آنها سقفها از نقره و نردبانها بر آن

يَظْهَرُونَ (۳۳) وَ لِيُوتِيَهُمْ أَبُوَابَا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكُونَ (۳۴) وَ زُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ

آشکارگردند و برای خانه‌هاشان درها و سریرها که بر آن تکیه کنند و آرایشی و بتحقیق همه

ذَلِكَ لِمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (۳۵) وَ مَنْ يَعِشْ

این هر آینه بهره زندگانی دنیا است و آخرت نزد پروردگارتو برای پرهیزکارانست و هر که چشم‌پوشد

عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶) وَ إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ

از یاد خدا بر گماریم براو شیطانی را پس او مراوراست همدست و بتحقیق آنها هر آینه بازگردانند آنها را

عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۷) حَتَّى إِذَا جَاءَ نَا قَالِ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ

از راه و پندارند که آنها هدایت شدگانند تا چون آمد ما را گفت ای کاش میان من و میان تو

بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ (۳۸) وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْتَوَمَّ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْتُمْ

دوری مشرق و مغرب بود پس بد همدستی است و هرگز سود ندهد شمارا امروز چون ستم کردید که شما

فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۹) أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَ مَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ

در شکنجه شریکا نید آیا پس تو شنوایی کر را یا راه نمائی کور را و هر که باشد در گمراهی

مُبِينٍ (۴۰) فَأَمَّا نَذَهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (۴۱) أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي

هویدا پس اگر ببریم ترا پس بتحقیق ما از آنها انتقام کاشنده ایم یا بنمائیم تو را آنکه

وَ عَدْنَا هُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ (۴۲) فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ

وعدہ کردیم آنها را پس بتحقیق ما بر آنها توانائیم پس چنگک زن بآنچه وحی شد بسوی تو بتحقیق تو بر

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۳) وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ (۴۴)

راه راستی و بتحقیق او هر آینه ذکر است مرترا و مرترا و زود باشد که پرسیده شوید

وَ سَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً

و بپرس آنرا که فرستادیم ما از پیش از تو از فرستادگان آیا گردانیدیم ما از غیر خدای بخشنده خدایانی که

يُعْبُدُونَ (۴۵) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ

پرستیده شوند و بتحقیق فرستادیم موسی را بآیات ما بسوی فرعون و گروه او پس گفت بتحقیق من فرستاده

رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۶) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ (۴۷) وَمَا نُرِيهِمْ

پروردگار جهان نیانم پس چون آمدشان بآیات خود آنکاه آنها از آن میخندند و ننمودیم ما آنها را

مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَا لَهُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۸) وَقَالُوا

از آیتی مکر آن بزرگتر باشد از خواهرش و گرفتیم ما آنها را بشکنجه شاید آنها باز گردند و گفتند

يَا أَيُّهَ السَّاحِرِ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ (۴۹) فَلَمَّا

ای ساحرا بخوان برای ما پروردگارت را بآنچه پیمان کرد نزد تو بتحقیق ما هر آینه راه یافتگانیم پس چون

كشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ (۵۰) وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ

برداشتیم ما از آنها شکنجه را آنکاه آنها می شکنند و ندا کرد فرعون در گروه خود

قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۵۱)

گفت ای گروه آیا نیست مرا پادشاهی مصر و این نهرها میروند از زیر من آیا پس نمی بینید

أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ (۵۲) وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ (۵۳) فَلَوْلَا

آیا من بهترم از این کسیکه او خوار است و نزدیک نیست که روشن کند پس چرا

أَلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَأِكَةُ مُقْتَرِنِينَ (۵۴)

افکنده نشد بر او دست برنجه از طلا یا نیامد با او فرشتگان پیوستگان

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِسْتِخْفَافًا كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۵) فَلَمَّا

پس سبک خرد شمرد قوم خود را پس پیروی کردند او را بتحقیق آنها بودند گروهی بدکاران پس چون

أَسْفَوْنَا أَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۶) فَجَعَلْنَا هُمْ سَلْفًا وَ مَثَلًا

بخشم آوردند ما انتقام کشیدیم از آنها پس غرق کردیم آنها را همگی پس گردانیدیم آنها را گذشتگان و داستانی

لِلَّذِينَ خَرِبُوا (۵۷) وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (۵۸)

برای دیگران و چون زده شد فرزند مریم داستان آنکاه گروه تو از و فریاد میکردند

وَقَالُوا ءِالْهُتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ

وگفتند آیا خداوندان ما بهترند یا او نزدند آنرا برای تو مگر از راه خصومت بلکه آنها گروهی‌اند

خَصِيمُونَ (۵۹) إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي

خصمی کنندگان نیست او مگر بنده که نعمت بخشیدیم ما بر او و گردانیدیم او را مثلی مر فرزندان

إِسْرَائِيلَ (۶۰) وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ (۶۱)

یعقوب را و اگر بخواهیم ما میگردانیم از شما فرشتگان را در زمین خلافت میگردند

وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۲)

وبتحقیق او هر آینه دانشی است برای قیامت پس شك نکنید البته در او و پیروی کنید مرا این است راه راست

وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۶۳) وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ

و باید باز ندارد شما را دیو بتحقیق او مر شما را دشمنی است هویدا و چون آمد عیسی بحجت‌ها

قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ

گفت بتحقیق آمدم شما را بدانش و تا بیان کنم برای شما بعضی آنچه را اختلاف کنید در آن

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونَ (۶۴) إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فاعْبُدُوهُ

پس بپرهیزید خدا را و پیروی کنید مرا بتحقیق خداوند اوست پروردگار من و پروردگار شما پس بپرسیدید شما او را

هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۵) فَأَخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ

این است راه راست پس اختلاف کردند گروهها از میان آنها پس وای مر کسانی را که ستم کردند از

عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ (۶۶) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۶۷).

شکنجه روز دردناک آیا انتظار نمیکنند مگر رستخیز که بیاید آنها را ناگهانی و آنها نمی‌فهمند

قوله تعالی (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ) حق تعالی گفت یاد کن ای محمد چون گفت

ابراهیم پدرش را یعنی عمش را آزر و قومش یعنی امّش که او را با ایشان فرستادند (إِنِّنِّي بَرَاءٌ)

من بیزارم از آنچه شما میپرستید از این بتان ، و قوله « براء » مصدری است بجای وصف نهاده

مبالغه را من باب قولهم رجل عدل وصوم وفطر . ومصدر چون در جای وصف افتد تشبیه و جمع و

تذکیر و تأنیث و واحد آن بیک لفظ باشند علی لفظ الواحد ، و عبدالله مسعود خواند « اننی

بر آء « بضم باء مبالغة في براءة كطويل وطوال وكيرو كبار (إلاّ الذی فطرنی) این استثناء روا است که منقطع باشد از آنجا که خدای را استثناء کرد از بتان و ایشاں و او از جنس ایشان نیست پس منقطع باشد بمعنی لکن ، و ممکن است که متصل باشد از آنجا که در میان ایشان کسانی باشند که خدای پرست باشند، آنکه جمله معبودان ایشان را بیک جا بگویند پس اخراج کند خدای را از آن جمله ، براین وجه استثناء متصل باشد که او معبودی باشد از جمله معبودان گفت إلاّ آن خدای که مرا آفرید (فإنه سیهدين) که او رهنمای من است و با من اُطاف کرده است و نیز کند. و گفتند سیهدين الی طریق الجنة مرا راه بهشت و نعیم بهشت او نماید و وجه اوّل بهتر است . و محلّ « الذی فطرنی » از اعراب محتمل است نصب و جرّ را نصب بر استثناء ، و جرّ بر تکریر عامل علی البدل و التقدير إلاّ من الذی فطرنی . ( وَ جَمَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ ) خلاف کردند در این ضمیر بعضی گفتند جعل هذه الكلمة التي قالها من قوله «إنني براء مما تعبدون -إلي قوله - سیهدين » گفت این گفتار را کلمتی کرد باقی و مانده در عقب و فرزندان او . و گفتند کلمتی کرد که پس از او باز گویند و از پس او بماند از آنجا که او بیرون رود ، آنکه این بگفت و وصایت کرد باین . مجاهد و قتاده و سدی گفتند «ها» کنایت عن غیر مذکور است و المعنى و جعل كلمة الاخلاص لإله إلاّ لله كلمة باقية في عقبه ، این کلمت در عقب او بماند تا بدامن قیامت ، جماعتی از فرزندان او براین باشند و این گویند و اعتقاد دارند . این زید گفت اسلام است بدلالت قوله « هوسما کم المسلمین من قبل » عبدالله عباس گفت في عقبه ای من بعده . و مجاهد گفت في ذرّيته وهر دو قول بگفتیم ، حسن بصری گفت فی عقبه إلی يوم القيامة . سدی گفت في عقبه أى في آل محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ یعنی تبرّی از هر چه دون خداست و تولّی بخدای جلّ جلاله در آل محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ بماند تا روز قیامت ( لَمَلَّسَهُمْ يَرْجِعُونَ ) تا همانا ایشان رجوع کنند از دین خود با دین ابراهیم در توحید و خدا پرستی و ضمیر « في لعلهم » راجع است با عمّ ابراهیم آزر و قومش یعنی این کلمه از تبرّی و تولّی برای آن گفت تا ایشان از بت پرستیدن باز ایستند و رجوع کنند با خدا پرستی . قتاده گفت تا همانا باخود و عقل خود رجوع کنن تأمل و تفکر کنند تا ایشان را علم بخدای حاصل گردد . آنکه بیان کرد که من معاجله نکردم با این کافران بعقاب بل ایشانرا مهلت دادم :

(بَلْ مَشَغَتْهُمُ هُوَالَاءُ وَ آبَاءُهُمْ) بل متمتع و برخوردار بکردم ایشانرا و پدران ایشان (حتی جاءهم الحق) تاحق با ایشان آمد یعنی مسلمانی (و رسول مبین) و پیغمبری بیان کننده

وَأَن مَّجَّدَ اللَّهُ وَ مِثْلَهُ قَوْلُهُ « وَمَا كُنَّا مَعَدِّينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا » ( وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ )  
چون حق که قرآن است بایشان آمد ( قَالُوا هَذَا سِحْرٌ ) گفتند این سحر و جادوئی است  
و سحر حیلنی باشد خفیة السبب که ایهام معجز کند ( وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ) و ما باین قرآن  
کافرانیم و منکریم که این از نزدیک خداست بل اعتقاد ما در او آن است که سحر و جادوئی  
است . آنکه حق تعالی وجه شبهت رکیک ایشان بگفت در این باب :

( وَقَالُوا ) گفتند این کافران عصر ( لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ ) ای هلا چرا این قرآن  
آنزله نکردند ( عَلَى رَجُلٍ ) بر مردی ( مِنَ الْقَرَىٰ تَنِينَ ) از این دو شهر یعنی مکه و طائف فی  
قول عبدالله عباس ، و مراد آن است که علی أحد رجلین من القرینین ، بر مردی از دو مرد  
که یکی از مکه است و یکی از طائف أما مکی ولید بن المغیره المخزومی القرشی و طائفی  
حیب بن عمر و الثقفی این قول عبدالله عباس است . مجاهد گفت مکی عقبه بن ربیعة بود و  
طائفی ابن عبد یالیل . قتاده گفت مکی ولید بن مغیره بود و طائفی عروة بن مسعود الثقفی بود  
سدی گفت طائفی کنانه بن عمرو بود برای این گفتند که اینان هر یکی بزرگی بودند و در  
میان قوم خود با مال بسیار که ایشان را گمان آمد که این جهت استحقاق نبوت باشد و ندانستند  
که این بمصلحت و صلاحیت اختیار و عصمت و تحمل اعباء رسالت تعلق دارد و جز خدای نداند  
که کیست که باین صفت است و این را بشاید ، آنکه برسبیل انکار برایشان گفت :

( أَمْ يَفْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ) ایشان قسمت میکنند رحمت خدای تعالی یعنی نبوت  
( نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَ عِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ) ما قسمت کرده ایم روزی و معیشت  
ایشان میانه ایشان در دنیا گفت آنکس که روزی از دست من خورد و در باب روزی خود بیک  
جو زیادت و نقصان نتواند کردن او را کجا رسد که قسمت نبوت کند و اختیار پیغمبران که  
پیشوای دین باشند و مؤدی رسالت و پیغام خدای و مصالح دینی . در خبر است که شبی ابوسفیان  
صخر بن حرب باز نش در بستر خفته بودند باهند گفت عجب از خدای مژد اگر میخواست که  
پیغمبری بفرستد چرا یتیم ابوطالب را اختیار کرد و مرا اختیار نکرد جبرئیل آمد و از این  
حدیث رسول را خبر داد ابوسفیان روز دیگر بگذشت رسول او را باز خواند گفت دوش باهند  
در بستر چه میگفتی ؟ گفت هیچ . گفت مرا خبر دادند از گفتار تو چنین میگفتی او اندیشه  
کرد گفت این سر من جز هند بیرون آورنده ای نیست من هم این ساعت بروم و او را عقوبتها  
بکنم که از آن باز گویند . جبرئیل آمد و رسول ﷺ را از سر دل او خبر داد رسول ﷺ  
گفت او را : این ساعت عزم کردی بر اینکه بروی و هند را عقوبت کنی ، هند را عقوبت مکن

که این حدیث با من نهند گفت مرا علام الغیوب خبر داد ، و اگر خواهی تا بدانی که چنین است اگر از سر دوشین مرا هند خبر داد از ضمیر امروزین که خبر داد مرا ؟ ابوسفیان گفت راست گفتم یا محمد . عجب از آن خدای که روا نداشت که کافری کافره ای را بعقوبت اندازد بر گناهی که او نکرده باشد کسی روا دارد که بر گناهی که تونکرده باشی ترا بر آن بقای خود عقوبت کند، کفر و معصیت در تو او آفریند و قدرت موجه و اراده موجه و قدرت اراده موجه در تو او آفریند و قدرتی که ایجاب ایمان و طاعت کند از تو بستاند . آنکه ترا تکلیف کند بایمان و چون نکنی ترا عقوبت کند بر آن عقاب ابد تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً . ( وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ ) و بهری را رفیع بکردیم بر بهری بدرجات و منازل و درسعت و ضیق روزی آنکه وجه حسن آن بازگفت ( لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا ) تا بهری بهری را مسخر کنند و استعباد و استخدام کنند، قدیم تعالی وجه حسن تفاوت ارزاق باز گهت زیادت بر مصلحت و رفع مفسده ، وجهی دیگر آن است که تا بهری مسخر بهری شوند و خلقان محتاج یکدیگر شوند ، درویش محتاج باشد بمال توانگر ، و توانگر محتاج باشد بعمل درویش تا هیچ کدام از حاجت و افتقار و نیاز خالی نباشند تا بدانند که بندگان مسخر و مدلل اند و مدبر و مقدر ایشان را اختیاری که کار خداست نرسد ، و این معنی قول قتاده و سدی و ابن زید است . و أما قول آنکس که گفت تا بهری بهری را سخریه و فسوس گیرند قولی نا معتمد است و اگر خواهند که تأویل کنند آن را هم ممکن باشد بر آنکه لام را بلام عاقبت شرح دهند و آن خبر باشد از عاقبت کار ایشان بوجه معجز ، یا کلام را گویند موردش استفهام است بوجه تقریر و انکاز ، ما این برای سخریت کردیم تا توانگر بر درویش و قوی بر ضعیف و سید بر مولی و سلطان بر رعیت فسوس دارند یعنی نه برای این کردیم و این برسبیل نهب و تحذیر باشد از سخریه ( وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ) آنکه گفت رحمت خدای تو و منافع او در بهشت بهتر است از آنچه این کافران جمع میکنند از حطام دنیا .

( وَ لَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً ) آنکه حق تعالی گفت اگر نه آنستی که مردم يك امت و يك فرقت و يك ملت شوند یعنی جمله کافر شوند این قول عامه مفسران است ابن زید گفت : امة واحدة في طلب الدنيا والحرص على حطامها . اگر نه آنستی که مردم دنیا جوی شوند و دنیا دست گیرند ( لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ ) کردمانی آن را که بخدای کافر شوند خانهای ایشان سقفا سیمین . أبو جعفر و ابن کثیر و ابو عمرو خواندند سقفاً بفتح سین و سکون قاف علی الواحد و باقی قرءاءة سقفاً خواندند

بدوضمه جمع سقف کرهن ورهن ( وَ مَعَارِجَ ) جمع معراج و آن نردبان باشد. و أبو- رجاء العطاردی خواند و معاریج بیا و هی جمع معراج و هملفتان کمفاتیح و مفاتیح قال الشاعر « يَا رَبِّ رَبِّ الْبَيْتِ ذِي الْمَعَارِجِ ». ( عَلَيْنَهَا يَظْهَرُونَ ) ای یصعدون من قولهم ظهرت البيت و ظهرت على البيت إذا علوت على ظهرها و قال النابغة :

بَلَّغْنَا السَّمَاءَ فِي مَجْدِنَا وَفِعَالِنَا وَإِنَّا لَنَرُّوْهُ فَوْقَ ذَلِكَ مَظْهَرًا (۱)

ای مصعداً. گفتند رسول ﷺ این قصیده از نابغه می شنید و نابغه بر او میخواند چون باین بیت رسید رسول ﷺ گفت این المظهر قال الجنة فقال ﷺ ان شاء الله .

( وَلِيُؤْتِيَهُمْ أَرْبَابًا وَسُرْرًا عَلَيْهَا يُتَّكِرُونَ ) و نیز کردمانی خانه های ایشان را درها و سریرها از سیم چندان مال دادمانی ایشان را که درها و سراها سیمین کردند و سریرها از سیم بساختندی سریرها که بر او بنشستندی و تکیه زدندی .

( وَ زُخْرُفًا ) ای و جعلنا لهم مع ذلك زخرفاً ای ذهباً، در اودو قول گفتند یکی آنکه ایشان را درو سقف و سریر سیمین و زرین کردمانی و قولی دیگر آنکه ایشانرا با این آلات سیمین زر دادمانی تا بر احوال خود صرف میکردندی، آنکه گفت ( وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ) ای و ما كل ذلك الا متاع الحياة الدنيا و نیست این همه لا متاع و بر خورداری حیاة دنیا «ان» بمعنی ما عا فیها است و «لما» بمعنی إلا. عاصم و حمزه خواندند مشدّد بر این تفسیر که گفتیم و باقی قرءاء «لما» خواندند بتخفیف ميم «وإن» مخففه است از ثقیله، المعنی و إن جميع ذلك لمتاع الحیوة الدنيا، و «ما» زیادت باشد و مانند این در قرآن بسیار است منها قوله «إن كل نفس لما عليها حافظ» بالتشدید و التخفیف ( وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ) و آخرت بنزدیک خدای تعالی متقیان و پرهیزکاران راست .

( وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا ) گفت هر که بر گردد از ذکر خدای تعالی که قرآن است از سر جهل و ضعف یقین و بصیرت تشبیهاً بمن یعشوی ينظر إلي ضوء النهار ببصر ضعيف يقال عشايعشو، قال :

مَتَى تَأْتِيهِ تَعَشُّوْهُ إِلَى ضَوْءِ نَارِهِ تَجِدُ خَيْرَ نَارٍ عِنْدَهَا خَيْرٌ مُوقِدٍ (۲)

(۱) باسماں رسیدیم در بزرگی و در کارهای خود و امید داریم بالاتر این برویم. و این نابغه جدی است نه نابغه ذبیانی مشهور که پیغمبر را در نیافت و گویند پیغمبر بجمعی گفت «لا فضل الله فوك» و او پیش از صد سال عمر یافت و دنداننش سالم بود .

(۲) چون نزد او آبی و دیده با آتش مهمانی او داشته باشی بهترین آتش را یابی و نزد آن بهترین

فرونده آتش .



وعشى يعشى إذا لم يبصر بالليل ، ورجل أعشى و امرأة عشاء ، قال الأعشى :

رأت رَجُلًا غَايَةَ الْوَاقِدِينَ مُخْتَلَفَ الْخَلْقِ أَعْشَى ضَرِيرًا (۱)

و عبدالله عباس در شاذ خواند «ومن يعش» بفتح شین من العشاء أى یعم . هر که کور شود از قرآن و معنی هم راجع است باقرءات أوّل از قَلَّتْ نظر و فقد علم و غلبه جهل (نُقَيِّضُ لَهُ شَيْطَانًا) بجهانیم اورا دیوی تاقرین او باشد ، در این سه قول گفتند حسن بصری گفت تخلیه کنیم میان او و شیطان، بر طریق خذلان او را با شیطان رها کنیم و منع نکنیم او را از او ، چنانکه گفت « و كذلك نولّي بعض الظالمين بعضاً بما كانوا يكسبون » و این بر سبیل عقوبت باشد . قولى دیگر آن است نجعل الشيطان له قريناً ما شيطان را قرين او کنیم چون شيطان او را خالی یابد از ذکر ما براو مسلط شود ، چو پناه بندگان ما از شیطان بذكر ماست و قرآن، چون بنده بآن پناه ندارد بر صحراء خذلان مانده بُوَدَ ، شیطان چنانکه خواهد با او بازی کند و این نزدیک است بقول اوّل و اگر چه در ترتیب مفارقتی دارد ، و رواست که باین شیطان شیطان إنس را خواهد از ائمه ضلال . قول سوم : نقیض له شیطاناً فی الآخرة . ما در آخرت دیوی را بجهانیم که قرین او باشد با او ملازمت کند تا اورا بدوزخ رسانیدن چنانکه در قیامت فرشته ملازمت کند با مؤمن تا او را به بهشت رسانیدن و علی هذا قوله تعالی « و إذا النفوس زوجت » ای قرنت بقرینها من ملك او شیطان ( فَهَوَّ لَهُ قَرِينٌ ) آن دیو او را یار باشد و هم نشین .

( وَ إِنَّهُمْ لَيَصِدُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ ) گفت ایشان یعنی شیاطین منع میکنند کافران را از راه ایمان با غراء و إغواء و تزین . و رواست که مراد ائمه ضلال باشند ( وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ) و با این همه پندارند این کافران که بر راه راستند و راه یافتگانند چنان که گفت و « هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا » و « کلّ حزب بما لدیهم فرحون » .

( حَتَّى إِذَا جَاءَنَا ) تا اینکه این کافران با پیش ما آیند بقیامت ، حمزه و کسائی و أبو عمرو و حفص خواندند « جاءنا » علی التوحید و باقی قرأ خواندند « جاءنا » علی التثنية بدو ألف یعنی شیطان و کافر، داعی و مجیب، ضال و مضل ( قَالَ ) این کافر ضال و مدبر گوید شیطان را یا داعی ضلالت را ( يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ) کاشکی از میان من و تو چندان بعد و دوری بودی که از مشرق تا مغرب که بدقرینی تو مرا و بمشرقین مشرق و مغرب خواست إلا آن است که يك اسم را غلبه داد بر دیگر هر دو بیک نام

(۱) مردی را دید که مقصود و غرض مهمانان و مورد آمد و شد خلق بود اما شبکور و نایبنا.

مقصود خود شاعراست یعنی آن زن مرا دید .

کرد و آنکه آن را تشبیه کرد و این بابتی است از کلام عرب معروف و بر این بسیاری اَسْمَاء آمده است منها القمران للشمس و القمر ، و العصران للغداة و العشی ، و العمران أبوبکر و عمر و الحسنان الحسن و الحسین عليهما السلام ، و العراقان البصرة و الكوفة ، و الموصلان الموصل و الجزيرة و نظایر این بسیار است، قال الشاعر :

أَخَذْنَا بِأَطْرَافِ السَّمَاءِ عَلَيْكُمْ  
لَنَا قَمَرَاهَا وَالذُّجُومُ الطَّوَالِيعُ (۱)

و قال حميد بن ثور :

وَلَنْ يَلْبَثَ الْعَصْرَانِ يَوْمٌ وَ لَيْلَةٌ  
إِذَا طَلَبَا أَنْ يُدْرِكَامَا تَيْمَمًا (۲)

وقال آخر :

وَ بَصْرَةَ الْأَزْدِ مِنَّا وَ الْعِرَاقُ لَنَا  
وَالْمَوْصِلَانِ وَمِنَّا الْمِصْرُ وَ الْحَرَمُ (۳)

بعضی دیگر گفتند بمشرقین مشرق تابستان و مشرق زمستان خواست و میان ایشان از بُعد صد چندان است که میان مشرق و مغرب ، والله أعلم بتفصیل ذلك ، و مثله قوله «ربُّ المشرقین و ربُّ المغربین» .

( وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ) این قول اما خدای گوید یا فرشتگان و در کلام اضماری هست و التقدير فيقال لهم یعنی الكفار الذين أضلهم الشيطان و خدای تعالی گوید آن کافران را در آن وقت که فریاد خواهند و میگویند «ربَّنَا آتِهِمْ ضَعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُومِ لَعْنًا كَبِيرًا» «ربَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَأْتِهِمْ عَذَابًا ضَعْفًا مِنَ النَّارِ» سود ندارد شما را عذاب ایشان چون شما نیز ظالم بوده اید و در عذاب مشار کید و عذاب بر هو دو هست یعنی عذاب ایشان تخفیف نکند عذاب شما را چون شما نیز معذب خواهید بودن بظلم خود . آنکه رسول را عليه السلام تسلی میکند و خبر میدهد که این کافران ایمان نخواهند آورد تا دل بایشان متعلق ندارد و طمع ببرد میگوید :

( أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمْءَ ) تو خواهی شنواییدن کران را، یا راه خواهی نمودن کوران

(۱) یعنی گرداگرد آسمان را گرفتیم و ماء و خورشید و ستارگان برون آمده همه برای ما هستند .

(۲) شب و روز درنگ نخواهند کرد اگر طلب کنند که بهره مقصودشان است برسند . و مقصود از عصران شب و روزند چون آنرا به يوم و ليله بدل آورده است .

(۳) بصره که منزل قبیله اздаست از ما است و عراق مال ماست و همچنین دو موصل یعنی موصل و جزیره و مصر و حرم .

را و آنان را که در ضلال و گمراهی و کفر مانده اند آشکارا یعنی چنانکه از کر شنیدن و از کور دیدن نیاید از اینان ایمان نیاید نه از روی قدرت بل از روی اختیار بد که معلوم از حال ایشان آن است که اختیار نکنند، پس حال ایشان بر توسع و مبالغه با حال کور و کر ماند از این وجه که گفتیم. آنکه برای تسلی رسول ﷺ گفت مشغول دل مباش.

( فَأَمَّا نَذْرٌ هَبْنُ بِكَ ) اگر ما تورا ببریم و تواز ایشان کینه نکشیده باشی من این نیابت بکنم و از ایشان کینه تو بطلبم و انتقام تو بکشم، و گفتند مراد آن است که اگر ما تورا از مکه ببریم و تو از قریش انتقام نکشیده باشی ما این انتقام بکشیم روز بدر، و در تفسیر أهل البيت عليهم السلام آمد « فَأِنَّا بَعَلِيٍّ مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ » گفتند از کرامت رسول ما یکی این بود که خدای تعالی هر پیغمبری را عذاب امت بایشان نمود رسول ما را گفت تو بر من از آن گرامی - تری که ترا در حق امت مکروهی نمایم در حیات تو اینان را عذاب بکنم اما از پس تو فتنه ها باشد که ایشان در آن هلاک شوند، گفت تا خدای تعالی رسول را صلوات الله این خبر داد او را خندان ندیدند.

( أَوْ نُرَيْنَكَ الَّذِي وَعَدْنَاكُمْ ) یا باتو نمائیم آنچه داده ایم ایشانرا از عذاب گفتند مراد روز بدر است ( فَأَمَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ ) ما برایشان قادریم بآن وجه که ما خواهیم اگر معجل باشد اگر مؤجل از قبضه قدرت ما بیرون نهاند.

( فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ ) تو آن کن که کار تو است تمسک کن و دست در آویز و سخت دار آنچه ترا فرموده اند و وحی کرده اند که تو بر راه راستی و استقامت و بر راه صلاح، راهی که مؤدبی باشد بانجات و فلاح ( وَإِنَّهُ لَدِكُنَّا لَكَلِّمْكَ ) گفت این قرآن شرفی است تو را و قوم تورا و نامی و یاد کردی نظیره قوله « لقد أنزلنا إليك كتاباً فيه ذكر كم » گفتند ذکر بمعنی تذکیر است یعنی در او تنبیه و تذکیر است تو را و قوم تورا ( وَسَوْفَ تَسْأَلُونَ ) و شما را بخواهند پرسید از این قرآن تا چه کردید با او و حق او گذاردید و حرمت او داشتید و بر او امر او کار کردید و از نواهی او منجز شدید یا نه، گفتند مراد آن است که این کار در تو و قوم تو بماند از قریش. عبدالله عباس گفت رسول صلوات الله هر وقت وعید دادی کافران را و گفتمی مرا بر شما دست خواهد بود گفتند ملك از پس تو کرا باشد گفت مرا نگفته اند این حدیث؛ چون این آیت آمد گفت ملك از پس من قریش را خواهد بودن ابوموسی روایت کرد از رسول صلوات الله که روزی بدر خانه فراز آمد که جماعتی در آنجا بودند از قریش و جوانب در خانه بدست گرفت و گفت در خانه کسی هست جز قریش گفتند نه مگر

یکی از خواهر زادگان ایشان گفت او ازهم ایشان باشد . آنکه گفت این کار در قریش باشد مادام تا در حکم عادل باشند و بر رعیت رحیم باشند و بعهد وفا کنند هر که نه چنین کند لعنت خدای و فرشتگان و مردمان برو باد و خدای ازو هیچ فریضه و سنت نه پذیرد، انس گفت در این آیت هو قول الرجل حدثنی ابي عن جدی .

( وَ سَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا - الْآيَةُ ) خلاف کردند در آنکه این مسئولان کیستند عبدالله عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک و سدی و عطا و هردو مقاتل گفتند مؤمنان اهل کتابند، و در قراءت عبدالله مسعود و ابی چنین است « و اسئل الذین أرسلنا قبلك رسلنا » یعنی پرس آنان را که ما بایشان فرستادیم رسولانرا پیش از تو یعنی جهودان و ترسایان عصر ترا . و مثله قوله « فاسئل الذین یقرؤن الكتاب من قبلك » سعید جبیر و عبد الرحمن بن زید گفتند یعنی آن پیغمبران را که شب معراج حاضر شدند . زهری گفت این آیت بر آسمان آنزله بود چون رسول را ﷺ بمعراج بردند بر آسمان امامت نماز کرد و پیغمبران در قفای او نماز کردند خدای تعالی این آیت فرستاد گفت پرس از این پیغمبران که ایشانرا پیش از تو فرستاده ام .

روایت کرد أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبي المفسر امام أصحاب الحدیث از حسین بن محمد بن حسین الدینوری باسناد از ابراهیم از علقمه از عبدالله مسعود که رسول ﷺ گفت چون شب معراج مرا بآسمان بردند و پیغمبرانرا جمع کردند و من با ایشان نشستم فرشته ای آمد و گفت خدای تعالی میفرماید که پرس از این پیغمبران تا ایشانرا بر چه فرستادند ؟ رسول ﷺ پرسید از ایشان که علی ماذا بعثتم قالوا علی ولایتک و ولایة علی بن ابی طالب گفتند ما را بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب فرستادند ( أجعلنا من دون الرحمن ) گفت پرس از ایشان تا ما بجز خدای خدایانی کردیم که ایشانرا پرستیدند یعنی تا ایشان بگویند هم تورا یقین زیادت شود باز چون با مؤمنان بگوئی ایشانرا لطف باشد .

( وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ ) آنکه گفت ما فرستادیم موسی را بآیات و بینات و معجزات از عصا و ید و بیضا و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و خون و جز آن از آیات بفرعون و اشراف قوم او ، او بیامد و گفت ( إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ) من رسول خدای جهانیانم .

( فَكَلَّمَا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا ) چون موسی ﷺ بایشان آمد بآیات ما ( إِذَا نُمُّ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ) که دیدی ایشان از او میخندیدند فسوس و سخریه را .

( وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا ) ما بایشان ننمودیم آیتی و معجزه ای الا و آن بزرگتر باشد از همتایش ( وَأَخَذْنَا مِنْهُمُ بِالْعَذَابِ ) وما ایشانرا بعذاب گرفتیم یعنی ترسانیدیم تا باشد که باز آیند و رجوع کنند با درگاه من. چون آیات و معجزات بدیدند. ( وَقَالُوا ) و گفتند ( يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ) ای جادو از آنجا که اعتقاد کرده بودند که موسی آن بجادوئی میکند و بعضی دیگر گفتند این کلمه تعظیم بود بنزدیک ایشان که ساحران ایشان عالمان وزیر کان ایشان بودند و معنی آنکه ایها الكامل العالم الحاذق « ای عالم استاد بزرگ ( اذعُ لَنَا رَبُّكَ ) خدایت را بخوان برای ما بآن عهدی که با تو کرده است تا این عذاب از ما بردارد که ما ایمان آورده ایم، و این آنگه گفتند که چون آیتی پدید آمدی بر طریق عذاب چون طوفان و جراد و قمل و ضفادع و خون بفریاد آمدندی و گفتندی اگر این عذاب از ما برداری ما ایمان آوریم چنانکه در سوره اعراف برفت .

( فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ ) چون عذاب از ایشان برداشتیم ( إِذَا هُمْ يَنْكَبُونَ ) که دیدی ایشان عهد می شکندند و «اذا» مفاجاة راست . یعنی در حالت عقیب کشف عذاب عهد بشکستند .

( وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ ) و آواز داد فرعون در قومش گفت ( أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ ) نه ملك مصر مراست ( وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ ) و این جویها و آن چهار جوی بود که معظم آب رود نیل آنجا رفتی نهر الملك بود و نهر طولون (۱) و نهر دمیاط و نهر منیس ( تَجْرِي مِنْ تَحْتِي ) از زیر من می رود گفتند چنان ساخته بود که این جویها از شیب کوشک او میرفت . عطاء گفت حتی ای تحت یدی و تصرفی و ملکی یعنی زیر دست من است و بفرمان من ( أَفَلَا تُبْصِرُونَ ) نمی بینید .

( أَمْ أَنَا خَيْرٌ ) گفتند « أم » بمعنی « بل » است بل من بهترم از این مرد که ذلیل و مهین است یعنی موسی . و روا بود که معادل همزه استفهام بود محذوف بر تقدیم و تأخیر کلام و تقدیر آنکه أهذا الَّذي هومهين خير أم أنا . ( وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ) و نزدیک نیست که چیزی اظهار کند و سخنی درست بگوید از آن عقده ای که در زبان او بود .

(۱) اگر این سخن صحیح باشد مراد نه آنست که طولون که خود پس از ظهور اسلام میزیست نهر زمان حضرت موسی علیه السلام را بشکافت بلکه مقصود آن است این نهر که فعلا بنهر طولون معروف است در آن زمان بنام دیگر در مصر جاری بوده چنانکه ما گوئیم حضرت عبدالعظیم علیه السلام پایتخت اشکانیان بود .

( فَلَوْلَا أَلْقِيَا ) أي فہلّا اُلّقی چرا براو نیفکنندند اگر او پیغمبر است و راست گوہست ( اَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ ) دست ورنجہاء زرین جمع سوار . حفص خواند عن عاصم و یعقوب «اسورۃ» بی الف و باقی قرآء اساورۃ علی جمع اسورۃ فی جمع سوار وہی جمع الجمع . ابو عمرو گفت اساورہ جمع اسوار . اُبی اساور خواند و عبد اللہ بن مسعود اساور . مجاہد گفت برای آن چنین گفتند کہ عادت ایشان آن بود کہ چون کسی را بسید کردند و پیشوای (۱) ، او را دست ورنجی زرین دست کردند و طوقی زرین در گردن ، تا آن علامت سیاست و ریاست او بودی ( اَوْجَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ) و یا چرا فرشتگان با او بیک جای نمی آیند تا برای او گواہی دهند . آنکہ سبب مملکت فرعون بگفت کہ هیچ موجب نبود آنرا جز آنکہ : ( فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ ) کہ او قوم خود را سبک داشت و بر ایشان استخفاف کرد ( فَطَاطَعُوهُ ) پس ایشان طاعتش داشتند ( اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ) کہ ایشان گروهی فاسقان بودند . ابو درداء گفت اگر دنیا پر مگسی می از زیدی فرعون را یک شربت آب ندادی .

( فَلَمَّا اَسْفُونَا ) حق تعالی گفت چون ما را بخشم آوردند . مفسران گفتند اسف بمعنی غضب است و غضب از خدای تعالی ارادت عقاب باشد بمستحقش ، خدای تعالی گفت ما انتقام کشیدیم از ایشان و ہمہ را غرق کردیم ..

( فَجَعَلْنَاهُمْ سُلْفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ ) ما ایشانرا سلف و گذشته کردیم سلفی کہ آخرینان بایشان متعظ شوند . قتادہ گفت سلفاً اِلَى النَّارِ ایشانرا پیشرو دوزخیان کردیم و تمثلی برای بازپسینیان . عبد اللہ مسعود خواند « سُلْفًا » بضم سین و فتح لام وہی جمع سلفہ کفرہ و غرف و طرفۃ و طرف . و حمزہ و کسائی و أعمش و یحیی « سُلْفًا » خواندند بضم سین و لام ، قرآء گفت ہو جمع سلیف . ابو حاتم گفت « سَلَفٌ وَسُلْفٌ » یکی باشد مثل « خشب و خشب » و ثمر ثَمَرٌ و باقی قرآء خواندند « سلفاً » بدو فتحہ وہی جمع سالف کحرس و حارس و رصد و راصد ، ( وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا ) گفت بزددند عیسی را مثلی برای مردمان یعنی مثل زد عیسی را در آنکہ بی پدر آمد بآدم کہ بی پدر و مادر آمد فی قوله « اِنَّ مَثَلِ عِيسَى عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ » ( اِذَا قَوْمٌ مِّنْهُ يَصِدُّوْنَ ) کہ دیدی قوم تو از او بر میگردند گفتند معنی آنست کہ مشرکان گفتند کہ چہ از ما آن میخواهد کہ او را سجده کنیم چنانکہ

(۱) باء سیوروت است در بسید و در اصطلاح مؤلف بسیار است کہ حرف باء برای حالت دوم کہ چیزی بدان حال درمی آید درمی آید .

ترسایان عیسی را . عبدالله عباس گفت مناظره عبدالله زبیری خواست با رسول ﷺ . وقصه آن درسورة الانبیاء برفت . و اختلاف کردند در یصدون : أهل مدینه و شام و بعضی کوفیان خواندند یصدون بضم الصاد من الصدود و هو الاعراض قال الله تعالی « یصدون عنک صدوداً » و باقی قراء خواندند « یصدون » آنکه در معنی او خلاف کردند کسائی گفت هماغنان : صد یصد و یصد مثل یرشون و یرشون و یعکفون و یعکفون و كذلك شد یصد تم یتم . عبدالله عباس گفت معنی آنست که یصدون از آن فریاد میکنند . سعید بن المسیب گفت یصدون بانگ میدادند . قتاده گفت یصدون از آن جزع می کنند . قرظی گفت از آن ضجره میشوند . و جبهی دیگر در معنی آیت آن گفتند که چون این آیت فرود آمد که « إنکم وما تعبون من دون الله حصب جهنم » ترسایان گفتند ما راضی شدیم که خدای ما و آله ما عیسی باشد و با او بدوزخ شویم آنکه گفتند ما ایمان نیاوریم بآیتی که مقتضی آن این بود که عیسی بدوزخ شود و جبهی دیگر آمد در تفسیر اهل البیت ﷺ در معنی آیت و آن این است که چون رسول ﷺ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را گفت عند منصرفه من ذات السلاسل « والله لولا أني أشفق أن يقول فيك طوائف من أمتي ما قالت النصارى في المسيح بن مريم لقلت اليوم فيك مقالاً لا تمر بملاء من أمتي إلا أخذوا التراب من تحت قدميك يستشفون به » جماعتی منافقان گفتند « ماضی ان یضرب لابن عمه مثلاً الا بالمسیح بن مريم » راضی نیست محمد که مثل زند پسر عمش را نسبت کند او را بکسی مگر بعیسی بن مريم ، خدای تعالی آیت فرستاد و این حال از ایشان باز گفت :

( وَقَالُوا ) کافران گفتند ( اَلِهَتُنَا خَيْرٌ ) الف استفهام مقدّم است اینجا و برای آن حذف کرد (۱) که در کلام عوضی هست از او که دلیل کند بر حذف او و آن « أم » است که معادل اوست فی قوله ( أم هو ) چنانکه شاعر گفت :

كَذَّبْتَكَ عَيْنُكَ أَمْ رَأَيْتَ بِوَسْطِ غَلَسِ الظُّلَامِ مِنَ الرَّبَابِ خَيْالاً (۲)  
کافران گفتند خدایان ما بهترند یا او یعنی محمد ﷺ تا ما ایشان را رها کنیم و طاعت او داریم ، سدی و ابن زید گفتند « أم هو » عیسی را خواستند . آنکه گفت ( ما ضربوه لك إلا جدلاً ) این مثل برای تو بر سبیل جدل و خصومت زدند و این جدل آن بود که گفتند محمد ﷺ میگوید هر معبودی که دون خداست بدوزخ است ما راضی شدیم که معبودان ما از بتان یا عیسی

(۱) ظاهراً سهواست و همه قرا بهمه زه استفهام خواندند (۲) آیا چشم تو بتو دروغ گفت و ندیده

را دیده نمود یا آنکه در تاریکی در واسط خیال رباب بنظرت آمد .

وعزیر و فرشتگان بدوزخ شوند یعنی اگر عیسی شاید بدوزخ شود نه اینان بهترند از او و این الزامی است نه لازم برای آنکه این خطاب مخصوص است باصنام و عبّادایشان ، و نصب «جدلاً» بر مفعول له باشد و روا بود که مصدری بود در جای حال ای مجادلین ( بَلِّغْهُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ) بل ایشان گروهی خصومت کننده اند . أبو امامه گفت که رسول ﷺ گفت هیچ گروه نباشند که ضال شوند إلاّ جدل دست آویز خود کنند آنکه این آیت بر خواند « ماضی بوه لك إلاّ جدلاً بل هم قوم خصمون » آنکه گفت :

( إِنْ هُوَ ) ای ما هونیست او یعنی عیسی بن مریم ( إِيْلَا عِبْدُ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ ) الاّ بنده که ما براو نعمت کردیم خدای تعالی باین جواب دو گروه بداد یکی جواب ترسایان بقوله « عبّد » و جواب جهودان که نقص او کردند بقوله « أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ » ( وَجَعَلْنَا لَهُ مَثَلًا ) و کردیم اورا مثلی و آیتی و عبرتی برای بنی اسرائیل ( وَ لَوْ نَشَاءُ ) اگر ما خواهیم ( لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ) ای بدلاً منکم و این را بدل گویند چنانکه شاعر گفت :

فَلَيْتَ لَنَا مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ شَرْبَةً      مُبَرَّدَةً بَاتَتْ عَلَى الطَّهْيَانِ (۱)

ای بدل ماء زمزم گفت اگر ما خواهیم شما را که کافرانید هلاک کنیم و بیدل شما فرشتگان بیاریم تا از پس شما ساکنان زمین باشند و خلیفه شما باشند در زمین بعمارت زمین و طاعت من ، چنانکه آدم خلیفۀ جان بود یقال خلیفه یخلفه إذا أتى خلیفه أو قام مقام خلیفه .

( وَإِنْ هُوَ لَعَلِمُ لِّلسَّاعَةِ ) و عبدالله عباس و مجاهد و قتاده و سدّی و ابن زید گفتند عیسی را خواست که او علم قیامت است یعنی بعثت او در آخر الزمان و آمدن او دلیل قرب قیامت ساعت باشد . و گفتند مراد آن است که نزول او از آسمان علامت قیامت ساعت باشد . حسن گفت عند نزول او تکلیف زائل شود که او از اشراط و اعلام ساعت است و گفت نشاید که آنکه تکلیف بود که آنکه او را ترسائی باید گفت و شرع او منسوخ است . و این چنین نیست برای آنکه ممتنع نباشد که او در عهد مهدی عجل الله فرود آید بنصرت او تکلیف براو نباشد و بر اهل روزگار . تکلیف باشد برای آنکه نزول او ملجیء نیست مردم را بر ایمان و طاعت .

و بعضی دیگر گفتند ضمیر عاید است با قرآن یعنی قرآن علم ساعت است بآن معنی که او متضمن است ذکر ساعت را و خبر او را از احوال و شایداو . عبدالله عباس در شاذ خواند « انه

(۱) ای کاش بجای آب زمزم نوشیدنی داشتیم سرد گشته بر کوه طهیان .



عَلَّمَ لِلسَّاعَةِ، او علمی و نشانی است قیامت را ( «فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا» ) در او شك مکنید ( وَاتَّبِعُونِ ) وپی من گیرید و بر اثر فرمان من بروید ( «هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» ) که این راهی است راست . در خبر است که عیسی بن مریم بر زمین بیت المقدس فرود آید بکوهی از کوههای او که آنرا افیق گویند و جامه مصری پوشیده و موی سر او پنداری روغن ازوی میچکد و حربه بدست دارد که بآن دجال را بکشد، امام بیت المقدس در نماز دیگر باشد چون او را بیند از محراب باز پس آید و او را اشارت کند که پیش رو بامامت نماز، او دست امام گیرد و پیش برد و گوید تو اولی تری که نائب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و او نماز کند و عیسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پس او نماز کند آنگه بیاید و کلیساها را ویران کند و صلیبها را بشکند و خوکان را بکشد و ترسایانرا بکشد و آنان که ایمان آرند .

( وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ ) گفت شیطان شما را باز مدارد از راه من که او شما را دشمنی است آشکارا نه پنهان .

( وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ ) گفت چون عیسی بیامد با بیّنات و دلایل و معجزات ( قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ ) گفت من آمده ام بشما بانبوت ( وَلَا بَيْنَ لَكُمْ ) تا بیان کنم شما را بعضی از آنچه در آن خلاف می کنید از احکام تورات ( فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ ) از خدای بترسید و طاعت من دارید در آنچه شما را میفرمایم چه آن از فرمان خداست .

( إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ ) و خدای است که خدای من و خدای شماست و خالق و آفریدگار و پروردگار ماست ( فَاعْبُدُوهُ ) او را پرستید که این راهی است راست .  
( فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ ) خلاف کردند جماعتی از میان ایشان یعنی جهودان و ترسایان ( فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ ) وای بر آنان که کافر شدند و ظلم کردند از عذاب روزی مولم بدرد آورنده ، و تفسیر مثل این آیت رفته است در سوره مریم آنگه گفت :

( هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ ) انتظار نمی کنند اینان یعنی این کافران ، و از اقسام نظریکی انتظار است و در قرآن نظر بمعنی انتظار بسیار است ، «إِلَّا قِيَامَتَا» ( أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً ) که بایشان آید ناگه و نصب او بر حال است ای باغته مصدری بود در جای حال و شاید تا مصدری بود لا من لفظ الفعل والتقدير أن تباغتهم بغتة ( وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ) و او حال راست و ایشان ندانند و غافل باشند و بی خبر از آن قوله تعالی :

الْأَخْلَاءِ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ (۶۸) يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ

دوستان این روز بعضی آنها مر بعضی را دشمنند مگر پرهیزکاران ای بندگان نیست بیمی

عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۶۹) الَّذِينَ آمَنُوا بآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ (۷۰)

بر شما امروز و نیستید شماها که محزون شوید کسانی که گرویدند بآیات ما و بودند گردن نهادگان

أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَآزْوَاجُكُمْ تُخْبِرُونَ (۷۱) يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ

در آئید بهشت را شما و جفتهای شما گرامی داشتگان دور زده شود بر آنها بکاسه های بزرگ از طلا

وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۷۲) وَتِلْكَ

و کوزه های بی دسته و در آنست آنچه را بخواد، نفسها و لذت برد چشمها و شما در آن جاویدانید و اینست

الْجَنَّةُ الَّتِي أَوْرِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷۳) لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ

بهشت آنچنانیکه میراث داده شدید آنرا بآنچه بودید میکردید مر شمارا است در آن میوه های بسیار

مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۴) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ خَالِدُونَ (۷۵) لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ

از آن میخورید بتحقیق گنهکاران در شکنجه دوزخ جاویدانند نه سبک شود از آنها

وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۶) وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ (۷۷) وَ نَادَوْا

و آنها در آن ماندگانند و نه ستم کردیم ما آنها را ولیکن بودند آنها ستمکاران و ندا کردند

يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ لَقَدْ جِئْتُمْ بِالْحَقِّ

ای مالک باید بمیراند ما را پروردگارتو گفت بتحقیق شما درنگ کنندگانید بتحقیق آمدیم شمارا بحق

وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۹) أَمْ أَمْرُؤًا أَمْرَأًا فَإِنَّا مُبْرَمُونَ (۸۰)

ولیکن بیشتر شما مرحق را کراهت دارندگانید بلکه محکم کردند کاری را پس بتحقیق ما محکم کنندگانیم

أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (۸۱) قُلْ

یا گمان کنند که ما نمی شنویم پنهان شانرا و رازشانرا آری و فرستادگان ما نزد آنها می نویسند بگو

إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ (۸۲) سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

اگر بود مر خداوند را فرزندی پس من اول پرستندگان بودم منزّه است پروردگار آسمانها وزمین

رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۸۳) فَذَرْنُمْ يَنْخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقَهُ اِ يَوْمَهُمْ  
 پروردگار عرش از آنچه وصف کنند پس بگذار آنها را صحبت کنند و بازیچه کنند تا ملاقات کنند روزشان را

الَّذِي يُوعَدُونَ (۸۴) وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۸۵)  
 که وعده کرده شدند و اوست آنکه در آسمان خدا است و در زمین خدا است و اوست درستکار دانای

وَ تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ  
 و بزرگوار است آنکه مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است و نزد اوست علم قیامت  
 وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۶) وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ  
 و بسوی او باز میگردند و نتوانند آنانکه میخوانند از غیر او شفاعت را مگر آنکه گواهی دهد

بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْمَلُونَ (۸۷) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۸۸)  
 بحق و آنها میدانند و هر آینه اگر پرسی آنها را که آفرید آنها را هر آینه گویند خدا پس کجا بر گشته شوند

وَ قِيلَ لَهُ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ (۷۹) فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ  
 و گفته او ای پروردگار بتحقیق این گروه گروهی بودند که نمیکروند پس در گذر از آنها و بگو سلامی است

### فَسَوْفَ يَعْمَلُونَ \*

پس زود میدانند .

قوله تعالی: ( الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ) حق تعالی  
 گفت دوستان آن روز یعنی روز قیامت بهری دشمن بهری باشند یعنی دوستانی که در دنیا با  
 یکدیگر دوستی میکنند و کرده باشند بر آزار خدای تعالی و بر معصیت ، فردا ایشان دشمن  
 یکدیگر باشند برای آنکه چنین دوستان یکدیگر را تحریر کنند بر معصیت و یکدیگر را  
 دعوت کنند با معصیت و معاونت کنند یکدیگر را بر این معنی ، آنکه روز قیامت هر یکی گناه  
 بر صاحبش نهد این گوید تو دعوت کردی و آن گوید تو چرا اجابت کردی و آن گوید  
 سبب تو بودی و این گوید خود جرم تو بود. و از این معانی با یکدیگر مناظره کنند از آنجا  
 گفت رسول ﷺ «الحب في الله و البغض في الله» دوستی و دشمنی برای خدا کنید . آنکه استثناء  
 کرد از ایشان متقیان را گفت مگر متقیان که ایشان بخلاف این باشند برای آنکه ایشان

یکدیگر را تحریص کرده باشند بر طاعت و دعوت کرده باشند یکدیگر را بطاعت . قتاده روایت کرد از ابواسحاق که حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه گفت در این آیت ، که در دنیا دو دوست باشند مؤمن و دودوست باشند کافر چون یکی از آن دو مؤمن با پیش خدای شود گوید باو خدا یا فلان کس دوست من بود و مرا طاعت فرمود و طاعت پیغمبر تو و امر بمعروف ، و نهی کرد از منکر و مرا گفت تو را با پیش خدای می باید شد بار خدایا از پس من لطف از او باز مگیر و راه نمای او باش چنانکه او راه نمای من بود و اکرام کن او را چنانکه او مرا اکرام کرد ، چون این دوست دیگری با پیش خدای شود خدای تعالی میان ایشان جمع کند و گوید هر یکی باید تا ثنا گوید بر صاحبش بآنکه از او داند ، هر یکی از ایشان گویند بار خدایا این مرا در دنیا دعوت کرد با طاعت تو و طاعت رسول تو و امر کرد بخیر و نهی کرد از شر و خبر داد مرا از این روز و از این مقام ، خدای تعالی گوید نیک برادر و نیک صاحبی تو او را و او تو را . چون یکی از آن دو کافر بمیرد و با پیش خدای شود گوید بار خدا یا فلان مرا منع کرد از طاعت تو و طاعت رسول تو و مرا شر فرمود و از خیر نهی کرد ، و گفت ما را مرجعی و باز گشتی نیست با خدای ، خدای تعالی گوید بد برادری بود و بد دوست و رفیقی تو را . و آنکه گفت :

( یا عبادِ ) و التقدير يقال لهم يا عباد ايشان را گویند ای بنده گان من ( لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ) امروز بر شما هیچ خوفی و ترسی نیست و اندوهگین نیز مشوید . معمر بن سلیمان گفت شنیدم در خبر که فردای قیامت که خلقان از گورها بر خیزند هیچ کس نباشد که نه ترسند و اندوهناک بود تا منادی ندا کند که « یا عباد لا خوف علیکم الیوم ولا أنتم تحزنون » چون این بشنوند همه امید در بندند چون بشنوند در عقب آن این آیت .

( الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ) کافران طمع ببرند و مؤمنان و مسلمانان طمع در بندند آنکه ایشان را گویند .

( ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ ) و در آیت قولی محذوف است و التقدير يقال لهم ادخلوا الجنة ببهشت روید شما و زنان شما که همچون شما مؤمنات و مسلمات بودند ( تُحَبَّرُونَ ) در محل حال است از فاعل ای مجبورین مسرورین شادان خرمان ، يقال خبرته و سررته فهو مجبور و مسرور ، و حبور خرمی باشد که بر روی پدید آید و گشاده کند ، و اشتقاقه من التحبير و هو التحسين . و الحبر الثوب الحسن ، و الحبر الهيئة الحسنة ، و في الحديث

«يُخْرِجُ رَجُلًا مِنَ النَّارِ قَدْ ذَهَبَ حَبْرُهُ وَسَبَّرُهُ» أَي حَسَنُهُ وَهَيْئَتُهُ وَ حَبْرُ الْكِتَابِ أَي حَسَنَتُهُ  
وَ مِنْهُ الْحَبْرُ لَمَّا يَكْتَبُ بِهِ الْكِتَابَ فَيَحْسَنُ بِهِ، وَ مِنْهُ الْحَبْرُ لِلْعَالَمِ لَمَّا فِيهِ مِنْ حَسَنِ الْعِلْمِ وَ جَمَالِهِ  
وَ جَلَالَةِ مَوْقِعِهِ .

( 'يُطَافُ' عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ ) كَقَوْلِهِمْ فِي الْكُؤُوبِ ( ۲ ) كَقَوْلِهِمْ فِي الْكُؤُوبِ ( ۲ )  
وَاحِدَهَا صَفْحَةٌ ( وَ أَكْوَابٍ ) جَمْعُ كُؤُوبٍ وَ أَنْ كَوْزَةٍ أَيْ بَاشَدُ كَهْ أَنْ رَا دَسْتَهُ وَ جَرَّةٌ ( ۱ ) نَبَاشَدُ  
وَ قَالَ الْأَعْشَى :

صَرِيفِيَّةٌ طَيِّبٌ طَعْمُهَا      أَلْهَا زَبَدٌ بَيْنَ كُؤُوبٍ وَدَنِّ ( ۲ )

بِرِ اَيْنِ صِحَافٍ أَنْوَاعِ طَعَامٍ بَاشَدُ وَ دَرِ اَيْنِ أَكْوَابٍ أَنْوَاعِ شَرَابٍ . دَرِ خَبَرِ اسْتِ كَهْ مَوْمِنِ  
اَزِ يَكِ كَاسِهِ هَفْتَادِ كُؤُوبِ طَعَامِ بَخُورِدِ بَطْعَمِ مُخْتَلَفِ كَهْ يَكِي بَا دِيْغِرِي آمِيخْتَه نَشُود . وَ شَهْرَبِنِ  
حَوْشَبِ رَوَايَتِ كَرْدِ اَزِ اَبُو هَرِيْرَهْ كَهْ رَسُوْلُ ﷺ كَقَوْلِهِ: أَنْ كَسْ كَهْ دَرِ بَهْشْتِ اَزِ اَوْ وُضِعَ مَنَزَلَتِ تَرِ  
نَبَاشَدُ اَوْرَا هَفْتِ دَرَجَهْ بُوْدِ اَوْ بَرِشْمِ نَشَسْتَه بَاشَدُ وَ هَفْتَمِ اَزِ بَالَايِ اَوْ بُوْدِ اَوْرَا سِيْصِدِ خَدْمَتِ كَارِ  
بَاشَدُ وَ بَامَدَادِ وَ شَبَانْگَاَهْ سِيْصِدِ صَفْحَهْ اَزْزَرِ پِيْشِ اَوْ آرَنْدِ دَرِ هَرِيْكَ اَزِ اَنْ لُونِيْ دِگَرِ اَزِ شَرَابِ كَهْ  
دَرِ اِنَاءِ دِيْگَرِ نَبَاشَدُ وَ اَوْرَا بَاخِرِ هَمِ اَنْ لَذَّتْ بُوْدِ كَهْ بَاوَلِ، اَوْ كُوِيْدِ بَارْخَدَايَا اِگَرِ دَسْتُوْرِي  
بَاشَدُ مِنْ هَمُّهْ اَهْلِ بَهْشْتِ رَا مِيْزْبَانِيْ كَنَمِ وَ اَنْچَهْ نَزْدِيْكَ مِنْ هَسْتِ اَزِ طَعَامِ وَ شَرَابِ بَرِيْصِدِ وَ اَوْ  
رَا هَفْتَادُوْ دُوْ زَنْ بَاشَدُ اَزِ حُوْرِ الْعِيْنِ جِزِ اَزِ زَنَانِيْ كَهْ دَرِ دُنْيَا دَاشْتَه بَاشَنْدِ هَرِيْكَِيْ چُوْنِ بَنَشِيْنْدِ  
مَقْدَارِ يَكِ مِيْلِ زَمِيْنِ بَهْوُشْدِ .

عَكْرَمَهْ رَوَايَتِ كَرْدِ كَهْ رَسُوْلُ ﷺ كَقَوْلِهِ: أَنْ كَسْ كَهْ اَزِ وَ كَمْتَرِ نَبَاشَدُ بَمَنَزَلَتِ اَزِ اَهْلِ  
بَهْشْتِ وَ فَرُوْدْتَرِ بَدْرَجَهْ، مَرْدِيْ بَاشَدُ كَهْ اَزِ پَسِ اَوْ كَسِيْ بَهْشْتِ نَشُودِ، اَوْرَا كُوِيْنْدِ چَشْمِ بَزْنِ، اَوْ  
چَشْمِ بَزْنِ صَدِ سَالَهْ رَاَهْ بِيْيَنْدِ كُؤُوبِ دَرِ كُؤُوبِ اَزْزَرِ . دَرُوْ خِيْمَا زَدَهْ اَزِ مَرُوَارِيْدِ دَرِ اَنْجَا  
مَقْدَارِ يَكِ بَدَسْتِ ( ۳ ) زَمِيْنِ نَبَاشَدُ اِلَّا اَبَادَانَ . بِيْامَدَادِ وَ شَبَانْگَاَهْ هَفْتَادَهْ زَارِ صَفْحَهْ زَرِيْنِ پِيْشِ  
اَوْ آرَنْدِ دَرِ هَرِ صَفْحَهْ لُونِيْ بَاشَدُ اَزِ طَعَامِ كَهْ دَرِ دِگَرِ نَبُوْدِ وَ شَهْوَتِ اَوْ بَاخِرِ هَمْچَنَانَ بَاشَدُ كَهْ

( ۱ ) دَرِ بَرَهَانَ كُوِيْدِ جَرَهْ بَفْتَحِ اَوَّلِ وَ ثَانِيْ مَشْدُوْدِ خَمْجَهْ وَ سَبُوْرَا كُوِيْنْدِ . اَمَا دَرِ اَيْنِ عِبَارَتِ بَمَعْنِيْ  
دِيْگَرِ اسْتِ كَهْ دَرِ بَرَهَانَ نِيْامَدَهْ وَ اِحْتِمَالِ دَارِدِ بَمَعْنِيْ كُؤُوبِ بَاشَدُ يَمَعْنِيْ تِيْزِيْ كَهْ بَرْدَهَانَ بَعْضِ ظُرُوْفِ  
كُؤُوبِ تَا مَائِعِ اَزِ اَنْ اَسَانَ بَرِيْزِدِ وَ فَرَاءِ كَقَوْلِهِ اسْتِ كُؤُوبِ كُؤُوبِ اِيْسْتِ دَهَانَ اَنْ مَدُوْرِ بِيْ كُؤُوبِ .  
( ۲ ) صَرِيفِيَهْ مَنَسُوْبِ بَصَرِيْفِ وَ صَفِ بَادَهْ اسْتِ كَهْ شَاعِرِ كُوِيْدِ طَعْمِ خُوشِ دَارِدِ وَ مِيْاَنِ خَمِ وَ كُؤُوبِ يَمَعْنِيْ  
چُوْنِ اَزِ خَمِ بَكُؤُوبِ رِيْزَنْدِ كَفِ بَرِ اَوْرُوْدِ .

( ۳ ) يَمَعْنِيْ يَكِ وَ جِبِ .

باول . اگر جمله اهل دنیا باو فرود آیند آنچه بنزدیک او باشد ایشان را کفایت بود ( وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ ) و در بهشت آن باشد که نفسها آرزو کند . اهل مدینه و شام خواندند « ما تشتهيه الأنفس » و در مصاحف ایشان چنین است ( وَ تَلَذُّهُ الْأَعْيُنُ ) و چشمها را در آن لذت باشد (۱) ابن سامط روایت کرد که مردی رسول را گفت یا رسول الله من اسب دوست دارم در بهشت اسب باشد؟ گفت : اگر خدای تو را ببهشت برد بر اسبی نشینی از یاقوت سرخ که چون بر او نشینی بپرد در هوا بهر کجا که تو خواهی . اعرابی گفت یا رسول الله در بهشت شتر باشد که من شتر دوست دارم گفت یا اعرابی در بهشت هر چه کسیرا آرزو آید و چشمها را در او لذت بوده باشد . ابوطیبة السلمی گفت در بهشت ابری بیاید و سایه بر جماعتی افکند ایشان گویند از این برجها باران خواهد آمد؟ گویند هر چه شما خواهید هر یکی آرزوئی کند هر چه آرزو کنند از آنجا بیارد، یکی از ایشان گوید أمطر لنا کواعب أتراباً بر ما بیار دختران بخانه (۲) همسنان یکدیگر پس بیارد . سلیمان بن عامر گفت از ابوامامه شنیدم که میگفت مرد باشد از اهل بهشت که او در مرغی نگرده که در هوا میپرد گوید کاشکی این مرغ بریان بودی در پیش من در حال بریان شود و بیفتد تا او بخورد چندان که خواهد و چون شرابش آرزو کند ابریقی در دست او آید تا چندانکه خواهد باز خورد (۳) ( وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ) و شما در آن بهشت جاویدان باشید دوامی که آنرا انقطاع نباشد .

( وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ) گفت این آن بهشت است که میراث بشما خواهند داد با آنچه شما میکنید از اعمال صالحه .  
( لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ ) شما را در آن بهشتها میوههای بسیار باشد که از آن میخورید .  
ثوبان روایت کرد که رسول ﷺ گفت یکی از اهل بهشت بیاید بدرختی میوه دار و از او میوه باز میکند بهریکی که از آن درخت باز کند بجای او دو پدید آید آنگه چون طرفی ثواب

(۱) شاید شهوات دیگر هم داشته باشند که در این جهان ندارند و شهوات زشت از آنان در بهشت مسلوب شود و اصلا میل بمنکرات مانند زنا و اعمال دیگر یا سکر و قتل و شکار لهنونکنند باری لذات آن جهان باضعاف بیش از آن است که در ذهن مردم این جهان آید و یقیناً آن موجودات کامل در سعادت کمتر از اهل دنیا نیستند .

(۲) در نسخه خطی این کلمه بصورت نعمانه بی نقطه نوشته شده است و بنظر میرسد مصحف کلمه

ایست بمعنی پستان برآمده و تازه بالغ .

(۳) پیش از این چند جا گذشت باز خوردن بمعنی نوشیدن و آشامیدن .

اهل بهشت بگفت در طرفی از عذاب اهل دوزخ گرفت گفت :

(إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ) گفت گناهکاران در عذاب دوزخ همیشه باشند و مراد بگناهکاران کافرانند چنانکه در آخر آیات بیاید .

(لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ) عذاب از ایشان فاطر نکند (وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ) و ایشان در آن عذاب نومید باشند از خلاص و نجات و رحمت خدا و منقطع الحجة و متحیر باشند يقال ابلس فلان اذا تحير عند انقطاع الحجة .

(وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ) گفت ما ظلم نکردیم بر ایشان ولیکن ایشان ظلم کردند بر خود چو من عالم بقبیح ظلم و مستغنیم از او و عالم باستغناء خود، از من ظلم نیاید ، ایشان ظلم کردند بر خود با ارتکاب معاصی و فعل قبایح : آنکه گفت :

(وَنَادُوا يَا مَالِكُ) ندا کنند اهل دوزخ چون کار بر ایشان سخت شود گویند ای مالک و او خازن دوزخ است (لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ) بگو تا خدای تو جان ما بردارد و عمر ما بسر آرد تا از این عذاب برهیم (قَالَ) مالک جواب دهد و گوید (إِنَّكُمْ مَا كِثُونَ) شما اینجا خواهید بودن . عبدالله عباس و سدی گفتند که ایشان هزار سال این ندا می کنند هیچ جواب نیاید ، از پس هزار سال گویند ایشانرا که شما اینجا خواهید بودن ، عبدالله عمر گفت پس از چهل سال ، و نوف گفت پس از صد سال (۱) ابودرداء روایت کرد که رسول ﷺ خواند « یامال » بترخیم چنانکه حارث را حار گویند .

(لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ) ما حق آوردیم بشما لیکن شما بیشترین آن حق را کارهید و خطاب با جمله مکلفان است و مراد با کثر کافرانند و کراهت حق دلیل کفر صاحبش کند . (أَمْ أَبْرًا مَرَأً) بل ایشان عزم مصمم بکرده اند بر کفر و ما نیز عزم کردیم بر عقاب ایشان و عزم در حق خدای تعالی مجاز باشد تفسیر آن باراده کنند أَمَا برای ازدواج لفظ عزم و إبرام گفت و إبرام إحکام باشد يقال أبرمت عزمی و صممته ، و معنی آن است که ایشان مبالغه کردند در معصیت و ما نیز مبالغه کنیم در عذاب ایشان . آنکه گفت :

(أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ) یامی پندارید که ما سر و مناجات ایشان که با یکدیگر میگویند پوشیده ، نمی شنویم . گفتند فرق میان سر و نجوی آن است که سر در دل باشد و نجوی میان دو کس بود . و گفتند سر پوشیده باشد و نجوی آشکارا و

(۱) اختلاف در مدت یا بعلت ضبط نکردن راوی است یا آنکه همه کنایت از مدت طولانی است

چون سال و ماه و روز بدان معنی که در این جهان است در آخرت تصور نمیشود .

این دلیل کفر آنان میکند که مرادند در آیت، برای آنکه آنکس که گمان برد که خدای تعالی سر او نمیشناسد و مناجات او نمی‌شود او خدای را نشناسد چون چنین بود کافر بود و چون کافر بود تمسکی نبود اهل وعید را باین آیت فی قوله «ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون» و مجرم در آیت کافر است باین قرینه ( بلی ' وُرُسُلْنَا لَدَهُمْ یَکْتُمُونَ ) گفت آری و رسولان ما بنزدیک ایشان مینویسند آنچه ایشان میگویند .

( قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ) گفت رد بر آنان که خدای را فرزند گفتند بگوای محمد که اگر خدای را فرزند بودی اول عابد من بودمی . در تأویل او خلاف کردند. عبدالله عباس گفت إن بمعنی ماء نفی است یعنی «ماکان للرحمن ولد» خدای را فرزندی نبوده است و من اول عابدان و پرستندگانم خدای را، مجاهد گفت « قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ عَبَدَهُ وَوَحَّدَهُ عَلَيَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَوْلَدُهُ » گفت اگر خدای را فرزندی بودی اول کسی که او را پرستیدی بر توحید و نفی فرزند من بودمی. و این قول پسندیده نیست برای آنکه اگر خدای تعالی را فرزندی بودی، علی التقدير او را بآن بایستی پرستیدن که بودی چه اگر نه چنان پرستیدندی او را برخلاف راستی بودی. و قول اول هم نیک نیست برای آنکه «فاء» بجواب ماء نفی باز نیاید، بجواب شرط باز آید .

و قول معتمد آن است که ظاهر دلیل او میکند و آن آنست که رسول ﷺ خواست تارد کند بر کافران قول و مذهب فاسد ایشان را از اثبات فرزند در حق او . گفت اگر چنانستی که او را تعالی فرزندی بودی اول کسی که او را پرستیدی و اولیتر کس من بودمی چون من نمیگویم و عبادت نمیکنم فرزند او را، دلیل است بر آنکه او را فرزندی نیست، نفی عبادت بدلیل نفی فرزند کرد، چه اگر بودی عبادتش واجب بودی . و قولی دیگر آن است که اگر او را فرزندی بودی اول کسی که ننگ داشتی از عبادت او من بودمی چه وجود فرزند دلیل جسمیت کند و آنکه جسم باشد عاقلان از عبادت او استنکاف کنند . يقال عبد یعبد عبداً و عبدة إذا أنف و غضب قال الشاعر: « وَیَعْبُدُ عَلَيْهِ لِمَحَالَةِ ظَالِمًا » . نعبدة بن بدر الجهمی گفت در عهد عثمان زنی را با شوهر دادند به شش ماه بار بر گرفت و کودکی بیاورد او را پیش عثمان بردند عثمان گفت ببرید این را و رجم کنید، حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه حاضر بود گفت بهتر اندیشه کن گفت اندیشه من تا اینجاست گفت یاران را که شما چه گوئید؟ گفتند ما همین دانیم، پس روی عثمان کرد و گفت «إِنْ خَاصَمْتُكَ بِكِتَابِ اللَّهِ خَصَمْتُكَ» اگر بکتاب خدای با تو خصومت کند غلبه کند تو را گفت چگونه؟ فرمود قال الله تعالی «و حمله



و فاصله ثلثون شهراً « گفت مدت حملش و شیر دادنش سی یاه باشد با آنکه گفت « والوالدات یرضعن أولادهن حولین کاملین » و چون دو سال که مدت رضاع باشد از سی ماه برود شش ماه ماند مدت حمل عثمان گفت ردّها باز آرید این زن را آنکه گفت « ما عبد عثمان أن بعث إليها بردّها » عثمان ننگ نداشت از آنکه او را باز آرد و از قول خود رجوع کند بسا قول امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه ، چون دانست که حق با اوست و این خبر ثعلبی آورد در تفسیرش .  
و بر خدای تعالی فرزند روا نباشد نه بر حقیقت و نه بر مجاز ، اما بر حقیقت فرزند حقیقی آن باشد که از آب او آفریده باشد و بر مجاز آن بود که اّمّا بر فراش او زاده بود و آن نیز حقیقت بود شرعاً و مجاز بود اصلاً ، و یا آن بود که او پسر خوانده گیرد و این هم اقتضای جسمیت کند برای آنکه او را جنس پدر باشد چون جنس هر چیزی از جنس او میباشد محال است که فرزند جسم باشد و پدر نباشد پس هر دو مؤدّی است با جسمیت قدیم تعالی و چون درست شده است که خدایتعالی جسم نیست پس فرزند با او نسبت کردن محال بود . اگر گویند چرا نشاید که عیسی را گویند ولد الله چنانکه گفتند روح الله گوئیم نشاید برای آنکه روح الله بمثابت عبد الله و خلق الله است إضافة الفعل إلى فاعله من غیر إبهام ، و ولد فلان این دو معنی دارد که گفتیم و جز بر این معنی حمل نتوان کرد پس عقل و معارف مانع است از این و مانع نیست از آن . آنکه قدیم تعالی جلّ جلاله خود را تنزیه کرد گفت :

(سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ - الْآيَةِ) منزّه خدائی که خداوند آسمانها و زمین است و خداوند عرش است از آن وصف که او را میکنند بفرزند . آنکه بر سبیل تهدید و وعید بلفظ امر گفت :

( فَذَرْنَهُمْ ) رها کن ایشان را ( يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا ) تا خوض کنند و فرو شوند و بازی کنند بامور دنیا و بله و نشاط تمتع کنند تا آنکه که آن روز بینند که ایشان را وعده داده اند و آن روز قیامت است .

( وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ ) گفت او آن خداست که در آسمان خدای است و در زمین خدای است در تکرار لفظ إله دو وجه گفتند یکی تمکین و تأکید معنی در نفس لعظم شأن هذا المعنى و جلاله موقعه فی القلب ، و دوم آنکه تا بدانند که چنان که اهل آسمان را عبادت او واجب است اهل زمین را هم واجب است چه موجب آن الهیت است و فعل اصول نعم ، و این نعمتها با هر دو گروه است ( وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ) فی تدبیر خلقه و او حکیم است در باب تدبیر خلق و عالم است بصلاح ایشان .

( وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ) گفت متعالی و باقی است آن خدای که ملک آسمان و زمین اوراست و آنچه در میان آسمان و زمین است بی دافعی و منازعی و مانعی ( وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ) و بنزدیک اوست علم قیامت علی الخصوص بی اشتراک بهیچ کس ( وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ) و مرجع و بازگشت خلقان با اوست .

( وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ ) در معنی این دو قول گفتند ، و در محل « مَنْ » که بعد « إِلَّا » است ، بعضی گفتند معنی آن است که مالک نباشند و نتوانند شفاعت کردن آن معبودات که کافران ایشان را بدون خدای می پرستیدند « إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ » « إِلَّا » آنکس که گواهی بر راستی دهد و داند که آن گواهی چگونه میدهد از عزیر و عیسی و ملائکه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ . بر این قول « مَنْ » در محل رفع باشد چنانکه گویند لایملک الشفاعة إِلَّا زید ، و وجهی دیگر آنکه ولایملک مالک نباشند شفاعت را آنان که معبودند بدون خدای از عزیر و عیسی و فرشتگان « إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ » بر این قول « مَنْ » در محل جر است علی تقدیر إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ یعنی این پیغمبران و فرشتگان با علو مرتبه ایشان مالک شفاعت نباشند إِلَّا بر آن کس که او بحق گواهی دهد خدای را تعالی و خدای را داند . خلاصه قول اول آن است که هیچ معبودی را که دون خداست شفاعت نرسد إِلَّا عزیر و عیسی و فرشتگان را . و قول دیگر را معنی آن است که عیسی و عزیر و فرشتگان را شفاعت نرسد إِلَّا در حق مؤمنان که گواهی بحق دهند در حق خدای و خدای را داند چنانکه باید و مثلثه فی المعنی قوله « وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى » .

( وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ) اگر از ایشان بپرسی که ایشان را که آفرید گویند خدای آنکه گفت ( فَأَنبِئْهُمْ يَوْمَ كَفُّونَ ) ایشان را کهجا می گردانند از معرفت و عبادت خدای . یعنی چه افتاده است که چنین برگشته اند اینان از راه خدای تعالی و چگونه بر میگردند با اینهمه أدله ، و در معنی جاری مجری آن است که « لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجَا كَيْفَ نَجَا إِنَّمَا الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ مَعَ سَعَةِ رَحْمَةِ اللَّهِ وَكَثْرَةِ الدَّلَائِلِ » .

( وَ قِيلَ ) عاصم و حمزه خواندند « وقيله » بکسر لام علی تقدیر و عنده علم الساعة و علم قيله و باقی قرءاء بنصب خواندند . أخفش گفت عطف است علی قوله « أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سُرَّتْهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَقِيلَهُ » . و گفتند منصوب است بر مصدر علی تقدیر و قال قيله . وأعرج خواند در شاد وقيله بر رفع لام علی تقدیر و عنده قيله عطفاً علی قوله و عنده علم الساعة و عنده قيله زجاج گفت و يسمع قيله ، و نیز روا بود که بر محل « و عنده علم الساعة » عطف بود و التقدير

إنه يعلم الساعة وقيلته أي قوله يعني قول النبي ﷺ . وابن آن بود که رسول ﷺ باخدای تعالی شکایت قوم کرد و اصرار ایشان بر کفر . خدای تعالی گفت خدای گفتار او را می شنود در این شکایت ، میگوید ( یارب إن هؤلاء - الآیة ) بار خدایا اینان گروهی اند که ایمان نخواهند آوردن . آنکه گفت :

( فَاصْفَحْ عَنْهُمْ ) عفو کن از ایشان . قتاده گفت این آیت پیش از آیت قتال آمد ( وَ قُلْ سَلَامٌ ) بگوی سلام ای هذه کلمة سلام تسلّم بها منهم یعنی سخنی باسلامت گوی ، و قیل سلام علی تقدیر بیننا و بینکم سلام ای علامة سلم که « السلامة تحية ملئنا و امان لذنوبنا » تا بدانند که مسالمی؟ محارب نئی . و قیل قل سلام علی معنی قوله « و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً » تا حلم خود و جاهل ایشان بمردمان نماید ، آنکه بر سبیل تهدید گفت ( فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ) بدانند روز قیامت آنچه کرده اند نافع و ابن عامر بتاء خطاب خواندند « فسوف تعلمون » بدانید شما . و باقی بیاء خبراً عن الغائب .

## سورة الدخان

این سوره مکی است ، و پنجاه ونه آیت است ، و سیصد و چهل و شش کلمه است و هزار و چهارصد و سی و یک حرف است . أبو سلمه روایت کرد ، از ابو هریره که رسول ﷺ گفت هر که او سوره دخان بخواند در شبی تا روز آید هفتاد هزار فرشته برای او استغفار کند . و حسن روایت کرد از ابو هریره که رسول ﷺ گفت هر که او حم دخان بخواند در شب آدینه در روز آید گناهان آمرزیده . ابو امامه روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که هر که حم دخان بخواند در شب آدینه خدای تبارک و تعالی برای او در بهشت خانه بنا کند از برکت خواندن آن .

## سورة الدخان تسع و خمسون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِنام خداوند بخشنده مهربان

حم (۱) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إنا أنزلناه في ليلة مباركة إنا كنا منذرين (۳)

حم و کتاب آشکار کننده . بتحقیق ما فرستادیم آنرا در شبی برکت داده شده بتحقیق ما بودیم ترسانندگان

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (۴) أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۵) رَحْمَةً

در آن جدا کرده شود هر امر با حکمتی امری از جانب ما بتحقیق مائیم فرستندگان رحمتی

مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶) رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا

از پروردگار تو بتحقیق او شنوایی داناست پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میانه آنها است

إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷) لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمْ

اگر هستید یقین کنندگان نیست خدائی مگر او زنده میکند و می میراند پروردگار شما و پروردگار پدران شما

الْأَوَّلِينَ (۸) بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (۹) فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ

گذشتگان بلکه آنها در شکند بازی کنند پس چشم دار روزی که آید آسمان بدودی

مُبِينٍ (۱۰) يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱) رَبَّنَا اكشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا

آشکارا فرو پوشد مردم را این شکنجه ایست دردناک پروردگارا بردار از ما عذاب را بتحقیق ما

مُؤْمِنُونَ (۱۲) أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ (۱۳) ثُمَّ تَوَلَّوْا

گروندگانیم کجا مر آنها را پند گرفتن است و بتحقیق آمدشان پیغمبری استوار و هویدا پس روگردانیدند

عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ (۱۴) إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (۱۵)

از آن و گفتند آموخته ایست دیوانه بتحقیق ما برداشتیم عذاب را اندکی بتحقیق شما باز گشت کنندگانید

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ (۱۶) وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ

روزی که سخت گیریم سخت سخت گیری بزرگ که بتحقیق ما انتقام کشندگانیم و بتحقیق آزمودیم پیشتر از آنها

قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (۱۷) أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ

گروه فرعون را و آمدشان پیغمبری کریم که تسلیم کنید بسوی من بندگان خدا را

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۸) وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ

بتحقیق من برای شما پیغمبری ام استوار و اینکه برتری نجوئید بر خدا بتحقیق من آورنده ام بحجتی

مُبِينٍ (۱۹) وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ (۲۰) وَإِنْ

آشکارا و بتحقیق من پناه میجویم به پروردگار خودم و پروردگارا شما اینکه سنگسار کنید مرا و اگر

لَمْ تَوْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ (۲۱) فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَأَوْ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ (۲۲)

نکروید بسوی من پس عزلت گیرید مرا پس خواند پروردگار خود را که این گروه گروهی گنهکارانند

فَأَسْرِ بِعِيَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ (۲۳) وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ

پس سیر بده بندگان مرا شبی بتحقیق شما پیروی شده اید واگذار دریا را آرام بتحقیق آنها گروهی

مُغْرَقُونَ (۲۴) كَمْ تَرَ كُؤًا مِنْ جَنَاتٍ وَ عِيُونٍ (۲۵) وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ

غرق شد گانند چند واگذارند از بوستانها و چشمهها و کشت زار و ایستگاه

كَرِيمٍ (۲۶) وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِينٍ (۲۷) كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ (۲۸)

نیکو و نعمتی که بودند آن شادان این چنین است و میراث دادیم آنها گروهی دیگران را

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنظَرِينَ (۲۹) وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا

پس نه گریست بر آنها آسمان و زمین و نبودند مهلت دادگان و بتحقیق رها نیدیم

بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۳۰) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ (۳۱)

اولاد یعقوب را از شکنجه خوار کننده از فرعون بتحقیق او بود برتری جوینده از اسراف کنندگان

وَ لَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ (۳۲) وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ

و بتحقیق اختیار کردیم ما آنها را برداشتی بر جهانیان و دادیم ما آنها را از آیات چیزی که در آن

بَلَوًا مُبِينٌ (۳۳) إِنَّ هُوَ لَأَوْ لَيَقُولُونَ (۳۴) إِنَّ هِيَ إِلَّا مَا مَوَّتُنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ

آزمایشی بود هویدا بتحقیق این گروه هر آینه میگویند نیست این جز مردن ما نخستین و نیستیم ما

بِمُنشَرِينَ (۳۵) فَأَتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۶) أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ (۳۷)

از قبر بدرشدگان پس بیاورید پدران ما اگر هستی شما راستگویان آیا آنها بهترند یا گروه تبع

وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَا هُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۸) وَ مَا خَلَقْنَا

و کسانی که از پیش آنها بودند هلاک کردیم آنها را بتحقیق آنها بودند گنه کاران و نیافریدیم

السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ (۳۹) مَا خَلَقْنَا هُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ

آسمانها و زمین را و آنچه میان آنها است بازی کنان نیافریدیم ما آنها را مگر بر راستی

وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۰) إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۱) يَوْمَ  
 و لیکن بیشتر آنها نمیدانند      بتحقیق روز تمیز وعده گاه آنهاست همگی      روزی که

لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۲) إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ  
 کفایت نکند دوستی را از دوستی چیزی را و نه آنها یاری کرده شوند      مگر کسی را که ببخشد خدا

إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۳) إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ (۴۴) طَعَامٌ إِلَّا لَيْمٍ (۴۵)  
 بتحقیق اوست عزیز مهربان      بتحقیق درخت زقوم      خوراک گنهکاران است

كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ (۴۶) كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ (۴۷) خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ  
 چون فلز گداخته می جوشد در شکمها      مانند جوشیدن آب جوشنده      بگیرید او را پس بکشید او را

إِلَىٰ سَوَاءٍ الْجَحِيمِ (۴۸) ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (۴۹) ذُقْ  
 بسوی وسط دوزخ      پس بریزید فراز سر او از شکنجه آب جوشنده      بجوش

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (۵۰) إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵۱) إِنَّ  
 بتحقیق تو تویی عزیز گرامی      بتحقیق این است آنچه بودید بآن شك داشتید      بتحقیق

الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامِ آمِينَ (۵۲) فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۵۳) يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقِ  
 پرهیزکاران در جایگاه ایمنانند      در بهشت ها و چشمه سارها      می پوشند از لباس سندس و استبرق

مُتَقَابِلِينَ (۵۴) كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَا هُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۵۵) يَدْعُونَ فِيهَا  
 روبرو نشستگان      این چنین است و جفت سازیم آنها را بچشم سیهان (فراخ چشمان)      میخوانند در آن

بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ (۵۶) لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا مَوْتَ الْأُولَىٰ وَوَقَّيْهُمْ عَذَابَ  
 بهر میوه ایمنان      نمی چشند در آن مرگ را مگر مردن نخستین و نگاه دارد شان شکنجه

الْجَحِيمِ (۵۷) فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۵۸) فَإِنَّمَا  
 دوزخ را      بخششی است از پروردگار تو این است او رستگاری بزرگ      پس جز این نیست

يَسَّرْنَا لَهُ بَلِيسًا نِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۹) فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ \*  
 آسان کردیم آنرا بزبان تو شاید آنها پند گیرند      پس منتظر باش بتحقیق آنها انتظار برند گانند .

قوله تعالی ( احمّ وَالکِتَابِ الْمُبِیْنِ ) اقوال مفسران در این آیت حق تعالی قسم یاد کرد باین کتاب روشن یا بآنکه این کتابی است روشن .

( اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ ) ما فرو فرستادیم قرآنرا در شبی مبارک و آن شب قدر است لقوله تعالی « اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ » وقوله « شهر رمضان الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ » واین قول قتاده و ابن زید است . وجه اعنی دیگر گفتند شب نیمه شعبان است وقول اول درست تر است برای نظایر و قرائن او از قرآن . قتاده گفت این شب قدر است که در او قرآن از لوح محفوظ با آسمان دنیا آمد آنکه باوقات و ایام پراکنده بحضرت رسول آمد . دیگر مفسران گفتند شب نیمه شعبان است . أبوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت شب نیمه شعبان جبرئیل بمن آمد در اول شب گفت یا محمد دستها بر آسمان بردار گفتم این چه شب است؟ گفت این شبی است که خدای تعالی در این شب دری از درهای رحمت بگشاید و جمله گناهکاران را پیامزد إلا کسی که مشرک باشد یا ساحر یا کاهن یا کینه وریا مدمن الخمر یا مصر برزنا و ربا که اینان را بتوبه آمرزد چون ربعی از شب برفت جبرئیل باز آمد و گفت یا محمد سر بر آسمان دار من سر برداشتم درهای آسمان و درهای بهشت دیدم گشاده بر در آسمان اول فرشته ای ایستاده بود می گفت خنک آنرا که در این شب رکوعی کند ، و بر در دوم فرشته ای آواز میداد می گفت خنک آنرا که در این شب سجده کند ، و بر درسیم فرشته ای میگفت خنک آنرا که در این شب دعا کند و بر در چهارم فرشته ای میگفت خنک آنرا که ذکر خدا کند و بر در آسمان پنجم فرشته ای میگفت خنک آنکه در این شب از ترس خدای بگرید ، و بر در ششم فرشته ای میگفت خنک مسلمانانرا که در این شب توبه کنند و بر در آسمان هفتم فرشته ای میگفت هیچ سائلی هست تا مرادش بدهند؟ هیچ آمرزش خواهی هست تا پیامزندش؟ رسول ﷺ گفت من جبرئیل را گفتم یا جبرئیل این درها تا کی گشاده باشد گفت تا صبح بر آمدن . آنکه گفت خدای را در این شب آزاد کردگان باشند از آتش دوزخ بعدد موی گوسفندان بنی کلب .

وعایشه روایت کرد شبی از شبهای نیمه شعبان نوبت من بود رسول ﷺ بیامد و بیستر خواب در آمد چون مرا چشم در خواب شد از بستر بخیزید و برفت من از خواب در آمدم رسول را ندیدم برخاستم و گمانم چنان بود که بعضی حجرهای زنان رفته است پیامدم و رسول را در نماز یافتم با خود گفتم تن و جان من فدای تو باد « أنت فی واد وأنا فی واد » رسول ﷺ را دیدم که یکر کعت نماز بکرد بقراءت خفیف چون بر رکوع رسید چندان مقام کرد که شب بنیمه رسید و چون بر کعت دوم برخاست قراءت خفیف بخواند چون بسجده شد چندان مقام

کرد که شب بآخر رسید و در سجده میگفت «سجد لك سوادى و آمن بك فؤادى هذه يدي التي جنيت بها على نفسى فاغفر لي الذنب العظيم انه لا يغفر الذنب العظيم الا الرب العظيم أعود بربضاك من سخطك وبعفوك من عقوبتك ، وأعود بك منك لأحضى ثناء عليك » چون فارغ شد در حجره آمد گفتم یا رسول الله این چه شب است؟ گفت شب نیمه شعبان است خدای تعالی در این شب بر مؤمنان امت من رحمت میکند الا بر مدمن الخمر و مصر بر زنا و ربا و بر آنکه بر پدر و مادر عاق باشد یا صورتگر باشد یا سخن چین بود ، در این شب اعمال بندگان رفع کنند و در این شب خدای را آزاد کردگان باشد بعدد موی گوسفندان بنی کلب ، من گفتم یا رسول الله باین چه اختصاص است بنی کلب را گفت از ایشان بیشتر گوسفند ندارند در عرب . گفتند حکمت چیست که شب قدر بپوشید و شب برات پیدا کرد ؟ گفتند برای آنکه شب رحمت و غفران است و شب آزاد کردن از آتش و نیران است تا مردم بر آن تکیه نکنند ، اما این شب شبی است بخشیده بین الشیء و ضدّه ، لیلۃ الخفض و الرفع ، لیلۃ الحکم و القضاء ، لیلۃ السخط و الرضاء ، لیلۃ القبول و الرّد و الوصول و الصدّ ، لیلۃ السعادة و الشقاوة و الكرامة و البقاء ، فواحد فيها یسعد و آخر یبعد . واحد یخزی و آخر یجزی . و واحد یكرم و آخر یحرم ، و واحد یهجر و آخر یوجر .

و از اینجا گفت رسول ﷺ آجال از شعبان بشعبان قطع کنند تا کس باشد که او زن کند و فرزندی بزاید و نام او از صحیفه زندگان محو کنند و در جریده مردگان ثبت کرده شود فواعجا کم من کفن مغسول و صاحبه فی السوق مشغول و کم من قبر محفور و صاحبه بالسرور مغمور کم من وجه ضاحک و صاحبه عن قریب هالک و قال الشاعر :

وَمَوْمِلٍ قَدْ قَصَّرَتْ أَكْفَانُهُ      وَ مُحَاذِرٍ أَكْفَانُهُ لَمْ تُغْزَلِ (۱)

وقال آخر :

مَوْمِلٌ دُنْيَا لِيَتَبَقَى لَهُ      فَمَاتَ الْمُؤْمِلُ قَبْلَ الْإِلَامِ (۲)

یکی از جمله بزرگان در این شب مجلس و عظ داشت یکی بر پای خاست گفت آیها الشیخ نفسی علیلة فما الحیلة ؟ سیئاتی جلیلة فما الحیلة ؟ مالی حیلة فما الحیلة ؟ مالی وسیلة

(۱) بساکس که آرزوی دراز دارد و کفن او گازی شده آماده است و بساکس از مرگ بترسد که هنوز رشته کفن او را نتاییده اند .

(۲) آرزوی دنیا داشت که دنیا برای او میماند اما پیش از رسیدن بآرزو از جهان رفت .



فما الحيلة؟ گفت الحيلة قصراليد، و تعفير الخد، و حفظ الحد، و خوف الصد. دیگری گفت در این شب مجلس و عظم میداشتم یکی گفت آیا الشیخ فیما الراحة؟ قلت فی براءة الساحة قال: و فیم براءة الساحة؟ قلت فی دوام النياحة، قال: فقام وهو يقول إذا إزاحتی فی راحتی (۱) ای فی کفی وهام غلی وجهه وأنشد شعراً:

سَقِيًا لِشَعْبَانَ مِنْ شَهْرٍ أَعْظَمُهُ      إِنِّي لِأَذْكَرُ مِنْهُ لَيْلَةً عَجَبًا  
أَشْكُو إِلَى اللَّهِ أَنِّي مُنْذُ لَمْ أَرَهُ      أَسْقَى التَّشْرَابَ بِدَمِّ مَعِ يُنْبِتُ الْعَشْبَا (۲)

و اخبار در فضیلت این شب بسیار است و از نمازهای مروی که در او مستحب است دور رکعت است رکعت اول بالحمد و سورة الجحد و دروم بالحمد و قل هو الله أحد و عقب آن دعای معروف. نماز دیگر چهار رکعت در هر یک بیکبار الحمد و سورة اخلاص صد بار. نمازی دیگر چهار رکعت هر یک بیکبار الحمد و دو یست و پنجاه بار قل هو الله أحد. نمازی دیگر ده رکعت هر رکعتی بیکبار الحمد و صد بار قل هو الله أحد. نمازی دیگر صدر رکعت هر رکعتی بیکبار الحمد و ده بار قل هو الله أحد. و از جمله نمازهای مرغوب نماز جعفر است قوله (إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ) ما ترساننده و اعلام کننده ایم. قوله:

( فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ) حسن و مجاهد و قتاده گفته اند این شب قدر است که در او آجال و أرزاق و اعمال و اخلاق قسمت کنند. عکرمه گفت شب نیمه شعبان است که در او تقدیر آجال کنند و وفد حاج در این شب نویسند از آن پس زیاده و نقصان نباشد لقوله: « كل أمر حكيم » ای محکم مبرم بعضی گفتند بخشش کارها در این شب محکم کنند.

( أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا ) مصدری است محذوف الفعل ای یفرق كل امر فرقا و يؤمر بكل شيء أمراً. و شاید که مصدری بود لا من لفظ الفعل چنانکه یفرق در معنی يؤمر باشد، و شاید که نصب بر مصدری بود در جای حال چنانکه آتیه ركضاً ای آمرین. فرمانی از نزدیک ما ( إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ) مائیم که فرستنده رسولانیم.

( رَحْمَةً ) شاید تا مفعول له باشد ای للرحمة. و شاید که مصدری بود در جای حال ای راحمین رحمتی از خدای تو که او شنوا و داناست یسمع أقوالهم و یعلم أحوالهم.

(۱) یعنی اختیار راحتی در دست من است

(۲) ماه شعبان پیوسته سیراب باد و من آنرا گرامی میدارم چون شی شگفت انگیز از آن بیاد

دارم و سوی خداوند شکایت میکنم که از زمانی که آنرا ندیده ایم از سرشک دیده زمین را سیراب کردم تا گیاه از آن روئید.

( رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ) ای هوربُ السموات والارض خبرمبتداء محذوف است اوست که خداوند آسمانها وزمین است و آنچه در میان این دو است ( إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ) اگر شما هیچ یقین دانید .

( لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ ) نیست خدای بجز او احیاء و اماتت باوست اوست که زنده می کند مردگانرا و بمیراند زنده گانرا و قادر بر این اوست ( رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ ) خدای شماست و خدای پدران پیشین شما .

( بَلْ لُمْ فِي شَكِّ يَلْعَبُونَ ) بلکه این کافران در شك اند از خدای تعالی و قیامت و ثواب و عقاب، بازی می کنند و گفتند استهزاء می کنند . آنگه گفت :

( فَارْتَقِبْ ) گوش دار روزی که از آسمان دودی پدید آرد آشکارا . در این دود خلاف کردند که چیست و کی باشد ؟ مسروق روایت کرد که بنزدیک عبدالله مسعود بودیم که مردی آمد و گفت یا ابا عبدالرحمن یکی از جمله قصاص قصه می گفت بنزدیک ابواب کنده در این آیت ( يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ) گفت دودی باشد که روز قیامت پدید آید که انفاس کافران و منافقان باز گیرد و چشم و گوش ایشان تباه کند و مؤمنان را شبه زکامی پدید آرد عبدالله مسعود برجست و گفت ای مردمان از خدای بترسید هر که چیزی دانید بگوئید و هر که ندانید نگوئید الله أعلم که خدایتعالی رسول را گفت « قل ما أسئلكم عليه من أجر و ما أنا من المتكلفين » من شما را خبردهم از این دود چون قریش ایمان نمی آوردند و رسول را رنج مینمودند رسول ﷺ برایشان دعا کرد گفت بار خدایا هفت سال اینان را قحط ده چون سالهای زمان یوسف عليه السلام قحطی پدید آمد که مردم استخوانهای مردار و پوست های مردار بخوردند و مردم چون برنگریدندی میان آسمان و زمین دودی دیدندی ، آخر ابوسفیان پیامد و گفت یا محمد عليه السلام تو آمده و ما را طاعت و صلہ رحم میفرمائی و قوم تو بقحط و گرسنگی هلاک شدند دعا کن برای ایشان که ایشان طاعت تو دارند و ذلك قوله :

« رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ » رسول ﷺ دعا کرد و خدای تعالی آن قحط را برداشت و گفت : « إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ » یعنی ای کفر کم . « يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ » ایشان باسر کفر شدند و خدای از ایشان انتقام بکشید روز بدر . دیگر مفسران گفتند این دخان دودی باشد که از جمله اشراط و اعلام قیامت بود پیش از قیامت پدید آید در سر و چشم و گوش کافران و منافقان شود تا سرها پیامد و مؤمنان را از آن شبه زکامی پدید آید و زمین همه دود بگیرد بمانند خانه ای که در او آتش کنند و آنرا

منقذی نباشد که دود برود و این هنوز نبوده است و خواهد بودن ، و این قول عبدالله عباس و عبدالله عمر و حسن بصری و زید بن علی است . و دلیل بر این حدیث حذیفه است که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اول آیات و اعلام قیامت این دود باشد و فرود آمدن عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از آسمان و آتشی که پدید آید از قعر عدن که مردم را بمحشر راند . حذیفه گفت یا رسول الله این دود چه باشد؟ رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این آیت بخواند « فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين يغشى الناس هذا عذاب أليم » دودی باشد که همه زمین را بگیرد از مشرق تا مغرب پر کند و چهل شبانه روز بماند . اما مؤمن را از او شبه زکامی پدید آید و اما کافر از او چون مستی شود و مملو شود از آن تا از بینی و گوش و زیر او بدرمی آید . عبدالله بن ابی ملیکه گفت روزی بنزدیک عبدالله عباس شدم بامداد مرا گفت دوش تاروز نخفتم گفتم چرا گفت ستاره ای دیدم که بر آمد بادنبال گمان بردم که عقب آن دود باشد که خدای تعالی گفت « يوم تأتي السماء بدخان مبين » .

( يَغْشَى النَّاسَ ) گفت آن دود مردم را فرو گیرد و گردد ایشان در آید و بایشان برسد ( هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ) اینجا محذوفی هست از قول و تقدیر آنکه قالوا هذا عذاب أليم أو يقال لهم هذا عذاب أليم .

( رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ ) هم بر تقدیر قالوا گویند عند آن حال بار خدا یا بردار از ما این عذاب که ما ایمان آریم، حق تعالی گفت :

( أُنزِلَ لَكُمْ الْذِّكْرُ وَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ) چگونه ایشان را تذکیر کنند و رسولي بایشان آمد بیان کننده یعنی بیش ازین نتوان کرد در تکلیف با ایشان از باب ازاحه علت ، قوله « و قد جاءهم » و او حال است و مراد بر رسول پیغمبر ما است صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

( ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ ) پس برگردیدند از او و گفتند این مردی است ( مُعْتَمَلٌ ) آموخته یعنی کسی می آموزد او را این قرآن چنانکه گفت « ولقد نعلم أنهم يقولون إنما يعلمه بشر » و او را این کلام آدمی آموزد ( مَجْنُونٌ ) ای هو مجنون و این خود در اصل دیوانه است آنکه گفت :

( إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ) این کلام خدای است خدای گفت ما این عذاب از ایشان برداریم اندکی جز آن است که ایشان با سر کفر شوند و ثبات نکنند بر ایمان چه گفتار ایشان از بیم عذاب است چون عذاب رفته باشد فراموش کنند. آنکه گفت :

( يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى ) ای ارتقب . ای عهد تو انتظار کن روز بزرگتر را . در او خلاف کردند عبدالله مسعود گفت روز بدراست . حسن گفت روز قیامت ( إِنَّا مُنْتَقِمُونَ )

ما کینه بکشیم از ایشان إِمَادَرْدِنِیَا بَرُوزِ بَدْرٍ وَإِمَا دَرْقِیَامَتِ بَدُوزِخِ .  
( وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ ) آنکه گفت این نه کاری است که تورا افتاده  
ما پیش از این قوم فرعون را امتحان کردیم بتکلیف و رسولی کریم شریف نسب بایشان آمد  
یعنی موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ .

( أَنْ أَدُّوا ) ای بآن اَدُّوا این رسول باین آمد که گفت بامن دهید بندگان خدای را  
که بدست فرو گرفته اید ایشان را یعنی بنی اسرائیل را که ایشان را به بندگی گرفته اید  
( إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ) که من شما را پیغمبرم با امانت جز آن نگویم که خدای بمن وحی  
کرده باشد .

( وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ ) و نیز بآن آمدم تا بر خدای علو و غلو و استکبار و ترفع  
نکنید و پا از حد او بیرون ننهید ( إِنِّي أَنبِئُكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ) که حجتی روشن آورده ام  
بشما چون این پیغام بداد او را تهدید کردند بقتل گفتند تورا بکشیم، او گفت :

( وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ ) من پناه بخدای خود و خدای شما ،  
که آفرید گارما و شماست، میدهم از آنکه مرا رجم کنید ، در او سه قول گفتند یکی قتل ، و  
دیگر سنگسار . و دیگر دشنام که مرا بکشید یا سنگسار کنید یادشنام دهید .

( وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَأَعْتَزِلُونِ ) اگر بمن ایمان نمی آید مرا رها کنید و نیز  
رنج منمائید چون خیری و راحتی نکنید مرا شر خود از من دور دارید ، و این حال مانند آن  
است که شاعر گفت - چون از قومی توقع خیر میکرد و شر آمد از ایشان :-

وَقَدْ كُنْتُ أَرْجُو مِنْكُمْ خَيْرَ نَاصِرٍ عَلَيَّ حِينَ خَذَلَنِ الْيَمِينِ شِمَالِيَا  
فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَحْفَظُوا لِمَوَدَّتِي ذِمَامًا فَكُونُوا لِي لَعْنًا وَلَا لِيَا (۱)

( فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَاءِ قَوْمٍ مُجْرِمُونَ ) موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ خدای را بخواند و گفت  
بار خدایا اینان قومی اند مجرمان یعنی مشرکان و هیچ سر آن ندارند که ایمان آرند خدای  
تعالی گفت :

( فَأَسِرْ بِعِبَادِي لِذَلَّ ) تو این بندگان مرا که بنی اسرائیل اند شب بپر که این  
کافران از پی شما بیایند .

( وَاتْرِكِ الْبَحْرَ رَهْوًا ) و دریا رها کن بحال خود و قوله «رهوا» عبارات مفسران

(۱) امید داشتم شما بهترین یار من باشید آن هنگام که دست راست من دست چپ را رها کند حال

اگر شما پیمان دوستی مرا مراعات نمی کنید نه بر من باشید و نه بامن .

دراو خلاف شد عوفی گفت از عبدالله عباس « رهوآ » ای سمنأ رها کن بحال خود (۱). کعب گفت طریقاً ربیع گفت سهلا ضحاک گفت دمنأ ای سهلا . عکرمه گفت جدأ یبسا : رهی خشک قناده گفت طریقاً یابسا : هم رهی خشک ، و أصل کلمه در کلام عرب سکون باشد قال الشاعر:

كُنَّا نَهَا أَهْلُ حَجْرٍ يَنْظُرُونَ مَتَى  
يَرَوْنَنِي خَارِجًا طَيْرٌ يَبَادِدُ (۲)

طَيْرٌ رَاتٌ بِأَزْيَا نَضُجُ الدَّمَاءِ بِهِ  
وَأُمَّةٌ خَرَجَتْ رَهْوَأُ إِلَى عَيْدٍ (۳)

یعنی الی سکون (۱) (إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ) که فرعون و لشکر او جماعتی اند غرق کرده شده .

(كَمْ تَرَ كَوًّا) بس که رها کردند (مِنْ جَنَاتٍ وَعُيُونٍ \* وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ) از بستانها و چشمهائی آب و زرعها و جایهای نیکو از کوشکها و سرایها و خانه که مجلس ملوک را شاید ، این قول مجاهد است . و سعید جبیر ، و بعضی دیگر گفتند بمقام کریم منبرها خواست برای آن کریم خواند آنرا که فراخ بود و نیکو .

(وَتَعْمَةَ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ) و نازی که ایشان در آن باطر و اشر بودند و معجب و بانشاط بودند از آن .

(كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ) ماهم چنین بمیراث دادیم بگروهی دیگر یعنی از فرعونیان بستدیم و بموسی و اسرائیلیان دادیم .

(فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ) آسمان و زمین برایشان بنگریست اگر گویند چگونه اضافت کرد گریه را بآسمان و زمین و آن از ایشان صحیح نباشد گوئیم در تأویل آن چند وجه گفتند: یکی آنکه اهل آسمان و زمین یعنی فرشتگان و مؤمنان در زمین بنگریستند چنانکه گفت « و اسئل القرية » و «حتی تضع الحرب أوزارها» و مراد اهل قریه و أصحاب حربند و این چنان است که گویند السخاء حاتم یعنی السخاء سخاء حاتم وقال الحطيئة :

- (۱) معنی رها کردن دریا بسکون یا بحال خود آن است که چون از دریا بیرون روید زمین آن همچنان خشک بماند تا فرعونیان هم بدنبال آیند .
- (۲) گویا مردم حجر در حالتی که مرا بینند بیرون میآیم، مرغانی هستند پراکنده و در قاموس گوید جوهری آنرا بتصحیف چنین دیده و نقل کرده و صحیح طبرالینادید است بنون و اضافه طبرینادید چون قافیه مکسور است و گوینده شعر عطار بن قران است انتهى .
- (۳) مانند دسته مرغانی که بازی را دیدند بخون آغشته و مانند گروهی مردم که آرام سوی عیدگاه میروند .

وَشَرُّ الْمَنَائِمِ مَيِّتٌ وَسَطَ قَوْمِهِ كَهَلِكِ الْفَتَىٰ قَدْ أَسْلَمَ الْحَيُّ حَاضِرُهُ (۱)  
 أراد شرُّ المنایاموت میّت . وقال آخر :

قَلِيلٌ عَيْبُهُ وَ الْعَيْبُ جَمٌ وَالْكَينُ الْغِنَى رَبُّ غَفُورٌ (۲)

گفتند مراد آن است که فرشتگان در آسمان و مؤمنان در زمین بر ایشان نگریستند بل بهلاک ایشان شادمانه بودند . وجه دوم آن است که این عبارت است از صغر منزلت و وضع قدر ایشان چنانکه عرب گوید در خلاف این که فلان بکت علیه الشمس و القمر و النجوم و کسفت علیه الشمس و القمر و بکت علیه السماء والأرض و غرض از این مبالغت باشد در وصف مصیبت بهول و عظم ، وقال جریر یرثی عمر بن عبدالعزیز شعراً .

الْشَّمْسُ طَالِعَةٌ لَيْسَتْ بِكَاسِفَةٍ تَبْكِي عَلَيْكَ نَجُومُ اللَّيْلِ وَالْقَمَرُ (۳)  
 وقال آخر :

الرَّيْحُ تَبْكِي شَجْوَهَا وَالْبَرْقُ يَلْمَعُ فِي الْغَمَامَةِ (۴)

وجه سیم در تأویل آیت آن است که این عبارت است از آنکه کس نبود که طلب ثار ایشان کند و برای ایشان انتقام کشد برای آنکه عرب بر کشتگان خود نگریند الا پس از آنکه کینه ایشان باز خواهند و کشنده او را باز کشند . و شاعر ایشان گفت :

مَنْ كَانَ مَسْرُورًا بِمَقْتَلِ مَالِكٍ قَلْبَيَاتٍ نَسَوْتَنَا بِوَجْهِ نَهَارٍ (۵)

یعنی تا بینند که ایشان میگیرند و نوحه میکنند و این از پس ادراک ثار باشد ، و وجه چهارم آنست که این کنایتی است از آنکه ایشانرا در زمین عمل صالح نبود که با آسمان بردندی و این تأویل از عبدالله عباس روایت کردند و از او پرسیدند « که آسمان و زمین بر ایشان

(۱) بدترین مرگ آن است که مزد میان کسان خود ببرد ، مثل آنکه جوانی هلاک شود و قبیله او را کسی که حاضر نزد آنان است رها کند .

(۲) عیب او اندک است وقتی همه جا عیبا بسیار باشد ، و بی نیاز از همه چیز پروردگار بخشنده است .

(۳) در معنی شعر خلاف کردند بعضی گویند کاسف بمعنی منکسف است و کسف لازم و متعدی هر دو استعمال میشود و بهترین معنی که برای بیت کرده اند آن است که نجوم الليل و القمر ظرف زمان است یعنی خورشید گریه میکند مادام که ستاره و ماه در شب هستند و این بیت جای دیگر هم گذشت .

(۴) باد از آندوه میگیرد و برق در ابر میدرخشد .

(۵) هر کس از کشته شدن مالک که خویش ما است خوشنود باشد بگو بیا زنان ما را بین در روز .

نگریست، آسمان و زمین بر کس بگرید گفت آری! مصلاه فی الأرض و مصعد عمله فی السماء نمازگاه او در زمین و مصعد عمل او در آسمان و مطابق این آن خبر است که انس روایت کرد از رسول ﷺ گفت هیچ مؤمن نباشد و إلا برای او در آسمان دو در بود دری که از او روزیش فرود آید و دری که از او عملش بیلا رود چون بمیرد آن درها بر او بگریند و معنی آن باشد که مختل ماند و بسته چنانکه گویند منازل فلان میگرد بر فلان از پس او یعنی ویران شده است و قال الشاعر :

بَكَتْ دَارُكُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ فَتَهَلَّلْتِ  
دُومُعِي فَأَيُّ الْجَارِ عَيْنِ أَلْوَمُ  
أُمْسْتَعْبِرًا يَبْسِكِي مِنَ الْعُزْنِ وَالْبَيْلِي  
أَمْ آخِرَ يَبْسِكِي شَجْوَهُ وَ يَسِيمُ (۱)  
و قال ابن مقبل شعراً :

لَعَمْرُؤُ أَبْيَكُ لَقَدْ سَاءَ نِي  
مَكَانَ حَزْنَتُ لَهُ لَوْ حَزَنُ (۲)  
و وجه پنجم آن است که بکاء کنایت باشد از سقیا یعنی ابر بر گور های ایشان باران رحمت نمی بارد و عرب باران را گریه ابر خوانند و تشبیه کنند بارانرا بگریه و گریه را بیاران و ایشان بجای استرحام و استغفار در حق مردگان استسقاء کنند و باران خواهند برای گور مردگان خود: قال النابغة :

وَلَا زَالَ قَبْرُ بَيْنَ بَصْرِي وَ جَاسِمِ  
عَلَيْهِ مِنَ الْوَسْمِي طَلُّ وَ وَا بِلُ  
فِي نَبْتِ جَوْذَانَا وَ عَوْفَا مُنْوَراً  
سَأْتِيَعُهُ مِنْ خَيْرِ مَاقَالِ قَائِلُ (۳)  
و قال آخر :

سَقَى اللهُ أَجْدَانَا وَرَأَى تَرَكَنْهَا  
بِعَاضِرِ قِنَسْرِينَ مِنْ سَبِيلِ الْقَطْرِ (۴)

(۱) سرای ایشان بر آنان گریست و سرشک من فروریخت نمیدانم کدام يك از این دو تن که ناشکیبا شدند ملامت کنم آیا آنکه از اندوه و کهنگی اشک میریزد و میگرد یعنی سرای آنها را یا آنکه بازاری و ناله میگرد و بی تاب میشود یعنی خود شاعر .

(۲) بجان پدرت سوگند که بد آمد مرا آن جای که اگر اندوهگین شده بود من هم اندوه گین میشدم .

(۳) در رثای نعمان بن حارث غسانی گوید پیوسته بار در بر آن قبری که میان بصری و جاسم است باران نرم و درشت و برویاند و گیاه خوشبوی جوذان و عوف را که شکوفه دهد و من هم در پی آن بهترین سخنی که گوینده بگوید، روان سازم.

(۴) خدای سیراب کند آن قبرها را که در قنسرین رها کردم، از ریزش باران .

و این در حق آسمان مطرد باشد در زمین نبود چو باران از آسمان فرود آید از زمین نیاید  
إِلَّا أَنكَه در زمین فعلی تقدیر کنند که لایق او باشد من الانبات أی فما مطرت لهم السماء  
ولابنت لهم الأرض، و این طریقی است ایشانرا معروف. قال الشاعر :

« عَلَفْتُمْهَا تَبِنًا وَمَاءً بَارِدًا » . وقال آخر :

يَا لَيْتَ بَعْلَكَ قَدْ غَدَا مُتَقَلِّدًا سِنْفًا وَ رُحْمًا (۱)

و این طریقه را بیان کردیم پیش از این در جایهای دیگر، پس این کنایت باشد از حرمان  
ایشان از رحمت خدای. عطا گفت گریه آسمان حمرة اطرافش بود. سدی گفت چون حسین عَلِيٌّ  
را بکشتند آسمان بر او خون بگریست و علامت آن حمرة و سرخی اطراف او بود (۲) محمد  
ابن سیرین گفت ما را خبر دادند که سرخی اطراف آسمان پیش از قتل حسین بن علی صلوات الله وسلامه  
عليهما نبود و در اخبار ما و اخبار اصحاب حدیث آمد که در آیام آنکه حسین بن علی عَلِيٌّ را بکشتند  
از آسمان خون ببارید. و در حدیث میثم تمّار آمد که امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه  
گفت « تمطر السماء دماً ورماداً » و شریح بن عبید گفت از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که او گفت اسلام  
غریب پدید آمد و باز غریب شود اَمَّا مَوْمِنٌ غَرِيبٌ نَبَاشِدُ كِه هِيْج مَوْمِنٌ دَر غَرِبَتِ بِنْمِيْرِدُ كِه اَوْرَا  
آنجا خویش نباشد که بر او بگرید إِلَّا آسمان و زمین بر او بگریند آنکه این آیت بخواند  
و گفت بر مؤمنان گرید و بر کافران نگرید بر آن تا ویلهای مقدم که رفت ( وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ )  
و ایشان را مهلت ندادند بل تعجیل عذاب کردند بر ایشان چون وقتشان بسر آمد .

( وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ) ما برهانیدیدم بنی اسرائیل را از عذاب خوار کننده از  
آن کشتن پسران و استبقاء دختران. آنکه گفت که آن عذاب که میکرد ؟

( مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ ) از فرعون که او عالی و غالب بود و از  
جمله مسرفان و متجاوزان حد و اندازه بود .

( وَلَقَدْ اخْتَرْنَاكُمْ ) ما برگزیدیم ایشان را یعنی بنی اسرائیل را ( عَلِيٍّ عِلْمٍ ) بر آنکه  
از ایشان دانستیم یعنی اختیار ما ایشان را از علم بود ( عَلِيٍّ الْعَالَمِينَ ) بر جهانیان یعنی بر اهل

(۱) ای کاش شوهر تو شمشیر و نیزه حمائل کرده بوده .

(۲) سرخی آسمان علامت وقت مغرب است که چون از مشرق زائل شود و در مغرب پدیدار  
گردد نماز مغرب آن وقت واجب میشود و پیش از شهادت آنحضرت نیز بوده ، و اگر سخن سدی درست  
باشد مراد زیادتی سرخی است بیش از عادت و این که محمد بن سیرین گفته است پیش از آن نبوده یعنی  
بآن شدت که در آن هنگام ظاهر شد ،



زمانه ایشان .

( وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ ) و ایشان را از آیات و معجزات بدادیم آنچه در آن بلائی بود روشن . قناده گفت نعمتی ظاهر و آن فلق دریا بود و سایه بان ابر بود و انزال من و سلوی بود . ابن زید گفت ابتلاء کرد ایشان را تارة بنعمت و تارة بشدت و این آیت بخواند «و نبلوكم بالشر و الخیر فتنه» .

( إِنْ هُوَ إِلَّا لَيْقُولُونَ ) آنکه گفت اینان میگویند یعنی مشرکان مکه :

( إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ ) ما راهمین مرگست که مردیم ما را ازین پس یعنی و نشوری نخواهد بودن و ما را باز زنده نخواهند کردن ، آنکه گفت :

( فَأَتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ) اگر راست میگوئید که ما را زنده خواهند کردن پدران ما را که مرده اند باز آرید و زنده کنید تا ما را باور داریم تا آنجاییگاه کلام کفار است . آنگاه جواب داد ایشان را و انذار کرد بهلاك و یادداد ایشان را هلاك قوم تبّع گفت :

( أَمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبْع ) ایشان بهترند یا قوم تبّع . قناده گفت تبّع حمیری را خواست و او آن بود که لشکر تا باقصاء خراسان ببرد و سمرقند بنا کرد و برسرنامه چنین نوشتی : بنام پادشاهی که ملك بحر و بر است و ملك باد و آفتاب است . كعب الأجار گفت او مؤمن بود و قومش کافر ، خدای تعالی او را ذم نکرد قومش را ذم کرد . عائشه گفت لاتسبوا تبّعاً فانه كان رجلاً صالحاً؟ تبّع را دشنام مدهید که او مردی صالح است . سعید جبیر گفت اوّل کس که خانه کعبه را جامه کرد او بود . سهل بن سعد گفت تبّع را دشنام مدهید که او مسلمان بود . ابوهریره گفت که رسول ﷺ گفت نمیدانم که تبّع پیغمبر بود یا نبود .

( وَالذِّينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ ) و آنان که پیش از قوم تبّع بودند ما ایشان را هلاك کردیم که ایشان گروهی بودند کافران گناهکار یعنی این قوم بهترند از ایشان چنانکه ایشان را هلاك کردیم هلاك کنیم اینان را ، آنکه تنبیه کرد خلقان را و تذکیر نعمت گفت :

( وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا عِبِينَ ) ما آسمان را و زمین را و

آنچه در میان آنست بیازی نیافریدیم یعنی بحکمت و مصلحت آفریدیم .

( مَا خَلَقْنَا هُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ ) ما نیافریدیم آسمان را و زمین را مگر بحق ولیکن بیشتر

مردمان نمیدانند . آنکه گفت :

( إِنَّ يَوْمَ الْقِيَامَتِ ) روز قیامت که روز فصل و فرقی و تمیز باشد که جدا کنند میان مؤمنان و کافران . و گفتند روز حکم خواست که فصل حکم باشد و حاکم را فِصَال گویند یعنی روز قیامت میقات و میعاد ایشان باشد جمله .

( يَوْمَ لَا يُغْنِي ) آنروز که غنا نکند و بنگزیراند هیچ مولی از مولی چیزی و مولی لفظی است مشترك میان بسیار معانی از معتق و معتق و سید و بنده و پسر عم و همسایه و ناصر و هم سوگند و رفیق و اولی و این را بیان کرده ایم در سورة المائدة . و گفت روز قیامت از اینان هیچ يك از دیگر غنا نکند و کس از کس عذاب باز ندارد نه سید از بنده و نه آزاد کرده از آزاد کننده و نه پسر عم از پسر عم و نه هیچکس از دیگر ( وَلَا لَهُمْ يُنصَرُونَ ) و نه ایشان را نصرت کنند .

( إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ ) إِلَّا آنان را که خدای بر او رحمت کند که او خداست عزیز و رحیم و غالب و منیع و بخشاینده .

( إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ ) گفت درخت زقوم ( طَعَامُ الْأَثِيمِ ) طعام آنکس کنیم که اَثِيم و بزه کار است گفتند مراد ابو جهل است .

( كَالْمُهَيْلِ ) چون دردی زیت و گفتند چون نحاس گداخته ( يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ) ابن کثیر و حفص و رویس خواندند یغلی بیاء اسناد فعل با مهل کردند و باقی قراء بتاء تأنیث اسناداً إلى الشجرة ، میجوشد در شکمها ( كَسْفَلِي الْحَمِيمِ ) چون جوشیدن آب تافته .  
( خُذُوهُ ) ای قال خذوه گویند بگیرید او را ( فَأَعْتَلُوهُ ) و بکشید تا میان دوزخ یعنی این اَثِيم را يقال عتله یعنله عتلاً إذا دفعه بالعنف وجذبه ، قال الفرزدق :

لَيْسَ الْكِرَامُ بِنَا حَلْبِيكَ أَبَاهُمْ      حَتَّى تُرَدَّ إِلَى عَظِيَّةٍ تُعْتَلُ (۱)  
وقال آخر :

فِيَا ضَيْعَةَ الْفَتِيَانِ إِذْ يَعْتَلُوهُ      بِبَطْنِ الثَّرَى مِثْلَ الْفَنَبِيقِ الْمُسَدِّمِ (۲)  
ویروی المقدم . کوفیان و ابو عمرو و ابو جعفر عین الفعل مکسور خواندند « فاعتلوه » بکسر تاء و باقی قراء بضم تاء و هر دو لغت است .

(۱) در هجو جریر گفته است بزرگان پدر خود را بتو نمیدهند چاره نداری مگر آنکه سوی عطیه کشیده شوی و عطیه پدر جریر است .

(۲) وای که جوانان از دست رفتند وقتی او را در دل خاک میکشیدند مانند شتری که دهان او را به بندند یا از جماع منع کنند .

( «نَمُّ صُوبُوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ» ) آنکه فرو ریزند از بالای سر او از عذاب حمیم از آب تافته نظیره قوله « يَصْبُ مِنْ فَوْقِ رُؤْسِهِ الْحَمِيمِ » ای یقال له گویند او را بر طریق استهزاء و سخریت :

( ذُقْ ) بچش این عذاب که تو عزیز و کریمی بزعم تو و بنزدیک قوم و سبب این آن بود که اَبوجهل گفت میان این کوههای مکه هیچکس نیست از من عزیزتر و کریمتر فردای قیامت فرشتگان او را گویند بر سبیل استهزاء بچش این عذاب را که تو عزیز و کریمی بزعم تو و بنزدیک قوم تو . جمله قراء خواندند « إِنَّكَ » بکسر همزه مگر کسائی که « أَنْتَ » خواند بفتح همزه علی تأویل « لَأَنْتَ » برای آنکه تو چنینی .

( إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ) این آنست یعنی این عذاب آنست که شما در او شك می کردید و ایمان نداشتید با او اکنون بچش که باو رسیدی .  
( إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ) أهل مدینه و شام خواندند بضم میم علی المصدر كالمقامة والمقام المصدر و باقی قراء بفتح میم یعنی المكان ، گفت پرهیزکاران در روز قیامت در جائی استوار باشند .

( فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ) در بهشتها و چشمه های آب ( يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ ) می پوشند جامه های سندس و آن جامها دیبای لطیف ناعم رقیق باشد و استبرق دیبای نخی ستر ( مُتَقَابِلِينَ ) روی بروی کرده .

( كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ ) همچنین یعنی چنانکه اِکرام کردیم ایشانرا بانواع کرامت از طعام و شراب و لباس همچنین اِکرام کردیم ایشانرا بجفتانی و زنانی از حورالعین و حور جمع أهور و حوراء باشد و آن بود که سیده چشم بغایت سپید و سیاه چشم بغایت سیاه و عین جمع أعین و عیناء و آن فراخ چشم بود و أفعال صفت مرد باشد و فعلاء صفت زن بود و فَعَلَ جمع هردو بود و « عین » بوزن فعل است و از قیاس فَعَلَ می باید الا آنست که برای مجاورت یاء ضمه عین را کسر دادند تا مناسب باشد . مجاهد گفت زنانی باشند بجمال و سپیدی و پاکیزگی بحدی که چشمها در ایشان خیره بماند پنداری اصل کلمه من حار يحار حیره گرفت ، و در خبر است که هر يك از حوران از بالای چند حله که پوشیده باشد مغز استخوانش در اندامش بتوان دیدن و از صفاء اندام ایشان هر که در ایشان نگر در روی خود در اندام ایشان ببیند چنانکه در آئینه ببیند گفتند دلیل این تأویل قراءت عبدالله مسعود است « وَزَوَّجْنَاهُمْ بَعِيسَ عَيْنٍ » ای (۱) بیض

(۱) گویند رجل اعيس الشعرأى أبيضه .

واسعات العيون ، ودر مصحف او چنین است ، أبوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت «مهور حورالعین قبضات التمر و فلق الخبز» گفت کابین حورالعین مشتهای خرما باشد و پاره های نان که بدریش دهند و در خبری دیگر «ما تساقط من الخوان مهوور حورالعین» آنچه از خوان بیفتد و بریزد مهر حورالعین باشد ، آنکه دو تاویل گفتند این خبر را : یکی آنکه بصدقه بدهد و یکی آنکه برچیند و بخورد ترك تكبر و ترفع را. و در خبری دیگر «إخراج القمامة من المساجد مهوور حورالعین» گفت خاک روبرو مسجدها بیرون آوردن مهر حورالعین باشد .

( يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ ) می درخواهند و می خوانند و استدعاء میکنند بهرمیوه درحالی که ایمن باشند از بیماری و درد و مرگ و وسوسه شیطان .

( لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ ) مرگ نچشند در آنجا یعنی در بهشت. در خبر است که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ جانوری را بیارند بشکل گوسفندی و او را بدارند بجائی که اهل بهشت و دوزخ او را ببینند آنکه گویند این مرگست آنکه بفرماید قدیم تعالی تا او را بکشند و این برسبیل مثل باشد ، آنکه ندا کنند که «يا أهل الجنة خلود فلاموت أبدأ» ای اهل بهشت شما همیشه خواهید بودن اینجا که هستید مرگ نباشد شما را هرگز ، و ای اهل دوزخ اینجا همیشه خواهید بودن که مرگ نباشد شمارا هرگز ( إِلَّا الْمَوْتَةَ الْاُولَى ) گفتند «إلا» اینجا بمعنی بعد است یعنی بعد الموتة الاولى : از پس مرگ اول ، و گفتند مانند آنست که گفت «ولاتنكحوا ما نکح آباؤکم من النساء إلا ما قد سلف» ای بعد ما قد سلف ، و گفتند بمعنی سوی است ، و گفتند منقطع است بمعنی لکن الموتة الاولى قد ذاقوها ، و این تأویلها برای آن گفتند که استثناء إخراج بعض الجملة منها باشد و آن موت داخل نیست در این اوقات که او ماضی است تا اخراج توان کرد از او به الا ومثله في الكلام ما ذقت اليوم طعاماً إلا ما أكلته بالأمس ، ای سوی ما اكلته ، و سوی بمعنی إلا نزدیک است ( وَ وَقَنِيهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ) وایشانرا نگاه دارد از عذاب دوزخ و در آیت تمسکی نیست اصحاب نجار را در نفی سؤال گور و عذاب گور فی قوله «إلا الموتة الاولى» برای آنکه در آیت نفی مرگ است در بهشت و اثبات مرگ در دنیا بوده است و این منع نکند از آنکه مرگی باشد در گور پس از سؤال بدلیلی دیگر چه این قول بدلیل الخطاب باشد . جواب بهتر از این آنست که آیت خاص است بمتقیانی که موصوف باشند باین صفات و ممتنع نبود که ایشانرا از پس سؤال گور مرگ نباشد بل منعّم باشند و زنده در گور دلیل قوله ﷺ «القبر إما روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النيران» .

( فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ) نصب او بر مفعول له باشد ای لفضله ( ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ )  
گفت این بفضل خداست و نعمت او و این ظفریست بزرگوار یعنی فوز بهشت. آنکه گفت :  
( فَأِنَّا يَسْرُرَاهُ بِلِسَانِكَ ) ما این قرآن آسان کردیم بر زبان تو و این هاء کنایت  
عن غیر مذکور است و گفتند ما این قرآن بلغت تو انزال کردیم و چنین ساختیم ( لَعَلَّهُمْ  
يَتَذَكَّرُونَ ) تا همانا اندیشه کنند اینان که زبان و لغت ایشانست .  
( فَأَرْتَقِبْ ) انتظار کن آنچه تورا وعده دادیم که ایشان نیز در حکم منتظرانند از  
آنجا که بایشان خواهد رسیدن چنانکه به منتظران رسد ، و قيل منتظرون دائرة عليك و إنما  
هی علیهم گفتند ایشان نیز گوش بمرگ و ذهاب دولت و رجوع کار بایشان میدارند .

### سورة الجاثية

این سوره مکی است در قول قتاده و مجاهد . وعدد آیات او سی و هفت است در کوفی ، و  
شش در بصری و مدنی ، و چهار صد و هشتاد و هشت کلمت است . و دوهزار و صد و نود و یک حرفست  
و روایت است از ابوامامه از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که حم الجاثیه بخواند خدای  
تعالی بنزدیک حساب عورت او بازپوشد و روعت و ترس او امن گرداند. صدق رسول الله ﷺ.

### سورة الجاثية ست و ثلاثون آية و هي مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

حم فرو فرستادن کتاب از خدای عزیز و حکیم است بتحقیق در آسمانها و زمین

لآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ (۳) وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِقَوْمٍ

هر آینه آیتهاست مبرگروندگان را و در آفرینش شما و آنچه پراکنده میشود از جنبندهها آیتهاست برای گروهیکه

يُوقِنُونَ (۴) وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ

یقین کنندگانند و اختلاف شب و روز و آنچه فرستاد خدا از آسمان از روزی پس کرد زنده بآن

الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۵) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ

زمین را بعد مردنش و گردش بادها آیتهاست برای گروهیکه می یابند اینست آیتهای خدا

تَلَوْهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ (۶) وَيَلْ لِكُلِّ أَفَّاكٍ  
میخوانیم آنرا بر تو برستی پس بکدام خبر بعد خدا و آیات او میگردند وای مر هر دروغگوی

أُئِمِّمِ (۷) يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا  
کنهکاری میشود آیتهای خدا را میخواند بر او پس اصرار میکند تکبر کننده گویا نشنیده آنرا

فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۸) وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ  
پس مژده ده او را بشکنجه دردناک و چون دانست از آیات ما چیز را گرفت آنرا استهزاء آنکروه مر آنها را

عَذَابٌ مُّهِينٌ (۹) مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ شَيْئًا وَلَا مَا  
شکنجه خوارکننده است از عقب آنها جهنم است و نه بینباز کند از آنها آنچه پیشه کردند چیز را و نه آنچه را

اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰) هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا  
فرا گرفتند از غیر خدا دوستان را و مر آنها را است شکنجه بزرگ اینست هدایت و کسانی که کفر ورزیدند

بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٍ (۱۱) اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ  
بآیتهای پروردگارش مر آنها را است شکنجه از شدیدتر عذاب دردناک خداست آنکه مسخر کرد برای شما دربارا

لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲) وَسَخَّرَ لَكُمْ  
تا روان شود کشتی در آن بفرمانش و تا بجویند از جود او و شاید شما شکر گزارید و رام کرد برای شما

مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ  
آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همگی را از او بتحقیق در این هر آینه آیتهاست برای گروهی که

يَتَفَكَّرُونَ (۱۳) قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ  
تفکر کنند بگو مر کسانی را که گرویدند بخشند مر کسانی را که امید ندارند روزهای خدا را تا جزا دهد

قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ  
گروهی را آنچه بودند کسب میکردند هر که کرد کار شایسته را پس برای اوست و هر که بد کرد پس براوست پس

إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۵) وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ  
بسوی پروردگارتان باز میگردد بتحقیق دادیم اولاد یعقوب را کتاب و حکم و پیغمبری

وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۶) وَآتَيْنَاهُمْ يَنِينَ مِنَ الْأَمْرِ

وروزی کردیم آنها را از پاکیزه‌ها و برتری دادیم آنها را بر جهانیان و دادیم آنها را حجتها را از امر

فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي

پس نه اختلاف کردند مگر از بعد آنچه آمد آنها را دانش از سرکشی میان آنها بتحقیق پروردگارتو حکم میفرماید

بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۷) ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرْيْعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ

میان آنها روز قیامت بآنچه بودند در آن اختلاف میکردند پس قرار دادیم ترا بر طریقه‌ای از امر

فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸) إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ

پس پیروی کن آنرا و پیروی مکن خواهشهای آنانرا که نمیدانند بتحقیق آنها هرگز کفایت نکنند از تو از خدا

شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (۱۹) هَذَا بَصَّارَةٌ

چیزیرا و بتحقیق ستمکاران بعضی آنها دوستاراند بعضی را و خدا دوستار برهیز کارانست اینست بینائی‌ها

لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲۰) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ

برای مردمان و هدایت و رحمتی برای گروهی که یقین کنندگانند یا پنداشتند آنانکه کسب کردند بدیها را

أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَخْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ

که میکردانیم آنها را مانند آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته را یکسانست زیستن آنها و مرده بودن بداست

مَا يَحْكُمُونَ (۲۱) وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا

آنچه حکم میکنند و آفرید خدا آسمانها و زمین را بر راستی و تا جزا یابد هر کسی آنچه را

كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۲) أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ

کسب کرد و آنها نه ستم کرده شوند آیا پس دیدی کسی را که گرفت خدای خود را هوای خود و گمراه کرد او را

اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ

خدا بر علم و مهر نهاد بر گوش و دل و قرار داد بر چشم پرده پس کیست راه نماینده از بعد خدا

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳) .

آیا پس پند نمیگیرید .

قوله تعالی : ( 'حَمَّ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ) تفسیر مانند این آیت برفت .

( 'إِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ) بر قول آنکه گفت «حم» قسم است «إِنْ» جواب قسم باشد ، و آنکه گفت قسم نیست «إِنْ» ابتداء کلام است ، و آنکه گفت «حم» نام سوره یا نام قرآنست گفت محل او رفعت بابتداء و «تنزیل» در جای خبر او است . حق تعالی گفت این تنزیل کتابست از خدای عزیز محکم کار . آنکه گفت در آسمان و زمین آیاتی و دلالاتی هست مؤمنان را که در او نظر و تفکر کنند . أهل کوفه خواندند مگر عاصم «آیات» در هر سه جای حملا علی قوله لآیات بصورت مخفوض است و بمعنی در محل نصب است بر اسم «إِنْ» و آن دود دیگر بدل است ، و باقی قرءاء دو باز پسین بر رفع خواندند بر ابتدا و خبر او جار و مجرور است .

( وَفِي خَلْقِكُمْ ) گفت در خلق و آفرینش شما ( وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ ) و آنچه پراکنده است از جانوران درندگان آیاتی و دلالاتی هست گروهی را که ایشان را یقینی باشد . ( وَاِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ) و نیز در آمد و شد شب و روز گفتند مراد اختلاف ایشان است در طول و قصر هر گه که شب دراز باشد روز کوتاه و هر گه که شب کوتاه باشد روز دراز و گفتند مراد اختلاف اوست در نور و ظلمت ( وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ ) محل «ما» جر است بآنکه عطف است بر مجرور فی قوله «إِنْ فِي السَّمَوَاتِ» و «فِي خَلْقِكُمْ» و «اختلاف» و آنچه خدای فرو فرستاد از آسمان باران ( فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ ) زنده باز کرد زمین را از پس مرگش یعنی پس از آنکه خشک شده باشد ( وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ ) و در گردانیدن بادها شمالاً و جنوباً و دبوراً و صباءً ، آیاتی هست و دلالاتی گروهی خردمندان را که عقل را کار بندند و نظر و تفکر کنند ، چه این جمله أدله است و لیکن انتفاع آنان را باشد که در او اندیشه کنند .  
آنکه گفت :

( تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ ) این آیات خداست یعنی این قرآن آیات خداست که با مر تو می خوانیم بحق و درستی ، آنکه بر سبیل توبیخ و ملامت گفت : ( فَبَيَّأْتُ حَدِيثَ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ ) بکدام حدیث پس از خدا یعنی بعد حدیث الله پس از کلام خدای و آیات خدای ایمان خواهند آوردن ؟ و فرق میان حدیث خدای و آیات او آنست که حدیث متناول بود قصص را و آیات أدله و بیانات را و حدیث عبارت باشد از قرآن بأسره چنانکه گفت «فلیأتوا بحدیث مثله» «والله نزل أحسن الحدیث» و آیات بود که از قرآن بود و بود که نه از قرآن



بُود پس آیات عامتر است از حدیث سواء اگر از آیات قرآن باشد یا أدله دیگر برای آنکه آنچه از قرآن متضمن قصص و اخبار باشد هم آیات بود و آنرا آیات قرآن خوانند ، آنکه تهدید کرد و گفت :

( وَبَلِّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ) وای بر هر دروغ اندازی بزه کار مرتکب اثم و گناه ، گفتند وبل نام وادی است در دوزخ که خون وریم اهل دوزخ آنجا رود . آنکه وصف کرد این افَّاك را گفت :

( يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ) گفت آیات خدا را می شنود که بر او می خوانند آنکه اصرار می کند بر کفر در آن حال که متکبر باشد یعنی از روی تکبر بر کفر مقام می کند و می ستهد و بر او هیچ اثر نمی کند از آنکه او در آن آیات اندیشه نمی کند تا پنداری خود نشنید . آنکه گفت یا محمد مرده ده او را بعد از مولم ، و بشارت در عذاب و مضرت مجاز باشد از روی عرف اگر چه اصل وضع مانع نیست برای آنکه بشارت خبری باشد که اثر او بر بشره پیدا شود و آن در خیر و شر روان باشد ، آنکه هم در وصف او گفت :

( وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوءًا ) گفت چون از آیات ما چیزی بداند آنرا فسوس گیرد و بدان استهزاء کند چنانکه ابوجهل کرد . آنکه که حدیث زقوم بشنید ( أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّبِينٌ ) گفت ایشان را عذابی باشد خوار کننده . آنکه گفت :

( مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ ) در پیش ایشان دوزخست و بیان کرده ایم که وراء از اُضداد است خلف باشد و قدام باشد . و اینجا هر دو محتمل است از برای آن که ایشان دوزخ و ذکر آن با پس پشت انداخته اند . آنکه گفت : ( وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا ) گفت غناء نکند آنچه ایشان می کنند و اندوخته اند و ذخیره کرده از مال و ملک ( وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ ) آن معبودان که ایشان گرفتند بدون خدای و ایشانرا عذابی باشد بزرگ . ( هَذَا هُدًى ) گفت این قرآن هدی است یعنی هادی و راهنمای با لطف و بیان

( وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ ) و آنان که کافر شدند با آیات خدای خویش ( لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزٍ أَلِيمٍ ) ایشان را عذابی بود دردناک از رجز یعنی از دوزخ و رجز هم عذاب بود ، و شاید که معنی آن بود که ایشانرا عذابی بود از جمله عذاب اَلیم ، و اَلیم فعل است بمعنی مُفعل یعنی مولم ، چنانکه گویند هذا نعمة من نعمة ربی . و هذا أمر من أمر الله . ابن کثیر و حفص خواندند « اَلیم » برفع علی آنه صفة للعذاب ، و قرأه دیگر بجر خواندند علی آنه صفة للرجز ، آنکه تنبیه کرد خلقانرا بر نعمتهای خود و تذکیر کرد و یاد داد گفت :

(اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ) خدای است آنکه مسخر کرد شما را دریا تا کشتیها در او می‌رود بفرمان او و تا شما طلب روزی کنید و از او شاگرد باشید و نعمتهای او را شکر گزارید. (وَسَخَّرَ لَكُمْ مِا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) و مسخر کرد برای شما هر چه در آسمان و زمین است (جَمِيعاً مِنْهُ) همه از اوست چو هر چه در وجود است همه از اوست بهری بی واسطه و بهری بواسطه (إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ) در این آیاتی و علاماتی و دلالاتی هست گروهی را که اندیشه کنند. آنکه گفت:

(قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا) بگوی آنان را که مؤمنانند تا بیمارزند و عفو کنند کافران را که ایشان امید آیام ما نمی‌دارند یعنی ایمان نمی‌دارند بقیامت و با آنکه با پیش ما آیند و ثواب و عقاب و سزا و جزاء خواهد بودن، ایشانرا این امید نیست، و گفتند مراد بامید ترس است یعنی آنان که از آیام و قوف بن یدی الله و از آیام عقوبت نمی‌ترسند یعنی اگر چنان باشد که از کافران رنجی باین مؤمنان رسد بگوی تا از سر آن بروند و طلب قضاء و قصاص نکنند، گفتند آیت در بعضی صحابه آمد که کافری او را دشنام داد او خواست تا از او انتقام کشد خدای تعالی گفت رها کن که وقت نیست تا وقت باشد، چون آیت قتال آمد این حکم منسوخ شد. و روا بود که این حکم بر جای باشد در بعضی اوقات بر بعضی وجوه از آحاد الناس و منع نکند جمع میان این آیت بر این وجه که گفتیم و میان آیت قتال (لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) تا ما جزا دهیم قومی را بکسبی و عملی که کرده باشند. ابن عامر و حمزه و کسائی «لنجزی» خواندند بنون علی إخبار الله تعالی عن نفسه، و باقی قراء «لیجزی» خواندند بیا «إخباراً عن الله تعالی»، آنکه عدل خود را بیان کرد:

(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ) هر که او عمل صالح کند و کار نیکو برای خود کند یعنی ثواب آن او را باشد (وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا) و هر که اساءت و بدی کند و وبال آن بر او باشد (ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ) آنکه شما را با خدای برند برای جزاء اعمال از ثواب و عقاب آنکه گفت. (وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ) ما بنی اسرائیل را کتاب دادیم و حکم یعنی تورا و حکمت و نبوت و پیغمبری چه این جمله در فرزندان یعقوب بوده است چه بعضی پیغمبران صاحب کتاب بوده اند چون موسی و عیسی، و بعضی پیغمبران بی کتاب بوده اند چون لقمان (وَرَزَقْنَاهُمْ) ایشان را روزی دادیم از طیبات این لفظ هر کجا آید دو معنی دارد یکی حلالات و یکی ملذذات (وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ) و ایشان را تفضیل دادیم بر اهل روزگار خود.

(وَأْتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ) وما دادیم ایشان را یعنی بنی اسرائیل را بیّنات و حجتها و دلائلی از کار دین (فَمَا اخْتَلَفُوا) ایشان با یکدیگر خلاف نکردند (إِلَّا) پس از آنکه علم بایشان آمد (بَغِيًّا بَيْنَهُمْ) بیغی و ظلم که میان ایشان بود، و نصب او بر مفعول له است (إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) خدای تعالی حکم کند میان ایشان در آنچه ایشان در آن خلاف کرده باشند در دنیا.

(نَمْ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ) آنکه با رسول ﷺ خطاب کرد گفت ما کردیم ترا با شریعتی از کار یعنی از کار دین و اصل الشریعة الطریقة المشروعة إلى الماء رهی باشد که بکرده باشند که باو بآب رسند، آنکه هر سنتی، که هر که بر او رود و کار کند بر او بمطلوب و مقصود رسد در دین، آنرا شریعت خوانند (فَاتَّبِعْنَهَا) متابعت کن آنرا و متابعت هوای جاهلان مکن و این آنکه بود که ایشان رسول را دعوت کردند بادین خود.

(إِنَّهُمْ لَن يَغْنُؤُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا) که ایشان از تو هیچ غنا نکنند و در پیش کار تو نایستند (وإن الظالمين بعضهم أولياء بعض) و آنانکه کافرند بهری دوستان بهری اند و یکدیگر اولی ترند و متناصرند و یکدیگر را یاری دهند (وَاللَّهُ وَٰلِيُّ الْمُتَّقِينَ) و خدای تعالی یار پرهیزکارانست.

(هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ) این بصیرتها و أدله است که مردم بآن راه حق بینند (وَهُدًى وَرَحْمَةً) و بیانی و لطفی و رحمتی و نعمتی است از خدای تعالی گروهی را که ایشان متیقن باشند و شاک نباشند و بر حقایق واقف باشند.

(أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ) یا گمان میبرند آنان که اکتساب سیئات کرده اند که ما ایشان را هم چون مؤمنان خواهیم کردن که عمل صالح کنند و ایشان را بیک منزلت فرود خواهیم آوردن و تسویه کردن میان ایشان. آنکه وصف کرد کافران را گفت راست است زندگانی و مرگ ایشان و وجود و عدم ایشان در باب قلت خیر (سَوَاءٌ مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ) کوفیان خواندند إلا ابوبکر «سواء» بنصب علی إضمار فعل دل علیه الظاهر و التقدير بل يجعلهم سواء محياهم و مماتهم أي يجعلهم مستوية المحيا و الممات، مفعول دوم جعل باشد. و باقی قرآء برفع خواندند بر خیر مبتداء، أي محياهم و مماتهم مستويان. و أعمش در شاذ خواند «سواء محياهم و مماتهم» بنصب تاء علی الظرف أي فی محياهم و مماتهم أي مدّة حياتهم و موتهم و معنی آنکه ایشان فی حالتی الحیاة و الموت ملعون و مذموم و مستحق ذم و عقاب باشند (سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) گفت بد حکم میکنند این کافران در آن پنداشت بد و گمان

خطا . گفتند سبب نزول آیت آن بود که کافران گفتند اگر اینکه شما میگوئید حق است از بعث و نشور و ثواب و سرای آخرت هم ما را بهتر باشد چنانکه اینجا ما را بهتر است و ما را بر شما تفضیل بود چنانکه اینجا است . مسروق گفت مردی از اهل مکه مرا گفت این جایگاه می بینی ؟ گفتم آری . گفت شبی تا روز تمیم الداری را دیدم که در نماز این آیت میخواند و باز میخواند تا صبح بر آمدن یا نزدیک بود که آفتاب بر آید و میگریست و از این آیه نمیگذشت . فضیل بن عیاض هم چنین در نماز شب این آیت بسیار خواندی آنکه گفتی کاشکی تا فضیل بدانستی که از کدام گروه است . نسیر بن اُبی طعمه گفت شبی نزدیک ربیع خثیم بودم این آیت میخواند در نماز و تکرار میکرد و میگریست و از این آیت در نماز نمیگذشت . آنکه حق تعالی تذکیر نعمت کرد و گفت :

( وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ ) گفت بیا فرید خدای تعالی آسمانها و زمین را ( وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ) تاجزا دهند هر کسی را بآنچه کرده باشند و برایشان ظلمی نکنند از آنچه مستحق نباشند و یا حتی که ایشان را باشد نقصان نکنند و باز نگیرند .

( أفرأيت من اتخذ إلهه هوايه ) گفت میبینی آن کافر را که هوای خود و شهوت خود را خدای خود کرده است یعنی چنانچه مؤمنان خدای پرست باشند او هوا پرست است از آنجا که بخدای ایمان ندارد و بثواب و عقاب مقرر نباشد که زجر کند او را از معاصی هر چه خواهد بکند و برحسب مراد و هوای خود زندگانی کند ، و این قول عبدالله عباس و حسن و قتاده است . بعضی دیگر گفتند معنی آنست که آن پرستد که خواهد . سعید جبیر گفت قریش عزئی پرستیدند روزگاری دراز ، و آن سنگی سفید بود و عرب را عادت چنان بود که سنگی و چوبی و زرینه و سیمینه که پرستیدندی چون سنگی از آن نکوتر بدیدندی یا چیزی از آن جنس به از آن ، اوئی را رها کردند ، اما بشکستندی اما در چاه افکندندی ، و آن نورا پرستیدندی و این بحسب هوی بکردندی خدای تعالی در حق ایشان این آیت را فرستاد . مقاتل گفت این آیت در حارث بن قیس السهمی آمد أحد المستهزئين و او مردی بود که معبود بهوای خود پرستیدی هر وقتی چیزی که دلش خواستی میپرستید ، سفیان بن عیینه گفت عرب برای آن سنگ پرست بودند که خانه کعبه از سنگ بود ، حسین بن الفضل گفت در آیه تقدیم و تأخیری است و تقدیر آنکه : أفرأيت من اتخذ هواه إلهه یعنی هوای خود را بخدای خود کرده است و هوا شهوت باشد و مراد مشتبهی است و آنچه هوا و شهوت باو تعلق دارد ، شعبی گفت هوا را

اشتقاق از هوی است لَأَنَّهُ يَهُوِي بِصَاحِبِهِ فِي النَّارِ فَكَأَنَّهُ قَالَ « من هوی هوی » هر که دنبال هوای نفس دارد درافتد در دنیا در بلا و عنا و در آخرت در دوزخ و لظی . و عبدالله عباس گفت خدای تعالی در قرآن هیچ جا ذکر هوی نکرد و الا بنکوهید آنرا . و أبو امامه روایت کرد که رسول ﷺ گفت در زیر سایه آسمان هیچ معبود را نه پرستیدند که خدای آنرا دشمن تر دارد از هوی و قَالَ ﷺ « ثلاث مهلكات و ثلاث منجيات فالثلاث المهلكات شح مطاع و هوی متبع و إعجاب المرء بنفسه ، و الثلاث المنجيات خشية الله في السر و العلانية و العدل في الرضا و الغضب و القصد في الغنا و الفقر (۱) » گفت سه چیز هلاک کننده است و سه چیز رها کننده و اما آن سه هلاک کننده بخیلی است فرمان برده ، و هوای ازپی او رفته . و عجب مرد بخویشتن ، و سه رها کننده ترس خدایست در نهان و آشکارا ، و داد کردنست در خشم و خوشنودی . و میانهُ کارها نگاه داشتن در توانگری و درویشی . و شداد بن اوس روایت کرد که رسول ﷺ گفت الكيس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت . و العاجز من أتبع نفسه هواها و تمنى على الله ، زیراك آن باشد که حساب خود بکند و برای پس مرگ کاری کند و عاجز آن باشد که نفس را از قفای هوی ببرد و تمنای بهشت کند برخدای . مضر القاری گفت کوه بناخن کردن تا اوصال منقطع شود خوارتر است از مخالفت هوی چون متمکن شد در نفس . ابن المقفع را گفتند هوا چه باشد گفت هوان است که نونش دزدیده اند ، شاعر گفت :

نُونُ الْهَوَانِ مِنَ الْهَوَى مَسْرُوقَةٌ و أُسِيرُ كَيْلِ هَوَى أُسِيرُ هَوَانِ (۲)  
و قال آخر :

إِنَّ الْهَوَى لَهْوُ الْهَوَانِ بِعَيْنِهِ فَإِذَا هَوَيْتَ فَقَدْ لَقَيْتَ هَوَانًا  
وَ إِذَا هَوَيْتَ فَقَدْ تَعَبَدْتَ الْهَوَى فَأَخْضَعَ لِحُبُّكَ كَأَنَّا مِنْ كَانَا (۳)

(۱) قصد در غنی و فقر در مقابل اعجاب المرء بنفسه است چون غنی شود بخود نبالد نيك است و نجات در آن و اگر ببالد زشت است و موجب هلاک و در غضب خود را نباختن نيك است در مقابل آنکه متابعت هوای نفس کند و ترس از خدا نيك است در مقابل ترس از فقر و تهی دستی یعنی بخل چون از خدا ترسد منع خیر نکند .

(۲) یعنی هوی و هوان هر دو يك کلمه هستند و لكن نون از هوی دزدیده شد و در هوان باقی مانده است و هر که گرفتار خواهش دل است گرفتار خواری است .

(۳) خواهش دل عین خواری است و چون خواستی خوار گشتی و هر گاه عاشق شدی عشق ترا بنده ساخت پس فروتنی کن ممشوق خود را هر که باشد .

ولعبدالله بن المبارك شعر :

وَمِنَ الْبَلَاءِ وَاللِّبَاءِ عَلاَمَةٌ  
الْعَبْدُ عَبْدُ النَّفْسِ فِي شَهْوَاتِهِ  
وَأَبَى الْعَنَاقِيَةَ :

فَاعْصِ هَوَى النَّفْسِ وَلَا تُرْضِهَا  
حَتَّى مَتَى تَطْلُبُ مَرْضَاتَهَا  
ولابن الدريد وقيل أنشدها :

إِذَا طَالَ بَتْنُكَ النَّفْسُ يَوْمًا بِشَهْوَةٍ  
قَدَعَهَا وَخَالِفٌ مَا هَوَيْتَ فَا نَمَّا  
وَأَنشَدَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الطُّوسِيُّ :

وَالنَّفْسُ إِنْ أَعْطَيْتَهَا هَوَاهَا

سهل بن عبدالله التستري را پرسیدند از هوی گفت هوی درد است و مخالفتش درمان .  
وهب گفت چون دو کار پیش آید ترا و ندانی که کدام بهتر است بنگر تا کدام از هوی دورتر  
است و آن کار کن .

( وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ ) و خدای او را گمراه کرده است بر علم یعنی او را مخدول  
کرده است و با خودش رها کرده از آنکه عاقبت کار او را دانست ، وقیل حکم الله بضالاه عن  
علم بحاله گفت خدای تعالی حکم کرد بضالاش از آنجا که عالم بوده بأحوالش ( وَخَتَمَ  
عَلَى سَمْعِهِ ) و مهر بر گوش و دل او نهاد بدان تأویل که گفته شد از علامت که دلیل کفر او  
کند ( وَجَعَلَ عَلَى بَصِيرِهِ غِشَاوَةً ) و در چشم او تاریکی کرده است یعنی بمنزلت آنست  
که چشم تاریک دارد از آنجا که چیزی نمی بیند که او را بسود دارد ، و مراد آنست که نظر و

(۱) بلانشانه دارد و یکی از موارد بلا آن است که نبینند از عشق منصرف شوی . بنده آن است که

پیرو خواهش دل باشد و آزاد آنکه گاه سیر باشد و گاه گرسنه .

(۲) نافرمانی خواهش دل کن و نفس را خوشنود مساز که اگر او را بخشم آوری زینت دهد ترا

تا کی رضای نفس خواهی با آنکه او دشمنی تو میخواهد .

(۳) هر گاه نفس از توشهوتی خواست و تو توانستی و راه بمخالفت او داشتی او را رها کن و آنچه

خواستی مخالفت نمای که هوای تودشمن تست و مخالفت دوست تست .

(۴) اگر خواهش نفس را باو بدهی او دهان را بجانب خواهش خود باز نگاه میدارد .

تفکر نمیکند تا علمش حاصل شود. حمزه و کسائی و خلف خواندند « غشوة » بفتح غین بی ألف و باقی قرءاء « غشاوة » بکسر غین و ألف ، غشوة واحد باشد و غشاوة جمع بود ( فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ ) گفت که هدایت دهد او را بجز خدای تعالی ( أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ) اندیشه نمی کنید. قوله تبارك و تعالی :

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا

و گفتند نیست جز زندگی دنیا میمیریم و زنده میشویم و هلاک نکند ما را مگر دهر و نیست

لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا

مر آنهارا باین هیچ دانشی نیستند آنها جز آنکه گمان کنند و چون خوانده شود بر آنها آیات ما

بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّتُوا بِآيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) قُلِ اللَّهُ

حجتهای روشن نبود حجت آنهارا جز آنکه گفتند بیاورید پدراهای ما را اگر باشید راست گویان بگو خدا

يُخْسِئُكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ

زنده میکند شمارا پس میمیراند شمارا پس فراهم آورد شمارا تا روز رستخیز نیست شکی در آن ولیکن بیشتر

النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُوقِفُ الْمُؤْمِنِينَ

مردمان نمیدانند و مرخدا راست پادشاهی آسمانها و زمین و روزیکه برپا شود قیامت اینروز زیان کنند

الْمُكْفِلُونَ (۲۷) وَ تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةٍ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ

ابطال کنندگان و بینی هر گروهی را بزانودر آمده هر گروهی خوانده شود بسوی کتابش امروز جزا داده شوید

مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ

آنچه را بودید میکردید اینست کتاب ما سخن گوید بر شما بر راستی بتحقیق ما بودیم که می نوشتیم

مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ

آنچه را بودید میکردید پس اما کسانی که گرویدند و کردند کارهای شایسته پس وارد میکند ایشان را

رَبَّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي

پروردگارشان در رحمت او اینست رستگاری هویدا و اما کسانی که کافر شدند آیا بس نبود آیات من

تَثَلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱) وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ

که خواننده شود بر شما پس تکبر کردید و بودید گروهی گنهکاران چون گفته شود بتحقیق وعده خدا

حَقُّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ

راست است و رستخیز نیست شکی در آن گفتید ندانستیم چیست رستخیز نه گمان کنیم مگر ظنی و نیستیم ما

بِمُسْتَيْقِنِينَ (۳۲) وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ

یقین کنندگان و آشکار شد مر آنهارا لغزشهای آنچه کردند و فرو گرفت آنهارا آنچه بودند بآن

يَسْتَهْزِؤْنَ (۳۳) وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسِيكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا

استهزاء میکردند و گفته شد امروز فراموش نمائیم شما را چنانکه فراموش کردید ملاقات امروزتان را اینروز را

وَمَا أُولَئِكَ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۴) ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ

و جایگاه شما آتش است و نیست مر شما را هیچ یاری کننده این تان بجهت آنستکه شما فرا گرفتید شما آیات

اللَّهِ هُزُؤًا وَغَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۳۵)

خدارا استهزاء و فریفت شما را زندگانی دنیا پس امروز بیرون نشوند از آن و نه آنها رضا جوئی کرده شوند

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۶) وَلَهُ الْكِبَرُ يَوْمَ

پس خداراست حمد پروردگار آسمانها و پروردگار زمین پروردگار جهانیان و مراوراست بزرگواری

فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ \*

در آسمانها و زمین و اوست عزیز دستکار .

( وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا ) قدیم تعالی در این آیت حکایت گفتار کافران

کرد گفت ایشان گفتند این هی و المعنی ماهی «إن» بمعنی ماء نفی است و «هی» ضمیر حیوة

است ، گفت آن کافران میگویند حیات نیست و نخواهد بودن ما را إلا این زندگانی که در

دنیا است میمیریم و زنده میباشیم ، در معنی اوسه قول گفتند یکی آنکه کلام بر تقدیم و تأخیر است

و تقدیر آنکه نحیا و نموت یعنی زنده میباشیم مدتی آنکه بمیریم و ما را بعثی و نشوری نباشد

قول دوم آنکه نموت و یحیا اولادنا ما میمیریم و فرزندان ما از پس ما بمانند همچنان باشد که

ما زنده مانده ایم و از آنجا که ذکر ما بوجود و حیات ایشان زنده باشد و این چنان بود که



یکی از ما گوید مرده نباشد آنکه چون او فرزند رها کند . قول سوّم آنست که نموت بعضنا ونحیا بعضنا بعضی از ما بمیرند و بعضی زنده مانند چنانکه گفت « فتوبوا إلیّ بارئکم فاقتلوا أنفسکم » ای لیکتل بعضکم بعضاً بهری بهری را بکشند پس ایشان را نفس یکدیگر خوانند ( وما یهلکنا إلاّ الدّهر ) ومارا هلاک نکند إلاّ روزگار و گشت او . سعید بن المسیب روایت کرد از ابوهریره که رسول ﷺ گفت اهل جاهلیت گفتندی مارا گشت روزگار و آمد و شد شب و روز هلاک میکند خدای تعالی از ایشان باز گفت « وقالوا ما هی إلاّ حیاتنا الدّیة یا نموت ونحیا و ما یهلکنا إلاّ الدّهر » آنکه گفت روزگار را دشنام میدهند و خدای تعالی گفت فرزند آدم مرا میرنجاند بدشنام روزگار « أنا الدّهر و أبی الدّهر » روزگار منم و کار بمنست که شب و روزش میآرم . ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت خدای تعالی گفت ای فرزند آدم نگر تا نگوئی « یاخبیة الدّهر فانّی أنا الدّهر » نومیدبادروزگار ، که روزگار منم و کار بمنست که شب و روز بمن میگردد اگر خواهم فرو گذارم و اگر خواهم قبض کنم و از اینجا گفت رسول ﷺ « لاتسبوا الدّهر فانّ الله هو الدّهر » گفت روزگار رادشنام مدهید که خدای تعالی روزگار است ، بعضی گفتند معنی آنست که فإِنَّ الله مصرف الدّهر ومدبّرها آنکه ذکر مصرف و مدبّر از کلام بیفکند ، پس کلام علی حذف المضاف وإقامة المضاف إلیه مقامه افتاده است و وجه معتمد در خبر آنست که رسول ﷺ گفت روزگار را دشنام مدهید که افعالی که شما با روزگار حوالت میکنید افعال خداست جل جلاله از مرگ و زندگانی و بیماری و تندرستی و فراخی و توانگری و درویشی و مانند این و عرب و عجم از جمله بی دینان این افعال جمله بروزگار حوالت کردند و اعتقاد کردند که فعل اوست و از گشت او حاصل می شود ، و در اشعار ایشان این معنی بسیار است و از آن جمله عمرو بن قمیثه میگوید :

كَأَنِّي وَقَدْ جَاوَزْتُ تِسْعِينَ حَجَّةً      خَلَعْتُ بِهَا عَنِّي عِانَ لِحَامِي  
عَلَى الرَّاحَتَيْنِ مَرَّةً وَعَلَى الْعَصَا      أُنُوءُ ثَلَاثًا بَعْدَ هُنَّ قِيَامِي  
رَمَدَنِي بَنَاتُ الدَّهْرِ مِنْ حَيْثُ لَا أَرَى      فَكَيْفَ بَعْنُ يُرْمِي وَلَيْسَ بِرَامِي  
فَلَوْ أَنَّهُ تَبَلُّ إِذَا لَا تُقْبَلُهَا      وَ لَكَيْنِي أُرْمِي بِغَسِيرِ سِهَامِي  
وَأَفْنِي وَمَا أَفْنِي مِنَ الدَّهْرِ لَيْسَلَةٌ      وَلَمْ يُغْنِ مَا أَفْنَيْتُ سِلْكَ نِظَامِي  
وَأَهْلَكَنِي تَأْمِيلُ يَوْمٍ وَ لَيْسَلَةٌ      وَتَأْمِيلُ عَامٍ بَعْدَ ذَاكَ وَعَامِي (۱)

(۱) گویا من که نودسال گذارنده ام رشته لکام از خود دور افکنده ام ، یکبار تکیه بردودست میکنم و سه بار سنگینی خود را بر عصای اندازم تا پس از آن بایستم ، حوادث روزگار سوی من تیر می افکند \*

وقال آخر :

فَأَسْتَأْذِرُ الدَّهْرُ الْمُدَاةَ بِهِمْ  
يَا دَهْرُ قَدْ أَكْثَرْتَ فَجَعَلْتَنَا  
وَتَرَكْتَنَا لَحْمًا عَلِيًّا وَضَمِيمًا  
وَسَلَبْتَنَا مَا كُنْتَ تَعْقِبُنَا

وَالدَّهْرُ يَرْمِينِي وَ لَا أُرْمِي  
بِسَرَاتِنَا وَ وَقَرْتَ فِي الْعَظِيمِ  
لَوْ كُنْتَ تَسْتَبْقِي مِنَ اللَّحْمِ  
يَا دَهْرُ مَا أَنْصَفْتَ فِي الْحُكْمِ (۱)

و قال آخر أنشده الفرءاء :

حَنْتَنِي حَانِيَاتُ الدَّهْرِ حَتَّى  
قَصِيرِ الْخَطْبِ وَيَحْسَبُ مَنْ رَأَى  
كَأَنِّي فَاتِكُ أَذْنُو لِيصِيدِ  
وَلَسْتُ مُقِيدًا أَنِّي بِقَيْدِ (۲)

و قال كثير :

وَكُنْتُ كَذِي رَجُلَيْنِ رَجُلٍ صَبِيحَةٍ  
وَرَجُلٍ رَمَى فِيهَا الزَّمَانُ فَشَلَّتْ (۳)

و قال لبيد :

فِي قُرُومٍ سَادَةٍ مِنْ أَهْلِهِمْ  
نَظَرَ الدَّهْرُ إِلَيْهِمْ فَأَبْتَهَلَ (۴)

ولاين لنكك المصري :

قُلْ لِدَّهْرِ عَنِ الْمَكَارِمِ عَطْلِ  
يَا قَبِيحَ الْفِعَالِ جَهْمَ الْمُحَيَّا

\* بطوری که نمی بینم ، چه خواهد بود حال آنکه براو تیر اندازند و او نتواند تیر انداخت ؟ اگر يك تیر بود من از آن پرهیز می کردم و لكن مرا بتیرهای بسیار، نه فقط بآنها بلکه بغير آن هم، نشانه ساختند . من فانی می شوم و يك شب از روزگار را فانی نمیتوانم کرد و آن شبهای فوت شده برای من باندازه يك ريسمان ارزش ندارد . مرا هلاک کرد آرزوی این روز و این شب و این سال و سال دیگر . و بیت چهارم را روایت کرده اند و فلواتنی لما رمنتی رمیتها \* و لكنها ترمی بغير سهام ، و این واضحتر است .

(۱) روزگار دشمن را بر آنان ( قوم من ) ترجیح داد و او بر من تیر می افکند و من تیر براو نمی افکنم . ای روزگار بسیار مارا بحزن آوردی بمرگ بزرگان ما و استخوان مارا شکستی و مارا گوشتی ساختی روی تخته قصابی ، اگر گوشتی باقی گذاشته باشی ، و آنچه بمادادی باز گرفتی . ای روزگار در حکم انصاف نکردی .

(۲) پشت مرا خم کردند خم کنندگان روزگار گویا من بآهنك كشتن شكار آهسته نزد شكارمیروم گامهای من کوتاه است هر کس مرا ببندد پندارد پای من در قید است اما در قید نیستم .

(۳) من مانند مردی هستم که یکپای او سالم است و یکپای او را زمانه بتیر زده است و فالج شده .

(۴) در میان جماعتی سرور و بزرگ از آنان بودم که روزگار سوی آنان نظر افکند و نفرین کرد .

- كَمْ كَرِيمٍ حَطَطْتَهُ عَنْ بَقَاعٍ      وَ لَتَبِيمٍ الْحَقَّتَهُ بِالْكَرِيَا (۱)  
 وقال آخر:
- لَحِيَ اللَّهُ ذَمْرًا شَرُهُ قَبْلَ خَيْرِهِ      وَ وَجَدَ الصِّيفِي أَنَّى بَعْدَ مَعْبَدِ (۲)  
 ولاخر:
- فَلَيْلَهُ ذَمْرٌ خَيْرُهُ لِلثَّامِ      وَأَحْرَارُهُ صَرَعِي بِكُلِّ سَبِيلِ (۳)  
 ولابن الرومي:
- ذَمْرٌ عَلَا قَدْرُ الْوَضِيعِ بِهِ      وَ هَوَى الشَّرِيفُ يَحُطُّهُ شَرُّهُ  
 كَالْبَحْرِ يَرُسُّ فِيهِ لَوْلَاهُ      سَفَلًا وَيَعْلُو فَوْقَهُ جَيْفُهُ (۴)  
 ولاخر:
- رَأَيْتُ الذَّمْرَ تَكْتَبُو بِالْكَرَامِ      وَ يَرْفَعُ جَانِبَ الْقَوِيمِ اللَّثَامِ  
 كَأَنَّ الذَّمْرَ مَوْتُورٌ حَقُودٌ      يُطَالِبُ ذَحْلَهُ عِنْدَ الْكَرَامِ (۵)  
 و للبحتری:
- لَقَدْ حَكَمْتَ بَيْنَا اللِّدَالِي بِجَوْرِهَا      وَ حَكَمْتَ بِنَاتِ الذَّمْرِ لَيْسَ لَهَا قَصْدٌ  
 أَفِي الْعَدْلِ أَنْ يَشْقَى كِرَامٌ بِجَمْعِهَا      وَيَأْخُذُ مِنْهَا صَفْوَهَا الْقَعْدُودُ الْوَعْدُ (۶)  
 ولاخر:
- وَ لَمَّا رَأَيْتُ الذَّمْرَ أَنْخَتُ صُرُوفَهُ      عَلَيَّ وَ أَوْدَتُ بِالذَّخَائِرِ وَالْمَقْدِ  
 صَرَفْتُ فُضُولَ الْهَالِ حَتَّى رَدَدْتُهَا      إِلَى الْقَوْتِ خَوْفًا أَنْ آجَاءَ عَلَيَّ عَهْدِي (۷)

- (۱) بگو بان روزگار که از مکارم و فضائل عاری است ای بدکردار ترش روی چه بسیار جوان مرد را از بقمه های خود فرود آوردی و مردم فرومایه را بشریا رسانیدی .
- (۲) نفرین بر روزگار که شراویش از خیر او است و افسوس از صیفی که پس از معبد آمد (نام مردی است).
- (۳) خدایا چه روزگاری است که خیر آن خاص فرومایگان است و آزاد مردان در هر جا بخاک افتاده اند .
- (۴) روزگار قدر مردم دون را بالا میبرد و شریف را شرف او پست میگرداند مانند دریا که مروارید را در قعر خود میپرورد و لاشها بیالای آن قرار میگیرند .
- (۵) روزگار را می بینم که رادمردان را بر زمین میزند و جانب مردم پست را بلند میگرداند گوئی کینه جوی است و کینه خویش را از راد مردان میخواهد .
- (۶) شبها ( زمانه ) میان ما بستم حکم کرد و حکم روزگار بمدل نیست . آیا عدل است که بزرگان از آن بدبخت شوند و نعمت آنرا فرومایگان و دونان ببرند .
- (۷) چون دیدم گردش روزگار بار خود را بر من افکند و مال و اندوخته مرا نابود ساخت زیادتی اموال را مصرف کردم و بقوت قناعت ورزیدم از بیم آنکه باز بسروقت من آید برسم خود .

ولآخر :

أَلَمْ تَرَ أَمْأَلَهُ طِوَالُ  
مَنْ لَمْ يُؤَدِّ بِهِ وَالِدَاهُ  
مَنْ لَمْ يَخْفُ صَوْلَةَ اللَّيَالِي  
وَالْعُمْرُ أَيَّامُهُ قِصَارُ  
أَدَبُهُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ  
كَدَحٍ فِي وَجْهِهِ الْعِثَارُ (۱)

ولاین لنتک :

أَيَّ دَهْرٍ وَيَحْكُ مَاذَا الْفَلَطُ  
حِمَارٌ يُسَيِّبُ فِي رَوْضَةٍ  
وَلَهُ أَيْضًا :  
لَثِيمٌ عَلَا وَكَتْرِيمٌ هَبَطُ  
وَطِرْفٌ بَلَا عَلْفٍ يُرْتَبَطُ (۲)

يَا زَمَانَا أَلْبَسَ الْأَحْرَارَ ذِيلاً وَ مَهَانَةً  
لَسْتُ عِنْدِي بِزَمَانٍ  
أُجْنُونًا مَا نَرَاهُ  
إِنَّمَا أَنْتَ زَمَانَةٌ  
مِنْكَ يَبْدُو أَمْ مَجَانَةٌ (۳)

وله أيضاً :

زَمَانٌ رَأَيْنَا فِيهِ كَثْلُ الْعَجَائِبِ  
لَوْ أَنَّ عَلَى الْأَفْلاكِ مَا فِي قُلُوبِنَا  
وَأَصْبَحَتِ الْأَذْنَابُ فَوْقَ الذَّوَائِبِ  
تَهَافَّتِ الْأَفْلاكُ مِنْ كَثْلِ جَانِبِ (۴)

وله أيضاً :

جَارَ الزَّمَانُ عَلَيْنَا فِي تَصَرُّفِهِ  
عِنْدِي مِنَ الدَّهْرِ مَا لَوْ أَنَّ أُيسَّرَهُ  
وَأَيُّ دَهْرٍ عَلَى الْأَحْرَارِ لَمْ يَجِيرُ  
يُلْقَى عَلَى الْفَلَكِ الدُّوَارِ لَمْ يَدُرِ (۵)

- (۱) انسان آرزوهای دراز دارد و عمرش کوتاه است . کسی را که پدر و مادر ادب نکند روز و شب ادب خواهد کرد هرکس از جمله زمانه نترسد بلغزد و بروی درافتد .
- (۲) ای روزگار وای بر تو این چه غلط است . فرومایه بلند گردد و دادمرد بزمین افتد . خر را در بوستان بچرا گذارند و اسب نجیب را بی علف به آخور می بندند .
- (۳) ای زمانه که آزاد مردان را جامه خواری و ذلت پوشانی تو زمانه نیستی بلکه زمانتی و ما را زمین گیر میکنی آیا اینکه از تو می بینیم دیوانگی است یا شوخی و بی شرمی .
- (۴) زمانه که در آن همه گونه شکفتی ها دیدیم دم بالای موی سر جای گرفت اگر آنچه در دل ما است بر آسمانها گذارند آسمان از هر طرف پراکنده شود .
- (۵) زمانه بر ما جور کرد و کدام زمانه است که بر آزاد مردان ستم نکرده باشد ، از روزگار چندان سختی دیدم که اگر آسانترین آنرا بر آسمان گردان نهند از گردش بازماند .

و گفتند صعصعة بن صوحان بر قبر أمير المؤمنين عليه السلام با استاد واين بيتها بخواند برسپيل

تمثيل :

|  |                                 |
|--|---------------------------------|
| هَلْ خَبَرَ الْقَبْرُ سَائِلِيهِ       | أَمْ قَرَّ عَيْنُنَا بِزَارِيهِ |
| أَمْ هَلْ تَرَاهُ أَحَاطَ عِلْمًا      | بِالْجَسَدِ الْمُسْتَكْنِ فِيهِ |
| لَوْ عِلِمَ الْقَبْرُ مَنْ يُوَارِي    | تَاهُ عَلَى كُلِّ مَنْ يَلِيهِ  |
| يَا مَوْتُ مَاذَا أَرَدْتَ مِنِّي      | حَقَّقْتَ مَا كُنْتُ أَتَقِيهِ  |
| يَا مَوْتُ لَوْ تَقَبَّلْتُ افْتِدَاءَ | لَكُنْتُ بِالرُّوحِ أَقْتَدِيهِ |
| دَهْرٍ رَمَانِي بِفَقْدِ الْفِي        | أَذْمُ دَهْرِي وَأَشْكِيهِ (۱)  |

و قال آخر :

|   |   |
|---|---|
| سَهْمُ الزَّمَانِ عَلَيَّ غَيْرُ مُصَرِّدٍ    | مِنْ آلِ عَتَابٍ وَ آلِ الْأَسْعَدِ       |
| فَالْيَوْمَ أَضْحَوْا لِلْمَمْنُونِ وَسِيقَةَ | مِنْ رَائِحِ عَجَلٍ وَ آخَرَ مُغْتَدِ (۲) |

شعر لآخر :

|   |   |
|---|---|
| دَفَعْنَا بِكَ الْآيَامَ حَتَّى إِذَا أَتَتْ    | تُرِيدُكَ لَمْ تَسْتَطِيعْ لَهَا عَنْكَ مَدْفَعًا |
| مَضَى صَاحِبِي وَاسْتَقْبَلَ الدَّهْرُ صَرَاعِي | فَلَا بُدَّ أَنْ أُلْقَى حِمَامًا فَأَصْرَعَا (۳) |

(۱) آیا قبر بسؤال کنندگان جواب میدهد . یا چشمش بیدار زائران روشن میگردد آیا آگاه است بان جسدی که در آن قرار گرفته است . اگر قبر بدانند که را پوشانیده است بر همه اطرافیان خود فخر و مباهات میکند . ای مرگ از من چه میخواهی آنچه را از آن میترسیدم بر سر من آوردی . ای مرگ اگر فدیه قبول میکردی من جان خود را بفدیه او میدادم . روزگار مرا بنیودن دوست مبتلا ساخت او را ملامت میکنم و شکایت مینمایم .

(۲) تیر زمانه بر من خطا نمی کند در باره خاندان عتاب و خاندان اسید ( یعنی آنها را که هلاک کرد تیری بود که بر من انداخت ) اکنون کاروان مرگ هستند گروهی بشتاب شبانه رفتند و گروه دیگر بامداد میروند . و سیه جماعت شران است در سفر .

(۳) مایباری تو باروزگار نبرد کردیم و شر او را باز گردانیدیم تا وقتی آهنگ تو کرد نتوانستیم از تو دفع کنیم . دوست من در گذشت و روزگار روی بمن آورد ناچار من باید مرگ را ملاقات کنم و بزمن افکنده شوم .

ولآخر :

إِنَّ الْجَدِيدَيْنِ فِي طَوْلِ اخْتِلَافِيهَا لَا يُبْقِيَانِ ثَرَاءَ لَا وَلَا 'عَدْمًا' (۱)

و اشعاری که متضمن این معنی است بتازی و فارسی آنرا حدی نیست و فارسی نیاوردم چه غرض ما تصحیح قول رسول است ﷺ و بیان تأویل آنکه گفت «فان الله هو الدهر» (۲) آنکه گفت :

(وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ) ایشان را یعنی کافران را باین که میگویند علمی نیست جز ظن محض نمی برند و آنچه بظن و گمان گویند بیشتر خطا باشد که «الظن يخطي ويصيب» پس آنکه اضافت افعال خدای با دهر کند ظن او جز خطانست برای آنکه بآدله خلاف آن معلوم شده است . حسین بن الفضل گفت معنی حدیث آنست که : فان الله مدهر الدهر . و از امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه در خطبه روایت کردند «مدهر الدهر من عنده الميسور ومن لديه المعسور» و گفتند سالم بن عبدالله بن عمرو قتی ذم دهر میکرد پدرش او را گفت چرا ذم دهر میکنی و دهر بی خبر است از این و آنشد :

فَمَا الدَّهْرُ بِالْحَامِي لِشَيْءٍ تُحِبُّهُ وَلَا جَالِبِ السَّلْوَى فَلَا تَشْتُمِ الدَّهْرَ  
وَالكَيْنَ مَتَى مَا يَبْعَثُ اللهُ بَاعِثًا عَلَى مَعْشَرَ يَجْمَلُ مَيَّاسِيرَهُمْ عُسْرًا (۳)

ولبعضهم في هذا المعنى :

(۱) روز و شب که پیوسته نو میشوند در مدت آمدوشد خود نه ثروت را باقی میگذارند و نه فقر را .

(۲) این ابیات که مؤلف آورده است مناسب حدیث است اما مناسب مضمون قرآن نیست چون آیه شریفه اشاره برد جماعتی است که بتأثیر طبیعت قائلند و وجود حقائق غیر اجسام را باطل می شمارند و منکر خدای تعالی و عقول و نفوس مجرد و معاد میباشند . اما صاحبان این ابیات بهمه این امور معتقدند و بروزگار دشنام میدهند نه برای آنکه آنرا خالق همه چیز می شمارند و خداوند در رد دهریان فرمود که آنان بچیزی اعتماد کردند که بر آن اعتماد نشاید کرد یعنی نیافتن و حس نکردن چیزی را دلیل نبودن آن گرفتند با آنکه نیافتن دلیل نبودن نیست «و ما لهم بذلك من علم انهم الايظنون» و چون تتبع کنی در جمیع دهریین و طبیعیین جز این دلیل نیابی که ما تا چیزی را حس نکنیم بان ایمان نداریم .

(۳) روزگار نیست آنکه حفظ میکند چیزی را که تو دوست داری و یا بلا را سوی تو میکشاند پس روزگار را دشنام مده . بلکه خداوند تعالی است که چون برگروهی مکرهوی فرستد آسانی را بر آنها سخت میگرداند .

دَارِ الزَّمَانِ عَلَى الْأُمُورِ فَلَمَّا نَهَ  
وَذَرَّ الزَّمَانَ عَنِ الْمَلَامِ فَلَمَّا نَهَا  
يُشْكِي الزَّمَانُ وَيُسْتَزَادُ وَإِنَّمَا  
وَأَنشَدَ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الثَّقَفِيُّ :

يَا عَالِمًا يَعْجَبُ مِنْ دَهْرِهِ  
فَالدَّهْرُ مَا مُورٌ لَهُ أَمِيرٌ  
كَسَمَ كَافِرٍ أَمْوَالَهُ جَمَّةٌ  
وَمُؤْمِنٍ لَيْسَ لَهُ دِرْهَمٌ  
لَا تَلُمِ الدَّهْرَ عَلَى غَدْرِهِ  
قَدْ يَنْتَهِي الدَّهْرُ إِلَى أَمِيرِهِ  
يَزْدَادُ أَوْضَاعًا عَلَى كُفْرِهِ  
يَزْدَادُ إِيمَانًا عَلَى فَقْرِهِ (۲)

( و إِذَا تَنَتَّلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ ) گفت چون برایشان خوانند یعنی بر کافران «بیّنات» در آن حال که آن آیات مبین و روشن باشند و نصب او بر حال است ( مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ ) ایشان را هیچ حجت نباشد یعنی علت و دست آویز و بهانه ( إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبَعُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ) «إلا آنکه گویند پدران ما را باز آید اگر راست میگوئید و «أَنْ» مع الفعل در محل رفع است بر اسم کان و «حجتهم» منصوب بر خبر او مقدم بر او ، حق تعالی گفت جواب ایشان چنین ده :

( قِيلَ لِلَّهِ يُحْيِيكُمْ ) بگو که خداست که شما را زنده میکند ( ثُمَّ يُمَيِّتْكُمْ ) پس بمیراند شما را ( ثُمَّ يَجْزِيكُمْ ) پس جمع کند شما را برای روز قیامت و در وقوع آن روز شکی نیست ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند .  
( وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ) خدایراست ملك و پادشاهی آسمان و زمین ( وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ ) و آن روز که قیامت برخیزد آن روز مبطلان و باطل مذهبان زیانکار باشند .

( وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئَةٍ ) گفت هرامتی را و جماعتی را آن روز در زانو افتاده بینی

(۱) بازمانه مداراکن در هر کار که اگر مدارا نکنی آزار ها کند با تو . زمانه را از نکوهش بری دار ، که زمانه حکایت میکند جریان قلم تقدیر را . از زمانه شکایت میکنند و از او زیادتی میطلبند با آنکه نفوذ احکام بدست خداوند است .

(۲) ای دانشمندی که از روزگار خود در شگفتی ، روزگار را بخیانیت نکوهش میکنی که آن مامور است و فرماندهی دارد و بفرمان او رفتار میکند چه بسیار کافر که مال بسیار دارد و با کفر او مالش چند برابر میشود ، و بسا مؤمنی که يك درهم ندارد و ایمانش پیوسته در افزونی است با تهی دستی خویش .

يقال جثى على ركبته إذا برك جثواً وجثا على رؤوس أصابعه ، و الجثو أبلغ من الجثو وأصله من الجمع لأن الجاثي مجمع الأطراف وقال طرفة:

تَرَى جَثْوَتَيْنِ مِنْ تُرَابٍ عَلَيْهِمَا صَفَائِحُ صُمِّ فِي صَفِيحٍ مُصَمَّدٍ (۱)

و أبو عثمان النهدي گفت : در روز قیامت ساعتی باشد که آن ساعت بمقدار ده سال باشد از سالهای دنیا خلقتان در زانو افتاده باشند تا ابراهیم خلیل ، و میگوید نفسی نفسی . ( کُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا ) هر امتی را با نامه خود خوانند یعنی نامه عملشان (الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ) امروز جزا دهند شمارا آنچه کرده باشید ( هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ ) این نامه ماست که گواهی میدهد و سخن میگوید بر شما بدرستی و راستی گفتند مراد دیوان عملست که کرام الکاتبین نوشته باشند و گفتند لوح محفوظ است . مجاهد روایت کرد از عبدالله عمر که رسول ﷺ گفت اول چیزی که خدایتعالی آفرید قلم بود و آنرا از نور آفرید و طول او پانصد ساله راه باشد آنکه لوح بیافرید و طول او پانصد ساله راهست آنکه قلم را گفت بر او بنویس هر چه خواهد بود تا قیامت و نام خلقان بنویس از بر و فاجر و رطب و یابس آنکه این آیت بر خواند « هذا کتابنا ينطق عليكم بالحق » ( إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ) ما نسخه فرمائیم آنچه شما کرده باشید ، آنکه گفت اگر اصلی نبود نسخه چگونه توانستی کردن و استنساخ نسخه فرمودن باشد و سین طلب و استدعا را .

( فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ) گفت اما آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند خدای تعالی ایشان را در رحمت خود برد یعنی در بهشت و آن رستگاری و ظفر باشد آشکارا .

( وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا ) اما آنکه کافر باشند ( أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتٍ ) اینجا محذوفی است از کلام بر تقدیر آنکه فیقال لهم أفلم تكن آياتی ( تَتْلَى عَلَيْكُمْ ) نه آیات من میخوانند بر شما پس استکبار کردید و گروهی مجرم و کافر مصر بودید بر کفر .

( وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ) و چون گویند ایشان را که وعده و نوید خدای حق است و درست ( وَالسَّاعَةُ لَارِيبَ فِيهَا ) قیامت را در اوشکی نیست . حمزه خواند « والساعة بنصب خواند عطفاً على الوعد . و عامته قرأ برفع بر ابتداء ، و حجت اینان قوله « إِنَّ الْأَرْضَ

(۱) دو توده خاک بینی که بر آنها چند قطعه سنگ سخت است باصفحه محکم استوار، مقصود وی آن

است که قبر بخیل و قبر سخی هر دو مانند هم است .



لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين» بالرفع لا غير ( قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ )  
گوئید ما ندانیم که ساعت چه باشد یعنی قیامت بر طریق ججه و انکار ( اِنْ نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّا )  
ما نپنداریم الا پنداشتنی و ما را از این هیچ علمی یقین نیست .

( وَبَدَأْهُمْ سَيِّئَاتٍ مَّا عَمِلُوا ) پدید آید ایشان را بدی آنچه کرده باشند یعنی جزاء  
آن بدی برای آنکه روز قیامت روز جزاء باشد ( وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ )  
و بایشان رسد آنچه استهزاء کرده باشند ، یعنی هم جزاء آن یعنی جزای عمل ایشان و جزاء  
استهزاء ایشان رسد .

( وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنْسِفُكُمْ ) و گویند ایشان را ما شما را فرو گذاریم از ثواب امروز  
چنانکه شما فرو گذاشتید ایمان باین روز، این نسیان بمعنی ترك باشد ، و گفتند مراد نسیانست  
بر سیل مجاز و تشبیه یعنی چنانکه شما این روز را فراموش کردید ما شما را فراموش کردیم  
یعنی بمنزلت فراموشان فرود آوردیم شما را تا کس بخیر نام شما نبرد و ذکر شما نکند گوئی  
دریاد کس نیستید ( وَ مَا وَايَكُمُ النَّارُ ) و جای شما دوزخ باشد ( وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ) شما  
راهیچ یار و یاور نباشد .

( ذَٰلِكُمْ بِأَنكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا ) آنکه باز نمود که این بجزاء  
و مکافات آنست که شما آیات خدای فسوس گرفتید و بآن استهزاء کردید ( وَ غَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ  
الدُّنْيَا ) و زندگانی دنیا بفریفت شما را ( فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا ) امروز برون نیارند  
ایشان را از آنجا یعنی از دوزخ ( وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ) و نه نیز طلب رضای ایشان کنند .  
( فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ ) خدای را سپاس که خداوند آسمانها  
و زمین است و خدای جهانیا نیست .

( وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ) و او راست کبریاء و  
عظمت در آسمانها و زمین و او عزیز و منیع و محکم کار است ، و از کلام خدای تعالی که در کتب  
اوایل فرستاد آنست که گفت « الكبرياء ردائي و العظمة ازادي فمن نازعني واحداً منها ألقيته  
في النار » بزرگی و بزرگواری رداء و ازار من است هر که منازعت کند بامن در یکی از این دو  
در دوزخ افکنم او را .

## سورة الأحقاف

این سوره مکی است، سی و پنج آیتست بعدد کوفیان و سی و چهار در عدد بصریان و مدنیان و ششصد و چهل و چهار کلمه است، و دو هزار و پانصد و نود و پنج حرفست، و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سورة الأحقاف بخواند خدای تعالی بعدد هر ریگی که در دنیا است او را ده حسنه بنویسد و ده سیئه بسترده و ده درجه رفع کند.

### سورة الاحقاف خمس و ثلثون آية وهي مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بناام خداوند بخشاينده مهربان

حَمِّ (۱) تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ

حم فرستادن کتاب از خداوند عزیز درستکار نیافریدیم آسمانها و زمین را

وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ (۳)

و آنچه میان آندواست مکربراستی و مدت نامبرده و کسانی که کافر شدند از آنچه بیم کرده شدند روگردانند

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ

بگو آیا دیدید آنچه میخوانید از غیر خدا بنمائید مرا چه چیز آفریدند از زمین یا مر آنها را

شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَتْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ

شرکتی است در آسمان ها بیاورید مرا بکتابی از پیش این یا بازمانده از دانشی اگر هستید

صَادِقِينَ (۴) وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ

راستگویان و کیست گمراه تر از آنکه میخواند از غیر خدا کسی را که استجابت نکند مر او را تا روز

الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ (۵) وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً

رستخیز و آنها از دعاء خودشان بیخبرانند و چون انگیخته شوند مردمان باشند مر آنها را دشمنان

وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ (۶) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا  
و باشند بمبادت خود کافران و چون خوانده شود بر آنها آیت‌های ما روشن گفت آن‌ها که کافر شدند

لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ  
مرحوق را چون آمد ایشانرا اینست سحری آشکارا یا میگویند بر بسته آنرا بگو اگر بر بستیم آنرا

فَأُولَٰئِكَ تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي  
پس نه مالک شوید برای من از خدا چیزی را او دانا تر است آنچه خوض می کنید در او برست بآن گواه میان من

وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۸) قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا أَدْرِي مَا  
و میان شما و اوست آمرزنده مهربان بگو نیستم من نو درآمده از پیغمبران و نمیدانم آنچه

يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۹) قُلْ  
کرده شود بمن و نه بشما نه پیروی کنم جز آنچه را وحی شود بسوی من و نیستم من جز ترساننده هویدا بگو

أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ  
آیا دیدید اگر بود از جانب خدا و کافر شدید بآن و گواهی داد گواهی دهنده از اولاد یعقوب بر

مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) وَ قَالَ الَّذِينَ  
مانند آن پس گروید و تکبر کردید بتحقیق خدا هدایت نکند گروه ستمکاران را و گفتند کسانی که

كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ  
کفر و زیدند مر کسانی را که گرویدند اگر بود بهتر پیشی نمی گرفتند ما را بسوی او و چون هدایت نیافتند بآن

فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ (۱۱) وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا  
پس دور است که گویند این افتراء است دیرینه و از پیش آن کتاب موسی پیشوا و بخشی و این است

كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ (۱۲) إِنْ  
کتابی تصدیق کننده بزبان نیست عربی تا بیم کند آن‌ها که ستم کردند و مزده باشد مر نیکوکاران را بتحقیق

الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳)  
کسانی که گفتند پروردگار ماست خدا پس بر جا ماندند پس نیست بیمی بر آنها و نه آنها اندوهناک شوند

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴) وَ وَصَّيْنَا

آنکروه یاران بهشت اند جاویدان در آن پاداشی است بآنچه میکنند و وصیت کردیم

الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ

آدمی را به پدر و مادرش نیکوئی بار برگرفت او را مادرش بکراهت و بنهاد او را بکراهت و آبستنی او

وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي

وازشیر گرفتن او سی ماه است تا چون رسید بحد جوانی خود و رسید چهل سال را گفت پروردگارا الهام کن مرا

أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ

که شکر گزارم نعمت ترا که نعمت بخشیدی بر من و بر پدر و مادرم و آنکه بکنم شایسته‌ای را که پسندی آنرا

وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ

واصلاح کن مرا در اولاد من بتحقیق بازگشتم بسوی تو و بتحقیق من از مسلمانانم آنکروه کسانی‌اند

تَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَ الصَّادِقِ

که می پذیریم از آنها نیکوتر آنچه را کرده‌اند و می‌گذریم از لغزشهای آنها در یاران بهشت وعده راست

الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶)

آنچنانیکه بودند وعده داده شدند .

قوله تعالى (حَمَّ تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ) تفسیر این آیت از پیش

رفته است .

( مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا ) قدیم تعالی گفت نیافریدیم ما آسمان

و زمین را و آنچه در میان آنست ( إِلَّا بِالْحَقِّ ) إِلَّا بِحَقِّ وَدَرَسْتِي وَرَاسْتِي و برای تعریض خلق انواع

نعمت را و برای تعریض ایشان ثواب را، و آنرا ببازی نیافریدیم و مهمل فرو نگذاشتیم ( وَأَجَلٍ

مُسَمًّى ) و وقتی نام زده کرده در لوح محفوظ برای فرشتگان تا لطف باشد ایشان را

( وَالَّذِينَ كَفَرُوا ) و آنان که کافرند از آنچه ایشانرا بآن می‌تیرسانند اعراض می‌کنند و

برمی‌گردند و برواقبال نمیکنند بقبول . آنکه گفت :

( قُلْ ) بگو ای محمد که آنچه شما خوانید آنرا بدون خدای از بتان ( أَرُونِي ) بنمائید

بمن تا ایشان از چه وجه مستحق عبادتند و چه آفریده اند از زمین یا ایشان را چه شرکت و انبازی است در خلق آسمان کنابی بیارید که پیش ازین قرآن فرود آمده است که در آنجا ذکر اینان است یا وجه استحقاق اینان عبادت را ( «أَوْ أَثَارَةَ مِنْ عِلْمٍ» ) قراءت عامه اثاره است بالف و در معنی او خلاف کردند . عبدالله عباس گفت از رسول ﷺ که او گفت « او اثاره من علم » ای خطی ، خطی بیارید از علم که دلیل صحت قول شما کند در عبادت اینان . قتاده گفت خاصه ، علمی خاص بیارید . حسن گفت علمی مستخرج بیارید من اثر التراب و منه قوله « وَأَثَارُوا الْأَرْضَ » مجاهد گفت روایة تأثر و منها علمی که روایت میکنید من اثر الحدیث آثره اثرأ و اثاره كالتشجاعة والسماحة . و الحدیث مأثور و الاثر الحدیث المأثور المروی . و قال الاعشى شعر :

إِنَّ الَّذِي فِيهِ تَهَارَيْتُمْ      بُيِّنَ لِلسَّامِعِ وَالْآثِرِ (۱)

ای راوی - کلمی گفت بقیه من علم من الاثر الذي يبقى آن نشان که می بماند . أخفش گفت عرب گوید لهذه الناقة اثاره من سمن أي بقية وأثر . قال الراعي :

وَذَاتِ أَثَارَةٍ أَكَلْتُمْ عَلَيْهَا      فَمَا تَا فِي أَكْمَتِهَا قِصَاراً (۲)

و روایت کردند از امیر المؤمنین عليه السلام که او خواند اثاره بفتح همزه و سکون یعنی خاصه من العلم أو اثر تم بها که شما را بآن برگزیده اند و تخصیص کرده . و عکرمه خواند « او میراث من علم » یا میراثی از علم ( «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» ) اگر راست می گوئید . آنکه گفت :

( « وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » ) کیست گمراه تر و جاهل تر از آنکه او کسی را خواند و عبادت کند بدون خدای که او را اجابت نکند و جواب ندهد تا بروز قیامت یعنی ابد الدهر و گفتند تا بروز قیامت که ایشان جواب دهند بتبراً ( « وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ » ) و ایشان از دعاء ایشان غافل باشند و برای آن بضمیر عقلاء کنایت کرد از ایشان که ایشان را جاری مجری ملوک و امراء و مخدومان کرد که ایشان را خدمت کنند و گفتند برای آن اضافت فعل عقلا کرد بایشان از غفلت (۳) چنانکه « فی

(۱) آنچه شما در آن شك و تردید دارید برای شنونده و حکایت کننده واضح و آشکار است .

(۲) این بیت در نسخه مطبوعه غلط است و در نسخه خطی این بنده که موافق آن ضبط کردیم

نیز صحیح نیست و عبارت صحیح چنین است « و ذات اثاره اكلت عليها \* نباتا فی اکمه ففارا » .

یعنی ماده شتری که خود دارای چربی بود و فربه و با آن حال گیاه خورد در شکوفه باز بالید

(۳) غفلت فعل عاقل است و جماد را غافل نگویند .

فلك يسبحون». و قوله « فظلت أعناقهم لها خاضعين » و « رأيتهم لي ساجدين ». (وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ) گفت و آنکه که حشر کنند مردمان را اینان دشمنان باشند و عبادت عابدان ایشان کفران آرند و تبرّاً کنند چنانکه گفت « تبرّأنا إليك ما كانوا إيانا يعبدون » برای این قید زد إلى يوم القيمة در آیت اول . و این آیات مذمت و ملامت و تقریر بت پرستان است و تسفیه رأی و حکم ایشان . آنکه هم از وصف حال ایشان و وجود و عناد ایشان طرح بیان کرد گفت :

(وَإِذَا تَثَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ) چون این آیات مبین روشن ما برایشان خوانند (قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ) کافران گویند این قرآن حق و صدق را که آمد بایشان سحر و جادویی ظاهر است .

(أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ) یا گویند که فرا بافته است (قُلْ) تو جواب ده ای محمد و بگو که این قرآن اگر من فرا بافته ام و ساخته و بافته من است (فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا) شما هیچ نتوانید کردن بجای من از خدای و نتوانید تا حمایت کنید مرا از خدای چه او عالمتر است بآنچه شما در او خوض کنید يقال أفاض القوم في الحديث و خاضوا فيه إذا تنازعوا فيه و ترادوا (كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا) بس است خدا گواه میان من و شما و او آمرزنده و بخشاینده است .

(قُلْ) بگو ای محمد (مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ) من مردی نیستم غریب و بدیع از میان پیغمبران ، و البدع و البدیع کنصف و نصیف . یعنی اول کسی نیستم که من دعوی پیغمبری کردم بل پیش از من بسیار پیغمبران بودند . قال عدی بن زید :

قَالَ أَنَا بَدْعٌ مِنْ حَوَادِثَ تَعْتَرِي رَجَالًا عَرَّتْ مِنْ بَعْدِ بُؤْسِي وَأَسْعَدُ (۱)  
(وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَكُمُ) و من ندانم تا بامن و باشما چه خواهند کردن روز قیامت . گفتند چون این آیت آمد کافران شاد مانه شدند گفتند کار ما و کار محمد راستست او نمیداند که با او چه خواهند کردن چنانکه نمیداند که با ما چه خواهند کردن ، اگر او را خدای غیب دان فرستاده بودی او را آگاه کردی که با او چه خواهند کرد خدای تعالی این آیت فرستاد « لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر » چون این آیت آمد صحابه گفتند هنيئاً لك يا رسول الله . ترا معلوم شد که خدای تعالی با تو چه خواهد کرد ما نمیدانیم که

(۱) من فرد برجسته و بی نظیر نیستم فارغ از حوادثی که عارض میشود مردان را پس از سختیها

که سعادتمندم کردم .

باما چه خواهد کرد خدای تعالی این آیت فرستاد « لیدخل المؤمنین جنات تجری » و این آیت فرستاد « وبشر المؤمنین بأن لهم من الله فضلاً كبيراً » و این قول انس و قتاده و عکرمه است . عبدالله عباس گفت سبب آن بود که صحابه رسول و اهل البیت او در مکه سختی میدیدند از کافران ، رسول ﷺ در خواب دید که از مکه نقل کرده بود بزیمینی پر گیاه و درختان خرما ، رسول صحابه را بگفت ، صحابه گفتند یا رسول الله کی خواهد بودن که ما ازین جور برهیم و تو هجرت کنی بآن زمین که گفتی ؟ خدای تعالی این آیت بفرستاد « وما أدری ما یفعل بنی و لا بکم » یعنی ندانم که ما را هجرت کی فرمایند و در آنجا باما و با شما چه کنند . حسن بصری گفت معنی آنست که من ندانم که خدای تعالی مرا چه فرماید در حق شما از حرب و صلح و امر و نهی و تعجیل عقوبت و تأخیرش ، بعضی دیگر گفتند : معنی آنست که من ندانم که مال کارما و عاقبت آن درد دنیا بچه آید من بمرگ بمیرم یا مرا بکشند یا عمر من بسیار ماند یا اندک ماند و ندانم که مال کار شما بر چه آید بر تصدیق بروید یا بر تکذیب ؟ و شما را عذاب کنند یا نکنند ؟ و این پیش از آن بود که این آیت آمد « و ما کان الله لیعذبکم و أنت فیهم الایة » و این اقوال - که متضمن آنست که من ندانم که درد دنیا باما و با شما چه کنند - بهتر از آن قول اولست که دز او نفی علم است از مال کار ایشان بآخرت ، برای آنکه بتفاق رسول دانست و او را خبر داده بود خدای که او از اهل بهشت است قطعاً و این خبر در حق معصومان مأمون الجوانب روا باشد که معلوم از حال ایشان آن باشد که باین خبر اختیار معصیت نکنند و مغری نشوند بقمیح ، و این اقوال باز پسین قول حسن و سدی و ضحاک و ثمالی است . آنکه گفت ( إن أتبع إلا ما یوحی ) ای ما أتبع من متابعت نمی کنم إلا آنرا که بمن وحی می کنند و من نیستم إلا ترساننده بیان کننده أما از علم غیب و علم عواقب نزدیک من هیچ نیست .

( قل أرأیتم إن کان من عند الله ) آنکه گفت بگو ای محمد که چگونه میدانید و چگونه می بینید که اگر این قرآن از نزدیک خداست ( و کفرتم به ) و شما بآن کافر شوید و گواهی از بنی اسرائیل گواهی دهد بر او بمانند آن ( فآمن ) او ایمان آورد و شما استکبار کنید چگونه باشد علی ما یجیء شرحه . مفسران در این گواه خلاف کردند . قتاده و ضحاک و ابن زید گفتند عبدالله سلام است که بر نبوت و صدق محمد ﷺ گواهی داد . حمید طویل گفت از انس که عبدالله سلام بنزدیک رسول آمد در آنوقت که رسول ﷺ از مکه به مدینه شد و گفت یا محمد من ترا از مسئله ای بخواهم پرسید که جواب آن مسائل کس نداند

مگر پیغمبری، مرا خبر ده تا اول اشراط و اعلام قیامت چیست؟ و اول طعام که اهل بهشت خوردند چه باشد و فرزندان که آیند از مادر و پدر چرا بهری با مادر مانند و بهری با پدر؟ در حال جبرئیل آمد خبر داد رسول را. رسول گفت یا عبدالله جبرئیل مرا خبر داد عبدالله گفت جبرئیل دشمن ماست رسول ﷺ گفت اول اشراط قیامت آن باشد که خدای تعالی خلقان را از مشرق بمغرب راند، و اما اول طعام اهل بهشت جگر ماهی باشد. اما شبهه فرزند اگر آب مرد سابق بود شبهه او را بود و اگر آب زن سابق بود شبهه او را باشد. عبدالله سلام گفت: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله. گواهی دهم که خدا یکیست و تو محمد بنده و رسول اوئی آنکه گفت یا رسول الله اگر جهودان اسلام مرا بشنوند از دست درافتند (۱) و درمن وقیعت کنند پیش از آنکه من اظهار اسلام کنم تو حدیث من از ایشان پرسی، رسول ﷺ جهودان را حاضر کرد گفت چگوئید در حق عبدالله سلام؟ گفتند سیدنا و ابن سیدنا، و خیرنا و ابن خیرنا و أعلمنا و ابن أعلمنا گفتند سید و مهتر و حبر و عالم ماست و پسر سید و حبر و عالم ماست گفت اگر چنانکه او ایمان آورد شما با او موافقت کنید گفتند معاذ الله که هرگز این شود او و بتو ایمان آورد. عبدالله سلام از آن میانه برخاست و گفت أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله. گفتند هذا شرنا و ابن شرنا، این بدترین ماست و پسر بدترین ماست و در نقص او افتادند. عبدالله سلام گفت من دانستم که چنین گویند برای آن گفتم که اول از اینان پرس سعد و قاص گفت نشنیدم که پیغمبر ﷺ کسی را گفت در حیات او که او از اهل بهشت است إلا عبدالله سلام را (۲) و این آیت در او آمد «شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله» شعبی گفت از مسروق که شهد شاهد من بنی اسرائیل موسی است گفت دلیل بر این آنست که سوره مکی است و عبدالله سلام بمدینه ایمان آورد و گفت آیت بر آن آمد که رسول ﷺ با جهودان مناظره می کرد مثل زد و گفت چنانکه موسی بر صدق توراة گواهی داد من بر صدق قرآن گواهی میدهم و گفتند این گواه ابن یامین بود، و گفتند پیغمبری بود از بنی اسرائیل (فَأَمِّنْ وَاسْتَكْبِرْ تَمُّ) آن گواه ایمان آورد و شما استکبار کنید و ایمان نیارید. زجاج گفت جواب این در آیت محذوف است و تقدیر آنست که فآمن أتؤمنون یعنی اگر این قرآن از نزدیک خدای باشد و شما باو کافر شوید و گواهی از بنی اسرائیل گواهی دهد بر صحت او و

(۱) از تحریر بی اختیار شوند.

(۲) سعد و قاص خود از عشره مبشره است و از این روایت معلوم میشود که اصل حدیث بشارت این

ده تن ببهشت صحیح نمیباشد و روایت سعد و قاص را ابن عبدالبر در استیعاب نقل کرده گوید این حدیثی است ثابت و صحیح و کسی را در آن سخنی نیست.



ایمان آرد شما ایمان آرید عند اینحال یا نه . قیل : « أفما تهلكون » گفتند محذوف اینست یعنی اگر چنین باشد شما ایمان نیارید نه هلاك شوید ؟ وحسن گفت اینست « من أضلُّ منكم » یعنی اگر حال چنین باشد و گواه ایمان آرد شما باستکبار ایمان نیارید از شما ضال تر که باشد ؟ چنانکه در دگر آیه گفت « قل أرأيتم إن كان من عند الله ثم كفرتم به من أضلُّ ممن هو في شقاق بعيد » این همه محتمل است جز که لابد یکی از این باید که تقدیر کنند در کلام تا معنی مستقیم شود ، و بعضی دیگر گفتند محذوف اینست « من المحقُّ منّا ومن المبطل » چون حال این باشد و این قرآن از نزدیک خدای باشد و گواه پدید آید و گواهی دهد بر صحت او و او ایمان آرد و شما نیارید محق که باشد و مبطل که باشد ( إن الله لا يهدي القوم الظالمين ) آنکه گفت خدای هدایت ندهد ظالمان را . إمّا بمعنی حکم و تسمیه و إمّا بره بهشت و نشاید تا هدایت باشد براه دین برای آنکه آیت عام است جمله مکلفان را از مؤمن و کافر قال الله تعالی « وأما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى » .

( وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ) گفتند کافران یعنی جهودان آنانکه ایمان آوردند بر قول بیشتر مفسران ( لَوْ كَان خَيْراً ) اگر این قرآن و مسلمانی بهتر بودی عبدالله سلام و أصحابش ما را سبق نبردندی براو . و گفتند آیت در مشرکان مکه آمد که ایشان گفتند اگر قرآن و اسلام را خیری بودی این گدایان و درویشان ما را سبق نه بردندی باو ، بل ما سبق بردمانی ایشانرا بآن ( وَإِنْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُ قَدِيمٌ ) و چون باین قرآن مهتدی نمیشوند میگویند این قرآن دروغی است قدیم دیرینه و حکایتی فرا بافته از آن پیشینگان . از جمله آنکه مجبران از مشرکان برگرفته اند یکی آنست که قرآنرا قدیم خواندند ، و گفتند دروغی است قدیم و مجبران همین گفتند ، در لفظ قدیم خلاف نیست که گفتند ، أمّا إِنْكُ از آنجا گفتند که گفتند قدیمست ، در ازل هنوز نه جهان بود و نه جهانیان و خدای میگفت موسی چنین گفت و فرعون چنان کرد و عیسی چنین گفت و جهودان چنان کردند و ایشان هیچ در وجود نبودند ، نه دروغ باشد ؟ برای آنکه کذب خبری بود که منخبر برخلاف خبر بود .

( وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً ) گفت از پیش این قرآن کتاب موسی که توراة است . « اماماً ورحمة » نصب بر حال است و عامل در او محذوف است و التقدير : « أنزلنا كتاب موسى إماماً ورحمة » ما او رافرستادیم امامی مقتدا که باو اقتداء کنند و رحمتی که باو مهتدی شوند و بثواب و نعيم رسند ( وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ ) و این قرآن کتابیست که

آنرا تصدیق می کند و بر صدق او گواهی میدهد و نصب «لساناً عربياً» بر حال است از عاملی محذوف و التقدير جعلناه أو أنزلناه و گفتند مفعول به است کانه حال أعنى لساناً عربياً و أول بهتر است ( لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا ) مدنی و شامی و یعقوب خواندند بناء خطاباً للنبي صلی الله علیه و آله و سلم و باقی قرآء بیا خواندند خبراً عن الغائب إِمَّا عن القرآن أو عن الله تعالی تا بترسانی تو ای محمد ظالمان کافران را و یا بترساند قرآن و یا خدای ایشانرا ( وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ) و بشارت و مژده نیکوکاران را و محل او دو وجه را محتمل است از اعراب یکی رفع علی تقدیر و هذا کتاب مصدق و بشری للمحسنين. آی هو بشری و روا بود که نصب بود علی محل لتنذر آی إنذاراً و بشارة ، و شاید که حال بود علی قراءه من قرأ بالبلاء أي منذراً و مبشراً حال باشد از قرآن و مثاله قوله جئتك لأزورك و إكراماً لك أي مكرماً لك و روا بود که مصدری بود محذوف الفعل أي و لبشر المؤمنین بشری .

( إن الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا - الآية ) آنانکه گفتند خدای ما الله است پس استقامت کردند و برای آن بایستادند ایشان آناند که بدیشان ترسی نباشد و نیز اندوهگین نشوند و تفسیر مثل آیت باستقصا رفته است .

( أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا - الآية ) گفت ایشان اهل بهشتند و همیشه آنجا باشند و از آنجا بیرون نیایند ( جزاء ) و پاداشت آنچه کرده باشند و نصب جزاء بر مفعول له باشد . ( وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا ) عامه قرآء خواندند «حسناً» بضم حاء و سکون سین بر مصدر ثلاثی و اهل کوفه «إحساناً» خواندند بر مصدر مزید من أحسن إحساناً بدو الف گفت ما أندرز کردیم آدمی را به نیکوئی کردن بامادر و پدرش ( حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا ) ای مشقة . ابن کثیر و نافع و أبو عمر و خواندند بفتح کاف و باقی بضم کاف ( وَرَضَعْنَاهُ كُرْهًا ) گفت مادر باو باربر گرفت و بار بنهاد باو برنج و مشقت برای آنکه آبستن را هم در حال حمل رنج رسد و هم در حال وضع و كُرْهٌ و كَرَّهٌ لغت است و قيل الكُرْهُ المشقة والكره الاكراه ( وَحَمَلْتُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا ) و بار بر گرفتنش و از شیر باز کردنش سی ماه بود . جمله مفسران گفتند حملش شش ماه بود و شیر دادنش دو سال و این دلیل است بر آنکه اقل حمل ششماه باشد ، و محمد بن اسحاق گفت حملش نه ماه باشد و شیر دادن و باز کردنش بیست و یکماه و این خلاف قرآن است آنجا که گفت « و الوالدات يرضعن أولادهن » حولین کاملین ، و جمله قرآء خواندند « و فصاله » بآلف مگر یعقوب که او خواند « و فصله » بی الف و فصل و فصال و فطام یکی باشد و آن از شیر باز گرفتن است . و أمير المؤمنين علی صلوات الله

وسلامه عليه باين آيه تمسك كرد بر آنكه مدت حمل ششماه باشد و آن قصه برفت ( حَلَّتِي إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ ) تا برسد بحد بلوغ و گفتند بغايت بر نائي و تمام قوت . مجاهد گفت سي وسه سال . بعضی ديگر گفتند سي سال . بعضی ديگر گفتند از هيچده سال تا چهل سال ( وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ) و بچهل سال برسيد . سدي گفت وضحاك آيت درسعد أبي وقاص آمد و قصه او برفت . و بعضی ديگر گفتند آيت درشان أبو بكر آمد و پدرش أبو قحافه عثمان بن عمرو و مادرش ام الخير بنت صخر بن عمرو ، چون أبو بكر بچهل سال ايمان آورد بر رسول صلى الله عليه وآله وسلم .

( قَالَ ) گفت ( رَبِّ أَوْزِعْنِي ) بار خدايا مرا الهام ده تا شكر نعمت تو كنم يعني الطائي كن با من كه عند آن ممتنع شوم از حقوق و تضييع حقوق و الايزاع الحمل على الوزع وهو الكف وال منع و قولهم : لا بد للناس من وزعة وقال النابغة :

« وَ قُلْتُ أَلَمَّا نَضَحُ وَالشَّيْبُ وَارِزَعُ » ( ۱ ) اي مانع .

( أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ ) كه شكر كنم آن نعمت را كه كردی با من و با مادر و پدر من و عملی كنم صالح كه از من ببینی ( وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي ) و مرا بصلاح دار در فرزندانم يعني توفيق صلاحم ده در حق ايشان ( إِنِّي تَنْبُتُ إِلَيْكَ ) كه من بادرگاه تو گريختم و من از جمله مسلمانانم .

( أُولَئِكَ الَّذِينَ تَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا ) ايشان آنانند كه عمل نيكوتر از ايشان قبول کرده اند و كنند ( وَتَجَاوَزَ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ ) و در گذرانند از سيئات ايشان و مغايبشان . حمزه و كسائي و خلف خواندند نتقبل و نتجاوز بنون على الخبر عن نفس الملتكم و تصب نون أحسن ، و باقى قرءاء يُتَقَبَّلُ وَيُتَجَاوَزُ مضموم على ما لم يسم فاعله معنى قرءاء اول نپذيريم از ايشان نيكوتر آنچه کرده باشند و در گذرانيم از گناه ايشان و معنى قرءاء دوم بپذيرند نيكوتر آنچه ايشان کرده باشند و در گذرانند از بدبهاشان ( فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ ) در زمرة اهل بهشت ( وَ عَدَّ الصَّدَقَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ) و عده راست كه ايشان را دادند در دنيا و نصب او بر مصدرى است محذوف الفعل كأنه قال : وعدهم وعد الصدق و « الَّذِي » بدل وعد است و شايد تا صفت او باشد و الصلة و الموصول في محل النصب . قوله تعالى :

( ۱ ) يعنى آيا ما بهوس نيامديم و موسى سفيد مانع لهو و هوس است .

وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا إِلَهُي لَمَّا أْتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ

وآنکه گفت مریدر و مادرش را اف مر شمارا آیا وعده دادید مرا که بدر شوم و بتحقیق گذشته قرنها

مِنْ قَبْلِي وَ هُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهِ وَ يَلِكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ

از پیش من و آنها فریادخواهی میکردند خدا را وای بر تو ایمان آور بتحقیق وعده خدا راست است پس میگویند

مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (١٧) أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ

نیست این خبر مکر افسانه‌های پیشینگان آن گروه کسانیند که راست شد بر آنها گفتار در گروهائی بتحقیق

خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (١٨) وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ

گذشته از پیش آنها از جنی و آدمیزاد بتحقیق آنها بودند زیانکاران و برای همه مرتبه‌هاست

مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (١٩) وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ

از آنچه کردند و تا تمام جزاهد کارهاشانرا و آنها نه ستم کرده شوند و روزیکه عرض کرده شوند کسانیکه

كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ

کفر ورزیدند بر آتش بر دید لذت‌های خود رادرزندگانی دنیا تان و بهره‌ور شدید بآن پس امروز جزا داده شوید

عَذَابِ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنتُمْ تَفْسُقُونَ (٢٠)

شکنجه خوارکننده بسبب آنچه بودید شما تکبر میکردید در زمین بغير حق و بآنچه بودید بد میکردید

وَ اذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَ قَدْ خَلَّتِ الشُّذُرُ

و یاد آور برادر عاد را چون بیم کرد گروهش را در وادی ریک انبوه شده بتحقیق گذشته بیم کنندگان

مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ

از پیش روی او و از عقب او آنکه نپرستید مگر خدا را بتحقیق من می‌ترسم بر شماها شکنجه روز

عَظِيمٍ (٢١) قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ

بزرگ‌را گفتند آیا آمدی ما را تا بگردانی ما را از خدایان ما پس بیاور ما را بآنچه وعده کردی ما را اگر هستی

مِنَ الصَّادِقِينَ (٢٢) قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَبْلُغْكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَ لَكِنِّي

از راستگویان گفت جز این نیست که دانش نزد خداست و میرسانم شمارا آنچه فرستاده شدم بان ولیکن من

أَرَايَكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۳) فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا

میدانم شمارا گروهی را که نادانی کنید پس چون دیدند آنرا ابری که در آورنده بود رودخانه‌هاشانرا گفتند

هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۴)

اینست ابری که باران دهنده است مارا بلکه آنست آنچه شتاب کردید بآن باد است در آن شکنجه است دردناک

تَدْمُرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي

هلاک میکند هر چیز را بفرمان پروردگارش پس گردیدند که دیده نشد مگر مسکینهاشان اینچنین پاداش کنیم

الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۲۵) وَ لَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيهَا مِنْ مَّكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنَا

گروه گنهاران را و بتحقیق جایگاه دادیم آنها را در آنچه اگر جایگاه ندادیم شمارا در آن و گردانیدیم

لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ

مرا آنها را گوش ها و دیده ها و دلها پس کفایت نکردشان گوش آنها و نه چشمهاشان و نه دلهاشان

مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۲۶)

هیچ چیز چون بودند انکار میکردند بآیات خدا و فروگرفت آنها را آنچه بودند بآن استهزا میکردند

وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقَرْيَةِ وَ صَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۷)

و بتحقیق هلاک کردیم ما آنچه دور شما بود از دیده ما و مکرر کردیم آیتها را شاید آنها باز گردند

فَلَوْ لَا نَصَرَ هُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا

پس اگر نبود یاری کردنشان کسانی را که گرفتند از غیر خدا برای نزدیکی خدایانی بلکه گمراه شدند

عَنْهُمْ وَ ذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۸) وَ إِذْ صَرَّفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ

از آنها و اینست دروغ آنها و نبودند که بر باند و چون گردانیدیم بسوی تو گروهی از جن را

يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ

که می شنوند قرآن را پس چون حاضر شدند آنرا گفتند خاموش باشید پس چون گذارده شد برگشتند بسوی

قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (۲۹) قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ

گروه آنها بیم کنندگان گفتند ای گروه ما بتحقیق ما شنیدیم کتابی را که فرستاده شد از پس موسی

مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۰) يَا قَوْمَنَا  
تصدیق کننده مر آنچه پیش روی اوست راه مینماید بسوی حق و بسوی راه راست ای گروه ما

أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يَجْزِيَكُمْ مِنْ  
جواب گوئید خواننده خدا را و بگروید با او میآمرزد مر شما از لغزشهای شما و میرهاند شما را از

عَذَابِ أَلِيمٍ (۳۱) وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ  
شکنجه دردناک و کیست نه جواب گوید خواننده خدا را پس نیست عاجز کننده در زمین نیست مر او را

مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۲) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ  
از غیر او دوستان آن گروه در گمراهی هویدایند آیا و دیدند آنکه خداست آفرید

السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَعِيَ بِخَلْقِنَا بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُخَيِّبَ الْمُوتِي بَلْ إِنْ  
آسمانها و زمین را و آزار نکشید بآفریدشان توانا بر آنکه زنده کند مردگان را آری بتحقیق

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۳) وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ  
او بر همه چیز تواناست و روزی که عرض کرده شوند آنانکه کافر شوند بر آتش آیا نیست این بحق

قَالُوا بَلَىٰ وَ رَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴) فَاصْبِرْ  
گفتند آری سوگند بیوردگار ما گفتند پس بجشید شکنجه را با آنچه بودید کافر شدید پس شکیبان

كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا  
چنانکه شکیبان شدند صاحبان ثابت از پیغمبران و شتاب مکن برای آنها گویا آنها روزی که ببینند آنچه

يُوعَدُونَ (۳۵) لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ  
وعدۀ شوند درنگ نکردند جز ساعتی را از روز رسانیدنی است پس آیا هلاک کرده شوند مگر گروه

الْفَاسِقُونَ (★)

بدکاران

قوله تعالی (وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا) و آنکه گفت مادر و پدرش را اف  
شما را، آنکه او رادعوت کردند بایمان بخدای و بیعت و نشور. و اف کلمه کراهت است در

مکروهات استعمال کنند و مردم ضجر گویند ، و گفتند معنی آنست که تنأ لکم اَوْ قنْدًا چنانکه کسی گوید که بوی ناخوش شود و كذلك التف و گفتند اُف و سخ گوش باشد و تف و سخ ناخن این اصل کلمه است آنکه در مکروهات استعمال کنند ( اَتَعِدَانِي ) مرا وعده میدهد که مرا از گور بیرون خواهند آوردن و زنده کردن ( وَ قَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي ) و از پیش من امتان گذشته اند و رفته و هیچ باز نیامدند ( وَ هُمَا يَسْتَفْهِثَانِ اللَّهَ ) و مادرش و پدرش فریاد میخوانند بخدا و میگویند ( وَ يَلِكُ آمِنْ ) وای بتو ایمان آر بخدای و بیعت و نشور ( إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا ) که وعده خدا حق است و درست ( فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ) او میگوید نیست آنکه شما مرا گوئید و وعده میدهد از حدیث و بیعت و نشور إِلَّا افسانه پیشینگان . عبدالله عباس و مجاهد و ابوالعالیه و سدّی گفتند آیت در حق عبدالله بن ابی بکر آمد ، و گفتند عبدالرحمن بن ابی بکر چون مادر و پدر او را باسلام خواندند و بر والاحاح کردند و گفتند ایمان آر بخدای تعالی و بیعت و نشور ، او گفت عبدالله جذعان را و عامر کعب را و مشایخ قریش را زنده باز کنید تا من از ایشان این حدیث باز پرسم تا اصلی هست این را یا نه ؟ محمد ابن زیاد گفت معاویه علیه اللّٰعنه نامه‌ای نوشت بمروان تا بیعت مردمان برای یزید بستاند . عبدالرحمن بن ابی بکر گفت معاویه میخواهد تا این کار بمانند آن کند که هرقل و کسری کردند که پدران برای فرزندان رها کنند بمیراث ، مروان گفت خاموش باش و او بر منبر بود ، تو آنی که در حق تو آمد «وَالَّذِي قَالَ لوالديه اُف لکما- الایه» عائشه بشنید گفت دروغ میگوئی و من دانم که آیت در حق که آمد و اگر خواهی تا بگویم بنام و نسبش ولیکن رسول خدای پدرت را لعنت کرد و تو در پشت او بودی تو نتیجه لعنت رسول خدائی .

( اَوَائِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ ) گفت آنان که عبدالرحمن بن ابی بکر نام برد ایشانرا از قریش ، و خواست تا باز زنده کنندشان برای او تا از ایشان خبری پرسد آنانند که عذاب برایشان واجب شد در میان جماعتی که رفتند و گذشتند پیش ایشان از جمله کافران جن و انس و ایشان زیانکاران بودند از آنجا که بر کفر مردند . حسن و قتاده گفتند آیت عام است اگر چه بريك کس حوالت است و مبهمی است مجهول برسبیل مثل گفت خدای تعالی تا باز نماید که هر که چنین گوید حکمش این باشد و گفتند مراد يك شخص است نامعین کافر عاقی در مادر و پدر .

( وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ ) ای و لکل واحد من الفریقین گفت هریکی را از آن دو گروه مؤمن و کافر درجاتی و منازلی و پایهاست ، مؤمنان را از بالا و کافران را از زیر آنچه کرده باشند

بر حسب عمل ایشان ( وَ لِيُؤْتِيَهُمْ ) و تا تمام بدهد ایشان را عملشان یعنی جزای عملشان. مکیان و بصریان خواندند بپا خبراً عن الله تعالی ، خدای بدهد . و باقی قرآء بنون خواندند علی إخبار الله تعالی عن نفسه ( وَهُمْ لَا يَظُنُّونَ ) و بر ایشان ظلم نکنند و حق ایشان باز نگیرند و نقصان نکنند .

( وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ ) گفت آن روز که عرضه کنند کافران را بر دوزخ .

( أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا ) در کلام مجذوفی هست ای یقال لهم گویند ایشان را خوشیهای خود و لذت‌های خود به بردید در زندگانی دنیا یعنی قضای شهوات گردید و آنچه شما را آرزو بود در دنیا بکردید و بجای آوردید ( وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا ) و بآن برخوردار شدید . أبو جعفر و ابن کثیر و یعقوب خواندند «أذهبتم» بر استفهام و باقی قرآء بربك الف بر خبر ، و أهل شام در او خلاف کردند و بر هر دو قراءت معنی تقریر و تویخ است یقول العرب أنت الذي فعلت كذا ( قَالَ يَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ ) امروز جزا دهند شما را عذاب هوان و خواری ، و این صفت عقابست برای آنکه عقاب مقرون باشد باستخفاف و أهانت و باین جدا شود از دیگر آلام و مضرات (بما كنتم تستكبرون في الارض) بآن تکبر که کردید در زمین بناحق و بآن فسق و خروج از فرمان خدای تعالی . و خدا وصف کرد کافران را بآنکه همت ایشان مصروف باشد با شهوات و قضاء آن و استمتاع بانواع لذات و صفت مؤمنان را و صالحان خلافت این باشد .

ثوبان روایت کند مولی رسول ﷺ که چون رسول بسفری خواستی رفتن آخر کسی را که دیدی فاطمه زهرا بودی ﷺ و اول کس را که دیدی چون باز آمدی هم او بودی و ابتدا باو کردی روزی از بعضی سفرها در آمد فاطمه را ﷺ از غنیمت خیبر گلیمی خیبری بود چون بشنید که رسول ﷺ میآید آن گلیم را بدر حجره فرو گذاشت رسول ﷺ چون بدر حجره فاطمه رسید چنان دید بر گردید و برفت ساعتی فاطمه انتظار میبرد رسول نیامد ، گفتند رسول ﷺ بیامد و باز گشت ، حضرت فاطمه برخاست و بحجره رسول آمد و گفت یا رسول الله عادت چنان بود که هر وقت مرا ا کرام فرمودی چون از سفر در آمدی این نوبت این حرمان از چه سبب بود ؟ گفت یا فاطمه من بر عادت آنجا آمدم ولیکن در سرای تو بر رسم درسرای جباران دیدم پرده فرو گذاشته ، باز گشتم آنکه گفت «مالال محمد وللدنيا فانهم خلقوا للاخرة و خلقت



الدنيا لهم» آل محمد را بادنيا چكار است كه ايشانرا از براى آخرت آفریده اند و دنيا را براى ايشان ، او برفت و پرده از در سراى دور كرد و درخبر است كه يكروز رسول در حجره فاطمه رفت حسن و حسين را دید دست و رنجى ازسيم در دست كرده و ايشان كودك بودند ايشان را پيش خواند و از دست ايشان باز كرد و ثوبان را داد گفت ببر بفروش و براى فاطمه قلاده بخر از مهرک يمانى و براى كودكان دو دست و رنج عاجين « فان هؤلاء اهل بيت لا أحبُّ أن يذهبوا طبيباتهم في حياتهم الدنيا » كه اينان اهل بيتى اند كه من نميخواهم تا اينان لذت خود در زندگاني دنيا ببرند ، و ابوهريره گفت والله كه طعام ما با رسول نبودى الا الاسودان التمر و الماء إلا خرما و آب و از اين طعامها كه شما خوريد ما نشناسيم ، و عبدالله بن قيس الاشعري گفت روزى با رسول خدای بيرون بوديم باران بما رسيد بوى ناخوش پديد آمد از ما چون بوى گوسفند ار آنكه جامههاى ما از پشم گوسفندان بود . و كلام أمير المؤمنين علي صلوات الله و سلامه عليه از اين معنى مشحونست و خطبههاى او درين معنى بسيار است على الخصوص خطبههاى كه مفضل بن عمر روايت كرد از صادق جعفر بن محمد از پدرايش از أمير المؤمنين صلوات الله و سلامه عليهم كه حضرت أمير المؤمنين خطبه كرد روزى و در آنجا گفت « والله ما دنيا كم عندي إلا كسفر على منهل حلوا إذ صاح بهم صائحهم فارتحلوا ، و لا لذاتها في عيني إلا كحميم أشر به غساقاً ، أو علقم أترجؤه زعاقاً ، أو سم أفاعى أسقاه دهاقاً ، أو قلادة من نار أوهقها حناقاً ، و لقد رقت مدرعتي هذه حتى استحييت من راقعها ، و قال لي أقذف بها قذف الاتن لا يرتضيها البرقعها ، فقلت أعزب عني :

ف«عند الصبح يحمد القوم السرى و ينجلي عنهم غيابات الكرى»

و الله لوشئت لتسربلت بالعقري المتقوش من ديباجكم . و لشربت الماء الزلال برقيق زجاجكم و لا أكلت لباب البر بصدور دجاجكم ، و لكنى أصدق الله جلّت عظمته حيث قال : « من كان يريد الحياة الدنيا و زينتها نوف إليهم أعمالهم فيها و هم فيها لا يبخسون . أولئك الذين ليس لهم في الآخرة إلا النار » فكيف أستطيع الصبر على نار لو قذفت بشررة من شررها إلى الأرض لأحرقت نبتها ، و لو اعتصمت نفس بقلة لأنضجها و هج النار في قلتها ، و أيما خير لعلي ؟ أن يكون عندذي العرش مقرّباً ، أو يكون في اللظى خسيئاً مبعداً ، مسخوطاً عليه بجرمه معدّباً ، و الله لأن أبيت على حسك السعدان مرقداً و تحتى أطار على سفاها ممدداً ، أو أجر في أغلال مصفداً أحب إلي من أن ألقى محمداً خائناً في ذي يئمة أظلمه بفسله متعمداً و لم أظلم اليتيم و غير اليتيم لنفس تسرع إلى البلى قفولها ، و يمتد في أطباق الثرى حلولها ، و إن عاشت رويدا

فبذئ العرش نزولها .

معاشر شيعتى احدثوا فقد عضتكم الدنيا بأنيابها تختطف منكم نفساً بعد نفس كذئابها ،  
وهذه مطايا الرّحيل قد أُنِخت لركابها إلا إنّ الحديث ذوشجون ، فلا يقولنّ قائلكم إنّ كلام  
علىّ متناقض لأنّه كلام عارض ، ولقد بلغني أنّ رجلاً من قطّان المدائن تبع بعد الحنيفة  
علوجه ، و لبس سرّباله دهقانية منسوجة ، و تضمخ بمسك هذه النوافج صباحه ، و تبخر بعود  
الهند رواحه ، و حوله ريحان حديقة يشمّ تفّاحه ، و قد مدّ له مفروشات الرّوم على سرره ، تعساً  
له بعد ما ناهز السبعين من عمره ، و حوله شيخ يدبّ على أرضه من هرمة وذويمة تظوّر من ضرّه  
و من قرمه ، فما و اساهم بفاضلات من علقمه ، لئن أمكنني الله منه لاخضمنه خضم البرّ ، ولا قيمنّ  
عليه حدّاً من يد ، ولا ضربته الثمانين بعد حدّ ، ولا أسدّنّ عليه من جهله كلّ مسدّ ، تعسّاله أفلا  
شعر؟ أفلا صوف؟ أفلا وبر؟ أفلا رغيّف قفار الليل إفاطار [معدم] ؟ أفلا عبرة على خدّ في ظلمة ليل  
تنحدر؟ ولو كان مؤمناً لاتسقت له الحجّة إذا ضيّع ما لا يملك .

و الله لقد رأيت عقيلاً وقد أملق حتى استماخني من برّ كم صاعاً و عاودني في عشروسق  
من شعير كم تقضمه جياعه ، و يكاد يطوى ثالث أيامه خامصاً ما استطاعه ، ولقد رأيت أطفاله  
شعث الألوان من ضرّهم كأنّما اشمازت وجوههم من قرّهم ، فلمّا عاودني في قوله و كرّره  
أصغيت إليه سمعي فغره فظنّ أنّني اوتغ ديني ، و اتبع ما أسره أحميت له حديده لينزجر إذا  
يستطيع منها و لا يصطبر ثمّ أدنيتها من جسمه فضجّ من ألمه ضجيج ذى دنف يئنّ من سقمه و كاد  
يسبّني سفهاً من كظمه ، و لحرقه في لظى أضنى له من عدمه ، فقلت له : ثكلتك الثواكل يا عقيل  
أئنّ من حديده أحماها إنسانها لمدعبه ، و تجرّني إلى نار سجرها جبارها لغضبه ، أتئنّ من  
الأذى ولائنّ من لظى ، و الله لو سقطت المكافاة عن الأّم و تركت في مضاجعها باليات في الرّمم  
لاستحييت من مقت رقيب يكشف فاضحات الأوزار تنسخ ، فصبراً على دنيا تمرّ بلاوائها كليله  
بأحلامها تنسلخ ، كم بين نفس في خيامها ناعمة ، و بين أثيم في الجحيم يصرخ ، فلا تعجب  
من هذا .

و اعجب بلا صنع منّا من طارق طرقنا بملفوفات زملها في وعائها و معجونة بسطها على إنائها  
فقلت له أصدقة أم نذر أم زكوة و كلّ ذلك محرّم علينا أهل بيت النبوة ، و عوضنا منه خمس  
ذي القربى في الكتاب والسنة ، فقال لي لا ذاك ولا ذاك ولكنه هديّة .

فقلت له : ثكلتك الثواكل أفعن دين الله تخدعني بمعجونة عرّقموها بقندكم و خبيصة

صفراء أتیتمونی بها بعصیر تمر کم . أمختبط أم زوجة ؟ أم تهجر ، أليست النفوس عن مثقال حبة من خردل مسؤولة فما ذا أقول في معجونة أتزقمها معمولة والله لو أعطيت الأقاليم السبعة بما تحت أفلاكها واسترق لي قطانها مذعنة باملأكها على أن أعصي الله في نملة أسلمها شعيرة فألوكها ما فعلت ولا أردت (وذلك على مستعار الكلام ومجاز القول) ولدنياكم أهون عندي من ورقة في فم جرادة تقضمها وأقدر عندي من عراقه خنزير يقذف بها أجذمها ، أمره على فؤادي من حنظلة يلو كها ذوسقم فيبشمها ، فكيف أقبل ملفوفات عكمتها في طيها ، ومعجونة كأنها عجت بريق حية أوقيتها ، اللهم إني نفرت عنها نفار المهرة من كبتها «أريه السها ويريني القمر» ءأمتنع من وبرة من قلوصها ساقطة ، وابتلع إبلا في مبركها رابطة ، أديب العقارب من وكرها ألتقط ، أم قوائل الرقش في مبيتى أرتبط ، فدعوني اكتفي من دنياكم بملحي وأقراصى فبتقوى الله أرجو خلاصى ، مالعلى ونعيم تقنى ولذة تنجها المعاصى ، سألقى وشيعتى ربنا بعيون ساهرة وبطون خماص ، ليمحص الله الذين آمنوا ويمحق الكافرين ، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا .

و این خطبه جامعست این معنی را که لایق این آیت هست وبعوض آن آوردیم که در تفسیرها آورده اند از کلام زهاد وسیرعباد و برای آن بتازی بیاوردیم تا رونق فصاحت ومبالغه بلاغت در کلام او رَضِيَ اللهُ عَنْهُ که براو مسحه ای ازطلاوت کلام نبوی است . و طراوتی از کلام ربانی بتوفیق الهی فوت نشود ، و این يك خطبه از کلام او اینجا بس است و از جمله آنچه در این خطبه هست حدیثی است که مفرد دیدم در زهد او باسناد ، که روزی یکی از دوستان او اورا معقودی ساخته بهدیه آورد و در پیش او بنهاد او انگشت فرو برد بدو و بر آورد و در او مینگرید آننگه گفت رنگش نیکوست و بویش خوش است ندانم تا طعمش چه باشد آننگه انگشت بسترده و از پیش خود دور کرد ، گفتند یا امیرالمؤمنین این بر تو حرام است ؟ گفت نه و لیکن من راعی رعیتی ام ، کی روا دارم که در رعایای من بسیار کس باشند که ایشان آرزومنداین و کمتر از این باشند من امروز از این بخورم فردا بقیامت خدای را چه گویم وازعهده این چگونه بیرون آیم آننگه این بیت بگفت :

وَ حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بِبَيْطِنِنَا      وَ حَوْكَ أَكْبَادُ تَحِينُ إِلَى قَدِّ (۱)

از اوچه بدیع است این و امثال این اورا مولائی بود ازموالیان ، اورا أبو الاسودالدثلی گفتندی پس از آنکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه بجوار رحمت ایزدی پیوست

(۱) درد تو این بس که باشکم پر شب بروز آری و پیراهون توجگرهائی آرزوی لیسیدن پوست

داشته باشند ،

معاویه خواست تا او را استمالت دهد، باشد که از دوستی علی بر گرداند او را هر وقتی تحفه و برتی و لطفی کردی و چیزی فرستادی، یکروز هدیه ای فرستاد او را انواع حلواها در او چون بخانه ابوالاسود بردند و بنهادند و در آنجا شهد بزعفران بود، دختر کی کوچک داشت ابو - الاسود پنج شش ساله، بدوید و از آن پاره ای بر گرفت و در دهن نهاد، پدر او گفت ای دخترک بیفکن که زهر است گفت چرا گفت نمیدانی که پسر اُمیه فرستاده است بماتا ما را از دوستی اهل بیت بر گرداند دخترک آنچه در دهن داشت بیفکند و میگفت اتخدعنا بالشهد المزعفر عن السید المطهر، آنکه این بیتها انشاء کرد :

أَبِ الشَّهْدِ الْمَزْعَفِرِ يَا بَنَ هِنْدِ  
عَلَيْكَ نَبِيْعُ أَحْسَابًا وَ دِيْنَا  
مَعَاذَ اللَّهِ لَيْسَ يَكُونُ هَذَا  
وَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِيْنَا (۱)

و در خبر است که یکروز رسول ﷺ بر أهل صفة و آن جماعتی درویشان بودند ملازم مسجد - مطلع شد و ایشان پارهای پوست و ادیم بر جامه می دوختند از آنکه خرقه نداشتند گفت حال امروز بهتر است از آنکه روزی آید که یکی از شما بامداد حله ای پوشد و نماز دیگر حله ای و بامداد جفنه ای پیش او آرند از طعام و نماز شام جفنه ای، و خانه او بجامه دیباچنان آراسته باشد که خانه کعبه، گفتند یا رسول الله نه آن بهتر باشد؟ گفت لابل این بهتر باشد شما را اگر باو بایستید.

و در خبر است که یکی از صحابه گفت، و اظنه سلمان، در نزدیک رسول شدم در آن وقت که او زنان را بجای بگذاشته بود گفت او را دیدم بر حصیری درشت خفته برهنه، برخاست و گیاه آن حصیر سطر در پهلوهای او اثر کرده، من بگریستم. مرا گفت چرا میگری، گفتم یا رسول الله کسری و قیصر در دیباهای رومی و ملکی بخشند و این حصیر پهلوی تو رنجور کرده است و در او اثر کرده، گفت یا فلان راضی نباشی که ایشان را دنیا باشد و ما را آخرت « أولئك قوم عجلت لهم طيباتهم في حياتهم الدنيا » ایشان قومی اند که طيبات ایشان در دنیا معجل بایشان دادند. در خبر است که یکی از بزرگان صحابه در بازار پیش جابر عبدالله انصاری باز آمد او را دید که پاره ای گوشت به خانه میبرد گفت چیست این؟ گفت اهلهم در خانه گوشت آرزو کرده، او را گفت اگر هر چه آرزو باشد شما را در دنیا معجل کنید ترسم از اهل آیت شوید که حضرت حق جل جلاله گفت « أذهبتم طيباتكم في

(۱) ای پسر هندی آیا به اسل زعفران زده ما حسب و دین خود را بتو بفروشیم. پناه بخدا میبریم

و هرگز این نخواهد شد و مولای ما امیرالمومنین (ع) است.

حيوتكم الدنيا واستمتعتم بها .

( وَاذْكُرْ أَهْلَ عَادٍ إِذْ أَنْذَرْنَاهُمْ بِالْأَحْقَافِ - الآية ) یاد کن ای محمد برادر عاد را یعنی هود را . و برادری او با ایشان از جهت نسب بود ، چون بترسانید قومش را بأحقاف ، عبدالله عباس گفت أحقاف نام وادی است میان عمان و مَهْرَه . مقاتل گفت منازل عاد بیمن بود دد حضرموت (۱) بجائی که آنرا مَهْرَه گویند که اشتران نیکو را بآنجا نسبت کنند مَهْرَه گویند ایشان اهل خیام بودند چون ربیع بودی بگیاه خوار از آنجا برفتندی و بدیگر اوقات بآنجا آمدندی و از قبیله ارم بودندی . ضحاک گفت أحقاف نام کوهی است بشام . مجاهد گفت زمینی است که آنرا حسمی گویند قتاده گفت عاد قبیله ای بودند بیمن در زمین ریگستان بدریا نزدیک بر زمینی که آنرا شحر خواندند . ابن زید گفت أحقاف جمع حقف باشد و این ریگی باشد دراز بر شبه رسنی . کلبی گفت احقاف کوهی است که آب ازو بمآزمین شود (۲) خلیل گفت ریگ بزرگ باشد . کسائی گفت پشته ریگ گرد باشد یکرا حقف گویند مثل ستر و آستار و عدل و أعدل و حمل و أحمال و گفتند حقف و جمعه حقاف و جمع الجمع احقاف قال الأعمش :

قَبَاتَ إِلَى أَرْطَاةٍ حَقْفٍ يَكْفُهُ حَرِيقَ شِمَالٍ يَتْرُكُ الْوَجْهَ أَقْتَمَا (۳)

(۱) میان علماء در منازل قوم عاد اختلاف بسیار است و بتحقیق معلوم نیست کجا بودند و دسوره شعرا گذشت که قوم عاد در جائی میزیستند که آب و بر که بود استخرها میساختند و بر سر بلندی ها برای خوشگذرانی عمارت میکردند و ارم ذات الهماد از بناهای آنان بود بالجمله مردمی مرفه و متمدن و ثروتمند بودند و در حضرموت چنین زندگانی بعید مینماید بکده و بابل بیشتر مناسب است ارم ذات الهماد هم ظاهراً در بابل بوده است و الله العالم و طبری نیکو گفت جائز است کوهی در شام باشد و جائز است وادی میان عمان و حضرموت و جائز است شحر باشد، در دانستن آن عمل بفریضه نیست و در جهل آن هم ترك واجب نیست هر جا بود صفتش این بود .

(۲) مأزمین حدمیان مشعر الحرام و عرفات است و در معجم البلدان گوید نام قریه ای در شام نیز هست و بنظر میرسد این قول نزدیکتر بقول کسی است که آنرا کوهی در شام گفته است و عمالقه گروهی بودند در بسیاری از بلاد عربستان و عراق و شام بلکه مصر نیز متفرق بودند مانند ترکان در ممالک مشرق پس از اسلام ، و دولت ها داشتند و عاد و ارم هم از عمالقه اند چنانکه اهل تاریخ گفته اند و دور نیست که در شام نیز دولتی داشتند .

(۳) یعنی به جانب درختی در توده ریگ نزدیک شد که او را از سوزش باد شمال نگاهدارد که روی را گرد آلوده میکرد .

قال العجاج « بات إلى أرطاة حقف أحقفا » أي مائل والفعل منه احقوقف .

قال الرّاجز « سماءة الهلال حتمى احقو قفا » (۱) أي انحنى واستدار .

( وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ ) و پیغمبران دیگر گذشته بودند پیش او یعنی پیش هود ( وَمِنْ خَلْفِهِ ) و از پس او و آنانکه از پس او باشند گذشته نباشند چگونه گفت خلت من خلفه گوئیم از آن بابست که فعلی در او مضمّر باشد لائق حال او و تقدیر آنست خلت النذر من بین یدیه و منهم من یأتی من خلفه چنانکه « عاقمتها تبناً و ماءً بارداً » و گفتند باین تقدیر حاجت نیست چه این وقت که خدای این حکایت کرد در عهد رسول ما بهری از پیش او گذشته بودند و بهری از پس او هم گذشته بودند ( أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ ) یعنی جمله پیغمبران که آمدند آنان که پیش هود بودند و آنانکه از پس او بودند همه بآن آمدند که گفتند جز خدای تعالی میپرستید ( إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ ) که من می ترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ و آن روز قیامت است این از کلام هود است .

( قَالُوا ) گفتند کافران بجواب هود ( أَجِئْتَنَا ) آمدید بما ( لِمَتَأْفِكِنَا عَنْ آلِهَتِنَا ) تا ما را برگردانید از خدایان ما و الا فک الصرف ( فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا ) بیارید بما آنچه ما را وعده میدهید از عذاب اگر تو از جمله راستگویانی .

( قَالَ ) گفت یعنی هود صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ( إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ ) علم به نزدیک خداست بوقت عذاب که کی خواهد بودن ( وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ ) و من بشمامیرسانم آنچه مرا بآن فرستاده اند أداء رسالت و بیان شریعت . ( وَالْكَيْتِي أُرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ) ولیکن من شما را گروهی نادان می بینم و میدانم .

( فَلَمَّا رَأَوْهُ ) چون دیدند آنرا یعنی عذابرا ( عَارِضًا ) ابری پدید آمده معترض ( مُسْتَقْبِلًا أُوْدِيَّتِهِمْ ) روی بوادیهای ایشان نهاده ( قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا ) گفتند این ابری است که ما را باران خواهد داد ، و مجاهد گفت ابررا برای آن عارض خوانند لانه يبدو في عرض السماء ای ناحيته ، قال الاعشى :

(۱) پیش از این گذشت :

ناج طواه الاين مما و جفا طی اللیالی زلفا زلفا

سماوة الهلال حتى احقو قفا

شتر خود را در لاغری بهلال تشبیه کرده است .

یا مَنْ رَأَى عَارِضًا قَدْ بَتَّ أَرْمَقُهُ كَأَنَّ نَمَا الْبَرْقُ فِي حَافَاتِهِ شَمَلٌ (۱)  
 مفسران گفتند مدتی بود که ایشان را باران نیامد و هود عَلَيْهِ السَّلَام میگفت ایمان آرید  
 تا من دعا کنم تا خدای شما را باران دهد و الا ببدل باران عذاب آید شما را یکی از جمله  
 ایشان نام او قیل بن عنز گفت نه ما را عذاب می باید؟ تو دعا بباران مکن بعذاب دعا کن، چون  
 این ابر سیاه بر آمد ایشان شادمانه شدند و گفتند «هذا عارض ممطرنا» این ابريست که ما را باران  
 خواهد داد و التقدير مظهر لنا این إضافة بر تقدیر انفصال است نه حقیقی چنانکه مررت برجل  
 حسن الوجه ای حسن وجهه برای آنکه نشاید که معرفه صفت نکره باشد و مثله قولهم هذا  
 رجل مثلك ای مثل لك .

هود عَلَيْهِ السَّلَام گفت این ابر باران ده نیست این آنست که شما استعجال و شتاب زدگی  
 کردید، (ریح) بادی است در او عذابی سخت. عمرو بن میمون گفت بادی بر آمد و شتران  
 با هودج و قومی که در او نشسته بودند در هوا میبرد تا پنداشتی در هوا ملخ پرانند .

(تُدْمَرُ كَيْلُ شَيْءٍ) همه چیز را هلاک میکرد آن باد بفرمان خدای، والدشمر من  
 الدمار و هو الاستیصال هلاک استیصال را دمار گویند. عبدالله عباس گفت چون ابر پدید  
 آمد باستقبال او رفتند بصحراء آنجا که ابر بود بادی میآمد بسختی چنانکه گاو و گوسفند  
 و شتر ایشان در هوا میبرد و چون مرغان می پرانید ایشان بدانستند که آن نه ابر رحمتست  
 ابر عذابست بگریختند و با خانه شدند و درها استوار کردند باد در آمد و درهای خانه هاشان  
 بکند و بر ایشان مسلط شد هفت شب و هفت روز «سبع لیل وثمانیة ایاماً حسوماً» و ریک بیابان  
 میآورد و بر ایشان میریخت تا به ریک پوشیده شدند و در زیر آن ریک ناله میکردند پس  
 از هفته ای بادی در آمد و ریک از ایشان دور کرد و ایشان را برمیگرفت و بر کوه و برسنگ  
 میزد تا پاره پاره شدند و ایشان خداوندان قوت و سطوت بودند بالاهاى دراز . راوی خبر گوید  
 که چون رسول عَلَيْهِ السَّلَام بادی سخت دیدی گفتمی «اللهم انى أسئلك خیرها و خیر ما أرسلت به  
 و أعوذ بك من شرها و شر ما أرسلت به» و این دعا میگفت و چون ابری بودی و با او باد بودی  
 رسول عَلَيْهِ السَّلَام متغیر شدی و میترسیدی . گفتند یا رسول الله این ترس تو چراست گفتمی میترسم  
 که مبادا چنان باشد که عاد را بود گفتند «هذا عارض ممطرنا» (فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا  
 مَسَاكِينُهُمْ) در روز آمدند از ایشان و هیچ ندیدند یعنی هیچ نماند الا سراهایشان . و حسن بصری  
 در شاخو اند لا تری بتاء سیویه گفت علی تأویل لا تری اشخاصهم الا مساکینهم و قراءت عامه قراء بر  
 (۱) ای کسی که دیدی ابری را که من هم بدان مینگرستم گوئی برق در اطراف آن شعله های آتش بود .

خلاف اینست و ابوبکر عن عاصم هم بناء روایت کرد عاصم و حمزه و يعقوب و خلف و اعمش خواندند «لایری» بیا مضموم علی تقدیر لایری شیء إلا مساکنهم گفتند برای آنکه در زیر ریگ بودند کس پیدا نبود، و باقی قرآء خواندند «لاتری» بناء مفتوح و نصب مساکن یعنی لاتری یا تجد إلا مساکنهم ( كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ) همچنین جزا دهیم گروه گناهکاران را،

( وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِيهَا إِن مَكَنَّاكُمْ فِيهِ ) آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید و اعداز و اذار گفت ما ممکن کردیم ایشان را در آنچه شما را نکردیم و «إن» بمعنی نفی است ای، فیما لم نمکنکم فیہ یعنی ایشان را ان قوت و بسط دادیم که شما را ندادیم ( وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً ) و ایشان را چشم و گوش و دل دادیم باین همه قوت و آلت و حواس از ایشان هیچ غنا نکرد چون ایشان بآیات خدای جاهل و منکر بودند و بایشان رسید جزاء آن استهزاء که میکردند بآیات ما و پیغمبران ما .

( وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِّنَ الْقُرَىٰ ) گفت ما هلاک کردیم آنچه پیرامن شما بود از شهرها چون حجر ثمود و زمین سدوم و مانند آن ( وَ صَرَفْنَا الْآيَاتِ ) و آیات و بینات و دلالات در او بگردانیدیم تا همانا أهلش اندیشه کنند و از کفر باز آیند اندیشه نکردند و باز نیامدند لاجرم هلاک کردیم ایشان را، باین آیات تهدید میکند مشرکان مکه را .

( فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً ) ای فهلا نصرهم چرا یاری نکردند ایشان را آنان که ایشان را بدون خدای عبادت کردند و بعبادات ایشان تقرّب کردند . کسائی گفت قربان هر چیزی باشد که بآن تقرّب کنند بخدا از ذبیحه و طاعت و مانند این و جمع او قرابین باشد کره بان و زهابین و این آنکه بود که اسم باشد . چون مصدر باشد آنرا جمع نکنند چون سبحان و غفران . گفت چرا آن بتان یاری ایشان نکردند که آنرا خدایان و معبودان گرفته بودند و بایشان تقرّب میکردند آنکه هم او جواب داد گفت ( بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ ) بل گم شدند ایشان از عابدان ( وَ ذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ ) و آن دروغ و بافته و نهاده ایشان بود ( وَمَا كَانُوا يَفْقَهُونَ ) و آنچه فرا می یافتند - عبد الله عباس و عبد الله زبیر خواندند و ذلك أفكهم بفتح ألف و فاء و كاف علی الفعل الماضي أى ذلك القول صرفهم عن التوحيد .

( وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ ) گفت یاد کن ای تجد چون باز گردانیدیم گروهی را از جنیان باتو ( يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ ) قرآن می شنیدند ( فَلَمَّا حَضَرُوهُ ) چون



حاضر آمدند این جنیان با رسول ﷺ ( قالوا أنصتوا ) گفتند گوش دارید ( فتلما قضی ) چون تمام کردند یعنی چون رسول ﷺ از قرات فارغ شد ( ولوا إلى قومهم منذرین ) پشت بر کردند و روی بقوم خود نهادند و ایشان را بترسانیدند بخدای تعالی و اعلام کردند از کار امروز رسول و سماع قرآن و قصه این آن بود که مفسران گفتند چون ابوطالب با جوار رحمت ایزدی شد رسول ﷺ در مکه بی یار و یاور مانده بود برخاست و روی بطایف نهاد تا از ثقیف طلب نصرت کند بر قریش : محمد بن کعب القرظی گفت چون رسول ﷺ بطایف رسید بمجمع ایشان آمد و ایشان را سه رئیس بود سه برادر عبد یالیل و مسعود و حبیب بنو عمرو بن عمیر و زنی قرشی زن یکی از ایشان بود از بنی جمح بر ایشان بنشست ایشانرا با خدای خواند و گفت من از مکه بشما آمده‌ام تا مرا نصرت کنید بر اسلام و یار من باشید بر قریش اما یکی از ایشان جواب چنین داد که او بدرخانه کعبه آویخته باد اگر خدایتعالی ترا فرستاده است به پیغمبری و دیگری جواب داد که خدای کس را نیافت که پیغام فرستادی جز ترا . و اما سه دیگر جواب این داد که حال تواز دو بیرون نیست یا در این دعوی راستگوئی یا دروغ زن اگر راستگوئی منزلت تو بیش از آنست که مارا باتوسخن شاید گفتن و سؤال و جواب کردن و اگر دروغ زنی ما را روا نباشد که باتو سخن گوئیم . رسول ﷺ از برایشان برخاست پس گفت اکنون يك کار بکنید این حال من پوشیده دارید و با کس نگوئید تا قوم من بر من دلیر تر نشوند اجابت نکردند و آن سخن افشاء کردند و سفیهان و کودکان را بدنبال او در نهادند تا بانگ بر آوردند و در قفای او افتادند بسنگ انداختن و سفاهت کردند تا او را با دیوار بستی بتاختند ازان عتبه و شیمه پسران ربیعہ ایشان آنجا حاضر بودند سفیهان باز گشتند رسول ﷺ بسایه درختی آمد و آنجا بنشست و عتبه و شیمه می نگریدند می دیدند آنچه سفیهان میکردند و میگفتند ، رسول ﷺ سرسوی آسمان کرد و گفت « اللهم انی أشکوا لیک ضعف قوتی و قلة حیلتي فأجرني وقوتني علی الناس یا أرحم الراحمین أنت رب المستضعفین وأنت ربی إلی من تکلني ، إلی بعید یتجهمني أو إلی عدو ملکته أمری . إن لم تکن غضبت علی فلا أبا لي ، ولكن عافيتك أوسع لي ، أعود بنور وجهك من أن ينزل بي غضبك ، و يحل علي سخطك لك العتبی حتی ترضی ، لاحول ولا قوۃ إلا بك » چون پسران ربیعہ آن دیدند رحم ، خویشی بجنید غلامی ترسا پیش ایشان ایستاده بود نام او عداس . طبقی انگور بر نهادند و غلام را گفتند پیش آن مرد بر ، عداس بیامد و انگور پیش رسول آورد و بنهاد رسول ﷺ گفت بسم الله و دست دراز کرد از آن انگور میخورد عداس گفت این کلمتی است که اهل این

شهر نگویند، رسول ﷺ گفت که از کدام شهری و دین تو چیست؟ گفت من مردی ترسام از  
 از اهل نینوا رسول ﷺ گفت از اهل شهر آن مرد صالح یونس بن متی غلام گفت تویونس  
 را چه شناسی رسول ﷺ گفت او برادر من بود و پیغمبر بود و من پیغمبر خدایم باهل این جهان. غلام  
 در روی رسول نگرید صدق او در سیمای او بشناخت در پای او افتاد و بوسه بر پای او میداد و  
 ایشان از دور نگاه میکردند یکی با دیگری گفت اما غلامك فقد أفسده عليك غلامت را بزبان  
 آورد چون غلام بانزدیک ایشان شد گفتند چه میگفت با تو؟ گفت یا سیدی او پیغمبر خدای است  
 و او مرا خبر داد بچیزی که جز پیغمبران ندانند گفتند یا غلام برو و دین خود نگاهدار که  
 دین تو به از دین اوست. آنکه رسول ﷺ از طائف باز گردید و روی بمکه نهاد چون بنخله  
 رسید بنماز شب برخاست جماعتی از جنیان نصیبین بگذشتند و سبب آن بود که جنیان پیش از  
 آن استراق سمع کردند از آسمان چون رسول ﷺ بیامد، ایشان را منع کردند از آن  
 بر جوم ستاره، بر ابلیس آمدند و گفتند این چه حال است؟ گفت این از حادثه ای است که در  
 آسمان افتاد نه از حوادث زمین است ولیکن بروید و در زمین پراکنده شوید خبری بنزدیک من  
 آرید آن جنیان بنفحص این خبر میرفتند و اینان جماعتی بودند از اشراف جن و سادات ایشان  
 از نصیبین چون بوادی تهامه رسیدند بجائی که آن را وادی نخله گویند رسول ﷺ نماز بامداد  
 میکرد و قرآن میخواند گوش باواز و قرائت او کردند یکی با دیگری گفت اُنصتوا گوش  
 باین قرائت کنید، این روایت سعید جبر است و جماعتی از اهل اخبار و روایت عوفی از  
 عبدالله عباس.

جماعتی دیگر گفتند رسول را ﷺ فرمودند که جن را دعوت کن و باخدای خوان و  
 قرآن برایشان خوان خدای تعالی جماعتی را از جنیان نینوا صرف کرد با رسول ﷺ گفت  
 مرا فرموده اند که امشب بیرون شوم و جنیان را دعوت کنم و قرآن برایشان خوانم. از شما  
 که صحابه اید کیست که بامن بیاید؟ همه سر در پیش افکندند دیگر باره بگفت جواب ندادند  
 سه بار دیگر بگفت، عبدالله مسعود گفت می بیایم، برخاستند رسول بود و عبدالله مسعود رفتند  
 تا بیالای مکه بجائی رسیدند که آنرا شعب الحجون گویند عبدالله مسعود گفت رسول ﷺ مرا  
 بنشانند و خطی گرد من کشید و گفت از این خط بیرون میای تا من باز آیم آنکه برفت و  
 بر پای ایستاد و آغاز قرآن خواندن گرفت من در هوا مرغان میدیدم مانند کرکسان که  
 می پریدند و می آمدند و می نشستند و ماران بسیار دیدم که می آمدند و لفظی و آوازی عظیم  
 می شنیدم تا چندان جمع حاضر شدند که من رسول را نمی دیدم و آواز نمی شنیدم و من بترسیدم

و آن‌دیشه رسول بیشتر بود، آن‌گه پاره پاره شدند بمانند ابرسیاه و میرفتند تا صبح بی آمد، رسول ﷺ با نزدیک من آمد و مرا گفت بخفتی ای عبدالله؟ من گفتم یا رسول الله چه جای خواب بود مرا با این ترس چند بار خواستم تا فریاد کنم و بانگ بردارم و استغاثت کنم بمردمان تا باشد کسی بنزدیک ما آید تا بشنیدم که تو ایشانرا بعضا دور میکردی و میگفتی بنشینید و من پای از خط بیرون نیارستم نهادن گفت اگر بیرون می آمدی ایمن نبودى که ترا بر بودندى آن‌گه مرا گفت چه دیدی گفتم مردان سیاه میدیدم با جامهای سفید، گفت از جن نصیبین بودند از من متاعی خواستند من ایشان را ممتع کردم با استخوان و پشك شتر و سرگین چهارپایان (۱) گفتم یا رسول الله مردم آن را پلید میکنند گفت من نهی کردم مردم را که بآن چیزها استنجا نکنند من گفتم یا رسول الله استخوان و روث چه سود دارد ایشان را گفت هیچ استخوان نباشد که ایشان بردارند و الا هم چندان گوشت برو باز آید که روئیده باشد و هیچ روث نباشد الا و هم چندان دانه پدید آید در او، گفتم یا رسول الله آن غلبه و صیحه چه بود گفت خصومتی بود در میان ایشان بسر کشته‌ای من حکم بکردم میان ایشان بحق. آن‌گه مرا گفت آبی داری گفتم یا رسول الله مطهره دارم پاره‌ای نبیذالتمر در او گفت مرا ده بستد و وضو تازه کرد و گفت ترمه طیبیه و ماء طهور. قتاده گفت که ما را روایت کردند که چون عبدالله مسعود بکوفه آمد آنجا جماعتی پیران را دید از زُطّ پرسید از ایشان و گفت ایشان کیستند گفتم این جماعتی از زُطّ گفت چه مانند با جنیان که آنشب پیش رسول آمدند یعنی لیلۃ الجنّ علقمه گفت از عبدالله مسعود پرسیدم که شب جن تو با رسول بودی گفت الا آنکه ما رسول را نیافتیم آنشب بترسیدیم و گفتیم مبادا تا غدری کرده باشند مکیان برو، بطلب او بیرون آمدیم در شعاب و وادیا می‌جستیم او را چون صبح بر آمد رسول را دیدیم که از کوه حرا فرو می‌آید گفتم یا رسول الله ما دوش همه شب دل تنگ و رنجور بودیم برای غیبت تو، گفتیم نباید تا غدری کرده باشند. گفت نه، دوش جماعتی از جن بیامدند تا قرآن بشنوند از من قرآن برایشان

(۱) بعضی مردم امروز از امثال این خیر چنان استنباط کردند که مراد از جن حیوانات ذره بینی است که در این کثافات پرورش می‌یابند و کثافات غذای اینهاست اما بیشتر روایات تقریباً صریح است در اینکه جن موجودات مجردند مانند ملائکه، و دلیل وجود آنان قرآن است شاید فائده وجود آنها تربیت و تدبیر و هدایت حیواناتی مانند کرس و ماروسک و حشرات باشد که کثافات و سمومات را مصرف میکنند تدبیر آنها مانند تدبیر ملائکه باشد عقول و نفوس بنی‌ادم را و نسبت خوراک بجن از جهت مظاهر و معلولات آنها است و شاید غیر این وجهی دارد که ما نمیدانیم.

خواندم آنچه آثار ایشان و آثار محلی که ایشان آتش کرده بودند بمن مینمود آنچه گفت از من زاد خواستند من بزاد ایشان کردم هر استخوانی که بر او نام خدای نبرده باشند چون در دست ایشان افتد گوشت بر او پدید آید هر کدام تمام تر و سرگین برای چهار پایان همچنان دانه شود که از اول بوده باشد (۱) آنچه گفت استنجا مکنید با استخوان و سرگین .

و جماعتی راویان روایت کردند که عبدالله مسعود با پیغمبر نبود آنشب . ابن جریج گفت نام آنانکه پیش رسول آمدند از جن این بود شاصر و ناصر وحسی و ومس وازر واتبان و احتم این هفت کس بودند رسول ﷺ ایشان را برسالت و نیابت بجنیان فرستاد بهری دیگر گفتند نه کس بودند و این روایت زر بن جیش است . ثابت قطبة الثقی گفت جماعتی بنزدیک عبدالله مسعود آمدند گفتند ما در سفری بودیم در راه ماری دیدیم کشته و در خون گردیده و او را در زیر خاک کردیم از آنجا برفتم جماعتی پیش ما باز آمدند و گفتند عمر را که دفن کرد ما گفتیم عمر کیست گفت آن مار که فلان جای دفن کردید او از جمله آنان بود که لیلۃ الجن پیش رسول آمد و از او قرآن شنید از میان دو قبیله جن قتالی بود او کشته شد ، ابو ثعلبة الخشنی روایت کرد که رسول ﷺ گفت جنیان بر سه نوعند بهری پر دارند در هوامی پرند و بهری بر صورت مادران و سگان اند و بهری آنند که در سفر باشند میروند بجایها . چون قرآن بشنیدند و بانزدیک قوم خود شدند گفتند ای گروه ( إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا ) ما کتابی شنیدیم که از پس موسی فرو فرستادند ( مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ) راست دارند آن کتابها است که پیش او فرستادند . عطا گفت آن جماعت جنیان جهودان بودند برای آن گفتند « کتاباً انزل من بعد موسی » نصب بر حال است از مفعول ( هَدِي إِلَى الْحَقِّ ) این کتاب او رهنمای است بحق و بره راست .

( يَا قَوْمَنَا ) ای گروه ما اجابت کنید دعوت کننده خدای را ( وَآمِنُوا بِهِ ) وایمان آورید باو یعنی به محمد ﷺ ( يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ ) تا بپامرزد شما را از عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ . عبدالله عباس گفت ایشان برفتند و قوم را دعوت کردند هفتاد مرد از جنیان بردست ایشان ایمان آوردند و ایشان پیش رسول آمدند بطحاء مکه رسول ایشان را بدید و

(۱) چون گوشت ودانه در ظاهر پدیدار نیست باید گفت از سنخ موجودات مثالی است و جن نیز

از آن سنخند و خوراک آنها هم از آن قبیل است و پیغمبر فرمود «بیت عند ربی یطعمنی و یسقینی» آنحضرت روزه وصال می گرفت و خوراک او نزد پروردگار روزه وصال را باطل نمیکرد و گرنه باید علماء روزه وصال را برای آنحضرت مستثنی نکنند .

قرآن بر ایشان خواند و ایشان را امر و نهی کرد . علماء اسلام خلاف کردند در حکم مؤمنان جن . بهری گفتند ایشانرا ثوابی نباشد جزاء ایشان بر ایمانشان نجات باشد از آتش دوزخ چنانکه گفت « یغفر لکم من ذنوبکم و یجر کم من عذاب الیم » و این مذهب ابو حنیفه است ولیث بن سعد . و بعضی دیگر گفتند حکم ایشان حکم مؤمنان اینست در ثواب و عقاب ، برای آنکه تکلیف بر ایشان همچنان است که بر انسیان و چنانکه تکلیف بر انسیان شاق است برایشان همچنین است و چون ایشان را بر تکلیف مشقت است لابد باید تا مٹاب باشند همچو اینان ، و این مذهب ماست و مذهب جمله اهل عدل ، و از فقها مذهب مالک و شافعی و ابن ابی لیلی و سفیان و ضحاک ، و اما استدلال ایشان بآیت در او دلیلی نیست ایشانرا برای آنکه این دلیل الخطابست و دلیل الخطاب به نزدیک بیشتر اهل علم باطلست .

( وَ مَنْ لَا يُجِيبُ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ ) آنکه گفت هر که اجابت نکند دعوت کننده خدای را یعنی محمد را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خدای را بعاجز نتواند کردن در زمین و از او فوت نشود ( وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ ) و او را بدون خدای أعوان و أنصار نباشد ( أَوَلَيْكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ) و ایشان در ضلالت و گمراهی ظاهر باشند آنکه برسبیل تنبیه گفت ( أَوْ لَمْ يَرَوْا ) نمی بینند یعنی نمیدانند ( أَنْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ) که خدائیکه آسمان و زمین بیافرید ( وَ لَمْ يَعْنِ بِخَلْقِهِمْ ) و فرو نماند بآفریدن ایشان ( بِقَادِرٍ ) او قادر و تواناست . اخفش گفت و ابو عبیده که باء زیاده است چنانکه « تنبت بالدّهن » و قال الحارث بن حلزة :

قَبْلَ مَا لَيَوْمَ بَيضَتِ بَعِيُونِ النَّاسِ فِيهَا تَغَيُّظٌ وَ إِبَاءٌ (۱)  
 أراد بيضت عيون الناس . كسائی و فراء گفتند باء برای ان آورد که كلام متضمن است معنی نفی را یا استفهام چنانکه گفت « اوليس الذي خلق السموات و الارض » و عرب در خبر ما وليس باء در آرنند مؤكدة للنفي چنانکه ما بقائم وليس زيد بمنطلق . قال الشاعر :

فَمَا رَجَعْتَ بِخَائِبَةٍ رِكَابُ حَكِيمٍ بِنِ الْمُسَيَّبِ مُبْتَغَا (۲)

يعقوب و اعرج و جحدري و ابن ابی اسحق يقدر خواندند بباء بی ألف على الفعل المضارع گفت نمیدانید که آن خدای که آسمان و زمین آفریده است قادر است بر آنکه مردگان را زنده کند ( بَلَى إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ) بلی او بر همه چیزی قادر است .

(۱) پیش از امر و قدرت و عزت و دژهای ما چشمان مردم را کور کرد و در آنها خشم و ابا و سرباز زدن از اطاعت پدیدار است .

(۲) سواران کاروان که قصدشان حکیم بن مسیب باشد نومید بار نمیگردند .

( وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ ) گفت آنروز که عرضه کنند کافران بر دوزخ ( أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ ) اینجا قولی مقدر است ای فیکال لهم أليس هذا بالحق؟ ایشانرا گویند این حق نیست صورت استفهام است و مراد تقریر ( قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا ) گویند آری بحق خدای ما ( قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ ) گویند بچشید عذاب دوزخ بآن کفر که آوردید یعنی بجزاء آن کفر که آوردید .

( فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ) آنکه امر کرد رسولرا بصبر کردن گفت صبر کن چنانکه صبر کردند پیغمبران اولو العزم . خلاف کردند در آن که پیغمبران اولو العزم که بودند ؟ ابن زید گفت همه پیغمبران اولو العزم بودند هیچ پیغمبر نبود خدای را إلا اولو العزم بود و من تبیین راست نه تعیض چنانکه خاتم من فضة و ثوب من خز . بعضی دیگر گفتند همه پیغمبران خدای اولو العزم بودند الا یونس که در او عجله و حدتی بود برای این گفت خدای تعالی رسول را « و لاتکن کصاحب الحوت » ابوبکر الرازی گفت عن أبي القاسم الحکیم که اولو العزم نجباء پیغمبران بودند که ذکر ایشان در سورة الأنعام هست و آن هیچده پیغمبران اند و این اختیار حسین بن الفضل است لقوله بعقب تلك الايات « أولئك الذين هدام الله فهدیهم اقتده » کلی گفت اولو العزم آناند که ایشانرا قتال فرمودند و ایشان به تیغ بیرون آمدند و جهاد کردند . و بعضی دیگر گفتند مراد باولو العزم دوازده پیغمبرند از بنی اسرائیل که ایشان را بشام فرستادند امت در ایشان عاصی شدند سخت آمد برایشان آنکه کافران برایشان مستولی شدند و ایشانرا بکشتند . و گفتند شش پیغمبر بودند نوح بود و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی عليه السلام و ایشانند که خدای تعالی قصه ایشان در سورة الأعراف بر نسق بگفت بعضی دیگر گفتند اصحاب شرایع بودند پنج پیغمبر [ نوح و ] ابراهیم و موسی و عیسی و محمد رسول الله عليه السلام و مقاتل گفت شش پیغمبر نوح بود که او بر رنج قوم صبر کرد و ابراهیم بود که بر آتش صبر کرد و اسحق بود که بر ذبح صبر کرد و یعقوب بود که بر فراق فرزند صبر کرد و یوسف بود که بر بلاء چاه صبر کرد و ایوب بود که بر بلاء بیماری صبر کرد . حسن بصری گفت چهار کس بودند ابراهیم و موسی و داود و عیسی . أما عزم ابراهیم این بود که او را خدای تعالی گفت « أسلم » او گفت « أسلمت لرب العالمین » آنکه او را ابتلاء کردند در مال و نفس و فرزند و وطن بهمه وفا کرد و در همه صادق آمد . اما موسی عليه السلام عزم او آن بود که او را گفتند « إننا لمدركون » او گفت « كلا ان معی ربی سیهدين » و اما عزم داود آن بود که در خطیئه خود چندان بگریست که پیرامن او گیاه برست و اما عیسی عليه السلام عزم او آن بود که در دنیا خستی بر خستی نهاد و گفت دنیا معبر

است و گذرگاه از او بپاید گذشتن و عمارتش نباید کردن چنانست که حق تعالی گفت رسول را که صبر کن چنانکه اولوالعزم کردند . در صدق چون ابراهیم باش و در وثوق چون موسی باش و در خشوع چون داود باش و در زهد چون عیسی باش . قتاده گفت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بودند (۱) کعب الأخبار گفت در بهشت عدن شهرستانی است از مروارید سفید که چشمها بازماند از آنکه باو رسد هیچ پیغمبر مرسل و هیچ فرشته مقرب ندیده اند آن برای پیغمبران اولوالعزم هست و برای شهیدان و مجاهدان برای آنکه بحلم و علم و عقل و اناة و سکون زیادت اند بر دیگران ( وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ ) گفت تعجیل مکن بر کافران بعد از ( كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ ) که حال ایشان چنان خواهد بود که آنروز که عذاب موعود می بینند پنداری که در دنیا اگر چه عمرها دراز مانده باشد بیکساعت از روز بیش بمانندند در جنب عذاب ابد و محنت بلا انقطاع . و گفتند هول عذاب از یاد ایشان ببرد آنکه گفت ( بَلَاغٌ ) ای هذا القرآن بلاغ این قرآن و آنچه در اوست بلاغی است که محمد ﷺ بشما رسانید ( فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ ) هلاک نکنند الا قوم فاسقان را که از فرمان خدای بیرون آمده باشند . سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که چون زنی دشوار زاید این دو آیت و این کلمات برجائی باید نوشتن و فرو شستن و بدادن تا باز خورد « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمِ الْكَرِيمِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ كَأَنْتُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحًى كَأَنْتُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ » .

(۱) بر هیچیک از این اقوال دلیل واضح و قرینه صحت نیاوردند و درست همان است که پیغمبران

همه صاحب عزم و نیت راسخ و صبر و شکیب بودند چنانکه قول اول است و این اقوال همه تکلف باشد .

## سورة محمد

این سوره مدنی است و سی و هشت آیت است (۱) و پانصدوسی و نه کلمه ، بیست و دو هزار و سیصد و چهل و نه حرف است ، و روایت است از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره محمد بخواند واجب باشد بر خدای تعالی که او را آب دهد از جوی های بهشت صدق رسول الله

## سورة محمد ﷺ اربعون آیه (۲) و هی مدنیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَاهُمْ (۲) وَالَّذِينَ آمَنُوا

کسانیکه کافر شدند و اعراض کردند از راه خدا گم کرد کردارهاشان را و کسانیکه گرویدند

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ

و کردند شایسته کارها را و گرویدند با آنچه فرو فرستاده بر محمد و اوست راست است از پروردگارشان

كَفَرَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (۳) ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

درگذشت از آنها لغزشهاشان را و اصلاح کرد کارهاشان را اینست بجهت آنکه کسانیکه کفر ورزیدند

اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ

پیروی کردند باطل را و آنانکه گرویدند پیرو شدند حق را از پروردگارشان اینچنین میزند خدا

لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۴) فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا

برای مردمان داستانهایشان را پس چون دیدید کسانی را که کفر ورزیدند پس زدن گردنهایست تا چون

أَخْتَمْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ (۵) فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ

کشته باشید آنها را پس سخت کنید بند را پس یا منت نهاد نیست و یا فدا داد نیست تا بنهد اهل ستیز

(۱) بنا بر تعیین کوفیین (۲) بنا بر تعیین بصریین



أَوْ زَارَهَا ذَلِكَ وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَا نُنصِرَ مِنْهُمْ وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بَعْضٍ

سلاحهای خود را اینست و اگر خواهد خدا هر آینه انتقام کشد از آنها ولیکن تا بیازماید بعضی شماها را به بعضی

وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (۶) سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ

و آنانکه کشته شدند در راه خدا پس هرگز گم نکنند کارهاشان را زود است راه نماید آنها را و بصلاح آورد

بَاهُمْ (۷) وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا

حالشان را و در آورد آنها را بهشت را که تعریف کرد مر آنها را ای گروه آنانکه گرویدید اگریاری کنید

اللَّهُ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِتْ أَقْدَامَكُمْ (۹) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَ أَضَلَّ

خدا را یاری کند شما را و بر جادارد قدمها تان را و کسانی که کافر شدند پس نگو ساریست مر آنها را و گم کند

أَعْمَالَهُمْ (۱۰) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۱۱)

کارهاشان را اینست بسبب آنکه آنها ناخوش داشتند آنچه را فرستاد خدا پس نابود کرد کارهاشان را

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَرَ اللَّهُ

آیا پس نه سیر کردند در زمین پس بنگردند چگونه باشد انجام کسانی که از پیش بودند هلاک کرد خداوند

عَلَيْهِمْ وَ لِلْكَافِرِينَ أَ مَثَالُهَا (۱۲) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ

آنها را و برای کافرانست داستانهای آن این بسبب آنست که خدا دوستار کسانی است که گرویدند و بتحقیق کافران

لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱۳) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ

نیست دوستار مر آنها بتحقیق خداوند در آورد آنان را که گرویدند و کردند کارهای شایسته بهشتها را

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ

که روانست از زیر آن نهرها و آنانکه کافر شدند بهره در شوند و میخورند چنانکه میخورند چهارپایان

وَ النَّارُ مَشْوَى لَهُمْ (۱۴) وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ

و آتش جایگاه آنهاست و چه بسیار از دهی که آن سخت توانی بود از ده تو آنکه بیرون کرد تو را

أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۵) أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ

هلاک کردیم آنها را پس نیست یاور مر آنها آیا پس کسیکه بر حجتی است از پروردگارش مانند کسی است که

زُيِّنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ

آراسته شده برای او و پیرو شدند خواهشهاشان را مثل بهشت آبخنانیکه وعده داده شدند

الْمُتَّقُونَ (۱۷) فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ

در آن نهرهاست از آب غیر متغیر و نهرهاست از شیر که تغییر نکرده مزه آن

وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ

نهرهاست از شرابی که لذتست برای آشامندگان و نهرها از عسل صاف و مرآنهارا است در آن از همه

الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ

میوهها و آمرزشی از پروردگارشان چون کسیکه او همیشه در آتشراست و آشامیده شود آب جوشان پس پاره کند

أَمْعَاءَهُمْ (۱۸) وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ

رودههاشان را و از آنها کسی است که گوش میدهد بسوی تو تا چون بدرشوند از نزد تو گفتند مرآنان را

أُوتُوا الْعِلْمَ مَا دَا قَالَ آ نِفَا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا

که داده شدند دانشرا چه چیز گفت ایندم آنها کسانی اند که بر نهاد خدا بر دلهای آنها و پیرو شدند

أَهْوَاءَهُمْ (۱۹) وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوِيَهُمْ (۲۰) فَهَلْ

خواهشهاشان را و کسانی که هدایت شدند افزود آنهارا هدایترا و داد آنهارا پرهیزکاری پس آیا

يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَ تُهْمٌ

مینگردند جز قیامت را که آید آنهارا ناگهانی پس بتحقیق آمدعلامت آن پس از کجا باشد مرآنهارا چون آیدشان

ذِكْرُ بِهِمْ (۲۱) فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرُ لِدُنْيِكَ وَاللُّمُؤْمِنِينَ

پند گرفتن آنها پس آگاه باش نیست خدائی جز خدا و طلب آمرزش کن برای اغزش خود و برای مردان گرونده

وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوِيكُمْ (۲۲) وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا

و زنان گرونده و خدا میداند بازگشت شمارا و اقامتگاه شمارا و میگویند کسانی که گرویدند چرا

نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي

فروفرستاده نشدسوره ای پس چون فرستاده شدسوره محکم و یاد کرده شد در آن کارزار بینی آنان را که در

قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُنظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَئِكَ لَهُمْ (۲۳)

دل‌های آنها مرض است مینگرند بسوی تو نگرستن بیهوش شده از مرگ پس سزاوارتر است برای ایشان طاعة و قول معروف فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله لكان فرمانبرداری و گفتار نیکو پس چون بسرحد عزیمت رسیدگار پس اگر راستگوئی پیشه کردند خدارا هرآینه

خَيْرًا لَهُمْ (۲۴) فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا بِهِتْر باشد برای آنها پس آیا نزدیک شدید اگر متولی شدید که فساد کنید در زمین و قطع کنید

أَرْحَامَكُمْ (۲۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (۲۶)

رحمهای شمارا آنکروه کسانی اند که لعنت کرد آنها را خدا پس کر کردشان و کور کرد دیده شان را

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (۲۷) إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ

آیا پس تذکر نمیکنند قرآن را یا بردلهاست قفلهای آنها بتحقیق کسانی که برگشتند بر پشتهاشان

مِنْ بَعْدٍ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ (۲۸)

از پس آنکه روشن شد برای آنها هدایت شیطان آراسته برای آنها و آرزوی قرارداد برای آنها

قوله تعالی (الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) مفسران گفتند آیت اوّل در باب اهل مکّه است و آیت دوّم «وَالَّذِينَ آمَنُوا» در انصاریان مدینه آمد. حق تعالی در این آیت ذکر کافران کرد گفت آنانکه کافر شدند و مردمرا منع کردند از دین خدای واز راه مسلمانی بدعت با کفر و ایذاء و رنج دادن خود کافر بودند و دیگرانرا با کفر خواندند (أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ) أي حکم الله علی أعمالهم بالضلّال. خدای تعالی حکم کرد بر عمل ایشان ضلال و آنکه واقع نیست موقع قبول برای آنکه نه بوجه مأمور به در وجود آورده اند چون چنین باشد بموقع قبول نیفتد. وقول دیگر در او آنست که باعمال، آن کید خواست که ایشان میکردند و می انداختند در ابطال کار رسول ﷺ، خدای تعالی آن مکر ایشان باطل کرد کیدشان بانحرشان گردانید (۱) و خایب و خاسر کرد ایشان را تا بر کار نیفتاد آنچه کردند در آیت شبهتی نیست در صحت احباط از این دو وجه که ما بیان کردیم (۲) و آنانکه باین

(۱) تعبیری است در عربی که کید آنها را بکلوی خودشان برگردانید.

(۲) احباط آن است که کسی عمل صحیح موافق شرائط شرعی بجا آورد و ثواب آن بسببی باطل\*

آیت تمسک کردند در باب احباط لایب<sup>۱</sup> است از آنکه عدول کنند از ظاهر برای آنکه اضلال بمعنی احباط نیامده است در کلام عرب دیگر آنکه باجماع امت کافران را عملی نباشد واقع بموقع قبول تا باحباط و ابطال حاجت بود .

( وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ) و آنانکه ایمان دارند بخدای و عمل صالح کنند و ایمان دارند بآنچه بر محمد ﷺ فرود آمد از قرآن ( وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ ) و این قرآن حق است و درست از قبل خدایتعالی ( كَفَرُوا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ ) در جای خبر مبتداء هست . گفت فرو شوید از ایشان گناهانشان و نیک گرداند حالشان ، و البال الحال والشأن .

( ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ ) این برای آن چنین آمد یعنی آنکه در دو آیت مقدم رفت که آنانکه کافرند تابع باطل اند و آنانکه مؤمنند تابع حقتند . آنکه گفت ( كَسَدَ لِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ ) هم چنین مثلها از خدایتعالی برای مردمان . ( فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ) یعنی من أهل الحرب ، و این تخصیص باجماع کردیم که آنچه در این آیت گفت حکم کافران حربی است . گفت چون بینی کافران حربی را ( فَضَرْبِ الرِّقَابِ ) گفتند نصب او بر اغراء است یعنی أَلْزَمُوا ضَرْبَ الرِّقَابِ ، و قیل اذیموا ضرب الرقاب . و گفتند نصب او بر مصدر است ای اضربوا الرقاب ضرباً آنکه فعل بیفکند و مصدر را با مفعول اضافت کرد ( حَتَّىٰ إِذَا أَثخنْتُمُوهُمْ ) تا آنکه که ایشان را مغلوب و مقهور کنی و در دست شما اسیر شوند ( فَشُدُّوا الْوَتَاقَ ) ایشان را سخت به بندی تانه بچهند از شما ، و قیل : الاثخان المبالغة في القتل والجراح .

( فَإِذَا مَنَّآ بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ ) نصب هر دو به فعل محذوفست و التقدير فإمّا أن تمنّوا منّا من بعد ذلك و إمّا أن تفادوا فداء . گفت آنکه دو کار کنید با آن اسیران پس از آنکه ایشان را گرفته باشید، ایمانت نهدید و رها کنید بی فدا ، و إمّا فدا بستانید و رها کنید و در حکم آیت خلاف کردند بعضی گفتند منسوخست بقوله تعالی « و إمّا تثقنّهم فی الحرب فشرّد بهم من خلفهم » و بقوله « اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم » و این قول قتاده و ضحاک و سدّی و ابن جریج است و روایة العوفی عن ابن عباس . و بعضی دیگر گفتند آیت محکم است و امام خیر

\* گردد و مولف بدو وجه دلالت آیه را بر آن رد کرد یکی آنکه مراد از اعمال عبادت آنها نیست و مراد از اضلال باطل کردن ثواب نه، بلکه مراد کید و مکر آنها است، دیگر آنکه بر فرض عبادت مقصود باشد جامع شرایط صحت نبوده است .

است از میان قتل و منت و فداء و این قول عبدالله عمر است و حسن و عطا و این قول اولیتر است برای آنکه رسول ﷺ کرده است روز بدر، عقبه بن ابی معیط را و النضر بن حارث را بکشت و دیگر اسیران را فدا بستدرها کرد و بنی قریظه را بکشت پس از آنکه دزدست او آمدند و بر حکم سعد فرود آمدند، و امامه بن اثال الحنفی را رها کرد. و یکی از جمله حرس عمر بن عبدالعزیز گفت من هرگز ندیدم که عمر بن عبدالعزیز هیچ اسیر را بکشت الا یکی را، آمدند و جماعتی اسیران آوردند از ترک، او بفرمود تا ایشان را بنده گرفتند، آنکه ایشان را آورده بود اشارت کرد بیکی گفت یا امیر المؤمنین اگر بدیدی که این چه کرد با جمعی مسلمان بگریستی، عمر گفت او را بکشتند. و حسن گفت استعباد روا باشد امام را، که ایشان به بنده گیرد به سنت. آنچه روایت أصحاب ماست آنست که هر اسیر را که بگیرند پیش از آنکه کارزار منقرض شود و کارزار بر جایگاه باشد امام مخیر است میان آنکه ایشان را بکشد یا دست و پای ایشان را ببرد، من خلاف، دست راست و پای چپ و رها کنند تا جمله خون بیاید تا بمیرند و او را منت و فداء نباشد، و آنرا که پس از انقضاء کارزار گیرند امام مخیر باشد میان منت و فداء، اما منت نهد و رها کند و اما فداء بستاند؛ اما مال بدهد و اما بنده گیرند ایشان را، اگر اسلام آرند در هر دو حال این جمله ساقط شود و حکم او حکم مسلمانان باشد (حتی تَضَعُ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا) تا کارزار بارهای گران خود بنهد یعنی تا اهل کارزار سلاح بنهند و کارزار با سر شود (۱) و گفتند تا کارزار اجرام و آثام خود فرو نهد برای آنکه کارزار خالی نباشد از این معنی بربک جانب، که علی کل حال أحد الفریقین بر باطل باشند و این کنایت باشد از آنکه تا کارزار بر طرف شود. و قوله «الحرب» اما مراد اهل کارزار است علی تقدیر حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه کقوله «واسئل القرية» ای اهل القرية، و این قول بهتر است، و اما حرب نام جماعت محاربان باشد کالر کب و الشرب و الصحب، و این قول ضعیف است، برای آنکه این بنا آن جا گویند که در واحد او فاعل آید کرا کب و شارب و صاحب قال الأغشی مفسراً لاوزار الحرب بالسلاح:

وَأَعَدَدْتُ لِلْحَرْبِ أَوْزَارَهَا      رِمَاحًا طِيُولًا وَ خَيْلًا ذُكُورًا  
وَمِنْ نَسَجِ دَاوُدَ تُحَدِّدُ بِهَا      عَلَيَّ أَثَرِ الْحَيِّ عَيْرًا فَعَيْرًا (۲)

(۱) با سر شود یعنی تمام شود و با انجام رسد مانند بسر آید.

(۲) اغشی اوزار حرب را به سلاح جنگ تفسیر کرد در این دو بیت گوید: آماده کردم برای جنگ

ابزار آنرا که نیزه‌های بلند است و اسبان نرو بافته‌های داود. کاروان در پی کاروان در دنبال قبیله حدی میخواندند و آنها را میبردند.

و گفتند معنی آنست تا اهل کارزار آثام و أجرام کفر رها کنند بایمان که ایمان حکم کفر بردارد، و براین قول معنی آیت آن باشد که کافران رامیکشید تا آنکه که همه اسلام آرند إِمَّا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا و دین همه یکی شود، و آن مسلمانی است، و از آن پس بقتال و جهاد حاجت نباشد. حسن گفت معنی آنست که تا آنکه جز خدایرا نپرسند. کلبی گفت حتی یسَلَمُوا أَوْ يَسَالَمُوا تا ایمان آرند یا صلح کنند (ذَلِكَ) مبتدائی است محذوف الخبر والتقدير ذلك الذي قلت و بیئت من حکم اهل الحرب (وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ) اگر خدای خواهد از ایشان انتقام بکشد همه را هلاک کند و کارایشان کفایت کند بی تکلف قتال ولیکن این نکرد (لِيَسْأَلُوا بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ) تا بهری را به بهری امتحان کند، چه تکلیف صورت امتحان دارد چنانکه بیان کرده ایم در بسیار جایها از این کتاب و مثله قوله «وَلِنَبْلُوَنَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ» (وَالَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ) گفت و آنانکه در سبیل خدای کارزار کنند. أبو عمرو و یعقوب و حفص خواندند قَاتِلُوا بِضَمِّ قَافٍ، و کسر تاء علی الفعل المجهول. و آنانرا که بکشند در راه خدای، و حسن بصری خواند «قَاتِلُوا» بتشدید علی المجهول، و باقی قرءاء «قاتلو» خواندند من المقاتلة. گفت و آنانکه در سبیل خدای جهاد کنند (فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ) حکم نکند خدای تعالی بضلال عمل ایشان و ذهاب آن از راه صواب بل واقع باشد موقع ثواب و قبول.

(سَيَسْأَلُكُمْ) راه نماید ایشانرا برای بهشت (و يُصَاحِبُ بِأَهْلِهِمْ) و کار ایشان نیکو کند و بصلاح باز آرد. قتاده گفت آیت روز اُحد آمد و رسول ﷺ در شعب بود و مردم بعضی مقتول و مجروح و مشرکان آواز دادند که اُعلُ هُبَلُ رسول ﷺ گفت «الله أعلى و أجل» مشرکان گفتند یوم بیوم و الحرب سجال إن لنا عزی ولا عزی لکم رسول ﷺ گفت «الله مولینا ولا مولی لکم» آنکه رسول ﷺ گفت «لا سواء» راست نیستند یعنی کشتگان مختلفند کشتگان ما به بهشتند و کشتگان شما بدوزخ. اگر گویند چرا تکرار کرد قوله «و یصلح بالهم» گوئیم از برای اختلاف معنی، بأول اصلاح الحال خواست فی الدین والدنیا و بدویم اصلاح الحال خواست فی الجنة والثواب.

(و یدخلهم الجنة عرّها لهم) و به بهشت برآید ایشان را و منازل ایشان را بایشان نماید و تعریف کند بایشان تاراه باو برند، حاجت نباشد ایشانرا بآنکه از کسی پرسند تا پنداری که سالهاست تا ساکنان آنجا اند تا در خبر می آید که بنده در بهشت راست میشود چنانکه

در دنیا بخانه خود شود هیچ بر او مشتبه نباشد، این قول بیشتر مفسران است. مؤرّج گفت «عرّفها لهم» أي طيّبها لهم من العرف وهو الرائحة الطيبة يقال عرّفت القدر إذا طيبها بالأبازير، قال الشاعر مصرع (۱) «لِعَادَتِهَا مِنَ الْخَزِيرِ الْمُعْرِفِ» أي المطيب.

(یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ) گفت ای مؤمنان و گرویدگان اگر خدای را و دین خدای را نصرت کنید نصرت کند شما را و قدم شما را بر جای دارد. یعنی الطافی کند با شما که از زحف کارزار نبرگریزید و گفتند: «يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ». قدم شما بر جای بدارد بر صراط.

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأُضِلُّ أَعْمَالُهُمْ) آنکه دعا کرد بر کافران کأنه قال «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا»، برای آن «فاء» بآن آورد در جوابش «فتعسا» ای اتعسهم الله إتعاساً، آنکه فعل بیفکند و نصب او بر مصدری کرد محذوف الزیاده «وأضل أعمالهم» عطف کرد بر فعل محذوف من قوله اتعسهم الله و أضل أعمالهم، گفت أمّا کافران را خدای تعالی برزی در آرد ای أبطل أعمالهم و خیب أعمالهم خدای عمل ایشان باطل کند و امید ایشان خائب. (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَسَبُوهُمَا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ) آنکه بیان کرد که این برای چیست گفت این برای آنست که ایشان کارهند آنرا که خدای فرستاد از قرآن و شرایع و بر آن کار نکردند لاجرم عمل ایشان باطل بکرد و معلوم است که این لفظ أعنی لفظ احباط مجاز است برای آنکه أعمال کفار واقع نبود بموقع قبول تا محبط شود به چیزی دیگر. آنکه خدای گفت (فَأَحْبَطَ) خدای احباط کند، و به نزدیک اهل وعید آنست که طاعت احباط معصیت کند و معصیت احباط طاعت آنکه تنبیه کرد ایشان را بر آنچه بآن استدلال کنند بر صحت توحید و تنزیه او چون در او اندیشه کنند زجر باشد ایشان را از آن، گفت.

(أَفَلَمْ يَسْبُرُوا فِي الْأَرْضِ قَيْئُظُرُوا) گفت نمیروند ایشان در زمین تا بنگردند که چگونه بود عاقبت کار آنانکه پیش اینان بودند. آنکه هم او بگفت که عاقبت ایشان چه بود (دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) خدای هلاک و دمار از ایشان بر آرد چون قوم عاد و ثمود و قوم نوح و لوط و قوم فرعون و جز ایشان. آنکه گفت (وَلِلْكَافِرِينَ أَهْمًا) ای وللكافرين بك أمثال تلك

(۱) مصرع دویم بیتمی است از اسود بن یعفر شاعر جاهلی و مصرع اولش چنین است:

«فَتَمَدُّ خَلُّ أَيْدِي فِي حَنَا جَرَّ أَقْنِعَتِ»

خزیر و خزیر خوراکی است عرب را که از گوشت و آرد پزند و اگر گوشت نداشته باشد حریره گویند معنی شعر آن است که دست ها برداشته داخل میکنند در گلوها از خوراک خزیر خوشبوی.

العقوبة إن لم يؤمنوا . و اینان را که بتو کافرند همچنان عقوبت کنم که ایشان را کردند اگر ایمان نیاورند ، و انما تأخیر عذاب ایشان بنوعی فضل کرده ام و بحرمت تو .

( ذَلِكِ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ ) آنکه گفت

این حال برای آن چنین آمد که خدای تعالی مولی و ناصر مؤمنان است و کافران رامولی و ناصر نیست . چه این بتان که اینان میپرستند نصرت خود نتوانند کرد فکیف نصرت گیری کنند از آنجا که جمادند آنکه وصف جزاء مؤمنان کرد گفت :

( إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

الأنهار ) خدای تعالی مؤمنان و آنانکه عمل صالح کنند در بهشتها برد که در زیر درختان او جویها می رود .

( وَالَّذِينَ كَفَرُوا ) محل او رفعت بر ابتداء گفت و آنان که کافرانند در دنیا به تمتع

وقضاء شهوت مشغولند از اکل و شرب و جماع چنانکه چهار پایان ساهی لاهی هیچ همت نیست ایشان را إلا شکم و فرج ( وَالتَّارُ مَشْوَى لَهُمْ ) و دوزخ مقام و مرجع ایشان باشد . و گفتند المؤمن يتزود في الدنيا . والمنافق يتزين ، والكافر يتمتع .

( وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ ) و بس شهرها که ایشان قوی تر بودند و منیع تر و بقوت بیشتر

از آن شهر بودند که ترا بیرون کردند ( أٰخِرَ جَنَّتِكَ ) اضافه اخراج با شهر مکه کرد و مراد أهل مکه من باب حذف المضاف و اقامة المضاف اليه مقامه ( أَهْلَكُنَّاهُمْ ) که من ایشان را هلاک بر آوردم و ایشان را یاری و ناصری نبود . برای آن گفت « أهلکناهم » و نگفت أهلکنها که مردمان را هلاک کرد نه شهر . عبدالله گفت که چون رسول ﷺ از مکه بیرون آمد تا بمدینه رود و آن شب بغار رفت بامکه نگرید و گفت « أنت أحب بلاد الله إلي » در جهان هیچ شهر چنان دوست ندارم که ترا ای مکه ، و اگر کافران مرا بیرون نکردندی باختیار خود هرگز نرفتمی و از آنجا گفت « حب الوطن من الايمان » و در دیگر خبر « حب الوطن من طيب المولد » و این حال از روی مثل مانند اینست که شاعر گفت :

يا بَيْتَ عَاتِكَةَ الَّذِي أَنْعَزَلُ حَذَرَ الْعِدَى وَبِهِ الْفُؤَادُ مُوَكَّلُ

إِنِّي لِأَمْنَحُكَ الصَّدُودَ فَأَيُّ نِي قَسَمًا إِلَيْكَ مَعَ الصَّدُودِ لِأَمِيلُ (۱)

و خدای تعالی این آیت فرستاد « و کأین من قرية » آنکه برای رسول مثلی زد تا متسلی

(۱) ای خانه عاتکه که من از آن جدا میشوم از ترس دشمن و دل بسته آن است . من اعراض مینمایم

از تو با این حال سوگند میخورم که با وجود اعراض سوی توشوق دارم .



شود گفت :

( اَفَعَنْ كَانْ عَلٰی بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ ) آنکس که از خدای برپینتی و حجّتی باشد که بآن واثق بود و بعلم و یقین ساکن النفس بود یعنی محمد ﷺ ( كَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ ) چنان بود که او را عمل بدش بیاراسته باشد و در چشم او مزین کرده و آن شیطان کرده باشد بغرور و وسوسه یعنی کافران چون ابوجهل و مانند او ( وَاتَّبِعُوا اَهْوَاءَهُمْ ) و متابعت هوای نفس کرده باشند و برای آن گفت « کمّن زین له سوء عمله » بروحدان، و آنکه گفت « واتبعوا أهوائهم » بر جمع که یکبار بالفظ مَنْ برد و یکبار بامعنی، که من موحد اللفظ مجموع المعنی است، و آنکه وصف کرد جایگاه متقیان را گفت :

( مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ) « مثل » مرفوع است بابتدا و خبر او محذوف التقدير فیما یتلی علیکم « مثل الجنة » در جمله آنچه بر تو آرزو زله کرده اند مثل بهشت است و قولی دیگر آنست که مثل زیاده است (۱) الجنة مرفوع است بابتداء و خبرش این جمله که از پس اوست من قوله « فیها أنهار » حق تعالی گفت مثل آن بهشت است که متقیان را وعده داده اند، آنکه وصف آن کرد:

( فیها أنهارٌ مِنْ ماءٍ ) در آن بهشت ها جویها هست از آب ( غَیْرِ اِسْنِ ) نگر دیده یعنی بر حال خود مانده و هیچ تغییر بآن راه نیافته یقال : اَسْنُ الْمَاءِ یَأْسُنُ اُسُونًا و اَجْنُ یَأْجُنُ اَجُونًا اِذَا تَغَيَّرَ ، و اَسْنُ الرَّجْلِ اِذَا غَشِيَ عَلَيْهِ مِنْ رِيحِ الْبُئْرِ . قال زهیر :

يُبَاغِدِرُ الْقِرْنَ مُصْفِرًا اَنَامِلُهُ يَهْبِيلُ فِي الرَّمْحِ مِثْلَ الْبَانِحِ الْاِسْنِ (۲)

و قراءت عامّه آسین است بمدّ علی وزن فاعل ، و ابن کثیر مقصور خواند آسین علی وزن فعل و بر این قراءت آسین الماء یأسن باشد جز که لغت اول فصیح تر است و قراءت اول عام تر ( وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ ) و جویها از شیر طعمش بر جای خود و بنگر دیده و این برای آن گفت که شیر سریع التغییر باشد ( وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِالشَّارِبِينَ ) و جویهای

(۱) شاید حاجت باین تکلف نباشد چون از لفظ نهر و آب و غسل و لبن و خمر و امثال آن ذهن انسان در دنیا بچیزی می رود که نعم بهشتی بسیار بهتر و بالاتر از آن است و آن چه بذهن می رسد امثال و مظاهری از آنهاست که در جنت است « و فیها ما تشتهی الانفس » ، و شاید انسان مشروب غیر این ها در بهشت خواهد از شر بتهای مصنوع و معطر که نظیر آن در دنیا خورده است.

(۲) هم آورد خود را رها میکند در حالی که انگشتانش زرد شده یعنی مرده و بانیزه می پیچد مانند آنکه آب از چاه گنده کشیده و بیهوش افتاده است.

ازمی که لذت خوردن گان باشد . برای آن گفت که لذت خوردن گان باشد که خمر أهل دنیا تلخ باشد (۱) و قوله «لذّة» مصدری است در جای وصف نهاده ای لذیذة من باب قولهم رجل عدل وصوم ( وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى ) وجویها از انگین صافی باز کرده . کعب الاحبار گفت دجله جوی آب بهشت است ، و فرات جوی شیر بهشت است ، و نیل مصر جوی خمر بهشت است و سیحون جوی انگین بهشت است این چهار جوی از کوثر میاید ( وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ) و ایشانرا در آنجا از هر نوعی میوه ها باشد ( وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ ) ای ولهم مغفرة و ایشانرا از خدای آمرزش باشد ( كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ ) قوله « كمن » در جای خیر مبتداست که آیت متضمن آنست كانه قال المتقی الَّذِي صَفَتْهُ كَذَا و كذا ما هو في الآية « كمن هو خالد في النار » گفت آنانکه مستحق آن باشند که در آیت برفت چنان باشند که آنکس که در دوزخ همیشه باشد؟ یعنی نباشد ( وَ سَقُوا مَاءً حَمِيمًا ) و ایشانرا آب تافته دهند ( فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ) که آب امعاء و أحشاء ایشان مقطع کند و پاره پاره و الامعاء جمع معا رود کانی باشد .

( وَمِنْهُمْ ) آنکه گفت از ایشان یعنی از کافران ( مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ ) کسی است که گوش با سخن تو کند و بشنود ولیکن نبداند و فهم نکند از تهاون و تغافل و قلت مبالات و فقد ایمان بآن ( حَدَّثَنِي إِذَا خَرُجُوا مِنْ عِنْدِكَ ) تا آنکه از نزدیک تو بیرون آیند ( قَالُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا الْعِلْمَ ) گویند آنانرا که ایشانرا علم داده باشند از مؤمنان و صحابه و متبصران ( ما ذا قَالَ أَنْفًا ) چه گفت این ساعت بنوی (۲) و أصل او ابتداست ای « ما ذا قال مبتدأ » و این صفت منافقان است . مقاتل گفت سبب آن بود که رسول ﷺ خطبه کردی و در او ذکر منافقان کردی و عیب ایشان نمودی . ایشان چون بشنیدندی خوش نیامدی ایشان را بیرون آمدندی صحابه را گفتندی بر طریق استهزاء « ما ذا قال آنفًا » چه میگفت بررسی (۲) که ما نیک نشنیدیم . عبدالله عباس گفت من از آنانم که مرا علم دادند و معنی ام (۳) باین آیت چه از من چند بارها پرسیدند که « ما ذا قال آنفًا » قتاده گفت سامعان و شنوندگان سه اند یکی عاقل یکی عامل یکی غافل . آنکه وصف کرد ایشانرا گفت ( أُولَئِكَ الَّذِينَ تَطَبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ ) ایشان آنانند که

(۱) تا بید آن میکند که گفتیم این الفاظ خمر و لبن و غیر آن مثل آن هاست که در بهشت است نه نوع آن .

چنانکه جای دیگر در وصف خمر فرموده « لا یصدعون عنها ولا ینزفون » نه خمار دارد و نه مستی .

(۲) یعنی تازه و نو که تا کنون نگفته بود .

(۳) یعنی مقصودم از این آیه .

خدای تعالی مهربان بر دل‌های ایشان بر آن شرح که داده ایم از علامت و تخلیه و حکم ( وَاتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ ) و بدنبال هوا برفته اند .

( وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا ) گفت آنان که راه یافتند و بالطف ایزدی منتفع شدند ( زادهم هدی ) خدای تعالی ایشانرا لطف بیفزاید ( وَاتَّبِعُوا تَقْوَاهُمْ ) و بدهد ایشانرا پرهیز کاری یعنی که عند آن اختیار تقوی کنند. و گفتند ثواب تقویم، ایشانرا ثواب تقوی دهد .  
( قَهْلٌ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ ) گفت گوش میدارند ایشانرا جز آنکه قیامت بایشان آید ناگاه ( أَفَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا ) ای علامتها چه نشانهای او پدید آید یعنی قیامت ماند که نیامد، اینها علامت او بیشتر پدید آمد، مگر گوش آن میدارند که قیامت ناگاه بایشان آید و اشراف جمع شرط علامت بود در هر چه باشد بین الشارط و المشروط . كالشرط في البيع كأنه علامة بين المتبايعين ، و گفتند بعثت رسول ما از جمله علامت قیامت است از آنجا گویند ارساله بالحق بشیراً و نذیراً بین یدی الساعة، ومنه قولهم شرطة وجمعه شرط لأصحاب الديوان لأنهم أشرطوا أنفسهم أي أعلموها بعلامة يعرفون بها، وقال أوس بن حجر :

فَأَشْرَطَ فِيهَا نَفْسَهُ وَهُوَ مُعْنَصِمٌ وَأَلْقَى بِأَسْبَابِ لَهُ وَتَوَكَّلَا (۱)  
( فَأَنْتَى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ ) التقدير فأنسى لهم ذكرهم إذا جاءتهم الساعة  
گفت چگونه باشد ایشان را یاد کرد و انتقاع به او چون قیامت بایشان آمده باشد یعنی تذکر و اندیشه و ثمره آن از علم آنکه سود دارد که قیامت نباشد چون قیامت آمده باشد و الجاء پدید آمد و مکلفان ملجاء شوند هیچ عمل سود ندارد . آنکه بارسول خطاب کرد و مراد امت .  
( فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ) بدانکه جز خدای خدائی نیست ، و گفتند اثبت علی علمك فاستقم علیه برسر آن علم میباش که بدانسته ای که جز او خدائی نیست كما يقال للقاءم قم حتى أعود اليك ، و گفتند اردد علماً إلى علمك یعنی از طریق عقل شناختی از طریق سمع نیز بدان . بعضی دیگر اهل علم گفتند سبب نزول آیت آن بود که رسول ﷺ دلتك می شد از گفتار و کردار کافران و منافقان و خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت بدانکه جز خدای خدائی نیست که او کشف الکروب است تادل در جزا و مبندی بیانش ( وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ )  
أى لذنب أذنبوا إليك . أبو العالیه و سفیان بن عینه گفتند آیت پیوسته است بآنچه پیش اوست

(۱) اوس بن حجر شاعر جاهلی است و قصیده لامیه او معروف است در این بیت وصف مردی میکند بالای کوه بلندی خطرناک و گوید خود را برای هلاک آماده و بالای بلندی قرار گرفته اسباب و وسائل را فرو افکنده و کار را واگذار کرده است .

یعنی بدانکه مفزع و ملجائی نیست عند قیام الساعة جز بخدایتعالی « واستغفر لذنبك » و آمرزش خواه از خدای برای گناهان. گفتند گناه امت خواست، و گفتند بگناه ترك مندوبات خواست علی التوسع والمجاز، و گفتند الذنب الیه خواست چنانکه شرح او بیاید پس از این انشاء الله ( وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ) و برای جمله مؤمنان از مردان و زنان. عبدالله بن سرجس (۱) گوید در نزدیک رسول ﷺ شدم گفتم غفر الله لك یا رسول الله خدای تعالی ترا بیامرزاد یکی از حاضران گفت یا رسول الله این مرد از برای تو آمرزش میخواهد گفت رواست . خدای تعالی میگوید و استغفر لذنبك وللمؤمنين و المؤمنات . أبوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت هر که او چیزی نیابد که بصدقه دهد گوبرو استغفار کن برای مؤمنان که استغفار برای مؤمنین و مؤمنات صدقه است ( وَاللَّهُ يَعْزِمُ مُتَقَلِّبِكُمْ وَمَثْوِيكُمْ ) و خدای عالم است باز گشت شما و مقام و منزل شما براوهیچ پوشیده نیست . عکرمة گفت باز گشت شما از أصلاب پدران و مقام شما در أرحام مادران ، و گفت « متقلِّبکم » گشتن شما در زمین و مقام شما در گور، این قول عبدالله عباس وضحاك است . ابن جریر گفت « متقلِّبکم » گشتن شما بروز گارها « و مثنویکم » و مقام شما به شب برای آرام .

آنکه بگفت که مؤمنان چه حرص مینمایند بروحی باشتیاق ، گفت میگویند مؤمنان ( لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ ) ای هلا چرا سورتی فرو نمی آید استبطاء للوحي . گفتند مراد سورتی است که در او ذکر جهاد باشد ( فَإِذَا أَنْزَلْتَ سُورَةَ مُحْكَمَةٍ ) چون سورتی محکم آید بامر ونهی . قتاده گفت سوره محکم هر آن سورتی باشد که در او ذکر جهاد بود و هیچ سوره بر منافقان از این سوره سخت تر نباشد ( وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ ) و در آن سورت ذکر قتال کرده باشند ( رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ) تو بینی آنانرا که در دل بیماری شك و نفاق دارند از منافقان ( يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ ) بتو مینگرند ( نَنْظُرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ ) نگریدن کسی که در جان کندن و سكرات مرگ بیهوش شده باشد ( فَأُولَى لَهُمْ ) این کلمه تهدید و وعید است . قتاده گفت معنی آنست که العقوبة أولى بهم والنار أولى لهم . عبدالله عباس بأولی وقف کرد آنکه ابتداء کرد و گفت « لهم » ای للمؤمنين ( طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ ) و گفتند تقدیر آنست « أولى لهم » ای للمنافقين طاعة وقول معروف « من أن يجزوا من القتال، أي طاعة وقول معروف أولى لهم من الجزع » وقول آنانکه گفتند « طاعة وقول معروف » کلامی است منفصل از اول، در او چند قول گفتند : یکی

آنکه این از کلام منافقان است که گفتند پیش از نزول آیت جهاد و التقدير قالوا منّا طاعة و لنا قول معروف. قول دیگر آنکه از کلام خداست و خبر محذوفست یعنی طاعة الله و قول معروف خیر لهم. قولی دیگر آنکه عنابی گفت تقدير آنست که «أولى لهم» ای للمنافقين أن يعاقبوا فلو صدقوا الله لكان خيراً لهم. آنکه طاعة و قول معروف معترض آمد میان این دو کلام و تقدير آنکه و للمؤمنين طاعة و قول معروف و الله أعلم بمراده من کلامه. چه این جمله محتملات کلامست و خدایتعالی عالمتر است که از این جمله مراد او کدامست و مراد بطاعت امتثال فرمان خداست و بقول معروف سخنیکه منکر نباشد و در شرع و عقل قبیح نبود یا از باب واجبات یا از مندوبات و خلاصه معنی برین وجوه که بتازی گفته شد این است که منافقان را اولی تر آن بودی که طاعت خدای داشتندی و سخن نیکو گفتندی از آنکه عند نزول آیت جهاد جزع میکنند و میگویند بر طریق استهزاء که «ماذا قال أنفاً» و قولی دیگر آنکه «أولى لهم» دوزخ بایشان اولیتر، طاعت و قول معروف ایشانرا به بودی اگر کردند. قولی دیگر منافقان را تهدید است فی قوله «أولى لهم» آنکه گفت مؤمنان بخلاف آنند «طاعة» ای و للمؤمنين طاعة و مؤمنان را طاعتی هست و سخنی نیکو (فإذا عزم الأمر) چون عزم کنند کار یعنی چون درست شود وجد گردد بآنجا رسد که بر او عزم کنند من باب قوله «فما ربحت تجارتهم» و المعنى فما ربحوا في تجارتهم. چه کار عازم نبود چنانکه تجارت رابح نباشد انما يعزم على الأمر و تربح في التجارة، و من باب قولهم: ليل نائم و نهار صائم انما ينام و يصام فيهما (فلا و صدقوا الله) گفت چون کار سخت شد و درست گشت یعنی کار جهاد اگر این منافقان با خدای راست گویند و دروغ نگویند بآن معنی که آنچه ظاهر میگویند با مردمان در باطن همان دارند با خدای (لکان خيراً لهم) ایشان را به باشد.

(فهل عسيتم إن توليتم - الآية) در او چند قول گفتند: یکی آنکه عسی بمعنی لعل است ای لعلکم إن توليتم یعنی عرضتم عن القرآن و فارقتم أحكامه (أن تفسدوا في الأرض) همانا شما که منافقانید اگر از قرآن بر گردید و بر احکام او کار نکنید در زمین فساد خواهید کردن و رحمها خواهید بریدن و خونهای ناحق خواهید ریختن. قتاده گفت معنی آنست کیف رأيتم القوم. چگونه میدانید این منافقان را اگر پشت بر کتاب قرآن کنند و کار نبندند آنرا و خون ناحق ریزند و در زمین فساد کنند و رحمها برند. مسیب بن شريك گفت و فرأء: معنی آنست «فهل عسيتم» نه نزدیک است و دور نیست که اگر والی شوید در زمین و مستولی من قولهم وليته الأمر فتولاه، و التقدير لو توليتم الأمر لفسدتم في الأرض و

قطعتم أرحامکم، که فساد کنید و رحم برید، و گفت قوت این قول قراءت رسول است صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که میخواند ان ولینتم . از روایس روایت کردند تولیتیم بضم التاء والواو علی المجہول اگر تولائی کار شما کنند و شما رارعیّت کنند و ولایت بشما ندهند شما بحسد و ستیزه فساد و قطع رحم کنید . روایس روایت کند این قراءت از یعقوب ، وهم این قراءت از أمير المؤمنین روایت کردند گفت معنی آنست که اگر شما را والیان ظالم باشند با ایشان دست یکی کنید و در زمین فساد کنید و قطع رحم کنید . مسیب بن شريك گفت آیت در بنی امیه و بنی هاشم آمد فی قراءه من قرأ «إن ولینتم» خطاب با بنی امیه است و مراد بأرحام خویشی بنی هاشم است با ایشان . و یعقوب خواند تَقَطَّعُوا فَخَفَّفَ مِنَ الثَّلَاثِي الْمَجْرَدُ اعتباراً بقوله «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوَصَلَ» و حسن بصری خواند «وَتَقَطَّعُوا» بفتحات متوالی علی تقدیر و تَقَطَّعُوا فاكتفى باحدى التائین عن الاخری اعتباراً بقوله «فَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَهُمْ بَيْنَهُمْ» و عامه قراء «تَقَطَّعُوا» خواندند بضم تاء و كسرطاء و تشدید بر فعل مصارع از تقطیع .

(او لَيْكَ التَّيْنِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ) گفت اینان آنانند که خدای تعالی ایشان را لعنت کرد (فَأَصَمَّهُمْ) کور کرد اینانرا (وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ) و کور بکرد چشمانشان را یعنی حکم بکرد بر ایشان بکوری و کوری و نام نهاد ایشانرا کور و کور چه ایشان را در گوش و چشم انتفاع دینی نبود و انما خذلان و تخلیه ایشان را بکوری و کوری تشبیه کرد و خلاف نیست که آیت را ظاهری نیست چه اگر بر ظاهر حمل کنند خلاف راستی باشد که ما میدانیم که ایشان هم بینا بودند و هم شنوا ، و اگر خدای چنین کردی از فساد حاسه گوش و چشم آنگه تکلیف بر جای بودی با این دو آفت تکلیف مالا یطاق بودی و این محال است از خدای تعالی که در وجود آید، آنگه گفت :

(أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) گفت تأمل نمیکنند اینان در این قرآن و تدبیر ، یا هیچ بر آن هستند که کنند؟ یا بردلها قفل دارند یعنی این تأمل خواهند کردن یا نخواهند کردن یا با کسی مانند که بردل قفل دارد یعنی بمنزلت آنند در امتناع وقوع و این بر طریق مثل، گفت و غرض تقریر و توبیخ و ملامت و این چنان بود که یکی از ما گوید که هرچه ممکن است که بتوان کرد باتو از ارشاد و هدایت و تمکین و توفیق بکردم، راه صلاح خود نخواهی دیدن یا چشمهایت کور است، اوداند که او را چشم کور نیست و لیکن این سؤال تقریر است تا او از خجلت فرو ماند و همچنین گوید این همه نصیحت که ترا

کردم شنیدی یا خود کبری؟ سمع نداری؟ و این را امثال بسیار بود.

(إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ) گفت آنانکه مرتد شوند و باز گردند برآد بار  
 متاده گفت کافران اهل کتابند که پیش از آمدن رسول معترف بودند باو چون بیامد کافر شدند  
 باو و او را می شناختند از آنکه نَعَتْ او در کتاب خود دیده بودند. عبدالله عباس گفت منافقانند  
 که بمنزلت مؤمنان اند در ظاهر چون باهم خالی شوند با سر کفر شوند، و بیان کردیم که بر  
 اصل ما از مؤمن ارتداد صورت نبندد و دلیل بر او بیان کرده ایم (۱) و آنان که در حق ایشان  
 این لفظ می آید منافقانند که بظاهر ایمان میگویند و در باطن کافرند و این قول در این آیت قول  
 عبدالله عباس است و سَدَىٰ و ضَحَاك ( مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ ) پس از آنکه راه  
 مسلمانی روشن شد ایشانرا ( الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ ) شیطان تزیین میکند ایشان را و اغراء  
 و املاء میکند برایشان، تسویل در دل و املاء در زبان یعنی بغرور او میکنند و میگویند، أبو  
 عمرو خواند «وَأَمْلِي لَهُمْ» بضم أَلْف و فتح ياء بر فعل مجهول علی وزن أَفْعَل و معنی آنکه  
 الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ و الله أَمْلِي لَهُمْ أَىْ أَهْلَهُمْ و ایشانرا مهلت دادند یعنی خدای تعالی عقوبت برایشان  
 تعجیل نکرد من قوله تعالی «انما نملي لهم ليزدادوا إثماً» و يعقوب خواند و مجاهد «وَأَمْلِي  
 لَهُمْ» بضم أَلْف و كسر لام و سکون ياء علی وجه إخبار الله تعالی عن نفسه، خدای تعالی میگوید  
 شیطان ایشانرا غرور داد و من مهلت تا آن فساد که از شیطان حاصل شد مقابل شود بنعمت  
 امهال از من تا باشد که اندیشه کنند و باز آیند، و این بنا از فعل مضارع باشد. گفت من  
 ایشانرا مهلت دهم تا باشد که رجوع کنند. و باقی قرآء أَمْلِي خواندند علی أَفْعَل فعل ماضی

(۱) پیش از این چند بار گذشت که اگر کافر ایمان آورد مستحق ثوابست و اگر مرتد شود چون کافر  
 است ببهشت نرود و چون مؤمن بوده است باید ببهشت رود و جمع بین این دو ممکن نیست و احباط باطل  
 است یعنی کفر استحقاق ثواب ایمان را از میان نبرد، و اگر گویند هم ببهشت رود برای دریافت ثواب و هم  
 بدوزخ برای عقاب گوئیم اگر اول بدوزخ رود پس از آن ببهشت و دائماً در بهشت باشد چون با کفر  
 و ارتداد مرده است ممکن نیست و اگر برای درك ثواب اول ببهشت رود پس از آن بدوزخ آن عیش ببهشت  
 که میداند عاقبت آن آتش است ثواب نخواهد بود، و اگر کسی گوید ثواب ایمان را در عذاب دوزخ باو  
 بچشانند مانند ثواب دیگر اعمال خیر که از کافر صادر میشود گوئیم ثواب ایمان حقیقی بخدا ثواب دائم  
 است و نعمت در میان عذاب ثواب ایمان نتواند بود عقلاً نیز ممکن نیست کسی بجیزی یقین کند آنگاه  
 در آن شك نماید و در تجربه هم دیده نشده است و شرح این در محل مناسب دیگر در همین نزدیکی بیان  
 خواهد شد.

من الافعال وبر این قراءت املاء باشد که بر نویسنده کنند و روا بود که هم از آن معنی باشد  
 أی اطلال لهم الأمل ایشانرا در امیددراز نهاد و این بهتر است برای آنکه از آن معنی املی علیه  
 گویند و از این معنی املی له ای اطلال له المدة. قوله تعالى :

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنَطِيعُكُمْ فِي

اینست بسبب آنکه آنها گفتند مر آنانرا که مکروه داشتند آنچه را فرو فرستاد خدا زود فرمان بریم شمارا در

بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ (۲۹) فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ

بعضی کارها و خدا میداند نهانیهای آنها را پس چگونه آنگاه بمیراند آنها را فرشتگان میزنند

وَجُوهَهُمْ وَآدْبَارُهُمْ (۳۰) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا

روهاشان را و پشتهاشان را اینست بسبب آنکه پیرو شدند آنچه را بخشم آورد خدارا و ناخوش داشتند

رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۳۱) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ

خوشنودی اورا پس نابود کرد کارهاشان را یا پنداشتند آنانکه در دلهایشان مرض است که هرگز برون نکند

اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ (۳۲) وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمِيهِمْ

خدا کینههاشان را و اگر بخواهیم هرآینه مینمائیم ترا آنها را پس هرآینه شناختی آنها را بعلامت آنها

وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۳) وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ

وهرآینه شناختی آنها را در گردانیدن گفتار و خدا میداند کارهای شمارا وهرآینه میآزمائیم تا بدانیم

الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوا أَخْبَارَكُمْ (۳۴) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

کارزار کنندگان از شما و صبر کنندگان را و بیازمائیم خبرهای شمارا بتحقیق کسانیکه کفر ورزیدند

وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى لَنْ

و اعراض کردند از راه خدا و مخالفت کردند پیغمبر را از پس آنچه روشن شد مر آنها را هدایت هرگز

يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيُحِبُّ أَعْمَالَهُمْ (۳۵) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا

گزندی نرسانند خدارا چیزی و زود نابود کند کارهاشان را ای گروه مسلمانیکه گرویدید پیروی کنید



اللَّهُ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۶) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا

خدارا و پیروی کنید پیغمبر را و بیهوده نکنید کارها تا آنرا بتحقیق کسانیکه کفر ورزیدند و اعراض کردند

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۳۷) فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا

از راه خدا پس مردند و آنها کافر اند پس هرگز نیامرزد خدا مر آنها را پس سستی نکنید و خوانید

إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُكُمْ أَعْمَالَكُمْ (۳۸) إِنَّمَا الْحَيَاةُ

بسوی صلح و شمائید بر تران و خداوند با شماست و هرگز کم نکند شمارا کارهای شمارا جز این نیست زندگانی

الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهَوًى وَإِنْ تُوْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْتَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ (۳۹)

دنیا بازیچه و بیهوده است و اگر بگروید و بپرهیزید میدهد شمارا مزدهای شمارا و نمیخواهد از شما مالهای شمارا

إِنْ يَسْتَلْكُمْ هَا فَيُخْفِكُمْ تَبْخُلُوا وَ يُخْرِجْ أَمْوَالَكُمْ (۴۰) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ

اگر بخواهد ار شما آنرا پس بجد گردتان بخل کنید و بیرون کند کینه های شمارا آگاه باشید شما میگردید گرو هیکه

تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَخْشَى

خوانده میشود تا انفاق کنید در راه خدا پس از شما کسی است بخل میورزد و هر که بخل کند پس جز این نیست بخل ورزد

عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ

از خود و خدا بی نیاز است و شما میگردانید بیچارگان و اگر روی بگردانید بدل کند گرو هیکه را غیر شمارا پس

لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (★)

نباشند مانند های شما .

قوله تعالى ( ذَلِكَ بَابُهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَثُرُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ ) حق تعالی گفت این

برای آنست که گفتند آنانکه کاره بودند آنرا که خدای فرستاده بود یعنی قرآن و قائلان

این قول منافقانند یا جهودان علی اختلاف الأقوال فی ذلك « للذین کرهاوا » آنانرا که

کاره بودند قرآنرا و آنان مشرکان بودند . ( سنطیبهکم فی بعض الأمر ) ما طاعت شما

داریم در بعضی کارها یعنی در مخالفت رسول ﷺ و گفتند این قول جهودان گفتند منافقان را

که ما موافقت کنیم برآی و مراد شما در بعضی کارها یعنی در آنچه ممکن باشد و همه کارها

مطرد نشود ، آنکه گفت ( وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَسْرَارَهُمْ ) و خدای میداندرهای ایشان . أهل کوفه

خواندند إلا أبو بكر إسرارهم بكسر همزه وآن مصدر أسر القول اسراراً باشد، و باقی قرأ بفتح همزه جمع سر. آنکه از روی تعجب گفت:

( فَكَيْفَ إِذَا قَوَّضْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ) یعنی فکیف حالهم؟ حال ایشان چگونه باشد در آنوقت که فرشتگان جان ایشان بردارند. ( يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ ) بر روی و پشت ایشان میزنند برسیبل عقوبت و این در گور باشد و در قیامت در دوزخ. آنکه علت آن بگفت که چرا بزنند ایشانرا.

( ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أَتَّبَعُوا ) گفت این برای آن باشد که ایشان متابعت سخط خدای کردند و کاره بودند رضای او را یعنی متابعت معاصی کردند و ایمان و طاعت را کاره بودند. ( فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ) خدای تعالی حکم کرد ببطلان عمل ایشان و در آیت دلیل است بر آنکه خدای تعالی مرید طاعت است و کاره معاصی، که کافران برعکس آن متابعت آن کردند که خدای از آن بخشم آید، و آن کفر و معاصی است باتفاق، و کاره بودند رضای خدای را و رضای او متعلق است بایمان و طاعات.

( أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ) آنکه حدیث منافقان کرد و گفت: یا می‌پندارند آنان که شك و نفاق در دل دارند که خدا بیرون نخواهد آوردن کینه‌هاییکه در دل دارند با مؤمنان پنهان یعنی خدای تعالی آشکارا نخواهد کردن و خبر دادن بآنچه در دل ایشان است از کینه مؤمنان.

( وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ ) و اگر ما خواهیم ای تجد ایشانرا بتو نمائیم و اعلام کنیم ترا بوحی باسما و اعیان ایشان ولیکن اماراتی است و علاماتی که تو ایشانرا بآن شناسی و آن لَحْنٌ قول است و مراد بلحن قول لغزی است و زبانی است که ایشان با یکدیگر گفتند بر مواضعاتی که ایشانرا بود. عبدالله عباس گفت « لحن القول » معناه. حسن گفت: فحواه. قرظی گفت: مقصده و مغزاه. واصل او عدول باشد کلام را از جهت خود و از آن طریق که او را وضع کرده باشند، و لحن در اعراب هم از آنجاست برای آنکه ذهاب باشد از جهت صواب و جمله آنستکه لحن بر دو ضرب باشد در استعمال: یکی محمود و یکی مذموم آنچه محمود است اینست که کنایت باشد. و تعریض که ضد تصریح بود و منه قوله لَعَلَّ أَحَدَهُمْ أَنْ يَكُونَ « لعل أحدهم أن يكون ألحن بحجته » ای اذهب بها في جهات الاختلاف و منه قول الشاعر:

وَلَقَدْ وَحَّيْتُ لَكُمْ لِكَيْمًا تَفْطِنُوا وَوَلَحْنَتْ لِحْنًا لَيْسَ بِالْمُرْتَابِ (۱)  
و گفتند اللحن الفطنة ، و این که گفت « اللحن بحجته » ، ای افطن و اعرض علیها . ووجه  
اول درست تر است تا راجع بود بایک اصل . و قال مالک بن اسماء بن خارجه  
الفزاری شعراً :

وَ حَدِيثِ أَلَدُّهُ هُوَ مِمَّا يَنْعَيْتُ النَّاعِيْتُونَ يُوزَنُ وَزْنًا  
مَنْطِقٌ صَائِبٌ وَيَلْعَنُ أَحْيَاءً . . . . . نَا وَ خَيْرُ الْكَلَامِ مَا كَانَ لِحْنًا (۲)  
گفتند یکروز خواهر این شاعر هند بنت اسماء به نزدیک حججاج سخن می گفت ، و لحن  
می گفت درسخن ، حججاج گفت چرا لحن می گوئی و تو زنی شریفی و در خانه قیسی ؟ گفت:  
نه برادرم گفت خیر الکلام ماکان لحناً ؟ گفت براو محال مگوی که باین لحن تعریض و کنایت  
خواست نه لحنی که خلاف صواب باشد ( وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ) و خدای تعالی اعمال ایشان  
داند برو پوشیده نیست تا بجزای آن برسند چنانکه باید .

( وَ لَنْبَسِلُوْكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِيْنَ وَ نَبْسِلُوْا أَخْبَارَكُمْ )  
أبو بکر عن عاصم خواند « و لیبیلونکم حتی یعلم » و « یبلو » بیاء در هر سه جای ، خبراً عن الغائب  
رداً علی اسم الله تعالی . و باقی قرءاء بنون خواندند اخباراً من الله عن نفسه . گفت بیازمائیم  
شما را تا بدانیم جهاد کنان و غازیان و صابران را و اخبار شما را اختبار کنیم . و تفسیر امتحان  
و اختیار از خدای تعالی چند جای برفته است در این کتاب ، و مرجع آن با تکلیف است چه  
تکلیف صورت امتحان دارد و تمکین و تخلیه ، و اینجا دو قول گفتند فی قوله « حتی نعلم » ای  
حتی نعلم جهاد کم موجوداً (۳) چه غرض وجود جهاد است تا ثواب حاصل آید براو ، دوّم  
معامله آنان کنم که ندانند تا بدانند و این حقیقت امتحان باشد . ابراهیم بن الاشعث گفت  
فضیل عیاض چون این آیت بخواندی بگریستی و گفتمی « اللَّهُمَّ لَا تَبْلُنَا فَإِنَّكَ إِنْ بَلَوْتَنَا هَتَكَتْ  
أَسْتَارَنَا وَ فُضِحْتَنَا » . بار خدایا ما را امتحان مکن که اگر ما را امتحان کنی پرده ما دریده شود

- (۱) باشما صریح گفتم شاید نیکو دریابید و کنایه گفتم نه کنایه که موجب سوء ظن باشد .  
(۲) حدیث مجرور است عطف بر نسوه در بیت سابق بر آن و شاعر گوید گذشتیم بر زنان خوشبوی  
و سماع می و سخنی که از آن لذت بردم و وصف کنندگان مدح آن کنند و باندازه باشد و گفتاری درست  
و گاهی تعریض و کنایه و بهترین سخن آن است که بکنایه باشد .  
(۳) یعنی جهاد کنند تا جهاد انجام یافته را خداوند بداند نه آنکه بداند شما جهاد خواهید کرد  
یا نه ؟ چون خداوند آنرا میداند پیش از اینکه شما انجام دهید .

رسواشويم .

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) گفت آنانکه کافر شدند و مردمان را از راه دین منع کردند (وَشَاقُوا الرَّسُولَ) و با رسول ﷺ مخالفت کردند و اصل مشاqqه آن باشد که اینان در شقی باشند و آنان در شقی (مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى) از پس آنکه راه حق پیدا شد ایشانرا (لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا) در جای خبر «إِنَّ» است گفت آنان که چنین کنند بخدای هیچ زیان نتوانند کردن چه خدایتعالی را از ایمان ایشان سود نیست و از کفر ایشان هیچ زیان نیست إِنَّمَا مَنَعَتْ أَمْوَالَهُمْ مِنَ الْمَعْرَفَةِ فَأَعْمَوْا (وَسَيُعَذِّبُ اللَّهُ الْأَعْمَى) و حکم کند ببطالان عمل ایشان و عملشان قبول نکند از آنجا که واقع نبود بموقع خود آنکه مؤمنان را گفت :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ) ای گرویدگان بخدای ! فرمان خدای و پیغمبر برید و عمل خویشان باطل نکنیدم بتکذیب خدای و رسول چه آنکس که ایشانرا دروغ دارد و بایشان ایمان ندارد عمل او موقعی ندارد و بجای قبول نیفتد باطل باشد . مقاتل و أبو حمزة الثمالی گفتند یعنی مَنَعَتْ بمنهید بایمانتان بر خدای و رسول . آیت در بنو اسد آمد و قصه آن در سورة الحجرات گفته شود إِن شَاءَ اللَّهُ تعالی . و گفتند عمل خود باطل نکنید بعجب و رياء .

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) گفت آنانکه کافر شدند و مردمرا از راه خدای منع کردند آنکه بر کفر اصرار کردند تا مرگ بایشان آمد (فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ) خدای نیامرزد ایشانرا . گفتند مراد بآیت کشتگان روز بدرند . آنکه مؤمنان را گفت :

(فَلَا تَهِنُوا) نگرید تا ضعیف نشوید و مردمرا با صلح دعوت نکنید در حالیکه شما بلند تر و غالب ترید به حجّت (وَاللَّهُ مَعَكُمْ) و خدای با شماست . این هر دو واو حال است (وَلَنْ يَتَرَكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ) ای لن ینقصکم ثواب أعمالکم . و عمل شما یعنی جزاء عمل شما باز نگیرد و ظلم و نقصان نکند بل ثواب دهد شما را بر آن و زیاده کند از فضل خود یقال وتره حقّه اذا نقصه ، ومنه قول النبی ﷺ « من فاتته صلاة العصر فكأنما وتره أهله و أهله » أي ذهب بهما ظلماً . آنکه مردم را وعظ کرد و ذمّ دنیا گفت .

(إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَمِيبٌ وَ لَهْوٌ) زندگانی این سرای نزدیکتر بازیچه کودکان است و بازی جوانان (وَ إِن تَوَّابُونَ) و اگر شما که مکلفانید ایمان آرید و پرهیز کار

شويد مزد شما بدهد خداى تعالى ( وَلَا يَسْئَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ ) واز شما مالى نميخواهد بمزد اين هدايت و بيان چنانكه گفت «ما اريد منمهم من رزق - الايه» و گفتند «ولا يسئلكم» يعنى رسول ﷺ از شما مزدى نمى خواهد بر آداء رسالت چنانكه گفت «قل ما أسئلكم عليه من أجر وما أنا من المتكلفين» و گفتند «لايسألكم أموالكم بل أمواله» از شما مال شما نميخواهد بل مال اوست جمله كه بشما داد .

( إِنْ يَسْئَلِكُمْ وَا ) چه اگر خواهد از شما مالها تان ( فَيُحْفِكُمْ ) و إلحاح و مبالغه كند بر شما ( تَبْخُلُوا ) بخل كنيد براو آنچه اندكى خواهد از شما . و بخل منع واجب باشد براى آن اسم ذم است و درجای ذم بكار دارند و گفتند : اگر بخواهد و جمله خواهد براى آنكه حقوقى هست خداى و رسول را در مال ما وليكن غيظ من فيض و قليل من جزيل ويسير من كثير ، ربع العشرى است . آنچه بخل كرديد بآن ( وَيُخْرِجَ أَضْعَانَكُمْ ) و اين كينها كه در سينهها داريد بيرون آورديد يعنى شما اظهار كرديد عند آن . وليكن چون اظهار ايشان عند سؤال خداى بود با خداى حوالت كرد و اين قول سفيان عينه است و أبو بكر عياش .

( هَا أَنْتُمْ هَوْلَاءُ ) هاتنبيه است بمنزلت ياء ندا «أنتم هؤلاء» شما آنانيد ( تُدْعُونَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ) كه شما را ميخوانند يعنى خدايتعالى ، تا مال در سبيل خداى تعالى هزينه كنيد و ثواب و جزاء آن أضعافاً مضاعفة بستانيد ( فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ ) از شما كسى است كه بخل ميكند آنچه گفت هر كه بخل كند از خويشتن بخل كند و براى آن «عن» گفت و على نگفت كه بخل إمساك باشد يعنى يمساك خيره و ماله عن نفسه و التقدير فانما يبخل إمساكاً عن نفسه . و گفتند معنى آنست كه يبخل عن داعي نفسه لاعن داعي ربه ، از داعي نفس خود بخل ميكند كه «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» نه از داعي خداى كه داعي خداى دعوت بچود و بذل و انفاق ميكند و از بخل منع ميكند آنچه گفت : ( وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ ) سياق آيت دليل قول اول مى كند ، گفت خداى توانگر است و بى نياز و شما درويشيد و محتاج باو .

( وَإِنْ تَكُولُوا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ) و اگر شما برگرديد به بدل شما قومی بيارد آنچه ايشان در طاعت چون شما نباشند يعنى به از شما باشند . آنچه خلاف كردند كه آن بدل كيسند بعضى گفتند فرشتگانند بعضى گفتند كسپهائى اند كه در معلوم آنست كه به از اينان باشند و گفتند قومی باشند از يمن و گفتند قومی باشند از فارس . أبوهريره گفت جماعتى از

صحابه رسول گفتند یا رسول الله آنان که اند که ایشان را ببدل ما بیازند و ایشان نه چون ما باشند؟ سلمان فارسی در پهلوی رسول ﷺ بود رسول دست بران اوزد گفت هذا وقومه این باشد و قومش. آنکه گفت والله که اگر ایمان در ثریا آویخته باشد جماعتی از فارس دست باو زنندو دریابند اورا و گفتند جماعتی از بنی کنده و بنی النخع که در عهد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه موالیان او بودند (نَمْ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ) في الطاعة در طاعت چون شما نباشند بل مطیع تر باشند و گفتند چون شما نباشند در بخل بل سخی باشند بمال خود.

### سورة الفتح

این سوره مدنی است و بیست و نه آیت است و پانصد و شصت کلمه است و دوهزار و چهار صد و سی و هشت حرف است. قتاده روایت کرد از انس که او گفت بحدیبیه میان ما و نسا که ما منع کردند ما دلنگ شدیم خدایتعالی این سوره فرستاد رسول ﷺ گفت آیتی فرود آمد بر من که به نزدیک من دوستر هست از دنیا و هر چه در دنیا است، عمر خطاب گفت شبی با رسول ﷺ در بعضی سفرها بودم یکدو بار سخنی گفتم با حضرت رسول جواب نفرمودند من ترسیدم که رسول را ﷺ خشمی است بر من یا در باب من آیتی آمده است از پیش رسول بر فتم چون روز شد بیامدم و سلام کردم حضرت رسول جواب داد و گفت دوش خدای تعالی سورتی بر من انزله کرده است که از هر چه آفتاب بر او آید دوستر دارم و این آیات بر خواند که در اول این سوره است. مسعودی گفت چنان رسیده بما که هر که او شب اول ماه رمضان این سوره بخواند آن سال تا باخر در حفظ خدای باشد.

### سورة الفتح تسع وعشرون آیه مدنیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا (۲) لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا

بتحقیق گشودیم بر تو گشودنی هویدا تا بیامزد برای تو خدا آنچه گذشته از لغزش تو و آنچه

تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۳) وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا

پس افتاده و تمام کند نعمت خود را بر تو و راه نماید ترا راه راست و مدد کند ترا خدا یاری

عَزِيزاً (۴) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ  
غالب اوست آنکه فرستاد آرام را در دلهای گروندگان تا بیفزاید گرویدنی با گرویدن آنها

وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا (۵) لِيُدْخَلَ الْمُؤْمِنِيْنَ  
و مرخدار است لشکرهای آسمانها و زمین و اوست خداوند دانای درستکار تادرد آورد گروندگان مردانرا

وَ الْمُؤْمِنٰتِ جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِيْنَ فِيْهَا وَ يُكْفَرُ عَنْهُمْ سَيِّئٰتِهِمْ وَ كَانَ  
دزنهاى گرونده را بهشتها که روانست از زیرش نهرها همیشه اند در آن و میبوشاند از آنها لغزشهاشان را و هست

ذٰلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ فَوْزًا عَظِيْمًا (۶) وَ يُعَذِّبُ الْمُنٰفِقِيْنَ وَ الْمُنٰفِقٰتِ وَ الْمُشْرِكِيْنَ  
این نزد خدا رستگاری بزرگ و شکنجه کند دو رویان را از مردان و دو رویان زنان را و مشرکین

وَ الْمُشْرِكٰتِ الظّٰلِمٰتِ بِاللّٰهِ ظَنّٰ السَّوْءَ عَلَيْنَهُمْ دَآئِرَةٌ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ  
دزنهاى مشرکین گمان کنندگان بخدا گمان بد را بر آنهاست گردش بد و خشم گیرد خدا بر آنها و لعنت کند آنها را

وَ اَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَآءَتْ مَصِيْرًا (۷) وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ كَانَ اللّٰهُ  
و آماده کرد برای آنها دوزخ را و بد جایگاه است و مرخدارا لشکر آسمانها و زمین است و باشد خدا

عَزِيزًا حَكِيْمًا (۸) اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَٰهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيْرًا (۹) لِيَتُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ  
غالب درستکار بتحقیق ما فرستادیم ترا گواه و بشارت دهنده و بیم کننده تا بگروید بخدا

وَ رَسُوْلِهِ وَ تُعَزِّرُوْهُ وَ تُوَقِّرُوْهُ وَ تُسَبِّحُوْهُ بَكْرَةً وَ اٰصِيْلًا (۱۰) اِنَّ الَّذِيْنَ  
و پیغمبر او و تقویت کنید او را و تعظیم کنید او را و تسبیح گوئید او را بامداد و شبانگاه بتحقیق کسانی که

يُبٰيِعُوْنَكَ اِنَّمَا يُبٰيِعُوْنَ اللّٰهَ يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيْهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّمَا  
بیعت کردند ترا جز این نیست بیعت کنند خدا را دست خدا زبر دستهاشان است پس هر که بشکست پس جز این نیست

يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهِ وَ مَنْ اَوْفٰى بِمَا عٰهَدَ عَلَيْهِ اللّٰهُ فَسَيُؤْتِيْهِ اَجْرًا عَظِيْمًا (۱۱) سَيَقُوْلُ  
میشکند بر خویشتن و هر که وفا کرد بآنچه عهد کرد بر آن خدا پس زود میدهد او را مزد بزرگ زود گویند

لَكَ الْمُخَلَّفُوْنَ مِنَ الْاَعْرَابِ شَغَلَتْنَا اَمْوَالُنَا وَ اَهْلُوْنَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُوْلُوْنَ  
مر تو را بازماندگان از عربان بادیه مشغول کرده مارا مالهای ما و کسان ما پس آمرزش خواه برای ما میکنند

بِالْسِّنْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ  
 بزبانهاشان آنچه نیست در دلهایشان بگو پس کیست مالک باشد برای شما از خدا چیزی را اگر خواست بشما  
 ضراً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً (۱۲) بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ  
 گزندى را يا خواست بشما سودى را بلکه باشد خدا با آنچه مىکنید آگاه بلکه گمان کنید که هرگز  
 يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَداً وَزَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ  
 باز نمىگردد پيغمبر و گروندگان بسوی کسان آنها همیشه و آراسته شد این در دلهای شما و گمان کردید  
 ظَنَّ السُّوءَ وَكُنْتُمْ قَوْماً بُوراً (۱۳) وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا  
 گمان کردن بد و بودید گروهی هالکان و هر که نگرید بخدا و پيغمبر او پس بتحقیق ما آماده کردیم  
 لِلْكَافِرِينَ سَعيراً (۱۴) وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ  
 برای کافران آتش سوزان را و مرخدا راست پادشاهی آسمانها و زمین میآمرزد مر هر کرا میخواهد و شکنجه کند  
 مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفوراً رَحِماً (۱۵) سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَائِمٍ  
 هر کرا میخواهد و هست خدا آمرزنده مهربان زود گویند بازماندگان چون بروید بسوی غنیمت ها  
 لَتَأْخُذُواهَا ذَرُونا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا  
 تا بگیرد آنها بگذارید ما را پیروی کنیم شما را میخواهند که بدل کنند کلام خدا را بگو هرگز پیروی ما  
 كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يُفْقَهُونَ إِلاَّ  
 نخواهید کرد اینچنین گفت خدا از پیش پس زود میگویند بلکه حسد میبرید بلکه بودند نمی فهمیدند مگر  
 قَلِيلاً (۱۶) قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ  
 اندکی بگو مر بازماندگان از عربها را زود خوانده شوید بسوی گروهی صاحب ستیز سخت کارزار کنیدشان  
 أَوْ يُسَلِّحُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْراً حَسَناً وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ  
 یا کردن نهید پس اگر پیروی کنید شما را خدا اجر نیکو و اگر روی گردانید چنانکه روی گردانیدند  
 مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً (۱۷) لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا  
 از پیش شکنجه کند شما را شکنجه دردناک نیست بر کوران باکی و نه بر لنگ باکی و نه



عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

برمریض باکی و هر که فرمان برد خدا را و پیغمبر او را درآورد او را بهشتها را که روانست از زیر آن نهرها

وَ مَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَاباً أَلِيماً (۱۸) لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ

و هر که روگرداند شکنجه کند او را شکنجه درناک بتحقیق خوشنوداست خدا از گردیدگان چون بیعت کردند ترا

تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثَابَهُمْ قِتْحاً قَرِيباً (۱۹)

زیر درخت. پس دانست آنچه را در دلهاشانست پس فرو فرستاد آرام را بر آنها و سزا دادشان فتحی نزدیک

وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۲۰) وَ عَدَمَ كُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا

و غنیمت های بسیار که گیرند آنرا و هست خدا عزیز درستکار و عده کرد شمارا غنیمت های بسیار که گیرید آنها را

فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ وَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَ لَتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيكُمْ

پس بشتاب داد. مر شمارا این و بازداشت دستهای مردم را از شما و تا باشد آیتی برای گردندگان و راه نماید شمارا

صِرَاطاً مُسْتَقِيماً (۲۱).

ر ا ه ر ا س ت .

قوله تعالی ( إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً ) قدیم تعالی بر سبیل منت و تذکیر نعمت

گفت ما گشادیم برای تو گشادنی ظاهر این قول آنکس است که گفت فتح حدیبیه با فتح خیبر

خواست و آن دو فتح بود یکی ماضی یکی حال و آنکه حال بود هم آیت پس از حصول آن

آمد برای آن بلفظ ماضی گفت و بر این قول آیت بر ظاهر خود باشد ، مجاهد گفت و عوفی که

فتح خیبر است جابر گفت فتح حدیبیه است و این وجهی است درست . و وجه دیگر آنکه این

بر سبیل وعده و بشارت گفت انا فتحنا علی معنی سفتح ما ترا فتح خواهیم دادن یعنی فتح مکه

و این قول قتاده است و قولی است جامع هر دو را و آن آنست که براء بن عازب گفت

جماعتی را که او را پرسیدند از این فتح گفت شما چنان دانید که این فتح مکه است و لکن ما

مکه از حدیبیه میدانیم و شمار فتح مکه از روز حدیبیه میکنیم که فتح حدیبیه مقدمه فتح مکه

بود و فتح بیعة الرضوان آنکه ما با رسول هزار و چهارصد مرد بودیم . گفتند حدیبیه چیست

گفت نام چاهی است . در این سه قول است یکی آنانکه گفتند مراد بفتح فتح حصون و قلاع

و بلاد است . دوم أبو القاسم گفت فتح دو گونه باشد یکی فتح به حجت و یکی فتح قلاع اینجا

مراد فتح اسلام است بحجتهای ظاهر عقلی و شرعی . روایتی دیگر از قتاده آنست که بفتح قضاء و حکم خواست و منه قوله « ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق » ای احکم و حاکم را فتاح خوانند . عبدالله عباس گفت شنیدم در عرب از زنی که با شوهر میگفت بینی و بینک الفتاح ای الحاکم . یعنی خدای تعالی برای تو ای محمد حکمی کرد روشن به نصرت و ظفر و ظهور دین تو و إعلاء کلمه بر هر که جز تواند . بعضی دیگر گفتند فتح اعلامست و چون کار مجهول و مبهم و متعلق باشد چون معلوم شود گشاده گردد ، روا بود که آنرا فتح خوانند و از اینجا گویند کسی را مسئله‌ای که براو مشکل باشد آنگه اندیشه کند و به نظر استخراج کند یا بطریقی از طریقها بداند گوید مرا گشاده شد این مسئله . و منه قول امیر المؤمنین علیه السلام : « علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله باب من العلم فتح لی کلُّ باب ألف باب » گفت رسول مرا هزار در علم آموخت که هر دری را هزار در گشاد یعنی از هر یک در هزار معلوم شد مرا پس فتح اعلام ظاهر است و مستعمل ، و بر این تفسیر دادند این آیت را که گفت « و عنده مفاتح الغیب » .

زجاج گفت اُرشدناک إلى الدّین و این نیز داخل باشد در اعلام . مجاهد گفت مراد بفتح مبین آنست که رسول صلی الله علیه و آله بحدیبیه شتر بکشت و بفرمود تا سر تراشیدند . بعضی دیگر گفتند فتح بمعنی کشف و تفریح غم است یعنی ماغمهای ترا کشف کردیم و این نیز در لغت وجهی دارد که کشف الله عنک و فرّج عنک و فتح علیک متقارب المعنی اند ، مجمع بن حارثه الانصاری گفت ، و او از جمله قرآء بود که قرآن خواند بر رسول صلی الله علیه و آله ، که بحدیبیه حاضر آمدیم با رسول صلی الله علیه و آله و آله و سلم چون باز گشتیم در راه مردم می شتافتند و چهارپایان می تاختند من گفتم چه بوده است گفتند رسول را وحی آمد من نیز بشتافتم رسول بر احواله یافتم نزدیک کراع الغمیم چون مردم گرد آمدند آنجا رسول صلی الله علیه و آله این آیت را بر خواند « إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا » یکی از صحابه گفت فتح است ای رسول الله ؟ گفت نعم والذی نفسی بیده آری بخدای که جان من بامر اوست که فتح است آنگه عنقریب فتح خیبر بود و رسول صلی الله علیه و آله غنیمت خیبر بر اهل حدیبیه قسمت کرد و آن غنیمت جز آنان نگرفتند که بحدیبیه حاضر بودند . شعبی گفت در این روز چند بشارت بود یکی فتح حدیبیه بود دیگر رسول صلی الله علیه و آله پاره آب بر گرفت و بکنار چاه آمد که آنرا حدیبیه گویند و آب در دهن کرد و بگردانید و در چاه ریخت آب بر سر چاه آمد ، دیگر بشارت بمغفرت فی قوله « لیغفر لک الله ما تقدّم من ذنبک » دگر عند منصرف ما از آنجا خرما ی خیبر خوردند ، دیگر بلوغ الهدی محلّه ، دگر بشارت رسید همان روز که رومیان بر پارسیان دست یافتند و مسلمانان بآن شادمانه شدند که اهل کتاب را بر مشرکان ظفر آمد .

مقاتل سلیمان گفت چون این آیت آمد که «ما أدری ما یفعل بی ولا بکم» مشرکان و منافقان طعنه زدند گفتند چگونه متابعت کنیم مردی را که او نمیداند که با او چه خواهند کردن پس ما و او در این باب یکی ایم خدایتعالی این آیت فرستاد «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» رسول ﷺ گفت آیتی بر من فرود آمد که ما یسرنی بها حمر النعم که من به بدل آن اشتران سرخ موی اختیار نکنم. ضحاک گفت هر فتحی از قتال باشد این فتحی بود از صلح برای آنکه رسول ﷺ در اینسال صلح کرد با سهیل بن عمرو. و امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه میان ایشان صلحنامه نوشت، و این قصه برفته است. سال دیگر مکه را گشادودر مکه رفت. قوله:

(لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ) در این لام خلاف کردند که بچه متعلق است. حسن بصری گفت این لام قسم است که مفتوح باشد دیگر جایها ولیکن چون قسم از کلام بیفکند لام بکسر بکرد و فعل را منصوب تشبیهاً بلام کی والتقدير والله ليغفرن الله لك ما تقدم. حسین بن فضل گفت تعلق دارد بقوله «واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات ليغفرنك الله وليدخل المؤمنين والمؤمنات» محمد بن جریر گفت تعلق دارد بقوله: «إذا جاء نصر الله» إلى قوله. واستغفره إنه كان تواباً» واینهمه اقوالی است بعید و متعسف چه این اقوال خلاف ظاهر است و در آیت و ظاهر او دلیلی نیست بر این حذف و تقدیر. و آنچه معتمد است و موافق ظاهر و لایق به نسق آیت آنستکه گفته شود به نزدیک (۱) بیان قوله «ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر» بدانکه در این چند قول گفتند، عطاء خراسانی گفت «ما تقدم من ذنبك» یعنی گناه پدرت آدم «وما تأخر» و گناه امت و این چیزی نیست برای آنکه آدم همچون او معصوم است از گناه، او را گناهی نیست بر حقیقت چنانکه بیان کردیم در قصه آدم. بعضی دیگر گفتند بما تقدم آن گناهی که در جاهلیت کردی پیش از اسلام و آن گناه که پس نبوت کردی. بعضی دیگر گفتند که آن گناه که پیش از فتح مکه کردی و آن گناه که پس از آن کردی، بعضی دیگر گفتند آن گناه که در روزگار گذشته کردی و آنچه هنوز نکرده ای. و این اقوال هم بد است برای آنکه قول آنان است که گناه بر پیغمبران روا دارند، و بیان کردیم که گناه بر پیغمبران روا نیست نه صغیره و نه کبیره و معتزلیان را سود ندارد که صغیره گویند برای آنکه صغیره نزد ایشان مکفر و محبط بود در جنب اجتناب از کبائر و آنچه محبط باشد چگونه خدای تعالی منت نهد باو و بغفران او بر رسول ﷺ برسبیل تمدح، أبوعلی الرود باری گفت آیت محقق نیست مقدر است و معنی آنکه لو كان لك ذنب قديم او حدیث لغیرناه لك. اگر ترا گناهی بودی قدیم یا حدیث نو یا

(۱) یعنی گفته شود عنقریب.

کهن گذشته یا آینده ترا بر ما چندان جاه و منزلت است که آنرا بیامرزیم و مؤاخذه نکنیم ترا بآن ، و این قولی نیکست جز آنست که خلاف ظاهر است . آنچه معتمد است در تأویل آیت دووجه است یکی آنکه بگناه گناه امت خواست آنچه زمانش مقدم بود و آنچه زمانش متأخر بود و آیت علی حذف المضاف و إقامة المضاف إليه مقامه آمد کقوله « و اسئل القرية . و جاء ربك » المعنى أهل القرية و جاء امر ربك و براین آیات و شرح بسیار است و جایها رفته است و قوله « لك » نه آنست که گویند غفر الله لك ، معنی آنست که لا أجلك و حرمتك و بسببك یعنی بیامرزد گناه امت برای تو و شفاعت و جاه تو چنانکه گویند فقلت هذا الأمر لك أي لا أجلك (۱) و قول دیگر آنست که لیغفر الله لك تا بیامرزد خدای آنچه مقدم است در پیش افتاده ، از گناه امت تو که با تو کردند ، و از گناه ایشان آنچه متأخر است زمانش که بی تو کنند . و ذنب مصدر است و مصدر یکبار اضافت با فاعل کنند و یکبار با مفعول یقول العرب عجبتم من ضرب زيد عمراً و من ضرب عمرو و زيد و اول مضاف است با فاعل ، دوم مضاف است با مفعول . و این آیت از قسمیست که مصدر در او مضاف است با مفعول به یعنی گناهی که امت با تو کردند از جفا و ایذاء و منع و صد و جز آن . اگر گویند ذنب فعلی است که آنرا مفعول نباشد چنانکه فعل بنفس خود باو متعدی گردد انما بحرف جر باو تعدی کند ، يقال أذنت إليه ذنباً و لا يقال أذنته كما يقال ضربته پس این را مفعولی مصرح نیست که مصدر با او اضافت کنند . جواب گوئیم هم چنین است إلا آنست که حمل کرد آیت را بر معنی و اعتبار معنی ذنب کرد نه اعتبار لفظ ، و گناه ایشان باودر این قصه و در این حال صد و منع او بود از مسجد الحرام و آن فعلی است متعدی بنفس خود يقال صدته و منعه قال الله تعالى « و صد و کم عن المسجد الحرام » و در حمل کلام بر معنی اشعار بسیار است منها قول الشاعر :

جئني بمثل بني بدرٍ لِقَوْمِهِمِ      أو مِثْلَ إِخْوَةٍ مَنظُورِ بْنِ سَيَّارِ (۲)

چو معنی جئنی هات بود لاجرم مثل را منصوب کرد کأنه قال هات مثل إخوة .

و قال آخر :

دَرَسْتُ وَغَيْرَ آيَةٍ مِّنَ الْبَيْلِ      إِلَّا رَوَاكِدَ جَمْرٍ مِّنْ هَبَاءِ

(۱) رئیس در هر قوم نماینده پیروان است و اگر در قومی گروهی مخالفت امر سلطان کنند هر چند بی دستور و فرمان رئیس باشد و سلطان گوید ترا بخشیدم یعنی کسان ترا ، و گاه باشد که سلطان بسا سلطان دیگر عهد می بندد در اموری که راجع بر عایای آنها است .

(۲) بیاور برای من کسی که مانند بنی بدر باشد برای قومش یا مانند برادران منظور بن بسیار باشد .

و مُشَجَّجٌ أَمَا سَوَاءٌ قَدَّالِهِ فَبَدَا وَ غَيَّبَ سَارَهُ الْمُعْتَرَاءُ (۱)

در اوّل گفت «إلا» رواکد بنصب، آنکه گفت و مشجج برفع حمل کرد بر معنی، معنی آنست که لم یبق هناك إلا» رواکد و مشجج. و معنی مغفرت بر این تأویل فسخ و نسخ و ازاله احکام دشمنان باشد بر دو معنی و نظم آیت آنست که «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» فتح مکه او الحدیبه لیغفر ای لیزیل احکاماً و اموراً قدرها أعداؤك و معاندوك مامضی منها وماغبر، مامکه یا حدیبیه بگشادیم بر تو ای محمد گشادنی ظاهر تا انداخته و کارهایی که دشمنان تو کردند باطل کنیم از کید و مکر که در حق تو بعضی کردند و بعضی خواستند کردن، و این تأویلی است که مطابق ظاهر است و موافق ادله عقل در تنزیه انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از ذنوب کبائر و صفائر و تعلق لام غرض فی قوله: «لیغفر لك» بما تقدّم من الکلام، و إلا چه تعلق باشد مغفرت گناه را بفتح مکه و وحدیبیه و خیبر و چگونگی غرض تواند بودن در این معنی و بینهما بون بعید (و یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ) و نیز تا نعمت خود بر تو تمام کند و نعمتهای خدای تعالی بر رسول بیحد و اندازه است اما تمامی آن این بود که مکه بگشاد و انداختی (۲) که ایشان کردند باطل کرد و اتمام نعمت باین تأویل لایقتر است از آنکه بآمرزش گناه. بیان دیگر (و یَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) و ترا هدایت دهد و توفیق و أُلَافٍ براه راست و ثبات دین مسلمانی. و قیل یهدی بك گفتند معنی آنست که بتو هدایت دهد مسلمانانرا براه راست، و گفتند هدایت دهد ترا براه بهشت و ثواب.

(و یَنْصُرُكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا) و نیز تا نصرت کند ترا نصرتی و یاری عزیز و گران مایه. و قبل عالیاً غالباً. و قیل معزاً نصرتی قاهر و نصرتی عزیز کننده. آنکه ذکر نعمت خود گفت بر بندگان، گفت:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ - الْآيَةِ) و آن خداست که فرود آورد سکون و طمأنینه در دل مؤمنان بالطافی که کرد با ایشان که بآن برایمان ثبات کردند و بنصب ادله مترادف که کرد يك از پس دیگر که بنظر کردن در آن ثبات کردند برایمان (لِيَسْزُدَاوَا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ) یعنی تا معارف بر معارف بیفزاید ایشانرا. عبدالله عباس گفت هر سکیینه

(۱) در وصف دیار معشوق گوید که کهنه شد و نشانهها دیگرگون گشت مگر سنگ های دیکپایه که باقی مانده. اما بجای آتش در آن خاک است و میخ چوبی سرشکافته (که برای بستن طناب خیمه بر زمین کوفته است) که گردن میخ هوید است و باقی آنرا خاک پنهان کرده است.

(۲) انداخت نیت و قصدی است که در صدد انجام آن باشند.

که در قرآن است بمعنی طمأنینه است الا آنکه در سورة البقره است . عبدالله عباس گفت خدای تعالی رسول را ﷺ بفرستاد بشهادت أن لا إله الا الله چون تصدیق کردند نماز فرمود ایشانرا چون تصدیق کردند روزه فرمود ایشانرا چون تصدیق کردند زکوة فرمود چون تصدیق کردند حج فرمود جهاد فرمود ودین تمام بکرد بولایت حضرت امیر المؤمنین علی ﷺ و ذلک قوله «الیوم أكملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» و قوله «لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم» أي تصدیقهم الشرایع بعد تصدیقهم بالله ورسوله . ضحاک گفت یقیناً مع یقینهم . کلبی گفت این در حدیث بود که «لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق» ( وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ ) و خدای راست لشکرهای آسمان و زمین . گفتند : انصار دین حق را خواست تا انتقام کشند از اعداء دین معنی آنست که همه لشکرها بندگان اویند . ( وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِیْمًا حَکِیْمًا ) و خدای تعالی دانا و محکم کار است .

( لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ - الْآیة ) قتاده گفت از انس مالک که چون آیت آمد « لیغفرک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر » و این آنکه بود که رسول باز گشت از حدیبیه رنجور و دلنتک از آنکه کافران او را درمگه نگذاشتند چون آیت آمد رسول ﷺ گفت آیتی فرود آمد بر من که دوست تراست . بنزدیک من از دنیا و هر چه دزاوست رسول ﷺ آیات بر صحابه خواند گفتند هنیئاً مریناً لک یا رسول الله این نصیب تست نصیب ما چیست خدایتعالی این آیت فرستاد « لیدخل المؤمنین و المؤمنات جنات تجری » و نیز تا مؤمنان گرویدگان رابه بهشتها برد که درزیر درختان او آبها روان باشد ( خالدين فیها ) همیشه در آنجا باشند . ( وَ يُكْتَفَرُ عَنْهُمْ سَوَابِهِمْ ) و سیئات و گناههای ایشان از ایشان مکفر کند و بیامرزد و معنی إسقاط عقاب آن باشد به تفضل دون إحباط ( وَ كَانَ ذَٰلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ فَوْزًا عَظِیْمًا ) و آن بنزدیک خدای تعالی ظفری باشد بزرگ .

( وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ - الْآیة ) این فعلها معطوف است علی قوله « لیغفرک الله » گفت و نیز تا عذاب کند منافقان را از مردان و زنان و مشرکان را که باخدای آنها گیرند از مردان و زنان ( الظَّالِمَاتِ بِاللّٰهِ ظَنُّ السَّوْءِ ) آنانکه بخدای تعالی گمان بد برند که خدای تعالی نصرت اسلام و أهل اسلام نخواهد کردن و مثله قوله « یظنون بالله ظن السوء » ( عَلَیْهِمْ دَاۤئِرَةٌ السَّوْءِ ) برایشان خواهد بود دائره بد از بلا و عذاب و ظفر مسلمانان برایشان . ابن کثیر و أبوعمر و خواندند « دائره السوء » بضم سین علی الاسم و باقی قراء بفتح سین علی المصدر و دائره آن باشد که یدور ، بد و نیک را بود ، آنکه نیک باشد یدور لهم باشد و آنکه بد بود یدور

علیهم بود، و گفتند دائره در برابر دولت باشد. قال حمید بن ثور «ودائرات الدّهر أن تدورا» ( وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ ) و خدای تعالی خشم گرفت بر ایشان و لعنت کرد ایشانرا ( وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ ) و بیچاره برای ایشان دوزخ ( وَ سَاءَتْ مَصِيرًا ) و بد جایگاه بازگشتی است ایشانرا دوزخ.

( وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ ) و تکرار این برای آن کرد که در اول ذکر مؤمنان کرد آنکه گفت لشکرهای آسمان و زمین مر است تا مؤمنان متقیین باشند به نصرت و ظفر و اینجاذ کر کفران و مشرکان کرد و گفت لشکرهای آسمان و زمین مر است تا بدانند که انتقام توان کشیدن ( وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ) و خدای تعالی عزیز و غالب و مانع و محکم کار است آنکه با رسول ﷺ خطاب کرد و گفت :

( إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ) گفت ای محمد ما فرستادیم ترا گواه و بشارت دهنده و ترساننده . و نصب هر سه بر حال است گواه بر مؤمن و کافر . بشارت دهنده مؤمنان را و ترساننده جمله را .

( لِيَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَنُعَزِّرُوهُ وَنُقِرُّوهُ وَنُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ) ابو عمرو و ابن کثیر خواندند : لِيُؤْمِنُوا وَيُعَزِّرُوهُ وَيُقِرُّوهُ وَيُسَبِّحُوهُ . هر چهار بپاء خبراً عن الغائبين تا ایمان آرند بخدای و رسولرا تعظیم کنند و حرمت دارند و خدای را تسبیح کنند . و ابو عبیده اختیار این قراءت کرد برای آنکه در اول ذکر مؤمنان است خبراً عن الغائبين و هو قوله «في قلوب المؤمنين» و در آخر همچنان خبر است از ایشان بر مغایبه فی قوله «إنّ الذين يباعدونك» و باقی قراءت بپاء خطاب خواندند هر چهار . محمد بن السمیفیع خواند تعزّزه من التعزیز بدو زای معجم . آنکه در معنی تعزیر خلاف کردند بعضی گفتند تا نصرت کنی او را . عکر مه گفت تا در پیش او به تیغ کارزار کنی . جابر عبدالله انصاری گفت چون آیت فرود آمد رسول ﷺ مارا گفت دانید تا معنی تعزیر چه باشد گفتیم خدایتعالی و رسول عالمترند گفت معنی او نصرت باشد ، مبرّد گفت تعزیر تعظیم باشد یقال عزرت الرجل إذا کبرته بلسانك و ضمیر راجع است با رسول ﷺ بر قول بیشتر مفسران و بر قول اینکه تفسیر به تعظیم کرد محتمل بود که راجع باشد با خدای تعالی . و «توقروه» من الوقار و رسول را حرمت دارید و تعظیم کنید و این ضمیر راجع است بالاخلاف با رسول ﷺ «و تسبّحوه» و تسبیح و تنزیه کنید خدای را این ضمیر راجع است با قدیم تعالی بالاخلاف «بكرةً وأصیلاً» بامداد و شبانگاه و نصب هر دو بر ظرفست گفت مراد نماز بامداد و نماز شام است و درین آیت دلیل است

بر بطلان مذهب مجرّد (۱) از آنجا که خدای تعالی بیان کرد که غرض از ارسال رسول ﷺ آنستکه تا مکلفان ایمان آرند و طاعت کنند و این لامر الام غرض برای آن گویند چون غرض باشد مقصود و مراد این بود بخلاف آنکه ایشان گفتند که از کافران کفرخواست و از عاصیان معصیت خواست. آنکه وصف آنان کرد که برسول ﷺ بیعت کردند و ایشانرا تحریص فرمود بر بیعت و وفا کردن بر آن و حرمت داشتن آن. گفت:

(إِنَّ السَّيِّئِينَ يُبَايِعُونَكَ) گفت یا محمد آنانکه ترا بیعت میکنند بر حقیقت خدای را بیعت میکنند برای آنکه از بهر او و از بهر دین او میکنند و بفرمان اومی کنند (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) دست خدای است که بالای دست ایشان است، این برای آن گفت که رسول ﷺ دست بدست ایشان دادی در حال بیعت و گفت همان انگارید که دست رسول ﷺ بمنزلت دست اوست اگر او را دست بودی تعالی عن الجارحة. و این چنان است که رسول ﷺ گفت: «الصدقة تقع أولاً في يد الله ثم في يد السائل» صدقه در دست خدا میافتد آنکه در دست سائل بقوله تعالی «و يأخذ الصدقات» و أهل تأویل این عبارت گفتند که عقد الله فوق عقدهم و این عبارتی است مغلّق برای آنکه عقد عهد باشد و گفتن عهد خدای بالای عهد ایشان است سخنی بود بی فائده و معنی آنست که ما اشاره کردیم باو. قولی دیگر گفتند نصره الله لنبیّه فوق نصرتهم فی الحرب. نصرت خدای پیغامبرش را در کارزار بالای نصرت ایشان است. و این هم ضعیف است برای آنکه دست بمعنی نصرت در کلام عرب نیست و بمعنی قوّت و ظفر و نعمت باشد، جز که گویند مراد به نصرت قوت است یعنی قوت رسول بخدایست نه بشما یا بیشتر و بیشتر (۲) بخدایست آنکه بشما، و گفتند يد الله في هدايته إياهم فوق أيديهم في الطاعة نعمت خدای به هدایت او ایشانرا بالای نعمت ایشان است بطاعت و این قول هم متعسف است چه اینجا نعمت لایق نیست و قرینه «إنما يبایعون الله» را نمیکنند که آیت را حمل کنند جز بر آن معنی که اوّل گفته شد و مراد به بیعت بیعت رضوان است و آن بیعت شجره است و در حدیبیه بود. عمرو بن دینار گفت از جابر بن عبدالله أنصاری شنیدم که گفت روز حدیبیه ما هزار و چهارصد مرد بودیم

(۱) مجرد تصحیف است و معبره صحیح یعنی آنها که گویند خداوند تعالی مردم را مجبور میکند بر گناه و کفر و عقاب میکند، و مقصود آنکه آیت رد مذهب جبریان است چون خداوند فرموده ما رسول را فرستادیم تا شما ایمان آورید الخ.

(۲) یعنی نصرت خداوند بیشتر است و ازان شما کمتر، و از خدا مقدم است چون علت است و نصرت



رسول ﷺ گفت ما را که شما امروز بهترین اهل زمینید . و جابر گفت اگر مرا چشم مانده بودی من جای درخت بشما نمودمی . وهم جابر گفت ما با رسول ﷺ آنجا بر مرکب بیعت کردیم برای آنکه بنگریزیم تا بمردن و از ما کس آن بیعت نشکافت إلا جد بن قیس که منافق بود و در زیر شتر پنهان شد و با ما نیامد ( فَمَنْ نَكَثَ ) گفت هر که عهد بشکند ( فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ) برحقیقت بر خویشتن شکسته باشد یعنی زیان و وبال آن باو باز گردد و خدای و پیغمبر را از آن هیچ زیان نباشد ( وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ ) و هر که وفا کند بآنچه با خدای عهد کرده باشد ( فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ) ما او را مزدی دهیم بزرگ و ثوابی عظیم . کوفیان « فسیؤتیه » خواندند بپاء خبراً عن الغائب و باقی بنون علی إخبار الله عن نفسه . آنکه حق تعالی رسول را از غیب آن خبر داد که گروهی که از تو باز ماندند و تخلف کردند ، فردا که تو ایشان را ملامت کنی چه خواهند گفتن و چه تعلل خواهند کردن گفت :

( سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ ) این سین استقبال است گفت خواهند گفتن ترا و هنوز نا گفته تا معجزه باشد رسول را و دلیلی کافران و منافقان را و نصرتی مؤمنان را . الْمُخَلَّفُونَ باز گذاشتگان یقال خَلْفَهُ و تخلف باز گذاشتیم او را او ماند . و آن اعراب غفار و مزینه و أشجع و اسلم و دئل بودند در قول عبدالله عباس و مجاهد و آن چنان بود که چون رسول ﷺ خواست تا بامکه رود در عام الحدیبیه تا عمره آرد ، اعراب را که پیرامن مدینه بودند بخواند و گفت باید تا با من بیائید برای استظهار را تا اگر قریش ما را منع کنند و حاجت باشد بکارزار ما را نیز لشکر باشد و رسول ﷺ إحرام گرفت بعمره و هدی براند تا مردم بدانند که او عزم کار زار ندارد ، آنان که صحابه بودند با او برفتند و اما اعراب بیشتر تثاقل کردند و گفتند ما کجا رویم بقومی خواهیم رفتن که بیامدند و صحابه او را بکشتند تا ما با اینان قتال کنیم این نه رأیست باز ایستادند و هر کس تعللی کردند باشغالی خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت خواهند گفتن ترا این اعراب مخلف باز پس گذاشته ، متخلف باز مانده برسبیل اعتذار و تعلل ( سَخَلْنَا أَمْوَالَنَا وَأَهْلُونَا ) ما را مشغول کرد اهل ما و مال ما از آنکه در صحبت و خدمت تو بیاهدمانی ، اکنون ( فَأَسْتَغْفِرُ لَنَا ) برای ما استغفار کن و آمرزش خواه از خدای تعالی . خدای تعالی خبر داد از دل ایشان گفت دروغ میگویند اینکه میگویند که این باز ایستادن از تو را گناه میشناسیم و رغبت میکنیم به استغفار تو ( يَقُولُونَ بِاللَّسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ) بزبان چیزی میگویند که درون ندارند این خبر است از

نفاق ایشان. آنچه گفت بگوا ایشان را (فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا) کیست که مالک باشد شما را از خدای چیزی یعنی چه توانم کردن در کار شما با خدای و در دست من چه باشد و مرا چه رود (إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا) اگر او بشما زیانی خواهد یا سودی خواهد حمزه و کسائی و خلف خواندند «ضراً» بضم ضاد، و باقی قرآء بفتح. و أبو عبیده و أبو حاتم اختیار فتح کردند بمعاضه نفع، و ضرّ زیان باشد و ضرّ آفت و رنج و بیماری و سختی و سوء الحال و گفتند ضرّ بفتح مصدر باشد و بضم اسم باشد یقال ضرّنی الشیء و أضرنی وضاره ضیراً یعنی کسی چیزی نتواند کردن اگر خدای تعالی چیزی خواهد از نفع و ضرّ، و رفع آن نتواند. آنچه گفت بر سبیل تهدید (بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا) بل خدای تعالی عالم است بآنچه شما میکنید. آنچه خبر داد از گمان ایشان گفت:

(بَلْ ظَنَنْتُمْ) بل شما چنان پنداشتید که رسول ﷺ و مؤمنان أصحاب او باز نیایند با مدینه و خانه‌ها خود نرسند از آنچه قریش بر ایشان دست یابند و ایشانرا بکشند. (وَزَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ) و این حدیث در دل شما آراسته کردند تا مستحکم شد و این تزوین بشیطان حوالت است و بحبّ دنیا و اعتقادات جهل برای آن بر مجهول گفت (و ظننتم ظنّ السوء) و گمان بد بردید (و كنتم قوماً بوراً) و گروهی بودید هالك من البوار و هو الهالك و بوز جمع بائر باشد کعاید و عود و عائط و عوط، فُعل در جمع فاعل آید ولیکن اندك [ فی قولهم ناقة عاید إذا كانت قریبة العهد بالنتاج و عایط إذا لم تحمل و جمعها عود و عوط ] قال حسان بن ثابت:

لا ينفع الطول من نوك القلوب وقد يهدى الإله سبيل المعشر البور (۱)

گفتند بور مصدر است یستوی فیهِ الواحد و الثنیة و الجمع قال ابن الزبیری:

یا رسول الملیک إن لسانی راتی ما فتقت إذ أنا بور (۲)

ای هالك، و بارت السلعة إذا كسدت، قناده گفت فاسدین، مجاهد گفت هالكین، آنچه بر سبیل تهدید گفت:

(وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) و هر که بخدای ایمان نیارد و به پیغمبر (فَلِإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا) ما نهاده ایم و بیجارده برای کافران دوزخی تافته و سعیر فعیل است بمعنی مفعول من سرعت النار إذا أوقدتها.

(۱) درازی قامت سودمند نیست و تأثیری در حماقت دل ندارد و گاه باشد که خداوند گروه کمرا را

براه هدایت میکند.

(۲) ای پیغمبر خدای زبان من می پیوندند آنچه را شکافتم وقتی هالك بودم.

( وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ) و خدای راست ملك آسمان و زمین و تصرف او را رسد در آن چنان که خواهد بی مانعی و منازعی و کس را بر او اعتراض نرسد آنرا که خواهد بیمار زدو آنرا که خواهد عذاب کند و او غفور و آمرزنده است و رحیم و بخشاینده است و بوده است آنکه گفت :

( سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمٍ - الْآيَةُ ) گفت خواهند گفتن ترا آنان که از تو باز پس ماندند و در خدمت تو بحدیبیه نیامدند آنکه که تو بقسمت غنیمت بخیبی روی گویند رها کنید ما را تا باشما بیائیم و تبع شما باشیم خدای تعالی گفت میخوانند تا کلام خدای بگردانند . در این خلاف کردند مجاهد و قتاده گفتند یعنی آن وعده که داد که غنیمت خیبی جز حاضران حدیبیه را نخواهد بود . و ابن زید گفت : یعنی قوله تعالی « فان استأذنوك للخروج فقل لن تخرجوا معي ابدأولن تقتلوا معي عدوا انكم رضيتم بالعود اول مرة فاعدوا » و گفت این آیت برای غزاة تبوك آمد ( « قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا » ) بگو ای عهد که شما از دنبال ما نگیرید و پی ما مگیرید ( كَذَّبَ لَكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ ) چنین گفت خدای پیش از این ( فَسَيَقُولُونَ ) خواهند گفتن ( بَلْ تَحَسُدُونَنا ) شما ما را حسد میکنید ( بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ ) بل سبب آنست که ایشان ندانند و فقیه نهاند ( إِلَّا قَلِيلًا ) جز اندکی از ایشان .

( « قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ » ) بگو این مخلفان باز پس گذاشتگان را از اعراب ( سَتُدْعُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ ) بگو که شما را خواهند خواند بقومی خداوندان شجاعتی و سختی سخت . عبدالله عباس و عطا بن ابي رباح و عطاء حراسانی و عبدالرحمن ابي لیلی و مجاهد گفتند پاریسانند . کعب گفت رومیانند . حسن گفت پارس و رومند بیکجای عکرمه گفت هوازنند . سعید جبیر گفت هوازن و ثقیف اند . قتاده گفت هوازن و غطفانند روز حنین . زهری و مقاتل گفتند بنو حنیفه اند ، اهل یمامه و أصحاب مسیلمه کذاب بودند . رافع ابن خدیج گفت ما این آیت میخواندیم و نمیدانستیم که کرا میخواند تا در عهد ابوبکر ما را بقتال بنو حنیفه خواندند ( تَقَاتَلُوهُمْ أَوْ يَسْلُمُونَ ) شما با ایشان قتال کنید تا اسلام آرند عامه قرآء خواندند « او یسلمون » در محل رفع عطفاً علی قوله « تقاتلونهم » در مصحف ابي هست او یسلموا در محل نصب بمعنی إلى أن یسلموا أو إلا أن یسلموا - کقولهم لا یلزمناک أو تعطینی حقنی و کقول امرء القیس أو تموت فتعذرا ( فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا ) گفت اگر اطاعت دارید و فرمان برید بدهد خدای تعالی شما را مزد نیکو یعنی ثواب ابد

( وَإِنْ تَتَوَلَّوْا ) و اگر برگردید و نافرمانی کنید ( كِتَابًا تَوَلَّيْتُمْ ) من قبل چنانکه برگردیدید از پیش آن یعنی روز حدیبیه عذاب کند شما را عذابی دردناک، چون این آیت فرود آمد اصحاب عاهات و معذوران گفتند «فما بالنا یا رسول الله؟» پس حال ما چیست ای رسول خدای تعالی ابن آنت فرستاد :

( لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ ) گفت بر نابینا حرجی و ضیقی نیست یعنی بزه و عقوبتی و نه نیز بر لنگ و زمن و مقعد و نه نیز بر بیمار ( وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ) آنکه گفت هر که اطاعت خدای دارد و طاعت پیغمبرش ( يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ) او را به بهشتها برند که در زیر درختان او جویهای آب میرود . ( وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعْذِبْهُ ) و هر که برگردد عذاب کنند او را عذابی دردناک . مدنیان و شامیان خواندند «ندخله» و «نعدِّبه» بنون باقی قراء بیا خواندند خبرا عن الله تعالی و این لایق تراست برای آنکه ذکر خدای تعالی از پیش رفته است.

( لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ ) حق تعالی گفت راضی شد خدای تعالی از مؤمنان چون با تو بیعت کردند در زیر درخت. گفتند درخت سمره بود و سبب این بیعت آن بود که رسول ﷺ چون بحدیبیه فرود آمد مردی از خزاعه بفرستاد نام او خدش ابن امیه بمکه تا اشراف قریش را بگوید که او بچه کاری میآید بمکه و شتر خود را باو داد و آن شتری بود که آنرا ثعلبه میخواندند، چون او بیامد و پیغام بگذارد شتر را پی کردند و او را بخواستند کشتن، احابیش حمایت کردند مرا و او را باز گشت و رسول را خبر داد آنچه رفته بود رسول ﷺ عمر را بخواند و فرمود که ترا بمکه باید رفتن و اشراف قریش را از من پیغام دادن که من نه بچنگ می آیم من بطواف این خانه میآیم، عمر گفت یا رسول الله مرا بمکه ناصری نیست و از بنی عدی آنجا کس نیست من نیارم رفتن، اگر عثمان را بفرستی که او را در مکه خویشانند باشد که بحرمت ایشان باو خطائی دیگر نکنند، رسول ﷺ عثمان را بخواند و این پیغام بدو داد و چون بنزدیک مکه رسید ابان بن سعید بن العاص را دید و او اموی بود و ابان سوار بود از اسب فرود آمد و عثمان را بر نشاند و او از پس عثمان بردیف بر نشست و در مکه رفتند و این برای آن کرد تا بدانند عثمان در حمایت اوست پس عثمان پیغام رسول بگذارد و ایشان گفتند ما شنیدیم، محمد را اینجا کاری نیست و ما رها نمیکنیم تا او اینجا آید اگر تو خواهی تا طواف خانه کعبه کنی برو و طواف بکن. گفت من پیش از رسول طواف نکنم چون خواست باز گردد رهش نکردند و باز گرفتند او را، چون عثمان دیر میآمد

رسول ﷺ گمان برد که عثمان را بکشند صحابه را جمع کرد در زیر این درخت و بیعت تازه کرد و این را بیعة الرضوان گویند و بیعة الشجرة گویند ، مردم میگفتند این بیعت مرگ است بکیر بن أشجع گفت بیعت بر مرگ کنید رسول گفت نه بیعت بر آن کنید که توانید . عبدالله بن المعقل گفت من بر بالای سر رسول ایستاده بودم و شاخی از آن درخت در دست گرفته رسول را باد می زد و رسول بیعت میگرفت از مردم و میگفت بیعت برای آن میکنم که نگریزیم . جابر بن عبدالله الأنصاری گفت جمله حاضران بیعت کردند ، إلا جدُّ بن قیس که او منافق بود خود را در پس شتر پنهان کرد و بیعت نکرد اول کس که بیعت کرد مردی بود از اسد نام اوسنان بن وهب . آنکه خبر برسید که عثمان را نکشته اند .

در عدد ایشان خلاف کردند عبدالله بن اُبی اوفی گفت هزار و ششصد مرد بودند . قتاده گفت هزار و پانصد مرد بودند . عبدالله عباس گفت هزار و پانصد و بیست و پنج مرد بودند ، دیگران گفتند هزار و چهارصد مرد بودند .

جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد که رسول ﷺ گفت کس بدوزخ نرود از آنانکه در زیر درخت بیعت کردند ( فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ ) خدای تعالی دانست از آنچه در دل‌های ایشان بود از صدق و وفا ( فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ ) خدای تعالی سکینه و طمأنینه بایشان فرود آورد ( وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ) و ایشان را پاداشت کرد فتحی نزدیک یعنی فتح خیبر .

( وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا ) و غنیمتهای بسیار گرفتند ایشان از غنائم خیبر و خیبر را ملك و عقار بسیار بود . رسول ﷺ میان اصحاب ببخشید ( وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ) و خدای تعالی عزیز و حکیم است .

( وَوَعَدَ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا ) و وعده داد او شما را غنیمتهای بسیار که خواهید گرفتن و آن غنیمتهایی بود که از فتح دیگر آوردند و آرند تا روز قیامت ( فَعَجِّلْ لَكُمْ هَذِهِ ) این يك غنیمت تعجیل کرد یعنی غنیمت خیبر برای شما ( وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ ) و باز داشت دستهای مردمان را از شما گفتند یعنی دستهای مکیان بصلح روز حدیبیه قتاده گفت دستهای جهودان خیبر و حلفاء ایشان از بنی اُسد و غطفان از شما و مالها و عیال شما که بمدینه‌اند و این آن بود که مالک بن عوف النضری و عتبة بن حفص بن حصین الفزاری و جماعتی بنی اُمد و غطفان بیامدند که نصرت اهل خیبر کنند خدای تعالی ترس در دل ایشان

افکند تا برگردیدند ( وَلِتَسْكُنُوا ) و تا باشد یعنی هزیمت ایشان و سلامت شما آیتی و علامتی و دلالتی مؤمنان را تا بدانند که ظفر و فتح و نصرت بخداست ( وَ يَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ) و ره دهد شما را براه راست ، و گفتند طریق تو کُل و تفویض خواست تا در کارها تو کُل باو کنی و کار باو گذارید ، و گفتند بهدایت تثبت بر اسلام خواست ، گفتند هدایت براه ثواب بهشت خواست . و گفتند زیادت یقین و بصیرت خواست بصلح حدیبیه و فتح خیبر .

اما طرفی از قصه فتح خیبر آن بود که رسول ﷺ چون از حدیبیه باز آمد بقیه ذی الحجة و بعضی از محرم بمدینه باز ایستاد آنکه در بقیه محرم روی بخبر نهاد فی سنة سبع من الهجرة و مردی را در مدینه خلیفه کرد نام او سباع بن عرفطة الغفاری ، انس مالک روایت کرد گفت من ردیف طلحه بودم آنروز بامداد بیامدم و بزیر حصن خیبر فرود آمدم و مردم او بیرون آمده بودند با بیلها و تیشها بسر کشتها رفته چون ما را بدیدند آنچه در دست داشتند بینداختند و گفتند « محمد والله والخمیس » بخدا که محمد است و لشکرها ، بگریختند و در حصن شدند و در استوار کردند و رسول ﷺ چون بزیر حصن رسید تکبیر کرد و گفت : « إِنَّا إِذَا نزلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فساء صباح المنذرین » بریده الاسلمی گفت ما بشب میرفتیم و عامر بن الاکوع با ما بود و او مردی بود شاعر ما گفتیم برای ما چیزی بخوان از آن رجزها و اصوات که ترا باشد او گفت شعر :

|  |   |
|--|---|
| لَا مُمْ لَوْلَا أَنْتَ مَا هَمَّتْ دِينَا | وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا       |
| إِنَّ الَّذِينَ هَمُّوا بَعَثُوا عَلَيْنَا | وَنَعْنُ مِنْ فَضْلِكَ مَا اسْتَفْتَيْنَا |
| فَاغْفِرْ فِدَاءَ لَكَ مَا اقْتَتَيْنَا    | وَنَبَّتِ الْأَقْدَامَ إِنْ لَا قِينَا    |
| وَأَلْقَيْنَ سَكِينَةً عَلَيْنَا           | إِنَّا إِذَا صَبَحَ بِنَا أَتَيْنَا (۱)   |

رسول ﷺ بشنید گفت کیست این ؟ گفتند : یا رسول الله عامر بن الاکوع رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود غفر الله لك خدای تعالی ترا بیمارزد یکی از قوم گفت وجبت واجب شد یا رسول الله یعنی وجبت له الشهادة لو أمتعتنا به اگر بگذاشتی تا مارا بودی روزی چند (۲) و این برای آن گفتند که هر کس را که پیغمبر ﷺ در جائی چنان دعا کردی

(۱) بار خدایا اگر تو نبودی ما هدایت نمی یافتیم و صدقه نمی دادیم و نماز نمی خواندیم بدرستی که آنها بر ما ظلم کردند و ما از فضل تو بی نیاز نیستیم پس بیمارزد ما را فدای تو باد آنچه ما گرد آورده ایم و پای ما را استوار دار وقتی در جنگ بهم باز خوردیم و بما آرامش ده و قتی که ما را بخوانند حاضر میشویم .  
(۲) کاش مهلت بود که چند مدت زنده میماند و بشهادت نمی رسید .

شهید شدی چون وقت کارزار بود و شجاعی چند از صف پیرون آمدند عامر پیرون رفت و این رجز میخواند که :

قَدْ عَلِمْتَ خَيْبَرُ أَتَى عَامِرُ  
شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلُ مُفَايِرُ (۱)

چهودی پیش او آمد و چند ضربت میان ایشان مختلف شد و عامر شهید شد از ضربتی که از یهودی بر او آمد و ضربت که خواست بر یهودی زند بر پای او آمد و او بیفتاد مردم گفتند عامر از ضربت خود مرد آنکه گفتند بطل ، عمل عامر باطل باشد، سلمة الاکوع برادر او بود بشنید برفت و پیش رسول بگریست و گفت یا رسول الله جماعتی از صحابه تو میگویند بطل عمل عامر، باطل شده است عمل برادرم عامر. رسول فرمود که میگوید ؟ گفت جماعتی اصحاب تو . گفت دروغ میگویند « بل له أجر مرتین » اورا مزد دوباره است « إنه لجاهد مجاهد » او جاهدی مجاهد است . گفت آنکه ایشان را حصار میدادیم تا حصن بگشادیم و حصن بردست حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه گشاده شد . و راویان اخبار گفتند از مخالف و مؤلف که رسول ﷺ روز اول زایت بابوبکر داد او برفت « یؤتب أصحابه و یؤتبونه » او قوم خود را ملامت میکرد و قوم او را ملامت میکردند باز آمدند منزه و رایت رسول الله ﷺ معکوس باز آورد . روز دیگر رایت بعمر داد برفت « و یجبن أصحابه و یجبنونه » او اصحاب خود را بددلی میداد و اصحاب او را ، او نیز منزه باز آمد و رسول ﷺ فرمود « أما والله لأعطيها غدا رجلاً يحب الله ورسوله ، و يحب الله ورسوله كراً غير فرار » والله که من فردا این رایت را بمردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند کراً باشد حمله برد فرار نباشد و گریزنده و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه در این روز بیمار و او را صداعی و رمدی بود رسول ﷺ سلمة بن الاکوع را فرستاد که برو و امیر المؤمنین علی را بیار او برفت و حضرت امیر را بیاورد بر شتری نشسته و چشم مبارک را بپاره برد قطری بسته، سلمة گفت گفت دست مبارک آنحضرت را گرفتم بیاوردم تا پیش حضرت رسول ﷺ رسول فرمود که یا علی چه رسد ترا ؟ گفت یا رسول الله مرا صداعی است و رمدی گفت پیش آی حضرت امیر المؤمنین پیش او رفت رسول ﷺ سر او را برزانوی مبارک خود نهاد و آب دهان مبارک خود در چشم او پاشید و دست فرود آورد در حال چشم باز کرد و پنداشتی که هرگز آن حضرت را درد چشم نبوده است و صداعش ساکن شد ، رسول ﷺ در آنجا او را دعا کرد گفت « اللهم قه الحر و البرد » بار خدایا از گرما و سرمایش نگاهدار ، امیر المؤمنین

(۱) خیبیر میداند که من عامر و با سلاح تمام پهلوان و فرورونده در مهالك .

گفت والله که از آنروز نه سرما یافتم نه گرما پس رایت بدست او داد .  
 راوی گوید که رایتی بود سفید گفت این رایت بستان و برو که جبرئیل با تو است  
 و نصرت در پیش تو است و ترس تو در دل قوم پراکنده است . آنگه گفت یا علی بدانکه ایشان  
 در کتاب خود چنین یافته اند که آنکس که حصن ایشان بگشاید و دمار ایشان در دست او بود  
 او را ایلیا گویند و بروایتی الیا چون آنجا روی بگو که من علی ام که ایشان مخذول شوند این  
 شاء الله امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه گفت رایت بستدم و برفتم تا بزیر حصن خیبر راوی  
 گوید آن روز حضرت حله سرخ ار جوانی پوشیده داشت مزو بر یعنی تریز [تریج] بر آورده .  
 از خیبر مرحب بیرون آمد که رئیس و مقدم و صاحب حصن بود با سلاح تمام، مغفری از سنگ  
 تراشیده بر سر نهاده و اسب را ناورد میداد و این رجز میگفت :

قَدْ عَلِمْتُ خَيْبَرَ أُنِي مَرْحَبُ شَاكِي السَّلَاحِ بَطَلٌ مُجْرَبُ  
 أَطْعَمُنُ أَحْيَانًا وَ حِينًا أُضْرِبُ إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلْتَهَبُ  
 إِنَّ حِمَايَ لِلنَّحْمِيِّ لَا يُقْرَبُ (۱)

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پیش او شد و بجواب او میگفت :

أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَةٌ عَبْلُ الذَّرَاعِينَ شَدِيدُ الْقَصْرَةِ  
 لَيْتُ لِبَغَابَتِ شَدِيدٍ قَسْرَرَةٌ أَكْبَلِكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلُ السَّنْدَرَةِ (۲)

و یکدو ضربت مبان ایشان مختلف شد ، آنگه امیر المؤمنین تیغ بر بالای برد و بزد بر  
 فرق او که هر دو مغفر به برید یکی از سنگ و یکی از آهن و سرو روی و کام و دهان او به برید  
 تا تیغ در دهن و دندانهای او افتاد و او بیفتاد و بمرد ، و در خبر است که چون امیر المؤمنین  
 صلوات الله و سلامه علیه گفت من علی ام پسر ابوطالب ، خیبری از ایشان گفت «غلبتم و ما انزل  
 علی موسی» مغلوب شدید بآن خدای که تورات بموسی فرستاد ، چون امیر المؤمنین صلوات الله  
 و سلامه علیه مرحب را بکشت ترس در دل ایشان افتاد که نتوانستند برجای ایستادن در حصن  
 شدند و در استوار کردند امیر المؤمنین در حصن آمد و حلقه آن در بدست گرفت و می جنبانید  
 و در را معالجه میکرد یکی از بالای حصن بنگریست مردی را دید حلقه در چنان در دست گرفته

(۱) خیبر میداند که منم مرحب با سلاح تمام پهلوان آزموده گاهی نیزه میزنم و گاه شمشیر وقتی آتش

جنگ افروخته شود جائیکه من حمایت کنم کسی نزدیک آن نشود .

(۲) منم که مادر مرا حیدر نامید دست من سطر و نیرومند شیر بیشه ها و سخت شما را بشمشیر پیمانہ

میکنم مانند پیمانہ که از چوب درخت سندرہ میسازند .



ومی جنبانید ، عجب آمد اورا ، گفت ای مرد نام تو چیست گفت علی گفت «علاّمٌ، ومن معه» عالی گشت مَظَن و اصحابان او برسبیل تَقَال ، آنکه گفت یا علی من در کتب خوانده‌ام که در این ولایت پیغمبری پدید آید که سلام او تعیّت اهل بهشت باشد او پسر عم خود را باین حصن فرستد و خدای تعالی این حصن را بردست او بگشاید ، اگر تو صاحب این فتح باشی مرا امان است ؟ امیرالمؤمنین گفت امان رسول الله ، ترا امان رسول خداست ، مرد گفت عالج الباب امیرالمؤمنین ، از گفته او نشاط کرد و حلقه در بگرفت و یکدوبار بقوّت بجنبانید تا حلقها و وزنجیرها و بندها براو بگسست و در از جای بر کند و از بالای سر خود از پس پشت چند گام بینداخت و چون مسلمانان خواستند که در حصن شوند نتوانستند که خندق حایل بود پس امیرالمؤمنین در خیبر بیاورد تا بر سر خندق پل کند نرسید یک سر او بر کنار خندق نهاد و دیگر سر بردست گرفت تا لشکر پیغمبر عبور کردند و رسول ﷺ نیز بگذشت و در حصن شدند .

در خبر است که یکی از صحابه گفت یا رسول الله عجب بماندیم ما از قوّت امیرالمؤمنین علی بیرون از آنکه در خیبر بکند و بینداخت اکنون پل ساخته است و دست خود را در زیر آن ستون کرده . رسول ﷺ گفت یا هذا تو در دستش نگریدی در پایش نگر تا بر کجا نهاده است گفت در نگریدم پایش معلق بود گفتم یا رسول الله پای او در هوا معلق است و این از همه عجب تر گفت پای او در هوا نیست بر پر جبرئیل است : أبو رافع روایت کند مولی رسول الله که گفت من با امیرالمؤمنین بودم چون حصن خیبر گشاد قتال میکرد تا یکی از جهودان ضربتی زد امیرالمؤمنین بدرق بگرفت درق از دستش بیفتاد درق رها کرد دری نهاده بود از آن بعض حصنها که خیبر نه یک حصن بود آن در بر بود و بر گرفت و سپر ساخت و در دست همچنان میگردانید که سپر گردانیدی . چون کارزار تمام شد آن در از دست بینداخت ما برفتم هفت کس و من هشتم ایشان بودم خواستیم تا آن در بجنبانیم نتوانستیم . و ابو عبدالله الجلالی روایت کرد که امیرالمؤمنین گفت چون در خیبر بکنم و آنرا سپر ساختم و با آن کارزار می کردم آنکه او را پل می ساختم تا برو بگذشتند یکی از قوم گفت : « یا علی لقد حملت ثقیلاً » باری گرانت این که تو بر گرفته‌ای گفتم بخدای که گرانی آن در دست خویش بیش از آن نیافتم که سپر خود را یافته‌می گفت آنکه بیاوردم و در خندق انداختم چون ما باز گشتیم خواستند تا با جایگاه برند به هفتاد کس نتوانستند از جای برداشتن و شاعر در این گوید :

إن امرأ حملَ الرّجاءَ بِخَيْبَرٍ      یومَ الیهودِ بِقُدْرَةِ الْمُؤَدِّ

حَمَلَ الرَّتَاجَ رِتَاجَ بَابِ قَمُوصِهَا  
 قَرَمَى بِهِ وَلَقَدْ تَكَلَّفَ رَدَّهُ  
 رَدُّوهُ بَعْدَ تَكَلُّفٍ وَ مَشَقَّةٍ  
 وَالْمُسْلِمُونَ وَأَهْلُ خَيْبَرَ شَهِدُوا  
 سَبَعُونَ شَخْصًا كُلَّهُمْ مُتَشَدِّدٌ  
 وَمَقَالٍ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ أَرْدُدُوا (۱)

وآیات حسان معروفست در این باب :

وَ كَانَ عَلِيٌّ أَرَمَدَ الْعَيْنِ يَبْتَغِي  
 شِفَاهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْهُ يَتَفَلَّئُ  
 وَقَالَ سَأَعْطِي الرَّأْيَةَ الْيَوْمَ صَارِمًا  
 يُحِبُّ إلهي وَ الْإِلهُ يُحِبُّهُ  
 فَأَصْفَى بِهَا دُونَ الْبِرِّيَّةِ كُلِّهَا  
 عَلَيْهِمَا وَ سَمَّاهُ الْوَزِيرَ الْمُوَاحِيَا (۲)

و بعضی شعراء گفتند در این باب :

عَمَرَ بْنَ حَنْتَمَةَ الدَّلَامَ الْأَدَلِمَا  
 دُونَ الْقَمُوصِ نَبَا رَهَابٍ وَ أَجْحَمَا  
 أَلَا تَخُوفَ عَارَهَا فَتَدَّعَمَا  
 وَ دَعَا مَرَّةً أَحْسَنَ الْبَصِيرَةَ مُقَدِّمًا  
 أَلَا يُصَدُّ بِهَا وَ أَلَا يُهْزَمَا  
 كَبَشَ الْكَتِيبَةَ ذَا غِرَارٍ مَخْذَمَا  
 طَلَسَ الذَّنَابِ وَ كَلَّ تَسْرِيَةً قَشْعَمَا  
 وَ بِيحِبُّ مَنْ وَالَاهُمْ مِنْهُ الدَّمَا (۳)

بَعَثَ النَّبِيُّ بِرَأْيَةٍ مَنْصُورَةٍ  
 قَمَضَى بِهَا حَتَّى إِذَا بَرَزُوا لَهُ  
 فَاتَى النَّبِيَّ بِرَأْيَةٍ مَرْدُودَةٍ  
 فَبَكَى النَّبِيُّ لَهُ وَ أَنْبَأَهُ بِهَا  
 فَفَدَا بِهَا فِي فَيْلَقٍ وَ دَعَا لَهُ  
 فَزَوَى الْيَهُودَ إِلَى الْقَمُوصِ وَ قَدَّ كَسَا  
 وَ ثَنَى بِنَيْسٍ بَعْدَهُمْ فَفَرَّاهُمْ  
 سَاطَ الْإِلهِ بِحُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ

(۱) آن مردی که بنبرو درعظیم خیبر را برداشت در جنگ با یهود مؤیداست از طرف خداوند. در بزرگی قموص را برداشت و مسلمانان و یهود خیبر می دیدند و آنرا بینداخت و هفتاد مرد پهلوان بزرگت توانستند آنرا برگردانند که پیوسته بیکدیگر میگفتند برگردانید .

(۲) علی (ع) را چشم درد دیگر دودارو میجست اما داروئی نیافت رسول خدا (ص) او را بآب دهان شفا داد چه فرخنده بیمار و چه مبارک طبیبی و گفت فرداعلم را بمردی دهم چون تیغ بران پهلوان دوست و محب رسول خدا. خدای مرا دوست دارد و خداهم او را دوست دارد و این دژهای نکشودنی را خداوند بدست او خواهد گشود پس علی را بدین فخر برگزید از میان همه مردم و او را وزیر و برادر خواند (۳) پیغمبر رایت منصور را فرستاد با عمر فرزند حنتمه سیاه چرده و عمر رایت را برد تا آنگاه که نزدیک قلعه \*

آنکه رسول ﷺ غنائم خيبر قسمت کرد و آنکه آغاز کرد و آن حصنها که پيرامن آن بود يك يك ميگشاد و مالهای آن قسمت میکرد تا بحصن و طيح رسيد و آن آخر حصن بود از حصنهای خيبر که بگشاد و ده پانزده روز در اين کار بسر شد. شجابه بن اسحاق گفت چون رسول ﷺ حصن قموص بگشاد و آن حصن سلام ابن ابی الحقيق بود غنيمت آن بياوردند در آنجا صفيه بنت حبيبه بن اخطب بود و زنی ديگر با او ايشان را براين کشتگان بگذرانيدند ، چون آن زن آن کشتگان ديد و همه خويشان و عزيزان او بودند خاك بر سر کرد و جزع عظيم کرد و روی بخراشيد . چون رسول ﷺ او را بديد گفت دور کنيد اين شيطانه را از من و صفيه را پيش خواند و ردای خود بر او افکند مردم بدانستند که رسول ﷺ او را بر گرفت برای خود بلال را که ايشان را آورده بود ملامت کرد و گفت يا بلال تو را رحمت نيست چرا اين زنان را براين کشتگان بگذرانيدی و پيش از اين صفيه در خواب ديده بود که ماه از آسمان بيفتادی و در کناری او آمدی اين خواب باشوهر خود بگفت - کنانه بن ابی الربيع بن ابی الحقيق گفت تعبير اين خواب آنست که تو زن اين ملک باشی يعنی محمد ﷺ او طپانچه بر روی خود زد و جزع کرد گفت اين چه حديث است چنانکه آنکه که او را پيش رسول آوردند اثر آن طپانچه بر روی او مانده بود و شوهر او کنانه بن ابی الربيع را پيش رسول آوردند و او صاحب کنز حصن بنی النضر بود ، رسول او را گفت اين مالها و گنجها که در دست تست بيار انکار کرد و هيچ مقر نيامد جهودی گفت من ديدمی اين را که در فلان خرابه بسيار آمدش کردی رسول ﷺ گفت آنچه داری بيار و إلا اگر ما چیزی بيايم از آنچه درخور (۱) تو بوده است ترا بفرمايم کشتن گفت رواست پس حضرت رسول بفرمود تا آن خرابه بشکافتند و از آنجا مال بسيار بر گرفتند ، و رسول از او دگر خواست خبر نداد رسول او را بزبير داد گفت اين را عذاب کن تا بگويد زبير او را عذاب ميکرد و او هيچ مقر نيامد ، آنکه او را بمحمد

\* قموص بمبارزت بيرون آمدند سر باز زد و ترسيد و کناره گرفت و نزد پيغمبر (ص) آمد و رايت را بر گرداند آیا از ننگ فرار ترسيد و نکوهش خلق را بر خود هموار کرد . پيغمبر (ص) گريست و او را سرزنش کرد و مردی نيك بين و باعزيمت را نزد خود خواند . او رايت را درمیان لشکر برد پيغمبر (ص) دعا کرد که ممنوع نشده و منزه نگردد . يهود بدرون قلمه خزيدند چون پيشاهنگ لشکر را بتيغ تيز و بران بنواخت و گروهی ديگر از آنان را به کشته اول ملحق ساخت و گرگان کوتاه موی صحرا و کرکسان هوارا با جساد آنها ضيافت کرد . خداوند اميخت بادوستی آل محمد و بادوستی هر کس آنها را دوست دارد، خون مرا . ساط بسين مهمله بمعنی آميختن است .  
(۱) يعنی آنچه در حساب تو باشد .

ابن مسلمه داد گفت این را بستان و بموض برادرت محمود بکش و او را در قتال حصن ناعم کشته بودند بسنگی که از حصن بر او افکند و آن اول حصنی بود که بگشادند از حصون خیبر ، اهل فدک چون خبر آن -عصنها و احوال آن بشنیدند بزهار در آمدند و حصن خود بسپاردند و قرار دادند که بعضی از مال خود ببرند و جایگاه و حصن و املاک بر رسول دهند و رسول ایشان را نکشد ، رسول با ایشان این قرارداد ، اعل خیبر نیز شفاعت کردند تا نیمه مال بایشان دهد از آنچه در حصن مانده بود و آنجا مقام کنند چندانکه رسول خواهد و چون نخواهد جایگاه بگذارند و بروند. زمین خیبر فیء مسلمانان بود و زمین فدک خاص رسول را بود برای آنکه خیبر بتیغ سنده بود و فدک بسپارده بودند « لم یوجف علیها بخیل ولا رکاب » چون رسول ﷺ از غزا و قسمت غنایم فارغ شد زینب بنت الحارث زن سلام بن مشکم بفرمود تا گوسفندی بکشند و بریان و آنرا زهر آلود کرد و پرسید که رسول ﷺ از بریان چه دوستتر دارد گفتند ذراعش آنرا زهر بیشتر مالید و بهدیه پیش رسول آورد (۱) در آنوقت بشر بن البراء بن معرور پیش رسول حاضر بود . رسول دست دراز کرد و ذراع او بگرفت و لقمه ای در دهان نهاد و نجائید و فرو نبرد ، و بشر لقمه ای در دهان نهاده بجائید و فرو برد و از آن يك لقمه بمرد و رسول ﷺ لقمه از دهن بگرفت و بینداخت و گفت این عضو مرا میگوید که مخور مرا که من زهر آلودم .

و روایتی دیگر آنست که باواز در آمد و گفت « لا تأکلنی یا رسول الله فانی مسموم » رسول لقمه از دهان بگرفت و بینداخت و زنگ جهود را حاضر کرد و او را از آن پرسید مقرر آمد گفت چرا کردی گفت امتحان تو کردم گفتم اگر پیغمبری ترا نگرزاید و اگر پادشاهی ما و دیگران از دست تو برهیم ، رسول ﷺ او را را رها کرد و بشر از آن يك لقمه رنجور شد و گفتند چون رسول ﷺ بیمار شد آن بیماری که از او بسپیش خدای شد مادر بشر بیعت او شد گفت « یا امّ بشر ما زالت أكلة خیبر الّتی أكلت مع ابنك تعاودنی فهذا أوان قطعت أبهری » گفت آن يك لقمه که با پسرت در خیبر بخوردیم هر وقت معاودت میگرد بامن ، اکنون وقت آنست که رك من بگسست. از آنجا بعضی مسلمانان گفتند که رسول ﷺ شهید رفت .

(۱) حکم نجاست کفار پس از فتح مکه نازل شد و پیش از آن با مسلمانان آمیزش داشتند و اجتناب از آنها عسر و حرج بود که در يك خانواده یکی مسلمان بوده و یکی کافر و هر دو بر يك خوان مینشستند و خیبر پیش از فتح مکه بود .

وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۲)

و دیگران که قادر نشدید بر آن بتحقیق احاطه کرد خدا بآن و هست خدا بر هر چیز توانا

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْهَانَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وِلْيًا وَلَا نَصِيرًا (۲۳)

و اگر کارزار کرد شمارا آنانکه کافر شدند هر آینه گردانیدند پشتها را پس نمی یابند دوستاری را و نه یابوری

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۴) وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ

سنت خداست آنکه بتحقیق گذشته از پیش و هرگز نمی یابی برای سنت خدا تغییری و اوست آنکه باز داشته

أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ

دستهای آنها را از شما و دستهای شما را از آنها در وادی مکه از پس آنکه ظفر داد شما را بر آنها و باشد

اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۲۵) هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدَّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

خدا بآنچه می کنید بینا آنها بند کسانی که کافر شدند و اعراض کردند شما را از مسجد الحرام

وَ الْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ حِمْلَهُ وَ لَوْلَا رِجَالُ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءُ مُؤْمِنَاتٍ

و قربانی را باز داشته که برسد جایگاه آنها و اگر نبودند مردانی گروندگان و زنهای گرونده

لَمْ تَعْمَلُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ هُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُمْ مَّعْرَةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِّيُدْخَلَ اللَّهُ فِي

نمیدانستید آنها را که پایمال میکردید آنها را پس میرسید شما را از آنها عاری بفر دانشی تا در آورد خدا در

رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۲۶)

رحمت خود هر کرامی خواهد اگر جدا شده بودند هر آینه شکنجه میکردیم آنها آنکه کافر شدند از ایشان شکنجه در دناک

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ

هنگامیکه گردانیدند آنها را که کافر شدند در دلهاشان تعصب را تعصب جاهلیت را پس فرستاد خدا آرام خود را بر

رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلِهَا وَ كَانَ اللَّهُ

پیغمبر خود و بر گروندگان و لازم کردشان کلمه پرهیزکاری را و بودند سزاوارتر بآن و اهل آن و باشد خدا

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۲۷) لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ

بهر چیزی داننا بتحقیق راست آورد خدا پیغمبر خود را خواب را بحق هر آینه در آیند مسجد الحرام را

إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُخَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ

اگر خواهد خدا ایمنان تراشیده سر آنها و کوتاه کنندگان که نترسید پس دانست آنچه را ندانستید پس قرارداد

مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتَحًا قَرِيبًا (۲۸) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ

از پیش آن فتحی نزدیک آنکه فرستاد پیغمبر خود را بهدایت و دین حق تا آشکار کند آنرا

عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (۲۹) مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ

بر دین همه آن و بس است خدا گواه محمد (ص) پیغمبر خدا و آنانکه با اویند سخت اند

عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا

بر کافران رحم دلانند میان آنها بینی آنها را رکوع کنندگان سجده کنندگان میجویند بخشایشی از خدا و خشنودی را

بِنِيَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ

نشانه‌های آنها در روهای آنهاست از اثر سجده‌های آن اینست داستان آنها در تورا و داستان آنها در انجیل

كَزَّرَعٍ أُخْرِجَ شَطَطُهُ فَأَزْرَهُ فَأَسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ

چون کشتی که بدر آورد شاخهای نورسته را پس سخت بود پس سطر شود پس راست ایستد بر ساق خود بشکفت آورد

الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ

زارعین را تا بخشم آورد بآنان کافران را وعده کرد خدا آنان را که گرویدند و کردند شایسته کارها را از آنها

مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا \*

آمرزش و اجر بزرگ .

قوله تعالى عزوجل ( وَ أُخْرِيَ ) یعنی غنیمه اخری ، و قيل مدينة اخری ، آنکه

حق تعالی گفت ز شهری دیگر یا غنیمتی دیگر که شما بر آن قادر نشدید و محل او نصب است

علی قوله « وعدكم الله » دعانم و غنیمت اخری ( قد أحاط الله بها ) خدای تعالی بآن

محیط است این را دو تفسیر گفتند یکی بمعنی علم و یکی بمعنی قدرت يقال فلان محیط

بكذا إذا كان قادراً عليه . و منه قوله « أحاط بكل شيء علماً » و قوله « أحطت بمالم تحط

به » و در آیت هر دو محتمل است یکی آنکه محیط است بآن در حرز و حفظ میدارد تا بگشاید

برای شما و بمعنی علم . عبدالله عباس گفت معنی آنکه خدا داند که بخواهد گشاد برای شما خلاف کردند در آنکه آن شهر کدام است . عبدالله عباس گفت و ابن ابی لیلی و حسن و مقاتل که پارس است و روم . ضحاک گفت و ابن زید و ابن اسحاق که خیبر است که خدای تعالی وعده داد رسول را و ایشانرا خود در تمنّا نبود . قتاده گفت مکه است ، عکرمة گفت حنین است . مجاهد گفت هر فتحی که خواهد بود تا قیامت ( وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ) و خدای تعالی بر همه چیز قادر و تواناست .

( وَلَوْ قَاتَلَ كُومُ الَّذِينَ كَفَرُوا ) و اگر باشما قتال کنند کافران بنی اسد و غطفان ( لَوْلَا الْأُدْبَارُ ) پشت بر کنند و بازنه ایستند قتاده گفت کافران قریش اند ( ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ) آنکه یاری و یابوری نیابند که ایشان را یاری کند . ( سُنَّةَ اللَّهِ ) ای مثل سنّة الله یعنی خدای تعالی شما را نصرت کرد چنانکه کرده است آنان را که پیش شما بودند بر عادت و سنتت او را از نصرت اولیاء و قهر اعداء ( وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ) و سنت خدای را تغییر و تبدیل نبود .

( وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ - الْآيَةُ ) گفت او آن خداست که باز داشت دستهای ایشان از شما و دستهای شما از ایشان بزمین مکه و آن حدیبیه بود پس از آنکه ظفر داد شما را برایشان ( وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ) ابو عمر و بیاء خواند علی المغایبه و دیگر قرآء بقاء خطاب و خدای بآنچه شما میکنید بیناست . خلاف کردند در او انس گفت هشتاد مرد بودند از اهل مکه که از کوه فرود آمدند ، کوه تنعیم ، بقصد حضرت رسول و اصحاب او . رسول بفرمود تا همه را بگرفتند آنکه آزاد کرد ایشان را پس خدای تعالی این آیت فرستاد عبدالله عباس گفت چهل مرد بودند یا پنجاه که ایشان را قریش فرستادند تا باشد که فرصتی یابند بر رسول ، رسول خبر یافت از ایشان ، ایشان را بگرفت آنکه منت نهاد بر ایشان و آزاد کرد ایشان را . عبدالله بن معقل گفت ما با پیغمبر بودیم در عام الحدیبیه و رسول ﷺ در زیر درخت نشسته بود و شاخی از شاخهای درخت بر پشت رسول فتاده بود و من آن شاخ بدست گرفته بودم و حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه در پیش رسول نشسته بود و صلح نامه مینوشت و سی مرد بر آمدند با سلاح و خاک در روی ما پاشیدن گرفتند رسول ﷺ بر ایشان دعا کرد همه کور شدند ما ایشانرا بگرفتیم رسول ﷺ گفت رها کنید ایشانرا ، ما ایشان رها کردیم ، خدای تعالی این آیت فرستاد . مجاهد گفت رسول ﷺ بمکه روی نهاد برای عمره صحابه او جماعتی بگرفتند از اهل حرم ، رسول ایشان را رها کرد . قتاده گفت مردی از اصحاب

رسول عام الحدیبه بر سر پشته آمد مشرکان تیری بینداختند و او را بکشتند رسول ﷺ جماعتی را بفرستاد دوازده کس از مشرکان بگرفتند ، رسول ﷺ جماعتی دیگر بفرستاد تا دست از ایشان بازگرفتند .

( 'مُؤْمِنِي كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ - الْآيَةُ ) راویان اخبار گفتند رسول ﷺ در عام الحدیبه روی بمکه نهاد از برای عمره هفتصد مرد بودند هفتاد شتر برانندند ، اعی برای هدیه هر يك شتر از ده مرد تا بذوالحلیفه رسیدند احرام گرفتند و شتران را اشعار و تقلید کردند و جاسوسی را از خزاعه بفرستاد تا از احوال قریش خبری دهد او را ، او از آنجا برفت تا بنزدیک عسفان رسید جاسوس باز گشت و گفت قریش و جمله احابیش جمع شده اند برای آنکه با تو قتال کنند و ترا از مسجد الحرام باز دارند رسول ﷺ با صحابه برسبیل مشورت گفت چه رأیست ؟ صواب باشد که غارت کنیم بر زنان و فرزندان اینان که بیاری ایشان رفته اند یا برویم راست ؟ کسی اگر ما را منع کند با او قتال کنم . ابو هریره گفت ما هرگز ندیدیم کسی را که بیشتر مشورت کردی از آنکه رسول بأصحابش ، و غرض رسول آن بودی تارای هر کسی را بدانند نه آنکه وجه رأی باو پوشیده بودی . رسول ﷺ گفت بروید برفتند تا به عسفان رسیدند بسر بن سفیان الکعبی (۱) میآمد گفت یا رسول الله قریش بیکبار با تو پوست پلنگ پوشیده اند و عهدو نذر میکنند که ترا رها نکنند که در مکه روی و خالد ولید را بالشکری گسیل کردند و بکراع الغمیم رسیده ، رسول ﷺ گفت یاویح قریش اگر مرا با عرب رها کردند و عرب را با من اگر ایشان را بر من دست بودی مراد ایشان بر آمدی ، و اگر دست مرا بودی بر عرب و ایشان را رأی اسلام بودی در اسلام آمدندی و اسلام قوی و وافر شدی ، و اگر نخواستندی و رأی قتال بودی ایشان را باری قوتی مانده بودی ایشانرا ، کارزار ایشان را بخورد ایشان چه میپندارند ، بخدای که با ایشان قتال میکنم تاخدای مرا ظفر دهد بر ایشان آنکه گفت کیست در میان شما که مارا براهی ببرد که نه راه ایشان است ؟ مردی اسلمی بر خاست گفت یا رسول الله من شما را براهی ببرم که ایشان را نه بینید و ایشان را ببرد براهی درشت و دشوار ورنج بسیار رسید ایشان را در آن راه ، چون بازمین سهل افتادند رسول ﷺ گفت بگوئید : نستغفر الله و نتوب إليه ، بگفتند ، گفت . و الله که این آن حطه است که بر بنی اسرائیل عرض کردند ایشان قبول نکردند ، آنکه گفت یا قوم دست راست گیرید براه

(۱) خلاف است که نام این مرد بسر بسین بی نقطه است یا بسین نقطه دار .



ثنية المرار بر مهبط حدیبیه که زیر مکه است ، لشکر رسول آن راه بر گرفتند و روی بآن جانب نهادند قریش چون خبر یافتند رو بآن راه نهادند ، رسول چون بثنیه المرار برسد آنجا فرود آمد و سبب آن بود که چون ناقه رسول آنجا رسید فرو خفت مردم بشتافتند و گفتند حل حل و این صوتی باشد که عرب شتر را بآن برانگیزد. رسول ﷺ گفت ما حل یعنی این کلمه مگوئید گفتند مگر شتر بماند؟ (۱) گفت نه بماند و لیکن او را حابس قیل منع کرد. آنکه گفت والله که قریش مرا دعوت نکنند با هیچ کار که در او تعظیم خدای باشد وصله رحم إلا اجابت کنم ایشانرا بآن. آنکه قوم را گفت فرود آئید . فرود آمدند بأقصى الحدیبیه بر چاهی که در او اندک آبی بود ، بیک ساعت خشک کردند و گفتند یا رسول الله ما را آب باید اگر نه از تشنگی هلاک شویم که در چاه آب نیست و در این حوالی آب نباشد ، رسول ﷺ تیری از جعبه خود بر کشید و گفت به برید و یکی در چاه فرو شوید و در بن آن چاه فرو کنید مردی نام او ناحیه بن عمیر بن یعمر بن دارم و اوسایق هدی رسول بود آن تیر بستد و بچاه فرو رفت و تیر در قعر چاه بزمین فرو برد چندان آب بر آمد که ایشانرا بس بود ، گفتند در آنوقت که او در چاه بود زنی بکنار چاه آمد و گفت :

يَا أَيُّهَا الْمَائِحُ دَلَوِي دُونَكَ      إِنِّي رَأَيْتُ النَّاسَ يَحْمَدُونَكَ  
يَسْتَبُونَ خَيْرًا وَيُحْمَدُونَكَ      أَرَجُوكَ لِلْخَيْرِ كَمَا يَرَجُونَكَ (۲)

ناحیه او را جواب داد :

قَدْ عَلِمْتُ جَارِيَةَ يَمَانِيَّةٍ      أَنِّي أَنَا الْمَائِحُ وَاسْمِي نَاجِيَةٌ  
وَطَعْنَةُ ذَاتِ رِشَاشٍ وَاهِيَّةٍ      طَعْنَتْهَا تَحْتَ صُدُورِ النَّمَادِيَّةِ (۳)

ایشان درین بودند ، بدیل بن ورقاء الخزاعی با جماعت بنی خزاعه برسد و او از پدران ما است [اعنی مصنف الكتاب] و بنو خزاعه عیبیه نصح (۴) رسول بودند از جمله أهل تهامه و گفت یا رسول الله قریش بیامدند . کعب بن لوی و عامر بن لوی بر سر آبهای حدیبیه فرود

(۱) یعنی عاجز شد از رفتن.

(۲) یعنی دلومرا پر کن که نزد تست ای آب کش من دیدم مردم ترا سپاس گویند و بخیر ثنا کنند

و تمجید نمایند من خیر ترا امید دارم چنانکه آنان امید دارند.

(۳) دخترک یمانی دانست من آب میکشم و تمام ناحیه است چه بسا طعنه که از آن خون میریخت

در زیر سینه دشمنان زد .

(۴) عیبیه جمعیه ای است که در آن تیر و غیر آن نهند و عیبیه نصیحت کنایه از خیر خواهی و طرفداری است.

آمدند کوچک و بزرگ عزم قتال تو دارند و تو رادر مگه رها نخواهند کردن . رسول ﷺ گفت جواب همانست که بشر بن سفیان را گفتم . چون بدیل قول رسول ﷺ بشنید گفت دستور باشد این سخن که گفتمی باقریش بگویم و جواب آن بنزد تو آمم؟ رسول ﷺ گفت روا باشد برو او و برفت و قریش را گفت من از نزدیک عهد می‌آیم و از او سخنی شنیدم اگر خواهید با شما بگویم . اما سفیان ایشان گفتند ما را حاجت نیست بآنکه سخن و پیغام او شنویم ، و اما حکماء و خداوندان رأی گفتند بگوی تاچه گفت . بدیل گفت آنچه شنیده بود . عروه بن مسعود الثقفی بر پای خاست و گفت یا قوم شما شناخته هستید رشد من و نصیحت و نیکخواهی من در حق شما که قریشید ، گفتند ای والله گفت این صلاحی بر شما عرض میکند قبول کنید و رها کنید تا من بروم و سخن او بشنوم . گفتند : برو ، او پیامد به نزدیک رسول ﷺ همان جواب داد که او گفته بود عروه گفت یا محمد هر گز کسی را دیدی که قوم خود را مستأصل کند و من پیرامن تو قومی را میبینم او باش و ایمن نمیباشم که بروند و ترا رها کنند . ابوبکر او را دشنام داد و گفت ما برویم و او را رها کنیم؟ عروه گفت این کیست؟ گفتند ابوبکر است گفت اگر نه آنستی که تو بجای من کاری کرده و من مکافات آن نکرده‌ام جواب بدادمی ، و مغیره شعبه بر بالای سر رسول ایستاده بود و عروه دست در روی رسول میکشید هر گه که اودست در روی رسول کشیدی او قبیعه شمشیر بدست او زد و گفتمی دست دور دار از روی رسول عروه گفت این کیست؟ گفتند این مغیره شعبه گفت تونه آنی که من در غدر تو سعی کردم و او در جاهلیت قومی را کشته بود و عروه را در آن سعی بود تا او برست (۱) آنکه عروه بن مسعود نگاه میکرد در أصحاب رسول و حرمت داشت ایشان در آن . چنان که اگر پاره آب دهان بینداختی یکی از ایشان بدست گرفتی و در روی مالیدی و اگر آبی ازدست فرو ریختی بر سر آن کارزارها بودی تا که ببرد ، آنکه قسمت کردند . و در پیش او سرافکنده و نرم آواز و کوتاه نظر از حرمت و هیبت و تعظیم او را ، عروه باز گشت و قریش را گفت یا قوم من وفد بوده‌ام و برملوک اطراف عالم رفته‌ام از قیصر روم و کسری پارس و نجاشی حبشه هر گز ندیدم پادشاهی را مطاع تر از محمد در میان قومش ، آب دهنش در روی میمالند و بر آب دستش (۲) قتال میکنند و چون کاری فرماید از جای بجهند و مسارعت کنند و پیش او سخن نگویند و اگر گویند آواز برندارند و تیز درو ننگرند و او بر شما رشدی عرضه میکند قبول کنید . مردی

(۱) سیزده تن از بنی ثقیف را کشته بود بخیانیت و عروه سیزده دیه داد و او را آزاد ساخت .

(۲) یعنی آب وضوی او را .

از کثانه گفت رها کنید تا بروم گفتند برو چون نزدیک رسول رسید رسول ﷺ گفت این فلان است و از او قومی است که تعظیم هدی کنند ، هدی از پیش او باز برید (۱) و لبیک در روی او زنید همچنین کردند چون چنان دید گفت سبحان الله این چنین قوم را از خانه منع کردن حلال نباشد و باز گشت آنکه حلیس بن علقمه را فرستادند و او سید احابیش بود (۲) رسول ﷺ گفت این از قوم متعبدانست هدی بر او برید همچنان او هدی بدید با إشعار و تقلید باز گشت و لاحول کرد و قریش را ملامت کرد و گفت حلال نباشد هدی را منع کردن از محلتش ، پس از آن مرد فاجری آمد و با رسول آغاز حدیث کرد ، در حال سهیل بن عمرو بر رسید رسول گفت «سهل علیکم الأمر» قوم طلب صلح خواهند کرد ایشان همچنان لبیک زدن گرفتند و هدی پیش راندند سهیل بن عمرو گفت من آمده‌ام تا مصالحتی کنیم و عهد نامه نویسم میان تو و ما و بر این قراردادند ، رسول ﷺ امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه را بخواند تا صلح نامه بنویسد و رسول إمامی کرد گفت بنویس :

بسم الله الرحمن الرحيم . سهیل عمرو گفت ما رحمن را شناسیم این نشانه ایست میان ما و تو ، چیزی بنویس که ما شناسیم باسمک اللهم . رسول ﷺ گفت بنویس امیر المؤمنین ﷺ بنویس گفت بنویس هذا ما صالح علیه محمد رسول الله سهیل بن عمرو گفت ما را گواه بر خود میباید گرفتن در این نوشته ، و اگر ما گواهی دهیم و اقرار که تو رسول خدائی خود بنوایمان آورده باشیم نام خود بنویس و نام پدرت رسول فرمود که یا علی بنویس چنانکه ایشان میخواهند و آنچه نوشته‌ای بستر . امیر المؤمنین گفت یا رسول الله دست من نرود که نام تو از رسالت بسترم رسول ﷺ گفت دست من بر آن نه تا من بسترم و آنکه گفت و الله که من رسول خدایم و اگر چه شما دروغ میدارید مرا آنکه گفت : «یا علی ستدعی إلی مثل هذا فتجیب وأنت علی مضض» ترا بامانند این خوانند اجابت کنی و تو مضطر باشی . و قرار بر آن دادند که ده سال جنگ نکنند و مردم در این ده سال ایمن باشند و هر که بمکه آید از أصحاب محمد بحج و عمره یا بازار گانی ایمن باشند بر خود و بر مال خود ، و هر که بمدینه آید از قریش که از اینجا بمصر شود یا بشام ایمن باشند بر مال و جان ، و هر که از قریش به نزدیک حضرت رسالت آید

(۱) پیش باز او برید .

(۲) درسره گوید قوم یتالهنون یعنی قومی که در دین تمصب شدید داشتند و این احابیش از حبشه

نبودند بلکه از دینداران و ناسکین اهل مکه بودند و بکار خیر رغبت داشتند .

بی‌دستوری و لیش او را با جای خود فرستند و هر که از قوم محمد به نزدیک قریش آید او را باز ندهند ، این سخت آمد بر مسلمانان ، رسول ﷺ گفت رها کنید هر که از ما با ایشان رود گو برود إلى لعنة الله (۱) ، و هر که خواهد که در عهد محمد رود برود ، و هر که خواهد که در عهد قریش رود مخیر است . در حال بنو خزاعه گفتند ما در عهد محمد رفتیم . و بنوبکر گفتند ما در عهد قریش رفتیم ، رسول ﷺ گفت پس ماطواف خانه بکنیم سهیل بن عمرو گفت ای مسال نکنید دگر سال بیائید ، و چون بیائید با سلاح نیائید مگر تیغها در نیام کرده و اکنون هدی برانید ، آنجا که ما باز داریم بکشید رسول گفت هدی برانید و اینان هدی میراندند ، و ایشان رویش باز پس میزدند (۲) ، رسول ﷺ گفت هم اینجا بکشید هم آنجا بکشند . ایشان درین بودند ، ابوجندل بن سهیل بن عمرو میآمد با بندی گران و فریاد خواست و مسلمان بود و در دست ایشان چون اسیری بود پدرش برخاست و طپانچه بر روی او زد و گفت یا محمد میان ما این عهد تمام شده است و شرط آنکه هر که از ما بتو آید باز بما دهی او را ، رسول گفت تو دانی ، و ابوجندل فریاد میخواست رسول گفت برو و صبر کن تا خدای فرجی بدهد که ما شرطی کرده ایم و خلاف نیکو نباشد از ما ، و پدر او رادست گرفت و میبرد و جفا میکرد . عمر گفت من برخاستم و بر پهلوی او میرفتم و دسته شمشیر باو نزدیک کردم تا بگیرد و پدر را بکشد قبول نکرد . أصحاب پیغمبر برگشتند و ایشان شاک نبودند در آنکه در مکه خواهند رفتن از آن خواب که رسول ﷺ دیده بود .

(۱) از این سخن توان دریافت که رسول (ص) غرضش ملك و سیاست نبوده چون ملوك اگر از یکی از پروان سوء نیتی نسبت به خود تفرس کنند انتقام جویند هر چند از آن انتقام فائده نبرند اما کفار مکه انتقام جوی بودند و میخواستند هر که از آنها بگریزد و جانب رسول (ص) رود او را باز گیرند و شکنجه دهند یا بکشند بلکه پیغمبر (ص) با امثال ایی سفیان هم که همه جنگها بتحریر او بود انتقام نجست چنانکه خود او هم باور نمیکرد پیغمبر (ص) پس از فیروزی او را رها کند اما چون آن حضرت دانست دیگر از او کاری ساخته نیست او را بخود گذاشت و ملوك دنیا امثال این دشمنان را پس از غلبه ریز ریز میکنند .

(۲) این عبارت مجمل است و بیان آن را پس از این ذکر کرده است خلاصه آن که هدی راراندند تا بوادی الثنیه انجا مشرکان مانع شدند که پیشتر روند رسول (ص) بموجب عهد فرمود همانجا هدی بکشند و سخن آنحضرت باام سلمه اظهار تأسف بود از تردید آنان نه استشاره .

عمر خطاب گفت مرا هرگز در اسلام شك نیامد إلا آن سال (۱) ، پیامدم رسول را گفتم یا رسول الله تو نه رسول خدائی؟ گفت بلی ! گفتم نه وعده خدای حق است؟ گفت بلی ! گفتم نه آنچه تو گوئی از خدای گوئی؟ گفت بلی ! گفتم چونست که ما را گفتی که شما در مکه شوید حلق کرده و تقصیر کرده و بس نرفتم؟ گفت من بگفتم که امسال؟ گفتم نه ! گفت پس اندیشه مدار که ما در مکه شویم حلق کرده و تقصیر کرده . عمر گفت من گفتم راست گفتی یا رسول الله و از آن توبه کردم و بسیار کفارت کردم آنرا . آنگه صلح نامه تمام کردند و از هر دو جانب گواه برگرفتند و هدی برانندند تا بوادی الثنیه ، مشرکان از پیش باز آمدند و رویش باز زدند رسول گفت هم اینجا بکشید و هم اینجا سر بتراشید والله که کس بر نخاست و شتر نکشت و سر نتراشید ، رسول ﷺ دیگر باره باز گفت کس بر نخاست سوم بار باز گفت هم کس بر نخاست . رسول بخشم برخاست و در خیمه ام سلمه شد و گفت می بینی که ازینان کس فرمان نبرد ؟ ام سلمه گفت تو ایشان را رها کن تو اشتر خود را بکش و حلاق را بخوان و سر بتراش ، رسول ﷺ از خیمه بیرون آمد و با کس سخن نگفت و شتر خود بدست خود بکشت و حلاق را آواز داد حلاق او آن روز خراش بن امیه الخزاعی بود و سر بتراشید ، مردم چون چنان دیدند از دست در افتادند و شتران بکشتند و بعضی سر بعضی میتراشیدند و نزدیک آن بود که خود را بکشند ازغم و غبن که چرا فرمان برداری رسول نکردند . عبدالله عباس و عبدالله عمر گفتند آن روز جماعتی حلق کردند و جماعتی تقصیر رسول ﷺ گفت « رحم الله المحلقین » گفتند « والمقصرین » گفت « رحم الله المحلقین » گفتند « یا رسول الله والمقصرین » گفت « رحم الله المحلقین والمقصرین » گفتند یا رسول الله چرا اینان را سه بار دعا کردی و ایشان را یکبار گفت برای آنکه اینان شك نکردند و ایشان شك کردند . و رسول ﷺ آن سال شتری از آن ابوجهل هشام بکشت حلقه سیمین دربینی

(۱) سهیلی در روض الانف شرح سیره ابن هشام این روایت را از عمر آورده و از آن عذرخواسته است که گاهی مؤمن شك میکند آنگاه در دلائل حق نظر کرده شكش زائل میشود و از ابن عباس روایت کرده که هیچکس از آن خالی نیست و قول حضرت ابراهیم (ع) را که گفت « لیطمئن قلبی » شاهد آورده است و حق آن است که تنظیر درست نیست که حضرت ابراهیم صریحاً گفت : « بلی » یعنی ایمان آورده ام در جواب سؤال پروردگار « أولم تؤمن » اما عمر گفت در نبوت رسول (ص) شك کردم و بهتر آن بود که سهیلی میگفت عمر مرتد فطری نبود تا توبه اش پذیرفته نشود بلکه مرتد ملی بود چون در اصل کافر بوده و مرتد فطری آن است که ولادت او بر اسلام باشد .

کرده بر رغم مشرکان (۱) آنکه زنان جماعتی پیامدند و بر رسول بیعت کردند و ذلك قوله « يا أيها الذين آمنوا إذا جائكم المؤمنات مهاجرات » و قصه آن بیاید ان شاء الله تعالی. پس رسول ﷺ با مدینه آمد ابوبصیر عتبه بن اُسید از مکه به نزدیک رسول آمد و مسلمان بود و در دست مکیان اسیر بود مکیان در حق او نامه نوشته بر رسول و او را باز خواستند و دو مرد را از بنی عامر بفرستادند رسول ﷺ او را بایشان داد او گفت یا رسول الله مرا بامشرکان میدهی گفت یا هذا برو و صبر کن که میان ما عهدهی است که آنرا خلاف نشاید کرد. او با ایشان برفت تا بنوالحلیعه رسیدند ایشان چیزی میخورند و تیغی پیش ایشان نهاده بود در نیام او گفت این تیغ خوب است؟ گفتند بلی! گفت شاید تا به بینیم؟ گفتند روا باشد او بر گرفت و از نیام بر آورد و نیک فرو نگرید و در دست بجنابند و بزد و یکی از آن دو را بکشت و این یکی برخاست و بگریخت و روی در مدینه نهاد. رسول ﷺ چون او را از دور بدید گفت این مرد مذکور است آنکه گفت: ماوراک؟ چه رسید ترا؟ گفت صاحب شما صاحب ما را بکشت در حال بر اثر او ابوبصیر در آمد و تیغ بدست، و گفت یا رسول الله ذمت تو وفا شد و تواز عهد بیرونی رسول ﷺ گفت: «ویل اُمّه مسعر حرب لو کان معه رجال» (۲) چون این سخن بشنید دانست که رسول او را باز دهد از پیش رسول بدر آمد و بکنار دریا رفت بر راه شام که راهگذار قریش بود که بازار گانی رفتندی و مسلمانان که بمکه بودند چون بشنیدند بر او میرفتند تا هفتاد مرد بر او جمع شدند و ابوجندل نیز بانزدیک او شد و هیچ کاروان بایشان ننگذشت آنجا و إلا ایشان را میکشند و مال میبردند تا مکیان بفریاد آمدند، و رسول را شفاعت کردند که ایشان را باز خوان و قرار ما آنست که هر که از ما بتو آید حکم او ترا باشد و تو او را با ما مده، رسول ﷺ کس فرستاد و ایشان را باز خواند فهدا معنی قوله ( وَالْهَدَى مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ حِمْلَهُ ) هدی آن باشد که مرد حاجت یامعتمر بخانه خدای راند بهدیه و معکوف محبوس باشد و عکف هم لازم است و هم متعدی، يقال عكف عكوفاً إذا احتبس و عكفه عكفاً إذا احتبس «والهدي» معطوف، است علی الضمیر فی قوله «وصد و کم» و «معكوفاً» نصب بر حال است از مفعول و مراد به بلوغ هدی بمحل خویش آنست که بمکه رسد ( وَ لَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ

(۱) ابوجهل خود در بدر کشته شد و شترش بغنیمت گرفته شد و چون کفار قریش آنرا دیدند

ذلت خود را بیاد آوردند و از این مخالفت مغرور نگشتند.

(۲) وای بر حال مادرش که این برانگیزنده جنگ است اگر مردانی بفرمان او بودند و از این

سخن معلوم است که آنحضرت از جنگ نفرت داشت و دست بچنگ بقدر ضرورت می افراشت.

وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ) یعنی بمکه. آنکه گفت اگر نه مردان و زنانی بودندی مؤمن بمکه (لَمْ تَعْلَمُوهُمْ) که شما نمیدانید و شناسید و واقف نیستید برایمان ایشان (أَنْ تَطَّوُّوهُمْ) که ایشان را در پای گیرید، یعنی ایشان را بکشید بنادانی در میان مشرکین مکّه بغير علم بی آنکه دانید (فَتَصِيبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ) و در این کلام تقدیم و تأخیری هست، آنکه بشما رسد اثمی و حرجی از آن کشتن نا واجب این قول ابن زید است، محمد بن اسحاق گفت «معره» ای غرامه الدية، و بعضی دیگر گفتند کفارة لِقَوْلِهِ تَعَالَى «فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوِّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» کفاره قاتل خطاء برده ای باشد که آزاد کند چون حال برای این جمله (۱) بود. و گفتند مشرکان عیب کنند (۲) گویند اینان اهل دین خود را میکشند. و جواب «لولا» محذوفست از کلام و التقدير آنکه لا اذن لكم في دخولها ولکنه حال بینکم وینه (۳) و تا این محذوفات تقریر نکنی کلامی مستقیم نشود، و اصل معرّه من العرّه باشد و هو الحرب، گفت خدای تعالی این تأخیر برای آن کرد (لِيُنْذِرَ لَكُمْ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ) تا در رحمت خود برد آنرا که خواهد (لَوْ تَزَيَّلُوا) قیل لوتمیژوا اگر جدا بودندی مؤمنان از کافران در مکّه ما کافران را عذابی سخت کردمانی و گفتند قوله (لَعَذَابُنَا) جواب هر دو است جواب «لولا» و جواب «لو». قتاده گفت در این آیت خدای تعالی ببرکت مؤمنان از کافران عذاب باز دارد چنانکه برای مستضعفان مکّه از مشرکان عذاب باز داشت، و از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کردند از پدرانش از امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیهم که او گفت رسول را عليه السلام پرسیدم از این آیت گفت معنی آنست «لوتزیلوا» اگر آن کافران که در معلوم چنان بود که ایشان را فرزندان مسلمان خواهد بودن اگر ایشانرا از اصلاّب پدران جدا شایستی کردن ما کافران را عذاب کردمانی و این قول قریبست لقوله تعالی «ولا یلدوا إلاّ فاجراً کفّاراً».

(إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ) عامل در ظرف «لعذابنا» هست گفت چون کردند و آنکه که کردند کافران در دلهاشان حمیت بود آنکه بدل کرد از آن حمیت حمیت جاهلیت را و آن بود که رسول را در مکّه نگذاشتند و به بسم الله الرحمن الرحيم رضا ندادند و به محمد رسول الله اقرار ندادند و حمیته فعلیه باشد من حمی فلان انقه یحمی حمیته و

(۱) یعنی اگر گروهی مؤمنان دیگران را ناشناخته بکشند کفاره آزاد کردن برده یعنی بنده برایشان لازم شود و این معره است.

(۲) یعنی بعضی گویند معره سرزنش کفار است مسلمانان را بکشتن هم کیشان خود.

(۳) یعنی اگر بیم معره نبود شما را دستوری رفتن مکّه میداد لکن میان شما و مکّه حائل شد.

محیة قال المتلمس :

أَلَا إِنِّي مِنْهُمْ وَعَرَضِيَّ عَرَضُهُمْ كَذَا الرَّأْسُ يَحْمِي أَنْفَهُ أَنْ يُهَشَّمَا (۱)  
( فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكَبِيَّتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ ) خدایتعالی سکینه ووقار

خود فرود آورد بر پیغمبرش و بر مؤمنان تا ثابت قدم شدند و در کارزار برجای بماندند .

( وَأَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى ) والزام کرد ایشانرا یعنی تکلیف کرد. و بفرمود کلمه پرهیزکاری

گفتند کلمه الاخلاص است بیانه قوله «ولكن يناله التقوى منكم» و قوله « إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ

الْمُتَّقِينَ » اُبی کعب گفت از رسول ﷺ شنیدم که گفت درین آیت «کلمة التقوى» قوله « لا إله

إِلَّا اللَّهُ » است و این قول عبدالله عباس است و عمرو بن میمون و مجاهد و قتاده و ضحاک و سلمة

ابن کھیل و عبید عمیر و عکرمه و ربیع و انس و سدی و ابن زید و عطاء خراسانی گفت «لا إله إلا الله

محمد رسول الله» و امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه گفت «لا إله إلا الله والله أكبر»

و عطاء بن اُبی رباح گفت «لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء

قدير» زهری گفت بسم الله الرحمن الرحيم ( وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا ) وایشان بآن اولتر

بودند و سزای آن بودند ( وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ) و خدای بهمه چیز دانا است .

( لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ ) رسول ﷺ پیش از آنکه به عام الحدیبه

رفت در خواب دید که در مسجد الحرام رفته است و از اصحاب بهری حلق کرده و بهری تقصیر

کرده . این خواب با اصحاب بگفت چون بحدیبیه رفت مشرکان منع کردند و رسول باز گشت

جماعتی گفتند یا رسول الله نه ما را گفتی که من در خواب دیدم که شما در مسجد الحرام شده اید

ایمن ، حلق کرده و تقصیر کرده ، گفت آری ولیکن نگفتم امسال ، خدای تعالی این آیه

فرستاد و گفت خدای تعالی راست گفت با رسولش آن خواب که ویرا نمود که شما در مسجد

الحرام شوید ایمن محلق و مقصر و برای آن «صدق» گفت که رؤیای در معنی قولست و صدق متعدی است

بدو مفعول یقال صدقته القول و این لام فی قوله «لقد» و فی قوله «لقد دخلن» دو قسم محذوف است و التقدير

والله لقد صدق الله رسول الرؤيا بالحق والله لقد دخلن المسجد الحرام بخدای که در مسجد الحرام

روید . قوله ( ان شاء الله ) اگر خدای خواهد این کلمه ایست که مستحب است که چون کسی

کاری خواهد کرد بگوید که فلان کار بکنم ان شاء الله ، و خدای تعالی گفت «ولا تقولن لشيء

إني فاعل ذلك غدا» الایه» درو چند قول گفتند یکی آنکه استثناء مشیت برای آن کرد که

من از آنها هستم یعنی من و قوم من باهم یگانه هستیم و آبروی من آبروی آنهاست چنانکه

سر بینی را حمایت میکند از این که بینی کوفته و شکسته شود .



از وقت رؤیا تا بوقت حصول مقتضی آن ممکن بودی که بسیاری مردم مرده بودندی و غایب شده تا بعضی مستثناء شده باشد بمشیت. قول دیگر آنست که اگر چه ظاهر کلام شرط است مراد شرط نیست چنانکه صیغه امر آید بسیار و مراد امر نباشد، و اینم امراد آنست که «لندخلن» المسجد الحرام بمشیتة الله و عونه» قول دیگر آنست که «إن شاء الله» برای توقیف الکلام عن التفوذ آورد چنانکه در کلام عرب میرود و قرآن بر لغت ایشان است. و قول دیگر آنست که تا مردم متأدب شوند بأدب الله و اقتداء کنند بدان چنانکه گفت «ولا تقولن لشيء إني فاعل ذلك غداً إلا أن يشاء الله» و قولی دیگر آنست که «إن» بمعنی «إذ» است چنانکه گفت «وأنتم الاعلون إن كنتم مؤمنين» ای إذ كنتم. أبو القاسم بلخی گفت مشیت بمعنی امر است برای مناسبتی که میان امر و مشیت است که مشیت مؤثر است در امر آمر، و التقدير إن أمر كم الله. قولی دیگر آنست «لندخلن» المسجد الحرام» از قول رسول ﷺ است پس شرط مشیت رسول ﷺ کرد نه خدای (۱). و قوله (آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَهُمْ وَمُقَصِّرِينَ) نصب است بر حال و برای آن محلقین گفت تا مبالغه کنند در حلق. و أمّا تقصیر در شرع عبارتست از آن که بعضی از موی سر و آندکی از موی محاسن بگیرند عند الاحلال (فَعَمِلْ مَا لَمْ تَعْمَلُوا) خدای آن داند که شما ندانید از مصالح کارها در باب تقدیم و تأخیر و تعجیل (فَجَمَلْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ) ای قبل فتح مکه، پیش از فتح مکه (فَتَحْنَا قَرِيبًا) فتحی نزدیک و آن فتح حدیبیه بود، و گفتند فتح خیبر. راویان اخبار روایت کردند که در صلح حدیبیه چندانی مصلحت بود که جز خدای نداند برای آنکه چون صلح پدید آمد مسلمانان و مشرکان هم سخن شدند و در مناظره آمدند با هیچ عاقل متمیز سخن نگفتند و إلا در اسلام آمد تا بآن دوسال چندان مشرکان باسلام آمدند که بهمه مدت مثل آن نیامده بودند (۲).

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) گفت او خداست که بفرستاد رسولش را بمسلمانی و دین خدای تعالی تا ظاهر گرداند آن دین را و مظفر بر همه دینها، گفتند بحجت و برهان خواست نه بقهر و غلبه، و از امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه روایت است که تأویل این آیت هنوز پیدا نشد و پیدا نشود مگر در روزگار امام محمد مهدی صلوات الله و سلامه علیه که همه جهان اسلام باشد بلا کفر و همه هدی

(۱) وقال الرسول را در اینجا تقدیر باید کرد.

(۲) بنا بر این «انا فتحنا لك» در آغاز سوره اشاره بهمان داستان حدیبیه است و تکلف برای تفسیر آن

چنان که گذشت لازم نیست.

باشد بی ضلالت و عدل باشد بی جور و أمن باشد بی خوف چنانکه گفت «و لیمکنن» لهم دینهم الذی ارتضى لهم - الاية) «و کفی بالله شهیداً» بآیه زیاده است و المعنی و کفی الله ، و نصب «شهیداً» بر تمیز است گفت خدای بس گواه درین گفتار: آنکه گفت :

( 'مَحْمَدٌ رَسُوْلُ اللهِ ) عَهْدِ پيغمبر خداست. جمله باشد از مبتدا و خبر اینجا کلام تمام شد ( وَالَّذِينَ مَعَهُ اَشِدُّ اَنْ عَلَى الْكٰفِرِيْنَ ) مبتدا و خبری دیگر است و آنان که با او اند سخنانند بر کافران رحیمانند میان ایشان یعنی با یکدیگر نظیره قوله « اذلة على المؤمنین و اعزة على الكافرين » «و اشداء» جمع شدید باشد کسخی و اُسخياء و قوی و اقویاء . و «رحماء» جمع رحیم کقرین و قرناء و ظریف و ظرفاء ( تَرِيَهُمْ رُكُوعًا سُجَّدًا ) ایشان را گاه را کعب و گاه ساجد بینی یا بعضی را را کعب بینی و بعضی را ساجد ( يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللهِ وَرِضْوَانًا ) طلب فضل خدای می کنند یعنی ثواب بهشت و رضای خدایتعالی ( سِيَمًا ) ای علامتهم و در او دولت است سیمامقصود و سیماء ممدود، و قال الشاعر: « تَرِيْ سِيْمَاءَ الْمَجْدِ مِنْهُ يَلُوْحُ » گفت علامت ایشان بر رویهای ایشان بینی از اثر سجده. خلاف کردند در این سیماء و علامت که چه باشد و در دنیا باشد یاد آخرت. عوفی گفت از عبدالله عباس که نوری باشد که از رویهای ایشان میتابد روز قیامت که بآن بدانند که ایشان اهل سجود بوده اند در دنیا . عطاء بن ابي رباح گفت رویهای ایشان سفید باشد روز قیامت و روشن از آنکه در دنیا نماز کرده باشند . شهر بن حوشب گفت جای سجده ایشان از رویشان مانند ماه بود در شب بدر . حسن بصری گفت اثر خشوع و تواضع خواست و این روایت والبی است از عبدالله عباس . منصور گفت از مجاهد پرسیدم که این سیماء اثری باشد که بر پیشانی پدید آید از اثر سجده ؟ گفت نه ! ربما که بر پیشانی از آن اثر بماننده زانوی بز باشد و دلش از سنگ سخت تر بود ولیکن اثر خشوع باشد . ابن جریج و گفت وقار بهای باشد . سمر بن عطیه گفت تهیج و زردی روی باشد و اثر بیخوابی . عکرمه و سعید جیر گفتند اثر خاک باشد در پیشانی ایشان از آنکه سجده در زمین کنند تواضع را ، سفیان ثوری گفت بشب نماز کرده باشند بروز رویشان نورانی باشد ، بیانش قوله ﷺ « من كثر صلاته بالليل حسن وجهه بالنهار » . بهری دیگر گفتند اثری باشد بر پیشانی از سجده چنانکه کسهارا هست . زهری گفت این علامت روز قیامت باشد و در بعضی اخبار آمد که خدایتعالی بقیامت دوزخ را گوید :

« يا نارُ اَنْضِجِيْ يانارُ حَرَقِيْ اَمَّا مَوْضِعُ السُّجُوْدِ فَلَا تَقْرُبِيْ »

بسوز هر کجا خواهی از گناهکار و جای سجده رها کن . عطاء خراسانی گفت هر که او پنج نماز پبای دارد داخل بود در این آیت . ( ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ ) گفت و صفت

ایشان در تورات و انجیل اینست که ایشان را مثل زدند و تشبیه کردند درین کتابها بزری و کشتی (أَخْرَجَ الشَّطَنُ) که تر که (۱) بر آرد و آن اول بار بود که دانه بشکافد در زمین، انس گفت شطاه ای نباته. عبدالله عباس گفت خوشه زرع باشد مجاهد و ضحاک گفتند فیراخ زرع باشد که پیرامن او بر آید يقال أَسْطَأَ الزَّرْعَ فهُوَ شَطِيءٌ إِذَا فَرَّخَ وَأُنْبِتَ حَوْلَهُ فِرْوَعًا وَسَابِلًا أُخْرَ قَالَ الشَّاعِرُ :

أَخْرَجَ الشَّطَنُ عَلَى وَجْهِ الثَّرَىٰ وَ مِنْ الْأَشْجَارِ أَفْنَانَ الثَّمَرِ (۲)

(فَأَزْرَهُ) ای قواه و یکون از رأ له بیار او شود و او را قوی دارد (فَأَسْتَغْلِظُ) سطر شود (فَأَسْتَوِي عَلَى سُوْقِهِ) بر ساقهای خود راست بایستد (يُعْجِبُ الزَّرْعَ) بجائی رسد نضارت که برزگرانرا بعجب آرد. و این مثلی است که خدای تعالی زد رسول را و أصحاب او را بزری که اول تر که (۱) بزند يك شاخ باشد و آن اصل او بود که از میان دانه بیرون آید آنکه پیرامن او شاخها و برگها بر آید آنکه خوشها بیارد و پیرامن آن اصل در آید و او را قوی دارند و راست دارند همچنین أصحاب محمد ﷺ و اهل بیت او پیرامن او جان و مال بقدا کرده بآن شاخها و برگها مانند که زرع را قوی دارد در پیش او جهاد می کنند و از او ذب میکنند تا قوی شود و راست گردد چنانکه هر که بنگرد بعجب آید که کود کی بازمانده بی پدر و مادر یتیم، ابوبالب او را در حجر خود گیرد خدایتعالی کار او بآنجا رساند بتربیت و بتقویت که همه عالم از او عاجز آیند و در او بشگفت فرو مانند تا کافران از او بخشم آیند. و در «کفار» دو قول است یکی آنکه زراعند و عرب برزگرانرا کافر خواند برای آنکه دانه در زمین بپوشاند و الکفر الستر قال في لَيْسَ كَقَسْرِ الشَّجُومِ غَمَامُهُ و این قول ضعیف است برای تکرار را. دیگر آنکه اعجاب زارع را مرجع با زرع است و غیظ کفار را مرجع کار با رسول ﷺ چه زارع را با کار رسول نسبتی نیست تا از او بخشم آیند پس بر ظاهر حمل کردن اولیتر باشد. و قوی دیگر آنکه مراد کافرانند یعنی خدایتعالی کار رسول ﷺ و صحابه او برای آن چنین ساخت تا کافران را بایشان بخشم آرد. و عجب از گروهی که بی تأمل گفتند «والذین معه» ابوبکر است، «أشداء على الكفار» عمر «ورحماء بينهم» عثمان و «تریمهم کعأسجداً» حضرت امیر المؤمنین

(۱) تر که دو برگ اول گیاه است و در زبان امروز شاخه تر و باریک را گویند و در برهان

مذکور نیست و این مثل در انجیل متی است.

(۲) برگ اول گیاه را از زمین بیرون آورد و از درختان چناله میوهها را.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، واندیشه نکردند که سخن ناانداخته (۱) نباید گفت. برای اینکه «والذین معه» باتفاق در محل رفع است بابتداء و مبتداء را خبر باید لامحاله و خبر باید تا نفس مبتداء بود چنانکه باید زید قائم أو قاعد بهر حال زید قائم است و قائم زید [پس چگونه شاید تا ابوبکر مبتداء باشد و عمر و عثمان و علی خبر باشند از او و خبر باید تا عین مبتداء باشد. دیگر آنکه این صفات بأهل البيت لا یقتر است از آنکه بصحابه، «والذین معه» اشخاص مختلفه اند (۲) ] و اعطف باید تا فرق بود میان عطف و معطوف علیه و میان مبتداء و خبر یا صفت و موصوف پس باین جمله آنچه ایشان گفتند درست نیست و این پوشیده نیست بر آنکه از این حدیث شمه ای داند. دیگر آنکه اگر آیت را حمل کنند بر حضرت امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ همانا اولیتر باشد چه این صفات باو لایق تر است در قرآن و اخبار، ألا ترى إلی قوله «أدلة علی المؤمنین أعزّة علی الکافرین» پس نظم آیت و اتساق معنی او چنین مستقیم باشد که گوید «والذین معه» مبتداست «أشداء علی الکفار» خبر اوست و باقی آیت همه خبر از آن مبتدا و این را خبر بعد خبر گویند کقولهم هذا حلوحامض طیب ومثله قوله والله غفور رحیم والله عزیز حکیم الی ما لاتحصی کثرة فی القرآن قوله (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) گفت وعده داد خدای تعالی مؤمنان را که عمل صالح کرده باشند از ایشان یعنی از آنانکه ذکر ایشان در آیت مقدم برفت من قوله «والذین معه» (مِنْهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرًا عَظِيمًا) آمرزش گناه و مزد راجح و ثواب بزرگوار که ما لاین رأی ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر. [و منهم راجع است إلی قوله «والذین معه» و اگر اعراب این آیت بر این وجه گویند که «مَنْ» مبتداست «رسول الله» صفت اوست نه خبر. «والذین» معطوف است علی «مَنْ» آنکه آنچه از پس اوست جمله صفت «والذین» باشد إلی قوله «کزرع» و التقدير آن باشد که مَنْ الرَّسُولِ وَأَتْبَاعِهِ الْمُوصُوفُونَ بهذه الصفات مثل زرع أخرج شطأه، همانا بمعنی و اعراب مستقیم تر باشد از آنچه بیشتران گفته اند که اول گفتیم. و این وجه ضعیف است برای آنکه «أشداء» و «رحماء» و «یبتغون» جمله نکره

(۱) یعنی نسنجیده و نیندیشیده.

(۲) عبارت میان دو قلاب در نسخه خطی حقیر بدین وجه موجود نیست و بجای آن عبارت چنین است: و در آیت بر آن تاویل اشخاص مختلفند چنان بود که زید و عمرو و بکر و خالد و این سخنی باشد بی فائده. دیگر آن که خبر حدث باشد و مبتدا معبر عنه و محال باشد که شخصی معبر عنه باشد و اشخاص از او خبر و آنکه گفتند ابوبکر مبتداء بود و عمر و عثمان خبر باشند در غایت استحاله است دیگر آنکه چون اشخاص مختلفند و اعطف باید آه.

است و نکره نشاید تا صفت معرفه بود پس وجه معتمد آنست که گفته شد پیش از این والله ولی التوفیق (۱) [ آخر الجزء السابع عشر من تفسير القرآن .

## سورة الحجرات

بدانکه این سوره مدنی است ، و هیجده آیتست ، و سیصد و چهل و سه کلمه است . و هزار و چهارصد و نود و شش حرف است ، و روایت است از ابو امامه از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سورة الحجرات بخواند خدای تعالی بعدد هر کس که خدای را طاعت داشت و در خدای عاصی نشد ده حسنه بنویسد او را و از اینجا تا آخر قرآن این سورتها را مفصل خوانند برای آنکه فصل به « بسم الله الرحمن الرحيم » بسیار باشد در او . و رسول ﷺ گفت « أُعْطِيت السَّبْعَ الطَّوَالِ مَكَانَ التَّوْرَةِ ، وَأُعْطِيتَ الْمِثَانِي مَكَانَ الْإِنْجِيلِ ، وَأُعْطِيتَ الْمَائِينَ مَكَانَ الزَّبُورِ ، وَفُضِّلْتَ بِالْمَفْصَلِ . صدق الله وصدق رسول الله - قوله تبارك وتعالى .

## سورة الحجرات ثمان عشر آیه وهی مدنیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

ای گروه کسانی که گرویدند پیشی نگیرید پیش روی خدا و پیغمبر او و بترسید خدا را بتحقیق خدا

سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ

شنوای داناست ای گروه کسانی که گرویدند بلند نکنید آواز خودتان را بالای آواز پیغمبر

وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ

و بلند مگوئید مرا و با بگفتار چون بلند گوئی پاره برای پاره ای که نابود شود کارهای شماها

(۱) عبارت بین دو قلاب در اینجا نیز در نسخه حقیر موجود نیست و بنظر میرسد که حاشیه بوده

است از دو خواننده کتاب یکی احتمالی را که بخاطرش رسیده نوشته است و دیگری آنرا رد کرده و ناسخ

آنرا جزء متن پنداشته و ملثفت تناقص آن نشده است .

وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۳) إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ

و شما نمی فهمید بتحقیق کسانی که فرو میخوابانند آواز شانرا نزد پینمبر خدا آنکروه

الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِتَقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۴)

کسانی اند که آزمود خدا دلهاشانرا برای پرهیزکاری مر آنها راست آمرزش و اجر بزرگ

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۵) وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا

بتحقیق آنانکه ندا میکنند ترا از پس حجره ها بیشتر آنها نمیفهمند و اگر آنکه آنها صبرکنند

حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

تا بدر آئی بسوی آنها هر آینه بهتر است و خدا آمرزنده مهربان است ای گروه کسانی که گرویدند

إِنْ جَاءَ كُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوهَا عَلَىٰ

اگر آمد شما را فاسقی بخبری پس جستجو کنید مباد آسیب رسانید گروهی را بنادانی پس بگردید بر

مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۷) وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي

آنچه کردید پشیمانان و آگاه باشید که در شما است پینمبر خدا اگر فرمان برد شما را در

كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعْنَتُهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَّهُ

بسیاری از امر هر آینه برنج افتید و لیکن خدا دوست داشت بسوی شما گرویدنرا و آراسته کرد آنرا

فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرِهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعُصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ

در دلهای شما و ناخوش داشت بسوی شما کفر را و فسق و نافرمانی را آنکروه آنها

الرَّاشِدُونَ (۸) فَضَلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۹) وَ إِنْ طَافَتَا

رشد یافتگانند بخششی است از خدا و نعمتی و خداست دانای درستکار و اگر دو فرقه

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدِيهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ

از گروندگان کارزارکنند پس اصلاح کنید میان آن دو پس اگر ستم کرد یکی از آن دو بر دیگری

فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا

پس کارزار کنید آنرا که ستم کند تا بازگردد بسوی فرمان خدا پس اگر بازگشت پس اصلاح کنید میان آنها

بِالْعَدْلِ وَاقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۱۰) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ

بمدل و عدالت کنید بتحقیق خدا دوست دارد عادلان را جز این نیست گروندگان برادرند

فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۱).

پس اصلاح کنید میان برادران خودتان و بپرهیزیدخدارا شاید شمارحم کرده شوید.

قوله تعالی (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ - الآية) عامه قرء خواندند « لَا تَقْدُمُوا » بضم تاء و کسر دال من التقدیم . و یعقوب خواند لَا تَقْدُمُوا بفتح تاء و دال من التقدّم و التقدير لَا تَقْدُمُوا فحذفت إحدى النائین تخفیفاً و این رفته است باستقصاء . حق تعالی درین آیت خطاب کرد با مؤمنان و گفت ای مؤمنان فرا پیش خدای و پیغمبر نشوید . و تقدیم هم بمعنی تقدّم است یقال : منه مقدّمه الكتاب ای متقدّمه . علی بن ابی طلحه گفت از عبدالله عباس که معنی آنست که خلاف کتاب و سنت چیزی نگویید . عطیه گفت پیش از آن که خدای و پیغمبر گوید مگوئید . جابر عبدالله انصاری گفت سبب نزول آیت آن بود که جماعتی روز عید پیش از آنکه رسول ﷺ ذبح کرد ذبح کردند خدای تعالی این آیت فرستاد و فرمود تا ذبح باسر گیرند گفت پیش از آنکه رسول ذبح کند شما ذبح مکنید . عایشه گفت این آیه در روزه آمد . گفت پیش از آنکه رسول روزه گیرد شما مگیرید و باین خبر تمسک کردند در تحریم روزه روزشک . مسروق گفت در نزدیک عایشه شدم روز شک پاره ای انگین آورد و مرا داد گفتم روزه دارم گفت این روز روزه نشاید داشت که خدای تعالی این آیت درین روز فرستاد و درین روزه . و به نزدیک ما نشاید روزه داشتن بنیت ماه رمضان و نیز بشک روزه نشاید داشتن اما به نیت شعبان روزه داشتن مستحب است بعضی دیگر گفتند معنی آنست که هر عبادتی که معین است بوقتی پیش از آن وقت آن عبادت مکنید چون نماز و روزه و زکاة و حج ، اگر کسی کند مقبول نباشد و باسر باید گرفتن ، بعضی دیگر گفتند آیت در آن آمد که کسانی آمدند و از رسول ﷺ خبری پرسیدند حاضران مسارت کردند و جواب دادندی پیش از آنکه رسول جواب دادی خدای تعالی این آیت فرستاد و این قول مجاهد است و این از باب سوء ادب است ، حق تعالی باین آیت ادب آموخت ایشان را ، تا ادب نفس کار بندند . قتاده گفت در قومی آمد که گفتندی لو انزل فی کذا اگر خدای در حق من آیتی فرمادی یا سورتی . خدای کلاه بود آنرا . این آیت فرستاد . عبدالله زبیر گفت جماعتی از بنی تمیم نزدیک رسول ﷺ حاضر آمده بودند بوفد ، ابوبکر گفت یا

رسول الله قعقاع بن معبد را امیر اینان کن عمر گفت أقرع بن حابس را ابوبکر گفت تودرین کار جز خلاف من نخواستی او گفت نخواستم و آواز بلند کردند ، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت پیش از خدای و پیغمبر مشوید . ابن زید گفت : لا تفعلوا أمراً دون الله ورسوله بی امر خدای و پیغمبر هیچ کار مکنید و این قول اولیتر است لعمومه و شموله علی الجمیع ، حمل آیت بر عموم کردن اولیتر باشد تا همه داخل شود در این . اخفش گفت معنی آنست که استبداد مکنید برای خود تا خدای و رسول نفرماید ، مکنید و مگوئید ، ودرین آیت دلیل است بر بطلان قیاس برای آنکه خدای تعالی بر سبیل عموم گفت و تعیین و تخصیص نکرد بل جمله مؤمنان را منع کرد از آنکه پیش از خدای و رسول چیزی گویند یا کنند ، الا آنکه که او فرماید امثال فرمان او کنند بر وفق گفتار او ، و قیاس و حمل چیزی بر چیزی و استنباط حکمی از حکمی خلاف اینست . آنکه گفت ( وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ) از خدای بترسید و از عقاب او اجتناب کنید که خدا شنوا و داناست سمیع لاقوالکم علیم بأحوالکم .

( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ ) گفت آیت در ثابت بن قیس بن شماس آمد و او کر بود و بلند آواز بود با رسول سخن گفتی با آواز بلند رسول را از آن کراهت بود خدای تعالی آیت فرستاد و گفت ای مؤمنان آواز بر مدارید بالای آواز پیغمبر و با او سخن بلند مگوئید چنانکه با یکدیگر گوئید ، و گفتند معنی آنست که رسول را آواز مدهید بنام او چنانکه یکدیگر را ، مگوئید یا محمد یا أحمد ، و لیکن خطاب چنین کنید : یا نبی الله یا رسول الله ، ای پیغمبر خدا ای فرستاده خدای نظیره قوله «لَا تَجْعَلُوا دَعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدَعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» ( أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ ) ( أَى لِّئَلَّا تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ ) تا عملها تان باطل نشود و معنی آنکه بیان کردیم اندر جای خود تا عملتان بموقع قبول افتد چه معلوم است که اگر این خطاب بوجه مأمور بکردندی مستحق ثواب بودندی چون خلاف آن کردند و قصد ایشان وضع حرمت رسول بود ایشان را بآن ثواب حاصل نیاید آن انتفاء ثواب را بر توسع احباط خواند . گفتند چون آیت آمد ثابت بیامد و بر راه بنشست و میگریست عاصم بن عدی برو بگذشت او را گفت چرا میگری گفت آیتی آمده و من میترسم که از اهل آن آیت باشم و من مردی رفیع الصوتم بلند آواز و قصد نکردم . عاصم برخاست و در خانه رفت و دختر عبدالله ابی سلول در خانه او بود جمیله و گفت من خطائی کرده ام و درین خانه خواهم رفت که اسب درو بسته بودند چون در آنجا روم مسماری بر آن درزن که من عهد کردم که تا خدای و پیغمبر



ازمن خشنود نباشند بیرون نیایم تا در آنجا بمیرم پس جمیله مسماری بردر زد و اودر خانه میگریست رسول ﷺ را از احوال او چون مطلع ساختند فرمود که بروید و بخوانید اورا عاصم بیامد و اورا درخانه اسب یافت مسمار برزده و گفت یا ثابت ترا رسول میخواند گفت مسمار برکش تا بیرون آیم او مسمار برکشید و ثابت بیرون آمد و بیکجای پیش رسول رفتند ثابت گفت یا رسول الله من مردی ام رفیع الصوت جهوری از جهت خلقت و ترك ادب کردم در مجلس تو ، بعاتد خود آواز برداشتم و من میترسم که من از اهل این آیت باشم و عملم باطل شود و از اهل دوزخ شوم ، توبه کردم یا رسول الله ، رسول ﷺ او را گفت « أما ترضی أن تعیش حمیداً و تقتل شهیداً و تدخل الجنة » راضی نباشی بآنکه تازنده ای حمید و چون بمیری شهید باشی و به بهشت شوی ؟ گفت راضی شدم به بشارت خدای تعالی و رسول و توبه کردم که دگر مانند آن نکنم خدای تعالی این آیت فرستاد « إنَّ الَّذِینَ یَغْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ » انس گفت بسیار وقت ما آن مرد را دیدمانی از اهل بهشت میان ما میرفتی و ندانستمانی ، گفت چون روز یمامه بود و ما در حرب مسیلمه بودیم و ثابت بن قیس حاضر بود در مردمان تکاسلی میدید و انکساری و جماعتی بهزیمت میرفتند گفت « أوف لهؤلاء و ما یصنمون » مادر عهد رسول قتال نه چنین کردیمی ، آنکه پیش رفت و قتال میکرد تا کشته شد و درعی پوشیده داشت یکی از مسلمانان درع ازو برکشید پنهان و برد و در زیر ریگی پنهان کرد یکی از صحابه ثابت را در خواب دید که اورا گفت یا فلان بدانکه درع من فلانکس دارد ازمن بیرون کرد و در زیر خاک پنهان کرد ، برو خالد ولید را بگو تا باز ستاند و بفروشد و فلان کس را بر من وامی است آن وام را بگذارد ، و ابوبکر را بگو تا برین قیام کند و بنده مرا فلان آراد کند ، او بیامد و خالد را بگفت ، خالد کس فرستاد بخیمه آنکس که او گفته بود اورا طلب کردند و آن درع در زیر آن خاک بیافتند در پیش او بردند تا وجه وام او کرد و غلامش را آزاد کردند . راوی خبر گوید هرگز وصیتی ندیدم از پس مرگ که انفاذ گیرد جز این وصیت . ابوهریره گفت چون این آیت آمد ابوبکر گفت والله که من از این پس با رسول ﷺ سخن نگویم إلا چنانکه سر گویند . عبدالله زبیر گفت چون این آیت آمد صحابه با رسول چنان سخن گفتندی که او چند بار باز خواستی و پرسیدی ، خدای تعالی این آیت فرستاد .

( إنَّ الَّذِینَ یَغْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ) گفت آنانکه آواز نرم دارند بنزدیک رسول خدای. غَضُّ صَوْتَهُ وَمِنْ صَوْتِهِ وَالْغَضُّ النَّقْصَانُ وَمِنْهُ غَضُّ الطَّرْفِ

قال الشاعر :

فَغَضُّ الطَّرْفِ إِنْكَ مِنْ نَمِيرٍ فَلَا كَسْبًا بَلَّغْتَ وَلَا كِلَابًا (۱)

(أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ) ایشان آنان باشند که خدای تعالی امتحان کرده باشد دل‌های ایشان را یعنی معامله آنان کرده باشد که امتحان کنند و خالص کرده باشد دل‌های ایشان را و صافی چنانکه زر بآتش صافی کنند (لِلتَّقْوَى) برای پرهیزکاری (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ) ایشان را آمرزش باشد و مزدی بزرگوار. این قول مجاهد و قتاده است. قولی دیگر آنستکه از امتحان علم خواست یعنی از دل ایشان تقوی دانست. بعضی دیگر گفتند امتحان الله قلوبهم أي اكرمها برای آنکه امتحان از او اكرام باشد. بعضی دیگر گفتند: أَذْهَبَ الشَّهَوَاتِ عَنْهَا. شهوت از او ببرد و این قول عمر خطاب است. مفسران گفتند این چهار آیت من قوله «یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا أصواتکم - إلی قوله - إن الله غفور رحیم» در وفد بنی تمیم آمد جابر عبدالله انصاری گفت وفد بنی تمیم بیامدند و بدر حجره رسول ﷺ آواز دادند که «یا محمد اخرج إلینا فان مدحنا زین و ذمنا شین» بیرون آی که مدح ما زین است و ذم ما شین. رسول ﷺ گفت آن خدای است که مدحش زین باشد و ذمش شین. گفتند ما جماعتی ایم از بنی تمیم شاعر و خطیب خود را آورده ایم تا باتو مناظره کنیم در شعر و مفاخره کنیم در خطب رسول ﷺ گفت مرا نه برای شعر فرستاده‌اند و مفاخره نفرموده‌اند مرا. و لیکن بیاورید تا چه میگویند، زبرقان بن بدر گفت جوانی را از آن ایشان برخیز و فضل خود و فضل قوم خود بگوی، او برخاست و بگفت «الحمد لله الذی جعلنا خیر خلقه و آتانا أموالاً نفعل فیها ما نشاء فنحن من خیر أهل الأرض اکثرهم عدو و مالا و سلاحاً. فمن أنکر علینا قولنا فلیأت بقول هو أحسن من قولنا و فعال هو خیر من فعالنا» رسول ﷺ ثابت بن قیس بن شماس را گفت - او خطیب رسول است - که برخیز و جواب ده اورا، ثابت برخاست و گفت الحمد لله أحمده و أستعینه و أتو کتل علیه و أشهد أن لا إله الا الله وحده لا شریک له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله دعا المهاجرین من بنی عمه أحسن الناس وجوهاً و أعظمهم أخلاقاً فأجابوه. و الحمد لله الذی جعلنا أنصاره و وزراء رسولہ و عزاً لدينه فنحن نقاتل الناس حتی یقولوا لا إله الا الله فمن قالها منع منا نفسه و ماله و من أباه قتلناه و کان رغمه فی الله علینا هیئاً أقول قولی هذا و أستغفر الله للمؤمنین و المؤمنات. زبرقان گفت جوانی دیگر را که برخیز و آیات بگو و در او فضل خود و فضل قوم خود بیان کن جوان برخاست و این بیتها بگفت:

نحنُ الکِرامُ فلا حیُّ یعادِلنا  
فینا الرؤسُ و فینا یُقَسِّمُ الرُّبُعُ

(۱) چشم فرو پوش از شرم که تو از قبیلہ نمیری، نه در رتبه بطائفه کعب میرسی و نه بکلاب.

وَنُظِّمِمْ النَّاسَ عِنْدَ الْقَحْطِ كُلَّهُمْ  
 إِذَا آبَيْنَا فَلَا يَأْبَىٰ لَنَا أَحَدٌ  
 مِنْ السَّدِيفِ إِذَا لَمْ يُؤَنَّسِ الْقَرْعُ  
 إِذَا كَذَلِكَ عِنْدَ الْفَخْرِ نَرْتَفِعُ (۱)

رسول ﷺ حسان ثابت را بخواند بیامد و گفت یا رسول الله چه میفرمائی؟ گفت  
 جواب ده این شاعر را گمت یا رسول الله بفرمای تا باز خواند تا من بشنوم جوان آن بیتها را باز  
 خواند. حسان در جواب او گفت:

إِنَّ الذَّوَائِبَ مِنْ فَهْرٍ وَإِخْوَتِهِمْ  
 تَقْوَى الْإِلَهِ وَكُلَّ الْخَيْرِ يَصْطَنِعُ (۲)

آنکه حسان گفت:

نَصَرْنَا رَسُولَ اللَّهِ وَالِدَيْنِ عَنُودَ  
 بِضَرْبِ كَلْبِزَاغِ الْمَخَاضِ مُشَاشَهُ  
 عَلَى رَغَمٍ مَنْ قَدْ غَابَ مِنْكُمْ وَحَاضِرِ  
 بِضَرْبِ لَنَا مِثْلَ اللَّيْثِ الْخَوَادِرِ  
 إِذَا طَابَ وَرَدُ الْمَوْتِ بَيْنَ الْعَسَاكِرِ  
 إِلَى حَسَبٍ مِنْ جَذْمِ غَسَانَ قَاهِرِ  
 قَالُوا حَيَاءُ اللَّهِ قَلْنَا تَكْرَهُمَا  
 وَأَمْوَاتِنَا مِنْ خَيْرٍ مَنْ وَطَأَ الْحَصَا  
 عَلَى النَّاسِ بِالْجَفْرَيْنِ هَلْ مِنْ مُنَافِرِ  
 وَأَمْوَاتِنَا مِنْ خَيْرِ أَهْلِ الْمُقَابِرِ (۳)

(۱) ما بزرگانیم که هیچ قبیله با ما برابری نکند. سروران قوم از ما هستند و ربع غنائم بما  
 میرسد (در رسم عرب يك ربع غنیمت جنگ از آن رئیس بود). ماهمه مردم را وقت قحطی خوراک  
 میدهم از چربی کوهان شتر هنگامی که ابر نمی بارد و خشکی است. چون ما سربازانیم از اطاعت  
 دیگران آنها نمیتوانند از فرمان ما سرباز زنند و باین سبب هنگام مفاخرت برتری می جوئیم.  
 (۲) بزرگان قبیله فهر و برادر نشان برای مردم طریقتی مقرر داشتند که پیروی میشود، آنرا  
 می پسندد هر کس به پرهیزکاری سرشته و هر کاریک را انجام میدهد.

(۳) یاری کردیم رسول خدا و دین را بقهر و برخلاف میل شما آنها که غائبید و آنها که حاضرید  
 بضربت شمشیر خون ریزمانند آنکه شتر باردار بول می کند و بسپوختن نیزه زخمی فراخ مانند دهان شتران پیش-  
 رو، پیرس از احد آنروز که جمع آنها سست شد بسبب زدن تیغ ما که مانند شیران بیسه بودیم. آنها ما  
 نبودیم که در مرگ غوطه میخوردیم هنگام جنگ که اشکرما را وارد شدن در مرگ گوارا بود و برسر  
 پهلو انان زره پوشیده میکویدیم و نسبت خود را به غسان ثابت میکردیم. این ترجمه پنج بیت اول  
 است مطابق نسخه کتاب خطی که در دست داریم و بعضی ابیات آن که متفرق در کتب دیگر آمده است با نسخه

أقرع بن حابس گفت من نه بآن آمده‌ام که اینان آمده‌اند من بی‌تی چند گفته‌ام بشنوید گفتند بیار تا چیست گفت :

أَتَيْنَاكَ كَيْفَمَا يَعْرِفُ النَّاسُ فَفَضَّلْنَا      إِذَا خَالَفُونَا عِنْدَ ذِكْرِ الْمَكَارِمِ  
وَإِنَّا رُؤُوسُ النَّاسِ مِنْ كُلِّ مَعْشَرٍ      وَأَنْ لَيْسَ فِي أَرْضِ الْحِجَازِ كَسَادٍ رِيمٍ  
وَإِنَّا لَنَنَا الْمِرْبَاعِ فِي كُلِّ غَارَةٍ      تَكُونُ بِنَجْدٍ أَوْ بِأَرْضِ التَّمَاهِيمِ (۱)

رسول ﷺ گفت یا حسّان برخیز و جواب او ده حسّان برخاست و گفت :

بَنِي دَارِمٍ لَا تَفْخَرُوا إِنَّ فَخْرَكُمْ      يَعُودُ وَبِالْأَعْيُنِ ذِكْرُ الْمَكَارِمِ  
هَبَلْتُمْ! عَلَيْنَا تَفْخَرُونَ وَأَنْتُمْ      لَنَا خَوْلٌ مِنْ بَيْنِ ظَهْرٍ وَخَادِمٍ (۲)  
چون حسّان این برگفت رسول ﷺ روی بایشان کرد و گفت مستغنی بودید از آنکه  
اورا چیزی بایست گفتن که شما پنداشتید که مردم فراموش کرده‌اند . ایشان را قول رسول  
سخت‌تر آمد که قول حسّان با سر شعر شد که میخواند و گفت :

وَأَفْضَلُ مَا نَلَيْتُمْ مِنَ الْمَجْدِ وَالْعُلَى      رِدَا فَتَنَّا عِنْدَ احْتِضَارِ الْمَوَاسِمِ  
فَإِنْ أَنْتُمْ جِئْتُمْ لِحَقِّنِ دِمَائِكُمْ      وَأَمْوَالِكُمْ أَنْ تَقْسَمُوا فِي الْمَقَاسِمِ  
فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ نِدَاءً وَأَسْمَاءُ      وَلَا تَفْخَرُوا عِنْدَ النَّبِيِّ بِدَارِمِ  
وَإِلَّا وَرَبِّ الْبَيْتِ مَالَتِ أَكْفُسُنَا      عَلَى هَامِكُمْ بِالْمُرَّهَاتِ الصَّوَارِمِ (۳)

ما اندک فرق دارد . اما در بیت ششم جفرین نام موضعی است که میان منازره و دشمنان آنان جنگی اتفاق افتاد و این بیت را جای دیگر ندیدیم و در دیوان حسان نیز موجود نیست . معنی آنکه اگر شرم از خدا نبود از همه مردم خود را بزرگتر شمرده در جفرین میگفتیم کسی هست با مادعوی برابری کند . زندگان ما بهترین کسند که پای بر زمین نهاده و مردگان ما بهترین کسند که در خاک خفته‌اند .

(۱) نزد تو آمدیم تا مردم برتری ما را بدانند وقتی که نزد ذکر فضائل با ما مخالفت کنند و ما در گروهی سروران مردم هستیم و هیچکس در زمین حجاز بپایه دارم نمیرسد . چهار یک در هر غنیمت مال ماست خواه در نجد و خواه در نهامه .

(۲) ای اولاد دارم فخر میکنید بر ما که فخر شما هنگام ذکر فضائل و بال بر شما میباشد نابود شوید آیا بر ما فخر میکنید با آنکه شما خدمتکاران مائید یادایه‌اید یا نوکر .

(۳) بزرگترین شرف و مجد شما آن است که در مراسم پیرو ما هستید اکنون اگر برای حفظ جان و مال خود آمده‌اید که مبادا تقسیم شود بغنیمت پس برای خدا شریک قرار ندهید و اسلام آورید و در حضور پیغمبر بنادارم مفاخرت نکنید و اگر بکنید پیرورد گار خانه قسم که دست ما باشمشیرهای بران بجانب سرهای شما خواهد گرائید .

أقرع بن حابس برپای خاست و گفت کار محمد ﷺ نه کارسرسی است کاری موطنی است ساخته برای او، خطیب ما گفت و خطیب او، خطیب او نیکوتر گفت. و شاعر ما گفت و شاعر او، شاعر او نیکوتر گفت. آنکه پیش رسول آمد و گفت أشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله، رسول ﷺ گفت برو که هر چه پیش از این بر تو بود از آن هیچ نیست آنکه رسول ﷺ ایشان راعطاء داد و خلعت. عمرو بن الأَهم از ایشان باز پس ایستاده بود که میان او و قیس بن عاصم چیزی بود رسول ﷺ او را نیز همان بفرمود که ایشان را فرموده بود. قیس بن عاصم در حق او شعری بگفت و از آن سبب گفتگو برفت، و آواز ایشان بلند شد. خدای تعالی این آیت فرستاد «لاترفعوا أصواتكم فوق صوت البني» - الآيات «آنکه گفت:

(إن الذين ينادونك من وراء الحجرات) آنا که ترا آواز میدهند از بیرون حجره ها (۱)

یعنی بنی تمیم و تورا بنام میخوانند چنانکه رفت. این قول فتنده است. عبدالله عباس گفت رسول ﷺ سریتی بنی العنبر فرستاد و عینة بن الحصین الفزاری را برایشان امیر کرد چون بشنیدند که لشکر پیغمبر ﷺ آمد بگریختند و عیال را کردند عینة ایشان را ببردگی بیاورد بمدینه پس از آن مردان ایشان بیامدند تا فدیة دهند و زنان و فرزندان خود باز خرند چون بمدینه رسیدند وقت قیلوله بود و رسول ﷺ در بعضی حجرات زنان خفته بود بر در حجره ایستادند و آواز دادند که اخرج إلینا یا محمد حضرت رسول را بیدار کردند رسول ﷺ بیرون آمد گفتند عیال ما را باما ده و فدیة بستان جبرئیل آمد و گفت حاکمی تعیین بکن میان تو و ایشان رسول فرمود که سبرة بن عمرو میان من و شما حاکم باشد و او بردین شما است گفتند آری. سیره گفت من حکم نکنم و عم من حاضر است أعور بن بسامة رسول ﷺ گفت روا باشد او را حاکم کردند گفت همانا صلاح در آن باشد که یک نیمه را آزاد کنی و یک نیمه را فدیة بستانی. پیغمبر گفت کردم، پس رسول ﷺ گفت هر که از فرزندان اسماعیل برو چیزی است که کفارت باید کرد او را، یکی از اینان آزاد کند، خدای تعالی این آیت فرستاد زید بن أرقم گفت قومی از عرب بیامدند و گفتند بیائید تا برویم و این محمد را ببینیم اگر پیغمبر است باو ایمان آریم و ما باو سعیدتر کسی شویم و اگر پادشاه است در کنف و جوار او باشیم، بیامدند رسول در بعضی حجره ها بود تعجیل کردند از آنکه رسول بیرون آید گفتند یا محمد اخرج إلینا

(۱) حجره از حجر بمعنی منع است و مقصود از آن جائی بود بیرون خانه (اطاق پیغمبر ص)

که در پیش آن طارمی مانند ای از نی و غیر آن گذاشته بود که کسی از انجا بدرون نیاید و نگاه نتواند کرد.

یا محمد بیرون آی خدای تعالی این آیت فرستاد که «إِنَّ الَّذِينَ ينادونك من وراء الحجرات» و هي جمع حجره و یجمع علی حُجْرًا یضاً و در اودو لغت است حجرات بفتح جیم و این قراءت ابو جعفر است و علیه قول الشاعر :

وَلَمَّا رَأَوْنا بادیاً رُكِبَاتِنَا  
عَلَى مَوْطِنٍ لَا يَخْلُطُ الْجِدُّ بِالْهَزْلِ (۱)

و لغت دیگر ضم جیم است و این لغت بهتر است و قراءت باقی قرءاءت است کقول الشاعر

أَمَا كَانَ عِبَادٌ كَفِيًّا لِدارِمٍ  
بَلَىٰ وَ لِأَبِيَاتِ ههَّا الْحُجْرَاتِ (۲)

یعنی بلی و لبني هاشم (أَكْثَرُ "م" لَا يَمَقِيلُونَ) آنانکه تورا از وراء حجرات آواز میدهند

بیشتر عقل ندارند یعنی جاهلند مراد نه آنست که دیوانه اند چه اگر دیوانه بودند با ایشان خطاب نبود و معاتب نبود و لیکن مراد آن است که جاهلانند عقل کار نمیبندند و عرف نمیشناسند و ادب ندارند .

( وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ) گفت اگر چنان بودی

که صبر کردندی تا تو بیرون آمدی بایشان ایشان را به بودی هم در دنیا و هم در آخرت ،  
أَمَا بهی دنیا آن بود که ممکن بودی که همه را آزاد کردی و هیچکس را فدیہ نستی و بهی  
آخرت آنکه خدای تعالی أَلطاف کردی بایشان که بایمان نزدیک شدنند تا ثواب دادی ایشان  
را بشرایط خود . سعید بن عبدالله گفت رسول را ﷺ پرسیدند که یا رسول الله آنان که  
بودند که تورا آواز دادند از وراء حجره ها گفت جفاة بنی تمیم بودند اگر نه آنستی که مرا  
خبر دادند که ایشان با دجال أعور قتال سخت خواهند کردن من دعا کردمی بر ایشان تا  
خدای ایشان را هلاک کردی ( وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ) و خدای تعالی آمرزنده و  
بخشاینده است .

( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ ) آیت در ولید بن عقبه بن ابی معیط

آمد که رسول ﷺ او را بنی المصطلق فرستاد بعد از واقعه کار زار تا از ایشان صدقه بستاند  
و میان ایشان در جاهلیت عداوتی بود چون قوم او را بدیدند با استقبال او آمدند برای تعظیم  
فرمان رسول ﷺ ، او گمان برد که ایشان او را بخواهند کشتن ، بترسید از ایشان و با  
نزدیک رسول ﷺ آمد و گفت یا رسول الله بنی المصطلق مرتد شدند و صدقه ندادند مرا

( ) ما را دیدند زانوهای ما برهنه در جایی که هزل وجد بهم آمیخته نمیشود یعنی در جنک .

(۲) آیا عباد همسر دارم نیست ؟ چرا هست بلکه همسر بنی هاشم نیز هستند خانه هائی که جلوی

آنها جای ممنوع و غیر مجاز است که همه کس نباید داخل شود .

بخواستند کشتن . رسول را ﷺ خشم آمد و خواست تا بغزاء ایشان رود ، ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله رسول تو بیامد ما بکرامت او را استقبال کردیم چون ما را بدید بر گردید و باز پس آمد و ماندانیم تا سب چه بود ؟ اکنون بیامدیم و گفتیم نباید تا خلاصه راستی اینها (۱) کند که از آن ترا خشمی پدید آید و صدقات معد است تا کسی آید و بستاند . رسول ﷺ باور نداشت ایشان را و تهمت بود او را در کار ایشان ، خالد ولید را بخواند و او را در سر گفت برو بنگر اگر ایشان را شعار اسلام بینی و آثار مسلمانی صدقه ایشان را بستان و باز گرد ، و خلاف این باشد بایشان آن کن که با کافران کنند او بیامد نماز دیگر آنجا رسید ایشان بر عادت بانگ نماز شام و خفتن بکردند و نماز گزارند تا او آنجا بود از ایشان إلا خیر ندید صدقه بستد و باز آمد . و رسول را ﷺ خبر داد خدای تعالی آیت فرستاد « یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق ، یعنی ولید بن عقبه بن ابی معیط خدای تعالی او را در این آیت فاسق خواند و در دگر آیت « اؤمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لایستون » حق تعالی در این آیت مؤمنان را امر کرد گفت ای گرویدگان اگر فاسقی خبری بشما آرد ( فَتَسْتَبْتُوا ) آهستگی کنید و تعجیل مکنید از آنکه رنجی بقومی رسانید بنادانسته و پس پشیمان شوید بر آنچه کرده باشید و در آیت دو قراءت است یکی تثبتوا من التثبت تفعل من الثبات ای توقفوا و دیگر « تبتنوا » من التبین والبیان یعنی بدانید بدل ( ان تَصیبُوا ) المعنی لئلا تصیبوا چنانکه در نظایر او برفت علی أحد التقدیرین یکی اینکه گفتیم و یکی حذراً ان تصیبوا ، و در آیت دلیل است بر آنکه خبر واحد ایجاب علم و عمل نکند (۲) برای آنکه خبر واحد خبری است که ایمن نباشد که قائل در او دروغ می گوید و آنچه باین صفت باشد از اخبار توقف واجب است در او و فرقی نبود در این قضیه میان خبر فاسق و خبر عدل برای آنکه عدالت چون بحد عصمت نباشد امان حاصل نباشد از آنکه مخبر دروغ میگوید و باین جواز علی کل حال توقف واجب است و گروهی استدلال کردند باین آیت بروجوب عمل خبر واحد و او آنست که گفتند چون در خبر فاسق توقف فرمود باید که در خبر عدل عمل واجب باشد تا فرق بود میان خبر فاسق و خبر عدل گوئیم این طریق دلیل الخطابست و دلیل الخطاب معتمد نیست بنزدیک بیشتر اهل علم ، پس درست

(۱) انها کردن خبر دادن است و منهیان خبر رسانان باشند .

(۲) مؤلف این آیه را دلیل بر آن گرفت که خبر واحد حجت نیست و جماعتی در زمان ما آنرا

دلیل حجیت خبر واحد دانند و کلام مؤلف بنظر درست میآید و شرح آنرا در حاشیه مجمع البیان

آنست که اوّل گفتیم .

( وَاعْلَمُوا أَن فَبِكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ) آنکه گفت بدانید که رسول خدای در میان شما است اندیشه مکنید که اگر شما قولی یا فعلی بخلاف راستی گوئید یا کنید وحی آید اورا خبر دهد و شما را رسوا کند ( لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ ) اگر طاعت شما را بود در بسیاری کارها شما در عنت و بزه افتید از آنکه شما بر رأی و هوا و عصیت و مجال کار کنید و گوئید ( وَاللَّيْنُ اللَّهُ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ ) ولیکن خدای تعالی ایمان بنزدیک شما محب و دوست داشته بکرده است و در دل شما بیاراسته بانواع الطاف که با شما بکرده است و فسوق و عصیان بنزدیک شما مکروه و مبغض کرده است هم از این طریق که گفتیم نه بطریق آنکه محبت ایمان در دل ما آفرید و کراهت کفر و فسوق و عصیان و از جمله آن الطاف و عده ثوابست بر ایمان و طاعت و وعید عقابست بر کفر و معصیت . و لابد این داعی باشد بفعل ایمان و صارف بود از فعل کفر . و قوله « لَوْ يُطِيعُكُمْ » بمعنی لَوْ یَجِيبُكُمْ است برای آنکه طاعت از آنکس بود که فرود تر باشد در رتبت و رسول ﷺ فوق ماست در منزلت چون موافقت مراد ما میکند او را مجیب خوانند ، مطیع نخوانند الا بر مجاز ، چنانکه نگویند اطاع الله فلاناً فی کذا إِنَّمَا یَقَالُ أَجَابَهُ إِلَيْهِ ، و طاعت در برابر امر بود بر عکس و این بیان رفته است پیش از این . آنکه گفت : ( أَوْلَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ) ایشان مصلحان و رشیدان باشند که بر راه صلاح و سداد باشند عدول از خطاب بمغایبه چنانکه گفت « وما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون » و قال النابغه :

یا دارَ مِیةٍ بِالْعُلَیَّاءِ فَالسَّنَدِ مَرَّتْ وَطَالَ عَلَیْهَا سَالِفُ الْأَبَدِ (۱)

( فَضْلاً مِنْ اللَّهِ وَنِعْمَةً ) ای کان هذا فضلاً من الله و نعمة گفت این کرد که با شما

بفضل و نعمت کرد و نصب او بر مفعول له است ( وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ) و خدای تعالی دانا و محکم کار است .

( وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا - الْآیة ) بیشتر مفسران گفتند سبب نزول

آیت آن بود که رسول ﷺ یکروز بر مجلسی از مجالس انصاریان بایستاد « علی حمار له » چهار پای بول بکرد . عبدالله اُبی دست در بینی گرفت و گفت این خر را از ما ببر که ما را رنجور کرد . عبدالله رواحه گفت دست بر بینی مگیرید از بوی بول چهار پای که رسول راست ، بوی آن خوشتر است از بوی تو ، برای عبدالله اُبی مردی خشم گرفت و سخنی گفت و برای

(۱) ای سرای میه که در علیا و سند واقع شده مدتی بر آن گذشته و طول کشیده است .



عبدالله رواحه مردی از قوم اوخشم گرفت و این گروه با آن گروه گفت و گوی کردند و یکدیگر را دشنام داند و بدست و نعل درهم افتادند و رسول ﷺ نتوانست بازداشتن ایشان را از یکدیگر خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت اگر دو گروه از مؤمنان یا یکدیگر خصومت کنند میان ایشان صلح دهید رسول ﷺ آیت را برایشان خواند ایشان باز ایستادند و خاموش شدند و بشیر بن نعمان پیامد تیغ بدست گرفته چون او آمد ایشان صلح کرده بودند . عبدالله اُبی<sup>۱</sup> او را گفت با تیغ بسر مامیائی؟ گفت آری و لله که اگر پیش از صلح رسیدمی باین تیغ گردنت بزدمی ، عبدالله اُبی<sup>۲</sup> بیتمی بتمثل بگفت :

مَتَى مَا يَكُونُ مَوْلَاكَ خَصْمُكَ جَاهِدًا تَظَلَّمْتَ وَتَصَرَّعَكَ الَّذِينَ تُصَارِعُ (۱)

قتاده گفت آیت در دو مردانصاری آمد که میان ایشان مدافعتی بود در حقی، یکی دیگر را گفت لاخذن حقتی منك عنوة من حق خود از تو بستانم بقهر برای آنکه عشیره این بیشتر بودند و آن دیگر گفت بیا تا پیش رسول رویم بحکومت گفت نیایم. آنکه درهم افتادند بدست و زبانه و قتل میان ایشان بحد تیغ رسید .

کلبی گفت آیت در حرب سمیر و حاطب آمد و سمیر حاطب را کشته بود اوس و خزرج برای آن کارزار کردند و در آن قتال بماندند تا آنوقت که رسول ﷺ برسالت پیامد خدای تعالی آیت فرستاد و رسول را فرمود که میان ایشان صلح ده و ایشان را با حکم کتاب خوان. سدّی گفت زنی بود از انصار نام اوام زید بود میان او و شوهرش چیزی رفت شوهر او را در خانه محبوس کرد قوم او خبر یافتند آمدند و با او خصومت کردند و قوم مرد حاضر آمدند و در هم آویختند و میان ایشان بدست و نعل مضاربه رفت خدای تعالی آیت فرستاد آنکه گفت ( فَإِنْ بَغْتُمْ إِيَّاهُمْ عَلَى الْآخِرَةِ ) اگر یکی از ایشان بردیگری بغی کند و تعدی و سر در نیارد بآنچه حکم خدای باشد اگر او را بود و اگر بر او بود ( فَفَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي ) قتال کنید با باغی تا بفرمان خدای آید و آنچه او را فرمودند در کتاب خدای ( فَإِنْ فَاءَتْ ) اگر باز آید میان ایشان صلح دهی و کار ایشان باز آری بعدل و رضا و انصاف ( وَأَقْسِطُوا ) عدل کنید که خدای تعالی عادلانرا دوست دارد يقال أقسط الرّجل إذا عدل وقسط إذا جار و گفتند این الف ازالت است و اصل کلمه قسط است اذا جار و ظلم آنکه أقسط أي أزال الجور چنانکه عربت معدته و أعربتها إذا أصلحتها و أزلت فسادها . آنکه گفت :

( إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ) مؤمنان برادرانند یکدیگر را ( فَأَصْلِحُوا بَيْنَ

(۱) هرگاه مولای تو دشمن تو باشد با کوشش، دلیل شوی و با هر کس کشتی بگیرد ترا بر زمین افکند.

أَخَوَيْكُمْ) اصلاح کنید میان دو برادر تان یعقوب خواندوان بن سیرین بن اخوتکم به «تاء» علی الجمع . و حسن بصری خواند «إخوانکم» بنون و الف ( وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ) و از خدای بترسید تا همانا بر شما رحمت کنند . ابو عثمان حیری گفت برادری دین قوی تر است از برادر نسب، برادری نسب منقطع شود بمخالفت دین و برادری دین منقطع نشود بمخالفت نسب . جنید را گفتند برادر که باشد ؟ گفت که تو اوئی بمعنی جز که در شخص مغایری . ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت «المسلم أخو المسلم لا يظلمه ولا يعيبه ولا يخذله ولا يتناول عليه في البنيان فيستر عنه الریح إلا باذنه ولا يؤذيه بقتار قدره إلا أن يعرفه ولا يشترى لبنيه الفاكهة فيخرجون بها إلى صبيان جاره ولا يطعمونهم منها احفظوا ولا يحفظه منكم إلا قليل» گفت مسلمان برادر مسلمانست نباید تا بر او ظلم کند یا او را عیب کند یا او را رها کند یا بنیان و دیوار از بالای سرازیرد تا با دبر او نجهدمگر بدستوری او، و او را ببوی خوردنی نرنجاند چون دیگ پزد و بوی آن باو رسد باید تا او را نصیب دهد و اگر برای کودکان خود میوه خرد ایشان از سرای بیرون برند کودکان همسایگان به بینند ایشان را نصیب دهد آنکه گفت این وصایت نگاه دارید از من، و کم نگاه دارند .

محمد بن کعب را پرسیدند از این آیات گفت رسول ﷺ گفته است «أجر المصلح بين الناس كأجر المجاهد عند الحرب» گفت مزد آنکس که میان مردمان اصلاح کند هم چنانست که مزد آنکس که او جهاد کند در راه خدای ، بکر بن عبدالله گفت يك ميل برو به پرسیدن بیمار و دو ميل برو تا صلح دهی میان دو مسلمان و سه ميل برو بزیارت برادری که ترا باشد در راه خدای تعالی . و آیت دلیل است بر وجوب قتال اهل بغی لقوله «فقاتلوا التي تبغی» و باغی آن باشد که بر امام حق بیرون آید و فرمان او را مخالفت کند و بحکم او رضا ندهد آنکه چنین باشد امام را رواست که با او جهاد کند و واجب است بر هر کسی که امام ویرا فرماید که بقتال او رو که برود و یا نائبا امام . و آنکه بر امام جور بیرون آید قتال او واجب نبود ؛ و بی فرمان امام بقتال ایشان نشاید رفتن (۱) و چون رفتند بی ظفر باز نباید گشتن تا آنکه که ایشان با حق رجوع کنند و آنکه از ایشان رو بگرداند فرار کرده باشد از زحف چه آن نوعی است از جهاد، و اهل بغی بر دو ضرب باشند یکی آنکه کارزار کنند و ایشان را مقدمی نباشد که باو رجوع کنند ، دویم آنکه قتال کنند و ایشان را رئیسی باشد که باو رجوع کنند

(۱) یعنی کسی که بر امام حق خروج کند مردم جایز نیست خود بی دستوری امام بجهاد

آنها روند .

حکم قسم اول آنست که مجروحان ایشان را نبکشند و از قفای هزیمت اینان نروند و زن و زاده ایشان ببردگی نیارند و اسیرایشان رانکشند و قسمت دوم را حکم آنست که امام را و او بود که مجروحان را تمام بکشد و از قفای گریختگان برود و اسیران را بکشداما سبی فرزندان و برده بیاوردن روا نبود هیچ دو گروه را ، و مال ایشان آنچه در لشکر گاه بود امام را باشد تا قسمت کند بر مقاتله و آنچه بیرون لشکر گاه باشد امام را بآن سبیلی نباشد . در آیت دلیل است و در اجماع بر آنکه محاربان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه در عهد ولایت او از اهل بصره و شام و نهران همه باغیان بودند و قتال ایشان واجب بود بر مسلمانان لقول النبی ﷺ لعمار « ستقتلك الفئة الباغية » و لقوله ﷺ « إخواننا بغوا علينا » و از آنجا که حضرت رسول ﷺ عمار را گفت ترا گروهی باغیان بکشند و حضرت امیرالمؤمنین را صلوات الله و سلامه علیه پرسیدند از آن گفت برادران ما اند یعنی در نسب که بر ما بغی کردند اما تمسک ایشان بظاهر آیت و اجراء اسم ایمان بر ایشان هم چنانست که گفت « یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله » ای یا ایها الذین اظهروا الایمان بالسننهم آمنوا بقلوبکم مراد ایمان اظهار ایمان باشد و اجراء اسم بر توسع باشد علی الظاهر .

یا ایها الذین آمنوا لا یسخرن قوم من قوم عسی ان ینکونوا خیراً منهم ولا

ای گروه آنانکه گرویدید استهزاء نکنند گروهی از گروهی شاید که باشند بهتر از آنها و نه

نساء من نساء عسی ان ینکن خیراً منهن ولا تلمزوا انفسکم ولا تنازروا

زنهائی از زنائی را شاید که باشند بهتر از آنها و عیب نکنید خودتان را و نه بد بخوانید

باللقاب بیس الاسم الفسوق بعد الایمان و من لم یتب فأولئک هم الظالمون (۱۲)

بلقب ها بد است نام فسوق پس از گرویدن و هر که نه توبه کرد پس آن گروه آنها ستمکارند

یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا

ای گروه کسانیکه گرویدید بپرهیزید بسیاری از پنداشت را بتحقیق پاره ای از گمانها گناه است و جستجو نکنید

ولا یعتب بعضکم بعضاً اوجب احدکم ان یأکل لحم أخیه میتاً فکرمه ثموه

و غیبت نکنند پاره شما پاره را یا دوست دارد یکی از شماها آنکه بخورد گوشت برادرش را مردار پس ناخوش دارید آنرا

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ (۱۳) يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ

و بترسید خدای را بتحقیق خدا توبه پذیر مهربانست ای گروه مردم بتحقیق ما آفریدیم شما را از نری و ماده

وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ

و گردانیدیم شما را شعبه ها و قبيله ها تا یکدیگر را بشناسید بتحقیق گرامی تر شما نزد خدا پرهیز کار تر شماست

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۴) قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا

بتحقیق خدا دانای آگاه است گفتند عرب ها گرویدیم بگو نگریدید ولیکن بگوئید گردن نهادیم ما

وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ

و هنوز در نیامده ایمان در دل های شما و اگر فرمان برید خدا و پیغمبر خدا را که نکرده اند شما را از کرده های شما

شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۵) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

چیزی را بتحقیق خدا آمرزنده مهربانست جز این نیست گروندگان کسانی اند که گرویدند بخدا و پیغمبر او

ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۱۶)

پس شك نکردند و کارزار کردند بمالهاشان و جانهاشان در راه خدا آن گروه آنها راستگویانند

قُلْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ

بگو آیا می آموزید خدا را بدین خود و خدا میداند آنچه را در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا به همه

شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۷) يَمْشُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْمَأُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ

چیز آگاه است منت میگذارند بر تو اینکه اسلام آوردند بگو منت نکذارید بر من اسلام خودتان را

بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۸) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ

بلکه خدا منت گذارد بر شما اینکه هدایت کرد شمارا بسوی ایمان اگر باشید راستگویان بتحقیق خدا میداند

غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا تَعْمَلُونَ \*

پنهانی آسمانها و زمین را و خدا بینا است بآنچه می کنید .

قوله تعالی ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ ) حق تعالی گفت ای

مؤمنان نباید تا فسوس دارند گروهی از گروهی . عبدالله عباس گفت آیت در ثابت بن قیس

شماس آمد که او را در گوش گرانی بود و چون به مسجد رسول آمدی و گروهی پیش از او آمده بودندی او را جای باز دادندی تا بنشستی نزدیک رسول تا سخن رسول را بشنیدی . یکر روز در آمد و رسول ﷺ یکر کعت نماز بامداد کرده بود او با حضرت رسول یکر کعت بکرد و تا او یکر کعت دیگر کردی مردم جای بگرفتند و ثابت آمد و پای بر گردن مردم می نهاد تا بنزدیک رسول رسید چنانکه میان او و رسول ﷺ يك شخص ماند ثابت او را گفت تفسیح جای بازده او گفت أصبت مجلساً فاجلس گفت جای داری بنشین ، او بنشست آنجا که بود خشمناک ، چون رسول ﷺ از سخن گفتن فارغ شد ثابت آنمرد را گفت تو کیستی؟ گفت أنا فلان بن فلان، من پسر فلان مردم . گفت ابن فلانه؟ و او را مادری بود که در جاهلیت او را سخن گفتند مرد خجل شد و بشرم بر افتاد خدای تعالی این آیت فرستاد . ضحاک گفت آیت در وفد بنی تمیم آمد که ایشان بدرویشان صحابه فسوس کردند و استهزاء چون عمار و حسان و بلال و صهیب و سلمان و سالم و از خلافت (۱) جامه ایشان ، خدایتعالی این آیت فرستاد و مؤمنانرا نهی کرد از مثل آن فعل ، گفت ای مؤمنان نباید که قومی از قومی فسوس کنند یعنی مردان از مردان ، و قوم اسمی است خاص مردانرا ، و گفتند بر مردان و زنان افتد و در آیت مردانند خاص لقوله تعالی « ولا نساء من نساء » اگر مردان و زنان بودندی « ولا نساء من نساء » تکرار بودی ، وقال زهیر شعراً :

وَمَا أَذْرِي وَسَوْفَ إِخَالُ أَذْرِي  
أَقْرَمُ آلِ حِصْنِ أُمِّ نِسَاءٍ (۲)

أراد أرجال أم نساء (عسی أن یکونوا خیراً منهم) باشد که این مردان که شما ازو فسوس میدارید به از شما باشند بنزدیک خدای و ثواب و پایه ایشان بالاتر بود ( ولا نساء من نساء ) و نه زنان از زنان شاید تا فسوس دارند ، که باشد که اینان از ایشان به باشند، گفتند آیت در حق دوزن آمد از زنان رسول که ایشان از ام سلمه فسوس داشتند . و این برای آن بود که او ایزاری (۲) در میان بسته بود و گوشه ایزار از پس پشت فرو زده بود و از پس میکشید عایشه حفصه را گفت نه بینی آن گوشه جامه که از پس میکشد گوئی زبان سکی است . انس گفت این در حق زنان رسول آمد که ام سلمه را عیب کردند بکوتاهی و گفتند این خود عایشه گفت ام سلمه را و اشارت کرد باو . عکرمه گفت از عبدالله عباس که صفیه بنت حبی اخطب به

(۱) کهنگی .

(۲) مراد لنگ است و ایزار بیاء در فارسی آمده است .

شکایت نزدیک رسول ﷺ آمد و گفت یا رسول الله زنان تو مرا عیب میکنند و میگویند یا یهودیة بنت یهودی ای جهود جهود زاده . گفت تو ایشانرا بایستی گفتن که پدر من هارون است وعمم موسی وشوهرم محمد خدای تعالی این آیت فرستاد ( وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ ) خویشان را عیب مکنید بعضی بعضی را برای آنکه همه از یک اصلید و از یک جنسید و بمنزله یک نفسید چنانکه رسول ﷺ گفت که « المؤمنون کنفس واحدة » گفتند : لمز عیب کردن باشد بزبان و چشم و اشارت ، وهمز إلا بزبان نباشد . قال الشاعر :

إِذَا لَقَيْتُكَ عَنْ شَحْطِ تَشَاثُرِي وَإِنْ تَغَيَّبْتُ كَسَدْتَ الْهَامِزُ الْأَمْرَهُ (۱)  
 ( وَلَا تَنَازَبُوا بِاللِّقَابِ ) ویکدیگر را بلقب مخوانید . والنَّبِزُ اللَّقْبُ . أبو حنيفة بن ضحاک گفت آیت درما فرود آمد بنی سلمه چون رسول ﷺ بمدینه آمد و هر مردی را از ما دو نام و سه نام بود تا اگر یکی را از ما بنام بخواندندی اورا از آن خشم آمدی إلا بلقب ، خدای تعالی این آیت فرستاد . قتاده و عکرمة گفتند مراد لقب بد است چنانکه گویند یا فاسق یا منافق یا کافر . حسن گفت جهودان و ترسایان ایمان آوردندی ، بعد اسلام ایشانرا گفتند یا یهودی یا نصرانی . خدای تعالی ایشانرا ازین نهی کرد . عبدالله عباس گفت آن بود که مردی کاری بد کردی آنکه از آن توبه کردندی اورا بآن سرزنش کردند که تو چنین کردی خدای تعالی از آن نهی کرد ، و خلاف نیست که نهی از لقب بد است چنانکه گفت « وَلَا أَلْقِبُهُ وَالسُّوءَةُ اللَّقْبُ » أما ألقاب نیک از آن نهی نیست وألقاب مباح که چون علامتی باشد مرد را از آن نهی نیست بیانش قوله ( بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ ) بد نامی است فسق پس از ایمان مرد را فاسق مخوانید . و گفتند معنی آنستکه پس از آنکه ایمان آورید سخریه و همز ولمز مکنید چه آنکس که این کند فاسق باشد و نامی بد است فسق از پس ایمان ( وَمَنْ لَمْ يَتَّبِعْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ) هر که توبه نکند ازین ظالم باشد .

( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ - الآية ) آیت در دومرد آمد از أصحاب رسول ﷺ که ایشان غیبت کردند رفیقشانرا و سبب آن بود که رسول ﷺ هر مردی درویش را فرمودی تا خدمت دومرد کردی و بحوائج ایشان قیام کردی و در سفر و حضر تیمار کار ایشان داشتی و برای ایشان طعام ساختی ، و سلمانرا بدو مرد سپرد تا برای ایشان کاری کند یکروز ایشان برفتند و سلمانرا گفتند برای ما طعامی ساز سلمانرا خواب غالب شد بخت

(۳) چون من تو را ملاقات کنم با شدت دشمنی خود را ظاهر میکنی و اگر غائب شوم در غیبت من بدگویی میکنی و طعن میزنی .

ایشان باز آمدند طعام ساخته نبود گفتند چرا نساختی گفت خوابم غالب شد گفتند برو و بنگر تا پیش رسول طعامی هست سلمان پیامد رسول را بگفت ، رسول گفت بر اسامه بن زید رو او و کیل خرج رسول بود ، سلمان پیامد اسامه گفت چیزی ساخته نیست . سلمان باز گشت و خبر داد ایشانرا ، گفتند طعام بود ولیکن اسامه بخل کرد و در پوستین سلمان و اسامه افتادند و ایشانرا غیبت میکردند ، بجائی دیگر فرستادند او را . هم باز آمد و گفت چیزی نیست گفتند اگر ترا بچاه سفیحه فرستند آبش بزمین فرو شود ، آنگه برخاستند و تجسس میکردند تا به نزدیک اسامه چیزی هست از آنچه رسول فرموده بود اثری ندیدند پیامدند بنزدیک رسول . حضرت رسول ﷺ در ایشان نگرید گفت همانا گوشت خورده اید که من برب شما اثر آن می بینم گفتند یا رسول الله ما چیزی نخورده ایم ، گفت امروز همه روز گوشت اسامه و سلمان میخوردید خدای تعالی این آیت فرستاد « یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن » گفت ای مؤمنان پرهیزید از بسیاری از گمان که بیشتر گمان بزه باشد (۱) ( و لا تجسسوا ) جستجوی مکنید قراءت عامه قرآءه بجمیم است . عبدالله عباس و ابورجاء العطار دی خواندند و لا تجسسوا بالحاء . اخفش گفت معنی یکیست یقال حسس کذا و جسس و مسس بمعنی و منه المجسس الذی یمسه الطیب من الید ، و منه الجاسوس و حس من الحس و الحاسة و أحس اذا أدر که بالبر ، و حسه اذا قتله وهو إدراک بالید والسکین . و رسول ﷺ گفت « لا تفتابوا المسلمین و لا تتبعوا عوراتهم فان من أتبع عورات أخیه المسلم أتبع الله عوراته حتی یفضحه ولو وسط رحله » گفت غیبت مسلمانان مکنید و دنبال غیبت و عورات ایشان مروید ، که هر کس که دنبال عورت کسی دارد خدای تعالی دنبال عورت او دارد تا رسوا کند او را و اگر همه درخانه او باشد . و ابوهیره روایت کرد که رسول ﷺ گفت « إیاکم و الظن فان الظن أکذب الحدیث و لا تجسسوا و لا تنافسوا و لا تحاسدوا و لا تدابروا و کونوا عباد الله إخواناً » گفت بر شما باد که گمان نبرید که گمان دروغ تر حدیثی است و تجسس مکنید و منافسه مکنید و حسد نبرید و پشت بر یکدیگر نکنید بمعنی خذلان و ای بندگان همچون برادران باشید . عبدالرحمن عوف گفت شبی با عمر خطاب در مدینه بعسی میگردیدم بدرسائی برسیدم روشنائی چراغی بود آنجا و آوازی از آنسرا میآمد عمر گفت این سرای کیست ؟ من گفتم سرای ربیعة بن امیه بن خلف و بخمر مشغولند ولیکن خطا ما کردیم که تجسس کردیم و خدای ما را نهی کرد از این . عمر گفت راست گفتمی و بر گشت . ابوقلابه گفت أبو محجن الثقفی

(۱) بزه فارسی است بمعنی گناه و گناهکار را بزهار نیز گویند .

خمر میخورد با أصحابش ، عمر آنجا بگذشت تجسس کرد واقف شد بر آن ، در سرای شد ، ابومحجن حاضر بود با يك مرد گفت یا عمر خطا کردی ، گفت چه خطا کردم گفت دو خطا کردی یکی تجسس و خدای تعالی گفت « ولا تجسسوا » و دیگر بی دستوری در سرای من آمدی خدای تعالی میفرماید که « لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنوا و تسلموا » عمر گفت چه میگوئی گفت اینکه شنیدی . زید بن ثابت و عبدالله بن ارقم حاضر بودند گفتند یا عمر چنین است که او گفت ، تاوان (۱) برماست . عبدالرحمن بن عوف گفت شبی با عمر بودم بعسی بدر سرائی رسیدیم از آنجا روشنائی مینمود گوش باز کردیم و آواز زنی شنیدیم که غنائی میگفت با آواز نرم ، ما در بزیدیم در بگشادند در رفتیم مردی را دیدیم قدحی بردست با زنی نشسته ، عمر مرد را بشناخت او را گفت یا فلان تو با اینجای چه میکنی ؟ مرد گفت یا عمر تو با اینجا چه میکنی ؟ عمر گفت این زن از تو چه باشد ؟ گفت حلال منست گفت در آن قدح چیست گفت آبست زنا گفت چه غنا میگفتی ؟ گفت میگفتم :

تَطَارَلْ هَذَا اللَّيْلُ وَأَسْوَدَ جَانِبُهُ وَأُرْقِنِي أَنْ لَا حَبِيبَ إِلَّا عِدِيهِ  
فَوَ اللَّهُ لَوْ لَا خَشْيَةُ اللَّهِ وَالتَّقْوَى لَزَعَزَعَ مِنْ هَذَا السَّرِيرِ جَوَانِبُهُ  
وَالْكَيْنَ عَقْلِي وَالْحَيَاءُ يَكْفِيْنِي وَأَكْبِرُ بَعْنِي أَنْ تُنَالَ مَرَائِبُهُ (۲)

مرد گفت یا عمر دانی که ارتکاب نهی خدای کردی قال الله تعالی « ولا تجسسوا » و تو تجسس کردی ، توبه کن و سلامت بر گرد این جمله اخبار ثعلبی آورده در تفسیرش . و او از جمله ائمه أصحاب الحدیث است . و در خبر است که هم چنین شبی از شبها عمر بعسی میگردید

(۱) یعنی غرامت گناه و تقصیر از ماست . در شرع اسلام تتبع گناه نیاید کرد بلکه اگر اتفاقاً از کسی گناهی دیده شود منع باید کرد و حد باید زد و در رسم سیاستمداران امر برخلاف این است حتی در ممالک نصاری آنچه را جرم و گناه شناسند ماموران در مورد سوء ظن بتحقیق و تفتیش میپردازند و حتی بحبس و شکنجه از منتهم اقرار میگیرند و بنظر میرسد در اسلام در اتهام بقتل نیز اگر آثار جرم در قاتل دیده شود و ولی دم بداند او قاتل است غیر از پنجاه قسامه تضیق دیگری بر او نمیتواند کرد و اگر نداند او قاتل است خود قسامه هم نمیتواند بخورد .

(۲) شب دراز کشید و کنار آن یعنی افق سیاه شد و مرا بیدار نگاه داشت که دوستی نیست با او بازی کنم ، سو گند بخدا که اگر ترس از خداوند و پرهیزکاری من نبود اطراف این تحت میلرزید و لکن خرد و شرم من باز میدارد مرا و شوهر خود را گرامی میدارم که دست کسی بمرکب او برسد .



از سرائی آواز زنی آمد که میگفت :

هَلَا سَبِيلَ إِلَى خَمْرٍ فَأَشْرَبَهَا      أَوْ لَا سَبِيلَ إِلَى نَصْرِ بْنِ حِجَّاجٍ (۱)  
 عمر آواز داد که اما ماکن عمر حیاً فلا ، تا عمر زنده باشد نه ، و بگذشت دیگر  
 روز کس فرستاد طلب نصر بن حجاج کرد او را بیاوردند و او جوانی بود پاكیزه روی از بصره  
 او را گفت ترا از مدینه بیاوردت ، گفت یا عمر چه گناه کردم ؟ گفت هیچ گناه نکردی و  
 لکن زنان مدینه بتو مفتن میشوند ، ترا بیاوردت از این شهر ، و او را از مدینه بیرون کرد  
 او برفت و این بیتها بگفت و بعمر فرستاد :

|  |   |
|--|---|
| لَعَمْرِي لَلنَّيْنِ سَيْرَتَنِي وَطَرَدَتْنِي   | وَلَمْ آتِ ذَنْبًا إِنَّ ذَاكَ حَرَامٌ    |
| وَمَا لِي ذَنْبٌ غَيْرُ ذَنْبِ ظَنَنْتَهُ        | وَفِي بَعْضِ تَصَدِيقِ الظُّنُونِ أَثَامٌ |
| أِنَّ غَمَّتِ الذَّلْفَاءُ يَوْمًا بِغَتْنِيَّةِ | وَبَعْضِ أَمَانِي النِّسَاءِ غَرَامٌ      |
| ظَنَنْتَ لِي الظَّنَّ الَّذِي لَوَأْتَيْتَهُ     | لَهَا كَانَ لِي فِي الصَّالِحِينَ مُقَامٌ |
| وَ تَمَنَعْنِي مِمَّا تَظُنُّ حَفِظْتَنِي        | وَ آبَاءَ صِدْقِ سَالِفُونَ كِرَامٌ       |
| وَ تَمَنَعْنِي أُمُّ أُمَّتٍ صَلَاتُهَا          | وَبَيْتُهَا فِي قَوْمِهَا وَصِيَامٌ (۲)   |

وزید بن وهب گفت عبدالله مسعود را گفتند نمی بینی این ولید عقبه را که خمر از سر و  
 ریشش میچکد . گفت : مرا تجسس نفرمودند اگر چیزی ظاهر شود انکار کنیم ( وَلَا يَغْتَبُ  
 بَعْضُكُمُ بَعْضًا ) و بعضی بعضی را غیبت کنید . ابوهیره گفت رسول را ﷺ پرسیدند  
 که غیبت چه باشد ؟ گفت آنکه کسیرا چیزی گویند که او را از آن کراهت باشد اگر آن  
 چیز در او بود غیبت باشد ، و اگر نباشد بهتان باشد . معاذ جبل گفت با رسول الله بودم در حدیث

(۱) آیا راهی نیست بیاده که بنوشم و راهی نیست به نصر بن حجاج .

(۲) بجان خودم قسم که اگر مرا بیرون کنی و برانی در حالتی که گناهی نکرده ام این عمل بر  
 تو حرام است . مرا گناهی نیست مگر آنچه تو گمان کردی و بعضی گمانها را اگر انسان راست پندارد  
 گناه کرده است . اگر زنی بنام ذلفا روزی آوازی خواند ، و زنان در دل آرزوها دارند که یکی از آنها  
 عشق است ، آیا از آواز او در باره من گمان خطائی کردی که اگر من مرتکب آن خطا شده بودم باید  
 از پارسایان دور بنشینم . مرا باز میدارد از آن عمل که تو گمان کرده ای درباره من پرهیزکاری و خویشتن  
 داری من و پدران درستکار من که در گذشته اند و بزرگوار بودند و مادری که نماز درست و تمام میخواند  
 و در خانواده شریف بوده و روزه میگرفت . این اشعار و گفتار مبنی بر حکم اسلام است که ولایه بر آری  
 و صوابدید خود حق ندارد نهدر نوع مجازاتی که بنظرشان صواب باشد در هر مورد که بخواهند اجرا نمایند .

مردی فرا رسید حاضران گفتند که او مردی است که آن خورد کش دهند و آنکه بر نشیند کش بر نشانند ، رسول ﷺ گفت غیبت کردید آنمرد را ، گفتند یا رسول الله این غیبت باشد که مادر او چیزی گوئیم که در او باشد ؟ گفت بس باشد شما را بزه آنکه از برادران آن گوئید که در او باشد . ابوهریره گفت پیش رسول حاضر بودم مردی حاضر بود برخاست و در او ضعفی بود قومی گفتند عاجز مردیست این ، رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت غیبت کردید و گوشت او خوردید . آنکه حق تعالی غیبت را مثل زد گفت (أُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُ لَهُ) (خواهد یکی از شما که گوشت برادرش خورد در آن حال که مرده باشد ؟ نخواهی بهیچ حال . کهمس گفت از میمون شاه شنیدم (۱) ، و این میمون را بر حسن بصری تفضیل دهند اصحاب اخبار ، و گویند میمون کسانی را دید که حسن ندید ، او گفت در خواب دیدم شبی که زنگی مرده را بیاوردند و پیش من نهادند و گفتند بخور گفتم چگونه خورم گوشت مردار را گفتند چنانکه غیبت کردی فلانرا . گفتم والله که من در او خیر و شر نگفتم گفتند نه پیش تو او را غیبت میکردند و تو میشنیدی ؟ گفتم توبه کردم که غیبت نکنم و رها نکم تا کسی را پیش من غیبت کنند . رسول ﷺ گفت «السامع للغيبة أحد المغتابين» گفت شنونده غیبت یکی باشد از غیبت کنان . حکایت کردند از بعضی صالحان که گفت در فلان گورستان نشسته بودم مردی جوان جلد بگذشت بما گفت این و امثال این و بال باشند بر مردمان . چون شب در آمد بخفتم در خواب دیدم آن مرد را بیاوردندی و در جنازه نهاده پیش من بنهادند و کاردی بدست من دادند گفتند بخور گفتم یا سبحان الله چند سال است که گوشت حیوانات نخوردم گوشت مردار چگونه خورم گفتند چرا غیبت کردی او را گفتم توبه کردم و یکسال بآن گورستان آمد و شد میکردم تا باشد که آن مرد را به بینم و از او حلالی خواهم پس از یکسال او را دیدم خواستم تا از او حلالی خواهم او ابتدا کرد و گفت توبه کردی ؟ گفتم آری گفت برو برجای خود ، و پسرعم ابوهریره گفت ماعز نزدیک رسول آمد و بر خویشتن گواهی دادسه بار بزنا رسول ﷺ هر بار روی بگردانید بیار چهارم صحابه گفتند یا ماعز اگر دگر باره بگوئی رسول تو را رجم فرماید گفت خود برای آن میگویم یا رسول الله زینت فطهرنی . زنا کردم ای رسول مرا پاک کن ، رسول ﷺ بفرمود تا او را رجم کردند بعد از آن رسول ﷺ بدو مرد بگذشت که ایشان حدیث ماعز کردند یکی میگفت دیگری را که دیدی اینکه ماعز کرد خدای پرده باو فرو پوشید او خویشتن را رسوا کرد

(۱) ظاهراً میمون بن مینا صحیح است .

تارجم کردند او را چنانکه سگ را ، پس رسول ﷺ بایشان هیچ سخن نگفت ایشان بر خاستند و با رسول میرفتند بخرا به ای رسیدند خری مرده در آنجا فکنده بود رسول ﷺ گفت بروید و از آن مردار بخورید گفتند یا رسول الله تن و جان ما فدای تو باد مردار را چگونه خوریم گفت شما گوشت ماعز را خوردید و آن بر تراست از این ، ندانید که او در جویهای بهشت میغلطد .

انس مالک روایت کرد که رسول ﷺ گفت که شب معراج که مرا با آسمان بردند بجماعتی بگذشتم که ایشان را ناخن و چنگال بود ازمس و روی خود میخراشیدند بآن ، من گفتم اینان که اند ؟ گفتند آنانند که درد دنیا گوشت مردم خوردندی و در أعراض ایشان وقیعت کردند و غیبت مردم کردند (وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ) و از خدای بترسید خدای تعالی توبه پذیرنده و بخشاینده است . جابر عبدالله انصاری و ابو سعید خدری روایت کردند که رسول ﷺ گفت غیبت از زنا سخت تر است گفتند یا رسول الله چگونه ؟ گفت برای آنکه زانی از زنا که توبه کند خدای تعالی توبه او را قبول کند و صاحب غیبت اگر توبه کند از او قبول نکنند و او را نیامرزدند تا مغتاب او را عفو نکند . گفتند یکی ابن سیرین را گفت من ترا غیبت کردم مرا حلال کن گفت حلال نکنم چیزی که خدای بر تو حرام کرده است . در خبر است که عیسی ابن مریم علیه السلام یکر و زوا صاحبش را گفت چه گوئید اگر باد بر آید و جامه از عورت یکی از شما بازدارد چه کنید گفتند جامه برو فرو پوشیم گفت لابل از آنانید که جامه از عورت او دور کنید و عورت او آشکارا تر کنید . این مثلی بود که زدمردی را که غیبت کسی میکند و دیگری یاری میدهد او را بر آن و او را زیادت میکند . «یا ایها الناس اننا خلقناکم من ذکر و انثی - الایه» عبدالله عباس گفت این در ثابت بن قیس بن شماس آمد آنکه که آن مرد را گفت که او را جای نداد بر رسول ﷺ : أنت ابن فلانة ، تو پسر فلان زنی ، رسول ﷺ گفت : کیست که نام فلانه میبرد ؟ ثابت برخاست و گفت منم یا رسول الله گفت در روی این قوم نگر ، در نگرید گفت چه میبینی ؟ گفت می بینم گروهی مختلف ألوان را از سیاه و سفید و سرخ . گفت ترا بر اینان فضل نیست مگر بدین ، خدای تعالی در ثابت و در صاحب او این آیت فرو فرستاد «یا ایها الذین آمنوا إذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم» و این آیت «یا ایها الناس اننا خلقناکم من ذکر و انثی» تا آن تأذیب او باشد و این تأذیب آن دگر . مقاتل گفت چون رسول ﷺ مکه بگشاد بلال را فرمود تا بر بام مکه رفت و بانگ نماز کرد . عتاب بن اسید گفت الحمد لله که پدرم نمانده است تا این بدیدی ، و حارث بن هشام گفت محمد جز این کلاغ سیاه را نیافت

تا مؤذن خود کردی ، سهیل بن عمرو گفت اگر خدای چیزی خواهد بگرداند ، ابوسفیان بن حرب گفت من چیزی نمیارم گفت ، هر چه ما میگوئیم خدای آسمان محمد را خبر میدهد. خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و رسول را ﷺ از همه خبر داد رسول ﷺ همه را بخواند و خبر داد هر یکی را از آنچه گفته بودند. خدای تعالی این آیت فرستاد و ایشان را زجر کرد از آنکه بلقب فخر کنند و به بسیاری مال ، و درویشان را حقیر دارند . یزید بن سمره گفت. رسول ﷺ در بازار مدینه میگذشت غلامی سیاه را در بازار میفروختند و او میگفت شرطی است هر آنکه مرا بخرد مرا با اوقات نماز مانع نشود که من پنج نماز در قفای رسول بجماعت میگذارم ، و مردی باین شرط خرید و او پنج نماز در قفای رسول میکرد و رسول ﷺ آن غلام را همه وقت میدید ، روزی چند برآمد که او را ندید ، خواجه غلام را گفت غلام کجاست ؟ گفت یا رسول الله تب دارد رسول او را گفت بیا تا برویم و او را پرسیم آنگه برفت و او را پرسید روزی چند بر آمد صاحب غلام را پرسید که چون است گفت یا رسول الله او در حالت خود است رسول ﷺ برخاست و ببالین اورفت و او در حالت نزع بود بعد از ساعتی غلام جان داد و بایش خدای رفت رسول ﷺ تولای غسل و تکفین و دفن او بکرد ، مهاجر و انصار را از آن غمی عظیم حاصل شد که ما خانمان خود را رها کرده ایم و در خدمت رسول بیامده و هیچ کس این ندیدیم از او در زندگی و بیماری و مرگ ، که این غلام سیاه دید ، انصار گفتند ما بجان و مال و خانمان مواسات کردیم غلام حبشی بر ما بگزید ، خدای تعالی این آیت فرستاد برای عذر رسول ﷺ و باز نمود که نسب را اثری نیست و انما کار تقوی دارد و پرهیز کاری . گفت :

( يَا أَيُّهَا النَّاسُ ) خطابست با جمله آدمیان از زن و مرد و عرب و عجم و برده و آزاد جز کودک و دیوانه و ناقص عقل که از او خارج اند بدلیل عقل ( إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ ) ما بیافریدیم شما را از نرو ماده و از مردی و زنی یعنی آدم و حوا ﷺ ( وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا ) و شمارا شعوب کردیم و هی جمع شعب ، و شعب از قبیله برتر باشد که رأس القبائل بود و سر جمهور باشد چون ربیع و مضر و اوس و خزرج و ایشان را شعب برای تجمع و تفریق گویند که ایشان جامع باشند جمله فرزندان را و فرزندان از ایشان متفرق شوند چنانکه شاخ درخت از درخت منشعب شود. و شعب از اعداد است بمعنی جمع باشد و بمعنی تفریق و مرگ را برای این شعوب گویند. آنگه فرود شعوب قبائل بود یکی را قبیله گویند و آن چنان است که بکر از ربیع و تمیم از مضر ، و بعد از قبایل عمائر باشد یکی را عماره گویند بفتح العین ، و این چنان باشد که شبان از بکر ، و دارم از تمیم. و دون العمائر البطون ، یکی را بطن گویند و آن چنان باشد

که بنو غالب و لؤی از قریش ، و پس از بطون أفضاخ باشد یکی را فخذ گویند و آن چنان که بنو هاشم و بنو امیه از بنی لؤی آنکه فضايل و عشایر بود یکی را فصیله و عشیره گویند . و گفته اند شعوب از عجم باشد و قبائل از عرب و اسباط از بنی اسرائیل ، ابورزین و ابوروق گفتند شعوب آنان باشند که نسبت نکنند ایشان را با کسی بل نسبت ایشان با شهری باشد یا زمینی و قبائل آن باشد که نسبت کنند خود را با پدران ( لِتَعَارَفُوا ) برای آنکه تا یکدیگر را بشناسید در قرب نسب و بعد او نه برای آن تا یکدیگر را فخر آرید . اعمش خواند « لتتعارفوا » بدو تاء عبدالله عباس خواند « لتعرفوا » بی الف ( أَنْ أَكْثَرَ مَكْرَهُمْ ) بفتح الف چنانکه آن تعلق دارد بتعرفوا تا بدانید که گرامی ترین شما بنزدیک خدای تعالی پرهیز کارتر است از شما . و عامه قرآء بکسر الف خواندند بر ابتدا یعنی گرامی ترین شما برخدای متقی تر است . قتاده گفت در این آیت « إِنَّ أَكْرَمَ الْكِرَامِ التَّقْوَى وَالْأَمُّ لِلْؤُمِّ الْفَجُورِ » و رسول ﷺ گفت « من سرّه أن یکون أكرم الناس فلیتق الله » هر که خواهد که کریم ترین مردمان باشد گو از خدای بترس . و نیز گفت علیه السلام « کرم الرجل دینه و مروّته تقواه و أصله عقله و حسبه خلقه » کرم مرد دین اوست و مروّته او پرهیز کاری او و اصل او عقل او و حسب او خوی نیکوی او . عبدالله عباس گفت کرم دنیا توانگریست و کرم آخرت پرهیز کاری ( إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ) و خدای تعالی دانا و با خبر است . عبدالله عمر گفت رسول را ﷺ دیدم بر ناقه قصوا نشسته روز فتح مکه ارکان استلام میکرد بچوبی که در دست داشت بر شبیه عصا و مسجد الحرام چنان بود که هیچ جای نبود آنجا که شتری بجنبند آنکه برون آمد و مردم با او برون آمدند خطبه ای کرد و حمد و ثنای خدای تعالی کرد آنکه گفت ای مردمان حمیت جاهلیت از شما بردند و تفکّه و مزاح او و فخر کردن پیدران « انما الناس رجالان » مردمان دو مردند یکی تقی و کریم برخدای تعالی و یکی فاجر شقی خوار بر خدای تعالی ، آنکه این آیت بخواند و گفت « أقول قولی هذا و أستغفر الله لی ولکم » . و یحیی بن ابی کثیر روایت کرد که رسول ﷺ گفت « إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ » و انما أنتم بنو آدم فأكرمکم علی الله أتقیکم » خدای تعالی بصورت های شما ننگرد و نه بمال های شما و لیکن بدل های شما ننگرد و عمل های شما ، همه فرزندان آدمید گرامی ترین شما برخدای آنست که پرهیز کارتر باشد . عطا گفت از ابوهریره که فردای قیامت خدای تعالی گوید من نسبی کردم و شما نسبی کردید ، من کریم ترین آنرا کردم که پرهیز کارتر باشد ، و شما گفتید فلان بن فلان ، و من

امروز نسب خود رفیع کنم و نسب شما وضع کنم ، «أین المتقون» ؟ پرهیزکاران کجا اند ؟ از رسول ﷺ پرسیدند که کریمترین مردمان کیست گفت متقی تر و پرهیز کارتر و شاعر گفت :

مَا يَصْنَعُ الْعَبْدُ بِعِزِّ الْغِنَىٰ وَ الْعِزُّ كُنْزُ الْعِزِّ لِامْتَقِي

مَنْ عَرَفَ اللَّهَ فَلَمْ يُغْنِهِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ فَذَاكَ الشَّقِيُّ (۱)

(قالت الأعراب 'أمنّا - الآية) آیت در جماعتی از بنی اسد آمد که به نزدیک

رسول ﷺ آمدند و اظهار کلمه شهادت کردند و در دل ایمان نداشتند و راههای مدینه پلید می داشتند و نرخهای گران و بامداد و شبانگاه پیش رسول می آمدند و میگفتند أنتک العرب بأنفسها علی ظهور رواحلها وجئناک بالأثقال والذراي . عرب بنزدیک تو آمده است بر پشت رواحل و ما آمده ایم و فرزندان و بینه را پیش تو آوردیم ، برسپیل منت برسول ، وما باتو قتال نکردیم چنانکه بنو فلان و بنو فلان کردند و بطمع صدقه آمده بودند میگفتند أعطنا مارا عطا ده ، خدای این آیت فرستاد درایشان . سدی گفت آیت در اعراب مزینه و جبینه و أسلم و أشجع و غفار آمد که اظهار ایمان کردند برای آن تا ایمن شوند چون رسول ﷺ ایشان را بحدیبیه خواند باز ایستادند و نرفتند خدای تعالی این آیت فرستاد «قالت الأعراب آمنّا» اعراب گفتند بگرویدیم و ایمان آوردیم گفت بگوی ای محمد که ایمان نیاورده اید (وَلَكِنْ قَوْلُوا أَسَلْنَا) ولیکن گوئید اسلام آوردیم یعنی بزبان استسلام کردیم خوف قتل را برای آنکه ایمان بدل باشد و اسلام بزبان و عمل بر شرایع . و آیت دلیل است بر آنکه ایمان دیگر است و اسلام دیگر هم در لغت و هم در شرع ، چه ایمان تصدیق بدل باشد و اسلام اقرار و استسلام باشد و خدای تعالی فرق میان هر دو کرد باثبات اسلام و نفی ایمان و اگر هر دو یکی بودی کلام متناقض بودی آنکه باین رها نکرد گفت (وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) ایمان در دلها شما نشد، أمّا آن آیت که بمعارضه این آرند من قوله «فأخرجنا من كان فيها من المؤمنين فما وجدنا فيها غيريت من المسلمين» معارضه این آیت را شاید برای آنکه مانگفتیم که ایمان ضد اسلام است تا جمعشان بیک جای درست نباشد انما گفتیم که ایمان جز اسلامست و معنی این دیگر است و معنی آن دیگر . و این از فعل دل باشد و آن از عمل جوارح و در آیت گفت ما مؤمنان را از آن جا بیرون آوردیم يك خانه مسلمان یافتیم چه منع است که آن يك خانه مسلمان

(۱) مرد را با عزت غنی چه کار که عزت همه برای پرهیزکار است کسی که خدا را شناخت و این

معرفت او را بی نیاز ساخت او بدبخت است .

هم مؤمن باشد هم مسلمان برای آنکه تنافی نیست میان ایمان و اسلام ، همه مؤمن مسلمان باشد ولیکن همه مسلمان مؤمن نباشد . چه منافقانرا حکم اسلام کنند ولیکن مؤمن نباشند . و قوله « أَسْلَمْنَا » این از باب افعال است بمعنی الدخول يقال اسلم الرجل اذا دخل في السلم كقولهم أشتى وأصاف اذا دخل في الشتاء والصف ، وأصبح وأمسى وأضحى وأعرق وأنجد وأغار وأتهم اذا دخل في الصباح والمساء والضحى ودخل العراق ونجدا و غورا وتهامة چون در این اوقات آید یا در این جایها . ومانند این بسیار است ( وَإِنْ تَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ) و اگر طاعت خدای و رسول دارید بظاهر و باطن بدل و زبان ( لَا يَلْتَكُمُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا ) از اعمال شما چیزی بنکاهاند و ظلم نکند و جزاء آن باز نگیرد .

ابو عمرو و یعقوب خواندند « لا یألتکم » بالف اعتباراً بقوله « و ما ألتناهم من عملهم من شيء »  
یقال ألت یألت ولات یلیت لغتان قال الشاعر :

أَبْلِيغٌ بَنِي ثَعْلٍ عَنِّي مُغْلِقَةٌ جَهْدَ الرِّسَالَةِ لَا أَلْتَا وَلَا كَسَدًا (۱)

و دیگران خواندند « لا یلتکم » من باب لات یلیت لیتأ قال رؤبه :

وَلَيْسَلَةَ ذَاتِ نَدَى سَرَّيْتُ وَ لَمْ يَلِيْنِي مِنْ هَوَاهَا لَيْسَتُ (۲)

( إن الله غفورٌ رحيمٌ ) که خدای آمرزنده و بخشاینده است . آنکه ایمان با تحقیق

را بیان کرد گفت :

( إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا ) گفت مؤمنان آنان

باشند که خدای را بر است دارند و پیغمبر را شك نکنند و جهاد کنند بمال و جان در سبیل

خدای ( اُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ) فی ایمانهم ایشان راست گویان باشند در ایمانشان ته آنان

که از بیم شمشیر ایمان آرند یا بطمع عطا چون این آیت آمد اعراب بیامدند و سو گند خوردند

که ما مؤمنیم بسر و علانیه بدل و زبان خدای دانست که دروغ میگویند آیت فرستاد :

( قُلْ أَنتُم مِّنْهُنَّ اللَّهُ بِدِينِكُمْ ) خدای راهی بیاموزیدین خود را ، و خدای تعالی غیب

آسمان و زمین داند و آنچه در آسمان و زمین باشد و رَوَدُ و او بهمه چیزی عالم است . آنکه گفت :

( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْلِمُوا ) بر تو منت می نهند که اسلام آورده اند بگو منت منهد

بر من باسلام خود ( بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ ) بل خدای تعالی منت نهاد بر شما که شمار هدایت

کرد با ایمان و تمکین و تقویت کرد اگر راست میگوئید که مؤمنید .

(۱) بنی ثعل را خبرده بدرستی نه از آن که گفتم کم کن و نه دروغ بگوی .

(۲) چه بسا شب نمناک با باران که سیر کردم و هیچ چیز مرا از هوای آن زن منع نکرد .

(إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) خدای داند غیب و نهانی آسمان و زمین (وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْلَمُونَ) ابن کثیر بیاء خواند. خدای داناست بآنچه ایشان میکنند و باقی قرآء بقاء خطاب یعنی خدای داناست بآنچه شما میکنید .

### سورة ق

بدانکه این سوره مکیست ، و چهل و پنج آیت است ، و سبب و پنجاه و هفت کلمه است و هزار و چهارصد و نود و چهار حرفست ، و روایت است از زر بن حبیش از ابی کعب که رسول ﷺ فرمود هر که او سوره ق بخواند خدای تعالی سكرات و شادانمرگ بر او آسان کند .

### سورة ق خمس و اربعون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۲) بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ

سوگند بقرآن بزرگوار بلکه شکفت کردند که آمد آنها را بیم کننده از آنها پس گفتند کافران

هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ (۳) إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ (۴) قَدْ

این چیز شکفتی است آیا چون مردیم و شدیم خاک این بازگشتی است دور بتحقیق

عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ (۵) بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ

دانستیم آنچه را کم میکند زمین از آنها و نزد ما کتابی است نگهدارنده بلکه تکذیب کردند بحق

لَمَّا جَاءَهُمْ فِي أَمْرِ مَرْجِعِهِ (۶) أَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا

چون آمدشان پس آنها در کاری شوریده اند آیا پس نظر نکردند بسوی آسمان بالایشان چگونه بنا نهادیم آنرا

وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (۷) وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا هَا وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا هَا وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا هَا

و آراسته کردیم آنرا و نیست مر آنرا از شکافی و زمین را کشیدیم آنرا و افکندیم در آن کوهها

وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۸) تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۹)

و رویانیدیم در آن از هر جفتی خوش آینده و بینشی و پندی است برای هر بنده بازگشت کننده



وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ (۱۰) وَالنَّخْلَ

و فرودستادیم از آسمان آبی را بابرکت پس رویا نیدیم بآن بهشتها و دانه درویده و خرما ستان

بِاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ (۱۱) رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مِثْلًا كَذَلِكَ

قد کشیده که مر آنراست شکوفه برهه نشسته روزیست برای بندگان و زنده کردیم بآن زمینی مرده را همچین است

الْخُرُوجُ (۱۲) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ (۱۳) وَ عَادُ

بدر آمدن تکذیب نمودند پیش از آنها گروه نوح و اصحاب رس و ثمود و عاد

وَ فِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ (۱۴) وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمٌ تُبَعِّعُ كُلُّ كَذِّبِ الرَّسَلِ

و فرعون و برادران لوط و اصحاب ایکه و گروه تبع همه تکذیب کردند پیغمبرانرا

فَحَقُّ وَعِيدِ (۱۵) أَفَعَيْبِنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۵)

پس حقت و وعید من آیا پس عاجز شدیم بآفرینش اول بلکه آنها در شکنند از آفرینش تازه

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسَّوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ

و بتحقیق آفریدیم آدمی را و میدانیم آنچه را وسوسه کند بآن نفس او را و ما نزدیکتریم بسوی او از رشته

الْوَرِيدِ (۱۶) إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ (۱۷) مَا يَلْفِظُ

کردن چون فرا گیرند فرا گیرندگان از راست و از چپ نشسته بیرون نیفکنند

مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱۸) وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا

هیچ گفتاری جز آنکه نزد اوست نگهبانی آماده و آمد بیهوشی مرگ برستی اینست آنچه

كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (۱۹) وَ نَفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ (۲۰) وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ

بودی از آن میگریختی و دمیده شود در صور اینست روز موعود و آمد هر تنی

مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ (۲۱) لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ

با او راننده و گواهی بتحقیق بودی در بی خبری از این پس برداشتیم از تو پرده ات را

فَبَصَّرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲۲) وَ قَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ (۲۳) أَلْقِيَ فِي

پس چشم تو امروز تیز است و گفت هم نشین او اینست آنچه نزد من آماده است بیفکنید در

جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ (۲۴) مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ (۲۵)

جهنم هر کفران کننده عناد کننده را منع کننده مرغیر را تمدی کننده بشک اندازه را

الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (۲۶) قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا

آنکه قرار داد با خدا خدایانی دیگر پس بیفکنیدش در شکنجه سخت گفت همدم او پروردگار ما

مَا أَطْعَمْتُهُ وَلَا كُنَّ كَانٍ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۲۷) قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ

گمراه نکردم او را ولیکن بود در گمراهی دور گفت خصمی مکنید نزد من و بتحقیق پیش افکندم

إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ (۲۸) مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۲۹) يَوْمَ

بسوی شما بوعدید بدل کرده نشود گفتار نزد من و نیستم من بستمکار مربندگان را روزیکه

نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ (۳۰) وَ أُرزِلَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ

میگوئیم مرجهنم را آیا پر شدی و میگوید آیا هیچ افزونی است و آراسته شود بهشت برای پرهیزکاران

غَيْرَ بَعِيدٍ (۳۱) هَذَا مَا تُوَعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ (۳۲) مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ

غیر دور اینست آنچه وعده شوید برای هر بازگشت نگاهبان هر که بترسد خداوند را

بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (۳۳) أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ (۳۴) لَهُمْ

به پنهانی و آید بدل انا به کننده درآیند آنرا بسلام اینست روز پاینده مرآنها راست

مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ (۳۵) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ

آنچه میخواهند در آن و نزد ماست افزونی و چند هلاک کردیم پیش از آنها از قرنهای که سخت تر بودند

مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۶) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ

از آنها بکوشش در شهرها آیا هیچ گریزگاهی است بتحقیق در این یاد آوردنی است برای آنکه باشد

لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ (۳۷) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا

او را دلی یا فرا گرش داد و اوست گواه و بتحقیق آفریدیم آسمانها و زمین را و آنچه

بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ (۳۸) فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ

میان آنهاست درشش روز و نرسید ما را رنجی پس شکبیا باش بر آنچه میگویند و تسبیح کن

بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ شَمْسٍ وَقَبْلِ الْغُرُوبِ (۳۹) وَ مِنْ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ

بحمد پروردگارت پس از مطلع آفتاب و پیش از غروب و از شب تسبیح کن او را و عقبهای

السُّجُودِ (۴۰) وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۴۱) يَوْمَ يَسْمَعُونَ

سجده ها و گوش بده روزی که ندا دهد ندا دهنده از مکانی نزدیک روزیکه می شنوند

الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ (۴۲) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ إِنَّا

فریاد را بحق این است روز بیرون شدن بتحقیق ما زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ما

الْمَصِيرُ (۴۳) يَوْمَ تَشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (۴۴)

بازگشت است روزیکه میشکافد زمین از آنها بشتاب این برانگیختنی است بر ما آسان

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ (۴۵) فَذُكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ

ما دانا تریم بآنچه میگویند و نیستی تو بر آنها جبرکننده پس یند ده بقرآن آنرا که

يَخَافُ وَ عَيْدٍ (★) .

میترسد و عذاب را .

قوله تعالی ( ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ) عبدالله عباس گفت «ق» نامی است از نامهای خدا

که قسم یاد کرد باو . قناده گفت نامی از نامهای قرآن است . قرطی گفت افتتاح نامهاست که ابتدایش «ق» باشد چون قدوس و قادر و قاهر و قریب و قاضی و قابض . شعبی گفت فاتحه سورتست . یزید و عکرمه و ضحاک گفتند نام گوهی است محیط بگرد زمین از زمرد سبز و حضرت آسمان از رنگ اوست ، و کناره‌های آسمان برو نهاده است ، و آنچه بدست

(۱) حق آن است که ق و صاد و نون و سایر حروف معجم قرآن اشاره بموجوداتی بدین نامها

نیست و آنها که ق را اشاره بکوهی بنام کوه قاف دانسته یا اثبات کوه بدین نام کرده اما ق را در قرآن اشاره بدان نگرفته‌اند مقصودشان از احاطه آن بزمین احاطه کمر بندی است مانند خط استواء که گرد زمین را فرا گرفته شاید این رشته کوه قفقاز است که از مشرق تا شمال چین امتداد دارد و از مغرب تا شمال اسپانیا به نصف کره زمین که خشکی است احاطه کرده اما سایر اقصای در کوه قاف معتبر نیست مثل آنکه آسمان روی آن قرار دارد و از زیر جسد سبز است و در معجم البلدان گوید قدما کوه قاف را البرز مینامیدند .

مردمان افتد از سنگ پاره‌های آنست و این روایت ابوالجوزاست از عبدالله . وهب منبه گفت ذوالقرنین بکوه قاف رسید پیرامن او کوه‌های خرد دیداورا گفت توجه کوهی یعنی موکلان اورا؟ گفت من کوه قافم گفت این کوه‌های خرد چیست پیرامن تو؟ گفت عروق زمین است و هیچ شهر نیست از شهرها و إلا عرقی از عروق او متصلست بمن چون خدای تعالی خواهد تا زمین بجنابند مرا بفرماید تا عروق آن زمین بجنابم (۱) گفت یا قاف مرا خبرده بچیزی از عظمت خدای تعالی گفت شأن خدای ما جل جلاله عظیمست و از عظمت شأن او کمینه آنست که از پس من زمینی است طول پانصد ساله در عرض پانصد ساله راه از برف که ازسختی سرما بهری بهری را میکشند اگر آن نبود من از گرمای دوزخ بسوختمی . گفت زیاد کن گفت جبرئیل پیش خدای تعالی ایستاده است از ترس خدای میلرزد خدای تعالی از هر لرزه‌ای که اورا می‌باشد صد هزار فرشته می‌آفریندپیش خدای تعالی می‌ایستند سر در پیش افکنده سخن نیارند گفتن، چون خدای دستوری دهد ایشانرا در سخن گفتن ، گویند لا إله إلا الله وهو قوله « يوم يقوم الروح والملائكة صفاً لا يتكلمون إلا من أذن له الرحمن » یعنی لا إله إلا الله . فرآء گفت شنیدم از بعضی اهل علم که در تفسیر «ق» گفت قضی الله ما هو کائن . خدای تعالی حکم کرد بهره چه بودنی است ، ابوبکر وراق گفت ای قف عند امرنا و نهینا ، وقف کن عند امر و نهی ما ، و از آن تعدی مکن . و گفتند معنی آنست که قل یا محمد . أحمد بن عاصم گفت «ق» قرب الله من عباده فی قوله « و إذا سئلك عبادي عني فإني قريب » ابن عطا گفت أقسم بقوة قلب حبیبه قسم کرد بقوت دل رسول ﷺ چون تحمل اعیاء رسالت کرد « والقرآن المجید » او قسم است سو گند خورد بقرآن شریف کریم بر خدای تعالی . در جواب این قسم علماء خلاف کردند کوفیان گفتند «بل عجبوا» جواب او است . أخفش گفت جواب او محذوف است و تقدیر آنست که و القرآن المجید لتبعثن بحق قرآن مجید که برانگیزند شمارا وزنده کنند . ابن کیسان گفت جوابش « ما یلفظ من قول » است و گفتند قد علمنا و قسم را لابد جواب باید و جواب او آن چیز باشد که مقسم علیه باشد و آن بردو ضرب بود یا باثبات باشد یا بنفی ، اگر باثبات بود در جواب او یکی از چند چیز باشد : لام تأکید کقوله « فوربك لنسئلنهم أجمعین » و « إن » ثقیله کقوله « إن ربك لبا لمرصاد » یا « إن » خفیفه چنانکه گفت « تالله إن كنا لفي ضلال مبین » یا « قد » با فعل ماضی کقوله « قد أفلح من زكّیها » و اگر بنفی

(۱) زلزله‌ها در اطراف و نواحی کوه بیشتر است و غالباً در این رشته کوهی است که از مشرق تا

مغرب بر قدیم متصل میباشد یا فروع آن .

باز آید حرفی از حروف نفی باید «ما» یا «لا» یا «لن» کقولهم : و الله ما فعلت ، و لأفعل ، و لن أفعل ذلك أبداً . أما آنچه کوفیان گفتند که «بل» بجواب قسم شاید ، آنرا اصلی نیست ؛ برای آنکه «بل» إضراب را بود و قسم جمله کلامی باشد که بآن جمله را مؤکد کنند، پس از قسم تنها بی مقسم علیه فائده ای حاصل نشود . و فائده از کلام أوّل حاصل نشده إضراب نکو نباشد . و قول أخفش در حذف جواب قسم نکواست . آنکه گفت ( بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ ) از کلام أوّل إضراب کرد و گفت بل شگفت میدارند که بایشان آمد پیغمبری هم از ایشان ترساننده و إعلام کننده هم از حسب و نسب ایشان که او را دانند و شناسند تا ایشان را بقول او سکون نفس باشد و در نفس و اصل او طعنی نتوانند زدن . آنکه گفت کافران میگویند این کاری عجب شگفت است . آنکه حکایت قول ایشان کرد و تعجب ایشان از بعث و نشور .

( إِذَا مَثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ) گفتند بلفظ استفهام برسبیل استبعاد که چون ما خاک شویم از پس آنکه بمرده باشیم ، در کلام محذوفی هست آنجا بر تقدیر آنکه نرجع بعد ؟ ذلك رجع بعید ، ما را باز زنده کنند ؟ این دوراست و رجوع متعدی باشد و رجوع لازم . آنکه گفت :

( قَدْ عَلِمْنَا ) ما دانیم که زمین چه نقصان کرده است از ایشان و از گوشت و خون ایشان چه مقدار خورده است . و گفتند معنی آنست که ما دانیم که کدام عضو از ایشان بیوسد و کدام استخوان بماند برای آنکه درخبر آمد که از بنی آدم همه چیز بیوسد إلا استخوان دمغزه (۱) و هو العظم الذي عليه الالية ، و درخبر آمد که تن های پیغمبران (۲) و اوصیاء و شهدا بیوسد . سدی گفت مراد آنست که ما دانیم چند کس بمیرند و چند کس بمانند ( و عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ ) ای محفوظ من الشیاطین و بنزدیک ما نوشته است محفوظ و نگاهداشته از شیاطین و از آنکه

(۱) دمغزه ترجمه عصص است و بعید بنظر میرسد این حدیث صحیح باشد زیرا آنچه دیده شده است

استخوان عصص اموات نیز پوسیده بوده . و شاید تاویلی دارد که شرحش مناسب نیست .

(۲) در روایتی آمده است که حضرت عسکری علیه السلام استخوان یکی از پیغمبران را از میان

انگشتان کشیش نصرانی بیرون آورد وقتی که باران نیامده بود و مسلمین میرفتند باستسقا و باران نمی آمد .

اما کشیش با نصاری میرفتند و باران میبارید و این موجب گمراهی مردم شد حضرت عسکری برای رفع

شبهه از مردم آن استخوان را بیرون آورد تا مردم بدانند این اجابت دعا نه برای تقرب نصرانی است

بلکه باحترام آن استخوان است که وسیله او بود .

مدرس شود و مغیر و مبدل و آن لوح محفوظ است که جمله کائنات بر آن نوشته اند .  
 ( بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ ) بل این کافران حق را دروغ داشتند چون بایشان  
 آمد یعنی قرآن ( فَهَمُّ فِي أَمْرِ مَرْجٍ ) ایشان در کاری اند مختلط و متلبس . عبدالله عباس  
 گفت مختلف ، و بروایتی دیگر از او منکر . مجاهد گفت ملتبس ، ابن زید گفت مختلط ، و  
 گفتند فاسد ، و گفتند متغیر و این اقوال متقارب است و أصل او اضطراب و قلق باشد ، يقال  
 مرج أمر الناس ومرج الخاتم . قال الشاعر :

مَرْجَ الدِّينِ فَأَعْدَدْتُ لَهُ مُشْرِفَ النُّجَارِكِ مَحْبُوكَ النَّكْتَدِ (۱)  
 و فی الحدیث «مرجت عهودهم و اماناتهم» و قال أبو ذؤب :

فَجَالَتْ وَالتَّمَتَّسْتُ بِهِ حَشَاهَا فَخَرَّ كَنَانَهُ خُوطٌ مَرْجٍ (۲)

و المرج من هذا ، الذي هو إرسال الدواب في المرعى لأنها تختلط و تضطرب هناك و  
 يسمي الموضع أيضاً مرجاً مرغزاراً برای آن مرج خوانند .

( أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ ) گفت نمی نگرند اینان در آسمان که ما  
 چگونه بنا کردیم آن را و بیاراستیم بستارگان ( وَ مَالِهَا مِنْ فُرُوجٍ ) و در او هیچ شکافی نیست و الفرج  
 الشق و الفرجة أيضاً و منه الفرج لأنه السعة بعد الضيق . کسائی گفت لیس فیها تفاوت و لا اختلاف .  
 ( وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا ) و زمین را بکشیدیم و بگستریدیم ( وَ الْأَقْيُنَا فِيهَا ) و  
 کوهها را بر و افکندیم تا منقله او باشد برای آنکه مانند کشتی بود بر آب ( وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ  
 زَوْجٍ بَهِيحٍ ) ای من کل لون حسن و بر او برویاندیم از هر لون نبات نکو ، و بهیج فعلیل باشد بمعنی  
 مفعول ، از بهجت و هی السرور یعنی هر که دو او نگرند شاد شود .

( تَبْصِرَةٌ ) و تذکیر کردیم تا با شما نمائیم و یاد دهیم ( لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ) هر بنده  
 تائب را ، و این تبصره و تذکیر است همه را ولیکن ذکر ایشان کرد برای آنکه ایشان منتفع  
 بودند ، و تفعله از بناء تفعلیل باشد و مثله التذكرة و التكملة .

( وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا ) گفت فرو فرستادیم از آسمان آبی مبارک یعنی  
 آب باران ( فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ ) و برویاندیم با او بوستانها ( وَ حَبَّ الْحَصِيدِ ) و دانه کشتی  
 که بدروند چون گندم و هر دانه که آن را بقوت بخورند آدمیان از هر نوعی ، و حصید فعلیل است

(۱) دین مضطرب و آشفته گشته برای آن اسبی آماده کرده ام بلند کاهل و گوشت دوش را و در هم  
 پیچیده و محکم .

(۲) در صف تیر و شکاری است یعنی شکار چرخید و من اعضای درونی او را خواستم و تیر سوی او  
 افکنده شد که مانند شاخ درخت چند شعبه بوده .

بمعنی مفعول و « حب الحصيد » إضافة الموصوف إلى صفته نیست برای آنکه تأویل آنست که وحب النبات الحصيد و مثله مسجد الجامع و ربیع الأوتل و حقّ الیقین ای مسجدالمانکان الجامع و ربیع الشهر الأوتل و حقّ العلم الیقین .

( و النَّخْلَ بِاسِقَاتٍ ) ای و أنبتنا النخل باسقات ای طویلات و نیز برویانیدیم بآب باران درختان خرما درازبالا . عبدالله بن شداد گفت راست بالا . حسن بصری و فرّاء گفتند بسیار بار من قول العرب أسقت الشاة إذا حملت و محلّ او نصب است بر حال و روایت کردند که رسول ﷺ خواند « باسقات » بصاد و صادوسین متعاقب باشند در بسیاری حروف ( لها طلع نضید ) آنرا بری باشد مر کب ، و نضید فعیل است بمعنی مفعول . مسروق گفت درختان بهشت از ساق تا پسر بمیوه منظوم باشد و میوه او ببزرگی بمانند شکم سبوی باشد ، و جویهای او بر روی زمین رود و اینجا در آیت مراد درختان دنیا است و مورد آیت تذکیر نعمتهای خداست جلّ جلاله .

( رِزْقًا ) ای جعلناها رزقاً ، و نصب او هم بر مفعول له است ای خلقناها لرزق العباد ( و أَحْبَبْنَا بِهِ بِلْدَةَ مِثْنًا ) و زنده کردیم بآن بیابان مرده را یعنی زمین خشک بی نبات را ، و قوله « به » ای بالمطر . أبوهریره گفت چون چندان باران آمدی که ناودان بشریدی رسول ﷺ گفتی امسال قحط نباشد . آنکه گفت ( كَذَلِكَ النُّخْرُوجُ ) یعنی من القبور همچنانکه بینی که بیابان زمین مرده زنده میکنیم و نبات از خاک می بر آریم همچنان مردگان رازنده میکنیم و از گورها بیرون آریم .

( كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ ) آنکه برای تسلی رسول ﷺ گفت پیش از این قوم نوح را تکذیب کردند ( و أصحاب الرّس و ثمود و عاد و فرعون و إخوان لوط ) یعنی قوم او که برادران نسب بودند .

( و أصحاب الأيكة ) و قوم شعيب و قصهای ایشان برفته است ( و قوم تبع ) که او پادشاه یمن بود ، و تبع برای آن خواندند که تبع بسیار داشت و در جاهلیت آتش پرست بودند و پادشاه ایشان اسلام آورد و قوم خود را باسلام خواند و ایشان قبیله حمیر بودند و اطاعت نکردند و او را تکذیب کردند و قصه او و قوم او چنانکه در اخبار آمد از محمد إسحاق و جز او آنست که چون تبع آخر و هو أسعد أبو کرب بن ملکی کرب بود آنکه که از شرق بیامد راه بز مدینه ساخت و چون آنجا رسید بر ایشات غارت نکرد و پسری را از آن خود آنجا رها کرد بخلیفتی و او یمن رفت ، اهل مدینه پسر او را بغدر بکشتند ، او روی بامدینه نهاد بر آنکه مدینه را خراب کند و اهلش جمله را بکشد و مستأصل کند و درختان خرما ببرد این حی

انصاریان چون این حال بشنیدند گرد آمدند و رئیس ایشان آنروز عمر و بن الطله بود من بنی عدی بن النجار ایشان نیز سازکارزار کردند و پیش از آن اهل مدینه مردی را ازان او کشته بودند و در چاهی انداخته که آنرا ذات تومان گفتند تبّع را آن در دل بود تبّع آنجا آمد و بر در مدینه فرود آمد و اهل مدینه با او کارزار میکردند و او با ایشان، بروز کارزار میکرد و مردم از هر دو جانب کشته می شدند و شب تبّع را و قومه را میزبانی میکردند و طعام میدادند و تبّع را از کرم ایشان بدیع آمد گفت کریم مردمانی اند اینان . در آن میانه دو حبر از احبار بنی قریظه دو عالم آنجا آمدند و پسران عمر و بودند و تبّع را گفتند ما آمده ایم تا ترا نصیحتی کنیم نگر تا این عزم که کرده ای از اهلاک و استیصال این شهر تمام نکنی که خدایتعالی ترا این تمکین نکند و ترسیم که هلاک تو و قوم تو در این باشد که این شهر مهاجر پیغمبر است از قریش که در آخر الزمان بیرون آید این جای قرار او باشد. آن سخن ایشان در او گرفت و از آن باز ایستاد و ایشان را حرمت نگهداشت از مکان عملشان و ایشان او را با دین خود دعوت کردند اجابت کرد و در دین موسی شد و این بیتها بگفت در آن واقعه :

|   |   |
|---|---|
| أرَقًا كَأَنَّكَ لَا تَزَالُ تَسْتَهْدِ         | مَا بَالَ نَوْمِكَ مِثْلُ نَوْمِ الْأَرْمَدِ  |
| أُولَىٰ لَهُمْ بِعِقَابِ يَوْمٍ مُّفْهِدٍ       | حَنَقًا عَلَيَّ سِبْطَيْنِ حَلَا يَثْرِبَا    |
| قَسَمًا لِّلْعَمْرَىٰ لَيْسَ بِالْمُتَرَدِّدِ   | وَلَقَدْ حَلَفْتُ بِمِيقِنٍ صِدْقٍ مُّوَلِيَا |
| عِدْقًا وَلَا بُسْرًا يَثْرِبَ يَخْلُدِ         | إِنْ جِئْتُ يَثْرِبَ لَا أَعَادِرُ وَسْطَهَا  |
| حَبْرٌ لِّلْعَمْرُكَ فِي النَّيْهَادِ مُسَوِّدِ | حَتَّىٰ أَنَانِي مِنْ قُرَيْظَةَ عَالِمٌ      |
| مَحْفُوظَةٌ (۱) لِنَبِيِّ مَكَّةَ مُحْتَدِ      | قال أتوجز عن قرية                             |

(۱) این بیت در نسخه خطی من موجود نیست و اینجا تصحیف شده و جای دیگر بخاطر ندارم و معنی جمله شعر این است : از چه خواب تو مانند خواب کسی است که بدرد چشم مبتلا باشد در بیداری گویا تو همیشه شب زنده داری . بر دو سبط بنی اسرائیل که در یثرب منزل کردند (خشم گرفته ای) سزاوار آنان است عقاب در روزی که آنها را تپاه سازد . سوگند خورم قسم راست و مؤکد بجان خودم و سوگند خورنده تردید ندارد که اگر در یثرب روم یک نهال خرما و یک میوه نارس در آنجا نگذارم تا دانشمندی از بنی قریظه نزد من آمد بسیار دانش و در میان یهود سرور و رئیس بود گفت آیا [شکنجه و عذاب خواهی کرد] شهری که خداوند برای پیغمبر مکه نگاه داشته و منزل او است . پس من آنها را عفو کردم اما آنها از عقوبت مطلقاً آزاد نشدند و آنها را برای روز دیگر رها کردم که جاوید خواهد بود . آنها را برای



فَعَفَوْتُ عَنْهُمْ عَفْوًا غَيْرُ مَسْرَبٍ      وَ تَرَكْتَهُمْ لِعِقَابِ يَوْمٍ سَرْمَدٍ  
 وَ تَرَكْتَهُمْ لِلَّهِ أَرْجُو عَفْوَهُ      يَوْمَ الْحِسَابِ مِنَ الْجَحِيمِ الْمَوْقَدِ .  
 وَ لَقَدْ تَرَكْتُ بِهَا لَهُ مِنْ قَوْمِنَا      نَفَرًا أُولِي حَسَبٍ وَ بَأْسٍ يُحْمَدُ  
 نَفَرًا يَكُونُ النَّصْرُ مِنْ أَعْقَابِهِمْ      أَرْجُو بِذَلِكَ ثَوَابَ رَبِّ مُحَمَّدٍ

و این ابیات بعضی برفع گفته است و بعضی بخفض ، و عرب این را اقواء گویند و این از جمله عیوب شعر باشد و آن پنج نوع باشد : اقواء ، اکفاء ، و ایطاء ، و سناد ، و تضمین (۱) و قدما این در شعر بسیار آوردند و عیب نشناخته اند برای آنکه شعر بر بدیهه گفتندی . چون تبّع در دین جهود رفت و قول آن هردو عالم بشنید ایشان را بر گرفت و با خود بیمن برد چون بیمن رسید حمیر رها نکردند که در آنجا رود و گفتند تو از دین ما بر گردیده و در دین جهودی رفته و ایشان را دعوت کرد با دین خود ، و گفت ای بیچارگان بدین دین در آئید که این دین بهتر از دین شماست . گفتند ما با تو بحکومت آتش رویم و ایشان را آتشی بود بیمن در زیر کوهی که آنرا ئدی گفتند که چون ایشان را با یکدیگر خصومتی بودی بآنجا رفتندی این آتش میان ایشان حکم کردی گناهکاران را بسوختی و بی گناهان را نرنجانیدی . تبّع گفت روا باشد، بر این قرار دادند و این دو حبر بیرون آمدند تورات حمایل کردند بیامدند و بر ره آن آتش بنشستند و حمیر نیز بدر آمدند و بتانرا همه بیاوردند و تفرّ بها کردند آتش از شقّ آن کوه بیرون آمد و روی بر حمیر نهاد و ایشان را و بتان را همه بسوخت و این دو حبر را هیچ گزند نکرد ایشان از میان آتش بیرون آمدند بسلامت و تورات میخواندند پیشانی عرق

✽ خدا رها کردم امید عفو از او دارم در روز حساب از دوزخ افروخته و از قوم خود گروهی آنجا گذاشتم چند تن که صاحب نژاد و بشدت و قوت مشهور بودند گروهی که پیروزی دنبال آنها باشد و بدان سبب از پروردگار محمد پاداش میطلبم .

( ) اکفا در قافیه اختلاف حرف روی است که مقارن باشند مانند میم و نون چنانکه اقدام را با اقرا ن قافیه کنند . و ایطاء تکرار قافیه است که يك کلمه بیک معنی در دو بیت آورند ، و سناد اختلاف در حرکات ما قبل ردف است چنانکه عین بمعنی چشم را بفتح عین است با حین بکسر حاء قافیه کنند و تضمین در قافیه آن است که جمله بآن تمام نشود که مگر بشعری که پس از آن آمده باشد . باری ابن هشام صاحب سیره گوید این اشعار مصنوع است و ابن اسحاق آنرا از تبّع نقل کرده صحیح نیست و خود آنرا در سیره نیاورده است و ظاهراً تفصیل احوال او همه ضعیف است و بجز آنکه قرآن بر آن دلالت دارد اعتماد نیست .

کرده و آتش با جای خود شد حمیر که آن بدیدند در دین موسی شدند اُصل جهودی دریمن از آنجا افتاد و ایشانرا خانه‌ای بود که آنرا تعظیم کردند و بنزدیک آن قربانها کردند و از آنجا آواز بیرون آمدی . این عالمان تبّع را گفتند این شیطانی است که اینان را فتنه میدارد بفرمای تا اینجا بشکافند و آنچه آنجا هست بیرون آرند . بشکافتند سگی سیاه بیرون آوردند بکشتند و آن خانه ویران کردند . ابن درید روایت کرد از ابو حاتم از ریاشی که او گفت ابو کرب اُسعَد الحمیری از تباغه بود ایمان آورد به رسول ﷺ پیش از آنکه او را بفرستادند به هشتصد سال و این بیتها او راست در این معنی :

شَهِدْتُ عَلِيَّ أَحْمَدًا أُنَّهُ رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ بَارِي النَّسَمِ

فَلَوْ مُدُّ عُمَرِي إِلَى ذَهْرِهِ لَكُنْتُ وَزِيرًا لَهُ وَإِنَّ عَمَّ (۱)

( کُلُّ كَذَبِ الرَّسُلِ ) اینان همه پیغمبران را دروغ داشته‌اند ( فَحَقُّ وَعَيْدِ )

و عذاب من برایشان واجب شد . این آیت برای تهدید اهل مکه فرستاد ، و قتاده گفت خدای قوم تبّع را ذم نکرد و او از ملوک یمن بود او برت و لشکر بمکه برد تا کعبه را ویران کند او را گفتند این خانه خدای است و خدای این خانه را نگاهدارد و حرمت این خانه فرو مگذار بشنید و کار بست و احرام گرفت و در مکه شد و کعبه را جامه پوشانید و او اوّل کس بود که کعبه را جامه پوشانید .

( أَفَعَيَّبِنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ ) گفت ما فرو ماندم بخلق اول ؟ صورت استفهام است

و معنی جحد ، یعنی فرو نماندم و معنی آنکه چون ما بخلق اول فرو نماندیم که از ناچیز چیز کردیم اولی و آخری که بخلق دوم که اعادتست فرو نمانیم ( بَلِّغْهُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ) بل ایشان در لبس و پوشیدگی اند از خلق نو و آن بعث و نشور است یعنی شاکنند در او .

( وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ ) ما آفریدیم آدمی را ( وَ نَعَلَّمْهُ مَا تُوسَّوْسُ بِهِ نَفْسُهُ )

و دانیم که نفس او او را چه وسوسه کند و در دل چه اندیشه دارد و اسرار و ضمیر او دانیم

( وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ) و ما بدو نزدیکتریم از رگ گردن او . و رید

رگی باشد میان حلقوم و علباوان (۲) قال الشاعر :

(۱) گواهی میدهم بر احمد که او فرستاده خداوند شکافنده بذرها است اگر عمر من تاروزگار

او برسد وزیر و پسر عم او باشم .

(۲) علباوان بینه تشبه واحد آن علبا دورباط محکم است در دوطرف کردن .

فَقَرَّبَ لِلْفَخَارِ مَجَاشِعِيَا إِذَا مَا جَاشَ انْتَفَاحَ الْوَرِيدِ (۱)  
 و اضافهٔ حبل با ورید برای اختلاف لفظ کرد کقولہ حندس الظلم واین مثلثی است که  
 خدای زددر علم او باحوال آدمی برسییل تشبیه و مبالغه .

( إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ ) عامل در ظرف «أقرب» است ، آنکه که تلقی و تقبل  
 کردند آن دو فرشته موکل که خدای تعالی ایشان را بر آدمی موکل کرده است دو بروز  
 و دو شب تا احوال آدمی دانند و افعال او بنویسند ، با آنکه خدای تعالی عالمست بآن ، إلزام حجّت  
 را تا حجّت بر او موجه بود آنکه يك فرشته بر طرف راست او حسّات نويسد و يك فرشته بر  
 چپ او سيّئات نويسد . اگر گویند چرا قعيد گفت و قعيدان نگفت بصريان گفتند أراد عن  
 اليمين قعيد وعن الشمال قعيد فاكتفى بذكر أحدهما عن الآخر كقول الشاعر :

أَنْتَ بِهَا عِنْدَنَا وَنَحْنُ بِهَا عِنْدَكَ رَاضٍ وَالرَّأْيُ مُخْتَلِفٌ (۲)

و راضیان نگفت برای آنکه تقدیر آنست انت بما عندنا راض ، و قال الفرزدق :

إِنِّي تَصَمَّيْتُ لِمَنْ أَتَانِي مَا جِئْتُ وَأَبِي وَكَانَ وَكُنْتُ غَيْرَ عَزْوَ رٍ (۳)

و لم يقل عذوّ رين . [ قعيد ] فعلیست بمعنی فاعل كالعليم و التقدير . و كوفیان گفتند بقعيد قعود  
 خواست برای آنکه ردّ کرد با جنس واحد بجای جمع بنهاد چنانکه رسول که در تشبیه و  
 جمع و واحد بيك لفظ بود قال الله تعالى «أنا رسول رب العالمين» في حكايته عن موسى وهارون عَلَيْهِمَا  
 السلم و لم يقل: رسولا ، قال الشاعر في الجمع :

أَلِكُنِي إِلَيْهَا وَ خَيْرُ الرُّسُو . . . لِي أَعْلَمُهُمْ بِنَوَاحِي النُّخَيْرِ (۴)

أرادوا خير الرُّسُل حضرت أمير المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه روایت  
 کرد که رسول ﷺ گفت جای این دو فرشته بر گوشه های دهن آدمی است (۵) و زبان او

(۱) برای مفاخرت مردی از طائفه مجاشع پیش آورد که چون خشم میگرفت رگ گردنش برافراخته  
 میشد . این بیت بوجه دیگر نیز دیده شد .

(۲) تو با آنچه پیش ماست خرسندی و ما هم بد آنچه نزد تست با آنکه رأی ما برخلاف  
 یکدیگر است .

(۳) ما جن خوش روی و مزاج اذیت برخلاف عذوّ رین بشدید و او - که ترش روی باشد یعنی من و پدرم  
 پیش مهمان که نزد ما آید گشاده روی بودیم نه بدخوی .

(۴) مرا بسوی او فرست که بهترین پیغام برندگان کسی است که بتفصیل خبر آگاه تر باشد .

(۵) این روایت دلالت دارد بر آنکه اجسام مجردند بی ماده که جای بر غذا تنگ نمی کند\*

قلم ایشانست و آب دهنش مداد ایشان و آدمی خوض میکند در آنچه او را بکار نیست و از خدای و از ایشان شرم نمیدارد. ابو امامه روایت کرد که رسول ﷺ گفت کاتب حسنات بردست راست مرد باشد و کاتب سیئات بردست چپ مرد. و کاتب حسنات امیر است بر کاتب سیئات چون مرد حسنتی بکند کاتب حسنات یکی را ده نویسد و چون سیئتی کند کاتب سیئات خواهد تا بنویسد کاتب حسنات که امیر است گوید رها کن او را. باشد که پشیمان شود و استغفاری کند پس يك دو ساعت رها نکند که بنویسد تا هفت آنکه یکی را یکی بنویسند حسن گفت این فرشته‌گان از مرد دور نشوند الا در وقت قضاء حاجت و در وقت خلوت (۱). أبو الجوزاء و مجاهد گفتند همه چیز بروی نویسند تا ناله او در وقت بیماری. عکرمه گفت هیچ بر او ننویسند الا آنچه بر او ثواب و عقاب باشد از طاعت و معاصی؛ و بعضی دیگر گفتند همه چیزی بنویسند آنکه مباحات از او وضع کنند ابوهریره و انس روایت کردند که رسول ﷺ گفت هیچ صحیفه بر خدای تعالی عرض نکنند که در اول و آخر او طاعتی و خیری باشد الا خدای تعالی گوید من تمامی بآنچه در میان این دو طرفست بدو بخشیدم. انس روایت کرد که رسول ﷺ گفت خدای تعالی دو فرشته بر بنده مؤمن موکل کرد تا عمل او بروی نویسند (۲) چون بنده را وفات رسد فرشتگان گویند بار خدایا آن بنده ای که ما موکل او بودیم فرمان یافت. چه فرمائی بآسمان شویم؟ حق تعالی گوید آسمان تمام مملو است از فرشتگان گویند بار خدایا بزمین فرو شویم؟ گوید زمینها مملو است از فرشتگان من. گویند بار خدایا کجا فرمائی؟ گوید بر سر گور آن بنده مقام کنید (۳) و تسبیح و تهلیل گوئید و ثوابش بر او می نویسد تا بروز قیامت.

(ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) گفت هیچ سخن نگوید الا و بنزدیک

و صور مجردة چنین هستند چنانکه مادر ذهن چیزهای فراوان تصور میکنیم و آنها یکدیگر را محو و باطل نمی کنند.

(۱) قول حسن حجت نیست و در خلوت و قضاء حاجت هم کسی که معصیت کند نوشته میشود.

(۲) این دو فرشته نظیر قوه عقلیه نظریه و عملیه است که انسان از سایر افراد حیوان بدان ممتاز است حیوان نه ادراک کلی و مجرد میکند و نه حسن و قبح افعال را تشخیص میدهد. و انسان بقوه نظری خداوند و پیغمبر و معارف الهی را می شناسد و ایمان می آورد و بقوه عملیه مسئول اعمال خویش میشود و قلم تکلیف بر او نهاده است و در جای دیگر فرموده اقرء کتابك کفی بنفسك اليوم عليك حسیباً، و در اینجا دو فرشته را برای ضبط و حساب مأمور فرمود و هر دو صحیح است.

(۳) تاروح او جاودان باقی است دو فرشته مدبر دو قوه نگاهبان اویند.

آن نگاهبانی بِنِجَارِدَه (۱) . عتید معتد باشد فعل است بمعنی مفعول ، قال الشاعر :

لَئِنْ كُنْتُ عِنِّي فِي الْعِيَانِ مَغِيْبًا فَذِكْرَاكَ عِنْدِي فِي الْفُؤَادِ عَتِيْدٌ (۲)

و عرب معاقبه کند میان تاء و دال فبقول أعددت و اعتدت ، و هر د و هر ت .

( وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ) گفت آمد سختی مرگ بحق . سكرت مستی باشد

مراد شدت و غم رست و حیرت بمانند مستی که بردل و عقل آدمی غالب شود « بالحق » قیل بالحقیقة ، برآستی و درستی ، و قیل بالحق من أمر الآخرة ، یعنی آمد تا آدمی را کار آخرت محقق کند چه او در شك میبود از بعث و نشور و از آنچه او را خبر دهند از ملاقات فرشتگان و سؤال و عذاب گور و مانند این ، آنکه که مرگ پدید آید فرشتگان بر او ظاهر شوند و او را علم ضروری حاصل شود فذلك قوله « و جاءت سكرة الموت بالحق » و گفتند بحق آن خواست که مال امر آدمی باشد از سعادت و شقاوت برای آنکه آن مشکوکست چون مرگ آید محقق شود . و عبدالله مسعود خواند « و جاءت سكرة الحق بالموت » علی التقديم و التأخیر . يك تفسیر آنکه سكره الله بالموت برای آنکه حق نامی است از نامهای خدای تعالی علی اضافة الفعل إلى فاعله و گفتند بحق یقین خواست یعنی سكرة حق آنکه آنرا تفسیر کرد بموت . أبو وائل گفت چون ابوبکر بدر مرگ رسید عاائشه بر بالین او بود میگریست این بیت بتمثیل بگفت :

لَعَمْرُكَ مَا يُغْنِي الثَّرَاءَ عَنِ الْفَتَى إِذَا حَشَرَ جَتُ يَوْمًا وَضَاقَ بِهِ الصُّدْرُ (۳)

أبوبکر گفت یا بنیه چنین مگوی و لیکن بگوی « و جاءت سكرة الحق بالموت » ( ذَلِكَ مَا كُنْتُ مِنْهُ تَحِيْدٌ ) اینجا قول مقدر است و التقدير فيقال له ذلك ما كنت منه تحيد ، عند آن حال او را گویند این آنست که تواز او میگریختی ، والحمد للميل يقال حاد عن كذا إذا مال عنه قال طرفه :

أَبَا مُنْذِرٍ رُمْتُ الْوَفَاءَ فَهَيْبَتُهُ وَوَحْدَتُ كَمَا حَادَ الْبَعِيرُ عَنِ الدَّحْضِ (۴)

(۱) یعنی آماده و مهیا باشد .

(۲) اگر در نظر از من پنهانی یاد تو پیش من در دل حاضر است .

(۳) مال فراوان بحال مرد سودی ندهد وقتی که نفس در سینه به پیچد و سینه بآن تنگ شود .

(۴) ای ابا منذر من توقع وفا داشتم و آنرا میخواستم اما تو از آن ترسیدی و برگردیدی

چنانکه شتر از لغزشگا دور میگردد . نعمان فرمان کشتن طرفه را صادر کرده بود و او را کشتند .

( وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعْدِ ) گفت و در صورتی که آمد آن روز و روز وعید باشد یعنی روز قیامت ( وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ ) فردای قیامت هر کس که می آید با او سائقی باشد که او را میراند چنانکه شتر را میراند بعرض گاه ، و گواهی میدهد بآنکه او کرده باشد در دنیا از خیر و شر . و ضحاک گفت سائق از فرشتگان باشد ، و گواه هم از او باشد اندام او که بر او گواهی دهد . عبدالله عباس گفت سائق فرشته باشد و گواه عمل او باشد . دیگران گفتند هم سائق و هم گواه فرشتگان باشند ( لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ ) اینجا هم قول مضر است و تقدیر آنکه فیقول له خدای تعالی او را گوید تو از این غافل بودی ما پوشش برداشتیم (۱) تا آنچه بخر می شنیدی بعیان بدیدی و مراد بکشف غطاء آنست که آنچه معدوم بود در وجود آوردیم [ و آنچه در کتم عدم بود (۲) بصحرای وجود آوردیم ] بمنزلت آن چیزی که در پوشش باشد ظاهر گردانند ( فَبَصَرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ) چشمت امروز تیز است یعنی شك نکنی در آنچه دیدی و شك داشتی ، و این بر سیل تعبیر و تعنی فرمود . مجاهد گفت معنی آنست که تیز بنگر و نیک بنگر بزبانۀ ترازو تا بجانب حسنات می رود یا بجانب سیئات و درست آنست که اول گفتیم که مراد به بسر علم است ، و آیت عام است در جمله آنچه او آنرا منکر بود ، و عاصم الجحدری خواند « لقد كنت بکسر تاء و کسر کاف ضمیر در آیت ، رداً إلى النفس .

( وَقَالَ قَرِينُهُ ) قرین او گوید یعنی فرشته موکل ( هَذَا مَا لَدَيَّ عَقِيدٌ ) این آنست که بنزدیک من نهاده و بیچاره بوده ای ، اشاره بدیوان عمل اوست ای معدم محفوظ . مجاهد گفت معنی آنست که این آنست که تو مرا برو موکل کردی امروز او را باز سپردم و بدین قول اشاره

(۱) ظاهر کلام آن است که چون در دنیا بود احوال آخرت و دو فرشته سائق و شهید با او بودند اما پرده ای در میان بود نمی دید و برحلت از این جهان پرده برداشته شد و آنچه مخفی بود ظاهر شد ، شهید فرشته ای است مناسب قوه نظریه ، و سائق نظیر قوه عملیه .

(۲) در عدم چیزی نیست و معدوم آن است که نباشد اما کشف آن است که چیزی موجود باشد و پنهان پس تاویل عبارت قرآن بدین وجه خلاف ظاهر است ، و تاویل قرآن برخلاف ظاهر آنجا جائز است که حمل بر ظاهر محال باشد و بنظر مؤلف محال می رسد که آتش و فرشتگان سائق و شهید و احوال آنها وقتی که انسان زنده است موجود باشند و او نبیند از این جهت تاویل کرده است بموجود کردن معدوم . اما بنظر بعضی محال نیست چیزی از احوال قیامت که ما نمی بینیم اکنون موجود باشد چنانکه پیغمبر (ص) بهشت و دوزخ را دید و سایر مردم نمی دیدند .

به بنده باشد .

( أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ ) گفتند خطاب با قرین است وبامالك، گوید هر دورا: که دست یکی دارید و هر دو او را بدوزخ اندازید . بعضی دیگر گفتند که خطاب بامالك است تنها جز که کلام عرب بر اینست که خطاب کنند بایک کس بلفظ تشبیه یقول العرب : ویکل ارحلاها و أجزاها (۱) وخذاه وأطلقاه . وخطاب بیشتر بر اینست خلیلی وصاحبی .

وَقِفَانَبِكَ مِنْ ذِكْرِي حَبِيبٍ وَمَنْزِلٍ

قِفَا وَدَعَا نَجْدًا وَمَنْ حَلَّ بِالْحِمَىٰ وَ قَلَّ لِنَجْدٍ عِنْدَنَا أَنْ يُودَعَا (۲)

و مانند این بسیار است . فرآء گفت سبب اینست که کمترین صحبت ایشان سه کس باشند را کبی وقائدی و سائقی پس ما دام خطاب بادو باشد هر یکی را ، آنکه آنجا نیز که یکی بود این عادت بود . و قال امرؤ القیس : « خَلِيْلِي مُرَابِي عَلِيٍّ أَمْ جُنْدَبٌ »  
وقال :

فإن تزجراني يا ابن عفان أنزجرُ وإن تدعاني أحيم عرضاً مومنماً (۳)

و بعضی دیگر گفتند پنداری خطاب بر تکرار است برای تأکید ألقى فقال ألقیا تشبیه بجای تکرار بنهاده، آنکه امر دو بایست، مأمور دو کرد . بعضی دیگر گفتند کلام بر حقیقت خود است و خطاب با دو کس است و آن دو فرشته موکلند که ذکر ایشان در پیش برفت ، گفت در دوزخ يتلقى المتلقيان و گفتند با سائق و شهید است که ذکر ایشان در پیش برفت ، گفت در دوزخ اندازید ( کُلُّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ) هر کافری معاند را . کافر عامست بر همه افتد و گفتند برای آن کفار گفت یعنی آنکه در کافری بلیغ تر باشد ، و گفتند برای آن عنید با او پیوست که کافر باشد که عنید نباشد و او از عنود و ستمهیدن است ، و در تفسیر أهل البيت عليهم السلام آمد ألقیا خطابست با محمد و علی که فردا در قیامت بیایند و در صراط بایستند و با دوزخ مقاسمه کنند و رسول صلی الله علیه و آله این کار تفویض کرده باشد با امیر المؤمنین علی تا او دوزخ را همی گوید : « هذا لي وهذا لك خذيه فإنته من أعدائي و ذریه فإنته من أولیائي » این ترا و آن مرا این را بگیر

(۱) یعنی پالان بر ناهه نهید و او را برانید .

(۲) بایستید و از نجد خدا حافظی کنید و از آنکس که در این قرفگاه منزل کرده . نزد ما کم

است کسی که با نجد خدا حافظی کند .

(۳) اگر مرا زجر کنی ای پسر عفان من تحمل زجر میکنم و اگر مرا وا گذاری از آبرویی که

هرگز کسی بدان تعرض نخواهد کرد حمایت میکنم .

که از دشمنانست و آن را دست بدار که از دوستانست پس خطاب با هر دو است خدای تعالی فردای قیامت ایشانرا گوید اَلْقِیَا در اندازید هر کفّاری عنید را در دوزخ . گفتند : کل کفّار بنبوّهٔ مَحْدٍ عنید لولایة علی بن ابی طالب و دلیل تاویل حدیث حارث همدانیست که او وقتی گفت امیرالمؤمنین را یا امیرالمؤمنین من از دو جای میترسم یکی ازسکرات موت و یکی از سر دوراه که در این دو جای خطر است ، امیرالمؤمنین او را گفت :

یا حارَ همدانَ مَنْ یَمُتْ یَرَنِ      مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبْلًا  
 یَعْرِفُ فِی طَرَفِهِ وَ أَعْرِفُهُ      بِنِعْمَتِهِ وَ اسْمِهِ وَ مَا فَعَلًا  
 وَ أَنْتَ عِنْدَ الصَّرَاطِ مُعْتَبِرٌ ضِی      فَلَا تَخَفْ عَشْرَةَ وَ لَا زَائِلًا  
 أَقُولُ لِلنَّارِ حِینَ تَوَقَّفُ لِلَّهِ      مَرَضٍ ذَرِیةٍ لَا تَقْرَبِی الرَّجُلَا  
 ذَرِیةٍ لَا تَقْرَبِیهِ إِنْ لَهُ      حَبْلًا بِحَبْلِی الْوَصِیِّ مُتَّصِلًا (۱)

گفت اندیشه مدار که هیچ کس نباشد از مؤمنان و منافقان و إلا مرا در این هر دو جای بیند و مرا بشناسد و من او را بشناسم ، و اما تو بنزدیک من آئی بر صراط من تورا از دوزخ حمایت کنم و گویم رها کن او را که رسن او برسن ما پیوسته است . وطن چنانست که حدیث قسمت بهشت و دوزخ پیش از این رفته است .

( مَنَاعٌ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ مُرِیْبٍ ) منع کننده خیر است یعنی زکوة نداده است ، این صفت کفّار عنید است ، «معتد» یعنی ظالمی است مریب شکا کی متهمی . ( اَلَّذِی جَعَلَ مَعَ اللَّهِ اِلْهًا آخَرَ ) آنکه گفت با این همه مشرک بوده است و با خدای تعالی خدایان فرا داشته است و معبودان پرستیده ( فَالْقِیَاهُ فِی الْعَذَابِ الشَّدِیدِ ) او را در عذاب سخت فکندید . بعضی دیگر گفتند آیت در ولید مغیره آمد و قوله « مَنَاعٌ لِلْخَیْرِ » مراد آنست که پسران برادرش را منع کرد از آنکه در اسلام در آیند و گفت اگر شما در دین مَحْدٍ روید من هر گز با شما خیر نکنم .

(۱) گرچه ترجمه این ابیات را مؤلف آورده مانیز تبرک کنیم و پاره الفاظ بیت که در ترجمه کتاب متروک مانده بیاوریم : ای حارث همدانی هر کس در گذرد و بمیرد مرا می بیند رو بروی خود خواه مؤمن و خواه منافق . دیده او مرا میشناسد و من هم او را می شناسم بصفت و اسم و کردارهای او . تو ای حارث نزدیک صراط پیش من بیائی ، پس از لغزش و سقوط باک مدار با تش میگویم هنگامی که برای نشان دادن بمردم آنرا نگاهدارند ای آتش حارث را رها کن و نزدیک او مشو که ریسمان او بریسمان جانشین پیغمبر پیوسته است . کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را سید حمیری بشر آورده است .



( قَالَ قَرِينُهُ ) گوید قرین او . مفسران گفتند شیطان را خواست که او بقیامت تبری کند از اتباع خود و گوید ( رَبَّنَا مَا أَطْفَيْتَهُ ) بارخدایا من اورا طافی نکردم ( وَالْكَافِرُ كَانُ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ) بود در گمراهی دور از حق و گفتند مراد بقرین فرشته است که بنده بقیامت گوید من از کجا ایمنم که فرشته زیادتی بر من ننوشته است؟ فرشته گوید بارخدایا من براو ظلمی و طغیانی نکردم او در ضلال بوده ، و گفتند مراد بقرین اوداعی اوست که اورا درد دنیا دعوت کرده باشد با کفر و مذاهب باطل فردا گوید منش اکراه نکردم و طافی بکنکردم او خود ضال بود ، ایشان در این مناظره باشند .

خدای تعالی گوید ( لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيْهِ ) گوید خصومت مکنید بنزدیک من ( وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعْدِ ) و من تقدیم کرده ام آیات و اخبار متضمن وعید را بشما و اعدا را و اذار کرده و حجت انگیزه .

( مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيْهِ ) آن سخن که من گفته ام آنرا بدل نکنند گفتند آن سخن آنست که گفت «لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» و گفتند جمله آیات و عید است و خبرها که داد که هر که کافر شود و فاسق سزای او دوزخ است إلا که ایمان آرد و توبه کند ، و یا من بفضل از او عفو کنم اگر کافر نباشد ( وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْمُتَعَبِّدِ ) و من بر بندگان هیچ ظلم نکنم که ایشان را عقوبتی کنم نه بجرمی که ایشان کرده باشند یا عقوبت بیش از جرم ایشان کنم یا حق ایشان از ایشان بازگیرم و یا ایشان را بناحق بگیرم .

آنکه گفت این آروز باشد که ما گوئیم دوزخ را که پرشده ( هَلْ مِنْ زَبَدٍ ) هَلْ مِنْ زَبَدٍ ) و دوزخ گوید زیادتی هست؟ « یوم نقول » عامه قرآء بنون خواندند علی اخبار الله عن نفسه علی وجه التعظیم و نافع خواند و ابوبکر عن عاصم بیاء خبراً عن الغایب اعتباراً بقوله تعالی « قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيْهِ » و حسن بصری خواند « یقال » علی الفعل المجهول و این سؤال را و جواب را دو وجه باشد : یکی آنکه خطاب باخازنان دوزخ باشد و لیکن حوالت با دوزخ کرد علی سبیل التوسع ، و دوم آنکه بروجه تهدید و تنبیه باشد کافرانرا و بر حقیقت اینجا سؤال و جوابی نباشد ، یعنی این حال چنان محقق است که اگر دوزخ اهل جواب باشد از او سؤال کنند جواب دهد (۱) که « هل من مزید » چنانکه بیان کردیم فی قوله تعالی « ائْتِیَا

(۱) این سخن از مؤلف تاویل قرآن است برخلاف ظاهر و چنانکه گفتیم تاویل قرآن جائز نیست

مگر ظاهر آن محال باشد و سخن گفتن آتش دوزخ محال نیست مگر آنکه موجودات آخرت را قیاس بدنیای کنیم و گوئیم چون آتش درد دنیا سخن نمیگوید در آخرت هم نمیگوید و این قیاس صحیح نیست .

طوعاً أو كرهاً قالنا أتينا طائعين» در ذکر آسمان و زمین. آنچه فی قوله «هل من مزيد» دو قول گفتند: یکی آنکه صورت استفهام است و مراد جهد. والمعنى مامن مزيد، و قولی دیگر آنکه استزادت است و بر حقیقت زیادت میخواید. اما خبرانس و ابوهریره و عبدالله عباس و دگر راویان که در این آیت گفتند خدای تعالی بفرماید مستحقان دوزخ را از کفار و فساق بدوزخ میرانند و فرو میکنند بدوزخ و دوزخ ایشان را فرو میخورد و استزادت میکند و زیادت میخواید «فیضع الجبار قدمه علیها» خدای تعالی قدم خود در دوزخ کند دوزخ پر شود و باهم جهد و متقاصر شود و گوید قطّ قطّ بس بس تا چنان شود که در او جای سوزنی نباشد. این خبریست منکر الظاهر برای آنکه اقتضای جسمیت میکند و بلفظ دیگر آمد «یضع الجبار رجله فیها» اما ما را در این خبر دو طریق است: یکی آنکه اعتداد نکنیم و گوئیم از اخبار آحاد است که ایجاب علم نکند، و آنچه ما را بآدله قاطع درست شده باشد آن رهان کنیم بخبر واحد و اما آنکه آنرا تأویلی کنیم موافق لغت بروجهی که در او تشبیه و تجسیم نباشد و گوئیم روا باشد که مراد بقدم گروهی باشند که خدای ایشان را تقدیم کند بمعنی امر یقال تقدّم فی کذا أي أمرت به قومی که خدای تعالی فرماید که ایشانرا بر سری (۱) بدوزخ برند که دوزخ از ایشان پر شود و عرب هر متقدّمی را قدم خواند قال الله تعالی «أنّ لهم قدم صدق عند ربهم» أي أعدالاً قدّموها قال الشاعر:

قَعَدَتْ بِهٖ قَدَمُ الْفِيْخَارِ وَ عَرَدَتْ اُسْبَابُهٗ مَرْفُوعَةٌ مِنْ حَالِقِ (۲)

و این تأویل بعینه حکایت کردند از نضر بن شمیث و خلیل بن أحمد. عبدالله مبارک گفت مراد بقدم قومی اند که در سابق علم خدای بر رفت که ایشان اهل دوزخ اند برای آن قدم خواند ایشان را که در متقدّم علم رفته بود یعنی فیما لم یزل خدای تعالی از ایشان شقاوت شناخت و اصرار بر کفر. و اوزاعی این خبر بکسر قاف روایت کرد «قدمه» أي من خلقه فی قدیم الأیام، آنانرا که در قدیم الأیام آفرید. و هب گفت که مراد قومی اند که خدای تعالی ایشان را بیافرید پیش از آدم سرهای ایشان بمانند سرهای سگان و گرگان، و دگر اعضای ایشان چون اعضای بنی آدم ایشان همه کافر بودند و عدد ایشان جز خدای تعالی نداند برای آن قدم خواند ایشان را که خلق ایشان بخلق آدم متقدّم بود. اما لفظ رجل معروفست در کلام عرب استعمال او در جماعت و یقال جاءنی رجل من الناس و مرّت بی رجل من الجراد

(۱) بمعنی بملاوه (۲) کاری که سرفرازی او باشد نکرد و او را بجای خود نشاند و وسائل او

از بلندی بزیر افتاد.

قال الشاعر :

فَمَرَّ بِنَا رَجُلٌ مِنَ النَّاسِ وَانزَوَى إِلَيْهِمْ مِنَ الْحَيِّ الْيَمَانِينَ أَرُجُلُ  
كِتَابِيبُ مِنْ عَكٍّ وَخَمِيرٍ وَحَمِيرٍ عَلَى ابْنِ نَزَارٍ بِالْعَدَاوَةِ أَجْفَلُوا (۱)

دلیل دیگر برای این آنست که در آخر این حدیث آمد « ولا یظلم الله من خلقه أحداً »

این دلیل آن باشد که مراد از این حدیث و ذکر قدم دراو خلق است .

( رَأْرَأَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ) و نزدیک بکنند بهشت متقیان را تا

پیش از آنکه دراو روند ببینند چنانکه دور نباشد از ایشان .

( هذا ما توعدون ) ای یقال لهم و گویند ایشان را این آنست که شما را وعده میدادند

( لِكُلِّ أَوْابٍ حَفِیْظٌ ) برای هر باز آینده و نگاه دارنده یعنی هر توبه کاری که پس از

توبه خود را نگاه دارد ، تا چیزی نکند که توبه او را خللی بود . و گفتند مراد باو آب تسبیح

کننده است من قوله « یا جبال أو بی معه » و این قول عبدالله عباس است . و عطا و مجاهد گفته اند

آن باشد که در خلوت عذر گناه خود بسیار کند و از آن توبه کند . و گفتند آن باشد که بدل با

خدای گریزد . و « حفیظ » ، عبدالله عباس گفت آن باشد که گناه خود یاد میدارد تا از آن توبه

کند ، و گفتند مراد آنستکه نگاه دارد آنچه خدای باو سپرده باشد آن تکلیف . ضحاک گفت

آنکه خود را نگاه دارد و تعهد کند . عطاء گفت آنکه خدای را و رضای خدای را نگاه دارد .

و این اقوال متقاربست .

( مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ ) محلّ او محتمل است دو وجه را از اعراب . یکی

جبر بر صفت او آب و یکی رفع بر خبر مبتداء محذوف أي هومن خشي الرحمن بالغیب ، گفت

او آن باشد که از خدای بترسد در غیبت مردمان ، آنجا که کس حاضر نباشد از مردمان که

او را شرم یا ترس باشد از او او دست بدارد از معصیت ، او معنی است بآیه (۲) ( وَجَاءَ بِقَلْبٍ

مُنِيبٍ ) ودلی آرد توبه کننده و باز آینده . سدی و ضحاک گفتند فی الخلوۃ . حسن گفت

چون در ببندد و پرده فرو گذارد . و گفتند « بقلب منیب » مقبل إلى طاعة الله ، روی بطاعت

خدای کرده و بعضی نحویان گفتند « من خشي الرحمن » مبتدأست وقوله « ادخلوها » در جای

خبر او است و التقدير من خشي الرحمن بالغیب یقال لهم :

(۱) گروهی مردم بر ما گذشتند و گروهی از قبایل یمن بدانها پیوستند و چند دسته لشکر از طائفه

عك ولخم و حمیر بر فرزند نزار تاخندد بدشمنی .

(۲) یعنی مقصود از این آیه اوست .

(أَدْخُلُوها بِسَلَامٍ) گویند ایشان را که در بهشت روید ایمن سلامت گفتند معنی سلام سلامت و گفتند بسلام من الله و ملائکته . و گفتند بسلامة من زوال النعم و حلول النقم (ذَلِكَ يَوْمَ الْخُلُودِ) آن روز جاودانی است که آن روز را شب نباشد .  
(لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ) ایشان را باشد یعنی اهل بهشت را آنچه خواهند و آرزو کنند و تمنا بود ایشان را (فِيهَا) در بهشت (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) و بنزدیک مزیادت باشد از آنچه بر دل و خاطر ایشان گذر نکند و راه ندانند و نبرند بآن .

(وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ) آنکه گفت که بس ما هلاک کردیم پیش ایشان از گروهی که ایشان بقوه و شوکت از اینان سخت تر بودند (فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ) عبدالله عباس گفت معنی آنست که اثر کردند در زمین . مجاهد گفت برفتند ضحاک گفت بگردیدند مؤرّج گفت دور برفتند، و اصل کلمه از نقب است و آن سوراخ کردن باشد، و تنقیب تفتیش بود و در معنی تباعد . امرؤ القیس گفت :

لَقَدْ نَقَّبْتُ فِي الْأَفَاقِ حَتَّى رَضِيتُ مِنَ الْغَنِيمَةِ بِالْإِيَابِ (۱)

حسن خواند «فَنَقَّبُوا» بتخفیف . و سلمی و یحیی بن یعمر خواندند «فَنَقَّبُوا» بکسر قاف و تشدید علی لفظ الأمر علی وجه التهديد و الوعيد ای سیروا فی الأرض فانظروا (هل من تحببص) در جهان بگردید و بنگرید تا هیچ خلاص باشد شمارا از هلاک و از مرگ و از عقاب خدای تعالی .

(إِنْ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٌ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ) گفت در این که رفت یاد دادنی و یاد کردنی است آنرا که دل باشد . یعنی آنرا که عقل باشد کنایت کرد از عقل بدل برای آنکه دل محل عقل است و مثله قوله «لینذر من کان حیاً» تا به ترسانند آنرا که او زنده باشد مراد آنست که او را که علمی و ذکری و فکری باشد چه آنکه نه چنین باشد دل او بی بر باشد بمثابت آن باشد که خود دل ندارد . قتاده گفت هر که دلی زنده دارد . شبلی گفت دلی حاضر فرمانهای خدای را که یکساعت ازو غافل نباشد . قتاده هم گفت قلب مستقر لا ینقلب عن الله فی السراء و الضراء دلی نا گردیده و اگر چه از صفت قلب تقلب است ولیکن این دلی باشد مستقر از خدای بر نگردد (أَوِ الْبَصَرِ السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ) یا بیندازد گوش و او حاضر باشد یعنی گوش با قرآن کند . يقول العرب : ألق إلي سمعك . أي استمع مني «و هو شهيد» و او حال است یعنی در آن حال دلش و ذکر و فکرش در اندیشه آن مشغول باشد . و گفتند «و هو شهيد» و او

(۱) چندان در زمین گشتم که راضی شدم بجای غنیمت بوطن بازگردم .

گواه باشد بر آنچه می‌شنود ، وقول اول بهتراست .

( وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ ) آنکه گفت ما آسمانها و زمین بیافریدیم و آنچه در میان آنست از کوه و دریا در شش روز ( وَمَا مَسْنَا مِنَ الْغُوبِ ) هیچ رنج و ماندگی بنا نرسید ، آیت در جهودان آمد که بیامدند و گفتند یا محمد ما را خبر ده تا خدای در این شش روز چه آفرید ؟ گفت روز یکشنبه و دو شنبه زمینها بیافرید . و روز سه شنبه کوهها بیافرید . و روز چهارشنبه آبها و قوتها . و روز پنجشنبه آسمانها و فرشتگان تا بسه ساعت از روز آدینه و در اول ساعتی از ساعات آدینه آجال پدید کرد ، و در دوّم آفات ، و در سوّم آدم را بیافرید گفتند راست گفتی اگر تمام بگوئی گفت تمامی چیست ؟ گفتند ثمّ استراح یوم السبت واستلقى علی العرش ، روز شنبه مانده شده بود بر آسود و بر عرش ستان بازخفت (۱) خدایتعالی این آیت فرستاد آنکه گفت :

( فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ ) صبر کن بر آنچه این جهودان میگویند که من بحق ایشان برسم . ( وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ) تسبیح کن خدای را بشکر او . عطاء خراسانی گفت بگو سبحان الله و الحمد لله ، و دیگر مفسران گفتند نماز کن بفرمان خدای و بتوفیق او ( قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ ) پیش از آنکه آفتاب بر آید یعنی نماز بامداد ( وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ ) و پیش از آنکه فرو شود یعنی نماز دیگر «ومن اللیل فسبحه» و از شب تسبیح کن او را یعنی نماز شام و خفتن . عبدالله عباس گفت قبل الغروب نماز پیشین و دیگر (۲) ، و مجاهد گفت :

( وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ ) و از اوقات شب آنکه که بیدار شوی نماز شب کن ( وَ أَدْبَارَ السُّجُودِ ) روایت کردند از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه و عمر بن الخطاب و ابوهریره و حسن بصری و نعی و شعبی و اوزاعی که « أدبار السجود » مراد دو رکعت پیش صبح است که آنرا رکعتی الفجر گویند سنت نماز بامداد . و عبدالله عباس روایت کرد از حضرت رسول ﷺ که این دو رکعت است از پس نماز شام پیش از آنکه سخن گوید در رکعت اول یکبار الحمد و یکبار قل یا ایها الکافرون ، و در رکعت دوّم یکبار الحمد و یکبار قل هو الله أحد نماز او در علیین بنویسند . مقاتل گفت وقتش چندانست تا شفق فرو نشده باشد . مجاهد گفت تسبیح است که در عقب نمازهای فرض کنند ، ابن زید گفت نوافلست از قضاء فرائض و گفتند « أدبار السجود » دو رکعت نماز پیش از صبح . و « أدبار النجوم » دور رکعت

(۱) ستان خفتن بر پشت خفتن است .

(۲) یعنی ظهر و عصر . پیشین نماز ظهر است و دیگر نماز عصر .

نماز است پس از نماز شام . قرآء در این لفظ خلاف کردند . ابو عمرو و یعقوب و عاصم و کسائی « اُدبار » خواندند بفتح اَلِف ، و دیگر قرآء بکسر اَلِف خواندند علی المصدر، قرائت اَوَّل علی جمع دبر .

( وَاسْتَمِعَ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ ) آنکه خطاب کرد و گفت استمع گوش دار و اصغاء کن آنروز که منادی ندا کند یعنی اسرافیل عَلَيْهِ السَّلَامُ در صیحه صور و ندا این باشد : أَيَّتْهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ وَالْأَوْصَالُ الْمَنْقُطَةُ ، وَاللَّحُومُ الْمَتَمَزَّةُ ، وَالشَّعُورُ الْمَتَفَرِّقَةُ ، 'إِنَّ اللَّهَ يَا مَرْكَمُ أَنْ تَجْمَعْنَ لِفِصْلِ الْقَضَاءِ . اِی استخوانهای پوسیده و گوشتهای پاره پاره و موپهای پراکنده و بندهای گسسته خدایتعالی میفرماید تا مجتمع شوید برای فصل قضاء ( مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ) از جای نزدیک گفتند از صخره بیت المقدس و آن میان زمینست و نزدیکتر جائیست از زمین بآسمان بهشت<sup>۱</sup> ده میل (۱) علی ما جاء فی الاخبار ، و گفتند مراد آنست که ندا کنند از جائی که همه کس بشنوند تا چنان پندارند که در جای نزدیک است .

( يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ ) آن روز که ایشان بشنوند آن آواز بحق و آن نطقه باز پسین باشد ( ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ) آنروز بیرون آمدن باشد از گورها . آنکه گفت :

( إِنَّا نَحْنُ نُحْيِيهِمْ وَنُمِيتُهُمْ ) ما ئیم که اِحیاء و اِماتت بدست ماست . مازنده کنیم مردگان را ، و ما مرده کنیم زندگان را ( وَالْبَيْنَا الْمَصْبِيرُ ) و باز گشت با ماست .

( يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ) گفت آنروز که زمین بشکافت از ایشان و سراعاً نصب بر حال است از عنهم ، و عامل در اوفعلی است مضمر ، و التقدير فیخرجون منها سراعاً . جمع سریع ( ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ) آن جمعیت بر ما آسان .

( نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ ) آنکه گفت و ما عالمتریم بآنچه ایشان میگویند . ( وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ ) تو ای تجر برای ایشان جبار نی یعنی مسلط و گماشته نی ، تا ایشان را بقره و جبر باسلام در آری . انما تو پیغام گذاری مذکور و منبّه . ثعلب گفت بناء فعال بسیار آمد در مفعول چون جبار بمعنی مجبر ، و در الك بمعنی مدرک ، و سراع بمعنی مسرع ، و قولی دیگر آنست که بجبار مجبر خواست يقال جبرته علی الامر بمعنی أجبرته ، و الجبار السلطان قال الشاعر :

وَ يَوْمَ الْحَشْرِ إِذْ حُشِرَتْ كَعْدٌ      وَ كَانَ النَّاسُ إِلَّا نَحْنُ دِينًا  
عَصَيْنَا عَزْمَةَ الْجَبَّارِ حَتَّى      صَبَحْنَا الْعَرَبَ أَلْفًا مُعَلِّمِينَ (۲)

(۱) یعنی بهیچده میل .

(۲) روز جنگ که قبيله مدد از جای برآمدند و همه مردم غیر ما مطیع بودند ما از فرمان سلطان سرپیچیدیم تا آنکه بامداد هزارتن بانسان به پهنه نبرد در آمدیم .

گفت مراد بجبار سلطانست یعنی منذر بن النعمان که او مردم را بسوخت و بقهر بر کارها داشت .

( فَذُكِّرُوا بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعَبِيدٍ ) یاد ده ای محمد بقرآن و تذکیر و تنبیه کن آنان را که از وعید و عقاب میترسند این از باب تخصیص بذکر است چنانکه رفت .

## سورة الذاریات

بدانکه این سوره مکی است ، و شصت آیت است ، و سیصد و شصت کلمه است ، و هزار و دو بیست و هشتاد و هفت حرفه است ، و روایت است از زر بن حبیش از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سورة الذاریات بخواند خدای تعالی بعدد هر پادی که در دنیا بجست او را ده حسنه بنویسد ، صدق رسول الله . قوله تبارک و تعالی و تقدس :

## سورة الذاریات ستون آیه مکیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا (۲) فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا (۳) فَالْجَارِيَاتِ

سوگند بپراکنده کنندگان پراکنده کردنی پس بردارندگان بار را پس روندگان

يُسْرًا (۴) فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا (۵) إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ (۶) وَإِنَّا

بآسانی پس تقسیم کنندگان امر را جز این نیست آنچه وعده داده شدید راستست و بتحقیق

الدِّينَ لَوَاقِعٌ (۷) وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ (۸) إِنَّا نَكْمُ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ (۹)

جزاء واقع است بآسمان صاحب راه ها بتحقیق شما هر آینه در گفتاری مختلف باشید

يُؤْفَكُ عَنْهُ مَن أْفَكَ (۱۰) قِيلَ الْخِرَافُ صَوْنٌ (۱۱) أَلَدِّينَ هُمْ

روگردانیده شود از او آنکه روگردانیده شد کشته شوند دروغ گویان آنا نکه آنها

فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ (۱۲) يَسْتَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ (۱۳) يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ

در فرورفتگی ضلالت بیخبرانند میپرسند کی باشد روز جزا روزی که آنها بر آتش

يُفْتَنُونَ (۱۴) ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۱۵) إِنَّ

عذاب کرده میشوند بچشید عذاب خودتان را اینست آنکه بودید بآن شتاب میکردید بتحقیق

الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۶) آخِذِينَ مَا أُنزِلَتْ بِهِمْ إِنْهُمْ كَانُوا قَبْلَ

پرهیزکاران در بوستانها و چشمهسارها بند گیرندگان آنچه دادشان پروردگارشان بتحقیق آنها بودند پیش

ذَلِكَ مُخْسِنِينَ (۱۷) كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۸) وَ بِالْأَشْحَارِ هُمْ

از این نیکوکاران بودند اندکی را از شب می خفتند و بسحرها آنها

يَسْتَغْفِرُونَ (۱۹) وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَخْرُومِ (۲۰) وَ فِي الْأَرْضِ

استغفار میکنند و در مالهاشان حقیق است برای سائل و بی بهره و در زمین

آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ (۲۱) وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۲۲) وَ فِي السَّمَاءِ

آیتهاست برای یقین کنندگان و در خودها تان آیا پس نمینگرید و در آسمانست

رِزْقِكُمْ وَ مَا تُوْعَدُونَ (۲۳) فَوَرَبُّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ

روزی شما و آنچه وعده کرده میشود پس قسم پروردگار آسمان و زمین بتحقیق آن هر آینه راستست مانند

مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ (۲۴) هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثٌ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (۲۵)

آنکه شما سخن میگویند آیا آمد تو را خبر میهمانان ابراهیم گرامی داشتهگان

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۲۶) فَارَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ

چون در آمدند بر او پس گفتند سلام گفت سلام گروهی ناشناختهگان پس نهان رفت بسوی کسان خود

فَجَاءَ بِعِجْلِ سَمِينٍ (۲۷) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۲۸) فَأَوْجَسَ

پس آورد گوساله فربه پس نزدیک کرد بسوی آنها گفت آیا نمیخورید پس درخود دید

مِنْهُمْ خَيْفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۲۹) فَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ

از آنها بیمی گفتند مترس و مزده دادند او را به پسری دانا پس رو کرد زن او در فریاد زدن

فَصَكَتَتْ وَ جَهَّهَا وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۳۰) قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ

پس زد رویش را و گفت پیره زنی نازایم گفتند اینچنین گفت پروردگارتو بتحقیق او اوست



الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۳۱) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۳۲) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا

درس-ستار دانا گفت پس چیست کار شما ای فرستادگان گفتند بتحقیق ما فرستاده شدیم

إِلَىٰ قَوْمٍ مَّجْرِمِينَ (۳۳) لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِن طِينٍ (۳۴) مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ

بسوی گروهی گنهکاران تا بفرستیم بر آنها سنگی از گل نشان شده نزد پروردگارت

لِلْمُسْرِفِينَ (۳۵) فَأُخْرَجْنَا مِن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳۶) فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا

برای مسرفان پس بیرون کردیم هر که بود در آن از گروندگان پس نیافتیم در آن

غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۷) وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۳۸)

جز خانه از مسلمانان و گذاردیم در آن آیتی برای کسانی که میترسند شکنجه دردناک را

وَ فِي مُوسَىٰ إِذْ أُرْسِلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۳۹) قَتَلُوا لِي بَرُّكْنِهِ وَقَالَ

و در موسی چون فرستادیم او را بسوی فرعون بمعجزه آشکارا پس روگردید بقوت خود و گفت

سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۴۰) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ (۴۱)

ساحریست یا دیوانه پس گرفتیم او را و لشکر او را پس افکندیم آنها را در دریا و او بوده ملامت کننده خود را

وَ فِي عَادٍ إِذْ أُرْسِلْنَا عَلَيْهِمُ الرَّبِّحَ الْعَقِيمَ (۴۲) مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا

و در عاد چون فرستادیم بر آنها باد را نازاد نگذاشت هیچ چیزی را که آمد بر او جز آنکه

جَعَلَتْهُ كَالرِّمِيمِ (۴۳) وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ (۴۴)

کرد آنها مانند استخوان پوسیده و در ثمود چون گفته شد مر آنها را بهره‌ور شوید تا هنگامی

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۴۵) فَمَا اسْتَطَاعُوا

پس سرکشیدند از فرمان پروردگارشان پس گرفت آنها را صاعقه و آنها می‌نگریستند پس نتوانستند

مِن قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ (۴۶) وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا

هیچ ایستادنی نبودند انتقام کشندگان و گروه نوح را از پیش بتحقیق آنها بودند گروهی

فَاسِقِينَ (۴۷) وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (۴۸) وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا

زشتکاران و آسمان را بنا کردیم آنها بقوت و بتحقیق ما توانائیم و زمین را گسترانیدیم آنها

فَنِعَمَ الْمَاهِدُونَ (۴۹) وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۵۰)

پس خوب گستراننده ایم و از هر چیز آفریدیم جفت ها شاید شما پند گیرید

فَقَرِّبُوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۱) وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا

پس بگریزید بسوی خدا بتحقیق من مر شمارا ازو بیم کننده ام آشکارا و قرار مدهید با خدا خدایانی

آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۲) كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

دیگر بتحقیق من مر شمارا از او بیم کننده آشکارم اینچنین است آنچه آمد آنانرا که از پیش از آنها بود

مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ (۵۳) أَتَوَا صَوْأَ بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۵۴)

از فرستاده مکر گفتند ساحر است یا دیوانه آیا وصیت کردند بآن بلکه آنها گروهی سرکشانند

فَقَوْلٌ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ (۵۵) وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۶)

پس رو بگردان از آنها پس نیستی تو ملامت شده و پند ده پس بتحقیق پند دادن سود دهد گروندگانرا

وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۷) مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ

و نیافریدیم جن و آدمی را مگر برای آنکه بپرستند مرا نه میخواهم از آنها از روزی و نه میخواهم

أَنْ يُطْعَمُونَ (۵۸) إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۹) فَإِنَّ لِلَّذِينَ

که بخورانند مرا بتحقیق خدا اوست روزی دهنده صاحب توانائی سخت پس بتحقیق مر آنانرا که

ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ (۶۰) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا

ستم کردند بهره ایست مانند بهره یاران نشان پس نه شتاب کنند پس وای مر آنانرا که کافر شدند

مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ \*

از روز شان آنکه وعده شدند .

قوله تعالی (وَالذَّارِيَاتِ) بدانکه این واو که در اول سورتست و او قسم است و مانند

این بسیار است ، وپانزده سوره را خدای تعالی ابتدا بو او قسم کرد . مفسران خلاف کردند

در آنکه قسم به چیست . بعضی گفتند به نام خدایست . و نام او در آنجا مضمراست چنانست

که گفت و رب الذاریات و رب الطور و رب النجم . برای آنکه سوگند جز بخدای درست

نباشد ، و قول درست آنست که قسم باین چیزهاست برای آنکه کلام باو برظواهر است برطریقه عرب که ایشان بچیزه‌ها دگر قسم کنند چنانکه بخانه و مسجد . فقالوا بحق هذا البيت ويعنون الكعبة و حقتك و أبيتك و حياة رأسك . أما آنکه در شرع سوگند درست نباشد جز بخدای تعالی آن مسئله شرعی است برای آن چنین آمد که مدعی علیه را که سوگند بر اولیایم است ، اگر دروغ زن باشد او را شکوهی و خوفی باشد از سوگند خوردن بنام خدای ، باشد که اقدام نیارد کردن ، و قسم خدای تعالی که برای تو کید کلام گوید بخلاف آنست (۱) . قوله «الذاریات» جمع ذاریه باشد یقال ذرت الريح التراب علی وجه الأرض تذره ذرواً و أذرت تذری إذراء بمعناه قال الله تعالی « تذروه الرياح» أي تطیره . حق تعالی قسم کرد ببادهای جهنده که بدانچه آید آنرا بهوا برد . عثمان الأعرج گفت ما را چنین روایت کردند که مسکن باد در زیر بال کرویپان است که حاملان کرسی اند از آنجا بر گردون آفتاب (۲) آید ، از اینجا بر سر کوهها آید از سر کوهها به بیابان در آید . اما شمال را گذر بهشت عدن باشد از هوای بهشت نصیبی گیرد و از ارواح صدیقان ، پس در حد خود جستن گیرد ، مهبط اواز کرسی بنات النعش باشد تا بمغرب آفتاب (۳) و حد مهبط دبور از مغرب آفتاب باشد تا بمطلع سهیل ، و حد مهبط جنوب از مطلع سهیل باشد تا بمطلع آفتاب ، و حد مهبط صبا از مطلع آفتاب است تا بکرسی بنات النعش ، این در حد آن نشود و آن در حد این چنانکه حق تعالی تقریر کرده است .

در خبر است که موسی عليه السلام گفت در مناجات خدای تعالی : « الهی ارنی سر آمن سرائر حکمتک » بار خدایا سر می از اسرار حکمت تو با من نمای . گفت از اینجا برو بر گذر تو دهی است ، در آن دیه رو ، بمیان آن ده چهار سرای بینی در آن سراها بزن و بگو که شما

(۱) یعنی قسم خوردن برای تاکید کلام بغير نام خدا حرام نیست فقط در مقام دعوی نزد قضاة جز بنام خدا کافی نیست و رفع دعوی مدعی نمیکند و ترك آن موجب كفاره نیست .  
(۲) مراد از گردون آفتاب فلك آفتاب است .

(۳) بادها چهارند در اصطلاح عرب آنها را شمال و جنوب و صبا و دبور گویند شمال از شمال غربی میوزد و جنوب از جنوب شرقی مقابل آن و صبا از شمال شرقی و دبور مقابل آن از جنوب غربی شمال و صبا که از نواحی شمال میوزد سرد است و جنوب و دبور که از نواحی افریقا و اقیانوس هند میآمد گرم و مسموم . و چون باد صبا بسر دی باد شمال نیست که شمال از نواحی شام میآید و صبا از نواحی نجد عرب باد صبا را از همه بادها مطبوع تر می شمارند که نه گرم است و نه بنایت سرد .

چه مردمانید و کار و پیشه شما چیست و از خدای چه میخواهید؟ موسی آنجا آمد بدرسرای اول آمد و در بزد، گفت شما چه مردمانید؟ گفتند ما مردمانیم دهقان کار و پیشه ما برزگری است، گفت از خدا چه میخواهید؟ گفتند باران، اگر امسال باران بسیار باشد ما توانگر شویم. از اینجا بیامد بدرسرای دیگر، گفت شما چه مردمانید؟ گفتند کار ما فخرایست ما کوزه گرانیم و کوزه بسیار کرده ایم و نهاده، اگر امسال آفتاب بسیار باشد و باران نباشد ما توانگر شویم. از اینجا بیامد بدرسرای دیگر رفت. گفت شما چه مردمانید؟ گفتند ما مردمانیم که مارا غله بسیار بر خرمن است اگر بادهای پیایی بیاید تا آن غلهها خرد کرده بباد پاک کنیم کار ما بر آید. بدرسرای دیگر آمد گفت شما چه مردمانید؟ گفتند ما مردمانیم که خداوند درختان میوه ایم و امسال درختان ما بار بسیار دارد اگر هوا ساکن باشد و باد نجهد که میوه ما نرسیده از درخت نریزد ما توانگر شویم. موسی برگشت و میگفت ای خدائی که روزی خلقان بامر تست یکی را باران میبایست و یکی را آفتاب و یکی را باد و یکی راهوای ساکن آرمیده، و تو خداوند همه را مراد بدهی و بحسب مصلحت روزی بهمه کس رسانی چنانکه دانی (۱)

قوله «الذاریات» امیر المؤمنین علیه السلام گفتند بر منبر کوفه خطبه میکرد و میگفت «سلونی قبل أن تفقدونی فان العلم یفیض بین جنبی فیضاً لو أجد مستفاضاً» پسر کو<sup>۱</sup> برخاست و گفت ما ادعی مثله نبی<sup>۲</sup> ولاوصی<sup>۳</sup> و انی أسئلك عن أشياء گفت چنین دعوی هیچ پیغمبر یا وصی پیغمبر نکرد من از تو چند مسئله خواهم پرسید بیا گفت خبر منی عن الذاریات ذرواً گفت تلك الریاح. گفت مرا خبر ده از ذاریات گفت بادها است. قال ما الحاملات و قرأ؛ گفت چیست آن بارهای گران بر گرفته؟ گفت تلك السحاب ابرست از باران بار گران دارد. قال ما الجاریات یسراً؟ چیست آنانکه باسانی میروند؟ گفت کشتیهاست. گفت ما المقسمات أمرأ؟ کیستند آنانکه قسمت کارها میکنند؟ گفت آن فرشتگانند فی حدیث طویل. نصب «ذرواً» بر مصدر است و نصب «وقراً» بر مفعول به است.

( قال الجاریات یسراً ) نصب او بر حال است علی لفظ المصدر چنانکه مثالهای او رفته

(۱) از این خبر معلوم میگردد که علمای ما درسند اخبار قصص چرا مساهله میکردند چون آنچه متضمن حکمت و تعلیم و موعظه بود برای فائده اش میآوردند و اگر در اصل حکایت مناقشه بود در آن تعلیم مناقشه نبود و عاقلان میدانند مقصود اصلی از نقل حکایات عبرت و موعظه است و موعظه حق است اگر چه وقوع حکایات مشکوک بود و در اثبات آن اصرار نداشتند.

است بسیاری .

( فَالْمُعَسَّمَاتِ أَمْراً ) نصب او بر مفعول به است و جواب قسم *إِنَّ* است .

( *إِنَّمَا تُوْعَدُونَ* ) « ما » موصوله است گفت بحق آن بادها که میجهد جستی . و بحق

این ابرهای گران بار بباران بسیار ، و بحق این کشتیهای در آب روان بآسانی ، و بحق این فرشتگان که قسمت این کارها بدست ایشان داده اند که آنچه شما را وعده داده اند از بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و حشر و نشر و حساب و کتاب و جز آن از احوال و أهوال قیامت ( *لَصَادِقٌ* ) همه راست است .

( *وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ* ) و جزاء و حساب خواهد بودن ، و دین هر دورا محتمل است

بگفت هم حساب حق است و هم جزاء ، اول حساب باشد تا بدانی که کار تو بگزارف نیست و با تو گزارف کاری نخواهد کردن بروفق آنکه حسابت بر آمده باشد بحساب استحقاق تو از ثواب و عقاب ترا جزاء دهد لامحاله که این واقع خواهد بودن و بودنی است و آنرا *خُلْفَى* نیست آنکه قسمی دیگر از سر گرفت و گفت :

( *وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ* ) بحق آسمان خداوند راهها . عبدالله عباس و قتاده و ربیع

گفتند ذات الخلق الحسن خداوند خلق نیکو . عکرمه گفت راست و هموار نه بینی که مرد بافنده را که جامه نیکو بافد گویند ما احسن حبکه أي نسجه المستوی . سعید جبر گفت ذات الزینة خداوند زینت یعنی آراسته بنسارگان . حسن گفت أي حبکت بالنجوم بنساره درهم آورده . مجاهد گفت المتقن البیان قوی بناست و محکم . *ضحاك* گفت ذات الطرائق خداوند راههاست ولی برای آنکه دور است از ما ، ما نمی بینم ، و منه حبك الماء و حبك الرمل طرائق آب و ریگ باشد و كذلك حبك الدرع و حبك الشعر الجعد شکنجه آبست و جوشن و موی جعد واحدها *حباك* ککتاب و کتب و حمار و حمر . قال الراجز :

كَأَنَّهَا حَبَّكَهَا الْحَبِيَاكُ      طَنَفُسَةٌ فِي وَشِيهَا حَبَاكُ (۱)

ای طریقه ، و منه الحدیث فی صفة الدجال رأسه حبك یعنی الجعودة . ابن زید گفت ذات الشدة و قرأ قول الله تعالى « و بنینا فوقکم سبعا شدادا » عبدالله عمر گفت مراد هفت آسمان است .

( *إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلَفٍ* ) جواب قسم است سو گند بآسمان باین صفت یاد کرد

(۱) ظاهراً در وصف خروچی است که در پوستش راهها است برنك های گوناگون گویا آنرا

بافته اند و گستردنی است مخطط که در نقش های او راهها می باشد .

که شما که اهل مکه‌اید در قول مختلفید یعنی: اقوال شما با یکدیگر نمی‌ماند در قرآن و در عهد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم مختلف است. یکی میگوید از شما که او ساحر است، و یکی میگوید شاعر است، و یکی میگوید کاهن است، و یکی میگوید دیوانه است، و در قرآن قول شما هم مختلف است یکی میگوید کلام بشر است، و یکی میگوید فسانه پیشینگانست، و یکی میگوید فرا بافته او لینانست. و یکی میگوید آموخته سلمانست. یکی میگوید إلقاء شیطان است، و گفتند مراد مقتسمانند که «جعلوا القرآن عذین» و تفسیر این برفه است در سورة الحجر. و گفتند مراد آنست که بعضی مقر و بعضی منکر و بعضی مؤمن و بعضی کافر و بعضی مصدق و بعضی مکذب یعنی این همه اختلاف و اقوال متفاوت و تناقض محالست که همه حق باشد. تنبیه است ایشان را بر نظر و تفکر تا اندیشه کنند و حق از این میانه بجویند تا هلاک نشوند.

(يُؤْفِكُ عَنْهُ مِنْ أَفِكٍ) آنکه گفت بر گردانند از این قرآن آن را که بر گردانند در معنی او چند قول گفتند: یکی آنکه عرب و اهل مکه و قریش برمی گردانند از این قرآن و یا از عهد آنرا که میتوانند که بر گردانند بدعوت و اغراء و اغواء. قول دیگر آنکه «يؤفك عنه من افك» برمیگردانند از این قرآن آنرا که شیطان بوسواس ایشان را بر گردانیده باشد و گفتند بر میگردانند آنرا که او را خذلان دریافته باشد، یعنی إفك و صرف ایشان کار نمیکند الا در مخدولی و متروکی از توفیق، و الا فک الصرف قال الله تعالی «أحببنا لتأفكنا» أي لنصرفنا، و الا فک فعلٌ بمعنی مفعول أي کلام مصروف عن وجهه و هو الکذب من باب نقض و نقض و نقض و نیفص و نکث و نیکث.

(قَتِيلَ الْخَرَّاصُونَ) لفظ خبر است و معنی دعا، و چنانکه گفت «قتل الانسان ما أکفره» و الخراص الکذاب و هو الحرّ از ایضاً خرس هم حرز کردن باشد هم دروغ گفتن و اصل هر دو یکیست برای آنکه حرز کننده متیقن نباشد بر آنچه گوید و آن حرز که کند راست نیاید هم دروغ بود و دروغ زن نیز آنچه گوید به تخمین گوید بیشتر و «قتل» معناه لعن لعنت باد بر ایشان و گفتند خراسان شکاکانرا خواست. عبدالله عباس گفت مقتسمانند که عقبهای مکه به بخشیدند و مرد مرا منع کردند از إلحاق برسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قصه آن برفت. مجاهد گفت کاهنانند.

(الذین هم فی غمره ساهون) آنانکه ایشان در غفلت ساهی اند یعنی در سهوند و سهو غفلت باشد.

(يَسْتَكُونُ أَيَّامَ يَوْمِ الدِّينِ) میپرسند که کی خواهد بودن روز جزاء؟ تو جواب ده

( يَوْمَ مُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ) آنروز خواهد بود که ایشان را بآتش امتحان کنند و بر آتش نهند چنانکه زر بر آتش نهند تا عیارش بدانند و «علی» برای آن گفت که آتش زیر ایشان باشد و ایشان را در آتش اندازند . و کوفیان گفتند «علی» بمعنی «باء» است .

( ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ ) ای یقال لهم ذوقوا بچشید عذابتان ( هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ) این آنست که شما با او استعجال و شتاب زدگی میکردید . و برای این «هَذَا» گفت و هذه نگفت با آنکه فتنه از پیش رفته است که رد بمعنی است (۱) و آن عذابست . آنکه در برابر آن ذکر پرهیزکاران کرد و جزاء و ثواب ایشانرا گفت :

( إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ) پرهیزکاران در بهشتها باشند و چشمهها و آب . ( اخذین ) نصب او بر حال است من قوله « في جنات و عيون » ای یحصلون في جنات «آخذین» گفت میگیرند آنچه خدای بایشان میدهد از ثواب و انواع کرامات . سعید جبیر گفت عالمین بما أمرهم ربهم ، معنی آنست که متقیان آن کنند که خدای فرمود ایشانرا من قولهم أنا آخذ بقول فلان ای عامل به ، و این راجع باشد بأحوال دنیا ، و قول اول بهتر است برای سیاق آیت و لقوله ( إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُجْسِنِينَ ) ایشان پیش از این محسن و نیکوکار بوده اند ، و این دلیل آنست که آن اجری باشد که لایق باشد بأحوال قیامت تا شاید گفتن که پیش از این نیکوکار بوده اند . سعید جبیر گفت قبل نزول الفرائض یعنی پیش از آنکه شرع بایشان آمد ایشان بر سر احسان و نیکوکاری بوده اند (۲) .

( كَانُوا قَلِيلًا مِنَ الَّذِينَ مَا يَهْجَعُونَ ) در معنی «ما» و حکم آیت خلاف کردند بعضی گفتند «ما» نفی است و کلام تمامست عند قوله « كانوا قليلاً » علی تقدیر كانوا قليلاً من الناس یعنی کسهای چنین از مردمان اندک باشند . آنکه ابتداء کرد و گفت « ما يهجعون » علی تقدیر هم لایهجعون و ایشان بشب نخسبند بل بنماز برخیزند ، و بعضی دیگر گفتند «ما» مصدری

(۱) یعنی ضمیر «به» که مذکر است به فتنه بر میگردد که مؤنث است برای آنکه مرجع ضمیر در حقیقت

عذاب است و ردبان شده است .

(۲) حسن و قبح افعال انسان بعقل است پیش از آنکه شرع نازل شود و آنچه عقل بیسندد و نیکو باشد خدا بدان راضی است هر چند شرع بدان نازل نشده و اگر شرع مطابق آن نازل شود لطفی است که آنرا تایید میکند اما اگر شرع حکمی کند که عقل ظاهراً برخلاف آن باشد باید عقل را تخطئه کرد چون در حقیقت عقل نیست که مخالف شرع حکم کرده بلکه هوا و هوس است و آنکه گفتند دین الله لایصاب بالعقول مراد آن است .

است ای کان هجوعهم من اللیل قلیلاً و «یهجعون» در جای بدل اشتمال باشد از ضمیر در «کانوا» و «ما» مصدری را مثال بسیار بود منها قوله «بما ربحت» ای بر بچها ، و قوله «بما ظلموا» ای بظلمهم و نصب قلیلاً بر خبر کان باشد بر این قول و بر قول اوّل بعضی گفتند «ما» زائد است و التقدیر کانوا قلیلاً من اللیل یهجعون ای کانوا یهجعون قلیلاً من اللیل بشب آند کی بخسبند و نصب «قلیلاً» بر ظرف است بر این قول . باقر علیه السلام گفت آنان باشند که نخسبند إلا آنکه که نماز خفتن بکنند . انس مالک گفت آنان باشند که میان نماز شام و خفتن نوافل کنند . مطرف گفت آنان باشند که اندک شب برایشان گذرد که ایشان نماز شب نکنند . حسن گفت آنان باشند که بیشتر بشب نماز کنند و باشد که بوقت سحر رسانند .

( وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ) و در اوقات سحر استغفار کنند و آمرزش خواهند

از خدای تعالی .

( وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ) و در مالهای ایشان حقی باشد سائل

و خواهند و محروم را که تنگ روزی باشد . این قول عبدالله عباس و سعید مسیب است . بعضی گفتند محروم آن باشد که در زکاة نصیب نباشد او را و از آن هشت صنف نباشد فی قوله «إنما الصدقات للفقراء» قتاده و زهری گفتند سائل آن باشد که بخواهد ، و محروم آنکه نخواهد ابراهیم گفت محروم آن باشد که او را از غنیمت سهمی و نصیبی نرسیده باشد ، و بیان این آنست که روایت کردند از حسن رضی عنه (۱) که رسول صلی الله علیه و آله سریتی را بفرستاد بر فتند و غنیمت آوردند رسول میان ایشان قسمت کرد پس از آن قومی دیگر آمدند که ایشان را نصیب نبود در آن این آیت فرود آمد . عکرمه گفت محروم آن باشد که مالی فزاینده ندارد چون گاو و گوسفند و شتر . زید أسلم گفت که زرعش یا میوه اش یا چهارپایش آفت رسیده بود . رضی عنه بن کعب گفت محروم آن باشد که او را احتیاج رسیده باشد آنکه بخواند «إنما لمغرمون بل نحن محرومون» عبدالله بن اُبی قلابه گفت مردی بود از اهل یمامه سیلی بیامد و مالی که داشت از مواشی ببرد یکی از صحابه رسول صلی الله علیه و آله گفت هذا محروم این مرد محرومست او را توزیعی بکردند شعبی گفت هفتاد سال است که میپرسم تا محروم که باشد و هیچ علمی حاصل نشد مرا ، و بدان اصل او در لغت ممنوع باشد بر خلاف مرزوق ، و حرمان منع باشد . انس مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت فردای قیامت درویشان تظلم کنند از توانگران و گویند بار خدا یا حق ما ندادند از حقی که تو نهادی ما را در مال ایشان ، حق گوید بعزّة و جلال من که شما را

(۱) یعنی حسن بن محمد بن الحنفیه .



مقرب گردانم و ایشان را عذاب کنم . آنکه رسول ﷺ این آیت بر خواند « وفي أموالهم حق معلوم للسائل والمحروم » .

( وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ) و در زمین آیاتی و علاماتی و عبرتی هست آنانرا که ایشان را یقین باشد و شكاك نباشند . آنکه گفت بلفظ استفهام بر سبیل ملامت .

( وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفْلا تُبْصِرُونَ ) در خویشتن نمی نگرید و اندیشه نمیکنید . عبدالله زبیر گفت مراد مخرج بول و غائط است . مسیب بن شريك گفت مراد آنستکه از يك راه طعام و شراب فرو میشود و ازدوراه بیرون میآید اگر شیر محض خورند آب بیرون آید (۱) ابوبکر و راقی گفت « وفي أنفسكم » یعنی در تحویل حالات و تغییر آلات و ضعف قوه و قهر منت (۲) و عجز ارکان و فسخ صریمت و نقض عزیمت ، آنکه گفت تو ایمن باشی که روزی تو جائی نهادهام که آفت باو راه نبرد هیچ دزد نبرد لا تأكله السوس و لا يناله اللصوص گفت :

( وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ) روزی شما در آسمانست یعنی برف و باران که باو نبات از زمین برود که سبب روزی شماست ، بعضی دیگر گفتند مراد بسماء باران است که عرب آسمان را و ابرو باران را آسمان خوانند يقول العرب أصابنا سماء قال الشاعر :

إِذَا سَقَطَ السَّمَاءُ بِأَرْضِ قَوْمٍ رَعَيْنَاهَا وَإِنْ كَانُوا غَضَابًا (۳)

ابن کیسان گفت معنی آنست که و علی رب السماء رزقکم روزی شما به تقدیر و فرمان خدای آسمان است و « فی » بمعنی علی است چنانکه گفت « ولأصلبئکم فی جذوع النخل » أي علی ، آنکه مضاف بیفکند و مضاف الیه بجای او بداشت ، و این وجه متعسف است از آنجا که مجاز در مجاز است و این معنی استخراج توان کرد بی این تقدیر بوجهی دگر و آن آنست « وفي السماء » مراد آنست که چون در آسمان باشد جز بتقدیر من نباشد برای آنکه من در آسمان کس را ملك و ملک ندادم چنانکه در زمین فاذا یختص بی و معلق بمشیتی و این به از آنست که ابن کیسان گفت ، سفیان ثوری گفت : واصل الاحدب این آیت بخواند « وفي السماء رزقکم » گفت این چه ابلهی است که من میکنم آنچه خدای گفت در آسمان است من در زمین چگونه طلب میکنم برفت و زاویه گرفت و عبادت میکرد یکروز و دوروز چیزی

(۱) و چربی و غذا در بدن بماند .

(۲) منت - بضم میم - بمعنی قوه است

(۳) اگر باران در زمین قومی بیارد ( و گیاه روید ) ما آنرا بچریم هر چند خشم گین شوند .

پدید نیامد روز سه دیگر (۱) سلۀ خرما دید که پیش او بنهادند او را برادری بود ، در تو کُل از او درست تر ، او از در در آمد سله خرما دو شد یکی این میخورد و یکی آن هر دو در آن زاویه خدای رامیپرستیدند و آن روزی بایشان میرسانیدند تا بایش خدای شدند .

ابن محیصن خواند و فی السماء رازقکم بألف روزی دهنده شما در آسمانست یعنی خدای تعالی نه بمعنی جهت چنانکه تاویل کردیم مانند این أَلْفَاظِ را « و ما توعدون » و آنچه وعده میدهند شما را از خیر و شر . ضحاک گفت من الجنة و النار از بهشت و دوزخ (۲) گفتند قیامت خواست .

( فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ) آنکه قسم یاد کرد و سوگند بخدای آسمان و زمین که آنچه من گفتم از معنی روزی حق است و درست است ( مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ ) کوفیان « مثل » خواندند برفع علی آنکه صفت لقله « لِحَقِّ » و باقی قرءاء و مثل خواندند . منصوب آنکه در وجه او خلاف کردند ، بعضی گفتند نصب بر حال است و التقدير إنَّه لِحَقِّ مثل نطقکم بعضی دیگر گفتند منصوبست بر صفت مصدری محذوف كأنَّه قال حق ذلك حقاً مثل کونکم ناطقین گروهی دیگر گفتند برای آنکه مضاف است بامبنی او را بنا کردند برفتح لا بهامه نحو خمسة عشر ، و اگر اضافه او با معربی بودی بنا نکردندی نحو مثل زید ، و این قول مازنی است ، و قول اول قول جرمی است و آنشد المازنی :

لَمْ يَمْنَعِ الشَّرْبَ مِنْهَا غَيْرَ أَنْ نَطَقَتْ

حَمَامَةٌ فِي غُصُونِ ذَاتِ أَوْ قَالَ (۳)

گفت چون غیرا اضافه کرد به « أَنْ » بنا کرد او را برفتح . أمّا معنی آیت در او چند قول گفتند : یکی آنکه معنی آنست که این که من خبر دادم از باب روزی ، حق است و درست است چنانکه ناطقی شما یعنی چنانکه در این شك نیست که شما ناطقید در آن شك مکنید

(۱) سه دیگر یعنی سیم .

(۲) مراد از « ما توعدون » بهشت است یعنی آن نعمتها که در آخرت بشما وعده دادیم در آسمان است و روزی شما هم از آسمان است و موافق آیه کریمه « ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم » همه چیز نزد خداست و از جانب او است و نظیر این « لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یلد خلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط » و امثال این بسیار است و منافات ندارد که دری از بهشت آسمان در قبور صلحا باز شود یا فضائی از آنجا در این محل گنجانند و شرح آن مناسب اینجا نیست .

(۳) او را از آشامیدن باز نداشت مگر آنکه کبوتری بانگ میکرد در شاخهائی که میوه مقل در آن بود .

بعضی دیگر گفتند نطقی مخصوص خواست بر معنی مثل ما أنکم تنطقون من قول لا إله إلا الله یعنی چنانکه این کلمه حق است و درست است این که من وعده دادم حق است و درست است بعضی دیگر گفتند چنانکه یکی ازما بزبان دیگری سخن نتواند گفتن همچنین روزی غیر غیر خوردن و این بر قاعده مادرست نیاید. اگر گویند چه فرق باشد میان آنکه گفتی مثل ما تنطقون و میان آنکه گفتی «مثل ما أنکم تنطقون» گوئیم معنی مختلف شود و آن آنست که «مثل ما أنکم تنطقون» تقدیر آن باشد که نطقکم چون نطق شما و نطق ما در او هم حق باشد و هم باطل ، و چون گفت «مثل ما أنکم تنطقون» معنی آنست که مثل کونکم ناطقین . چنانکه شما ناطقید و در ناطقی شما شکئی نیست . هم چنین در حق این خلائی نیست فهدا هو الفرق بینهما .

حسن گفت ما را روایت کردند از رسول ﷺ که فرمود « قاتل الله أقواماً أقسم لهم ربهم بنفسه فلم يصدقوه » بکشاد خدای قومی را که خدای تعالی برای ایشان بخود قسم یاد کرد باورش نداشتند. اصمعی گفت روزی از مسجد آدینه بصره می آمدم در راه جلف جافی مرا پیش آمد بر شتری نشسته شمشیری در بر افکنده و کمانی بدست گرفته بنزدیک من رسید سلام کرد و مرا گفت ممن الرجل از کدام قبیله ای ؟ گفتم من بنی الاصح ، مرا گفت اصمعی گفتم آری . گفت از کجا می آئی ؟ گفتم از جائیکه در او کلام خدای میخواندند گفت خدای را کلامی است که آدمیان خوانند ؟ گفتم آری . گفت چیزی بخوان بر من از آن کلام ، من بر گرفتم سوره « والذاریات - الی قوله - و فی السماء رزقکم و ما توعدون » مرا گفت یا اصمعی بخدای بر تو که این کلام خداست ؟ گفتم آری بآن خدای که تجھ را بحق بخلق فرستاد که این کلام خداست که بر تجھ فرورستاد مرا گفت بس . آنگه برخاست شتر را بکشت و با پوست پاره پاره کرد و مرا گفت یار من باش تا بدرویشان دهیم من با او بایستادم و آن بدرویشان دادیم آنگه تیغ بشکست و کمان در زیر خاک کرد و روی در بیابان نهاد و میگفت « و فی السماء رزقکم و ما توعدون » من خود را ملامت کردم گفتم ای نفس سالهای بسیار است که این آیت میخوانی و میدانی و متعظ نشدی و اعرابی جلف به یکبار متعظ شد دگر بار ندیدم آن اعرابی را تا آن سال که با رشید بحج بودم طواف می کردم از پس پشتم آوازی بر آمد که کسی مرا بخواند با آوازی ضعیف باز نگریدم اعرابی را دیدم با تنی ضعیف پوست بر استخوان خشک شده و گونه روی زرد کرده بر من سلام کرد و مرا از ورای مقام ابراهیم برد و بنشاند و گفت هم از کلام خدا مرا بشنوان . من سوره و الذاریات بر گرفتم و چون باین آیت رسیدم « و فی السماء رزقکم و ما توعدون » گفت وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً

آنکه مرا گفتد گر چیست من بر خواندم «فورب السماء والأرض إنه لحق مثل ما أنکم تنطقون» نعره بزد و گفت کیست که خدای را بخشم آورد تا او را سوگند بایست خورد و کیست آنکه او را باور نداشت تا سوگند خورد، و یک دوبار این باز گفت و جان بداد، و رسول ﷺ گفت «الرّزق أشدّ طلباً للعبد من أجله» روزی بنده را به طلب کند از اجلس، و بوسعید خدری روایت کرد که رسول ﷺ گفت «لو أن أحدكم فر من رزقه لتبعه كما تبعه الموت» گفت اگر یکی از شما از روزی بگریزد روزی از پی او بیاید چنانکه مرگ، و شاعر گفت در این معنی:

الرّزقُ في القربِ وفي النّبئِ      أطلبُ للتعبدِ من النّعبدِ  
لو قصرَ الطّالبُ في سعيهِ      أتاه ما قدرَ في النقصِ (۱)

و قال دعبل :

أسعی لا طلبَ رزقی وهو فی طلبی

و الرّزقُ أكثرُ لی منی اه طلباً (۲)

و در اخبار ما آمده که «الرّزق رزقان رزق تطلبه و رزق یطلبک» روزی دواست یکی تو او را طلب میکنی و یکی او ترا طلب میکند. آنچه تو او را طلب میکنی باشد که بیابی و باشد که نیابی و آنچه او ترا طلب میکند لابد ترا بیاید، و لمحمد بن حازم فی معناه شعر:

لو كان في صخرة في البحر راسية      صماء مملولة ملس نواحيها  
رزق لعبد يراه الله لا تصدعت      منه إليه فادت كلمنا فيها  
أو كان تحت طباق السبع مطلبه      لسهل الله في السمرفي مراقبها  
حتى ينال التذي في الموح خطه اه      إن هي أتنه وإلا فهو يأتيها (۳)

ولیکن بنای این بر تو کتل است تا تو کتل درست نباشد این حال درست نیاید و رسول ﷺ

(۱) روزی بنده چه دور باشد چه نزدیک بیشتر در طلب بنده است از خود بنده اگر جوینده در

کوشش کوتاهی کند آنچه برای او مقدر است با اندازه میرسد.

(۲) میکوشم و روزی خود میجویم با آنکه روزی در طلب من است طلب او مرا شدیدتر است از طلب

من او را.

(۳) اگر روزی بنده ای که خدا او را می بیند (یعنی همه کس) در سنگ باشد در دریا ثابت و سنگی صاف

و هموار و از همه طرف بی درز و شکاف باشد حتماً آن سنگ خواهد شکافت و روزی او را خواهد باو

رسانید یا اگر روزی آن طرف آسمان های هفت گانه باشد خداوند وسیله بالا رفتن بآن را فراهم آورد

تا آنچه در لوح تقدیر برای او نوشته شده باو برسد اگر این بآن نرسد آن باین میرسد.

گفت « لو أن تتوكلون على الله حقاً توكله لرزقكم كما يرزق الطير يغدو خماصاً و يروح بطاناً » گفت اگر شما توکل کردید بر خدای حق توکلش چنانکه بپاید روزی دادی شما را چنانکه مرغان را دهد بامداد از آشیانها بیرون آیند حوصلها تهی و نماز شام بآشیانها روند حوصلها پر. اما آنچه تکلیف تو است در این باب سعی است و طلب کردن روزی از مطلب خود از وجهی حلال. آنکه آنچه صلاح تست بتو رسد آنچه نرسد هم صلاح تست طلب تو جهاد است و دادن او صلاح، بانادادن از مجاهده امتناع نباید کردن که « طلب الحلال جهاد » و قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ « رجعنا من الجهاد الأصغر الى الجهاد الأكبر » تکلیف تو یافتن نیست تکلیف تو جستن است و علی ادراك النجاح آنکه با تو است جِد است و آنکه با او است حِد است این جِد جهاد است و این جهاد جهاد، آن جِد حظ است و این حظ حظ است (۱) ، و آن بقضاست و بر تو بآن قضا رضاست چه اگر راضی نباشی سخط ترا اثر نیست :

فَإِنْ تَفَضَّلُوا مِنْ قِسْمَةِ اللَّهِ حَظَّكُمْ فَلَلَهُ إِذَا لَمْ يُرْضِكُمْ كَانَ أَبْصَرًا (۲)

بارع زوزنی گوید در این معنی و معنی کرد

يَقُولُونَ إِنَّ الْمَالَ عَنَقَاءُ مُغْرِبٌ

لِذِي الْفَضْلِ فَاقْتَنَعُ تَسْتَرِحُ قُلْتُ فَاقْتَلِبُوا

إِذَا أَنَا لَمْ أَقْتَنَعُ فَمَا أَنَا صَانِعٌ

وَ مَا لِأَمْرٍ عَمَّا قَضَى اللَّهُ مَذْهَبُ (۳)

بر تو قناعت است و تسلیم چه بسعی تو زیادت نشود آنچه ترا نهاده اند چنانکه .

وَ لَيْسَ رِزْقُ الْفَقِيرِ مِنْ حَسَنِ حَيْلَتِهِ

بَلْ مِنْ جُدُودٍ وَ أَرْزَاقٍ وَ أَفْسَاسٍ

كَالصَّيْدِ يُحْرَمُهُ الرَّامِي الْمُجِيدُ وَ قَدْ

يَرْمِي وَ يُرْزَقُهُ مَنْ لَيْسَ بِالرَّامِي (۴)

(۱) خوشبختی قسمت الهی است .

(۲) اگر از اینکه پروردگار بهره شمارا قسمت کرده است خشم دارید خداوند که شما را راضی

نکرد بحال شما بیناتر است .

(۳) گفتند مال برای مردم فاضل چون سیمرخ نایاب است پس قناعت کن تا آسوده باشی گفتم

سخن را وارونه کنید اگر من قناعت نکنم چکنم که هیچ کس راه گریز از قضای الهی ندارد .

(۴) روزی مرد بنیکی تدبیر او نیست بلکه از حظ و بهره و قسمت الهی است . چنانکه شکار که گاه

باشد تیر انداز ماهر از آن محروم میگردد و نشانه آن کس میشود که تیر انداز نیست و روزی او میگردد .

و قال آخر :

إِذَا مَا رَأَى النَّاسُ الْغَنَىٰ وَجَارُهُ ۖ فَبَقِيرٌ يَقُولُوا عَاجِزٌ وَجَلْبِيدٌ  
وَلَيْسَ الْغَنَىٰ وَالْفَقْرُ مِنْ حِيلَةٍ الْفَتَىٰ ۗ وَاللَّيْنُ حَظْرٌ ۖ قَسَمْتُ وَجُدُودٌ (۱)  
و قوله ( هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ صَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ) آنکه گفت یا محمد بتو  
آمد حدیث مهمانان ابراهیم آن مهمانان گرامی . در عدد مهمانان ابراهیم خلاف کردند .  
عبدالله عباس گفت دوازده کس بودند محمد کعب گفت جبرئیل بود با هفت فرشته . عطا گفت  
جبرئیل بود و میکائیل و فرشته دیگر با ایشان بود . عبدالله عباس گفت برای آن مکرّم خواند  
ایشان را که ناخوانده بودند ، مجاهد گفت برای آن مکرّم خواند ایشان را که ابراهیم بنفس خود  
خدمت کرد ایشان را و قال الشاعر :

وَإِنِّي لَعَبْدُ الضَّيْفِ مَا دَامَ نَازِلًا ۗ وَمَالِي سِوَاهَا شَيْمَةٌ تُشْبِهُ الْعَبْدَا (۲)  
گفتند برای آن مکرّم خواند ایشانرا که بنزدیک خدا گرامی بودند . نظیره قوله  
«سبحانه بل عباد مکرّمون» ابوبکر و راق گفت برای آن مکرّم خواند که مهمانان را پس  
مهمان او مکرّم باشند .

( إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ ) چون در نزدیک او شدند ( فَقَالُوا سَلَامًا ) ای نسلم عليك تسليماً  
آنکه فعل بیفکند و زواید مصدر ( قَالَ سَلَامٌ ) ای سلام عليكم او خطابی و تحیتی سلام خبر  
مبتداء باشد محذوف ( قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ) ای اتم قوم منکرون هم خبر مبتداء محذوفست گفت  
شما مردانید ناشناخته من شما را نمیشناسم ، و گفتند برای آن منکر خواند ایشان را که بی  
دستوری در شدند ، و گفتند برای آن که خطاب و تحیه سلام عادت نبود او آن تحیت شناخت  
( قَرَأَ إِلَىٰ أَهْلِهِ ) ای مال ورجع . ابراهیم عليه السلام با نزدیک اهل خود رفت ساره ،  
و گفت مرا مهمانانی رسیدند پس گرامی چیزی نیست که پیش ایشان بریم؟ گفت چیزی ساخته  
نیست ولیکن مرا عجلی است و گوساله که او را می پرورم بهوس فرزند . و او را چون فرزند  
میدارم بدوستی ولیکن برای تو ایثار کنم چنانکه عادت زنان باشد او را دست و پای درخشاء گرفته  
بود و زنگ در گلو بسته ابراهیم آن عجل را بکشت و بریان کرد و آن گوساله ای بود فربه  
( قَفَرَبَهُ إِلَيْهِمْ ) آنکه پیش ایشان آورد و بنهاد ( قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ) و در کلام

(۱) اگر مردم توانگری را ببینند که همسایه اش فقیر است گویند این سست است و ناتوان و آن توانا  
و زیرک ، با آنکه توانگری و درویشی از تدبیر مرد نیست نصیب و بخت است که میان مردم بخش شده است  
احاظ جمع حظیه بمعنی بخت است .

(۲) من بنده مهمانم وقتی بر من وارد شود و غیر ار این دیگر نشانه شبیه بنده درمن نیست .

محدوفی است و التقدير فقر\* به اليهم وقال لهم كلوا فلما رأهم لا يأكلون قال ألا تأكلون پیش ایشان بنهاد و گفت بخورید چون دید که ایشان نمیخوردند گفت چرا نمیخورید گفتند ابراهیم ندید که ایشان نمیخوردند برای آنکه او را عادت نبود که در مهمان نگاه کردی بوقت طعام خوردن چه عادت کریمان چنین باشد تا مهمان چنانکه خواهد طعام بخورد بخلاف آن که یکی گفت در مهمانی بخیل :

أَمْدُ يَدِي فِيهِ لَا سُرِقَ لِقُومَةٍ فَيَلْحَظُنِي شَرًّا فَأَعْبَثُ بِالْبَقْلِ (۱)  
ساره از پس پرده بدید ابراهیم را بخواند و گفت این مهمانان تو طعام نمی خورند او گفت «أَلَا تَأْكُلُونَ» ( فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً ) آنکه بترسید از ایشان که نباید تا با او غدیری و خیانتی در دل دارند برای آن ترسید یقال :

أَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ وَأَجَسَ إِذَا وَجَدَ وَالْخِيفَةُ الْخَوْفُ ( قَالُوا لَا تَخَفْ ) ایشان چون دیدند که ابراهیم از ایشان بترسید گفتند مترس و او را به پسری دانا بشارت دادند اهل اشارت گفتند چون ساره بایی فرزندی عجلی فدا کرد و ایثار کرد که آنرا چون فرزند میداشت ما او را بفرزندی چون اسحاق بشارت دادیم .

( فَأَقْبَلْتِ امْرَأَتَهُ فِي صُرَّةٍ ) ای فی صحیحة یعنی ساره که اهل او بود بانگ برداشت و مراد به «أَقْبَلْتِ» نه اقبال و ادبار است انما معنی آنست که گوید اقبل فلان يفعل کذا ای جعل يفعل کذا ، و گفتند فی صُرَّةٍ ای فی جماعة من النساء و أصل الصرَّة الجمع ، ومنه الصرة و قال امرؤ القیس :

فَالْحَقْنَا بِالْهَادِيَاتِ وَدُونَهُ جَوَاحِرُهَا فِي صُرَّةٍ لَمْ تُزِيلِ (۲)  
ای فی جماعة البقر ( فَصَكَّتْ وَجْهَهَا ) ای لطمت وجهها چنانچه بر روی زد گفت (عَجُوزٌ عَقِيمٌ) و التقدير انا عجوز عقیم گفت من پیر شدم و در اصل خود نازائیده بودم . یا گفت چگونه ممکن باشد که پیرزنی عقیم بزاید . در اخبار است که ساره را در وقت بشارت نود و نه سال بود و ابراهیم را صد سال بود و ساره هرگز نزاده بود .

( قَالُوا كَذَلِكَ ) فرشتگان گفتند همچنین گفت ما را خدای تو و ما این بشارت نه از خود میگوئیم . سؤال کردند که ابراهیم و ساره صدق قول و بشارت ایشان از کجا دانستند  
(۱) دست دراز میکنم تا لقمه از خوان بخیل بدزدم او دودیده بمن نگاه میکند و من باسبزی بازی میکنم .

(۲) در وصف اسب گوید که ما را رسانید به پیشاهنگان گله گاو وحشی و پس ماندگان گله هنوز نزدیک بودند و پراکنده نشده بودند .

و ایشان بصورت آدمیان بودند نه بصورت فرشتگان . گوئیم لابد است از آنکه معجزه مقرون باشد بگفتار و بشارت ایشان که ابراهیم و ساره را علم حاصل شود بقول ایشان ، و در خبر آمد که دعا کردند تا خدای تعالی آن عجل را زنده کرد تا برخاست و بنزدیک مادر رفت (لأنه هو الحكيم العليم) یعنی خدای تعالی حکیم است و محکم کار و دانا است . ابراهیم علیه السلام چون بدانست که ایشان فرشتگانند و از نزدیک خدای می آیند خواست تا بداند که باو آمدند یا بکاری دیگر گفت :

( فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ) چه کار است شما را ای فرشتگان خدای .  
 ( قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ) ایشان گفتند ما را فرستاده اند بگروهی گناه کاران یعنی قوم لوط .  
 ( لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِن طِينٍ ) تا بفرستیم بر ایشان سنگهایی از گل . کلبی گفت از سنگ و گل بود بیانه قوله «من سجیل» .  
 ( مُسَوِّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ) علامت بر کرده به نزدیک خدای تعالی برای آن مسرفان متعدیان .

( فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ) بیرون آوردیم هر کس را که در آنجا بودند از مؤمنان بلوط علیه السلام . نیافتم در آنجا جز یک خانه از مسلمانان و آن خانه لوط بود علیه السلام .  
 ( وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً ) رها کردیم در آن شهر و مدینه آیتی و عبرتی و علامتی آنانرا که از عذاب خدای بترسند .

( وَفِي مُوسَىٰ ) یعنی و فی ارسال موسی أيضاً آیه، و در فرستادن موسی علیه السلام هم چنین آیتی و دلالتی بود چون او را بفرستادیم بحجتی و برهانی ظاهر روشن . و فرّاء گفت معطوفست علی قوله و فی الأرض آیات ، و فی موسی أيضاً آیات .

( فَتَوَلَّىٰ بُرْكُنِيهِ ) پشت کرد و بر گردید بجانب خود . قیل «بر کنه» ای بجانبه پهلو بر گردانید یعنی قبول نکرد و ابا نمود ، و قیل بقوته و اشراف قومه او بر گردید و قوم را بر گردانید نظیره قوله «أو آوی إلى ركن شديد» أراد به المنعة والعشيرة ( وقال ) گفت یعنی فرعون ( ساحرٌ أو مجنونٌ ) ای هذا این موسی یا جادو است یا دیوانه . أبو عبیده گفت «أو» بمعنی و او است برای آنکه او موسی را بهر دو قذف کرد کقوله «آثماً او كفوراً» .



( فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ ) ما بگرفتیم فرعون و لشکر او را و در دریا انداختیم ایشان را ( وَهُوَ مُلِيمٌ ) و او مستحق ملامت بود .

( وَفِي عَادٍ ) عطف است بر آنچه رفت من قوله « وَفِي الْأَرْضِ » « وَفِي مُوسَى » « وَفِي عَادٍ » یعنی نیز در عاد و قصه ایشان آیاتی و علاماتی و دلایل هائی است ( إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ) چون بفرستادیم بایشان بادی عقیم و آن بادی بود که میغیر ابرای کنده کند و برگ بریزاند از درخت در وقت خزان ، وضد او لاقح بود .

( مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ ) گفت رهانکرد هیچ چیز را که برو آمد الا و او را چون استخوان پوسیده و چوب پوسیده و گیاه خشک کرد قتاده گفت چون درخت پوسیده . أبو العالیه گفت چون خاک کوفته ، عبدالله عباس گفت کالشی الهالك مانند چیزی هلاک شده . یمان گفت رمیم آن باشد که چهار پای از گیاه تر یا خشک بدهن خرد کند و بیندازد و از آنجا چهار پای را مرته و مقمه گویند و اصل او در استخوان پوسیده باشد من قوله « من یحیی العظام وهی رمیم » .

( وَفِي ثَمُودَ ) ایضاً آیات ، و در ثمود که قوم صالح بودند آیات و عبرتهائی است ( إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ) چون گفتند ممتع باشید تا بروز گاری یعنی آجال ایشان و وقت مرگشان یعنی اگر کفر نیاوردندی ایشان را عذاب و صاعقه نیامدی بماندندی تا بأجلی که خدای تعالی صلاح ایشان دانستی در آن .

( فَعَمَتُوا عَنْ آمِيرِ رَبِّهِمْ ) ایشان عتو و طغیان و بی فرمانی کردند از فرمان خدای ( فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةَ ) صاعقه ایشان را گرفت و آن آتشی بود که از آسمان بیامد و ایشان را بسوخت ، و گفتند هر عذاب که از آسمان آید آنرا صاعقه خوانند . و ایشان بصیحه و بانگ جبرئیل هلاک شدند ( وَهُمْ يَنْظُرُونَ ) و ایشان مینگریستند .

( فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ ) «من» زیادت است تأکید نفی را گفت نتوانستند بهیچ وجه برخاستن یعنی از جای نتوانستند جنبیدن و از عذاب بگریختن ( وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ ) و نیز قوه انتقام نداشتند تا ازما انتقام کشیدندی .

( وَقَوْمَ نُوحٍ ) أبو عمرو و حمزه و کسائی خواندند «وقوم» مجرور عطفاً علی قوله «وفی الأرض» «وفی موسی» «وفی عاد» «وفی ثمود» و باقی قرآء منصوب خواندند و در او چند قول گفتند : یکی آنکه عطف علی الضمیر فی قوله «فأخذتهم الصاعقة» یعنی و أخذت قوم نوح الصاعقة أيضاً ، و دوم فعلی مضمّر نحو و أهلکنا قوم نوح . و گفتند و اذکر قوم نوح من قبل

پیش از گروه گذشته از عباد و ثمود و قوم فرعون ( إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ) ایشان گروهی فاسقان بودند از فرمان خدای بیرون شده .

( وَالسَّيِّئَاتِ بَنِينَهَا ) و آسمان را بنا کردیم ( بِأَيِّدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ) عبدالله عباس گفت ما قادریم بر آن . روایتی دیگر هم از او آنست که روزی فراخ گردانیم بر آنکس که خواهیم . ضحاک گفت ما توانگریم بیانه « علی الموسع قدرة و علی المقتر قدرة » حسین بن الفضل گفت علم ما واسع است یعنی همه چیز دانیم .

( وَالْأَرْضِ فَرَّشْنَاهَا ) و زمین بگستریم ( فَغَنِمَ الْهَادُونَ ) نیک گستراننده ایم ما و این همه تذکیر نعمت تا خلقان بشنوند و یاد آرند و شکر کنند .

( وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ ) و از هر چیزی که آفریدیم دو جفت آفریدیم ، مراد يك جفت است که دو فرد باشد و لیکن برای آن دو جفت گفت که هر یکی از آن جفت صاحبش باشد و إلا دو جفت بزبان ما چهار فرد بود . مراد دو نوع و دو صنف اند چون آسمان و زمین و بحر و بر و سهل و جبل و تابستان و زمستان و خریف و بهار و شب و روز و انس و جن و نر و ماده ( لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ) تا همانا شما اندیشه کنید و بدانید که خالق این اصناف و ازواج باید تا یکی بی همتا باشد .

( فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ ) آنکه مکلفان را وعظ کرد و گفت با خدای گریزید از عذاب او . عبدالله عباس گفت معنی آنست که از او هم با او گریزید . ابوبکر و راق گفت از طاعت شیطان با خدمت رحمن گریزید . عمرو بن عثمان گفت پناه بامکه دهید . حسین بن الفضل گفت از هر چه جزا و است بگریزید . ذوالنون گفت از جهل با علم بگریزید و از کفر باشکر ( إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ) که من شما را ترساننده ام از خدای بیان کننده .

( وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ ) و با خدای خدای دیگر مپرستید که من شما را پیغامبری ام بیان کننده .

( كَذَلِكَ ) یعنی همچنانکه قوم تو ترا ساحر و جادو و دیوانه خواندند هیچ پیغمبر از جمله آنان که پیش از تو بودند بقوم خود نیامدند إلا و گفتند که این جادو است یا دیوانه این برای تسلی رسول گفت . یعنی اول کس نه توئی که این قوم ترا تکذیب کردند ، آنکه برسبیل تعجب فرموده که :

( أَتَوَاصُوا بِهِ ) وصیت کرده اند یکدیگر را باین؟ چنانکه ما گوئیم زبان در دهن یکدیگر کرده اند بل هم خود اینان و ایشان گروهی اند طاعی و متجاوز از حد ، آنکه گفت :

( فَتَوَلَّ عَنْهُمْ ) از اینان برگردد ( فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ ) که تو مستحق ملامت نمی و کس ترا بدین ملامت نکند. در اخبار هست که چون آیت آمد رسول ﷺ دلشنگ شد و صحابه همچنین گمان بردند که وحی منقطع شد و عذاب فرود آید حق تعالی برای تسلی رسول این آیت فرستاد ( وَذَكَرْتُ ) یادده ای محمد که یاد دادن مؤمنان را سود دارد .

( وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ) آنکه برای ابلاغ حجت گفت من نیافریدم جنیان و انسیان را إلا برای آن تا مرا پرستند یعنی غرض من در آفریدن خلقان عبادتست. از امیرالمؤمنین علی عليه السلام روایت کردند که گفت معنی آنست که «إِلَّا لِمُرْهَمُ أَنْ يَعْبُدُونَ» إلا که فرمایم ایشان را که مرا عبادت کنند و این اختیار زجاجست بیانه قوله «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ» مجاهد گفت إلا ليعرفون . عبدالله عباس گفت إلا ليقروا و لي بالعبودية . کلبی گفت إلا ليوحدون ، إلا تا مرا یکی گویند . و آن آیت دلیل است بر بطلان قول مجبیره برای آنکه باتفاق آیت محکم است محمولست بر ظاهر خود و مطابق ادله عقل است و اگر غرض او کفر و معصیت بودی نگفتی ایشان را برای عبادت آفریدم .

( مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ ) گفت از ایشان روزی نمیخواهم و نمیخواهم تا مرا طعام دهند .

( إِنْ اللَّهُ هُوَ الرِّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ) خدای تعالی روزی دهنده است و خداوند قدرت و قوتست و متین هم قوی باشد و مرجع هر دو باقادر است . و عامه قراءه «متین» خواندند برفع علی آنه صفة الله تعالی . و در شاذیحی بن أعمش بجر خواند علی آنه صفة للقوة و برای آن متینة نگفت که رد کرد با معنی ، أراد به الأمر المتین ، ووجه بسیار گفته ایم فی قوله تعالی «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» و فی قوله «فَمِنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى» ( فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ) گفت آنانرا که ظلم کردند ایشان را بود نصیبی مانند نصیب

اصحابش و اصل ذنوب دلو بزرگ باشد قال الرّاجز :

لَنَا ذُنُوبٌ وَ لَكُمْ ذُنُوبٌ فَإِنْ أَبِيْتُمْ فَلَنَّا الْقَلِيبُ (۱)

آنکه درحظ و نصیب استعمال کنند کقول علقمة بن عبده :

وَفِي كَيْلٍ قَوْمٍ قَدْ خَبَطْتُ بِبِنِعْمَةٍ فَحَقَّ لِشَاسٍ مِنْ نَدَاكَ ذُنُوبٌ (۲)

(۱) يك دلو آب مارا باشد و يك دلو شمارا واگر نپذیرید همه چاه از آن ماست .

(۲) علقمه قمیده ای، که این بیت از آن است، در مدح یکی از ملوک آل غسان گفته و شاس نام

برادر شاعر است که ملک او را اسیر کرده بود و شاعر آزادی او را تقاضا کرده است یعنی در هر قوم بی دریغ از تو نعمت هست پس سزاوار است که شاس برادر من هم از آن بهره یابد .

و قال آخر :

لَعَمْرُكَ وَ الْمَنَابِطِ طَالِمَاتٌ لِكَيْلٍ بَنِي أَبِي مِنْهَا ذَنُوبٌ (۱)  
 (فلا تستعجلون) بر من تعجيل مکنید که شما را مهلت دادم چنانکه ایشان را  
 آنکه گفت (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ) وای بر آنانکه کافر  
 باشند از روزی که ایشان را وعده میدهند گفتند روز بدر است ، و گفتند روز قیامت است.

## سورة الطور

بدانکه این سوره مکی است ، و چهل و نه آیت است ، و سید و دوازده کلمه است ،  
 و هزار و پانصد حرفست ، اَبی کعب گفت که رسول ﷺ گفت هر که او سوره و الطور بخواند  
 بر خدای واجب بود که او را از عذاب خود ایمن کند و او را در بهشت به نعمت دارد

## سورة الطور تسع وأربعون آية مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

وَ الطورِ (۲) وَ كِتَابٍ مَسْطُورٍ (۳) فِي رَقٍّ مَنشُورٍ (۴) وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ (۵)

قسم بطور و کتاب نوشته شده در پوستی کشاده و بیت معمور

وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ (۶) وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۷) إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ (۸)

و سقف بر افراشته و دریای افروخته بتحقیق شکنجه پروردگار تو هر آینه واقع شونده است

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (۹) يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرَأً (۱۰) وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا (۱۱)

نیست مر او را دفع کننده روزیکه حرکت کند آسمان حرکتی و سیر کند کوهها سیر کردنی

فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۲) الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ (۱۳)

پس وای این روز مر تکذیب کنندگان را کسانیکه آنها در فرو شدن باطل بازی کنند

(۱) سوگند بجان تو در آن هنگام که مرگ هویدا شود هر فرزند پدری را از آن نصیبی باشد .

يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً (۱۴) هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا

روزی که بسرعت خوانده شوند بسوی آتش جهنم بسرعت افکندنی این است آتش آنجانی که بودید بآن

تُكَذِّبُونَ (۱۵) أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ (۱۶) إِصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا

تکذیب میکردید آیا پس سحراست این یا شما نمی بینید دریا بید آنرا پس شکبیا شوید

أَوْ لَا تَصْبِرُوا سِوَا عَلَيْنُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۷) إِنَّ الْمُتَّقِينَ

یا شکبیا نشوید یکسانست بر شما جز این نیست جزا داده شوید آنچه را بودید میکردید بتحقیق پرهیزکاران

فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ (۱۸) فَكَهَيِّبُوا بِمَا آتَيْتُم رِبُّهُمْ وَ وَقَيْتُمْ رِبُّهُمْ عَذَابَ

در بوستانها و نعمت اند متعمر اند آنچه دادشان پروردگارشان و نگاهداشت آنها را پروردگارشان شکنجه

الْجَحِيمِ (۱۹) كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۰) مُتَكَبِّرِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ

دوزخ را بخورید و بیاشامید گوارا با آنچه بودید میکردید تکیه کنندگان بر تختهای پیوسته

وَ زَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۲۱) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا

و جفت کردیم آنها را بحور عین و کسانی که گرویدند پیرو شدند آنها را فرزندان آنها بگرویدنی برسانیم

بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهينٌ (۲۲)

با آنها فرزندان نشان را و کم نکنیم آنها را از کارهاشان از چیزی هر کس با آنچه پیشه کرد درگرو است

وَ أَمْدَدْنَا هُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۲۳) يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ

و مدد فرستیم آنها را به میوه و گوشت از آنچه میخواهند بنوبه گیرند در آن جامی را نیست بیهوده

فِيهَا وَ لَا تَأْتِيهِمْ فِيهَا سَمَةٌ (۲۴) وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ (۲۵) وَ أَقْبَلَ

در آن و نه گنه کردنی و دور زند بر آنها پسران که گویا آنها مرواریدی پوشیده اند و رو آورد

بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۶) قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ (۲۷) فَمَنْ

پاره ای آنها بر پاره ای می پرسند گفتند بتحقیق ما بودیم پیش در اهل خود ترسانکان پس منت نهاد

اللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَقَيْنَا عَذَابَ السَّمُومِ (۲۸) إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ

خدا بر ما و نگاهداشت ما را شکنجه آتش سوزان بتحقیق ما بودیم از پیش میخواندیم او را بتحقیق اوست او

الْبُرِّ الرَّحِيمِ (۲۹) فَذَكَرْنَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا جَاهِنٍ (۳۰) أَمْ يَقُولُونَ

نیکوکار مهربان پس پند ده پس نیستی تو بنعمت پروردگار خود فالگو و نه دیوانه یا میگویند

شَاعِرٌ تَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ (۳۱) قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ (۳۲)

شاعر است منتظریم به او حوادث زمان را بگو منتظر باشید پس بتحقیق من باشم ازا انتظار کشندگانم

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۳۳) أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ

یا میگوید آنها را خوابهایشان باین یا آنها گروهی سرکشند یا میگویند بر بافته است آنرا بلکه

لَا يُؤْمِنُونَ (۳۴) فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِن كَانُوا صَادِقِينَ (۳۵) أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ

نمیگردند پس بیاورند سخنی چون آن اگر باشند راستگویان یا آفریده شدند از غیر چیزی

أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (۳۶) أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ (۳۷) أَمْ عِنْدَهُمْ

یا آنها آفرینندگانند یا آفریدند آسمانها و زمین را بلکه یقین نمیکنند یا نزد آنهاست

خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ (۳۸) أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ

خزینهای پروردگارتو یا آنها تسلط دارند یا مر آنهاست نردبانی که بشنوند در آن پس بیارند

مُسْتَمِعِينَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۳۹) أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ (۴۰) أَمْ تَسْأَلُهُمْ

شنونده آنها بجستی هویدا یا مر اوراست دختران و مر شمارا پسران یا میخواهی از آنها

أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۱) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۲) أَمْ يُرِيدُونَ

مزدی را پس آنها از غرامت گران بارانند یا نزد آنهاست پنهان پس آنها مینویسند یا میخواهند

كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ الْمَكِيدُونَ (۴۳) أَمْ لَهُمْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ

مکری را پس آنها نکه کافر شدند آنها مکر کرده شدگانند یا مر آنها را خدائی غیر خداست منزّه است خدا

عَمَا يُشْرِكُونَ (۴۴) وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ (۴۵)

از آنچه انباز گیرند و اگر ببینند باره ای را از آسمان فرو افتاده میگویند ابری است بهم نشسته

فَذَرُّهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ (۴۶) يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا

پس واگذارشان تا بنگرند روزشان را که در آن هلاک شوند روزی که بیناز نکند از آنها مکرشان چیز را

وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۷) وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ

و نه آنها یاری کرده شوند و بتحقیق مرگسانی را که ستم کردند عذابی غیر اینست و لیکن بیشتر آنها

لَا يَعْلَمُونَ (۴۸) وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

نمیدانند و شکیبایی شو برای حکم پروردگار خود پس بتحقیق تو بحفظ مائی و تسبیح گو بحمد پروردگارت

حِينَ تَقُومُ (۴۹) وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ (★)

هنگامیکه می بایستی و پاره ای شب را پس تسبیح گو و پشت کردن ستاره

( وَالطُّورِ ) بعضی اهل لغت گفتند عرب همه کوه را طور خواند جز آنکه اتفاق

مفسرانست که اینجا مراد آن کوهست که خدای تعالی آنجا باموسی سخن گفت بزمین مقدس و آن کوه را زبیر خوانند . مقاتل گفت آن دو کوهست یکی را طور تینا خوانند و یکی را طور زینا ، برای آنکه بریکی انجیر باشد و بریکی زیتون .

( وَكِتَابِ مَسْطُورٍ ) و کتابی نوشته .

( فِي رَقٍ مَّنشُورٍ ) در رقی در افلاخته (۱) و آن صحیفه باشد . در این کتاب خلافت

کلبی گفت کتابیست که خدای تعالی برای موسی بنوشت از توریة و موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ صریح قلم می شنید ، گفتند لوح محفوظست ، و گفتند دیوانهای عمل بند گانست که روز قیامت بر بندگان افلاخند ، بهری بدست راست و بهری بدست چپ نظیره قوله « وَنَخْرَجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا » و قوله « وَإِذَا الصَّحْفُ نُشِرَتْ » و گفته اند آنست که خدای تعالی بر دل بندگان نوشت از ایمان فی قوله « أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ » و گفتند آنست که خدای تعالی نوشت برای بندگان از سعادت و شقاوت و عاقبت و سابقت و جز آن .

( وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ) و خانه آبادان و مراد باین خانه ایست در آسمان هفتم و گفتند

در آسمان چهارم برابر کعبه او را ضراح گویند ، حرمت او در آسمان همچنانست که حرمت کعبه در زمین ، هر روز هفتاد هزار فرشته در او شوند و گرد بر گرد او طواف کنند که هرگز دیگر بآنجا نشوند ، و خازن او فرشته ایست او را زرین گویند و آن خانه از یاقوت سرخ است علی ما جاء فی الأخبار که خدای تعالی در عهد آدم در زمین فرستاد چون در زمین رکنی

(۱) افلاخته ترجمه منشور است یعنی باز کرده و این کلمه در برهان نیست و در نسخه خطی من

بخاء تصحیح شده اما در نسخه مطبوعه بجیم است والله العالم .

و پوششی نبود (۱) آنکه بروزگار طوفان نوح فرمود تا به آسمان بردند، در خبر است که چون رسول ﷺ مکه بگشاد یکی از زنان او خواست تا شب در کعبه رود بنوشیه رها نکردند و گفتند شب رها نکنیم اگر خواهی تا بروز خالی کنیم برای تو . او پیامد و بارسول شکایت کرد ، رسول ﷺ گفت عادت نیست که کسی شب آنجا شود که این خانه در برابر بیت المعمور است چنانکه اگر سنگی از آنجا بیوفتد مثلاً بر بام کعبه آید (۲) هر روز هزار فرشته در او شوند که تا قیامت با آنجا نشوند ولیکن برو تو و صواحبات تو در حجر نماز کنید که آن از کعبه است پیامد و آنجا نماز کرد و میگفت در کعبه رفتم بر رغم آنکه مرا منع کرد ، اَمَّا بِمَعْمُورِ آن خواست که آبادانست بکثرت زائران و نماز کنندگان و طواف کنان . حسن بصری گفت البیت المعمور خانه کعبه است که او بیت الحرام است (۳) و اول خانه که در

(۱) نه ستون بود و نه سقف بلکه یکپاره یا قوت بود و این روایت با الفاظ مختلف آمده و چون صحیح آن معلوم نیست کدام است حاجت بتحقیق آن نیست .

(۲) شاید مقصود رسول (ص) آن باشد که فضل عبادت در کعبه برای آن است که در زیر بیت المعمور واقع میشود و سقف خود کعبه تاثیر در فضیلت عبادت ندارد پس اگر در حجر اسماعیل نماز گذارند که آنهم از خانه کعبه است و زیر بیت المعمور واقع است همان فضل را دارد . فضل کعبه بسنگ و خاک سقف آن نیست بلکه بسبب مطابق بودن او است در عالم شهادت و سفلی معبد ملائکه را در عالم علوی و غیب . اگر کسی گوید ممکن نیست نقطه از نقاط آسمان همیشه مطابق نقطه از نقاط زمین باشد چون یا آسمان میگردد یا زمین ، و دو نقطه از محاذات یکدیگر دور میشوند در جواب گوئیم بیت المعمور از سنخ ملائکه است چون خانه آنها است و جسم آن هم از جنس اجسام ملائکه است و ممکن است با گردش آسمان از محاذات کعبه خارج نشود مانند نوری که بر آب جاری افتاده هر چه آب برود آن نور بر جای خود باقی است و مولوی گوید :

شد مبدل آب این جو چند بار عکس ماه و عکس اختر برقرار

آنکه محاذی عالم روحانی است در انسان قلب است بمنزله بیت المعمور و پیوسته محاذی آن عالم است و بحرکت انسان در امکان جهان تغییر جهت نمیدهد .

(۳) یعنی در زمین است نه در آسمان روایات در محل بیت المعمور ، اگر در آسمان باشد ، مختلف است در آسمان اول یا چهارم یا هفتم و علامه مجلسی فرموده است جمع بین اخبار بر فرض صحت آنها باین است که در همه باشد چون هر چیز در عوالم مختلف صورتهای مختلف دارد که همه آنها حقیقتند . و فندرسکی گوید « صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی » .



زمین بنهادند برای عبادت و معمور بمردمان و خدای تعالی آنرا هر سال عمارت کند .  
( وَالسَّقْفِ المَرْفُوعِ ) و آسمان برداشته یعنی آسمان که بمنزلت سقف است زمین را نظیره قوله « وجعلنا السماء سقفاً محفوظاً » .

( وَالْبَحْرِ المَسْجُورِ ) مجاهد و ضحاک و شمر بن عطیه و محمد بن کعب و أخفش گفتند یعنی تافته بمنزلت تنور تافته و از اینجا مسجر گویند تنور را و دلیل این آنست که روایت کرده اند که رسول ﷺ گفت نباید که در دریا نشیند إلا حاجتی یا معتمری یا مجاهدی که در زیر دریا آتش است و در زیر آتش دریا است و در زیر آن دریا آتش ، و رسول ﷺ گفت « البحر نار فی نار » سعید بن المسیب گفت که امیر المؤمنین علی ﷺ مردی را گفت از جهودان : دوزخ کجاست ؟ گفت در دریاست . علی ﷺ گفت راست میگوید . و در خبر است که رسول ﷺ گفت روز قیامت دریا با آتش کنند و با آتش دوزخ بیفروزند . و قتاده گفت المسجور مملو باشد و منه قول لیبید :

فَقَتَوْ سَطًا عَرَضَ السَّرِي فَصَدَّعَا مَسْجُورَةً مُتَجَاوِرًا قَلَابًا مَهَا (۱)

ابوالعالیه گفت آن باشد که تهی شده باشد از آب و خشک شده بر عکس معنی مملو و این روایت عطیه است از عبدالله عباس . ذوالرمة این قول روایت کرد از عبدالله عباس که گفت : البحر المسجور الفارغ ، و گفتند پرستاری (۲) را بفرستادند در عرب تا آب آرد باز آمد و گفت الحوض مسجور ای فارغ . علی بن طلحه روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت المسجور المحبوس . ربیع بن أنس گفت آن باشد که آبش مختلط باشد خوش باشور . از امیر المؤمنین ﷺ روایت کردند که گفت مراد دریائی است در زیر عرش ، قعر و عمق او چندانست از هفت آسمان تا بزیر هفت زمین ، در او آبیست سطر او را بحر الحیوان (۳) گویند

(۱) قلام نوعی گیاه است و لبید در وصف دو گوخرنر و ماده گوید که در میان نهر آب در آمدند و چشمه را شکافتند بداخل شدن در آن و از آن گیاه نامبرده در کنار آن بسیار بود .

(۲) یعنی کنیزك زر خرید ترجمه امه

(۳) این عالم که ما مشاهده میکنیم عالم شهادت باشد و ذاتا جامد است . حیاء که در نباتات و حیوانات می بینیم از غیب برای این اجسام تافته لذا چون روح زندگی از این اجسام اعراض کند زود از هم میباشند و پراکنده میشوند و جسمی که هفتاد سال در بدن انسان زنده بود و کار میکرد بیکروز که جدا گردد می گنجد و میبوسد انجا که منبع این زندگی عرضی است بحر حیوان است که برخلاف عالم شهادت ذات او اقتضای حیات میکند .

در وقت نفخ اول از او چهل شبانه روز باران آید بر زمین تا مردم از گورها بر خیزند ( إنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ) این واوها جمله و او قسم است حق تعالی سوگند خورد باین چیزها که عذاب حق تعالی واقع و نازل و حاصل خواهد شد و آنرا دافعی و مانعی نیست ، کس باز نتواند داشتن . جبیر بن مطعم گفت بمدینه آمدم تا با رسول ﷺ سخنی گویم در باب اسیران روز بدر ، اتفاقاً وقت صبح بمدینه رسیدم رسول ﷺ نماز بامداد میکرد و الطور میخواند چون بآنجا رسید که خدای تعالی می گوید « إنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَّالَهُ مِنْ دَافِعٍ » نزدیک آن بود که دلم شکافته شود از خوف ، و محبت اسلام در دلم شد و چنانکه گمان بردم از جای بر نخیزم تا عذاب فرو نیاید ایمان آوردم از ترس خدای تعالی . هشام بن حسان گفت من و مالک دینار در نزدیک حسن بصری رفتیم مردی مفری حاضر بود این سوره آغاز کرد چون اینجا رسید حسن بگریست و حاضران بگریستند و مالک دینار چندان بر سر و روی بزد که بیهوش شد . ( يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَمْرًا ) مفسران گفتند آسمان بگردد چنانکه آسیا بگردد و أهلش را بگرداند چنانکه کشتی که بروی آب فراز نهند ، و عبارت مفسران مختلف است عبدالله عباس گفت یدور دورانا . قتاده گفت يتحرك . عطاء خراسانی گفت یختلف أجزاءها قطرب گفت تضطرب ، قال رؤبه ::

مَسْوَدَةٌ الْأَعْطَافِ مِنْ رَسْمِ الْعَرَقِ مَائِرَةٌ الضَّبَعَيْنِ مِصْلَاتُ الْعُنُقِ (۱)

و اصل مور مجيء و ذهاب بود يقال مار يمور إذا جاء و ذهب ، گفت حق تعالی آن روز که آسمان مضطرب شود و متحرك و مختلف الحركات و بگردد در آید مانند کشتی و بر یکدگر آید بمانند موج دریا و این وقت نفخ دوم بود که وقت فناء عالم بود و آن از اعلام خراب دنیا باشد و أشراف ساعة .

( وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ) و کوهها بر رفتن در آید رفتنی و فایده آنکه مصدر در عقب فعل آرند آن باشد که تهویل کنند و ابهام کنند بر مخاطب برای آنکه چون قائل گوید ضرب ضرباً مراد آن باشد که ضرباً شدیداً و اوجیباً . أو بلیفاً ، آنکه خواهد تا بلیغ تر بگوید علی أبلغ الوجه مطلق بگوید ابهام بر مخاطب را ، و مراد آنکه ضربه ضرباً لایوصف و لا یمكنی وصفه و أعجز عن کنهه ، و ما أشبه ذلك و سبیل جمله مصادر که در عقب افعال آید در قرآن و جز قرآن این باشد .

( فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ) وای آن روز بر دزوغ دارندگان که خدای و

(۱) از نشان عرق شاهه های ناقه سیاه رنگ است و دوبازویش جنبان و گردنش کشیده .

رسولان اورا باور ندارند ، وفاء برای آن آورد که کلام متضمن شرط و جزاست و تقدیر آنکه  
إِذَا كَانَ هَذَا فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ .

( الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ) آنان که ایشان در باطل خوض کنند و در او شوند  
یقال خاض فی الأمر یخوض خوضاً إذا دخل فیه وأصل اوخاض فی الماء باشد چون در آب شود  
و تقدیر آنکه فی خوض فی الباطل « یلعبون » در جای حال است ای لاعین ساهین غافلین .

( يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً ) ای یدفعون إليها دعواً والدفع الدفع یعنی آن  
روز که ایشانرا دفع کنند و بآتش دوزخ دهند و در اندازند ، و در خبر است که خازنان دوزخ  
دستهای اهل دوزخ برگردن پیچند و بموی پیشانی پایهای ایشان به بندند و در دوزخ اندازند .  
( هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ ) اینجا قول مضمراست ای و یقال لهم  
هذه النار التي ، گویند ایشانرا این آن دوزخ است که شما آنرا تکذیب کردید و بدروغ  
داشتید . أهورجاء العطاردي خواند « يوم يدعون » بتخفيف من الدعاء و آن روز که ایشان را  
دعوت کنند و با دوزخ خوانند .

( أَوْ فَسِحْرٌ هَذَا ) خازنان دوزخ گویند این کافرانرا سحر و جادویی است این ؟ بلفظ  
استفهام بر سبیل تقریر تا ایشان گویند نی ، یعنی درد دنیا هر معجزی که بشما نمودند گفتید  
سحراست اکنون این دوزخ که می بینید سحر است یا حقیقت ؟ ( أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ )  
یا شما نمی بینید چنانکه درد دنیا گفتید چشم ما مسحور کرده اند و بیفسرده .

( اِصْلَوْهَا ) باین دوزخ ملازم شوید یقال: صلیت النار و بالنار باین آتش و اتفسید و اصل  
کلمه از لزوم است . ( فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا ) صبر کنید یا صبر نکنید که راست است  
صبر کردن و نا کردن ، در معنی آنکه غنا نخواهد کرد شما را از عذاب و سود نخواهد داشت اگر  
صبر کنید و اگر جزع بر شما نخواهد بخشود ( إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ) شما  
را پاداش آن میدهند که کرده اید بر شما ظلمی نمی کنند آنکه چون ذکر دوزخیان نمود  
ذکر اهل بهشت کرد گفت :

( إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ) متقیان و پرهیزکاران در بهشتها و نعمتها باشند .

( فَاكِهِينَ ) ناعمین و منعم و خوشحال بآنچه خدا داده باشد ایشانرا یقال رجل فاكه  
وفكه إذا كان طيب القلب خوشدل باشند و آنچه مردم بآن تعلل کنند آنرا فکاهت خوانند  
و میوه را از آنجا فاکهه گویند ؛ و یقال فاکهین ای اولو فوا که کثیره ، خداوندان میوه بسیار  
باشند من باب تامر و لابن و قول اول بهتر است برای باقی آیت ، قوله ( بِمَا اتَّسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ

وَقَلْبِهِمْ رَاهِبُهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ) و خدای نگاه دارد ایشانرا از عذاب دوزخ .  
 ( كَلُوا وَاشْرَبُوا ) ای یقال لهم گویند ایشانرا قول مضر است چنانکه در حق اهل  
 دوزخ گفتیم بخورید از این طعامها و باز خورید (۱) از این شرابها ( هَنِيئًا ) ای طعاماً هنیئاً  
 اَوْ كَلَاهِنِيئًا صفت موصوفی محذوفست طعامی گوارنده یا خوردنی نوش ( بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ )  
 بآنچه کردید یعنی بجزا و پاداشت و عوض آن و این بامجاز است .

( مُتَكِدِّينَ ) تکیه زدگان و نصب او بر حال است ، بر سریرها بصف باز نهاده در برابر  
 یکدیگر نهاده ، در همه صدر سریر باشد يك در بر دیگر نهاده بر هر سریری حوری نشسته  
 ( وَزَوْجَانَهُمْ ) و بایشان دهیم حفتان ایشان ( بِحُورٍ عِينٍ ) زنان سیاه چشم فراخ  
 چشم را .

( وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ ) روا باشد که این جمله عطف بود  
 علی قوله تعالی « إِنِّ الْمُتَّقِينَ » و روا بود که جمله بود مستأنف و محل او رفع بود ، قرآء در این  
 آیت خلاف کردند چند جای أبو عمرو و خواند « اتبعناهم ذریاتهم بایمان الحنابهم ذریاتهم  
 وما ألتناهم » علی نسق واحد تا کلام متجانس باشد علی إخبار الله تعالی عن نفسه علی وجه  
 التعظیم بلفظ جمع من الاتباع ، و « ذریاتهم » در هر دو جای بلفظ جمع و کسرتاء فی موضع النصب  
 برای آنکه ذریات مؤنث است ، گفت ما فرزندان ایشان از پی ایشان ببردیم بایمان یعنی حکم  
 آنان حکم ایشان کردیم فردای قیامت فرزندان ایشانرا بایشان در رسانیم و ببر ایشان بریم  
 و از اعمال پدران و فرزندان هیچ نقصان نکنیم . و باقی قرآء خواندند « و اتبعتمهم ذریتهم  
 بایمان » و فرزندان ایشان متابعت کردند ایشانرا بایمان یعنی همچون پدران ایمان آوردند  
 علی الفعل والفاعل و ذریت بلفظ واحد . آنگه در ذریت خلاف کردند مدنیان : اول بی ألف  
 خواندند بقاء مرفوع علی الفاعلیة و دوم بالف و کسرتاء علی الجمع فی محل النصب . و شامیان  
 هر دو بالف خواندند : اول مرفوع دوم مکسور و این اختیار أبو عبیده است . آنگه مفسران  
 در معنی آیت خلاف کردند بهری گفتند معنی آنست که مؤمنان و آنانکه تسابع ایشانند از  
 فرزندان ایشان بایمان ، ما فردای قیامت فرزندان را پدران در رسانیم و اینانرا از ایشان باز  
 نداریم و اگر چه درجه فرزندان در ایمان و اعمال صالحه بدرجه پدران نباشد ، و از این جهت  
 هیچ نقصان نکنیم آنچه حاصل باشد ایشانرا باستحقاق بدهیم و آنچه مستحق نباشد بفضل  
 بدهیم تا بیدار یکدیگر شادمانه باشند که از جمله مسرت و مبرت و کرامت و تمام سرور و حبور  
 (۱) چند بار گذشت که مؤلف باز خوردن را بمعنی آشامیدن آورده است .

آنست که پدران و فرزندان بیک جای باشند و بدیدار یکدیگر شادمان باشند ، قولى دیگر آنست « والذین آمنوا » مؤمنان و فرزندان بالغ ایشان که مؤمن باشند مسا فرزندان هر یکى را از ایشان از پدران و فرزندان که اطفال باشند و استحقاقى ندارند پدران خود رسانیم و الحاق کنیم بنفضل و از پدران هیچ باز نگیریم برای آنکه ما بفرزندان فضلى کرده باشیم . قول اول روایت سعید جبیر است از عبدالله عباس و قول دوم روایت ضحاک است از عبدالله عباس ، قوله : ( وما ألتناهم ) ابن کثیر خواند بکسر لام من ألت یألت ، و باقى قرءاء بفتح لام من ألت یألت يقال ألت یألت ولات یلیت و ألآت یلیت إذا نقص ، و این فعل متعدی است بدو مفعول چنانکه نقص يقال نقمه حقه و مفعول اول « هم » هست و دوم قوله ( من شیء ) المعنى شيئاً من عملهم و « من » اول تبیین است و دوم زیادت لتأكيد النفی ، و قال فی الالیت :

أُبلِغَ بَنِي ثَعْلَبٍ عَنِّي مُغْلَقَةً جَمَدَ الرِّسَالَةِ لَا أَلْتَا وَلَا كَتَبْنَا (۱)

و قوله « وما ألتناهم » ضمیر هم راجع است إلى قوله « والذین آمنوا » سعید جبیر روایت کرد از عبدالله عباس که رسول ﷺ گفت خدای تعالی فرزندان مؤمنانرا بدرجه پدرشان برساند اگر چه دون ایشان باشند در اعمال تا چشم ایشان به یکدیگر روشن باشد آنکه این آیت بخواند « والذین آمنوا - الایه » آنکه گفت آنچه بفرزندان دهیم از پدران وضع نکنیم هم عبدالله عباس روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت چون مؤمن بدرجه خود رسد گوید بار خدایا مادر و پدرم و فرزندان من کجا بند و حال ایشان چیست ؟ گویند ایشانرا اعمال آن نیست که اینجا رسند گوید بار خدایا ایشانرا با من رسان خدای تعالی بفرماید تا ایشانرا بنزدیک او آرند آنکه این آیت بخواند « والذین آمنوا و اتبعتم ذریتهم بایمان ألحقنا بهم ذریاتهم » و روایت کردند از امیر المؤمنین علی ﷺ که او گفت یکروز خدیجه از رسول ﷺ پرسید که حال آن فرزندان من که در جاهلیت بمردند چه باشد ؟ گفت بدوزخ شوند ، خدیجه دلتنگ شد رسول ﷺ گفت اگر تو مکان ایشان بینی دشمن گیری ایشانرا . خدیجه گفت یا رسول الله فرزندان من که از تو اند ؟ گفت ایشان به بهشت اند . آنکه گفت فرزندان مؤمنان با ایشان باشند در بهشت و فرزندان کافران با ایشان در دوزخ باشند ، آنکه این آیت بخواند « والذین آمنوا و اتبعتم ذریتهم » . اگر این خبر درست است مراد فرزندان بالغ باشند (۲) دون نا بالغان برای آنکه خدای تعالی بگناه مادر و پدر فرزندان را نگیرد و ثواب پدران

(۱) از من بینی ثعلب این پیغام را رسان بجد و درستی نه دروغ و نه ناقص .

(۲) بالفی که حجت بر آنها تمام شده باشد نه بالفی که دعوت حق را ندانسته باشد .

بفرزندان ندهد جز آنکه اطفال مؤمنانرا بفضل بیهشت برد. اگر کسی را شبهه ای باشد در آنکه لفظ ذرّیت بر فرزندان طفل افتد برای آنکه مشتق است از ذرّ، این گمان خطا است برای آنکه اشتقاق من ذراً است يقال ذراً الله الخلق أي خلقهم دلیل بر این قوله تعالی «ومن صلح من آبائهم وأزواجهم وذریاتهم» و لفظ صالحان بر بالغان افتد (كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ) هر مردی گرو نهاده آنست که کرده باشد اگر نه چنان باشد که ما گفتیم این آیت خلاف باشد اگر خدای تعالی بشرک مادر و پدر اطفال را بگیرد «کل امرء بما کسب رهین» نباشد این آیت مصرّح است بعدل خدای تعالی. و آنکه هر کسی آنچه کرده باشد جزاء او بدهند برفوق کرده او از ثواب کم نکنند و از عذاب اسقاط بکنند برای آنکه این فضل باشد و آن ظلم، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً، و رهین فعیل است بمعنی مفعول ای مرهون یعنی او را بگناه خود گیرند بگناه دیگری نگیرند و ثواب او باو دهند ثواب دیگران باو ندهند.

(وَأَمْدَدْنَا مُمْبِفَاكِهِةٍ وَ لَحْمٍ مِّمَّا یَشْتَهُونَ) و ما ایشانرا مدد فرستیم بمیوه، درخبر است که هر که يك میوه از درخت باز کند بجای آن دیگری پدید آید و لحم و گوشتی از آنچه او را آرزو باشد از انواع گوشتها.

(یَتَنَازَعُونَ فِیْهَا) از یکدیگر میگیرند و اصل منازعه مخاصمه باشد یعنی بسرعت چنانکه پنداری میربایند (كَأْسًا) انائیکه در او خمر باشد و تا در او خمر نباشد آنرا کأس نخوانند چنانکه خوان را تا بر او طعام نبود مائده نخوانند (لَا لَغْوٌ فِیْهَا) قتاده گفت در او باطل نباشد. مقاتل حیّان گفت در او فضول نباشد. سعید مسیب گفت در او فحش نباشد. ابن زید گفت در او دشنام نباشد. قتیبی گفت عقل نبرد تا لغو گویند. ابن عطا گفت چه لغو باشد در مجلسی که مجلس بهشت عدن باشد و ساقی فرشتگان باشند و شرب ایشان بذکر خدای بود و ریحان نشان تحیّته من عند الله مبارکه طیبّه باشد و قوم مهمانان خدای باشند (وَلَا تَأْتِیْمٌ) یعنی در او فعلی نباشد که ایشان را بیزه آرد هو تفعیل من الاثم یعنی ایشانرا در خوردن آن بزه نباشد، عبدالله عباس گفت در او تکذیب نباشد که بعضی بعضی را دروغ دارند. ابن کثیر و ابو عمرو خواندند «لَا لَغْوٌ فِیْهَا وَلَا تَأْتِیْمٌ» بفتح هر دو کلمه، باقی قرآء برفع هر دو خواندند. زجاج گفت آنکه برفع خواند در او دو وجه باشد یکی مبتدا و «فِیْهَا» خبر بود. دگر «لَا» بمعنی لیس تامه باشد بمعنی لم تقع ولا تقع، چنانکه شاعر گفت:

مَنْ صَدَّ عَنْ نِیرَانِهَا      فَأَتَا بِنُ قَیْسٍ لَا بُرَاحُ (۱)

(۱) هر کس از آتش جنگ اعراض کند من فرزند قیسم و از میدان جدا نمیشوم.

و آنکه بفتح خواند بنا کرد با « لا » (۱) بر فتح از برای نفی جنس .  
 ( وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ ) میگردند برایشان غلامانی بخدمت که پنداری مروارید نهانی اند  
 یعنی مصون و محروس که پوشیده داشته باشند تا هوا و باد و آفتاب آنرا بنگرداند و باستعمال  
 مبدل نشود . و سعید جبیر گفت مرواریدی که از صدف بیرون آرند در حال یعنی بصفا و بیاض  
 و لطافت . عایشه روایت کرد که رسول ﷺ گفت کمتر کس از اهل بهشت خدمتکاری را که  
 آواز دهد هزار خادم جوابش دهند بلبیک لبیک . عبدالله عمر گفت هیچکس نباشد از اهل  
 بهشت و إلاً که او را هزار غلام باشد بر هزار کار که هیچ يك عمل آن دیگر نکند . حسن  
 بصری گفت در این آیت یکروز رسول ﷺ را یکی پرسید گفت یا رسول الله که خادم چون  
 لؤلؤ مکنون باشد مخدوم چگونه باشد (۲) گفت چنانکه ماه شب چهارده در جنب ستاره ای .  
 ( وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ) گفت بهری روی در بهری آرند و یک  
 دیگر را می پرسند . عبدالله عباس گفت این آن وقت باشد که از گورها برخیزند گرمفستران  
 گفتند در بهشت باشد و این بهتر است کقوله :

( قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ) گویند ما پیش از این در اهل و قوم

ترسناک بودیم .

( فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ قَلِينَا عَذَابَ السَّمُومِ ) خدای بر ممانت نهاد و ما را نگاه داشت  
 از عذاب دوزخ . و حسن گفت سموم نامی است از نامهای دوزخ و این آنگاه باشد که دوزخ  
 باز گذاشته باشند . و سموم باد گرم باشد در لغت و دوزخ را برای آن سموم خواند که آنرا  
 وزید نهی گرم باشد سوزنده .

( إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ ) ما پیش از این او را میخواندیم و عبادت او را میکردیم  
 خالص و با او انبازی نمی گرفتیم ( إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ) که اوست خداوند نیکو -  
 کار بخشاینده ، أبو جعفر و نافع و کسائی و حسن بصری خواندند آنه بفتح ألف علی تأویل لانه  
 و باقی قرآء « إِنَّهُ » بر استیناف و ابتدا . عبدالله عباس گفت البر اللطيف ، ضحاک گفت الصادق  
 فیما وعد .

(۱) یعنی کلمه لا و کلمه لغو با یکدیگر مرکب شده مبنی بر فتح .

(۲) در دنیا لازم نیست مخدوم از خادم نیکو روی تر باشد بلکه غالباً مخدومان زشت و پیرو خادمان  
 جوان د نیکو روی بودند اما این سائل بعقل خود دانست در عالم آخرت نیکی منظر جزای عمل خیر است  
 و باید مخدوم بسیار به از خادم باشد بر خلاف دنیا .

( فَذَكَرْهَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ) گفت یاد ده این غافلان را که تو بنعمت خدای وعصمت خدای کاهن وفال گوی و دیوانه نبی. آیت درمقتسمان آمد که بر عقبهای مکه مردم را منع میکردند از حقوق برسول ﷺ یکی می گفت شاعر است یکی میگفت ساحر است یکی میگفت کاهن است و یکی میگفت دیوانه است و ذلك قوله :

( أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ ) ای هوشاعر یا میگویند شاعر است ( تَتَرَبَّصُّ بِهِ رَبِّيَابِ الْمَنُونِ ) ما انتظار کشیم تا حادثه مرگ باو رسد گفتند کاهن آن باشد که گوید مرا تا بعه است از جن که مرا خبر دهد از احوال غیوب بی وحی و گاه گاه سخنهای غیب گوید و دعوی وحی نکند بل گوید مرا این علم حاصل است از اختصاصی که مراست و بعضی از طالع و نجوم گویند، و گویند کسهای چنین را سهم الغیب در طالع باشد. بعضی دیگر گفتند این عجم شاعر و کار شاعری و رونق شعر او چندان باشد تا او زنده باشد ما صبر کنیم تا او نیز بمیرد چنانکه شاعران دیگران از طرفه و زهیر و نابغه و جز ایشان. دگر آنکه او را که پدرش در جـوانی بمرده باشد کار او هم چنین بود. و «منون» هم مرگ باشد و هم روزگار و بگفتیم که اشتقاق این لفظ از من است و من قطع باشد یعنی مردم را از دنیا ببرد و منه قوله تعالی «أجر غیر ممنون» از اینجاست که گویند منت رونق و بهاء نعمت ببرد. اخفش گفت برای آنکه قوت آدمی و منت او نبرد و آنشد ابن عباس :

تَرَبَّصُّ بِهِ رَبِّيَابِ الْمَنُونِ لَعَلَّهَا يُطَلِّقُ يَوْمًا أَوْ يَمُوتُ حَلِيلَهَا (۱)

«به» ای بالرجل و نیروی «تربص بها» ای حوادث الدهر من طلاق او موت الحلیل و هو زوجها .

( قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ) بگو ایشانرا انتظار کشید بصبر که من نیز درحق شما هم این میکنم تا آنچه درحق من می اندازید بشمایینم که فرمان خدای در شمارسد از مرگ یا از عذاب (۲) .

(۱) منتظر باش برای آن مرد حوادث روزگار را شاید زن خود را طلاق دهد یا شوهر زن بمیرد .

(۲) این وعده خداوند و معجز پیغمبر (ص) است که با کفار فرمود اگر می پندارید دعوت او

بمردن از میان می رود اندکی شکیبائی نمائید معلوم خواهد شد که دین او عالمگیر است و شما

خطا کردید .



( اُمُّ تَائُرٍ مَرْمُومٌ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا ) یا عقل ایشان میفرماید ایشانرا (۱) اینکه میکنند و این برای آن گفت که ایشان دعوی عقل و زیاده او کردند بر دیگران و از احلام و عقول خود لاف زدند و گفتند انَّ مُحَمَّدًا قَدْ سَفَهَ أَحْلَامَنَا یعنی میگوید عقل شما سبکست یعنی اندک است گفت این ثمره عقل ایشان است؟ ( اُمُّ مَرْمُومٌ قَوْمٌ طَاغَوْنَ ) بل خود ایشان گروهی طاغیان و از حد و اندازه بیرون رفتگانند .

( اُمُّ يَقُولُونَ تَقْوَاهُ ) یا میگویند این قرآن محمد فرا بافته است از خویش ( بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ) گفت نه چنین است که ایشان گفتند بل ایشانرا برگ نیست که ایمان آورند باین قرآن ازعتو و طغیان و استکبارشان . آنکه دلیل برانگیخت ایشانرا بر اینکه این قرآن گفته ساخته بشر نیست گفت :

( فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ ) بگو تا قرآنی چنین بیاورند اگر دعوی میکنند که این قرآن تو گفته ای و تو آورده ای اگر راست میگویند در این دعوی که کردند که زبان زبان شماست و محمد هم از شهر و نسب شما است و در بشریت و فصاحت و لغت و شهر و ولایت یکی آید چون نمیتوانید آوردن، دلیل است بر آنکه محمد هم نتواند و این گفته او نیست چه اگر گفته او بودی شما نیز بیاوردی و بگفتی مانند این .

( اُمُّ خَلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ ) یا ایشان را از هیچ چیز آفریده اند . عبدالله عباس گفت بی پدر و گفتند بی پدر و مادر . یا ایشان چون جمادند که خدای را برایشان حجتی نیست نه ایشان را از نطفه و علقه و مضغه آفریده اند این قول عطا است . ابن کيسان گفت یعنی ایشان را بیازی آفریده اند نه برای کاری (۲) ، برایشان امر و نهی نیست و این چنان باشد که یکی از ما گوید فعلت کذا و کذا من غیر شیء ( اُمُّ مَخَالِقُونَ ) یا ایشان خود خود را آفریده اند .  
( اُمُّ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ ) یا ایشان آفریده اند آسمانها و زمین را آنکه گفت ( بَلْ لَا يُوقِنُونَ ) بل ایشان را هیچ علمی و یقینی نیست همه شَكَاكٌ و متحیرند (۳)

(۱) یعنی عاقل هرگز نمیگوید این مطالب قرآن برافتادنی است و میتوان آنرا بر انداخت

مطالب قرآن بالاتر از آن است که کسی در باره آن چنین توهم تواند کرد .

(۲) یا میگویند بی فاعل و خالق حکیم بوجود آمده اند و آفریننده ندارند .

(۳) منکرین توحید سخن بظن و تخمین گویند نه از روی یقین و خودشان فرق میان ظن و یقین

نمیگذارند و تمیز نمیدهند که بظن نباید اعتماد کرد .

( اُمُّ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ ) یا خزانهای خدای تو بنزدیک ایشان است . عبدالله عباس گفت یعنی باران و ارزاق خلقان . عکرمه گفت یعنی پیغامبری ، و گفتند علم با آنچه خواهد بودن ( اُمُّهُمْ الْمُصَيِّطِرُونَ ) یا ایشان سلطان و جبارانند این قول بیشتر مفسرانست عطاء گفت «ارباب قاهران» خداوندان قاهرند . ابو عبیده گفت مسیطر ملزم باشد آنکه کسی چیز را الزام کند یعنی الزام ایشان راست و برایشان الزام نیست و مسیطر رقیب باشد یعنی ایشان رقیبانند بر مردم و برایشان رقیب نیست و عرب گوید سيطرت علی ای اتخذتني خو لا مرا خادم گرفته و وزن او مفیعل باشد از اسم فاعل من سيطر نحو بيقر و بيطرو اصل او از سطر است و یاء زیاده برای مبالغه کرد . یعنی آنانیکه چیزی بر مردمان نویسند و ایشان را الزام دهند و این صورت اسم مصغر دارد و نه چنین است بل اسم فاعل است از بناء خود . و قتاده خواند المسیطرون بفتح طاء یقال سیطرته علی کذا ای سلطته و صاد و سین هر دو لغتست از او کالصراف و السراف و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و کسائی بسین خواندند و باقی قرءاء بصادمگر حمزه که اشمام کرد چنانکه در اخوات این لفظ گفته شد .

( اُمُّهُمْ سَلَمٌ ) یا ایشان را نردبانی است که از آنجا بر آسمان میشوند و وحی میشوند و دعوی میکنند که ما از اینجا شنیدیم اگر این چنین است ( فَلَسِيَّاتٍ مُسْتَمِعِهِمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ) آنکه از ایشان این شنیده است حجتی روشن بیاورد (۱) و لفظ سلم استعمال کنند در سبب یقال جعلت فلانا سلماً لحاجتی برای آنکه باو توسل کنند بصعود قال ابن مقبل :

لَا يَحْرُزُ النَّمْرَةَ أَحْجَاءَ الْبِلَادِ وَلَا يُبْنِي لَهُ فِي السَّمَوَاتِ السَّلَامِ (۲)

( اُمُّ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمُ الْبَنُونَ ) یا خدای را دخترانند و شما را پسران بر حسب آنکه ایشان دعوی کردند که الملائكة بنات الله یعنی شما رفیع قدر ترید و شما را علو کلمه است و علامه غلبه ، چنانکه پدران پسران عالی قدرتر باشد فیما بینکم و پدر دختران پزمرده و سر

(۱) خلاصه این آیات آنکه مردم عاجز و جاهل که از هیچ چیز خبر ندارند و باسرار وجود واقف نیستند و در عالم ملکوت سیر نکرده نباید هر چیز ندیده را انکار کنند و اگر از عالم باطن واقفند باید دلیلی بیاورند مانند آنکه در شهرهای زمین نگشته و جایی را ندیده است انکار شهرهای ندیده کند و اگر مدعی است همه جا را گشته ام و شهری ندیدم دلیلی بیاورد و چگونه جهال عرب عالم آخرت و ملائکه و خدا و غیب را نادیده انکار میکنند .

(۲) انسان واقف نگردد بر نواحی زمین و نردبانهائی برای او تا آسمان برپای ندارند .

افکنده علی زعمکم و فی اعتقاد کم الفاسد ، و گفتند معنی آنست که اگر روا بودی او را اختیار پسر کردی نه اختیار دختر برای آنکه حکیم عالم اختیار بهتر کند اختیار بتر نکند ( اَمْ تَسْتَسْتَلِبُوهُمْ اُجْرًا ) یا تو که محمدی بر آداء این رسالت جعل و مزدی میخواهی که ایشان از آن غرامت گران بدارند و غرم و غرامت و مغرم هر سه یکی باشد و آن الزامی باشد بر طریق إلحاح مالی را که آن را عوض نخواهند دادن و منه الغریم .

( اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ) یا بنزدیک ایشان علم غیب است که ایشان از اینجا مینویسند تا دعوی میکنند که ما میدانیم که این محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میگوید از حدیث بعث و نشور و ثواب و عقاب آنرا اصلی نیست (۱) و بعضی مفسران گفتند این جواب آنست که ایشان گفتند اگر آخرت اصلی دارد هم ما را بهتر باشد آنجا چنانکه گفت « و لئن رجعت إلی ربی ان لی عنده للحسنی » و قوله « و لئن رددت إلی ربی لأجدن خیراً منها منقلباً » یعنی این غیب ، از کجا این وحی بشما آمده است یا از کجا نوشته اید این حدیث را و این قول حسن بصریست .

( اَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا ) یا میخواهند تا با تو کیدی کنند ، مگر ایشان با ایشان گردد ، و ایشان مکید و ممکور باشند خدای تعالی کید ایشان با خود ایشان گرداند . یقال کاد یکید کیداً فهو کاید ، و المفعول مکید کالمبیع من باعه و المکیل من کاله و کید خدای تعالی تدبیری باشد که بسازد برای اولیاء خود تا قهر و غلبه کنند ایشان را و کلمه اولیاء بآن عالی شود بقتل و أسراء عداء . زجاج گفت معنی آنست که ایشان باین کفر و جحود میخواهند تا با خدای و رسول کیدی کنند خدای تعالی آن کید بسر ایشان آرد بعذاب دنیا و آخرت ( اَمْ لَهُمْ اِلٰهُ غَيْرُ اللّٰهِ ) یا ایشانرا خدائست جز خدای تعالی که او مستحق عبادت است به نعمتی که کرد بایشان این دعوی نتوانند کردن آنکه تنزیه کرد خود را گفت :

( سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ) منزّه است خدای تعالی از آنکه با و انباز گیرند .

( وَاِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا ) این جواب آنست که گفتند « اَوْ تَسْقُطُ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتُمْ عَلَيْنَا كِسْفًا » و کسف پاره ابر باشد گفت ایشان بتحکم و تعنت ترا گفتند پاره های آسمان بر ما فروافکن اگر چنان باشد که ما آسمان پاره پاره کنیم و پاره ای از آن بر ایشان فرو افکنیم ایشان بجحود گویند این نه پاره آسمانست این ابر است که برهم نشسته و گفتند

(۱) تمسک آنان باصل عدم است بروش اصولیین اما نمیدانند که از این امور ظن نیز حاصل

نمیشود تا بیقین چهرسد .

کسف واحد است برای این گفت ساقطاً و گفتند جمع است کسدره و سدر و ساقطاً گفت و ساقطة نگفت برای آنکه حمل بر لفظ کرد و لفظ مذکر است این آیات که خدای تعالی گفت و این سخنها که در عقب هم آمد در این آیات بهری بر حقیقت و بهری بر تهکم همه ابلاغ حجت است و الزام بینه بر بت پرستان و منکران قرآن از انواع کافران و مشرکان .  
آنکه گفت :

( فَذَرْنَهُمْ ) رها کن ای محمد اینان را صورت امر است و معنی تهدید ( حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يَصْعَقُونَ ) تا برسند بروزشان آن روزشان که در آن روز ببینند و بمیرند و عاصم و ابن عامر خواندند «يُصْعَقُونَ» بضم یاء علی الفعل المجهول ای یهلکون تا آن روز که ایشان را هلاک کنند . يقال صعق الرجل إذا مات وصعق إذا أُصيب بالصاعقة . آنکه عام شد در همه انواع هلاک تا صعق گفتند إذا هلك ، و اگر چه بصاعقه نباشد . فرء گفت این دولفت است و معنی یکی کقولهم سَعِدَ وَسَعِدَ .

( يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا ) آن روز که غنا نکند و سود ندارد از ایشان کیدشان هیچ چیز و معنی آن کقولهم هذا لا يغني عنك أي لا ينفعك . یعنی ایشان را مستغنی نکند و از حاجت نبرد ( وَلَا لَهُمْ يَنْصُرُونَ ) و نه نیز ایشان را نصرت و یاری کنند یعنی کس نباشد که ایشان را یار بود .

( وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ) آنکه گفت ظالمان را یعنی کافران را و مشرکان عرب را عذابی خواهد بود ( عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ ) ای قبل ذلك پیش از عذاب دوزخ . گفتند آن عذاب گور است این قول براء بن عازب است ، و گفتند قتل و أسر روز بدر است و این قول عبدالله عباس است و گفتند قحط و جوع هفت ساله است و این قول قتاده است . ابن زید گفت مصائب و أحزان و آفات و اوجاع است که بایشان رسد در دنیا و هلاک مال و مرگ فرزندان ( وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ) ولیکن بیشتر ایشان ندانند که عذاب برایشان فرو خواهد آمد .

( وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ ) صبر کن برای حکم خدای تعالی یعنی تا این انواع عذاب برسد بر این که این عذابی محکوم هست از جهت خدای تعالی ( فَأَمَّا نِكَ بِأَعْيُنِنَا ) که تو بچشمهای مائی یعنی بچشم حفظ و نگاه داشت مائی که ترا میبینیم ( وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ) و تسبیح کن بر شکر خدای آنکه که بر خیزی . أبوالأحوص گفت و عطاء و سعید جبر چون از مقام و مجلس بر خیزی بگوی « سبحانك اللهم و بحمدك » اگر مجلس

خیر بود بیفزاید و اگر مجلس خیر نبود کفاره گناه بود، دلیل این تأویل آنست که ابو هریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت هر که در مجلسی بنشیند که در آن مجلس لفظ و گفتاگوی باشد چون خواهد برخواست بگوید سبحانک اللهم وبحمدک لا اله الا انت أستغفرک و أتوب إلیک هر چه در آن مجلس گفته و کرده باشد خدای تعالی بیامر زاند او را . ابن زید گفت که معنی آنست که وصل بامر ربک حین تقوم من منامک نماز کن بفرمان خدای تعالی چون از خواب برخیزی .

ضحاک و ربیع گفتند چون بنماز بر خیزی بگوی سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک و تعالی جدک ولا اله غیرک ، و روایتی دیگر از ضحاک آنست که چون بنماز بر خواهی خاستن بگو الله اکبر کبیراً و الحمد لله کثیراً و سبحان الله بکره و أصیلاً . کلی گفت معنی آنست که چون از خواب برخیزی ذکر خدای میکن بزبان و تسبیح و تهلیل میکن تا بنماز مشغول شدن ، و گفتند نماز بامداد خواست ، و گفتند نماز پیشین خواست چون از قیلوله برخیزد .

( وَ مِنْ اللَّيْلِ ) و از شب . «من» تبعیض است تسبیح کن خدای را . گفتند نماز خفتن است و گفتند شام و خفتن خواست ، و گفتند نماز شب است ( وَ إِذْ بَارَ النَّجْمُومِ ) أمير المؤمنین علیؑ گفت و عبدالله عباس و جابر عبدالله أنصاری و أنس مالک که دور رکعت فجر است سنت نماز بامداد ، و از رسول ﷺ روایت کردند که آن دور رکعت است و ثواب آن از همه دنیا بهتر است و در خبری دیگر « خیر مما طلعت علیه الشمس » بهتر است از هر چه آفتاب براو تابد . ضحاک و ابن زید گفتند فریضه نماز بامداد است و مراد از نجوم ستارگانست یعنی عقیب غروبها و غیبتها عقیب آنکه ناپیدا خواهد شد بروشنائی روز ، و زید روایت کرد از یعقوب و سالم بن ابی الجعد خواند « و أدبار النجوم » بفتح الف علی جمع الدبر ، و باقی قرءاء بکسر الف علی المصدر .

## سورة النجم

بدانکه این سوره مکی است ، و شصت و دو آیت است در عدد کوفیان و شصت در عدد بصریان و مدنیان ، و سیصد و شصت کلمه است ، و هزار و چهارصد و پنچ حرف است ، و روایت است از ابوامامه از اُبی کعب که گفت رسول ﷺ گفت هر که او سوره والنجم بخواند خدای تعالی او را حسنه بنویسد بعدد هر کس که برسول ایمان آورده و هر کس که رسل را جحود کرد .

## سورة النجم اثنان و ستون آية وهی مکیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (۲) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ (۳) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ

سوگند بستاره چون فرود آید گمراه نشد صاحب شما و سرکشی نکرد و سخن نمیگوید از

الْهَوَىٰ (۴) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۵) عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (۶) ذُو مِرَّةٍ

هوی نیست او جز وحی که وحی کرده شد آموخت آنرا سخت توانائی صاحب توانائی

فَاسْتَوَىٰ (۷) وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ (۸) ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ (۹) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ

پس راست رو و اوست بکران اعلی پس نزدیک شد پس نزدیک شد پس بود قاب قوسین

أَوْ أَدْنَىٰ (۱۰) فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ (۱۱) مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ (۱۲)

یا نزدیکتر پس وحی فرستاد بسوی بنده خود آنچه وحی کرد تکذیب نکرد دل آنچه را دید

أَفْتَأُرَوُّهُ نَهَ عَلِيٍّ مَا يَرَىٰ (۱۳) وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ (۱۴) عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ (۱۵)

آیا پس جدال کنید او را بر آنچه بیند و بتحقیق دید او را یکبار دیگر نزد سدره المنتهی

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ (۱۶) إِذْ يَعْشَىٰ السُّدْرَةَ مَا يَعْشَىٰ (۱۷) مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا

نزد اوست جنة الماوی آنگاه که فرا میگرفت سدره را آنچه فرامیگرفت میل نکرد چشم و نه

طغی' (۱۸) لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى' (۱۹) أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى' (۲۰)

از حد گذشت      بتحقیق دید از آیت‌های پروردگاری که بزرگست      آیا پس دیدید لات و عزی را

وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةِ الْآخِرَى' (۲۱) أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى' (۲۲) تِلْكَ إِذْ أَوْقَسْتُمُ

و منات سیمین واپس‌تر را      آیا مر شمارا نر است و مر اوراست ماده      این آنکاه بخش کرد نیست

بِضُرِّي' (۲۳) إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَتْهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ

برخلاف عدل      نیست آن مکر اسمائی که نامیدید آنرا شما      و پدران شما      نفرستاد خدا بآن هیچ

سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ

حجتی و نه پیرو شوند      مکر پنداشت را و آنچه خواهد      نفسها و بتحقیق آیدشان از پروردگار آنها

الْهُدَى' (۲۴) أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى' (۲۵) فَلِللَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَى' (۲۶) وَ كَمْ مِنْ

هدایت      آیا برای آدمیست آنچه آرزو کرد      پس مر خدا راست آخرت و دنیا      و چند از

مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً' (۲۷) إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ

فرشته در آسمانهاست که بینیاز نکند درخواست آنها چیز را      مگر از پس آنکه دستوری دهد خدا برای هر که

يَشَاءُ وَ يَرْضَى' (۲۸) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَى' (۲۹)

میخواهد و خوشنود باشد      بتحقیق کسانی که نمی‌گویند برستخیز هر آینه مینامند فرشتگان را نامیدن مؤنث

وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ

و نیست مر آنها را بآن هیچ دانشی پیروی نکنند مگر پنداشت را و بتحقیق پنداشت بینیاز نکند از حق

شَيْئاً' (۳۰) فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا' (۳۱) ذَلِكَ

چیزی را      پس رو بگردان از آنکه رو گردانید از یاد ما و نخواهد مگر زندگانی دنیا را      اینست

مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنْ رَبُّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ

نهایت رساندن از علم      بتحقیق پروردگار تو داناتر است بآنکه کم شد از راه او و او دانا تر است بآنکه

اهْتَدَى' (۳۲) وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا

راه یافت      و مر خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است تا جزا دهد آنان را که بد کردند بآنچه

عَمَلُوا وَيَجْزِي الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (۳۳) الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ

کردند و جزا دهد آنان را که نیکوئی کردند خوبی را کسانیکه پرهیز کنند بزرگهای گناه را

وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ

و زشتیها را مگر گناه خرد بتحقیق پروردگار تو فراخ آمرزش است او دانانراست بشما چون آفرید شمارا

مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ

از زمین و چون شما خرد بودید در شکمهای مادرهای شما پس پاک نشمارید خودهاتان را او آگاه تراست بآنکه

اتَّقَى (۳۴) أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى (۳۵) وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى (۳۶) أَعِنْدَهُ

پرهیز کرد آیا پس دیدی آنرا که روگردانید و بخشید اندکی را و برید عطارا آیا نزد اوست

عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوَّيْرِي (۳۷) أَمْ لَمْ يُنْبَأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى (۳۸) وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي

علم غیب پس او می بیند یا خبر داده نشد بآنچه در صحیفه های موسی و ابراهیم آنکه

وَفِي (۳۹) أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (۴۰) وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا

تمام ادا کرد آنکه نه بردار بردارنده ای بار گناه دیگری و آنکه نیست آدمیرا جز آنچه

سَعَى (۴۱) وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَى (۴۲) ثُمَّ يُجْزَى الْجَزَاءَ الْأَوْفَى (۴۳)

کوشید و آنکه سعی او زود دیده شود پس جزا داده شود آنرا جزاء تمام تر

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى (۴۴) وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى (۴۵) وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ

و آنکه بسوی پروردگارتست آخر کار و آنکه او میخنداند و میگریاند و آنکه او میمیراند

وَأَحْيَا (۴۶) وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۴۷) مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى (۴۸)

و زنده میکند و آنکه او آفرید جفت های نر و ماده را از نطفه چون ریخته شود

وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى (۴۹) وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَى (۵۰) وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ

و آنکه بر اوست نشأه دیگری و آنکه او بی نیاز کند و سرمایه داد و آنکه اوست پروردگار

الشُّعْرَى (۵۱) وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى (۵۲) وَثَمُودًا فَمَا أَبْقَى (۵۳) وَقَوْمَ

شعری و آنکه اوست هلا کرد عادنخستین را و ثمود را پس باقی نگذاشت و گروه



نوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَى (۵۴) وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى (۵۵)

نوح را از پیش بتحقیق آنها بودند آنها ستمگر و طغیان کننده و آنزیر وزبر شده را فروافکند

فَغَشَّيْهَا مَا غَشَّى (۵۶) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكَ تَتَّهَرَى (۵۷) هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ

پس پوشانید آنرا آنچه پوشید پس بکدام نعمتهای پروردگار شك آوری اینست بیم کننده از بیم کنندگان

الْأُولَى (۵۸) أَزِفَتِ الْأُزِفَةُ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ (۵۹) أَفَمِنْ هَذَا

گذشتگان نزدیک شدن نزدیک شونده نیست مراد از غیر خدا ظاهر کننده آیا پس از این

الْحَدِيثِ تَعْجِبُونَ (۶۰) وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ (۶۱) وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ (۶۲)

خبر تعجب میکنید و میخندند و نه میگریند و شما بیخبرانید

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا (\*).

پس سجده کنید مر خدا را و بپرستید

قوله تعالى ( وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى ) این واو قسم است و او حرفی باشد از حروف جر

مفسران خلاف کردند در آنکه مراد باین نجم چیست؟ عبدالله عباس گفت مراد بنجم ثریا است و این اسمی است علم ثریا را با آنکه لام تعریف در اوست و لفظ واحد است، و ثریا نام هفت ستاره است، شش روشن و یکی تاریک، چنانکه مردمان روشنائی چشم بدان امتحان کنند و این آنجا است که قول عرب اذا طلعت النجم عشاء یعنی الرعاء کساء، چون ثریا نماز شام بر آید شبانان طلب گلیم کنند یعنی زمستان باشد، ومنه قول الشاعر:

إِذَا سَأَلْتَ النُّجُوزَاءَ وَالنَّجْمِ طَالِعٌ فَكَيْلٌ مَخَاضَاتِ النَّفْرَاتِ مَعَابِرُ (۱)

یعنی تابستان باشد و آب فرات کم شود هر کجا خواهند عبور توان کرد « إذا هوی »

أی سقط و غاب چون فرود شود. مجاهد گفت مراد نجوم آسمان است آنکه که فرود شود لفظ

(۱) شول بالا آمدن است و نجم که ثریا است از نور است، و هرگاه صبح پیش از طلوع

آفتاب که بمشرق نگاه کنیم بینیم ثریا طلوع کرده است و پس از او ستاره های جوزا از مشرق بر آید و پس از آن هوا روشن شود و خورشید طلوع کند علامت آنست که خورشید در برج سرطان است و اول تابستان، و آنکه از علم نجوم آگاه باشد این معنی را نیک در یابد و شاعر گوید چون جوزا طلوع کند در حالتیکه ثریا طلوع کرده باشد از همه آنجاها در شط فرات که قابل فرو رفتن و باب زدن باشد جایگاه گذشتن مردم است.

جنس است و معنی جمع چنانکه شاعر گفت :

وَبَاتَ يَعْدُ النَّجْمَ فِي مُسْتَحِيرَةٍ      سَرِيعٌ بِأَيْدِي الْأَكْلِينِ جُرُودُهَا (۱)

و قال آخر :

فَبَاتَ يُرِيدُ عِرْسَهُ وَ بِنَاتِهِ      وَبِئْسَ أُرَاعِي النَّجْمَ أَيْنَ خَافِقُهُ (۲)

حق تعالی بنجوم آسمان قسم کرد برای آنکه ایشان دلیلان راه رواند فی قوله «وعلامات وبالنجم هم یهدون» و زینت آسمان اند فی قوله تعالی « إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ » حق تعالی آسمان را بدوازده ستاره بیاراست و زمین را بدوازده معصوم ، راه رو در بیابان بآن ستارگان راه برآورد و گمراه در دین باین ستارگان عصمت باره آید این بیتها بصادق علیه السلام نسبت کرده اند :

فِي الْأَصْلِ كُنَّا نُجُومًا يُسْتَضَاءُ بِنَا      وَ فِي النَّبَرِيَّةِ نَحْنُ الْيَوْمَ بُرْهَانُ  
نَحْنُ النَّجْمُورُ الَّتِي فِيهَا لِفَائِصِهَا      دُرٌّ ثَمِينٌ وَ يَاقُوتٌ وَ مَرْجَانُ  
مَنَازِلِ الْقُدْسِ وَ الْفِرْدَوْسِ نَمَائِكُهَا      فَنَحْنُ لِلْقُدْسِ وَ الْفِرْدَوْسِ خُزْنَانُ  
مَنْ صَدَعْنَا فَبَرَهُوتُ مَسَاكِينُهُ      وَ مَنْ أَنَابَ فَجَنَّتَاتُ وَ وَاِئْدَانُ (۳)

عجب افتاد کار ایشان، هم ایشان دریا، هم ایشان کشتی، و هم ایشان ستاره تا بیگانه در میان راه نباشد. عکرمه گفت از عبدالله عباس که مراد از نجوم رجومست ، آن ستارگان که بآن شیاطین راجم کنند چون قصد استراق سمع کنند، هر نجمی از آن رجمی است شیاطینی را، که قصد کاری کند که او را نباشد «وجعلناها رجوماً للشیاطین» هر نجمی از ایشان رجمی است شیاطین انس را چون تعاطی کاری کند که او را نباشد، تا بهری را بنور حجت قهر کند و بهری را بنار سطوت بسوزاند

(۱) مستحیره کاسه بزرگ است که چربی و آبگوشت در آن است ، شاعر وصف زمستان میکند و طعام دادن در آن فصل که مهمان در کاسه بزرگ عکس ستاره هارا می شمارد و از سردی هوا چربی آن بسته میشود.  
(۲) وصف تنهائی خویش و جمعیت دیگری میکند که زن و دخترانش گرد او هستند اما شاعر خود را به نگاه کردن ستارگان سرگرم میکند .

(۳) این ابیات بر فرض آنکه از حضرت امام جعفر صادق (ع) نباشد هم مضمون آن صحیح است و موافق اعتقاد امامیه است درباره ائمه (ع) . یعنی دراصل ما ستارگانی بودیم که از ما کسب روشنی میشد و امروز در میان مردم حجت هستیم مائیم دریاهائی که هر کس در آن فرو رود مروراید گرانها و یاقوت و مرجان بدست میآورد . منزل های عالم قدس و فردوس برین ملک ما است و مائیم خزینه دار عالم پاک و فردوس . هر کس از ما روی بگرداند برهوت مسکن اوست و هر که سوی ما آید نصیب او بهشت و ولدان است.

و اشتقاق نجم از نَجْمَ باشد اذا طلع يقال : نجم السنُّ و نجم القرآن و نجم النبت اذا طلع إلا آن است که از اطلاق او نجم آسمان دانند . ضحاک گفت مراد بنجم نجوم قرآن است که خدای تعالی نجم از پس نجم و آیت از پس آیت و سوره از پس سوره بفرستاد بیانه «فلا أقسم بمواقع النجوم» یعنی نجوم القرآن برای آن نجوم خواندند که او را مُنَجِّمٌ و مجزئی فرود آمد بر رسول ﷺ و منه نُجُومُ الدِّينِ وَ دِينِ مُنَجِّمٌ (۱) اخفش گفت مراد به نجم نبات زمین است قال الله تعالی « و النجم و الشجر یسجدان » عرب هر درختی که آن را ساق نباشد آنرا نجم خوانند مِنْ نَجْمٍ اِذَا هَوَىٰ أَى إِذَا مَالَ وَ سَقَطَ ، و تفسیر سجده او بر این دادند که باد بر آید و بر این درختان بی ساق و با ساق آید و ایشان را بجنابند تا سر بزمین آرند ، حق تعالی گفت « یسجدان » بر توسع و تشبیه سجده خواند حق تعالی بآن قسم یاد کرد برای کثرت منافع که در اوست عاجلاً و آجلاً . أبو حمزة ثمالی گفت مراد آن ستارگانند که عند قیام ساعت منشر شوند و مطموس فی قوله « و اذا النجوم طمست » و قوله « و اذا الكواكب انتثرت » . « إذا هوی » إذا سقط . بعضی دیگر گفتند به نجم آن ستارگان خواست که وقت سحر نزدیک شوند بغروب « إذا هوی » إذا دنی للمغیب برای آن قسم کرد بآن که آن علامات نمازشب کنند گانست که بآن وقت بشناسند و برخیزند و عبادت کنند .

در خبر است که سید عابدان علی بن الحسین علیه السلام همه شب نماز کردی چون وقت سحر بودی بمیان سرای آمدی و بر آسمان نگرییدی گفتی « الهی غارت نجوم سماک و نامت عیون أنا مک و هدأت أصوات عبادک و أنت الذی لاتأخذک سنة و لانوم » بار خدایا ستارگان آسمانت نزدیک رسیدند بفرو شدن ، و چشمهای خدقان بخت ، و آواز بندگانت ساکن شد و تو خداوندی که ترا خواب نبرد . صادق علیه السلام گفت مراد بنجم رسول است صلی الله علیه و آله « إذا هوی » انصرف لیلۃ المعراج . در خبر است که آن شب که پیغمبر را بمعراج بردند ابوطالب را گفتند که عَجَلٌ از نماز خفتن تا حال پدید نیست همه شبش در مکه طلب میکرد و علی علیه السلام در کعبه طلب میکردش و اُمّ هانی در حجره طلب میکردش چون وقت بسحر گاه رسید و پیدا نشد ابوطالب بیامد و سلاح بر گرفت و بنی هاشم را جمع کرد و بر در کعبه بایستادند و ابوطالب سوگند میخورد که اگر صبح بر آید و عَجَلٌ پدید نباشد هر کس که بدشمنی او متهم است باین تیغ گردن زنم چون صبح نزدیک شد ستاره ای از قطب آسمان جدا شد بغایت روشن هر چند ساعت برمیآمد نزدیکتر میشد تا بدرخانه کعبه فرود آمد چون نگاه کردند (۲) رسول صلی الله علیه و آله بیرون

(۱) یعنی دین باقسط .

(۲) موافق اخبار بسیار بازگشتن رسول خدا «ص» از آسمان و رفتن او را نیز مردم ندیده بودند\*

آمد فذلک قوله « والنجم إذا هوی » بعضی دیگر گفتند مراد به نجم دل رسول است و به « إذا هوی » إذا انصرف عما سوی الله چون از هر چه دون او است بر گردید بیانش « ما زاغ البصر و ما طغی » بعضی دیگر گفتند مراد آن ستاره است که حق تعالی آن را علامت امامت امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و سبب آن بود که سلمان و جماعتی صحابه از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله مقام تو از پس تو کرا خواهد بود ؟ گفت آنرا که امشب ستاره از قطب آسمان جدا شود و بخانه او فرو شود . آن شب اهل مدینه همه بر بامها رفتند امید آنرا که باشد که ستاره بخانه ایشان رود مگر علی و فاطمه علیهما السلام و ردخود رها نکردند گفتند اگر بخانه ما آید ما را شکر زیادت باید کردن و اگر بخانه ما نیاید ما را دو نکبت نباشد : تشویش نزول ستاره و تقصیر فرائض و او را ، هر یک در محراب بورد خود مشغول بودند که ستاره ای روشن از قطب آسمان جدا شد ( گفتند زهره بود ) (۱) و بحجره زهراء در افتاد ، فذلک قوله « و النجم إذا هوی » گروهی منافقان طعنه زدند گفتند « ألا إن محمداً قد ضل فی علی » محمد در حق علی گمراه شد خدای تعالی قسم یاد کرد بآن ستاره که بخانه او فرستاد در حق آنکه ستاره بخانه او فرستاد ، گفت « و النجم إذا هوی فما ضل صاحبکم و ما غوی » بحق آن ستاره ، اذا هوی اذا سقط فی بینه ، که صاحب شما گمراه نیست که محمد است .

بعضی دیگر گفتند سبب نزول سوره آن بود که در بدایت اسلام و آغاز هجرت چون رسول صلی الله علیه و آله بمدینه آمد و مسجد بنا کرد آن جماعت مهاجر که با رسول هجرت کرده بودند در مدینه سرای و مسکن نداشتند بیامدند پیرامن مسجد رسول . هر یک حجره ای ساختند و در در مسجد گشادند تا چون بانگ نماز آمدی یا قامت شنیدندی از حجره در مسجد شدند حق تعالی باو رخصت داد چون کار رسول صلی الله علیه و آله قوی شد و مسلمانان بسیار شدند جبرئیل آمد و گفت خدای تعالی میگوید بفرما تا این درها بر آرند که در مسجد گشاده اند و درها بیرون گیرند رسول صلی الله علیه و آله بمنبر بر آمد و خطبه کرد و گفت خدای تعالی میفرماید که درها که در مسجد دارید بر آرید ، گروهی ساز کردند که در بر آرند و گروهی چون عباس و حمزه بعلت خویشی و جماعتی صحابه بحرمت خدمت رسول اندیشه کردند که همانا این خطاب با ما نباشد

\*ومعراج اومشهود قوم نشده بود و این خبر اگر صحیح باشد خاص حضرت ابی طالب بود یا بعضی از کسان او - والله أعلم .

(۱) یعنی این گفته بین هلالین از معصوم نیست حدس یکی از روایست و شاید ستاره دیگر بود غیر

زهرة ، و بسا مردم نزول شیء نورانی آسمانی را در بسیاری از امکانه مقدسه دیده اند .

اول کس که آلت در بر آوردن بردوش گرفت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بود و فاطمه، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حجره میرفت ایشان ساز آن کار میکردند فاطمه را گفت مادرم و پدرم فدای تو باد این خطاب نه باتست، توازمنی. درِ تو بر آرند درِ من بر آورده باشند، خدای تعالی ترا میفرماید تو و علی از منید و بگذشت. و در حجره شد. عباس و حمزه پیش رسول رفتند که ما را چه فرمائی؟ گفت خدای میفرماید که در بر آرید چندانکه گفتند فایده نبود تا گفتند چندانکه رها کن که سوراخی باشد تا بنگریم و روی تو بینیم گفت رخصت نیست گفتند چندانکه آواز تو بشنویم گفت دستوری نیست برخاستند و درها بر آوردند و صحابه نیز طمع ببردند و درِ امیر المؤمنین گشاده رها کرد منافقان چون چنان دیدند گفتند *الْإِنْ مَجْدًا قَدْ ضَلَّ فِي عَلِيٍّ خُدَايَ* تعالی این آیت بفرستاد *« وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ نَمَّا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا نَعُوذُ بِحَقِّ سِتَارِكَانَ »* که فرو میشوند که رسول ماضال و غاوی نیست آنکه رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمنبر بر آمد و جواب آنان گفت که گفتند چرا علی را تخصیص کردی و در او را رها کردی و در ما بر آوردی و خطبه کرد و در آخر خطبه گفت *« وَاللَّهِ مَا سَدَّدْتُ وَلَا فَتَحْتُ بَابَ عَلِيٍّ بَلِ اللَّهُ سَدَّ أَبْوَابَكُمْ وَفَتَحَ بَابَ عَلِيٍّ »* بخدای که من در بر شما بر نیاوردم و در علی نگشادم بل علی را در خدای گشاد. اذا سقط و نزل، والهوى النزول و السقوط يقال هوى هويًا كما يقال مضي يمضيًا مضيًا

قال زهير :

*يَشِيْجُ بِهَا الْأَمَاعِزَ وَهِيَ تَهْوِي هَوِيَّ الدَّلْوِ أَسْمَهَا الرَّشَاءُ (۱)*

و هوى هوى هوى بالقصر اذا أحب و الهواء بالمد الجو. عروة بن زبير روايت کرد از جماعتی که عتبة بن ابی لهب چون این سوره فرود آمد بیامد و گفت والله لا ودين تجدا بخدای که مجدها بر نجانم. آنکه بیامد و گفت هو یکفر بالنجم اذا هوى وبالذی دنی فتدلی رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دلتنگ شد براو دعا کرد گفت *« اللَّهُمَّ سَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْبًا مِنْ كِلَابِكَ يَا كَاه »* بار خدایا سگی را از سگانت برو مسلط گردان تا او را بخورد از آن پس عنقریب سفر شام افتاد ایشان را، او با پدر خود و جماعتی از کافران قریش ببازر گانی رفتند چون به بعضی راه رفتند بمنزل فرود آمدند دیری بود و راهبی براو، آواز داد که این زمین مسبهه است خود را نگاه دارید، ابولهب گفت یا معشر قریش اعینونی فی الیلۃ فانی أخاف علی ابني دعوة محمد علیه، مرا یاری دهید امشب که میترسم از دعای محمد بر پسر من. ایشان جمله رحله جمع کردند و بر بالای همه جای عتبه

(۱) در وصف گورخری است که ماده خود را در طلب آب و گیاه در صحرا میدواند، و اماعز زمینهای سنگلاخ و درشت است - یعنی میبرد با ماده خود زمینهای سنگلاخ را و شتاب میکند مانند دلوی که ریسمان آن رها شده و در چاه بشتاب فرو میرود.

ساخند و ایشان پیرامن او بختند که از شب پاره‌ای بگذشت شیری بیامد و از جمله ایشان کسی را گزند نکرد و بجست و بالای آن رحلها حمله برد و عتبه را سر از تن بکند آواز داد که قتلنی ربّ محمد این بگفت و در حال بمرد و شیر او را بدرید و بخورد و برگردید و تعرض بکسی نکرد حسان بن ثابت در این معنی گفت :

|   |   |
|---|---|
| سَائِلٌ بَنِي الْأَشْعِرِ إِنْ جِئْتَهُمْ | ما كان أنباء أبي واسع (۱)                 |
| لَا وَسِعَ اللَّهُ لَهُ قَبْرَهُ          | بَلْ ضَيَّقَ اللَّهُ عَلَى الْقَاطِعِ     |
| رَمَى رَسُولَ اللَّهِ مِنْ سَهْمِهِ       | دُونَ قُرَيْشٍ رَمِيَةَ الْقَارِعِ        |
| فَاسْتَوْجِبَ الدُّعْوَةَ مِنْهُ بِمَا    | بَيْنَ النَّظَرِ وَالسَّمْعِ              |
| أَنْ سَلَطَ اللَّهُ بِهِ كَلْبَهُ         | يَمْشِي الْهُوَيْنَا مِشْمَةَ الْخَادِعِ  |
| حَتَّى آتَاهُ وَوَسَطَ أَصْحَابِهِ        | قَدْ غَلَبَتْهُمْ سِنَةُ الْهَاجِعِ       |
| وَالْتَقَمَ الرَّاسَ بِيَا فَوْخِهِ       | وَالنَّحِيرَ مِنْهُ فَغَرَّةَ الْجَائِعِ  |
| ثُمَّ عَلَا بِعَدُوِّ بَأْنِيَاءِهِ       | مُنْمَعِفِرًا وَوَسَطَ دِيمَ نَاقِعِ      |
| قَدْ كَانَ هَذَا لَكُمْ عِبْرَةً          | لِلسَّيِّدِ الْمَتَّبُوعِ وَالتَّابِعِ    |
| مَنْ يَرْجِعِ الْعَامَ إِلَى أَهْلِهِ     | فَمَا أُكَيْلُ السَّبْعِ بِالرَّاجِعِ (۲) |

(۱) رسم مؤلفان عرب و عجم است که در ضمن حکایات و قصص اشعار مناسب می‌آورند و کلام را بآن زینت میدهند اگرچه اصل شعر برای آن مورد گفته نشده باشد چنانکه کاتبی از جانب سلطان محمود برای کسی نوشت : ( اگر جز برای من آید جواب \* من و گرز و میدان و افراسیاب ) این ابیات نیز تمثل است و شعر اول و هشتم آن از عبدالرحمن فرزند حسان بن ثابت است و ما بقی ابیات از حسان است یا از گویندگان دیگر که نام آنها را نمیدانیم .

ابی واسع مردی بود از قبیلۀ اشعر از بنی اُسد ، و بنی نجار را که شبیه‌ای از انصار بودند هجا گفته بود اتفاقاً در سفری شیر او را درید و عبدالرحمن بن حسان اظهارشادی میکند از این ، و با اینکه نسبت همه این ابیات بحسان صحیح نیست اما دعای پنجمبر «س» و استجاب آن صحیح است .

(۲) خداوند گور او را وسعت ندهد بلکه بر قطع کننده رحم سخت گیرد . از میان مردم قریش برسول خدا تیر ملامت افکنند . و سزاوار نفرین او شد چنین که دیدند و شنیدند . خداوند سگ خود را بر او مسلط کرد که آهسته سوی او میرفت گوئی میخواست او را غافلگیر کند . در میان یاران که خواب آنانرا فرو گرفته بود آهنگ او کرده و سر او را از بالا تا گلوگاه برکنند چنانکه گرسنه میر باید . آنگاه با نیش تیز بالای او نشست و بخون او آغشته شد . این عبرتی است برای شما هم آنکه صاحب \*

قوله ( مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ) «ما» که حرف نفی است جواب قسم است و سوگند برو واقع است. نیست بحق ستاره چون هوی کرد که صاحب شما که مگر است ضال نشد و غاوی نشد. و غاوی دو معنی دارد یکی ضد راشد که غی ضد رشد باشد و یکی خبیث یعنی خائب نیست و نومید از وعده های ما و انجام آن عاجلاً و آجلاً .

( وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ) و او عطف است بر آیت مقدم ، گفت سخن نگوید . از سر هوای نفس یعنی بمراد و میل و محبت نگوید و گفتند عن بمعنى «با» ست ای باللہو بهوا نگوید ( إِنْ هُوَ ) این بمعنی ماء نفیست ای ما هوی یعنی . ما ذلك النطق ( إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ) آن نطق و آن سخن نیست إلا وحی که بر او گذارند و باو می آورند و إلقاء میکنند بر او از خدای تعالی . ( عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ) او را کسی می آموزد سخت قوت یعنی جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ و قوت او چندانست که بیکدم زدن از آسمان هفتم بزمین آید و آنکه که وحی آوردی بیکدم بر رفتی و باز آمدی .

( ذُو مِرَّةٍ ) ای ذوقوّه و أصل از امرّ الجبل إذا أحكم فتله مراراً ، و منه قول النبي عَلَيْهِ السَّلَامُ « لا تحل الصدقة لغني ولا لذي مرّة سوى » ، گفت صدقه حلال نباشد هیچ توانگر را و نه هیچ قوی تن درست را و رجل مریر ای قوی قال الشاعر :

تَرَى الرَّجُلَ الشَّحِيفَ فَتَزْدَرِيهِ وَ فِي أَثْوَابِهِ جَدَّةٌ مَرِيرٌ (۱)

کلبی گفت از شدت جبرئیل آن بود که هفت شهرستان قوم لوط از قعر زمین بر کند و در هوا چندان ببرد که آواز مرغان ایشان اهل آسمان بشنیدند آنکه سرنگون کرد و بینداخت و در خبر است که روزی ابلیس را دید که با عیسی مریم بر بعضی عقبهای زمین مقدّس سخن میگفت يك پر بزد او را باقصی کوهی انداخت از زمین هند . و از شدت او آن بود که يك بانگ بر قوم ثمود زد بمردند . قطرب گفت عرب مرد قوی را ذومرّة خوانند چنانکه شاعر گفت :

قَدْ كُنْتُ قَبْلَ لِقَائِكُمْ ذَا مِرَّةٍ عِنْدِي لِكُلِّ مَخَاصِمٍ مِزَانُهُ (۲)

و اما جزالت رأی و فصاحت او آن بود که خدای تعالی او را امین وحی کرد تا پیغام هر پیغمبر او گذارد و سفير او بود میان خدای و پیغمبران ، عبدالله عباس گفت ذومرّة ای ذو

♦ دستگاه و سرور است و هم آنکه خادم و بنده . هر کس امسال سوی کسان خویش باز میگردد اما آنرا که درنده خورده بود دیگر بر نمیگردد .

(۱) مردی نزار را بینی و او را ناچیز پنداری با آنکه در جامه او مردی چابک و نیرومند است

(۲) پیش از اینکه شما را ملاقات کنم صاحب نیرو بودم آلتی برای سنجش هر دشمن دارم .

منظر حسن . قتاده گفت ذوخلق طویل خداوند بالهای دراز بود ( فَاسْتَوَى ) یعنی تمام خلق بودند و صورت و تمام بالا .

( وَهُوَ ) یعنی محمد ﷺ ( بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى ) بافق اعلی بود براین وجه و احوال باشد و گفتند و اعطف است ، و معنی آنکه فاستوی محمد و جبرئیل بالافق اعلی ایشان در این جایگاه راست بودند یعنی در يك مقام و یکمرتبه بودند إلا آنست که عرب چون خواهد که عطف کند در مثل این جایگاه ضمیر باز آرند ، لایکادون یقولون فلان استوی و فلان ، حتی یقولوا استوی هو و فلان ، قال الله تعالی « إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلَهُ » و در آن آیت ضمیر نیست و مثله قوله « أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاءُنَا » عطف کرد و نحن نیاورد و مثله قول الشاعر :

أَلَمْ تَرَ أَنَّ النَّبْعَ يَصْلُبُ عُودُهُ فَلَإِ يَسْتَوِي وَالْخِرْوَعُ الْمُتَقَصِّفُ (۱)

و نگفت و لایستوی هو ، و این حدیث شب معراج است . مفسران گفتند این افق اعلی اقصى دنیاست بنزدیک مطلع آفتاب در آسمان قتاده گفت افق اعلی آنجاست که روز از او پدید آید و گفتند فاستوی معنی آنست که راست شد جبرئیل بر آن صورت که خدای تعالی او را آفریده بود برای آنکه جبرئیل ﷺ چون برسول آمدی بر صورت مردی آمدی . خلاف کردند که هوضمیر کیست بعضی گفتند ضمیر جبرئیل است و بر این قول و احوال باشد ای استوی جبرئیل فی حال کونه بالافق اعلی ، و بعضی دیگر گفتند ضمیر محمد است ﷺ و او عطف است چنانکه بیان کردیم . آنکه خلاف کردند که مساوات محمد را با جبرئیل در چه چیز بود استویا فی القوّة علی الصعود ، در قوت با آسمان شدن راست شدند با یکدیگر بعضی دیگر گفتند راست شدند در علم بوحی ، بعضی دیگر استوی جبرئیل و علا إلى السماء بعد أن علم محمد ، جبرئیل ﷺ با آسمان شد پس آنکه محمد ﷺ را پیاموخت آنچه بایست آموخت (۲) و این قول سعید بن المسیب است .

(ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى) (علماء در معنی آیت خلاف کردند ؛ عبدالله عباس و حسن و قتاده

(۱) نمیبینی که درخت نبع چوبش سخت میشود و برابر نیست باساقه شکسته گیاه کرچک .

(۲) اکثر علمای اسلام الا نادر پیغمبر را صلی الله علیه و آله افضل از جبرئیل و سایر فرشتگان میشمارند و عرفا در این باب موافقتند که انسان کامل از همه حضرات وجود افضل است و این آیه منافی آن نیست چون بسا موجود مفضول سبب علم افضل شود چنانکه عقل از حواس تکمیل می پذیرد و پادشاه عظیم از جاسوسان زیر دست استفاده میکند و عالم متبحر از روایات عامی حدیث فرامیگیرد .



و ربیع گفتند « ثم دنی » نزدیک شد « فتدلی » فنزل بالوحي إلى محمد ﷺ ووحی برسول علیه السلام فرود آورد تا بمحمد چنان نزدیک شد که مقدار کمانی باشد . بعضی دیگر گفتند در کلام تقدیم و تأخیر است و معنی آنکه ثم تدلی فدنی برای آنکه تدلی سبب دنو باشد اول تدلی بود آنکه دنو و نزدیکی . و اصل تدلی نزول باشد بچیزی تا باو نزدیک شوند . و اصل کلمه من إلقاء الدلو باشد يقال أدلت الدلو إذا أرسلتها و دليتها للمبالغة فتدلت هي یعنی فرو هشته شد ، قال لبيد :

فَقَدَّ لَيْتُ عَلَيْهِ قَافِلًا      وَ عَلَى الْأَرْضِ غِيَابَاتُ الطِّفْلِ (۱)

بعضی دیگر گفتند ثم دنی الرب من محمد ﷺ فتدلی و قرب منه ، و این روایت انس است در سیاق حدیث معراج که گفت ثم دنا الجبار من محمد فتدلی حتی کان منه قاب قوسین أو أدنی ، یعنی قدیم تعالی برسولش نزدیک شد بمعنی رحمت و تمکین محمد و مکانت او و علو مرتبت او ، نه قرب مسافت بر حقیقت چنانکه گفت « إذا سئلك عني فاني قريب » و معلوم است که قرب مسافت نخواست چه قرب از صفات اجسام است . مجاهد گفت ثم دنی جبرئیل من الله ، هم باین معنی که گفتیم از تمکین و رفعت منزلت و قربت درجه . بعضی دیگر گفتند دنا محمد من ساق العرش فتدلی فاهوی للوجود ، رسول ﷺ بساق عرش نزدیک شد بشکر آنکه آنجا رسید سجده شکر کرد آنکه بعرض چنان نزدیک شد که مقدار دو کمان ، حسین ابن الفضل گفت ثم دنی محمد من العرش فتدلی در آویخته شد یعنی دست در حجب و سرادات عرش زد و قدمش را جای قرار نبود معلق ایستاده بود بفرمان خدای تعالی . أما معنی قوله : ( فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ ) ای قدر قوسین يقول العرب بینی و بینه قاب قوسین و قیب قوس و قاد رُمح و قید رُمح ای قدر قوس و مقدار رُمح و مثال او از لغت 'مخ' ریر و رار ، ای ذایب و منه قول النبي عليه السلام « لقب قوس أحدكم من الجنة خير من الدنيا وما فيها » ای مقدار قوس أحدكم ، گفت مقدار يك کمان از بهشت بهتر باشد از دنیا و هر چه در دنیا است گفتند مراد کمان عربی است یعنی چندانکه پیمودن کمان باشد یعنی مرتین . مجاهد گفت قاب القوس آنجا باشد از کمان که زه در او افکنند . بر این قول معنی آن بود که از گوشه کمان تا دیگر گوشه . سعید بن المسیب گفت قاب صدر کمان باشد آنجا که دوال در بندند و هر کمان را يك قاب باشد معنی آنست که قرب محمد از جبرئیل مقدار این بود که قاب دو کمان بر این تفسیر که رفت . و بعضی اهل معانی گفتند این عبارت است بتأکید محبت و غایت رفعت منزلت و علو

(۱) باو نزدیک شدم در حال رفتن و روی زمین را تاریکی وقت غروب فرو گرفته بود .

رتبت و اصل این آنست که دو معاهد و هم سو گند در جاهلیت چون خواستندی که عقد صفا و عهد و فاموگد کنند کمانها بیاوردندی و بیکدیگر باز نهادندی یعنی ما متظاهریم و متعاونیم هر یکی از ما حمایت صاحبش خواهد کردن ، بعضی دیگر گفتند این عبارتست در کلام عرب از قرب چیزی بچیزی و این مستعمل است در کلام و اشعار ایشان . شقیق بن سلمه و سعید بن جبیر و عطاء و ابو إسحاق الهمدانی گفتند قاب قوسین أي قدر ذراعین و القوس الذراع لأنّه یقاس بها کل شیء و ینزع ، و ذراع را قوس خوانند برای آنکه چیزها بآن پیمایند و قیاس کنند و این لغت بعض اهل حجاز است ( أو أدنی ) قیل بل أدنی بل نزدیکتر ، و قیل و أدنی و نزدیکتر ، و بعضی محققان گفتند برای آن او گفت که آنجا حدی محصور محقق نبود ، أبو العباس عطار را گفتند چه معنی دارد این آیت گفت چگونه وصف کنم مقامی را که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از آن دور بودند جز محمد ﷺ نبود و خدای تعالی . کسائی گفت یك کمان خواست چنانکه شاعر عرب گفت :

وَمَهْمَهَيْنِ فَدْفَدَيْنِ مَرْتَيْنِ قَطَمَتْهُ بِاللَّغْتِ لَا بِاللَّغْتَيْنِ (۱)

بعضی دیگر گفتند فتدلی ای فتدل من الدلال ناز کرد کقولهم تظننت و تقضى البازی و أمل الشيء و أملی ، و خرجنا نتلعی أي نتلع أي يأخذ اللعاع . قوله ( فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ) حسن بصری گفت و ربیع و ابن زید معنی آنستکه اوحی جبرئیل الی رسول الله ما اوحی إليه ربّه . جبرئیل وحی کرد بمحمد آنچه خدا باو وحی کرده بود و در او هیچ خیانت و زیادت و نقصان نکرد . سعید جبیر گفت وحی این بود که او را گفت « ألم یجدك یتیمًا فآویءنا تا بآخر سوره . و روی الی قوله « ورفعنا لك ذکرك » بعضی دیگر گفتند وحی آن بود که او را گفت بهشت حرام است بر پیغامبران تا آنکه که تو درشوی و بر اوصیاء تا وصی تو درشود و بر ائمتان تا امت تو درشوند و بیشتر محققان گفتند این برای ابهام بر مخاطب گفت تفخیمًا لذلك و تعظیمًا له یعنی بیش از آنست که آنرا شرح توان گفتن و مثله قوله « فغشیم من الیم ما غشیم » أبو الحسن نوری (۲) . پرسیدند از این آیت گفت آن که داند ؟

بَيْنَ الْمُحِبِّينَ سِرٌّ لَيْسَ يَحْكِيهِ خَطٌّ وَلَا قَلَمٌ لِلْخَاتَمِ يُفْشِيهِ

(۱) چه بسا بیابان خشک بی گیاه که آنرا بریدم بیکبار وصف کردن نه بدوبار .

(۲) أبو الحسن نوری از مشاهیر صوفیه است و مؤلف کتاب از سخن آنان که مخالف شرع نباشد

بسیار نقل کرده است .

سُرُّ يُبَارِزُ جُهْهُ اُنْسٌ يُقَابِلُهُ نُورٌ تَحْيِيْرٌ فِي بَحْرِ مِنْ التَّبِيْهِ (۱)

و گفتند این مجمل است و بیان او در جای دیگر بگفت (۲) و در تفسیر أهل البيت آمد که حق تعالی شب معراج تقریر امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرد با رسول الله و معنی آنست که فأوحى إلى عبده في علي ما أوحى آنکه چون وقت در آمد گفت «بلغ ما أنزل إليك من ربك» این «ما» همان «ما» است یعنی ما أنزل إليك من ربك في علي ليلة المعراج قوله ( ما كذب الفؤاد ما رأى ) أبو جعفر خواند و حسن بصری و جحدری و قتاده «كذب» بتشدید یعنی آنچه بچشم دید بدل تکذیب نکرد بل تصدیق کرد و راست داشت و ایمان آورد با و و باقی قرآء به تخفیف خواندند «ما كذب الفؤاد» یعنی دل او با و دروغ نگفت در آنچه دید و تقدیر آنکه ما كذب فؤاد محمداً في الذي رآه «ما» مفعول دوم است و مفعول اول محذوف است يقال كذبتك الحديث . بعضی دیگر گفتند تقدیر آنستکه ما كذب الفؤاد فيما رأى آنکه في بيفكند چنانکه شاعر گفت : لو كنت صادقة التي حدثتني . أي في التي . بعضی دیگر گفتند فؤاد و عاء دلست یعنی فؤاد که غشا است شك نکرد در آنچه در دل دید که اصل است . خلاف کردند در آنکه چه دید قومی گفتند جبرئیل را دید بر آن شکل که در آسمان باشد . و اخباری که در این معنی آوردند در آنکه رسول صلی الله علیه و آله خدای را دید، هیچ شك نیست که ظاهر آیت اینست که «ما كذب الفؤاد ما رأى» دل محمد در آنچه دید دروغ نگفت با او و اضافه رؤیت با دلست و رؤیت دل علم باشد ، اگر چه لفظ قرآن و خبر رؤیتست ، چون بدل متعلق است جز علم نباشد که إدراك بدل نکنند بچشم کنند ، و چندراوی از اصحاب رسول روایت کردند که رسول صلی الله علیه و آله را پرسیدند که شب معراج خدای را دیدی گفت رأیته بفؤادی ولم أره بعینی بدل دیدم او را بچشم ندیدم . عبدالله بن شقیق گفت من ابوذرا را گفتم اگر من رسول را دریافتمی از او چیزها پرسیدمی . گفت چه پرسیدی ؟ گفت اول پرسیدمی تا خدای را دید یا نه ؟ گفت من پرسیدم گفت بدل دیدم بچشم ندیدم بچشم نوری دیدم . و قوله ما رأى حمل کردن بر عموم اولیتر باشد (۳) که

(۱) میان دوستان رازی است که هیچ خطی آنرا حکایت نمیتواند کرد و هیچ قلمی آنرا آشکار سازد

سری است آمیخته با انس و در برابر آن نوری است متحیر در دریائی از حیرت .

(۲) یعنی آیات دیگر قرآن تفصیل این اجمال است .

(۳) بنظر میرسد که قرائن خارجی نیز بر عموم دلالت دارد چون کفار قریش دیدن پیغمبر را

حمل بر تجسم خیال و اوهام میکردند چنانکه فرموده ائمتارونه علی مایری، و این شامل همه رؤیاهای نبوت است و خداوند در رد آنها فرمود عقل بر صحت رؤیای او شهادت میدهد و مردم عادی غیر پیغمبر نیز گاه\*

هر چه دید از آلاء و نعماء و عجایب و غرایب از خلق آسمان و زمین و انواع فرشتگان و انواع نعمت و بهشت و دوزخ و هر چه آن شب دید تا شامل باشد آنمه را . شعبی گفت که مسروق گفت عایشه را گفتم رسول ﷺ خدای را دید هر گز؟ متغیر شد گفت سخنی گفتمی که موی بر اندام من برخاست . من گفتم پس چیست این که در قرآن میگوید؟ گفت کجا؟ گفتم درسوره و النجم گفت بخوان من بخوانم تا بآنجا رسیدم . گفت رویداً ساکن باش این یذهب بك؟ تورا بکدام راه برده اند و توجه گمان برده ای؟ إنما رأى جبرئیل فی صورته . او جبرئیل را دید در صورت خود آنکه گفت هر که تورا گوید محمد خدای را دید دروغ گوید خدای تعالی گوید « لاتدرک الأَبصار وهو یدرک الأَبصار وهو اللطیف » و هر که تورا گوید من از این پنجگانه یکی دانم دروغ گوید قوله تعالی « إن الله عنده علم الساعة -- الاية » قوله :

( أ فَتَهَارُونَهُ عَلَى مَا يُرَى ) أي رأى . عبدالله مسعود و عائشه و مسروق و يحيى و حمزه و كسائي و خلف و يعقوب خواندند «أفتمرونه» بفتح تاء بی ألف على معنى أفتجحدونه ، و این اختیار ابو عبیده است برای آنکه ایشان مجادله نکردند با رسول بل جحد کردند با او تقول العرب مَرَّيْتُ الرَّجُلَ حَقَّهُ إِذَا جَحَدْتَهُ قَالَ الشَّاعِرُ :

لَئِنْ هَجَوْتُ أَخَا صَدِّقٍ وَمَكْرُمَةٍ لَقَدْ مَرَّيْتُ أَخَا مَا كَانَ يَمْرِيكَ (۱)

أي جحدته و باقی قرءاء «أفتمارونه» خواندند بضم تاء بآلف یعنی جدل میکنند با او بآنچه دیده است

\* باشد چیزی را می بینند و یقین دارند آنچه دیدند موافق حق و واقع است مثلاً کسی امام یا پیغمبر یا ملائکه را بیند و باو خبر دهد فلان غائب تو فلان روز خواهد آمد یا گمشده تودر فلانجا است و چون خبر او تحقق پیدا کند یقین دارد رؤیای او حق است و تجسم خیال نیست . پیغمبر (ص) شك نداشت که جبرئیل را که دید و وحی را که شنید حق است و مردم دیگر نیز میتوانند حقیقت رؤیای او را دریابند زیرا از رؤیای بی حقیقت که تجسم خیال خود انسان باشد اخبار غیب و علوم الهی و معارف دقیق که فوق قدرت بشر است و در قرآن آمده استفاده نمیشود و آنچه گفتیم بنا براین است که آیات در باره معراج نیست و از حسن بصری نقل است که آیه راجع بمعراج است و در مجمع البیان گوید قال (الحسن) و عرج بروح محمدالی السماء و جسده فی الارض وقال الاكثرون وهو الظاهر من مذهب أصحابنا و المشهور فی اخبارهم ان الله تعالی صعد بجسده علیه السلام الى السماء حیاسلما حتی رأى ما رأى من ملکوت السموات بعینه . (۱) اگر برادر راست کردار و بزرگوار راهجا گوئی برادری را انکار کرده که با تو مجادله نکرده است .

وفي الحديث «لاتماروا في القرآن فان المرء فيه كفر». . گفت جدل مکنید در قرآن که جدل کردن در او کفر است .

( وَاقْتَدُوا رَأْيَهُ تَزَلُّةً أُخْرَى ) بدید او را یکبار دیگر یعنی رسول ﷺ جبرئیل را بدید یکبار دیگر « نزلة اخرى » أي مرّة اخرى یعنی بر آن صورت که در آسمان باشد رسول علیه السلام او را بر آن صورت دوبار دید یکبار باول نوبت که وحی آمد و رسول ﷺ بر کوه حرا بود نگه کرد شخصی را دید همه روی آسمان پوشیده چنانکه از آسمان هیچ پدید نبود و بر رسول سلام کرد رسول از او بترسید و از هوش برفت باز بهوش آمد جبرئیل ﷺ فاتحه بر او خواند و ذلك قوله « ولقد رآه بالأفق المبين » یعنی جبرئیل بافق مبین بود و باری دیگر بنزدیک سدره منتهی دید او را بر آن شکل و هیئت که در مقام خود باشد و سدره درخت نبق باشد . برای آن منتهی خواند آنرا که علم خلائق تا بآنجا باشد . هلال بن یساف گفت عبدالله عباس کعب الاحبار را پرسید از شجره منتهی و من حاضر بودم گفت درختی است دراصل عرش و شاخ او و برك او بر سر حاملان عرش است و علم خلائق تا بآنجا برسد و هر چه و رای آنست غیب است جز خدای نداند . عبدالله مسعود گفت بآن منتهی خواند آنرا که هر چه از بالای آن آید بآنجا رسد و هر چه از زیر بود بآنجا رسد پس هیچ چیز نباشد از فرمانهای خدای و إلا باو رسد ، دعا که از زمین برشود و قضاء که از بالا فرود آید . بعضی دیگر گفتند برای آنکه ارواح مؤمنان آنجا رسد ، و گفتند برای آنکه هر کس که بر سنت رسول بمیرد بآنجا رسد .

أبوهريره گفت رسول ﷺ گفت شب معراج که مراد آسمان بردند بسدره المنتهی رسیدم مرا گفتند این سدره است که هر کس که از امت تو بمیرد بآنجا رسد چون بر سنت تو باشد گفت نگاه کردم چهار جوی دیدم که از زیر آن بیرون میآید و ذلك قوله تعالی « وأنهار من ماء غیر آسن - إلی قوله - من عسل مصفی » یکی از آب و دیگری از شیر و یکی از می و یکی از انگبین درختی بود که سوار نیک رو در سایه او هفتاد سال میرفتی ، و در خبری دیگر آمد از اسماء بنت ابي بکر او گفت یکروز رسول ﷺ وصف سدره میکرد گفت سوار در سایه او صد سال میرود و یک برگ او را چندان سایه بود آنرا که دوست هزار سوار در او بتوانند خفتن در زیر آن بستری فکنده از زرصامت ، میوه او بشکل سبویهاست . مقاتل گفت یک برگ او همه دنیا را سایه کند میوه های او انواع حلی و حلل است و همه لون از ألوان هیوه بر او باشد ، و اگر سواری نیک رو براسبی نشیند و خواهد تا گرد آن ساق بگردد پیرشود و عمرش برسد و بآن نرسد ، و در مسائل

عبدالله سلام هست که او رسول ﷺ را پرسید از وصف شجره سدره منتهی گفت درختی است در آسمان هفتم بر او اند هزار هزار شاخ و بر هر شاخ هزار هزار ازگ است (۱) و بر هر ازگی هزار هزار برگ است در زیر هر برگ هزار هزار کردوس فرشته است هر کردوسی اند هزار هزار . و در بعضی اخبار چنانست که شجره منتهی و شجره طوبی یکیست و ذکر آن در حدیث معراج رفته است.

( إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى ) گفت باز پوشید آنرا که باز پوشید یعنی سایه افکند بر آنچه سایه افکند. عبدالله مسعود گفت مراد به « ما یغشی » بستریست از زر خالص و این روایت ضحاک است از عبدالله عباس . حسن بصری گفت نوری است از خدایتعالی که آنرا باز پوشید تا از آن نور روشن شد ، و گفتند مراد فرشتگانند که بمنزلت مرغان بر او نشینند چندان عددشان جز خدای نداند. و رسول ﷺ گفت بر هر برگی از برگهای او فرشته ای را دیدم ایستاده تسبیح و تهلیل میکردند خدای را . و ابوهریره روایت کرد در حدیث معراج که رسول علیه السلام گفت در این آیت که آنچه باورسد و او را باز پوشد نوری باشد از انوار ملک جل جلاله و فرشتگان بمانند کلاغ که بر او نشینند . گفت چون آنجا رسیدم با من سخن گفت و مرا گفت حاجت بخواه ، و در خبری دیگر است که یغشیا طیر خضر مرغان سبز باشند که بر او نشینند ، و در خبری دیگر آمد که رسول ﷺ گفت شب معراج بدرخت سدره منتهی رسیدم و شناختم که آن درخت سدره است ببرک و برونیز نبقش دیدم بمانند سبوهای بزرگ ، و برگش مانند گوشهای پیلان، آنگه باو رسید آنچه رسید باو از نور خداوند تعالی ، بر او بار یاقوت و زمرد بود تا بعدتی رسید بحسن و جمال که واصفان از وصف او عاجز باشند .

( عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى ) (۲) گفت جنت مأوی نزدیک آن درخت است . عبدالله عباس گفت بردست راست عرش است و آن جای شهیدان است نظیره قوله « فلهم جنات المأوی » عبدالله زبیر گفت یعنی جنت البیت یعنی شبگاه ایشان باشد نه مهمان راهگذری باشند چنان بود که اگر در بهشت شب بودی هم آنجا بودندی کعب القرظی در شاذ خواند « عندها جنه المأوی » علی الفعل یعنی ستره ای ستر النبی ﷺ (۳) و بعضی قرآء در شاذ خواندند أجنه والمعنی واحد

(۱) ازگ شاخ کوچک است و کردوس فوج لشکر .

(۲) در قرآن کریم این آیه مقدم است بر آیه اذینشی السدره ، اما مؤلف آنرا مؤخر آورده است

تا تفسیر سدره یکجا کند .

(۳) یعنی پوشید درخت سدره پیغمبر را و تعبیر بمأوی فرمود چون بر آن جای که پیغمبر بود

سایه افکند .

گفتند این قرائت علی و انس است . أخفش گفت معناه ادر که .  
 ( مازاغ البصر وما طفی ) گفت چشم او بنگردید و میل نکرد و از آنچه خدای او  
 را فرموده بود تعدی نکرد ، والزیغ المیل والطغیان مجاوزة الحد .  
 ( لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ) گفتند معنی آنستکه لقد رأى الآية الكبرى  
 من آیات ربه (۱) چنانکه کبری صفت محذوفی باشد اگر صفت آیات بودی که جمع است  
 کبر بایستی . بعض دیگر گفتند کبری برای موافقت سرهای آیه گفت . در آیت خلاف  
 کردند ضحاک گفت سدره منتهی بود . عبدالله مسعود گفت رفرفی بود سبز از بهشت فرو هشته  
 چنانکه آفاق بپوشیده . عبدالرحمن زید و مقاتل گفتند جبرئیل بود بر آن صورت که در آسمان  
 بود . گفتند مراد معراجی است که بآن بر آسمان رفت . گفتند مراد آن عجائب است که آن  
 شب دید بیانہ قوله « لئریه من آیاتنا الكبرى » .

( آفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ) گفت دیدی لات و عزئی و این نام دو بت است از بتان  
 ایشان . عامه قرآء به تخفیف تاء خواندند . آنکه در معنی او خلاف کردند بعضی گفتند :  
 « اللات » تائیت الله است چنانکه گویند عمرو و عمره و عباس و عباسه . آنکه مشرکان چون  
 اعتقاد کردند که آن بتان مؤنث اند تاء در او آوردند . از الله « اللات » گفتند و از عزیز « عزئی »  
 قتاده گفت لات بتی بود بطائف . ابن زید گفت لات خانه ای بود بنخله که عرب پرستیدندی .  
 عبدالله عباس و مجاهد و ابوصالح خواندند اللات بتشدید تاء ، و گفتند مردی بود که پیست (۲)  
 برای حاجیان تر کردی و ایشانرا دادی چون بمرد قومی برسر گور او مقام کردند و او را  
 می پرستیدند . سدی گفت مردی بود که برای اصنام پیست تر کردی و ایشانرا دادی چون بمرد  
 مردم او را پرستیدند . مجاهد گفت مردی برسر کوهی گوسپندی چند داشت از روغن آن  
 گوسفندان سویق تر کردی و گاه گاه از او حیص ساختی (۳) و بحاجیان دادی و جای او بیطن  
 نخله بود چون بمرد مردم او را پرستیدند . کلبی گفت مردی بود از ثقیف او را گله گوسفندی

(۱) این آیه دلیل مضمون آیه اول است که «مازاغ البصر وما طفی» چون کفار میگفتند چشم او چیزی بتوهم و تجسم خیال در یافته است و حقیقت نبود آنچه دید خداوند میفرماید دلیل صحت رؤیت او آیات بزرگ پروردگار است که در تجسم خیال تصور نمیشود و نظیر این در آیه «ما کذب الفؤاد ما رأى» گذشت .

(۲) پیست ترجمه سویق است و آن غذایی است و امروز بقاوت مشهور است .

(۳) حیص خوراکی است .

بود او روغن گوسفندان بیوردی و سنگی بود بزرگ بر آن سنگ نهادی تا عرب که گذشتندی پیست بآن چرب کردند چون بمرد ثقیف آن سنگ را با قبيله خود بردند می پرستیدند .  
 أمّا «عزّی» در او خلاف کردند مجاهد گفت درختی بود غطفان را که پرستیدندی و او آن بود که رسول ﷺ خالد بن ولید را بفرستاد تا ببرید، تبر براومیزد و میگفت :

يا عُزّي كُفِّرَانِكَ لَا سُبْحَانَكَ إِنِّي رَأَيْتُ اللَّهَ قَدْ أَهَانَكَ

شیطانی از آن درخت بیرون آمد موها برافلاخته (۱) و وای و ویل خوانان دستها بر سر نهاده خالد باز آمد رسول را خبر داد رسول ﷺ گفت چرا نکشتی او را گفت یا رسول الله چون بدیدم او را در حال ناپدید شد گفت درخت از بیخ بر کنیدی گفت نه گفت این نوبت که آنجا روی درخت از بیخ بر کن واصل او بیترتا باز بر نیاید و اگر آن زن را بینی بکش. خالد باز رفت درخت از بیخ بر کند و عروق او را از بیخ ببرید زنی از او بر آمد عریان او را بکشت و باز آمد و رسول را خبر داد گفت آن عزّی بود و دگر آنرا نپرستند . ضحاک گفت صنمی بود غطفان را، سعد بن ظالم نهاد برای ایشان ، و سبب آن بود که او بمگّه آمد قریش را دید که سعی صفا و مروه میکردند تا بطن نخله آمد و قوم خود را گفت اهل مگّه را دو کوهست که که آنجا طواف می کنند و خدائست ایشانرا . کش می پرستند و شمارا نیست . گفتند پس چه فرمائی ؟ گفت من تدبیری سازم برفت و سنگی از کوه صفا بکند و یکی از مروه بیاورد و بنهاد در برابر یکدیگر گفت این صفا و مروه شماست . دسته سنگ بگیرفت و برهم نهاد در بن درخت خرما و گفت این معبود شماست این را می پرستید و اینجا طواف می کنید . همچنین میکردند تا رسول ﷺ مگّه بگشاد بفرمود تا آن سنگها برداشتند و آن درخت ببریدند و تولائی آن کار یعنی درخت بریدن خالد بن ولید را فرمود (۲) این زید گفت خانه ای بود بطائف که بنی ثقیف پرستیدندی .

( وَ مَذْوَةَ الثَّلَاثَةِ الْآخِرَى ) ابن کثیر مناعة خواند بمدّ ، و أبو بکر عن عاصم همچنین

(۱) یعنی پریشان کرده .

(۲) از اینگونه اعمال بعض مردم تعجب نباید داشت چون هر قوم ضعیف تابع قویتر از خویش است و پیوسته میخواهند خویش را درزی و رسم و عادات شبیه اقویا کنند و مردمی که رسم اقویا را میان ضعفا رواج میدهند بمعقیده خویش بهترین احسان را در باره آنها انجام داده اند و آنها را هم پایه اقویا کرده اند .



روایت کرد و آنشد :

أَلَا هَلْ أَتَىٰ تَيْمَمَ بْنِ عَبْدِ مَنَاةَ عَلَى الشَّنُوءِ فِيمَا بَيْنَنَا ابْنُ تَيْمَمٍ (۱)  
 باقی قرآء مقصور خواندند . قتاده گفت این بتی بود که خزاعه پرستیدندی در اصل قدیدرا بود . ابن زید گفت نام خانه ایست درمشلل ، بنو کعب آنرا پرستیدندی . ضحاک گفت صنمی بود ازان هذیل و خزاعه اهل مکّه آنرا پرستیدندی . و گفتند لات و عزّی و مناة سنگها بود در کعبه نهاده بودند و آنرا عبادت کردند ، و گفتند اشتقاق مناة من ناء النجم ینوءنوءاً ، و قرآء خلاف کردند بر وقف درلات و منات بعضی وقف کردند بهاء و بعضی بتاء ، و هرتاء که اصلی باشد چون صوت و فوت و موت ؛ براو وقف بتاء کنند و هرتاء که زیادت باشد و تأنیث را باشد ، براو وقف بهاء کنند نحو رحمة و نعمة و ما أشبه ذلك ، و آنچه مضاف بود براو وقف نشاید کردن لتعذر الفصل بین المضاف و المضاف إليه « و منات الثالثة الاخری » براو وقف ممکن باشد جز که نشاید کردن لقبح الفصل بین الصفة و الموصوف . و معنی آیت آنستکه چنان میدانید که این اصنام دختران خدایند و التقدير أفرأیتم هذه الاصنام بنات الله ، مفعول دوم بیفکنند برای دلالت کلام براو ، و گفتند معنی آنستکه این اصنام را که دعوی کردند که خدایند ، از این آیات که خدایراست چیزی هست ایشانرا ؟ و التقدير أفرأیتم اللات و العزّی و مناة الثالثة الاخری يفعلون ما فعل الله ثم حذف لدلالة الكلام علیه . آنکه گفت :

( أَلَكُمُ الذِّكْرُ وَلَهُ الْآلِهَةُ ) شما را فرزندان نرینه میباشد و خدای را مادینه این بهتر برای خود اختیار کردید و فروتر و کمتر برای خدایتعالی .

( تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى ) این قسمتی است نه بعدل و نه بانصاف . عبدالله عباس و قتاده گفتند قسمة جائرة قسمتی است بظلم . مجاهد و مقاتل گفتند قسمة عوجاء قسمتی است کثر . حسن گفت غیر معتدلة جز عدل . ابن سیرین گفت غیر مستویة ناراست . ضحاک گفت ناقصة سفیان گفت منقوصة و معنی همه متقاربت . قواس و بزّی روایت کردند از ابن کثیر ضغری بالهمزة و باقی قرآء نامهموز کسائی گفت ضاز یضیز ضیزاً و ضاز یضوز ضوزاً و ضاز یضاز ضازاً ؛ اذا ظلم و نقص قال :

ضازت بنو أسدٍ بحکمهم . إذا يجعلون الرأس كالذئب (۲)  
 و قال الاخر انشده الاخفش :

(۱) شعر را نسبت به هویر حارثی داده اند یعنی آیا نزد تیمم بن عبد مناه آمد با آنهیه دشمنی میان ما است فرزند تیمم .

(۲) بیداد کردند بنی اسد در حکم خویش که سر و سرور را مانند دنباله دانستند .

فَإِنْ تَنَاءَعْنَا نَقْتَنِيصِكَ وَإِنْ تَغِيبُ فَسَمُّكَ مَضْنُوؤُزٌ وَأَنْفُكَ رَاغِمٌ (۱)

و وزن ضیزی فعلی است بضم فاء الا آنستکه مکسور است برای یاء برای آنکه در کلام عرب بکسرفاء درصفت نیامده است، فعلی آمده است نحو حبلی و انثی و بشری و عشری و نیز فعلی آمده است چون غصبی و سکری و عطشی و فعلی بکسرفاء در اسماء آمده است نحو ذفری و ذکری . مؤرّج گفت نخواستند که ضاد را مضموم کنند چه اگر چنین کردند با واو شدی و کلمه من ذوات الیاء است ضاد را مکسور بکردند چنانکه گفتند بیض و الاصل بوض نحو حمر و صفر و سود و آنکس که او گفت ضاز یضوز گفت اسم اوضوزی باشد علی فعلی کشوری .

( إِنْ هِيَ ) گفت نیستند این بتان إلا نامها که برو نهاده اید شما و پدرانتان ( ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ) خدایتعالی بآن حجّتی فرو نفرستاد ( إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ ) متابعت نمی کنند إلا گمان را و از پی گمان میشوند و «إِنْ» در هر دو جای بمعنی نفی است . ( وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ ) و آنچه هوای دل ایشانست یعنی از خدائی و استحقاق عبادت بر این اصنام جز نام نیست و آن نام شما نهاده اید و پدران شما . آنکه بعضی بگمان و بعضی بهوای نفس بی حجّتی و بیستی و بصیرتی ایشانرا می پرستند ( وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى ) و بایشان آمد از خدایتعالی هدی و بیان و أدله بر اینکه ایشان خدا نیستند و عبادت نشاید کرد جز خدای را .

( أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى ) یعنی گمان میبرند این بت پرستان که آنچه ایشان تمنا کرده اند ایشانرا خواهد بود و این بتان شفیعان ایشان خواهند بود و این استفهام را معنی جحد است یعنی نخواهد بود ایشانرا اینکه تمنا کردند .

( فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى ) خدای راست دنیا و آخرت و آنچه خواهد بدهد و آنچه خواهد منع کند ، و مراد کفرانست که ایشان تمنائی کنند همچنان آید که ایشان را تمنا بود . ابن زید گفت معنی آنستکه اگر رسول ﷺ تمنائی کرد و آن محقق شد چه عجب است از آنکه دنیا و آخرت خدایراست بآنکس دهد که او خواهد و منع کند از آنکه خواهد .

( وَكَمْ مِنْ مَلِكٍ فِي السَّمَاوَاتِ ) آنکه گفت بس فرشته که در آسمانست که این کافران ایشانرا میپرستند و اعتقاد کرده اند که ایشان دختران خدایند و ایشان شفاعت خواهند کرد در حق ایشان اگر شفاعت ایشان کنند هیچ غنای نکند و سودی ندارد و نه نیز

(۱) اگر از ما دور شوی ترا شکار کنیم اگر پیدا نباشی نصیب تو اندک باشد و بینی تو بخاک

مالیده یعنی محروم باشی .

شفاعت هیچ شفیع .

(إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى) الا پس از آنکه خدا ویرا دستوری دهد آنرا که خواهد ورضا دهد وقوله « شفاعتھم » راجع است این ضمیر جمع بامعنی کم ، وأخفش گفت ملك را لفظ موحد است ومعنی جمع و مثله قوله : « فما منكم من أحد عنه حاجزين » .

(إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ) آنکه گفت این کافرانرا که بقیامت ایمان ندارند فرشتگانرا بنام زنان میخوانند از آنجا که گفتند که ملائکه دختران خدایند قیل کتسمية الاشی ، وقیل بتسميته الاثنی . آنکه گفت :

(وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ) ایشانرا بآن هیچ علمی نیست متابعت نمیکنند إلا گمان را و گمان ازحق هیچ غنا نکند یعنی هیچ سود ندارد و بجای او بنایستد آنکه رسول را امر کرد وگفت :

(فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى) بر گرد از آنکس که او از ذکر ما معرض است و پشت بر کلام ما ونام ما کرده است گفتند مراد بذکر قرآنست ، وگفتند توحید است ، وگفتند ایمان است ، وگفتند رسول است ﷺ (وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) و إلا حیات دنیا وزندگانی سرای نزدیک تر نخواهد . گفت :

(ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ) مبلغ ایشان ازعلم این است و بیش از این نمیدانند و علمی نیست ایشانرا بثواب آخرت و احوال قیامت (۱) - فرء گفت مراد تضعیف رأی ایشانست و عیب برایشان گفت قدر عقلشان ونهایت علمشان این استکه دنیا بر آخرت اختیار کرده اند . آنکه گفت خدای تو عالم تراست بآنکس که گمراه است ازراه وبآنکس که راه برده است

(۱) اگر کسی اعتراض کند که پیش از بعثت پیغمبر (ص) ودعوت مردم بآخرت و جزا وثواب و عقاب هیچکس ار آن عوالم خبر نداشت وغیر همین عالم جسمانی عالم دیگر نمیدانست و اگر پیغمبر مأمور باشد که اینگونه مردم را بدین دعوت نکند باید از همه کس مأیوس باشد در جواب گوئیم انسان اگر چه ایمان به پیغمبران نیاورده باشد ودعوت رسول باو نرسیده باشد چون عقل دارد بالقوه یا بالفعل بعالم غیر این عالم محسوس معترف است چنانکه بسیاری از حکمای الهی یونان و ملل دیگر فی الجمله بدان معتقد بودند اما جماعتی که ادراك نزد آنها خاص بحس است و حقایق منحصر در محسوس و عقل ندارند پندارندهرچه را حس نکنند موجود نیست وآیه اشاره باین مردم است و مکزدر قرآن نکوهش آنان آمده است .

وراه یافته . یعنی همه را داند وشناسد و هیچ بر او پوشیده نیست .

( وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ) گفت خدای راست آنچه در آسمانها و زمین است بملك و ملك هر کس که از آن چیزی دارد بعاریت دارد ، و چون همه او را باشد جزا با او باشد . ( لِيَجْزِيَ الَّذِينَ اَسٰؤُا بِهَا عَمَلُوْا ) تا پاداشت دهد آنانرا که اساءت و بدی کرده باشند بآنچه کرده اند و پاداشت دهد نیکوکاران را باحسان يقال : جزیته کذا بكذا أو جزاه الله الجنة و الجنة ، و قوله « بالحسنى » أي بالجنة و هي أحسن مما عملوا ، ومثله قوله « للذين أحسنوا الحسنى »

( الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِٰٔرَ الْاِثْمِ وَالْفَوٰحِشِ ) گفت آنانکه اجتناب کنند از گناه کبائر و از فواحش و منکرات ( اِلَّا اللَّمَمَ ) بعضی گفتند این استثناء صحیح است و معنی آنست اِلَّا أَنْ يَلْمَ بِالْفٰحِشَةِ وَ يَهْمَ بِهَا وَلَا يَفْعَلُهَا ثُمَّ يَتُوْبُ عَنْهَا ، گفت الا آنکه همت کند بگناه و نکند آنکه توبه کند از آن این قول ابوهریره و مجاهد و حسن و ابوصالح و روایت عطاست از عبدالله عباس . و ابوهریره گفت که رسول ﷺ فرمود :

إِنْ تَغْفِرِ اللّٰهُمَّ تَغْفِرِ جَنًّا وَ اَيُّ عَبْدٍ لِّكَ لَا اَلْمَمَّا (۱)

این بیتی شعر است اگر این خبر درست باشد رسول ﷺ بر وجهی گفته باشد که موزون نباشد از تقدیم و تأخیر و اِلَّا الم گفته باشد بی اَلف قافیه چه رسول ﷺ از این اجتناب کردی و خدای تعالی او را از این تنزیه کرد گفت «وما علمناه الشعر و ما ينبغي له» و قوله «وما هو بقول شاعر» تا ایهام نیفکند عرب را که این قرآن نظم و گفته و انداخته اوست . بعضی دیگر گفتند این استثناء منقطع است . التقدير لکن اَللَّمْ براین قول لم از جمله کبائر و فواحش نباشد . آنکه خلاف کردند در معنی او ، بعضی گفتند مراد آن گناههاست که در جاهلیت کردند که خدای تعالی ایشانرا بآن نخواهد گرفتن و گفتند سبب نزول آیه آن بود که مشرکان مسلمانان را گفتند که شما تا باما بودید این معاصی و فواحش میکردید اکنون بیامده اید بر ما عیب میکنید و ما را وعید میکنید براین ، خدای تعالی این آیت فرستاد و این قول زید بن ثابت است و زید بن أسلم و روایت والبی است از عبدالله عباس . بعضی دیگر گفتند گناه صغیره خواست مانند نظری و بوسه ای و مانند این و اشتقاق او از اَلْمَ بالشیء إذا نزل به باشد و لم يتعمق

(۱) اگر بیامری ای خداوند گناه بسیار میامری و کدام بنده است که مرتکب لم نشده باشد

از این شعر معلوم میشود که گناه بسیار هم لم نامیده میشود .

فیه ولم یلزمه . مانند آغازکاری و ابتدای واندک از او چنانکه در او خوض نکنند و این قول عبدالله مسعود است . و مسروق و شعبی و ابوسعید خدری و حذیفه بن الیمان و طواس از عبدالله عباس روایت کردند که او گفت بهتر چیزی که بلمم میماند و بتفسیر او میشاید کرد آنست که ابو-هریره روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت چون خدای تعالی نام کسی در جمله زناة بنویسد آن لامحاله راست باشد اگر بچشم نگردد زنا چشم باشد و اگر بزبان گوید زنا زبان و اگر بلمس کند زنا دست باشد و اگر سعی کند زنا پای باشد و اگر بفرج کند آن زناست و فاحشه و الا آن دیگران لم باشد یعنی بالاضافه الی زنا الفرج . عبدالله زبیر گفت و عکرمه و قتاده و ضحاک آن باشد که در او حد لازم باشد درد دنیا و در قیامت عذاب نبود خداوندش را ، کلبی گفت لم بر دو وجه بود یکی آنکه در او حد و عذاب نباشد درد دنیا و آخرت و یکی آنکه گناهی بود کبیره چون کرده شود از آن توبه کنند . عطاء گفت لم عادت نفس باشد گناهی که مرد آنرا عبادت کرده باشد و آن آنست که رسول ﷺ گفت « ما من مؤمن هو إلا وله ذنب تصیبه الغبئة بعد الغبئة (۱) لا یفارقه حتی یفارق الدنیا یعنی الساعة بعد الساعة » . سعید بن مسیب گفت لم هر چیزی باشد که از جمله حدیث النفس باشد و خطور بالبال . محمد بن الحنفیه گفت لم هر چیزی باشد که مردم باو همت کنند از خیر و شر ، و دلیل بر این تأویل آن خبر است که روایت کردند که « إن للشیطان لمة وللملك لمة و لشیطان الوسوسة و لملك الالهام » گفت دیورا لمه باشد و فرشته را لمه ، لمه دیو و وسوسه او بود و لمه فرشته الهام او بود . حسین بن الفضل گفت نظری باشد بی قصد و این مغفور بود از آنجا که خبر آمد « النظرة الاولى لکم والثانية علیکم » نظر اول لم باشد و دوم گناه . فرء گفت صغیر باشد و بیان کردیم که أصل او من ألم به إذا نزل به ومنه إمام الخیال برای آنکه مقیم نباشد عاریتی و رهگذری بود و قال الأعمش :

الْمَ خِیَالٌ مِنْ قَتِيلَةٍ بَعْدَ مَا  
وَهُیَ حَبْلُهَا مِنْ حَبْلِنَا فَتَصَوَّرَ مَا (۲)  
و قال آخر :

(۱) در نسخه خطی این بنده النینة بهد الغینة است و در حاشیه آن هم بهمین نحو تصحیح کرده است و آنرا با حدیث معروفه انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة، مربوط شمرده است یعنی هر مؤمنی را گناهی هست که غفلتی بعد غفلتی بروی عارض میشود و هرگز از او جدا نخواهد شد ، تا از دنیا مفارقت کند گرچه معنی لیغان علی قلبی در پیغمبر برای ما معلوم نیست .

(۲) قتیله نام زنی است گوید خیال او نزد من آمد پس از آنکه ریسمان دوستی او سست گردیده

ازان ما جدا شد .

أَنْتَى أَلَسَمُ بِكَ الْإِنْحِيَالُ يَطُوفُ وَ مَطَافُهُ بِكَ فِكْرَةٌ وَ شَعُوفُ (۱)

و معنی آیت آنست که خدای تعالی گفت من محسنان را جزای نیکوتر از آن کنم که ایشان را باشند و وصف کرد ایشانرا گفت ایشان آنان باشند که از کبائر و فواحش اجتناب کنند إِلَّا اللَّمَمُ ، و خلاصه معنی او إِلَّا گناهیکه از او توبه کنند ، یا صغیره اگر چه توبه نکنند از آن یا گناهی که کرده شود ایشانرا نه بوجه قصد آزار خدای ، که آن مغفور باشد ایشان را . (إِنْ رَبُّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ) که خدای تعالی واسع الرحمة است فراخ آمرزش است و فراخ رحمت است نظیره قوله « ورحمتی وسعت کل شیء » گفت خدای توفراخ آمرزش است بر او بزرگی نیاید آمرزیدن گناهان و اگر چه بزرگی باشد و گناه بنده اگر چه عظیم بود رحمت خدای از او بزرگتر است . یکی از بزرگان گفت الهی اگر همه عالم را بیمارزی مثنی خاک را آمرزیده باشی و اگر همه عالم را بسوزی مثنی خاک را سوخته باشی بر تو سخت نیست آمرزیدن گناه . و در خبر است که حسن بن هانی ابو نواس را در خواب دیدند گفتند ما فعل الله بك؟ خدای با توجه کرد؟ گفت : غفر لی ببیتین قلتمما بیمارزید مرا بدو بیت که گفته بودم . گفتند چه بود؟ گفت :

مَنْ أَنَا عِنْدَ اللَّهِ حَتَّى إِذَا  
أَذْنَبْتُ لَا يَغْفِرَ لِي ذَنْبِي  
الْعَفْوُ يُرْجَى مِنْ بَنِي آدَمَ  
فَكَيْفَ لَا أَرْجُوهُ مِنْ رَبِّي (۲)

(هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ) او عالمتر است از شما چون شما را از زمین بیافرید یعنی پدر شما آدم را که اصل شما اوست و گفتند شما را از زمین آفرید از برای آنکه نطفه مرد از اغذیه است که آدمی خورد و آن همه از زمین است پس آدمی از نطفه است و نطفه از غذا و غذا از زمین (وَ إِذْ أَنْشَأْتُمْ أَجْنَةً فِي بَطُونِ الْأُمّهَاتِكُمْ) و چون شما جنین بودید در شکم مادر و جمع جنین أَجْنَةً باشد و جنین كودك باشد در شکم مادر برای آنکه پوشیده باشد من الجن و هو الستر (فَلَا تَزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ) خود را تزکیه کنید و مدح کنید و تنزیه ساحت خود بزبان خود کنید این قول عبدالله عباس است و مجاهد . کلبی گفت و مقاتل جماعتی را عادت بود که طاعت خود باز گفتندی و بآن تبجح کردند و گفتندی که نماز و روزه ما و حج ما .

(۱) شعوف و شغف سوختن دل است از عشق و این بیت را نسبت بکعب بن زهیر دادند یعنی خیالی بر تو آمد و گرد تو میگشت گشتن او سبب یاد آوری و سوزش دل بوده .

(۲) من نه آن قدر دارم نزد خدا که چون گناه کنم مرا نیامرزد از بنی آدم عفو توقع دارند پس چگونه من از خدای توقع ندارم .

خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت خود را مستائید و رسول ﷺ گفت « إذا رأيتم المداحين فاحثوا في وجوههم التراب » چون کسانی را ببینید که خود را بستانند خاک در روی ایشان پاشید (هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى) او عالمتر است بمتقیان که کیست از معاصی پرهیزد و بطاعت عمل کند و آن عمل برای خدای کند ، و این قول از امیرالمؤمنین علی ﷺ روایت کردند .

(أَفْرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى) عبدالله عباس گفت و سدی و کلبی و مسیب بن شریک که آیت برای عثمان بن عفان آمد که او عادت داشت که صدقه و نطقه نیکو کردی بر اداری بود او را از جهت رضاع نام او عبدالله بن سعد بن ابي سرح و او منافق بود او را ملامت کرد بر آن دادن گفت چنین که میکنی زود باشد که درویش شوی و محتاج گردی عثمان گفت من گناهان بسیار دارم این برای آن میکنم تا کفاره گناهان من شود او گفت این شتر که داری با رحل و آلت بمن ده تا من جمله گناهان تو بر گیرم شتر بدوداد و گواه بر او گرفت و دست از آن صدقه دادن بداشت خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت « افرأيت الذي تولى » دیدی ای محمد آن مرد که بگریخت و پشت بهزیمت داد روز احد (۱) .

( وَأَعْطَى قَلِيلًا ) و چیزی اندک داد بصاحبش عبدالله بن سعد یعنی آن شتر که بدو داد ( وَأُكْدِيَ ) ای قطع خیره ، و این خیر که میکرد باز گرفت چون آیت آمد بر آن متأسف شد و باسر خیر کردن رفت ، و این خبر ابو اسحاق الثعلبی امام أصحاب الحدیث در تفسیر آورد، مجاهد گفت و ابن زید آیه در ولید مغیره آمد و او رسول را متابعت نمودی در بعضی کارها مشرکان او را منع کردند او گفت من از عذاب خدای میترسم آن کس گفت چندینی از مال من ده تا من گناهان تو را بر گیرم او باسر شکر شد و از آنچه گفته بود اندک بداد و خیری که پیش از آن کردی باز گرفت، این آیت در او فرود آمد ، عطاء بن یسار گفت آیت در مردی آمد که او برگی ساخته بود تا پیش رسول شود یکی او را گفت چه خواهی کردن او را؟ گفت نزدیک رسول میروم تا از خیر او نصیبی یابم گفت این که ساخته مراده و من جمله گناهان تو بر گیرم این آیت فرود آمد در او . سدی گفت این آیت در عاص بن وائل السهمی آمد که او در بعضی کارها رسول را موافقت نمودی محمد بن کعب گفت آیت در ابوجهل آمد که او گفت والله ما نافرنا محمد إلا بمكالم الأُخلاق این آیت در او آمد « وَأَعْطَى قَلِيلًا » من العطاء « و اكدی » بخل بالباقي ، یعنی عطاء اندک داد و باقی بخل کرد و منع ، و (۱) با اینکه سوره و النجم مکی است بانفاق علماء این حکایت بنظر صحیح نمی آید .

أكدى من كدية الحافر باشد که مرد چاه کن چاهی میکند سنگی عظیم پیش آید اورا نتواند شکستن بآن فرو ماند آن سنگ را کدیه خوانند و فعل از او أكدی باشد إذا بلغ الكدية فقطع الحفر و أيس من الماء مؤرَّج گفت أكدی إذا منع الخیر ، قال الحطیئة .

فَأَعْطَى قَلِيلًا ثُمَّ أَكْدَى بِمَا لَهُ وَمَنْ يَبْدُلِ النُّمْرُوفَ فِي النَّاسِ يُحْمَدِ (۱)  
(أَعْنَدَهُ عِلْمُ النَّعِيبِ فَهُوَ يَرَى) آیت انکارست بر آنکس که تحمل گناه غیرى خواست کرد گفت بنزدیک او علم غیب است که باو چه خواهند کرد و او می بیند یعنی میداند که آنچه او گفت از تحمل گناه دیگری چنانست که او گفت .

(أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى وَإِبْرَاهِيمَ النَّذِي وَفِي) یا اورا خبر داده اند آنچه در صحیفها و اسفار و اجزای توراة موسی است و نیز در صحف ابراهیم عليه السلام که او وفا کرد بعهدهای خدای تعالی یقال وفی و أوفی و وفی ثلاث لغات بمعنی واحد .

(أَلَا تَسْزِرُ وَازِرَةً وِزْرًا أُخْرَى) (أَنْ مَخْفَفَهُ اسْتِزْزِيلُهُ . التَّقْدِيرُ أَنَّهُ لَا تَزِرُ وَآنچه در آن صحف است آنستکه او بگناه دیگری دیگری را نگیرد و بار گناه کسی بر کسی ننهد . بعضی مفسران گفتند پیش از ابراهیم عليه السلام ظلمه روزگار را عادت بود که پدر را بگناه پسر بگرفتندی و برادر را برادر بگشتندی و خویش را به خویش بگرفتندی تا خدای تعالی ابراهیم را بفرستاد و بر او انذار کرد در صحف او که «أَلَا تَزِرُ وَازِرَةً وِزْرًا أُخْرَى» ابراهیم را وصف کرد بوفاء . سعید جبیر و حسن وقتاده گفتند وَفَى 'أَيِ عَمِلَ بِمَا مَرَبَ بِهِ' آنچه او را فرمودند قیام کرد و رسالت خدای بخلق گزارد و از جهد تکالیف نبوت بیرون آمد و بهمه وفا کرد ربیع گفت بخوابی که دیده بود وفا کرد و پسر را قربان کرد . أبو العالیه گفت ارکان اسلام بتمامه بجای آورد و ذلك قوله تعالی «وَإِذْ بَتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتْمِنَنَ» گفت پیش از او کس نبود که او را امتحان کردند بدین که او تمامی شرایط آن بجای آورد إلا ابراهیم عليه السلام و توفیة و توفی تمام بدادن باشد قال الله تعالی «لِيُوفِيَهُمْ أَجُورَهُمْ» سفیان عینه گفت «وفی» أداء امانت کرد ، ضحاک گفت مناسك حج بتمامی بگزارد ، و عطاء بن السائب گفت ابراهیم عليه السلام با خدای عهد کرد که هیچ چیز نخواهد از هیچ کس جز از خدای تعالی چون او را بآتش انداختند جبرئیل آمد نزد او و گفت هیچ حاجت داری؟ گفت «أَمَّا إِلَيْكَ فلا» أمّا بتو ندارم خدای تعالی بدین خصلت باو ثنا گفت . حسین بن الفضل گفت بقیام نمودن

(۱) اندکی داد پس از آن بخل کرده بمال خود و آنکه نیکی کند با مردم ویرا ستایش کنند.



بخدمت مهمان وفا کرد تا او را ابوالأضیاف خواندند . ابوبکر و راق گفت بشرط دعوی قیام نمود خدای تعالی او را گفت أسلم او گفت «أسلمت لرب العالمین» خدای تعالی او را بصحت دعوی مطالبت کرد و امتحان کرد او را در نفس و فرزند و مال ، او تن به نیران داد فرزند بقربان داد و مال بمهمان، خدای تعالی او را وفا دار خواند .

و در تفسیر این آیه از رسول ﷺ دو قول روایت کردند: یکی آنکه سهل بن عبدالله روایت کرد از پدرش از رسول ﷺ گفت خبر دهم شما را که چون خدای تعالی ابراهیم را وفادار خواند؟ گفتند بگو یا رسول الله گفت هر بامداد و شبانگاه بگفتی « فسیحان الله حین تمسون و حین تصبحون وله الحمد فی السموات و الأرض و عشیاً و حین تظهرون » و قول دیگر آنست که ابو امامه روایت کرد که رسول ﷺ گفت دانید تا خدای تعالی چرا ابراهیم را وفادار خواند؟ گفتند خدای و پیغمبر عالم تر است گفت برای آنکه او بامداد چهار رکعت نماز کردی . و در خبری دیگر هست که رسول ﷺ گفت خدای تعالی گفت یا ابن آدمای فرزند آدم عاجز مباش از آنکه ببامداد چهار رکعت نماز کنی تا من تورا از شر آن روز تا بآخر کفایت کنم . سعید جبر خواند «وفی» بتخفیف . اما جامع میان این آیت که «ألا تزر وازرة وزر أخرى» و میان آن آیت « ولتحملن أثقالهم و أثقلاً مع أثقالهم » آنست که این آیت محکم است و محمول بر ظاهر خود و آن آیت متأولست و آن آنست که آن آیه در ائمه و دعاة ضلالت آمد و گفت ایشان بار گناه خود بر گیرند و «أثقالاً» یعنی بار گناه آنان که بدعای ایشان ضال شده باشند یعنی مثل آن نه عین آن چنانکه گفت ﷺ « من سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها إلی یوم القيامة من غیر أن ینقص من وزره شیء » و معنی آنست که مثل وزر من عمل بها .

ابورمته گفت کودک بودم با پدرم بنزدیک رسول ﷺ رفتم چون رسول را بدیدیم و پیش از آن ندیده بودم او را پدرم گفت دانی تا این کیست؟ گفتم نه گفت این رسول خداست من بلرزیدم از آن گفتار و من پیش از آن گمان برده بودم که پیغمبر ﷺ نه جنس آدمیان باشد چون مردی را دیدم آدمی مویهای تمام داشت و اثر حناء بردست او مانده بود و دو جامه سبز پوشیده داشت . پدرم سلام کرد و بنشست و ساعتی حدیث میکردند آنکه رسول ﷺ پدرم را گفت این پسر تو است؟ گفت آری « ورب الکعبة حقاً أشهد به » رسول الله عجب بمانداز سو گندا و از شدت شبه من با او، آنکه گفت «أما إنه لا یجنی علیک ولا تجنی علیه» جنایت او بر تو نهنند و جنایت تو بر او نهنند . آنکه این آیت بر خواند «ألا تزر وازرة وزر أخرى» گفت آنگاه نگاه کردم

از میان کتف او مانند سلعه بود (۱) پدرم گفت یا رسول الله من طب دانم اگر فرمائی تا معالجه کنم گفت نه، طیبب آنست که آفرید و شفا بدست اوست .

( وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ) و آنکه نیست آدمی را إِلَّا آنچه کرده باشد یعنی جزاء و ثواب و پاداشت آنچه کرده باشد. و مراد بسعی عمل است و مثله قوله «إِنْ سَعَيْكُمْ لَشْتَى» و اخباری که روایت کردند از آنکه خدای تعالی فرزندان را بصلاح پدران به بهشت برد و گفتند این آیت منسوخ است بقوله « وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ » درست نیست از برای آنکه میان این دو آیت تنافی نیست و جمع میانشان درست است و اخبار با آنکه آحاد است محتمل است تأویلی را که مطابق این آیت باشد و آیت محکم است و اخبار بر جای خود است، و اصحاب حدیث در این آیت اقوالی گفتند نامعتمد. و قول معتمد آنست که رفت که هر دو آیت محکم است و محمول بر ظاهر خود است .

و ثعلبی در تفسیر خود بیاورد از ابوالقاسم بن حبیب عن ابراهیم بن مضارب عن أبيه که او گفت عبدالله بن طاهر والی خراسان بود ، حسین بن الفضل را بخواند (۱) و گفت مرا سه آیت مشکل است در قرآن گفت آن کدام است گفت قوله تعالی فی قصه ابن آدم « فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ » و رسول ﷺ میگوید « الذم التوبة » چرا توبه او قبول نیامد؟ دیگر قوله تعالی « وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى » پس «أضعافاً مضاعفةً» چیست؟ دیگر قوله تعالی « كل يوم هو في شأن » و او هر روز در شانی و کاریست و قول رسول ﷺ گفت « جف القلم بما أنت لاق » مناقض اینست که چون گفت از همه کارها پیرداخت هر روز چه کند؟ این مؤدّی باشد با بدا. حسین بن الفضل جواب داد و گفت أمّا حدیث پسر آدم بدانکه این اُمّت را خصایصی هست که دیگر اُمّت را نبود و جوابی دیگر گفته اند بعضی مشایخ که پشیمانی او بر قتل نبود بر حمل بود و ندم بر حمل توبه نباشد از قتل ، و جواب از آیت دوم که « وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى » این عدل باشد و اگر یکی را هزار جزا دهد فضل باشد ، و جواب از آیت سیم گفت هر روز در شانیست بأوّل إبداء و بدیگر أحوال إعاده کند . گفت عبدالله بن طاهر بر خاست و بوسه بر سر و روی او داد و خراج او موضوع کرد .

و این جوابها هیچ معتمد نیست و بوسه عبدالله بدین سبب نه بر جای خود بود و نیز مستحق آن بود تا خراجی دیگر بر خراجش بیفزایند ، أمّا جواب مسئله اوّل آنست که ندم-

(۱) بعضی گویند آن مهر نبوت بوده و ابورمته و پدرش جاهل بودند بدان .

(۱) حسین بن الفضل که مکرر ذکر او در تفسیر آمده است در عهد عبدالله بن طاهر بود .

مجرّاً توبه نباشد تا قصد با او نبود چون قصد با او بود و عزم با او مقارن باشد که : لا یعود إلی مثله فی المستقبل لقبحه . این ندم با این عزم توبه باشد و چون بر این وجه نبود توبه نباشد و اما جواب مسئله دوم هم خطاست برای آنکه گفت جزا دهد او را بفضل و فضل واجب نبود و جزا واجب و مستحق ، و جواب صحیح از او آنست که جز خدای نداند که ثواب هر فعلی که مکلفی بکند بروجه مأمور به چه مقدار باشد او را و مقادیر ثواب و عقاب جز خدای تعالی نداند و نه از آنست که پادله و مقائیس استخراج توان کرد ، از آنجاست که روا بود که زید طاعتی بکند بروجی او را یک ثواب بود بر آن و عمرو همان طاعت بکند صد چندان ثواب را مستحق بود لاختلاف الوجه الذی یقعان علیه . أمّا جواب سیم هم خطاست برای آنکه «جفّ القلم بما أنت لاق» مراد ایجاد نیست مراد آنست که در ازل حکم کرد و بنوشت که در اوقات مستقبل بحسب مصلحت هر روز هر ساعت چه خواهد کرد ، آنکه باوقات خود میکرد ، نه آنست که بازل ایجاد کرد همه بیکوقت بیکبار چه خلاف این معلوم است ، و اگر تسلیم کنند که ایجاد کرد در وقت اول ، در وقت دوم اعاده موجود چگونه شاید کرد ؟ مگر گوید اول ایجاد کرد پس اعدام کرد وفانی کرد آنکه اعاده کرد و این باطل است عقلاً و شرعاً و این خود در کلام او نیست . ابوبکر وراق گفت : «إلا ماسعی» یعنی «إلا مانوی» ، إلا آنچه به نیت کرده باشد بیانه قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ «یحشر الناس علی نیاتهم» .

(وَأَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَى) و عمل و کردار او بینید یعنی جزای عمل و سعی او

پوشیده نماند.

(ثُمَّ يُجْزِيهِ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى) آنکه او را جزا کنند و پاداش دهند جزاء تمامتر یقال

جزیته کذا و بكذا ، قال الأَخْفَشُ وَأُنْشِدُ فِي الْجَمْعِ بَيْنَهُمَا:

أَنْ أَجْزَ عَلْقَمَةَ بْنِ سَعْدِ سَعِيَهُ لَمْ أَجْزِهِ بِبِلَاءِ يَوْمٍ وَاحِدٍ (۱)

(وَأَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى) و باز گشت و نهایت کارها بخداست تا هر یک را بقدر استحقاق

جزا دهد و گفتند ابتداء منت از او است و نهایت آمال به اوست . بعضی دیگر گفتند نهایت فکرت

با اوست چون بدو رسد برسد بیانش قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ «لا فکرت فی الرب» ، و قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ «إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ

فَانْتَهَوْا» و شهر بن حوشب روایت کرد از ابوهریره که او گفت یکروز رسول عَلَيْهِ السَّلَامُ در مسجد

آمد و اصحاب را گفت «فیم أنتم»؛ در چه کارید گفتند تفکرفی الله در خدای اندیشه می کنیم

گفت «تفکروا فی الخلق و لاتفکروا فی الخالق فَإِنَّ التَّفْکَرَ لَا یَحِيطُ بِهِ» گفت تفکر در

(۱) اگر در برابر کوشش علقمه بن سعد باید پاداش دهم جزای رنج یکروز او را هم نتوانم .

خلق کنید در خدای مکنید که فکرت باو نرسد خدای تعالی هفت آسمان بیافرید ضخامت هر آسمانی پانصد ساله راه و از آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راه و هفت زمین همچنین و در آسمان هفتم اورا دریائست عمقش چندانکه از زیر هفتم زمین تا بالای هفتم آسمان (۱) خدایرا در آن دریا فرشته ایست که آب تا بکعبش بیش نیست .

(وَأَنتَهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَأَبْكِي) و او آن خداست که بخنداند و بگریاند بآنکه اسبابش بکند و پدید آرد و فاعل سبب فاعل مسبب باشد و سبب او سرور و حزن باشد چنانکه گویند أضحکونی فلان و أبکانی چون سببش بکند که عند آن ضحک و بکاء حاصل آید ، و این مذهب حسن بصریست که گفت خنده و گریه فعل خداست ، و عطاء بن مسلم هم این گفت که «أضحك وأبکی» ای أفرح وأحزن ، آنکه گفت فرح جلب خنده کند و حزن جلب گریه ، و این بر اطلاق چنین نیست ، آنچه از آن بتکلف بود و بتذکر سبب از جهت ما ، فعل ما باشد و آن آنست که از آن نهی کرد و بآن امر کرد فی قوله تعالی « فلیضحکوا قلیلاً و لیبکوا کثیراً » و اگر بهیچ وجه مقدور ما نبودی امر و نهی بدو تعلق نداشتی و نیز حوالت این فعل بدو کرد فی قوله تعالی « أفمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون و لاتبکون » و فی قوله « فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون » و حقیقت خنده تفتحی است و گشادگی در طرایف روی عند عجبی که پدید آید یا سروری که در دل آید . گریه جریان آب چشم بود بروی ازغمی که در دل پدید آید و گفتند که باشد که از فرط سرور گریه آید چنانکه گفت « فمن السرور بکاء » أما نوعی باشد از او که آدمی بآن ملجأ باشد از خویشتن دفع نتواند کرد از خود و آن چنان بود که کاری عجب بیند یا کلمه ای غریب شنود او را خنده آید و دفع نتواند کرد از خود و همچنین گریه چون سببی پدید آید و حزنی و مصیبتی مرد مالک نباشد که گریه دفع کند . گفتند آن را بخدای حوالت شاید کردن و بعضی دیگر گفتند این اضافه باخدای تعالی مجاز است و مراد سبب است چنانکه گفتیم و شاعر گفت :

(۱) اگر گوئی چگونه آسمان و زمین در این دریا واقع نشده اند چون اگر عمق دریا این اندازه باشد البته زمین و طبقات آسمان در آن دریا قرار خواهد گرفت گوئیم خبر ضعیف است و ابو هریره چنان تصور کرده است که آسمانها مسطح است و دریای آسمان هفتم در جایی از آن قرار گرفته که زیر آن هیچیک از آسمانها و زمین نیستند و بنظر میرسد که در این روایت تصرفی کرده است بر حسب وهم خود و قدر ثابت و مسلم آن است که خلقت عالم بسیار بزرگتر است از آنکه وهم بدان احاطه کند تا بخالق چه رسد .

أُبْكِي الدَّهْرُ وَ يَا رَبِّهَا أَضْحَكُنِي الدَّهْرُ بِمَا يُرْضِي (۱)

عائشه گفت سبب نزول آیه آن بود که رسول ﷺ بقومی از صحابه بگذشت که ایشان میخندیدند گفت « لو تعلمون ما أعلم لبکیتم کثیراً ولضحکتکم قلیلاً » اگر شما دانستی آنچه من میدانم کم خندیدی و بسیار گریستی جبرئیل آمد و این آیت آورد « وانه هوأضحک وأبکی » رسول ﷺ باز پس آمد و آیت بر ایشان خواند و گفت چهل گام نرفته بودم تا جبرئیل آمد و این آیت آورد . طاهر مقدسی را پرسیدند که فرشتگان را خنده باشد ؟ گفت هر چه زیر عرشند تا خدای دوزخ بیافرید نخندیدند . عمر را پرسیدند که اصحاب رسول خندیدندی ؟ گفت آری والله ولیکن ایمان در دل ایشان استوارتر بود از کوههای رواسی . مجاهد گفت معنی آیت آنست که اهل بهشت را در بهشت بخندانند و اهل دوزخ را در دوزخ بگریانند . ضحاک گفت بگریانند ابر را به باران و بخندانند باغ را به بهاران، و این قول از امیرالمؤمنین ﷺ روایت کردند که جهودی او را پرسید از این آیت و گفت که خندانیدن نه فعل حکیمان باشد فعل سفیهان باشد او جواب چنین داد . شاعر گفت در این معنی :

كُلُّ يَوْمٍ عَنْ أَقْحَوَانٍ جَدِيدٍ تَضْحَكُ الْأَرْضُ مِنْ بُكَاءِ السَّمَاءِ (۲)

وهم این معنی بعبارتی دیگر گفتند که آبکی السحاب بالأمطار : و أضحك الأشجار بالانوار . ذوالنون مصری گفت دلهای عارفان بخندانید بافتاب معرفت و دلهای کافران بگریانید بکفر و نکرت (۳) . سهل گفت مطیع را برحمت بخندانید عاصی را بسخط بگریانید . محمد بن علی ترمذی گفت مؤمن را در آخرت بخندانند و در دنیا بگریانند . بسام بن عبدالله گفت دندانان نشان بخندانید و دلهاشان بگریانید ، و آنشد :

أَلْسَنُ تَضْحَكُ وَالْأَحْشَاءُ مُخْتَبِرُهَا وَإِنَّمَا ضِجْحُهَا زُورٌ وَ مُخْتَبِرُهَا

يَا رَبُّ بِالْكَافِرِينَ لَا دُمُوعَ لَهَا وَ رَبُّ ضَاحِكٍ سِنِّ مَالِهِ رَهَقٌ (۴)

( و آنکه هوأمت و أحیا ) او آن خداست که بمیراند و زنده کند، بمیراند در دنیا

(۱) روزگار مرا بگریه آورد و بسا مرا بخندانید چون شادمان کرد .

(۲) هر روز زمین میخندد با دهان اقحوان تازه شکفته از گریه آسمان .

(۳) یعنی انکار، و چنانکه گفتیم مؤلف چون سخن صحیحی از بزرگان صوفیه بیند ابا از نقل

آن ندارد .

(۴) دندان میخندد اما احشاء میسوزد و خنده دندان دروغ و ساختگی است ای بسا گریان که اشک

نمیریزد ای بسا خندان که ناشاد است .

وزنده کند در آخرت و گفتند معنی آنست که پدران را بمیراند و پسران را زنده گرداند و این بیت را بر این تفسیر دادند .

« وَ قَدْ أَرَانِي الشَّبَابَ الرُّوحَ فِي بَدَنِي، أَي فِي وِلْدِي.

و گفتند اُمات النطفة و اُحیا النسمة ، نطفه بمیرانید و خلق را از او زنده آفریند و گفتند کافران را بنکرت (۱) بمیرانید و مؤمن را بمعرفت زنده گرداند قال الله تعالی: « أَمَّنْ كَانَ مِثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ » بعضی دیگر گفتند اُمات عن ذکره و اُحیا بذکره گروهی را از یاد کرد خود بمیراند بخذلان و گروهی را بیاد کرد خود زنده گرداند بتوفیق . ابن عطاء گفت اُمات بعدله و اُحیا بفضله ، بعدل بمیراند و بفضل زنده کرد ، و قیل : اُمات بالمنع و الحرمان و اُحیا بالوجود و الاحسان .

(وَ أَنَّهُ « خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ») او آنچه آفرید از حیوانات دود و آفرید جفت جفت نروماده برای تناسل تا منقطع نشود و جهان آبادان میباشد چندانکه او میخواهد . ( مِنْ « نَطْفَةٍ » ) از این آب پشت ( إِذَا نُمْنِي ) ای تصب فی الرحم چون در رحم مادر ریخته شود یقال منی الرجل و اُمنی این قول ضحاک است . عطاء و دیگران گفتند : « تمنی » اُی تقدر یقال منیت الشیء إذا قدرته ، و قال : حتّی تلاقی ما یمنی لك المانی اُی تقدر لك القادر ، و مرگ را از اینجا منیّه خوانند که براوه قدر است .

( وَ أَنْ عَلَيْهِ النِّشَاءُ الْأُخْرَى ) و براوست باز آفریدن دیگر یعنی اعاده و بعث و نشور و آنکه خلق را زنده کند پس از مرگ .

( وَ أَنَّهُ « هُوَ أَغْنَى وَأَقْنَى » ) ابوصالح گفت خلقان را توانگر کرد بمال و اُقنی، قنیه بداد ایشان را و آن سرمایه است ضحاک گفت که توانگر بکرد بزر و سیم و قنیه بداد به چهار پای از گاو و گوسفند و شتر . مجاهد و حسن و قتاده گفتند « اُقنی » معنی آنست که تورا خدمتکاران پدید کرد . عبدالله عباس گفت « اُقنی » اُی ارضی بما أعطی تورا بآنچه داد راضی کرد حضرمی گفت اُغنی نفسه و اُقنی الخلائق اُلیه گفت خود را بی نیاز داشت از خلقان و خلقان را بخود محتاج کرد . ابن زید گفت « اُغنی » مال بسیار داد اخفش گفت که اُقنی، اُفقر . ابن کیسان گفت اُقنی: اولد، فرزند داد تورا .

( وَ أَنَّهُ « هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى » ) گفتند شعری کو کبی است بدنبال ثریبا آنرا مرزم خوانند: و گفتند مرزم دگراست و شعری دیگر . شعری دواست یکی را عبور خوانند برای آنکه مجره را عبور کند

دیگر غمیصا و آن تصغیر غمصا بود من الغمص وهو الرمص چنان روشن نیست ، پنداری کژه در چشم دارد (۱) و عرب گفتند در خرافاتی که هست ایشان را : که سهیل و شعری بیکجای مجتمع بودند سهیل بنجد آمد یمانی شد شعری العبور از قفا پیامد مجرّه را عبره کرد و غمیصا بایستاد بر فراق سهیل می گریست تا چشمش ژفکن شد (۲) یکی را برای این عبور خواندند و یکی را غمیصا . و مراد اینجا شعری العبور است که خزاعه آن را پرستیدندی و اول کس که این کرد یکی بود از اشراف ایشان اوزا أبو کبشه عبدالشعری العبور گفتند او گفت اینرا برای آن می پرستیم که همه ستارگان فلک را بعرض برند او را بطول ، چون رسول ﷺ پیامد عرب او را ابو کبشه خواندند اعنی رسول را ﷺ برای مخالفت او ایشان را ، چنانکه ابو - کبشه مخالفت کرد ایشان را در عبادت شعری .

( وَ اَنْهٗ اَنْهَلَكَ عَادًا اُولٰٓئِیْ ) و او عاد اوّل را هلاك کرد که قوم هود بودند و مدنیان و ابو عمرو و یعقوب خواندند عاد لولی مدرج مدغم ، و نافع و او او بهمهزه خواند بروایت مسیتی و قالون عن طریق الحلوانی و لفظ چنین بوّد که عادل اُولی چنانکه گویند قم لان یعنون قم الان و صم لثنین یعنون صم الاثنین

( وَ تَمُودًا فَمَا اَبْقٰی ) و تمود را که قوم صالح بودند نیزها نکرد .

( وَ قَوْمَ نُوْحٍ مِّنْ قَبْلُ ) یعنی اهلك أيضاً . قوم نوح را هلاك کرد پیش از آن ، که ایشان ظالمتر و طاغی تر بودند .

( وَ الْمُؤْتَفِكَةَ اَهْوٰی ) و زمین منقلبه را فروبرد بزمین یعنی شهرستانهای قوم لوط را و آن چهار شهرستان بود صوایم و دازما و عامورا و سدوم و گفتند جبرئیل بزمین انداخت پس از آنکه با آسمان برد (۳) .

( فَغَشٰیہَا مَا غَشٰی ) باو رسانید از سنگ باران که بر او کرد .

( فَبِآیِ الْاٰءِ رَبِّكَ تَتَّبِعٰی ) بکدام نعمتهای خدایت شك میکنی و جدل میکنی .

( هٰذَا نَذِیْرٌ ) اشارت است بر رسول ﷺ گفت این پیغمبر است از پیغمبران پیشین چون پیغمبران پیشین او را بشما فرستاده اند چنانکه گویند : فلان واحد من الناس . و واحد من بنی -

(۱) در نسخه ای ازده و در نسخه خطی کژه است و ازدن بمعنی خلیدن خار و سوزن است .

(۲) ژفک بروزن اشک بمعنی چرك گوشه های چشم است .

(۳) روایتی است و بقول دیگره عالیها سافلها ، که در قرآن است بمعنی زیر و رو کردن و ویران

ساختن است چنانکه در محل خود گذشت .

آدم ، أبو مالك گفت معنی آنست که این قرآن وعظ و اندرزی است از آنچه در صحف ابراهیم و موسی علیهم السلام است .

( أَرَزْتِ الْإِرْزَفَةَ ) یعنی قیامت نزدیک رسید ( لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ )

و آنرا جز خدای تعالی کاشف نیست و مظهر و آشکارا کننده و دهاه برای مبالغه است ، رجل راویة للشعر و نَسَابَة و عِلْمَة . قتاده گفت معنی آنست که جز خدای تعالی رد آن نتواند کردن و قیل «کاشفة» یعنی کشف آن بخدای تعالی تعلق دارد و این اسم فاعل است بمعنی مصدر و هاء در او چنانست که در مصادر آید کالعاقبة و الباقية و الدّاهية . آنکه مشرکان عرب را گفت :

( أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ ) از این حدیث عجب میدارید ، از این قرآن ( وَ تَضْحَكُونَ

وَلَا تَبْكُونَ ) و از او میخندید و بر او افسوس میکنید و نمیگیرید عند قراءت و سماع آن .

( وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ ) ای غافلون ساهون و شما از آن غافلانید و ساهی ، يقال دعنا

من سمودك أي لهوك . و این روایت عوفی و والبی است از عبدالله عباس . عكرمه گفت سآمدون

ای مغنون ، عند سماع قرآن غنا گفتندی باشعار تا مردم را منع کنند از سماع آن . گفت این لغت

اهل یمن است يقال اسمدله ای تغن کلبی گفت سآمد حزین باشد بزبان اهل طی ، و اهل یمن

گفتند لاهی باشد . ضحاک گفت سآمد أشر و بطر باشد ، عبدالله عباس گفت شامخین با نُوفِهِم

بر رسول صلی الله علیه و آله بگذشتندی تکبر کنان . مجاهد گفت : غضبانا خشم زده و اعراض کننده . ابو-

سلمه گفت از ابوهریره که چون این آیت فرود آمد اهل صفه بگریستند تا آواز ایشان بگریه

بلند شد رسول نیز بگریست و صحابه نیز بگریستند رسول صلی الله علیه و آله گفت بدوزخ نشود آنکه از

ترس خدای تعالی بگرید ، و به بهشت نشود آنکه او بر معصیت مصر باشد و اگر شما گناه نکنید

خدای تعالی قومی را بیارد که گناه کنند تا ایشان را بیمارزد و به بهشت برد . مردی صحابی

روایت کند ، نام او حازم ، گفت جبرئیل علیه السلام بنزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و مردی بنزدیک آنحضرت

میگریست جبرئیل گفت این کیست که میگرید ؟ گفت فلانست جبرئیل علیه السلام گفت هر چیزی

از اعمال بنی آدم برسنجند إلا گریه که خدای تعالی بیک اشک دریاهاى پر آتش بنشاند .

عبدالله بن السائب گفت سعد بن ابی وقاص بشهر ما آمد پس از آنکه نابینا شده بود من بسلام

اوشدم پرسید مرا گفت تو کیستی من نسب خود بگفتم گفت یا ابن اخ من شنیده ام که آواز تو

بقرآن خوش است و من از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که این قرآن محزون فرود آمد چون قرآن

خوانید بگریید و اگر نگریید بطبع ، اظهار گریه کنید بتکلف . أبو الخلیل گفت تا این آیت آمد

رسول را صلی الله علیه و آله خندان ندیدند .



( فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا ) سجده کنید خدای را و پرستید او را . مذهب اهل البیت آنست که این سجده فریضه است برای آنکه امر کرد خدای باو باطلاق و ظاهر امر خدای تعالی اقتضای وجوب کند و نیز اجماع اهل بیت . عکرمه گفت از عبدالله عباس که رسول ﷺ این سوره در مسجد بخواند مسلمانان و مشرکان سجده کردند و جن و انس نیز سجده کردند عمر خطاب این سوره بخواند و سجده کرد و اخبار در این معنی بسیار آمد و این سوره از عزائم اربع است که جنب زنا و حائض را حرام باشد خواندن آن از برای سجده .

### سورة القمر

بدانکه این سوره مکی است ، و پنجاه و پنج آیه است ، و سیصد و چهل و دو کلمه است و هزار و چهار صد و بیست حرفست ، و روایت است از زرّ حبیث از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که سوره القمر بخواند بهر غیباً یعنی یکروز خواند و یکروز نخواند روز قیامت برخیزد و روی او چون ماه باشد و هر که شب بخواند روز قیامت برخیزد و روی او تابنده بود بر روی همه خلقتان .

### سورة القمر مکیه وهی خمس وخمسون آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (۲) وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ

نزدیک شد رستخیز و شکافته شد ماه و اگر بینند آیتی را رو بگردانند و میگویند جادویی است

مُسْتَمِرٌّ (۳) وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقَرٌّ (۴) وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ

مستمر و تکذیب کردند و پیروی کردند خواهشهایشان را و هر امری قرار گیرنده است و بتحتی آمد آنها را

مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ (۵) حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النَّذْرُ (۶)

از خیرها آنچه در او منجز شدنی است حکمتی است بکمال رسنده پس سود ندهد بیم کنندگان را

فَقَوْلٌ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ (۷) خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ

پس رو بگردان از آنها روزیکه میخواند خواننده بسوی چیزی ناخوش فرو شده دیده هاشان بدر شوند

مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ (۸) مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ

از قبر ها گویا آنها ملخهای پراکنده اند شتاب کنندگان بسوی خواننده میگویند کافران این روزیست

عَسِيرٌ (۹) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ

دشوار تکذیب کردند پیش از آنها گروه نوح پس تکذیب کردند بنده ما را و گفتند دیوانه است

وَازْدُجِرَ (۱۰) فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ (۱۱) فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ

وزجر کرده شد پس خواند پروردگار خود را که من مغلوبم پس انتقام بکش پس گشودیم دره‌ی آسمان را

بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ (۱۲) وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (۱۳) وَحَمَلْنَاهُ

بآب ریزنده و گشودیم زمین را چشمه ها پس بهم آمد آب بر کاری که بتحقیق مقرر شده و برداشتیم او را

عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَدُسِرِ (۱۴) تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَن كَانَ كُفِرَ (۱۵) وَ لَقَدْ

بر صاحب تختها و میخها روان شود بچشمهای ما پاداش برای آنکه بود کفر ورزیده و بتحقیق

تَرَكَنَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۱۶) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرٍ (۱۷) وَ لَقَدْ

وا گذاردیم آنرا علامت پس آیا هیچ پند گیرنده‌ای هست پس چگونه است شکنجه من و بیمها و بتحقیق

يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۱۸) كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي

آسان کردیم قرآن را برای پند پس آیا هیچ پند گیرنده هست تکذیب کرد عَاد پس چگونه باشد شکنجه من

وَ نَذْرٍ (۱۹) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ (۲۰) تَنْزِعُ النَّاسَ

و بیمها و بتحقیق ما فرستادیم برایشان باد سخت وزنده را در روز نحسی مستمر که میکند مردم را

كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ (۲۱) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرٍ (۲۲) وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا

که گویا آنها بیخهای نخل برکنده است پس چگونه باشد شکنجه من و بیمها و بتحقیق آسان کردیم ما

الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۲۳) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنَّذْرِ (۲۴) فَقَالُوا

قرآن را برای پند پس آیا هیچ پند گیرنده هست تکذیب کردند گروه ثمود بترسانندگان پس گفتند

أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ (۲۵) ؕ أَلْقِيَا

آیا بشری که از ما یکی است پیرو شویم او را بتحقیق ما آنکاه در گمراهی و آتش افروخته ایم آیا افکنده شد

الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرُّ (۲۶) سَيَعْمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ (۲۷)

ذکر بر آن از میان ما بلکه اوست دروغگوی متکبر زود میدانند فردا کیست دروغگوی جادوگر

إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فَتَنَةً لَّهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ (۲۸) وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ

بتحقیق ما فرستادگانیم ناقه را آزمایش برای آنها پس چشم دار آنها را و شکیبیا باش و آگاه کن آنها را که آب

قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُخْتَصِرٌ (۲۹) فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ (۳۰)

بخش است میان آنها هر نوبتی حاضر شد گانند پس ندا کردند یارشان را پس گرفت پس پی کرد

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرٍ (۳۱) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ

پس چگونه باشد شکنجه من و بیمها بتحقیق ما فرستادیم برایشان فریادی یکگانه پس گردیدند مانند چوب

الْمُحْتَظِرِ (۳۲) وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۳۳) كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطِ

خشک و بتحقیق آسان کردیم قرآن را برای پند پس آیا هیچ پندگیرنده هست تکذیب کردند قوم

بِالنَّذْرِ (۳۴) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ (۳۵)

لوط بترسانندهها بتحقیق ما فرستادیم بر آنها سنگ ریزه مگر آل لوط را رها نیدیم آنها را وقت سحر

نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ (۳۶) وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا

نعمتی از نزد ما اینچنین جزا دهیم آنرا که سپاس گذارد و بتحقیق ترسانید آنها را سختی ما پس شك کردند

بِالنَّذْرِ (۳۷) وَ لَقَدْ رَاودُوهُ عَنْ صَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي

بیم کنندگان را و بتحقیق خواستند او را از همه نانش پس کور کردیم چشمها شان را پس بچشید شکنجه مرا

وَ نَذْرٍ (۳۸) وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ (۳۹) فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نَذْرٍ (۴۰)

و بیم کنندگان را و بتحقیق آماده کردیم آنها را بامداد شکنجه پاینده پس بچشید عذاب مرا و بیم مرا

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۴۱) وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ

و بتحقیق آسان کردیم قرآن را برای پند پس آیا هیچ پندگیرنده هست و بتحقیق آمد آل فرعون را

النَّذْرُ (۴۲) كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَا هُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ (۴۳)

بیم کنندگان تکذیب کردند بآیتهای ما همه آنها پس گرفتیم آنها را گرفتن غالب توانائی دارنده

أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَائِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ (۴۴) أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ

آیا کافران شما بهترند از آنها شما را یا مر شما را است بیزاری در کتابها آیا میگویند ما ایم

جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ (۴۵) سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبْرَ (۴۶) بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ

همه انتقام کشنده زود است هزیمت شوند ه.ه و برگشته شوند به پشتها بلکه قیامت وعده گاه آنهاست

وَالسَّاعَةُ أَدهَى وَأَمْرٌ (۴۷) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ (۴۸) يَوْمَ

و رستخیز سخت تر و تلختر است بدرستی که گناهکاران در گمراهی و آتش افروخته اند روزیکه

يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۹) إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ

کشیده شوند در آتش بر رویهای شان بچشید مس کردن آتش را بتحقیق ما هر چیزی را آفریدیم آنرا

بِقَدَرٍ (۵۰) وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِالْبَصْرِ (۵۱) وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ

باندازه ونیست امر ما مگر یکی مانند بهمزدن چشم و بتحقیق هلاک کردیم پیروان شمارا

فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ (۵۲) وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ (۵۳) وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ

پس آیا هیچ پندگیرنده هست و هر چیزی را که کردند آنرا در نوشته هاست و هر کوچکی و بزرگی

مُسْتَطَرٌّ (۵۴) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ (۵۵) فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ (★)

نوشته شده است بتحقیق پرهیزکاران در بهشتها و نهراهند در نشستن گاه پسندیده نزد پادشاه توانا

قوله تعالی (إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ) معنی آن است که قیامت نزدیک رسید ، وساعت نامی

است از نامهای قیامت ( وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ) و ماه شکافته شد . وحذیفه خواند وقد انشق القمر .

و چنان است که انشقاق قمر بعلامت قیام ساعت کرد ، و گفت از اعلام قرب قیام ساعت یکی

انشقاق قمر است . چون قمر شکافته شد وقت آمد که قیامت برخیزد و عطا گفت معنی آن است

که وسینشق القمر و ماه شکافته خواهد شد یعنی هنوز وقت نیست . و این قول خلاف اجماع

علما است . و اخبار درست ناطق است بآنکه این آیت گذشت و انشقاق قمر معجزی بود رسول

را ﷺ باهر .

راویان اخبار روایت کردند که کفار قریش گفتند محمد ﷺ جادوی است و هر چه

میخواهیم و اقتراح میکنیم از کارها که در زمین است میکند و بسحر پیش می برد . اکنون

چیزی که با آسمان تعلق دارد از او التماس کنیم تا نتواند که بنماید، بیامدند و گفتند یا محمد آنچه التماس کردیم بجای آوردی و یک التماسی دیگر هست ما را. گفت آن چیست؟ گفتند ما را می باید تا این ماه که از کوه بر آمد بماند سپرزین و شب چهاردهم بود تمام شده برای ما بدونیم کنی اگر توانی و دعوی می کنی که خدای من خداوند آسمانها و زمینها است. رسول ﷺ دستوری خواست. چون دستوری یافت دست برداشت و دعا کرد خدای تعالی ماه بدو نیم کرد چنانکه یک نیمه از این جانب کوه بود و یک نیمه از آن دگر جانب و رسول ﷺ می گفت «اللهم اشهد» بار خدایا گواه باش و حاضران را میگفت گواه باشید. این روایت عبدالله مسعود است.

عبدالله عباس روایت کرد که ماه در عهد رسول ﷺ بدو نیمه شد یک نیمه بر سر کوه سویدا کذابا استاد، و یک نیمه بر سر کوه خدمه. انس مالک روایت کرد که ماه بدو نیمه شد یک نیمه بدین جانب کوه حراء، و یک نیمه بدیگر جانب. انس روایت کرد که ماه دوبار در عهد رسول ﷺ شکافته شد. ابو عبدالرحمن سلمی گفت با مدائن فرود آمدیم آدینه بر آمد ما بنماز آدینه رفتیم حذیفه خطبه کرد در خطبه گفت «الاین الله يقول: اقتربت الساعة و انشق القمر ألوین الساعة قد اقترت. ألا و إن القمر قد انشق ألوین الدنيا قد أذنت بفراق. ألا و إن اليوم المظمار و غداً السباق» گفت قیامت بنزدیک رسید و ماه شکافته شد و دنیا خبر داد بفراق و جدائی ألا و میدان امروز است و سباق و مسابقه فردا. گفت من پدرم را گفتم مردمان فردا مسابقه خواهند کرد؟ گفت تو جاهلی نمیدانی که چه میگوید او، این مسابقه بعمل می خواهد. چون دگر آدینه بود خطبه کرد و در خطبه این فصل بگفت و در آخر فصل گفت «ألا و إن الغایة النار و السابق من سبق إلى الجنة» ألا و غایت دوزخ است و سابق آن است که سبق برد به بهشت.

مسروق روایت کرد از عبدالله مسعود که کافران از رسول ﷺ در خواستند تا برای ایشان ماه بشکافت چون ماه بشکافت و بدو نیمه شد گفت سحر لکم ابن ابي کبشه سحر کرد با شما محمد ﷺ، و گفتم در سوره والنجم که اورا برای چه این لقب نهادند، آنکه گفتند این بچشم شما چنین نمود بسحر محمد ﷺ، از مسافران پرسید چون در آیند، پرسیدند گفتند ما دیدیم ما را که دو نیمه شد، خدای تعالی این آیت فرستاد.

(وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُغْرِضُوا) گفت واگر آیتی و دلالتی و معجزه بینند اعراض کنند و بر گردند و گویند (سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ) ای هذا سحر مستمر. این جادوئی است رونده

و مطرّد . یعنی کار محمد ﷺ این است و این از او بدیع نیست . مجاهد گفت مستمرّ ای ذاهب و باطل سحری است که بشود و باطل گردد و نماند یقال مرّ الشیء و استمرّ اذا ذهب و بطل و مثله قرّ و استقرّ بمعنی . أبو العالیه گفت و ضحاک مستمرّ ای محکم قوی . قتاده گفت صلب غالب سخت است من قولهم مرّ الجبل و امرته اذا أحکمت فتلّه .  
 ( وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ) و تکذیب کردند و تابع هوای خود شدند ( وَ كَلَّ )  
 امرّ مستقرّ ) و هر چیزی و هر کاری قرار گرفته است بجای خود از خیر و شرّ ، قرار گاه خیر بهشت ، قرار گاه شرّ دوزخ ، یعنی خیر اهلش را بقرار بهشت برد ، و شرّ اهلش را بقرار دوزخ و بر این تقدیر بأهله محذوف است ای مستقرّ بأهله . مقاتل گفت معنی آن است که هر حدیثی را نهایی هست و هر کاری را حقیقتی ، و گفتند معنی آن است که هر چه قضا کرده است خدای تعالی باشد و واقع شود و هر کاری که من تقدیر کرده ام در خلق بقرار خود رسیده است زائل نشود و از قرار خود بنگردد .

( وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ) گفت آمد بایشان یعنی بکافران آنچه در آن زجری هست و وعظی از جمله اخبار و قوله « مزدجر » مفتعل من الزجر و أصل او مزتجر بوده است تاء را دال کردند برای آن که تاء از حروف مهموسه است ، و زای از حروف مجهوره و میان مخرج این دو حرف تفاوت است و در نطق دشخوار بود مزتجر گفتن از این سبب تاء را دال کردند .

( حِكْمَةٌ بِاللِّغَةِ ) حکمتی است تمام رسیده که در او نقصانی نیست . گفتند مراد قرآن است ( فَمَا تُغْنِ النَّشْرُ ) چه غنا کند پیغمبران و ترسانندگان چون ائمان ایشان نشوند و کار نبندند و تکذیب کنند ایشان را و مخالفت نمایند .

( فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ ) از ایشان بر گردوپشت کن بر کار ایشان . گفتند این وامثال این منسوخ است بآیه قتال اگر حمل کنند بر حقیقت و اگر گویند برسبیل و عظمتهدید گفت جمع توان کردن میان او و آیت قتال ، و بیانش آن است که حسن گفت معنی آیه آن است که الی یوم یدع الدّاع یعنی رها کن این کافران را تا بروز قیامت و آن روزی باشد که داعی دعوت کند بکاری منکر فظیح عظیم و آن دوزخ است بعضی دیگر گفتند در کلام محذوفی هست و آن آن است : فتولّ عنهم فانهم یرون ما ینزل بهم من العذاب یوم یدع الدّع الی امر منکر . بر گرد از ایشان و رها کن ایشان را که ایشان عذاب خود و جزای خود بینند آن روز که داعی دعوت کند ایشان را بکاری منکر و علی کلّ حال عامل در یوم یدع

الدّاع» محذوف است برای آنکه محال است که «فَتُول» به‌عامل او کنند مگر کاری باشد منکر که طبع از او نافر شود از جهت کراهت و قذارت. و این صفت است، و مثله رجل جُنُب، و ارض جُرُز. و در معنی او خلاف کردند بعضی گفتند مراد قیامت است و گفتند مراد دوزخ است. و این کثیر کاف را تسکین کردند کُر خواند، و باقی قرءاء بضم کاف و مجاهد بضم نون و کسر کاف علی الفعل المجهول.

( 'خَشَعًا أَبْصَارُهُمْ' ) نصب او بر حال است، و أبو عمرو و یعقوب و حمزه و کسائی و خلف «خاشعاً» خواندند بآلف علی لفظ الواحد و باقی قرءاء «خشعاً» خواندند علی الجمع و عبدالله مسعود خواند «خاشعة أبصارهم» فرءاء و أبو عبیده گفتند چون اسم متأخر باشد از فعل، توحید و جمع و تذکیر و تأنیث روا باشد یقول مرت بر رجال حسن و جوههم، و حسنة و جوههم، و حسان و جوههم قال الشاعر :

و شَبَابٍ حَسَنٍ أَوْ جُوهُهُمْ  
مِنْ أَيْادِ بْنِ نَزَارِ بْنِ مَعَدٍ (۱)

و قال آخر :

تَرَمِي السُّعْجَاجُ بِهَا الرُّكْبَانَ مُعْتَرِضًا  
أَعْنَاقُ بَنِي مُرَخِيٍّ لَهَا الْجُدُلُ (۲)

فرءاء گفت اگر معترضه گفتم یا معترضات روا بودی و كذلك مرخات و مرخیات هر سه جایز بودی، هم آن لفظ واحد که در بیت است و هم این دو لفظ که گفتیم از جمع و تأنیث. گفت در آن حال که چشم‌های ایشان ذلیل باشد و در پیش فکنده ( يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ ) از گورها بیرون آیند پنداری که ملخ پراکنده‌اند و منتشر. لفظ واحد است برای آنکه صفت جراد است علی اللفظ، و نظیره قوله «كالفراس المبهوث».

( 'مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ' ) مسرع باشند بخواننده. یعنی باجابت او شتاب میکنند.  
( يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسِيرٍ ) کافران گویند این روزی دشوار است.

( كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمَ نُوحٍ ) گفت بدروغ داشتند پیش از ایشان- یعنی اهل مکه- قوم نوح را ( فَكَذَّبُوا عِبَادَنَا ) تکذیب کردند بنده‌ها را یعنی نوح را ( وَقَالُوا مَجْنُونٌ ) آی هومجنون، گفتند او دیوانه است ( وَأَزْدُ حِرٍّ ) و زجر کردند او را و باز زدند یعنی او را از دعوت منع کردند. ابن زید گفت او را تهدید کردند، و گفتند «لئن لم تنته لأرجمنك» و یا نوح لتكونن من المرجمين .

(۱) جوانانی نیکو روی از ایاد بن نزار بن معد.

(۲) در صفت گردانگیختن کاروان است به شتاب رفتن گوید کرد را برانگیزند سواران و پراکنده

کنند و ریسمان افسارها شده است بر گردن شتران نیرومند.

( فَدَعَا رَبَّهُ ) پس نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ خدای را بخواند و گفت ( أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ) مرا غلبه کردند اینان « فانتصر » کینه بکش از اینان برای من، مجاهد گفت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ پیامدی و دعوت کردی اورا بگرفتندی و گلوی او بیفشاردندی تا بیهوش شدی چون باهوش آمدی گفתי بارخدایا مگیر ایشان را که نمی دانند .

( فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ ) حق تعالی گفت چون نوح را اجابت نکردند و نوح برایشان دعا کرد ما اجابت کردیم و عذاب فرستادیم . درهای آسمان بگشادیم بآبی رونده که چهل شبانه روز باز نایستاد . قال امرؤ القیس یصف غیثاً :

راحَ تَمْرِيهِ الصَّبَا ثُمَّ انْتَحَى  
بِهِ شَوْ بُوْبُ جَنُوبٍ مُنْهَمِرٍ (۱)  
أی سائل ، و قال سلامة بن جندل یصف فرساً :

فَالْمَاءُ مُنْهَمِرٌ وَالسَّيْلُ مُنْحَدِرٌ  
وَالنَّقْصَبُ مُضْطَمِرٌ وَاللُّونُ غُرْبِيبٌ (۲)  
( وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا ) گفت بشکافتیم زمین را بچشمهای آب تا همه زمین چشمهای آب شد ، در خبری آمد (۳) که چهل شبانه روز آب از آسمان می آمد و معلق در هوای ایستاد و چهل شبانه روز آب از زمین همی آمد . آنکه آب آسمان بر آب زمین آمد ، و ذلك قوله ( فَأَلْتَقَى النِّمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْرٌ ) آنها بر هم آمدند بر کاری تقدیر کرده ، گفتند مقدار انداخته چنانکه آب آسمان بر آب زمین يك قطره کمابیش نبود ، و گفتند بر کاری که تقدیر کردند بر لوح محفوظ . محمد بن کعب گفت اقوات پیش از اجسام تقدیر کردند و بلا پیش از مبتلا ، و این آیه بخواند .

قوله ( وَحَمَلْنَا عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَدُسْرٍ ) وما نوح را بر کشتی نهادیم خداوند لوحها و میخها « ذات ألواح » صفت موصوفی محذوف است ای علی سفینه ذات الواح جمع لوح و « دسر » مسامیر واحدها دسار و دسیر ، و این قول قتاده و قرظی است و ابن زید ، و روایت والبی از عبدالله عباس . حسن بصری [گفت] و شهر بن حوشب « دسر » سینه کشتی باشد برای آن دسر خوانند که تدر الماء بيجؤجه أي تدفعه ، والدسر الدفع و میخ را هم برای این دسار

(۱) در وصف باران گوید که باد صبا آنرا میدوشید و مریخت آنگاه سخت تر گردید و باد جنوب

ریزش سیل آسا روان کرد .

(۲) آب روان است و سیل ریزان و نی لاغر میان ورنکش سیاه .

(۳) تعبیر مؤلف اشاره بدان است که اعتماد بر این خبر نیست .



خوانند فعال بمعنی مفعول ککناب بمعنی مکتوب ، و حساب بمعنی محسوب . مجاهد گفت عوارض کشتی باشد (۱) ضحاک گفت اصل کشتی باشد والواح جوانبش . ابن ابی نجیح گفت از مجاهد که اضلاع کشتی باشد .

( تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا ) میرود بچشمهای ما یعنی چنانکه مامی بینیم و میدانیم . مقاتل حیّان گفت یعنی بحفظ ما ، و منه قول الناس للمودع: عين الله عليك . مقاتل سلیمان گفت : بو حینا بو حی ما ، بفرمان ما ( جَزَاءٌ لِمَنْ كَانَ كُفِيرًا ) نصب او بر مفعول له است ای فعلنا ذلك من الطوفان و إرسال الماء عليهم جزاء و ثواباً لنوح عليه السلام و هو الذي كان كفر و جحد حقّه ، و نوح است که کفر آوردند باو و وجود کردند حق او را ، و بعضی دیگر گفتند « من » اینجا بمعنی ماء مصدری است یعنی جزاء لما كان كفر من نعمة الله أي لكفرهم ، این قول ابن زید است . بعضی دیگر گفتند که معنی آن است که عاقبتانهم الله ، و قوله « لمن كان كفر » خداست برای آنکه ایشان کافرند و خدای تعالی مکفور به . مجاهد گفت جزاء لما كان كفر بفتح كاف و فاء یعنی كان الفرق و الهلاك جزاء الكفار . خدای تعالی همه را هلاك بر آورد و کس از آن عذاب نرست مگر عوج بن عنق که آب زیر کمر بست او بود . و گفتند سبب نجات او آن بود که نوح عليه السلام محتاج بود بچوب ساج برای کشتی و نقل آن بدست عوج بن عنق راست می آمد که نوح او را بفرمود او فرمان برد و آن چوب از شام بر گردن گرفت و بیاورد و خدای تعالی تأخیر عذاب او کرد او را از غرق برهاند .

( وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً ) گفت ما رها کردیم آن کشتی را آیتی یعنی ما آنرا آیتی کردیم و دلالتی و عبرتی . قتاده گفت خدای تعالی پس از سکون طوفان آن کشتی را بباقردی رها کرد از زمین جزیره ، تا بعد رسول عليه السلام بماند و مردم میرفتند و می دیدند و عبرت می گرفتند و بسیار کشتیهای گران پس از آن کردند به بسیار مدت و هیچ يك را اثر نماند (۲) ( فَهَلْ مِنْ مُدْرِكٍ ) کس هست که یاد کند و اندیشه کند و متعظ شود و عبرت گیرد و بترسد از مثل آن . آنکه گفت :

( فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَانذُرِي ) گفت بر سبیل تعجب و تقریب ، عذاب و انذار من

(۱) یعنی آنچه از کشتی زودتر بنظر میآید از پیش آن .

(۲) یعنی کشتی نوح در باقردی نزدیک کوه جودی در زمین جزیره ابن عمر تا بعد رسول (ص) مانده بود اما پس از نوح بسیار کشتی ها ساختند بزرگتر و سنگین تر و مدتها در صنعت آن کار کردند و هیچیک باقی نماند و این از عجائب است والله العالم .

چون بود؟ فرآء گفت نذر و انذار یکی باشد يقول العرب: أُنذَرْتَهُ إِذْأَرَأُ و نذراً كما يقول أنفقت إنفاقاً و نفقة، و أيقنت إيقاناً و يقيناً آنکه گفت:

( وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ ) ما قرآن را آسان بکردیم برای ذکر یعنی چنان ساختیم که باو متذکر توان شدن و اعتبار گرفتن. سعید جبیر گفت «لذکر» ای للحفاظ، چنان ساختیم که آسان باشد یاد گرفتن، و گفت از کتابهای خدای تعالی هیچ کتابی نیست که آن از بر خوانند الا قرآن ( قَهْلٌ مِنْ مُدِّ كِرٍ ) ای متذکر متعظ کس هست که در این اندیشه کند و تدبیر گیرد. مطر الوراق گفت در تفسیر این آیه هل من طالب علم فيعان عليه هیچ طالب علم هست که او را معاونت کنند بر آن.

( كَذَّبَتْ بَدَاً عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرِي ) آنکه چون طرفی از قصه نوح برفت قصه عاد طرفی آغاز کرد که ایشان قوم هود بودند گفت «كذبت عاد» عاد دروغ داشتند پیغمبر هود را. آنکه گفت عذاب من و انذار من بر ایشان چون بود؟ آنکه طرفی بیان کرد آنرا گفت: ( إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ ) ما بفرستادیم بر ایشان بادی سخت در روزی شوم بد که نجوست او مستمر و پیوسته بود و آن روز چهار شنبه آخرین ماه بود که در ماه دیگر چهار شنبه نبود کسی راهانکرد از خرد و بزرگ إلا همه را هلاک کرد. هارون أعود خواند نحس بکسر الحاء.

( تَنْزِعُ النَّاسَ ) مردم را از جای میکند و می انداخت ایشان را و گردن می شکست محمد بن اسحاق گفت چون باد آغاز کرد هفت مرد از قوم عاد از جمله أقویاء و أشداء ایشان که از ایشان قوی تر و جسیم تر نبودند، شش را نام در این خبر هست منهم عمرو بن الخلی، و الحارث بن شداد، و الهلقام، و حلحان بن سعد، و دوپسر از آن تقن ( کذا ) و مردی دیگر، اینان بیامدند و عیال خود در شعبی بردند و خود بر در آن شعب صف زدند و بایستادند تا باد را دفع کنند از آنان که در شعب بودند باد در آمد و یک یک مرد را از جای می کند و بر کوه میزد و پاره پاره می کرد تا هلاک میکرد. زنی از جمله آن زنان که در شعب بودند این بیتها بگفت:

ذَهَبَ الدُّهْرُ بِعَمْرٍو بْنِ خُلَيْبٍ وَ السُّهَيْبَاتِ

ثُمَّ بِالنَّحَارِثِ وَ الْهَلْقَامِ طَلَاعِ الثَّنِيَّاتِ

«والتدی سد مهب الریح أيام السبلیات» (۱)

(۱) روزگار عمرو بن خلی را باچندین چیزها هلاک کرد آنگاه حارث و هلقام را که از گردنه ها

بالا میرفت و راه می گرفت بر گذرندگان و آنرا که راه وزیدن باد را می بست در روز مصیبت.

أبو حمزة الثمالي گفت باسنادش از رسول ﷺ که باد مردگان ایشان را از گورها بر آورد ( كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مَنْقَعِرٍ ) پنداشتی که ایشان تنه درختان خرمانند از بیخ برکنده و الأعجاز جمع عجز كَأَعْضَادٍ جمع عضد ، و برای آن تشبیه کرد ایشان را به تنه درخت خرما که آن را شاخها زده باشند که چون بآدمی در آمد سرهای ایشان از تن می گسست و دستهای ایشان جدا میکرد ، و تنهای ایشان افتاده بود بی سر بمانند درختی سر زده . أبو بکر أنباری گفت : مبراً در ا بحضرت اسماعیل بن اسحاق القاضی از هزار مسئله پرسیدند از جمله آن مسائل آن بود که چرا خدای تعالی گفت « جائتها ريح عاصف » و دگر جای « ولسليمان الريح عاصفة » يك جای بی تاء و دگر جای باتاء تأنيث ، و كذلك قوله « أعجاز نخل منقعر » و « أعجاز نخل خاوية » گفت هر چه از این باب آید تذکیر او بر لفظ محمول بود و تأنيث بر معنی .

( فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذِيرِي ) عذاب من و وعید من برایشان چون بود ؟

( وَ لَقَدْ يَسْرُونا النُّقُرَ أَنَ لِلذُّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْ كِيرٍ ) و تفسیر این آیه برفت .

( كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنَّذْرِ ) آنکه گفت ثمود که قوم صالح بودند تکذیب کردند و دروغ

داشتند انذار صالح را ﷺ . و روا باشد که « نذر » جمع نذیر باشد اینجا .

( فَقَالُوا ) گفتند ( أَبَشْرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ ) ما آدمی راهم از مایکی چون متابعت

کنیم ؟ ( إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ ) ما آنکه در ضلال و گمراهی باشیم از دین پدران .

عبدالله عباس گفت « سحر » ای عذاب . قتاده گفت عنا و رنج باشد . سفیان بن عیینه گفت جمع

سعیر باشد آتش افروخته . فرء گفت جنون ، ما در دیوانگی باشیم اگر چنین کنیم من قولهم :

ناقة مسعورة أي مجنونة اذا كانت خفيفة الرأس هائمة على وجهها قال الشاعر :

تخالُ بها سُعْرًا إِذِ العَيْسُ هَزُّهَا زَمِيلٌ وَ اِيضَاعٌ مِنَ السَّيْرِ مُتَعَبٌ (۱)

و هب گفت ای فی بعد من الحق . أبو السماك العدوی خواند « أَبَشْرٌ مِنَّا » برفع و در عربیت

هر دو رواست . آنکه گفت بر سییل انکار .

( ءَ النَّفْسِ الذُّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا ) از میان ما همه إلقاء وحی بر او کردند ( بَلْ

هُوَ كَذَّابٌ أُشْرٌ ) بل او دروغ زنی است « أُشْرٌ » ، بطر و متکبر ، می خواهد تا بر ماتر رفع کند

(۱) پنداری دیوانه است آن ناقه من که دیوانه وار می دود آن روز که شتران را انواع سیرها فرومانده

کند زمیل و ایضاع دو نوع راه رفتن است .

بدعوی پیغمبری . ابن ابی حمّاد گفت «أشر» لا ابالی باشد . مجاهد گفت «أشر» بضم شین وهما لغتان مثل حذّر و حذیر و یقظ و یقظ .

( سَمِعَلْمُونَ غَدًا ) گفت بدانند فردای قیامت که «کذاب أشر» کیست حمزه گفت «ستعلمون» بناء خطاب . باقی بپاء خواندند خبراً عن الغائب . حمزه گفت از قول صالح است که یا قوم ستعلمون . و فرأء گفت از قول خداست بایشان ، و قیامت را فردا خواندن مبالغه است در تقریب بر عادت مردمان که گویند انّ مع الیوم غداً ، و مراد نه فردای حقیقی باشد آیام مستقبل خواهند ، گفتند مراد روز عذاب است و گفتند روز قیامت است .

( إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ ) گفت ما بودیم که ناقه را بیرون آوردیم از کناره آن کوه که ایشان خواستند برای فتنه و امتحان ایشان ( فَارْتَقِبْهُمْ ) مراقبه کن ایشان را و نگاه دار و گوش دار ( وَاصْطَبِرْ ) و صبر کن برنج و گفتار ایشان و تعجیل مکن تا فرمان من بایشان رسد و «اصطبر» افتعل باشد من الصبر وأصل اصتبر بوده است تا عذرا طاء کردند تا حرف از حروف اطباق باشد مناسب بود چه صاد با تاء نسبت ندارد دشخوار است گفتن تاء عقیب صاد . ( وَ نَبَتْهُمْ أَنْ الْإِنْبَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ ) گفت خبر ده ایشان را که آب از میان ایشان بقسمت است با ناقه . یک روز آب ایشان را باشد و یک روز ناقه را . آن روز که ایشان را آب نباشد او ببدل آب چندانکه آب خورده باشد شیر بایشان دهد ، پس ناقه یک روز بیامدی و جمله آب بخوردی و بردیگر روز آب ایشان را بودی ، و ناقه این روز که آب خوردی عوض آن شیر بدادی برای آن «بینهم» گفت از آنکه ناقه بایشان است لتغلیب العقلاء ( كَلُّ شَرِبٍ مُحْتَضِرٌ ) ای کل نصیب و «شرب» نصیب باشد و «محتضر» مفتعل باشد از حضور یعنی روز نوبه ایشان ایشان حاضر آمدندی ، و روز نوبه ناقه حاضر آمدی .

( فَنادوا صابیحهم ) بخواندند ثمود صاحب خود را که عاقر ناقه بود و نام او قدار ابن سالف و او مردی سرخ روی و سرخ موی بود او را أحمر ثمود گفتندی ( فَتَعَاطَى ) یعنی تولای عقر ناقه کرد ، و گفتند تناولها بسیفه ( فَعَقَّرَ ) ای فعقرها . بتیغ او را پی کرد و عرب از این جا عاقر هر ناقه و جز آن را قدار خوانند قال الشاعر :

إِنَّا لَنَضُّبُ بِالسَّيُوفِ رُؤُوسَهُمْ  
ضَرْبَ الْقُدَارِ نَقِيعَةَ الْقُدَامِ (۱)

(۱) «قدار» بمعنی طبّاخ است و «نقیعه» آن طعام که برای واردین بسازند و «قدام» جمع قادم میمان است گوینده شعر مهلهل است گوید بشمشیر سر آنان را فرو کوبیم چنانکه طبّاخ طعام را برای مهمان و مراد از طعام حیوانی است که برای پختن بکشند و مهیا کنند و بعضی گویند کشته حیوانات ما کول را قدار گفتند چون کشته ناقه صالح قدار نام داشت .

( فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِي ) عذاب و انذار من چون بود آنکه بیان کرد گفت :  
 ( إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً ) ما يك بانگ برایشان فرستادیم ( فَكَانُوا  
 كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ) حسن و قتاده «محتظر» خواند بفتح ظاء یعنی حظیره ، و عامه قراءه  
 «محتظر» خواندند یعنی صاحب الحظیره . مفسران در معنی او خلاف کردند . عبدالله عباس  
 گفت آن باشد که مرد برای گوسفندان حظیره کند ازدار و چوب و گیاه و شوك ، آنکه بعضی  
 از آن بیفتد و گوسفندان در پای گیرند و بشکنند هشیم آن باشد . قتاده گفت «هشیم» استخوان  
 پوسیده باشد و سوخته . و روایتی دیگر از عبدالله عباس آن است که گیاهی باشد که گوسفند  
 بخورده باشد . سعید جمیر گفت خاک باشد که از دیوار بریزد . ابن زید گفت درخت پوسیده  
 باشد و عرب هرچه تر باشد و خشک شود آنرا هشیم خوانند و هشیم کسریر باشد ، و هشیم  
 فعل است بمعنی مفعول .

( وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ ) تفسیر این یاد کرده شد .

( كَذَبَتْ قَوْمٌ لوطٍ بِالَّذِي نُذِرَ ) آنکه گفت قوم لوط تکذیب کردند بانذار و دروغ

داشتند وحی پیغمبران را .

( إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا ) ما فرستادیم برایشان بادی سخت که سنگ ریزه بر

ایشان میریخت . و بعضی دیگر گفتند بادی بود چنان سخت که سنگهای بزرگ می آورد .

بعضی دیگر گفتند حاصب خود سنگ باشد . ضحاک گفت حاصب صغار الحصى باشد . بعضی

دیگر گفتند حاصب و حصب و حصباء سنگی که همه دست باو پرنشود ، و محصب آن جایگاه

را گویند که در او سنگ اندازند از منی ، و منه قول الشافعی .

یا رَأَكِبًا قَفًا بِالْمُحْصَبِ مِنْ مَنَى' وَ أَهْتِفُ بِقَاعِدِ خَيْفِهَا فَالْتَأِ هِض (۱)

و منه قول عمر لاهل المدينة حصبوا المسجد أى صبوا فيه الحصى ، آنکه استثناء کرد

گفت ( إِلَّا آلَ لوطٍ ) یعنی آنانکه باوایمان داشتند و اهل دین او بودند از امت او ( تَجَسَّنَاهُمْ

بِسِحْرِهِ ) که ما ایشانرا برهانیدیم در وقت سحر . أخفش گفت برای آن صرف کرد سحر

(۱) ای سواره در ریگرار منی بایست و در میان آنها که در مسجد خیف نشسته یا از انجا کوچ

میکنند فریادزن و پس از این بیت دیگر روایت کرده اند :

لوکان رفا حب آل محمد      فلیشهد الثقلان انی رافضی

اگر کسی بدوستی آل محمد رافضی باشد جن وانس شهادت دهند که من رافضی ام .

را که نکره است أراد سحراً من الأسحار ، واگر سحر آن شب خواستی صرف نکردی گفتمی « بِسَحَرٍ » چنانکه گفت «اهبطوا مصراً» ای من الأمصار ولوأراد مصراً معیناً لقال مصراً ، ( نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا ) نصب او بر مفعول له است برای نعمت من بر ایشان ( كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ) چنین جزا کنیم آنرا که شاکر باشد و شکر نعمت ما کند و ایمان آورد و طاعت بجای آورد ، و نعمت آن بود که دشمنان ایشانرا هلاک کرد و ایشانرا برهانید .

( وَالْقَدْرَ أَنْذَرَهُمْ بِطُغْيَانِنَا ) یعنی لوط عَلَيْهِ السَّلَامُ بترسانید ایشان را یعنی قوم خود را از عذاب و هلاک ما و گرفتن سخت ما ، و بطش گرفتن بقوة باشد ( فَتَمَارَوْا بِاللَّذُرِّ ) شك آوردند ایشان بر رسولان و یا بوحی چنانکه گفتیم علی اختلاف قولین و تماری تفاعل باشد از مریه . ( وَ لَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ صَيْفِهِ ) آن قوم لوط مراوده کردند او را یعنی مطالبه کردند او را ، و خواستند تا رها کند ایشانرا تا دست درازی کنند بر مهمانان ، و مراوده مطالبه باشد بر سیل ملایمه و ملاطفه . يقال : راده یروده و ارتاده ، و راده مراده<sup>۱</sup> و قال تعالی «ورادته الّتی هو فی بیتها عن نفسه» و مهمانان او فرشتگان بودند و او ندانست چنانکه قصه آورفته است ( فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ ) ما چشمهای ایشان مطموس کردیم و بی اثر و نشان ، و آن چنان بود که لوط عَلَيْهِ السَّلَامُ در ایشان تذلل میکرد و ایشان تعزّز و تشدد میکردند . جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ از دور نظاره میکرد چون کار از حد بگذشت جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ لوط عَلَيْهِ السَّلَامُ را گفت « خل بیننا و بینهم » رها کن میان ما و میان ایشان و دست بدار ما را با یکدیگر . لوط با کناره ایستاد ایشان از درسرای درآمدند لوط عَلَيْهِ السَّلَامُ عاجز و ضعیف و بی یار مانده جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ مسابقه کرد پری بر روی ایشان باز زد همه کور شدند و چنان شدند که چشمهایشان با روی راست شد . از آنجا بیرون آمدند مدهوش و متحیر هیچ نمیدیدند و راه نمیدانستند ، میافتادند و برمی خاستند و فریاد میکردند که لوط قومی جادوانرا درسرای برده است که ما را بجادوی کور کردند این قول عامّه مفسران است . ضحاک گفت چون ایشان بر لوط غلبه کردند و در سرای شدند لوط دل تنگی شد از آنکه ندانست که ایشان فرشتگانند . خدای تعالی چشمهای ایشان کور کرد (۱) تا هیچ ندیدند گفتند ما دیدیم که درسرای آمدند اکنون کسیرا نمیبینیم باز گشتند ( فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذِرِ ) و التقدير قلنا لهم ذوقوا بچشید عذاب من و انذار و وعید من .

(۱) یعنی نابینا کرد از دیدن فرشتگان چون فرشته چنان نیست که همیشه برای همه کس دیده شود

گاه چشم آنانرا مشاهده میکند و ناگهان از پیش چشم ناپدید میشوند و گرنه قوم لوط چنانکه آخر عبارت دلالت دارد همه چیز را در خانه میدیدند و فرشتگان را نمی دیدند پنداشتند از در بیرون رفته اند.

( وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً ) بامداد آمد بایشان عذابی دایم مقیم ، و نصب « بكرة » بر ظرف است و برای آن عذاب را مستقر خواند که با عذاب آخرت پیوسته بود .  
( فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نَذُرِي \* وَ لَقَدْ يَسِّرْنَا النَّقْرَ أَنْ لِلذَّكْرِ قَهْلٌ مِنْ مُدْكِيرٍ )  
و این آیت را تفسیر برفت .

( وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ ) بآل فرعون آمد انداز و تخویف و تهدید . و گفتند مراد بنذر موسی و هارون عليهما السلام اند .

( كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذِبًا ) بآیات ما تکذیب کردند و دروغ داشتند معجزاتی که برایشان نمودند از آن آیات نه گانه فی قوله « وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ » ( فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ اعْتِزَالَ ) ما بگرفتیم ایشان را گرفتن عزیزی قادر توانا آنکه اهل مکه را تهدید کرد و گفت :

( أَكُفِّرُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيائِكُمْ ) کافران شما بهترند از ایشان که ایشان هلاک شدند و اینان هلاک نخواهند شد ؟ و امت سلف را عذاب کردند از قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و قوم فرعون « و اولئکم » اشارت است بایشان این قوم به از ایشانند که از عذاب ایمن شده اند لفظ استفهام است و مراد جحد یعنی : بهتر نیستند ( أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ) یا شما را براءتی هست در کتابها یعنی براءت امان از عذاب .

( أَمْ يَقُولُونَ ) یا کافران مکه میگویند ( نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ ) ما جماعتی ایم با عزت و منعت، و انتصار انتقام . کس ما را طلب نیارد کردن و در راه ما ایستادن و قوله « منتصر » حمل بر لفظ کرد لرأس الآية . و اگر حمل بر معنی کردی منتصرون بودی .

( سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ ) آنکه گفت این جماعت عزیز منیع مجتمع شده و بقوت خود مغرور شده هزیمت کنند و بشکنند . قراءت عامه قرآء بر فعل مجهول است و رفع جمع ، و یعقوب خواند سنهزم بنون مفتوح و کسر زای و نصب جمع علی وجه التفعیل . ماهزیمت کنیم آن جمع را ( وَ يُؤَلِّوْنَ الدُّبُرَ ) و ایشان پشت بر کنند و از روی اطراد کلام و یو لئون الأ دبار بایستی بجمع و لکن لرأس الآية « الدبر » گفت حملاً علی أنه أراد کل واحد منهم كما يقال : ضربت منهم الرأس وإن شئت قلت : الرؤوس . خدای تعالی آنوعده راست کرد و ایشانرا روز بدر منهزم کرد (۱)

(۱) یعنی از اخبار غیب قرآن و از معجزات رسول است صلی الله علیه و آله و اگر این وعده و امثال آن که بسیار است از جانب خدا نبود حضرتش بدان اعتماد نداشت چون شاید پیش از آنکه دین او رواج گیرد و کار بجنگ رسد آنحضرت از جهان میرفت یا در جنگ مغلوب میشد و این گونه وعده های مکرر \*

مقاتل گفت روز بدر أبو جهل اسب بیرون زد و در میان مصاف آمد و گفت ما امروز انتصار و انتقام بکشیم از محمد و أصحابش . سعید مسیب گفت از عمر خطاب که چون آیه آمد « سیهزم الجمع و یولون الدبر » ما ندانستیم که آن کی آید تا روز بدر رسول ﷺ درع میپوشید و میخواند « سیهزم الجمع و یولون الدبر » ما بدانستیم که آیت در این روز آمد دست ما را خواهد بود برایشان .

( بَلِ السَّاعَةِ مُوعِدٌ ) و آنچه گفت بل قیامت موعدایشان است بعد از ( وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرٌ ) و قیامت داهی تر و فطیع تر و سخت تر است از روز بدر . أبوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت بشناید بعمل صالح و هفت چیز را گوش میدارید (۱) از این هفت گانه یکی را : یا درویشی که از یاد مردم برد خداوندش را یا توانگری طاغی ، یا بیماری مفسد یا پیری مفلند ، یا مرگ مجهز ، یا دجال و آن شری است منتظر ، یا ساعت « وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرٌ » .

( إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ) گفت مشرکان و گناهکاران در گمراهی اند و در آتش تفتیده و «سعر» جمع سعیر باشد . حسین بن الفضل گفت فی ضلال فی الدنيا و عذاب فی الآخرة گفت درد دنیا در ضلال باشد و در قیامت در عذاب دوزخ . و اختلاف اقوال در این انطباق در این سوره .

( يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ ) نصب یوم بر ظرف است و عامل دراو قوله : « وسعر » أي يجعلون فی عذاب السعير « یوم یسحبون فی النار » آنروز که ایشانرا می کشند بر روی درد دوزخ ( ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ) أي یقال لهم : ذوقوا و گویند ایشانرا بچشید عذاب و مسیس و ألم دوزخ ( إِنَّا كَلَّمْنَا شَيْءًا خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ) عامه قرأء « کل شیء » خواندند بنصب ، و أبو السماك العدوی « کل » برفع خواند ، حقه عالی گفت ما همه چیز باندازه آفریدیم بحسب حاجت بر وفق مصلحت چنانکه بایست بی زیادتی که عبث باشد یا نقصانیکه حاجت آرد . ربیع گفت معنی قدر أجل است . أي خلقنا کل شیء إلى أجله که از آن أجل و وقت متقدم و متأخر نشود

\*نمیفرمود بنگله خویش و هزیمت آنان .

(۱) یعنی نگران و منتظر باشید یکی از این هفت چیز که مانع عمل خیر است یکی درویشی که خدای را فراموش کند و بهره شکم را سیر کند دست فرورد یساتو انگری که غرور گیرد و از آنجهت خدارا از یاد برد و بلهو مشغول شود یا بیماری که مانع طاعت شود یا پیری که از خرافت او را بمسخره گیرند الی آخر .



ومثله قوله « قد جعل الله لكل شيء قدراً » أي أجلاً . عبدالله عباس گفت جعلنا لكل شيء شكلاً هر جنسی را بیافریدیم بشکلی . زنان را برای مردان و مادیانرا برای اسبان ، و اتانرا برای خران ، و مردانرا شکلی وزیئی که زنان بخلاف آن باشند .

( وما أمرنا إلا واحداً ) کارما نیست جز یکی یعنی کارما یکی باشد دراو تغییر و تبدیل نباشد و بزودی از طریق مثل چنان باشد که چشم زخم ، وقوله « إلا واحداً » أي مرة واحداً و گفتند بامعنی راجع است و مراد به « امر » ساعت است و ساعت مؤنث است ، پس رجوع با معنی است کقولہ ماهذه الصوت ؟ وأراد به الصيحة وبیانه قوله تعالى حيث قال : « وما أمر الساعة إلا كلمح بالبصر أو هو أقرب » بعضی مفسران گفتند امرما یکی باشد یعنی کن ، بباش که خود بباشد ، بیانه قوله « إنما أمرنا لشيء إذا أردناه أن نقول له كن فيكون » وقدر و قدر دولغت است بالتحريك والتسكين قال الشاعر في التسكين :

كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى أَخِيكَ مَتَاعٌ      وَ بِقَدَرٍ تَفَرِّقُ وَاجْتِمَاعٌ (۱)  
وقال آخر في التحريك :

نال الخِلافةَ أو كانت له قَدَرًا      كما أتى رَبَّهُ مُوسَى عَلى قَدَرٍ (۲)  
و در این آیت مجبّره را تمسک نیست برای آنکه خلاف نیست که أفعال خدای تعالی بقدر او باشد و بقضای او ، خلاف در أفعال ما است که أفعال ما آنچه بفرمان او است نه بقدر او است . ایشان گفتند خیر و شر و کفر و ایمان بقدر او است پس قائل بقدر ایشانند چون قائل بقدر ایشان باشند قدری ایشان باشند که نسبت با نفی نباشد با اثبات باشد . صرفی آنرا خوانند که صرف کنند نه آنرا که نکنند همچنین شروطی و فرائضی و حمّامی و خلیقانی و این قیاس مطّرد است .

( وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاءَكُمْ ) حقتعالی گفت ما اشیاع شما یعنی اشیاء و أمثال شما بسیاری هلاک کردیم که همچون شما کافر و جاحد بودند مرا و نعمت مرا از امتان سلف ( فَهَلْ مِنْ مُدْكِيرٍ ) کس هست تا این یاد کند .

( وَ كَلِّشَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ) و هر چه آن اشیاع کردند از خیر و از شر در صحایف أعمال ایشان مثبت است ، و گفتند در لوح محفوظ .

(۱) هر چیز حتی برادرت بهره موقت است ، و باهم بودن یا از یکدیگر دور شدن بتقدیر الهی است و اندازه معین است که او تعیین کرده است .

(۲) بخلافت رسید و بانداره او بود بتقدیر چنانکه موسی بتقدیر نزد پروردگار آمد .

( وَ كُنْ لَصَفِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ ) هرفعلی که کردند از خرد و بزرگی نوشته است و «مستطر» مکتوب باشد مفتعل من السطر يقال : سطر الشيء وأسطره و کتبه أكتبه .  
 ( إِنَّ السَّمْتَقِينَ فِي جَنَاتٍ وَ نَهْرٍ ) گفت متقیان و پرهیزکاران در بهشتها و جویها باشند و آنهار برای رؤوس آیات نگفت . و روا بود که نهر جنس خواست . ضحاک گفت : فی ضیاء وسعة در روشنائی و فراخی باشند ، و منه النهار لسعة الضیاء فيه ، و استنهر الفتق اذا اتسع و آنهرتها وسعتها قال الشاعر :

مَلَكَتْ بِهَا كَفَى فَأَنْهَرَتْ فَتَقَهَا      يَرَى قَائِمٌ مِنْ دُونِهَا مَا وَرَأَيْهَا (۱)  
 أخرج وطلحه خواندند و نهر بدوضمه علی آنها جمع نهار یعنی : ایشانرا هیچ شب نباشد همه روز بود . فرآء گفت از بعضی عرب شنیدم این بیت :  
 إِنَّ تَكُ لَيْلِيًا فَإِنِّي نَهْرٌ      مَتْنِي أَرَى الصُّبْحَ فَلَا أُنْتَظِرُ (۲)  
 و قال آخر :

لَوْلَا تُرِيدَانِ هَلَا كُنَّا بِالضَّمْرِ      تُرِيدُ لَيْلٌ وَ تُرِيدُ بِالنَّهْرِ (۳)  
 ( فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ ) در جائی حق که لغو در او نباشد و تأثیم نباشد و آن بهشت است بنزدیک خداوند قادر توانا و اشاره بقوله «عند» قرب منزلت است و علو مرتبت نه قرب مسافت . صادق عليه السلام گفت جائیکه خدای تعالی بصدق وصف کرد جای صادقان باشد . عبدالله بن بریده گفت در این آیه اهل بهشت هر روز بسلامگاه روند و هر کس بمجلسی نشیند بر قدر اندازه عمل او بر منبرها در و یاقوت و زمرد و سیم در بهشت ، و هیچ چیز شادمانه تر نباشند از آنکه بآن مجلس و در آن مجلس سماع قرآن کنند و هیچ چیز خوشتر نباشد از آنکه آن شنیدن ، آنکه بامنازل خود روند ناعم قریر العین چشم روشن . در خبر است که یکروز موسی علیه السلام بمناجات میرفت بخرابه ای بگذشت از آنجا ناله ای می آمد در آنجا رفت مردی را دید برهنه بر سر خاک خفته خستی زیر سر گرفته برو عورت پوش بود می نالید و در آن ناله چیزی میگفت ، موسی بنزدیک او شد میگفت « الهی تری حالی و غربتی و وحدتی و تعرف فقری و فاقتی » موسی برفت و مناجات کرد بگفت و شنید چون خواست تا برگردد حق تعالی گفت یا موسی پیغام آن درویش ننگذاری گفت بار خدایا تو عالمتری حکایت وحدت و وحشت میکرد

(۱) دست در آن شکاف زد و آنرا دریدم چنانکه از این جانب آن طرف آن دیده میشد .

(۲) اگر تو مردشبی من مردروزم . هر گاه روشنی با مداد را بینم منتظر نمی نشینم .

(۳) اگر دو نرید نبود از نزاری هلاک میشدیم یک نرید شب و یکی روز .

و شکایت فقر و فاقه . گفت برو و او را از من سلام کن و بگویی خدایت سلام میرساند و میگوید تو تنها نیستی که من آنیس توأم و تو غریب نئی که من جلیس توأم و تو درویش نئی که من و کیل توأم . موسی بیامد و بر بالین آن درویش بنشست و آن پیغام بگزارد درویش گفت یا کلیم الله مرا این مایه بس است که خدایتعالی حدیث من بشنود و آنرا جواب دهد آنکه نعره بزد و جان داد موسی علیه السلام بامیان بنی اسرائیل آمد و ایشان را خبر داد ، بشتافتند موسی علیه السلام با اشراف بنی اسرائیل بیامدند ، تا بدفن او مشغول شوند چون در آمد آن خر قه عورت پوش دید و آن خشت و درویش را ندید گفت بار خدایا این درویش کجا رفت ؟ زمینش فرو برد یا گر گش بخورد ؟ جبرئیل آمد و گفت این چه گمانهاست که بر دوستان ما میبری ؟ خدای میگوید این درویشی بود که شیطانش در دنیا طلب کرد نیافت و ملک الموت در مرگش طلب کرد و نیافت و منکر و نکیرش در گور طلب کردند و نیافتند (۱) و رضوانش در بهشت طلب کرد و نیافت و مالکش در دوزخ طلب کرد و نیافت گفت بار خدایا پس کجا است گفت دوست کجا باشد إلا بنزدیک دوست « فی مقعد صدق عند ملک مقتدر » .

ذوالنون مصری أصحابش را تحریر کردی بر طاعت چون از ایشان فتوری دیدی گفتمی جدوا یا اولیاء الله جدوا فان للاولیاء غرماً فی مقعد صدق عند ملک مقتدر . جهد کنید ای دوستان خدای که دوستان او را غر فهای هست در مقعد صدق بنزدیک خدای قادر توانا . عاصم ابن ضمیره روایت کرد از جابر عبد الله أنصاری که گفت یکروز رسول صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه نشسته بود بعضی صحابه از او حدیث بهشت پرسیدند رسول صلی الله علیه و آله گفت « إن لله لواء من نور وعموداً من زبرجد خلقها قبل أن یخلق السموات بألفی سنة مکتوب علی رداء ذلك اللواء لا إله إلا الله محمد صلی الله علیه و آله رسول الله آل محمد خیر البریة صاحب اللواء إمام القوم وقال علی علیه السلام الحمد لله الذی هدانا و کرّمنا و شرّفنا بك فقال النبی صلی الله علیه و آله یا علی " أما علمت أن من أحبنا و انتحل حبنا أسکنه الله معنا و تلا هذه الآية « فی مقعد صدق عند ملک مقتدر » گفت خدای تعالی را لوائی است از نور و عمودی است از زبرجد بیافرید آنرا پیش از آنکه آسمان و زمین آفرید بدو هزار سال بر رداء آن لوا نوشته لا إله إلا الله محمد رسول الله آل محمد خیر البریة صاحب اللواء إمام القوم « بجز خدا خدائی نیست . و محمد صلی الله علیه و آله رسول اوست و آل محمد بهترین خلقانند صاحب این

(۱) اگر این حدیث صحیح باشد دلیل آن است که بعض اولیاء را سوال قبر و برزخ نباشد و دیگر آنکه

محتمل است بعض مردم پیش از قیامت هم ببهشت روند چون رضوان او را در بهشت طلب کرد در زمان

حضرت موسی (ع) .

لواء امام قوم است . امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت سپاس خدای را که ما را بتومشرف و مکرّم بکرد ؛ رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی تو ندانی که هر که ما را دوست دارد و دعوی دوستی ما کند با ما باشد و در درجه ما باشد « فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر » و این حدیث ثعلبی است در تفسیر این آیه .

## سورة الرحمن

بدانکه این سوره مکی است و عدد آیات او هفتاد و هشت است و سیصد و پنجاه و یک کلمه است و هزار و ششصد و سی و شش حرف است . و روایت است از علی بن حمزة الکسائی از موسی ابن جعفر علیه السلام از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السلام که او گفت هر چیزی را عروسی است و عروس قرآن سوره الرحمن است .

و ابوامامه روایت کرد از اُبی کعب که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت هر که او سوره الرحمن را بخواند خدای تعالی بر ضعیفی او رحمت کند و او از جمله آنان باشد که ذکر نعمت خدای تعالی گزارده باشد .

هشام بن عروه گوید از پدرش که اوّل کسیکه قرآن بجهربخواند بمکه از پس رسول علیه السلام عبدالله مسعود بود و آن آن بود که اصحاب رسول مجتمع شدند و گفتند قریش قرآن نشنیده اند کیست از میان ما که قرآن بجهربخواند تا قریش بشنوند عبدالله مسعود گفت من بخوانم گفتند ما ترسیم بر تو از ایشان . گفت رها کنید که خدای نگاهدار مرا آنکه بیامد و بنزدیک مقام ابراهیم علیه السلام بایستاد و سوره الرحمن آغاز کرد ، و قریش در مجلسهای خود نشسته بودند گفتند چه میگوید ابن ام عبد . برخاستند و او را زدن گرفتند تا اثر ضرب و خدش بر روی او پدید آمد و او همچنین میخواند تا چند آیات بخواند آنکه بر گردید و با نزدیک صحابه آمد گفتند ما از این میترسیدیم گفتیم تا کسی باشد که او را عزّتی باشد از عشیره .

## سورة الرحمن جل ذكره مكيه او مدنيه وهي ثمان وسبعون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

الرَّحْمَنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴)

خداوند بخشاینده آموخت قرآن را آفرید انسان را آموخت او را روشنی ضمیر

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (۵) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۶) وَالسَّمَاءُ

آفتاب و ماه بحسابی مقدر میروند و ستاره و درخت سجده میکنند و آسمان را

رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (۷) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۸) وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ

برافراشت و نهاد ترازو را تا تجاوز نکنید در میزان و بیا دارید سنجیدن را

بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹) وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (۱۰) فِيهَا

بعدل و کم نکنید ترازو را و زمین را نهاد برای مردمان در زمین

فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (۱۱) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (۱۲)

اقسام میوهها است و درخت خرما خداوند غلافها و دانهها که صاحب برگ خشک است و رستنی خوشبو

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۳) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (۱۴)

پس بکدام يك از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید آفرید آدمی را از گل خشک مجوف چون گل پخته

وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۶)

و آفرید جنیان را از آتش متحرک پس بکدام يك از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ (۱۷) وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا

پروردگار مشرق و مغرب و پروردگار مغرب و مشرق پس بکدام يك از نعم پروردگارتان

تُكَذِّبَانِ (۱۹) مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۲۰) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ

تکذیب میکنید روان نمود دو دریا را که بهم میرسند میان آن دو دریا مانعی است

لَا يَبْغِيَانِ (۲۱) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۲) يَخْرُجُ مِنْهُمَا

که از خشکی افزونی نمی جویند پس بکدام نعمت های پروردگارتان تکذیب میکنید بیرون میآید از این دودریا

اللَّوْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ (۲۳) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۴) وَ لَهُ

مروارید بزرگ و مروارید کوچک پس بکدام يك نعمت های پروردگارتان تکذیب میکنید و مروارید

الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۲۵) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمَا

کشتی های رونده در دریا برافراشته بادبان ها مانند کوه ها پس بکدام يك نعمت های پروردگارتان

تُكَذِّبَانِ (۲۶) كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۷) وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ

تکذیب میکنید هر چه بر روی زمین است فانی است و باقی ماندن ذات پروردگارت که صاحب بزرگی

وَ الْإِكْرَامِ (۲۸) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۹) يَسْأَلُهُ مَنْ فِي

و غنای مطلق است پس بکدام يك نعمت های پروردگارتان تکذیب میکنید می پرسند او را هر که در

السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۳۰) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمَا

آسمانها و زمین است هر روزی او در کاری است پس بکدام يك از نعم پروردگارتان

تُكَذِّبَانِ (۳۱) سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ (۳۲) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمَا

تکذیب می کنید زود فارغ شویم برای شما ای جن و انس پس بکدام يك از نعم پروردگارتان

تُكَذِّبَانِ (۳۳) يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ

تکذیب میکنید ای گروه جن و انس اگر توانید شما اینکه بیرون روید از کنارهای

السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَأَنْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (۳۴) فَبِأَيِّ آيَةٍ

آسمانها و زمین پس بیرون روید بیرون نتوانید رفت مگر بتسلط پس بکدام يك از نعمت های

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۵) يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِنْ نَارٍ وَ نُحَاسٌ

پروردگارتان تکذیب می کنید فرستاده شود بر شما زبانه از آتش و دود سیاه بامس گذاخته پس

فَلَا تَنْتَصِرَانِ (۳۶) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۷) فَإِذَا انشَقَّتْ

باری نتوانید کرد با هم پس بکدام يك از نعمت های پروردگارتان تکذیب میکنید پس چون بشکافت

السَّمَاءِ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (۳۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا

آسمان پس گردید آسمان مانند گل سرخ چون روغن زیت پس بکدام يك از نعم پروردگارتان

تُكذِّبَانِ (۳۹) فَيَوْمَ تَدْرَأُ يَسْتَمْلُ عَنْ ذُنُوبِهِ إِنْسُ وَلَا جَانٌ (۴۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ

تکذیب میکنید پس در آن روز پرسیده نشوند از گناه خود آدم و نه جن پس بکدام يك از نعمت های

رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (۴۱) يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ سِسْمِيهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي

پروردگارتان تکذیب میکنید شناخته میشوند گناهکاران بسیاری روی خودشان پس گرفته میشود بموهای پیشانی

وَالْأَقْدَامِ (۴۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (۴۳) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكذِّبُ

و قدمها پس بکدام يك از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید این است دوزخ که تکذیب

بِهَا الْمُجْرِمُونَ (۴۴) يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ إِنِ (۴۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ

میکنند بآن گناهکاران طواف میکنند میان دوزخ و میان آب گرم جوشان پس بکدام يك از نعم

رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (۴۶) وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (۴۷)

پروردگارتان تکذیب میکنید و برای آنکه بترسد از ایستادن نزد پروردگارش دو بهشت است

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (۴۸) ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (۴۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ

پس بکدام يك از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید این دو جنت صاحب شاخهای درخت اند پس بکدام يك از نعم

رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (۵۰) فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (۵۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا

پروردگار خود تکذیب میکنید در آن دو جنت دو چشمه است که روانند پس بکدام يك از نعم پروردگارتان

تُكذِّبَانِ (۵۲) فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (۵۳) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا

تکذیب میکنید در این دو بهشت از هر نوع میوه دو صنفند پس کدام يك از نعمتهای پروردگارتان

تُكذِّبَانِ (۵۴) مُتَكَبِّرِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَّانِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَّاتٍ

تکذیب میکنید تکیه کنندگان باشند بر فرش ها که آستر آنها از دببای استبرق است و چیدن دو بهشت

ذَانِ (۵۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (۵۶) فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ

نزدیک است پس بکدام يك از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید در آن بهشت ها کوتاه چشمان باشند که

لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسُ قَبْلَهُمْ وَ لَأَجَانُ (۵۷) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تُكَذِّبَانِ (۵۸)

نسوده و لمس نکرده ایشان را آدمی پیش از ایشان و نه جنی پس بکدام نعم پروردگارتان تکذیب میکنید

كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ (۵۹) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تُكَذِّبَانِ (۶۰)

گویا حوریان یا قوتند در سرخی و مرجان پس بکدام یک از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (۶۱) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تُكَذِّبَانِ (۶۲)

آیا پاداش نیکی باشد مگر نیکویی پس بکدام نعم پروردگارتان تکذیب می کنید

وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ (۶۳) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تُكَذِّبَانِ (۶۴)

و از نزدیک آن دو دو بوستان دیگر است پس بکدام یک از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید

مُدَاهَا مَتَّانِ (۶۵) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تُكَذِّبَانِ (۶۶) فِيهِمَا

بسیار سبز چنانکه مایل بسپاهی باشند پس بکدام نعم پروردگارتان تکذیب میکنید و در آن دو

عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ (۶۷) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تُكَذِّبَانِ (۶۸) فِيهِمَا فَاكِهَةٌ

دو چشمه باشند جوشنده پس بکدام یک از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید در آن دو بهشت میوه هاست

وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ (۶۹) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تُكَذِّبَانِ (۷۰) فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ

و درخت خرما و انار پس بکدام یک از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید در آن بهشت دختران خوب

حِسَانٌ (۷۱) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تُكَذِّبَانِ (۷۲) حُورٌ مَقْصُورَاتٌ

صورت باشند پس بکدام یک از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید حوران در بهشت باز داشته شده اند

فِي الْخِيَامِ (۷۳) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تُكَذِّبَانِ (۷۴) لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسُ

در خیمه ها پس بکدام نعمت های پروردگارتان تکذیب میکنید نسوده ایشان را آدمی

قَبْلَهُمْ وَ لَأَجَانُ (۷۵) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تُكَذِّبَانِ (۷۶) مُتَكَبِّرِينَ عَلَيَّ

پیش از اهل بهشت و نه جنی پس بکدام یک از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید تکیه کنندگان بر

رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ (۷۷) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تُكَذِّبَانِ (۷۸)

فرش های سبز و بساط های قیمتی نیکو پس بکدام یک از نعم پروردگار خودتان تکذیب میکنید



## تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (★)

بزرگ است نام پروردگار تو که خداوند بزرگیها و کرمها است

قوله تعالی (الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ) جواب آنست که کافران گفتند و ما الرحمن رحمن چه باشد؟ حق تعالی گفت آنستکه قرآن آموخت و قوله :

«عَلَّمَ الْقُرْآنَ» جواب آنست که گفتند کافران که «انما یعلمه بشر» اورا آدمی بیاموزد خدای تعالی گفت او را خدای میآموزد خدای رحمت کننده بخشاینده . و بیان کردیم که رحمن مبالغه باشد در رحمت آنکه رحمت او عام باشد بر مؤمن و کافر و بر وفاجر و تعلیم خدای تعالی قرآنرا بمعنی تمکین باشد از تعلّم و یا خلق علم باشد باو عندالممارسة والدّرس . و نیز آنجا که نصب دلیل کند این لفظ استعمال کنند کقوله تعالی «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ» و بمعنی اعلام باشد کقوله «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» و بمعنی خلق علم ضروری باشد چنانکه گفت «وَعَلَّمَآه صِنْعَةَ لِبُوسٍ لَكُمْ» .

(خَلَقَ الْإِنْسَانَ) عبدالله عباس گفت آدم را خواست که اورا اَسْمَاء چیزها بیاموخت بر بیان، و گفتند جمله لغات بیاموخت اورا. درخبر است که آدم بهفتصد هزار لغت سخن گفت عربیّت از همه فاضلتر بود، و بعضی دیگر گفتند مراد جمله آدمیان اند و لام در او تعریف جنس است .

(عَلَّمَهُ السَّبْيَانَ) آنکه در بیان خلاف کردند بعضی گفتند مراد بیان حلال و حرام است و تمیز میان خیر و شر و آنکه چه باید کرد و چه نباید کرد تا حجت انگیزد بآن براو . أبو العالیه گفت و مرّة الهمدانی و ابن زید مراد نطق است و سخن گفتن که خدای تعالی آدمی را نطقی داد که در حیوانات را نباشد . کعب گفت: یعنی علم آنچه گوید و شنود . سدی گفت یعنی هر قومی را لغتی بیاموخت که بآن سخن گویند یمان گفت: علم خط و کتابت خواست نظیره «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» ابن کیسان گفت «خلق الانسان» یعنی بیافرید ﷺ را «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» یعنی بیاموخت او را بیان ، یعنی بیان آنچه بود و خواهد بود تا او بیان کردی علم اولین و آخرین را .

(الْشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ) آفتاب و ماه بحساب میروند در منازل دوازده این قول عبدالله عباس است . وقتاده و ابومالك و ابن زید و ابن کیسان گفتند یعنی بآن حساب کنند و اعمال و آجال و اوقات دیون و اوقات عبادات بآن شناسند و شب و روز بر سیر آن نهاده است چه اگر

آفتاب و ماه نبودی شب از روز پیدا نبودی و روز از شب و روز گار همه شب بودی و راه نبودی بحساب، و همچنین اگر همه اوقات روز بودی. ضحاک گفت معنی آنست که یجریان بقدر مقدر این آفتاب و ماه بقدری مقدر میروند تا پنداری حساب کرده است. مجاهد گفت همچون حساب آسیا که گرد قطب میگردد. سدی گفت «بحسبان» أي بأجل كآجال الناس بر اجلی میروند چون اجل مردمان چون اجلشان بسر آید هلاک شوند نظیره «كلُّ یجری إلى أجل مسمی». یمان گفت با أجل دنیا میگردند یعنی چندانکه بقای دنیا باشد میگردند چون وقت فنای دنیا باشد از رفتن فرمانند، و حسابان مصدر است چون غفران و سبحان يقال حسبت الشيء أحسبه حساباً وحساباً. و بعضی گفتند حساب جمع حساب باشد كالرهبان والقضبان. الركبان. و رفع ایشان بر ابتداء است و خبر محذوف و التقدير تجریان بحسبان و این باء تعلق بآن محذوف دارد و گفتند اینجمله متعلق است بما قبلها یعنی علمه البیان أن الشمس والقمر بحسبان اورایان آن بیاموخت که آفتاب و ماه بحسابانی میروند و گفتند (۱) فراخنای آفتاب شش هزار و چهارصد فرسنگ است در مثل این، و فراخنای ماه هزار فرسنگ در هزار فرسنگ (۲) و بر روی آفتاب نوشته است لا إله إلا الله محمد رسول الله خلق الله الشمس بقدرته و اجراها بأمره. و در بطن او نوشته است: لا إله إلا الله رضا كلام و غضبه كلام و رحمته كلام و عذابه كلام یعنی این چیزهای مخالف از رضا و غضب و رحمت و عذاب، در کلام ما بسته است، بکلامی خدای راضی شود و رحمت کند و بکلامی خشم گیرد و عذاب کند و بر روی ماه نوشته است لا إله إلا الله محمد رسول الله خلق الله القمر و خلق الله الظلمات والنور. و در بطن او نوشته است خلق الله الخیر و الشر بقدرته یتلی

(۱) گوینده این کلام معلوم نیست و گفته او بنظر صحیح نمیدو آنچه یونانیان بتقریب حساب کرده بودند از هفده هزار فرسخ کمتر نبود، و چون علمای هیئت در عهد اخیر دقت بیشتر کردند و آلات دقیقتر برای اختلاف منظر بکار بردند چنان یافتند که قطر خورشید اقل سیزده برابر بیش از آن است که یونانیان بتقریب میگفتند و از صد و هشت برابر قطر زمین کمتر نیست.

(۲) باید دانست که این مقدار نیز نه از علمای ریاضی اقتباس شده و نه از امام معصوم و چون ماه نزدیک زمین است علمای نجوم و ماهرین در علم هندسه و ریاضی از زمان قدیم تا کنون توانستند مساحت ماهرا بدست آورند و میان علمای یونان و اسلام و منجمین فرنگی عصر ما در مقدار آن اختلاف اندک است. در کتب اسلامی غالباً قطر ماهرا هفتصد و چند فرسخ مینوشتند که هر فرسخ را ۱۲ هزار ذراع محسوب میداشتند و بحساب اهل فرنگ نزدیک شصت فرسخ است که هر فرسخ شش هزار متر است و اختلافی چندان میان این دو نیست و میدانیم که یک متر از دو ذراع بیشتر است و از ذراع اصطلاحی زمان ما کمتر.

بهما من یشاء من خلقه فطوبی لمن أجرى الله الخیر علی یدیه والویل لمن أجرى الله الشر علی یدیه . و مراد بر اجراء خیر و شر بردست او اقدار است و تمکین و آلات که یکی از ما بی آن فعل نتواند کرد .

( وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدَانِ ) نجم هر درختی باشد که ساق ندارد چون درخت گندم و ارزن و مانند آن و شجر درختی باشد که آنرا ساق بود و شاخها سایه گستر باشد آنرا . سدّی گفت همه گیاه را نجم خوانند لکنومه من الأرض أي طلوعه . مجاهد گفت و قتاده مراد بنجم ستاره است و سجود او طلوعش باشد و آنکه گفت نبات و درخت است گفت سجود ایشان تمایل ایشان است از باد .

( وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا ) و آسمان را برداشت ( وَ وَضَعَ النَّمِيزَانَ ) و ترازو را بنهاد . مجاهد گفت مراد عدل است . حسن و قتاده گفتند وضحاك مراد ترازوی حقیقی است و برای آن بنهاد تا مردم بآن توسل کنند بانصاف و انتصاف . حسین بن الفضل گفت قرآن است برای آنکه در او راستی ترازو است .

( أَلَا تَطُنُّونَ فِي النَّمِيزَانِ ) ای لئلا تطفوا تاطغیان نکنید و تجاوز از حد و تعدی ( وَ أَقِيمُوا السُّوْزَانَ بِالْقِسْطِ ) و سنجش اقامه کنید یعنی بعدل و انصاف سنجید . ابن عیینه گفت وزن بدست باشد و قسط بدل ( رَلَا تَخْسِرُوا النَّمِيزَانَ ) و ترازو کم مدارید و چیزها که سنجید کم نسنجید . قتاده گفت این آیه که در کتب اوائل هست « یا ابن آدم أعدل کما تحبُّ أن یرعدل علیک » عدل کن با مردم چنانکه خواهی که با تو کنند و وفا کن با مردمان چنان که تورا باید که با تو کنند ، و بلال بن اُبی برده خواند و لا تَخْسِرُوا بفتح تاء و سین من الخسران قال وهو النقصان ، و باقی قرءاء بکسر سین و ضم تاء من الاخسار .

( وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْإِنْسَانِ ) و زمین بنهاد برای خلق . حسن گفت للجن و الإنس عبدالله عباس گفت و شعبی لکلّ ذی روح .

( فَبِهَا فَاكِهَةٌ ) در او انواع میوه ها است یعنی در زمین ، وفا کفه ابهام را (۱) موحد گفت و منکر . ابن کيسان گفت مراد هر چیز است که مردم بآن تفکّه و تعلل کنند از جمله نعمتهای خدای تعالی ( وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ) و نخل درخت خرما باشد و مراد خرما باشد « ذات الاکمام » أي ذات الاوعية واحدها کم مراد غلاف خرماست که آنرا کفّری (۲)

(۱) یعنی فاکهه را بضمیه مفرد نکره آورد بقصد ابهام که شامل همه نوع شود .

(۲) بضم کاف و سکون فاهلت فارسی است بمعنی بهار خرما و آنرا کفرا بالف نیز میگویند .

می گویند و هر چه چیزی را باز پوشد آنرا کم\* گویند و منه کم\* القميص آستین پیراهن را از آنجا کم\* گویند که دست را بپوشد و کلاه را کمه گویند قال الشاعر:

وَقُلْتُ لَهُمْ كَيْلُوا بِكُمْتِ بَعْضِكُمْ

دَرَاهِمَكُمُ إِنِّي كَذَاكَ أَكِيلُ (۱)

ضحاک گفت «اُکمام» غلافهای او باشد . ابن زید گفت طلع باشد پیش از آنکه شکافته شود و این اقوال متقارب است .

( وَالْحَبُّ ) دانه . أَلْف ولام جنس راست و مراد همه دانه هاست ( ذُو الْعَصْفِ ) خداوند

برك و عصف برك کشت باشد و كذلك العصيفة والجل بکسر الجيم قال علقمة بن عبدة تسقى مذائب قد مالت عصيفتها حدورها من أتى السماء مطموم (۲)

ابن کيسان گفت عصف برك هر چیزی باشد که آنرا دانه بود اول گیاه پدید آید آنکه برگ شود آنکه ساق شود آنکه دانه در او پدید آید آنکه خدای تعالی آنرا اُکمام در او پدید آرد آنکه در اُکمام دانه پدید آرد . والبی گفت از عبدالله عباس که عصف کاه باشد و ضحاک هم این گفت . ابن عطیه گفت برگ زرع باشد چون سبز بدروند آنکه خشک شود نظیره قوله «كعصف ما كول» ( وَالرَّيْحَانُ ) عکرمه گفت از عبدالله عباس و مجاهد گفت روزی است و هر ریحان که در قرآن است مراد روزی است : مقاتل حیآن گفت رزق باشد بلغت حمیر قال الشاعر :

سَلَامُ الْإِلَهِ وَرَيْحَانُهُ وَرَحْمَتُهُ وَسَمَاءُ دَرَرُ (۳)

سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که ریحان ریع باشد و زیادتى که کشت را بود چنانکه گفت « کمثل حبة أنبت سبع سنابل - الایه » ، ضحاک گفت طعام باشد و عصف کاه باشد تا این طعام ما باشد و آن طعام چهار پایان . حسن گفت و ابن زید ریحان است بعینه که در میان ما باشد از جمله مشمومات ، والبی گفت از عبدالله عباس که خضرة و سبزی کشت باشد ، سعید جبیر گفت

(۱) من بایشان گفتم درهم های خود را با کلاه بعضی از خودتان پیمانہ کنید که من هم اینگونه پیمانہ میکنم .

(۲) «مذائب» جمع مذئب مسیل است میان دو تل و «عصیفه» برگ و آنچه بچینند برای خوردن از درخت و «حدوره» پائین تپه و هر چیز «واتی» نهر دستی که برای آوردن آب بکنند . در بعض کتب بجای مالت زالت مسطور است .

(۳) این شاعر نمر بن تولب نام دارد و «درر» جمع دره باران تند و پیاپی باشد و «سما» درر یعنی آسمان پر باران یعنی سلام خدا و روزی و رحمت او و آسمان پر باران .

ریحان هر کشتی باشد که بر ساق بایستد جمله قرآء خواندند « والحب ذوالعصف والرّیحان مرفوع ردّاً علی قوله « فیها فاکهة » وابن عامر منصوب خواند ردّاً علی قوله « خلق الانسان » أي وخلق هذه الأشياء ، کوفیان خواندند والرّیحان بجر عطفاً علی «العصف» مگر عاصم و باقی قرآء مرفوع خواندند ردّاً علی قوله « والحب » .

(فَبَيِّأَيُّ الْاٰءِ رَبِّكُمَا تُكذَّبَانِ) این خطاب است با جنّ و انس گفت کدام نعمتهای خدایتان تکذیب میکنند یعنی تکذیب بیکی و دو توان کرد اینهمه نعمتها را که در اینسوره ذکر کرد و بر شمرده بیکبار چگونه وجود تو این کرد و بیان آن این است که در عقب این آیات بگفت : « سنقرغ لكم أيّه الثقلان » و نیز حدیث محمد بن المنکدر عن جابر بن عبدالله الانصاری که او گفت رسول ﷺ اینسوره بر صحابه خواند و ایشان خاموش میبودند گفت « مالی ارا کم سکوتاً » چرا شما را خاموش میبینم جنّیان جواب نیکوتر از شما گفتند چون اینسوره بر ایشان خواندم گفتند یا رسول الله چه جواب دادند ؟ گفت هر یکبار که من گفتم «فبایّ الاء ربکمما تکذبان» ایشان آواز بر آوردند که « لا لشیء من نعمک ربنا نکذب » باز خدایا هیچ نعمت از نعمتهای تو تکذیب نمی کنیم و گفتند خطاب با انس است تنها ولیکن بلفظ تثنیه گفت علی عادة العرب أمّا کلام در تکرار این آیه در آخر اینسوره بیاید ان شاء الله تعالی .

( خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ ) آنکه گفت خدای تعالی آدم را از گلی آفرید مانند گل کوزه گران . و صلصال گلی باشد خشک که آنرا صلصله باشد و آوازی از خشکی ، و فخّار گفتند گلی پخته باشد و بکوره کرده و گفتند نا پخته باشد .

( وَ خَلَقَ النَّجْمَ ) و بیافرید جنّیانرا گفتند جانّ ابوالجنّ است چنانکه آدم ابوالبشر است ، ضحاک گفت مراد بجانّ إبلیس است . أبو عبیده گفت جانّ واحد جنّ است (من مارج) گفتند مارج لهب صافی باشد درفش ، و لخشیدن آتش که بآن دودی نباشد (۱) ، عبدالله عباس گفت زبانه آتش باشد ، عکرمه گفت نیکوتر آتش باشد . مجاهد گفت آن باشد که مختلط شود بعضی بیعضی از لهب او سرخ و زرد و سبز آنکه در حال چون آتش باز گیرند چند لون مختلف از او بنماید ، وأصله من قولهم مرج القوم إذا اختلطوا أو مرجت أماناتهم و عهددهم «فبایّ الاء ربکمما تکذبان» .

( رَبُّ الشَّمْسِ قَيْنِ وَ رَبُّ الشَّمْسِ بَيْنِ ) گفت خداوند دو مشرق است و دو مغرب

(۱) درفش بمعنی برق و روشنائی آمده است ، و لخشیدن بمعنی لغزیدن است و مقصود آنکه «مارج» بدو معنی آمده است یکی بمعنی درفش و روشنائی و دیگر لغزیدن آتش که بآن دود نباشد .

است یکی مشرق تابستان و یکی مشرق زمستان و همچنان مغرب تابستان و مغرب زمستان و رفع  
برخبر ابتداء محذوف است ای هوربُ المشرقین « فبأی الاء ربکمآ تکذبان ».

( مَرَجَ النَّبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ) در آمیخت آن دو دریا را گفت یکی دریای شورا است  
و یکی دریای عذب است ، و رها کرد تا آمیخته شدند . گفتند دریای پارس و روم خواست .

( بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ) میان ایشان برزخی و حائلی هست که بر یکدیگر بغی  
نکنند و با یکدیگر آمیخته نشوند چنانکه عذوبت عذب بملوحت ملح تباه شود ، و گفتند معنی  
آن است تا بغی نکنند بر مردمان بفرق . حسن گفت دریای روم و هند است و ولایت های ما  
حائل است میان ایشان (۱) . مجاهد گفت دریای زمین و آسمان است همه سال یکبار ملتقی  
شوند و در تفسیر أهل البيت عليهم السلام است که مراد باین دو دریای و فاطمه عليها السلام یکی دریای علم و  
یکی دریای حلم یکی دریای شجاعت و یکی دریای طهارت و یکی دریای حیا و یکی دریای وفا  
« بینهما برزخ » و میان ایشان برزخی است و آن برزخ رسول صلى الله عليه وآله است .

( يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ) از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان بیرون آید  
یعنی حسن و حسین عليهم السلام . أهل مدینه و أبوعمر و یعقوب خواندند یخرج بضم یاء و فتح راء علی الفعل  
المجهول و باقی قرء یخرج بفتح یاء و ضم راء علی تسمية الفاعل . أهل معانی گفتند لؤلؤ و  
مرجان از دریای ملح بر آید دون عذب اما عرب را عادت بود که چون دو چیز رفته باشد و در  
عقب کلامی آید لایق یکی دون دیگر با هر دو اضافت کنند علی التوسع قال الله تعالی :  
« یا معشر الجن و الانس ألم یأتکم رسل منکم » و معلوم است که رسولان از انس بودند از جن  
نبودند ، و قال أيضاً : « و جعل القمر فیهن » نوراً « و قمر نور یک آسمان است . بعضی دیگر  
گفتند برای آن بینهما گفت که از آب دریا و آب آسمان باشد و در مروارید بزرگی باشد و  
مرجان مروارید خرد و میان هر دو لؤلؤ باشد . مره گفت مرجان مروارید نیکو باشد سدی گفت از  
أبو مالک که مرجان بسد باشد . عبدالله مسعود و عطاء خراسانی همین گفتند . ابن جریج گفت

(۱) بقول حسن بصری خداوند تعالی بر مردم منت نهاد که از میان دریاها خشکی پدید آورد تا

در آن ساکن شوند یعنی در آغاز دریاها باهم آمیخته بودند و روی زمین همه آب بود بی خشکی آنگاه  
خشکیها از میان آب برآمد و خداوند بدین حالت که اکنون هست ، و خشکیهای زمین از میان آبها بیرون  
آمده و مانع آمیزش دریاها باهم گردیده است تا برای مردم مسکنی باشد ، بر آنها منت نهاد و لازم نیست  
نعمت و منت بر عجايب و خیرات عادات باشد چنانکه در آیه دیگر « وله الجوار المنشآت فی البحر » بکشتیهای  
روان در دریا منت نهاد بر مردم .

روز باران صدف بیاید و دهن باز کند هر قطره باران که در دهن او افتد مروارید میشود تا گفت شنیدم که استخوان خرما در شکم صدفی بود قطره باران بر آن آمد چندانکه قطره باران بدو رسیده بود مروارید گشت و باقی استخوان بماند .  
و آن قول که حکایت کردیم از اهل البیت که دریاها علی و فاطمه است ثعلبی در تفسیرش بیاورده است باسناد از سفیان ثوری و سعید جبیر .

و اهل اشاره گفتند این دو دریا یکی معرفت دل است و یکی معصیت نفس « بینهما برزخ لایبغیان » رحمت است و عصمت تا معصیت نفس بغی نکند بر معرفت دل .

ابن عطا گفت میان خدا و بنده دو دریا است یکی دریای نجات و آن قرآن است که هر که دست در او زند نجات یابد و یکی دریای هلاک و آن دنیا است که هر که دست در او زند هلاک شود « بینهما برزخ لایبغیان » میان آن هر دو برزخی است و آن و عطا الله است فی قلب المسلم در دل مرد مسلمان « یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان » چنانکه لؤلؤ از دریای ملح بر آید دون عذب ، اینجا از عذب بر آید دون ملح و آن قرآن است که در او علم حلال و حرام است و حوادث و احکام و انواع علوم است . و گفتند « مرج البحرين » دنیا و عقبی است « بینهما برزخ » گور است بیانه قوله « ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون » « لایبغیان » تا یکی بر یکی بغی نکند و یکی یکی را نیست نکند و گفتند « مرج البحرين » دریای عقل و دریای هوی « بینهما برزخ لایبغیان » من لطف الله لؤلؤ و مرجان توفیق و عصمت است . و گفتند دریای حیات و دریای وفات است بینهما برزخ من الاجل « یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان » یعنی أداء الطاعة و اجتناب المعصية . و گفتند دریای حجت و شبهه است بینهما برزخ از نظر در دلیل « یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان » علم و معرفت حق است بحق و ثواب « فبأي آلاء ربكما تكذبان » .

( وَ أَلْهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ) گفت او راست کشتیهای بزرگ

« المنشآت » حمزه و عاصم بروایت مفضل خواندند بکسر شین یعنی آن کشتیها انشاء میکند رفتن را و باقی قرآء « منشآت » خواندند بفتح شین بر آن معنی که کشتیهای راست کرده و ساخته مبتدأ . حق تعالی هم بر سبیل تنبیه و تذکیر نعمت گفت او راست کشتیهای کرده و ساخته مسخر در دریا بمانند کوهها و بقدرت او بر آب روان شده « فبأي آلاء ربكما تكذبان » .

( كَلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ) آنکه در وعظ گرفت و گفت هر که بر پشت زمین است فانی

شود ، و مذهب درست آن است که چون خدای تعالی خواهد که عالم با فنا برد معنی بیافریند

که آن را فناء گویند (۱) لافی محل باو همه موجودات از اجسام و اعراض فانی شوند . اما اجسام بضدیت ، و اعراض بجاری مجرای ضدیت برسبیل تبع ، لعدم ما یحتاج الیه و فناضد جواهر باشد و در فناء همه عالم يك جزء فنا کفایت باشد برای آنکه او لافی محل باشد که او ضد محل است و وجود او عدم محال باشد و چون لافی محل باشد اختصاص ندارد ، و چون اختصاص ندارد حکم او در فناء با هر جوهری همان باشد که با دیگر ، پس همه جواهر بیک فنا فانی شود لعدم الاختصاص و از آنجا درست شود که فناء بعض اجساد با بقاء بعض روا نباشد و قوله « کل من علیها فان » کنایت است عن غیر مذکور لعلم المخاطب به و مثله قوله « ما ترک علیها من دابة » و « ما ترک علی ظهرها من دابة » و المراد علی الأرض و علی ظهر الأرض ، و قول الناس ما علیها أکرم من فلان و ما بین لابتیها خیر منه . یعنون حرّتی المدینة (۲) عبدالله عباس گفت چون این آیه آمد فرشتگان گفتند هلك أهل الأرض أهل زمین هلاک شدند . خدای تعالی این آیه فرستاد « یبقی وجه ربک » ایشان نیز بدانستند که هلاک خواهند شدن . أما قوله « إلا وجهه » یعنی إلا ذاته و نفسه ، و وجه در کلام عرب بروجوه مختلف آمد یکی روی آدمی و دیگر حیوانات که حواس بر اوست . دیگر وجه الشيء او له و صدره قال الله تعالی « آمنوا بالذی أنزل علی الذین آمنوا وجه النهار » أي أوّله ، و قال ربیع بن زیاد :

مَنْ كَانَ مَسْرُورًا بِمَقْتَلِ مَالِكٍ فَلَسِيَّاتٍ نَسَوْنَا بَوَجْهِ نَهَارٍ (۳)

ووجه بمعنی إخلاص فعل باشد و قصد بعبادت و منه قوله تعالی « وجهت وجهی للذی فطر السموات » أي أخلصت عبادتی لله ، و قوله « و من أحسن دیناً ممن أسلم وجهه لله » و قوله « و من یسلم وجهه إلى الله » و قال الفرزدق :

(۱) این قول جماعتی از معتزله است که مؤلف آنرا پسندیده و دیگر علمای ما آنرا نپذیرفتند علامه حلی در شرح تجرید گوید قول بفنا بهر فرض که باشد باطل است چون اگر فنا چیزی موجود و مخلوق خدا باشد یا قائم بخود است یا قائم بغير یعنی یا جوهر است یا عرض و بهر حال ضد جوهر نباشد و بوجود او هیچ چیز فانی نمیکردد و خواجه نصیر الدین طوسی گوید فانی شدن مکلف پیراکنده شدن اجزاء آن است نه بعدم مطلق .

(۲) حره زمین سنکلاخ است و لابتیها اشاره بدو قطعه سنکلاخ است در دو طرف مدینه .

(۳) یعنی آنکه از کشتن مالک شاد است گو روزی روشن بیا و بین زنان ما گریه نمیکنند یعنی

مهیاهستیم برای انتقام .



وَأَسْلَمْتُ وَجْهِي حِينَ شَدْتُ رَكَابِي

• إِلَى آلِ مَرْوَانَ بِنْيَاةِ النَّمَكَارِمِ (۱)

وَأَشْدُ الْفِرَاءِ :

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ ذَنْبًا لَسْتُ مُخَصِّيَهُ رَبَّ الْعِبَادِ إِلَيْهِ الْوَجْهُ وَالنَّعْمَلُ

ای القصد ، و منه قوله « فاقم وجهك للدين » ووجه بمعنی احتمیال آمد فی قولهم ما الوجه فی هذا الأمر ای ما الحيلة فيه ووجه بمعنی مذهب و جهت و ناحیت باشد قال حمزة بن بیض الحنفی

أَيُّ النَّوْجُوهِ انْتَجَعْتَ قُلْتَ لَهُ لَأَيِّ وَجْهِ إِلَّا إِلَيَّ النُّحُكَمِ  
مَتَى يَقْلُ حَاجِبًا سُرَادِقَهُ هَذَا ابْنُ بَيْضٍ بِالنَّبَابِ يَبْتَسِمِ (۲)

ووجه آمده است بمعنی قدر و منزلت، و منه قولهم لفلان وجه عریض و فلان أوجه من فلان ای أعظم قدرأ و جاهأ و فلان و جیه و هو أوجه منه و أوجهه السلطان إذا جعل له جاهأ قال امرؤ القیس :

وَأُودِجْتُمْ قَيْصَرَ فِي مَائِكِهِ وَأَوْجَهَيْتُمْ رَكِبَتِي الْبُرَيْدَا (۳)

ووجه نیز رئیس مقدم باشد یقال فلان وجه القوم و هؤلاء وجوه القوم و أعیانهم . ووجه الشيء نفسه وذاته قال حبيب بن جندل السعدي :

وَأَنْحَنُّ حَفْزَنَا الْحَوْ فِزَانَ بَطْمَعَنَةَ فَأَفْلَتَ مِنْهَا وَجْهَهُ عَيْشِدَ تَهْدِي (۴)

ای افلته و نجاه و منه قولهم افعل ذلك لوجهك ای لك و منه « وجوه يومئذ ناضرة إلى ربها ناظرة » و « وجود يومئذ باسرة » و « وجوه يومئذ ناعمة » مراد باین جمله ذوات اند و اصحاب وجوه ، و منه قوله « كل شيء هالك إلا وجهه » و قوله فی هذه الآية :

( وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ) ای یبقی هو جلّ جلاله ( ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ )

خداوند بزرگوازی و گرامی کردن بندگان . محمد بن کعب القرظی گفت یک روز رسول ﷺ

(۱) آنگاه که رحل شترانم بسته شد رو بآل مروان آوردم که سازنده مکرمت هستند .

(۲) [ از من پرسید ] بکدام سو روی آوری گفتم مگر جائی جز جانب حکم هست که هر گاه دو

دربان سرا پرده او گویند ابن بیض بر در است او تبسم میکند .

(۳) ندیم قیصر شدم در ملک او و مرا آبرو داد و سوار شدم بر برید و اسب پیک او .

(۴) جو فزان نام مردی است یعنی ما او را نیزه زدیم او خویشتن را از آن نجات داد .

برسبیل امتحان کعب الاحبار را گفت یا کعب (۱) ذوالجلال و الاکرام ، اِکرام دانیم ، جلال چه باشد ؟ گفت تن و جان من فدای تو باد مادر کُتُب چنان یافتیم که جلال نام بهشتی است محیط بعرش رب العزة گفت دانی تامیان آن و آن بهشت که مردمان در او باشند چندانست ؟ گفت هفتصد ساله راه است . گفت جبرئیل فرود آمد و گفت راست می گوید . معاذ جبل گفت یکروز رسول ﷺ بمردی بگذشت که نماز میکرد و میگفت یا ذوالجلال و الاکرام رسول فرمود دعایش اجابت آمد . انس مالک روایت کرد که رسول ﷺ گفت «لذُو اَبَا ذَا الْجَلَالِ» گفت پناه باین کلمه دهید . ابو سعیدالمغربی گفت مردی مقعد بود پیوسته می گفتی یا ذوالجلال و الاکرام ندانم آمد که شنیدم آوازت حاجت بگو . « فَبَايَ الْاِءِ رَبِّكَمَا تَكْتَذِرُ بَانَ » .

( يَسْتَلُّهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ ) حق تعالی در این آیه استغناء خود گفت با خلق و احتیاج ایشان با او . گفت هر که در آسمان و زمین است از فرشته و آدمی و جنی از او خواهند و از او سؤال کنند و هیچ کسی را از او گزیر نیست . عبدالله عباس گفت اهل آسمان از او آمرزش خواهند روزی نخواهند و اهل زمین روزی خواهند و مغفرت ( كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنِ ) گفت هر روز او در شأن و کاری است . مقاتل گفت آیه در جهودان آمد که گفتند خدای تعالی روز شنبه هیچ حکم نکند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت او هر روز در شأنی و کاری است . عبدالله بن مسیب روایت کرد که رسول ﷺ این آیه بر ما خواند ما گفتیم یا رسول الله آن کدام شأن و کار است ؟ گفت «يَغْفِرُ ذُنُوبًا وَيَفْرَجُ كُرْبًا وَيَرْفَعُ قَوْمًا وَيَضَعُ الْاٰخِرِينَ» گفت گناهی می آمرزد و غمی باز میبرد و گروهی را بر میدارد و گروهی را فرو می برد .

سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که اوّل چیزی که خدای تعالی آفرید لوحی بود از دُرّی سفید کنارهای او یاقوت سرخ و قلمی از نور و کتابت او از نور . خدای تعالی در شبانروزی سیصد و شصت بار (۲) بآن لوح نظر کند بآن نظرها کارها کند از مصالح خلقان

(۱) این سخن که رسول صلی الله علیه و آله از کعب الاحبار معنی جلال را پرسید غلط است چون علمای رجال و سیر اتفاق کردند که کعب پس از رحلت آنحضرت بمدینه آمد و اسلام آورد و اصلاً آنحضرت را ندیده بود .

(۲) کنایه از کثرت و استغراق همه ازمینه است والا هیچوقت چیز از نظر او مخفی نیست او یک

نظر دارد پیوسته از اول وجود هر چیز تا آخر آن بی فترت و غفلت و نظر را در صورتی متعدد و مکرر توان گفت که در میان مدت فترت و غفلتی باشد .

روزی دهد و خلق آفریند و مرگ دهد و زندگانی دهد و اعزاز کند و اذلال کند فذلک قوله « کن یوم هو فی شأن » مجاهد و عبید عمیر گفتند از شأن او آن است که اجابت خوانندگان کند و عطاء سائلان دهد و اسیران را خلاص دهد و بیماران را شفا دهد و گناهان بیمارزد و توبه تائبان پذیرد . سفیان عیینه گفت روزگار بنزدیک خدای تعالی دور روز است : مدت ایام دنیاست و روز قیامت ، شأن او در مدت ایام دنیا اختبار است بامر و نهی و احیاء و اماتت و عطاء و منع ؛ و شأن او در قیامت جزاء و حساب و ثواب و عقاب باشد . حسین بن الفضل گفت سوق المقادیر إلى المواقیت . قضاها باوقات خود میراند و گفتند شأن او آنست که هر روز سه لشکر از سه جای بر انگیزد سه جای گروهی را از اصلا بدران پدران بارحام مادران رساند و گروهی را از ارحام مادران به پشت زمین رساند و گروهی را از پشت زمین بشکم زمین رساند آنکه روز قیامت همه پیش او مجتمع شوند . ربیع بن انس گفت گروهی را بیافریند و گروهی را روزی دهد و گروهی را رعایت کند و گروهی را هدایت کند و گروهی را بمیراند . سوید بن جبلة گفت یعتق رقاباً و یفحم عقاباً و یعطی رغاباً . گردن‌ها آزاد کند و عقبها بگذراند و مرغوباتی بدهد . بعضی دیگر گفتند جمع کند و تفریق و عطا دهد و حرمان و هدایت کند و اضلال . أبو- سلیمان الدارانی گفت شأن او آن است که منافع بتومیرساند و مضار از تو بگذراند پس تو غافل مباش از طاعت آنکه از تو غافل نیست . وهم چنین در این کلام کل یوم لله إلى العبید بر جدید گفتند بعضی از امراء و زیر خود را بپرسید از این آیه اوندانست تا چه گوید گفت یا امیر مرا یک روز مهلت ده گفت دادم وزیر با خانه آمد دل تنگ در جمله غلامان غلامی داشت سیاه گفت یا مولای چرا دل تنگی . گفت تورا از آن چه ؟ و زجرش کرد . گفت یا مولای بگوی که باشد که خدای تعالی فرج این بردست من سهل کند . گفت چنین حالی است . گفت برو امیر را بگوی مرا غلامی است سیاه تفسیر این آیه میداند . وزیر برفت و بگفت . امیر گفت غلام را حاضر کنید ، غلام را حاضر کردند ، گفت یا امیر شأن خدای آن است یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و ینزل الحی من المیت و ینزل الحی من الحی و یشفی سقیماً و یسقم سلیماً و ینتلی معافی و یعافی مبتلاً و یعزّز ذلیلاً و ینذل عزیزاً و یفقر غنیاً و یغنی فقیراً ، گفت شأن او آن است که شب برد و روز آرد و روز برد و شب آرد ، و بمیراند و زنده کند ، و بیماری را شفا دهد و تن درستی را بیماری دهد . و معافی را مبتلا سازد و مبتلا را عافیت دهد ، و عزیز کند ، و ذلیل کند ، و درویشی دهد ، و توانگری دهد . امیر گفت أحسنت یا غلام . آنکه بفرمود تا جامه و زیر بیرون کنند و در غلام پوشند و غلام را بجای خواجه بنشانند



در شکم زمین چون بمیرند بیانش قوله تعالی «وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» بعضی اهل معانی گفتند عرب هر چه او را وزنی و قدری باشد آن را ثَقَل خوانند و بیضه شتر مرغ را ثَقَل خوانند که نزد ایشان نفاستی دارد و آنکه یابد بآن شادشود و قال الشاعر :

فَمَتَدَّ كَثِيرًا ثَقْلًا رَثِيدًا بَعْدَ مَا  
الْغَمَّتْ ذُكَاؤُهَا يَمِيمِنَهَا فِي كَافِرٍ (۱)

و منه قول النبي ﷺ «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي» و برای عظمت قدر ایشان را ثقل خواند و صادق ﷺ گفت برای آن ثقل خواند جن و انس را که بگناه گران بارند .

(فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ) گفت ای جماعت جنیان و انسیان اگر توانید و نگفت ان استطعتم و اگر چه خطاب بادو گروه است ردُّ إِلَى الْمَعْنَى برای آنکه هر یکی جماعتی اند و مثله قوله «فَأَذَاهُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ» و قوله «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» (أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَأَنْفُذُوا) گفت ای جن و انس اگر توانید که باطراف آسمان و زمین بیرون شوید و ازمن بجهید بکنید و بروید . و واحد الاقطار قطر و این هم برسبیل تهدید است . یعنی اگر توانید که از قبضه قدرت من بیرون شوید بروید که جز بحجت نتوانید شدن . گفتند این قول خدای تعالی روز قیامت گوید . ضحاک گفت این درد دنیا است . یعنی اگر توانید که از مرگ بگریزید بگریزید تا بشما نرسد و سلطان حجت باشد . عبدالله عباس گفت و عطاء که معنی آنست که از ملك و سلطان من بیرون نتوانید شدن ، و گفتند معنی آنست که إِلا إِلَى سُلْطَانِي كَقَوْلِهِ وَقَدْ أَحْسَنَ بِي أَيُّ إِلَهِي و قال كثير :

أَسِئْتُ بِنَا أَوْ أَحْسِنِي لَا مَلُومَةٌ  
لِدُنْيَا وَلَا مَقْلِبِيَّةٌ إِنْ تَقَلَّتِ (۲)

(فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) درخبر است که روز قیامت خلائق را جمع کنند و فرشتگان گرد ایشان در آیند آنکه حق تعالی گوید یا معشر الجن و الانس الاية و ذلك قوله (بُرِّسَلْ عَلَيْنِكُمَا سُوَاطُ مِنْ نَارٍ) گفت فرو گذارند بر شما درفشی از آتش مجاهد گفت شواظ آن درفش سبز بود کز سر آتش بتابد قال حسان بن ثابت :

(۱) بیاد آوردند تخم شتر مرغ را برهم انباشته و چیده پس از آنکه خورشید دست خود را در ساتری

فرو برده بود یعنی بعد از غروب .

(۲) باما بدی کنی یا نیکی نکوهش نبینی نزد ما و دشمن نداریم ترا هر چند باما کینه ورزی خطاب

باعزه است که نام معشوق او است .

هَجَوْهُ تَكَ فَاخْتَضَعْتَ لَهَا بَدْلًا بِقَافِيَةٍ تَأْجِجُ كَالشُّوَاطِجِ (۱)

و قال رؤبة :

أَنْ لَّهُمْ مِنْ دَفَعِينَا أَقْيَاطًا وَ نَارَ حَرْبٍ تَسْمُرُ الشُّوَاطِجَا (۲)

ضحاک گفت دودی باشد کز درفش آتش بر آید نه دود هیزم باشد ، و بیشتر مفسران گفتند درفشى باشد بی دود. ابن کثیر و ابن ابی اسحاق شیواظ خواندند بکسر شین و باقی قرءاء شُواظ بضم شین و هما لغتان مثل صُوار و صِوار ( و نَحاسٌ ) ابن کثیر و أبو عمرو خواندند بکسر سین عطفاً علی نَار. و در گَر قرءاء بر رفع خواندند عطفاً علی شُواظ. سعید جبیر گفت نحاس اینجا دود است و این روایت ابوصالح است از عبدالله عباس قال النابغة :

يُضْمِيهِ كَضَوْءِ السَّيْرِاجِ السَّلْبِيِّ ط لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ فِيهِ نَحَاسًا (۳)

أى دخاناً. و أصمعى گفت از اعرابی شنیدم که سلیط روغن سنام باشد و آن را دودی نبود مجاهد و قتاده گفتند مس گذاخته باشد خدای تعالی بفرماید تامس بگدازند و بسر ایشان فرو گذارند و این روایت عوفی است از عبدالله عباس. مقاتل گفت آن پنج جوی است از مس گذاخته از زیر غرش بیرون آید و بسر اهل دوزخ فرو می شود سه جوی بر مقدار شب سیاه میرود و دو جوی مقدار روز سپید. عبدالله مسعود گفت دردی زیت باشد. کسائی گفت آنرا بوئی باشد بغایت کریه ( فَلَا تَنْتَصِرَانِ ) انتقام نتوانند کشیدن و قوت آن ندارند .

( فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ ) گفت چون شکافته شود آسمان و درها در او پدید آید و فرشتگان با و فرود آیند بیانہ « و یوم تشقق السماء بالغمام - الاية » ( فَكَانَتْ وَرْدَةً ) گلی شود یعنی گلگون شود یعنی سرخ شود برنگ گل . قرءاء و زجاج گفتند برنگ اسب گلگون شود . يقال فرسی ورد و وردة ، و الوردة فی الاية واحد الورد . این قول عبدالله عباس است . و قتاده و ضحاک و ربیع گفتند که بلون اسب ورد شود ، در ربیع کمیتی زرد فام باشد چون زمستان پدید آید و هوای سرد براو زند کمیتی سرخ شود چون زمستان سرد شود کمیتی اشقر شود . حق تعالی گفت آسمان عند انشقاق ملوّن شود بمانند این اسب که ملوّن شود باختلاف فصول . مجاهد و أبو العالیه گفتند چون روغن شود و این روایت شبیانی است از قتاده قال : والدّهان الدّهان قیل : الدّهان جمع الدّهان

(۱) ترا هجا گفتم و تو بخواری سر فرود آوردی و قافیه آوردم که مانند زبانه آتش افروخته بود .

(۲) از دفع کردن ما آنها را تاب حرارت و آتش جنگ برای آنها پدید آمد و زبانه میکشید .

(۳) مانند روشنی چراغ روغن زیتون میدرخشید که خدادر آن دود نیافریده است .

وروغنها را ألوان مختلف باشد تشبیه کرد آسمانرا درتلوئن بتلوئن روغنها و أنواع آن . عطا گفت مراد روغن زیت است که بیک ساعت بچندان لون بگردد ، و ابن جریج گفت مراد آن است که گداخته شود چون روغن و آن آنکه بود که گرمای دوزخ باو رسد . مقاتل گفت بلون روغن صافی شود . مؤرج گفت چون گل سرخ شود . کلبی گفت چون اُدیم سرخ شود گفت این لفظ واحد است جمعه ادهنه و دهن کحمار واحمره و حمر . و تلخیص جمله اَقوال راجع است با دو وجه یکی آنکه تشبیه کرد آسمان را در رنگ یا در تلوئن بگل و روغن که هر دو بالوان مختلف باشد . و وجه دیگر آنکه بلون تشبیه کرد بگل و بگداختگی بروغن . در خبر است که شبی رسول ﷺ بجوانی رسید که نماز میکرد و این آیه میخواند و میگریست و میگفت «ویحیی من یوم تنشق فیہ السماء» وای من از آنروز که آسمان شکافته شود رسول ﷺ گفت ای جوان با نخدای که جان من بفرمان اوست که فرشتگان از گریه تو بگریستند .

( فَبِیْئُ مَیْذٍ لَّا یَسْتَلُّ عَنْ ذَنْبِهِ اِنْسٌ وَّ رَ لَاجَانٌ ) حسن و قتاده گفتند روز قیامت گناهکارانرا از گناهشان نپرسند برای آنکه خدایتعالی داند و فرشتگان که بر نوشته باشند و این روایت عوفی است از عبدالله عباس ، و روایت دیگر از او آنستکه فرشتگان ایشانرا نپرسند از گناهشان برای آنکه ایشانرا بسیما بشناسند . ابوالعالیه گفت معنی آنستکه بی گناه را از گناهکار نپرسند اگر گویند چون جمع کنید میان این آیت و آیاتیکه متضمن است سؤال را من قوله « فَوْرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ اَجْمَعِیْنَ عَمَّا كَانُوا یَعْمَلُونَ » و قوله « و قَفْوَهُمْ اَنْهُمْ مَسْئُولُونَ » و مانند این تا مناقضه زائل شود ؟ گوئیم از این چند جواب گفتند : یکی آنکه عبدالله عباس و مجاهد گفتند فرشتگان نپرسند از ایشان که گناه دارید یا نه ؟ چه ایشان بهتر داند و صحیفها بخط ایشان باشد ایشانرا از آن پرسند که چرا کردید و چرا مخالفت خدای کردید ؟ جواب دیگر آن است که هم عبدالله عباس گفت که ایشانرا سؤال راحت و کرامت نکنند سؤال تأنیف و ملامت کنند . و جواب دیگر آن است که عکرمه گفت در قیامت مواقف بسیار باشد يك موقف موقف سؤال بود آنجا بپرسند و در دگر موقف نپرسند . جواب دیگر آن است که ابوالعالیه گفت سؤال کنند ایشانرا از گناه خود و سؤال نکنند از گناه دیگر .

( فَبِیْئُ الْاَءِ رَبِّكَ مَا تَكْتَدُ بَانَ یُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیْمَاهُمْ ) گفت گناهکاران

را بشناسند بسیما و علامت و آن علامت آن باشد که سیاه روی و ازرق چشم باشند ، و سیما مقصور باشد ، و سیماء ممدود و هما العلامة ( فَبِیْئُ خذُ الْاَوْصِیِّ وَالْاَقْدَامِ ) موی پیشانی ایشان بگیرند و پایهای ایشانرا و ایشانرا بروی بردوزخ کشند آنکه ایشانرا گویند :

( هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكذَّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ) این آن دوزخ است که کافران

آنرا بدروغ میداشتند .

( يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ اِنِ ) این کافران میگردند میان این دوزخ و

میان آبی گرم تافته که گرمای او بغایت رسیده باشد . قناده گفت آبی باشد که از آنکه که خدای تعالی آسمان و زمین را آفریده باشد آنرا تافته اند ، و گفت حال ایشان از دوبرون نباشد یا در حیمیم یا در آتش افروخته یا در آبی تافته . کعب الاحبار گفت وادی از وادیهای دوزخ باشد که خون دریم اهل دوزخ درو شود این کافرانرا ببرند و بند بر نهاده در آنجا اندازند چون یکبار فرو شوند بندها و اوصال ایشان از یکدیگر جدا شوند و ایشانرا از آنجا بر آرند نیم مرده و پاره پاره گشته خدای تعالی ایشانرا دگر باره باز آفریند خلقی نو ، ایشانرا از آنجا در آتش لخشنده فکند ، داب ایشان هم چنین باشد میان این و آن میگردانندشان فذلک قوله « يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ اِنِ فَبَايَ اَلَاءِ رَبِّكَمَا تَكذَّبَانِ » (۱) اگر گویند در این آیت که رفت از ذکر دوزخ و اعلام و احوال قیامت چه نعمت است تا خدای تعالی بآن تقریر کند باجن و انس و گوید « فَبَايَ اَلَاءِ رَبِّكَمَا تَكذَّبَانِ » جواب گوئیم در او نعمتی جزیل جسیم هست دینی و آن آنستکه وعید و تهدید بد ذکر دوزخ و احوال قیامت و ذکر آن و تقریر و تذکیر آن در او لطفی بود که ایشانرا بطاعت نزدیک کند و از معصیت باز دارد و این باعث بود بر ایمان و صارف بود از کفر و این غایت نعمت باشد در دین که ایشانرا بثواب رساند و از عقاب برهاند .

( وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ) آنکه وصف ثواب اهل بهشت کرد و گفت

آنرا که از مقام خدای بترسد یعنی از آن مقام که او را باشد پیش خدای و گفتند مراد بمقام قیامت است کفوله « يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ » و گفتند مقام ربّه أي قیام ربّه علیه فی قوله « اَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ » ابراهیم و مجاهد گفتند این کسی باشد که همت کند بمعصیتی ، خدای را یاد کند و از ترس خدای آن گناه را رها کند ، و ذوالنون گفت علامت مرد خدای آن باشد که خوف خدا او را ایمن کند از همه چیزی . ابراهیم اُدھم (۲)

(۱) و شاید مراد آن باشد کدام نعمت را تکذیب میکنید که مستحق این عقاب شدید و آنکه مؤلف

گوید ظاهر ترست و اگر خدا محقّب را مقرر نفرموده بود همه واجبات مستحب میشد و مردم در مستحبات اصراری ندارند .

(۲) چنانکه گفتیم مؤلف سخنان نیکورا از مشایخ صوفیه نقل میکند و آن نفرت که پس از دوران\*



گفت سالی بحج رفتم منقطع شدم در راه شخصی سیاه منکر را دیدم از او بترسیدم او را گفتم  
 أُجْنِي أَنْتَ أَمْ إِنْسِي تُوْپِرِيْتِي يَا أَدْمِي؟ مرا گفت تو مؤمنی یا کافری گفتم مؤمنم گفت دروغ  
 میگوئی اگر مؤمن بودی جز از او نترسیدی . و در خبر است که چون امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ برفت  
 و عمرو عبود را بکشت و باز آمد یکی از صحابه گفت اَمَا خِفْتَهُ حِينَ بَارَزْتَهُ اَزَاو نترسیدی  
 چون بمبارزت او رفتی گفت «و کیف یخاف سوی الله من لم یعبد سواه طرفه عین»؟ گفت چگونه  
 ترسد از جز خدای آنکه جز خدای را عبادت نکرده باشد یك طرفه العین . سری سقطی  
 گفت دو چیزند که مفقودند و نایافت خونی مزعج و شوقی مقلق « جَنَّتَانِ » دو بهشت و دوستان  
 باشد او را . گفتند دوستان باشد یکی از یاقوت سرخ و یکی از زمرد سبز، خاکش کافور و عنبر  
 باشد و گل او از مشک اذفر باشد هر بستانی از او صد ساله راه باشد در میان هر بستانی سرائی از  
 نور باشد . محمد بن علی الترمذی گفت دو بهشت باشد او را یعنی دوستان یکی بترس او از خدای  
 و یکی بترك او شهوات را . مقاتل گفت دو بهشت باشد او را بهشت عدن و بهشت نعیم . أبو موسی  
 أشعری گفت دوستان باشد یکی از زرسابقانرا ، و یکی از سیم تابعانرا ، و در خبر است که یكروز  
 رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت اصحاب را دانید تا این بستانها چیست ؟ گفتند نه ، گفت دوستان است در  
 دوستان قرارهما لایث و فرعهما ثابت و شجرهما ثابت . أبو الدرداء گفت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این آیت  
 میخواند من گفتم یا رسول الله و إن زنی و إن سرق اگر چه زنا کند و دزدی کند گفت و إن زنی  
 و إن سرق . رغم أنف أبو الدرداء باشد .

( فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ وَ اَنَا أَفْنَانِ ) این صفت بستانهاست . عبدالله عباس  
 گفت خداوندان ألوان باشد و هو من الفنن و جمعه فنون و أفنان و منه قولهم أفنن فی حدیثه أی  
 أخذ فی فنونه و ضربه . ضحاک گفت ألوان میوهها خواست . مجاهد گفت أفنان أغصان باشد .  
 خداوند شاخها ، واحد او فنن باشد قال الشاعر « یوم علی فنن دعوت صباحی » عکرمه گفت  
 سایه درختان خواست بر زمین و دیوار . قتاده گفت خداوندان فضل و سعت و فراخی باشند ، ابن  
 کبیر گفت ذواتا اصول ، خداوندان أصلها باشند .

( فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فَبِهِمَا عِینَانِ تَجْرُ یَانِ ) گفت در این دوستان  
 دو چشمه باشد روان . عبدالله عباس گفت بالکرامه و الزیاده یعنی ایشانرا کرامت و زیاده آرند

مصفویه از متصوفه در میان خلق پدید آمد به سیاست مخالفان آنان پدید آمد و پیش از آن باین شدت نبود  
 و مساوی اعمال ایشان مانند مساوی و عیوب سایر طوایف ذکر میشد .

حسن گفت دو چشمه آب زلال باشد یکی را تسنیم گویند و یکرا سلسبیل . عطیه گفت یکی از آب باشد آبی نامتغیر یکی خمر که لذت خوردن گان باشد . و گفتند آن دو چشمه از کوهی بزیر میآید از مشك . ابوبکر و راق گفت این دو چشمه روان در بهشت آنرا باشد که او را دو چشمه روان باشد از دو چشم .

( فَبَيَّأُ الْآءِ رَبِّكَ مَا تُكَدُّ بَانَ فِيهِمَا مِنْ كَيْلٍ فَكَيْهَةً زَوْجَانِ ) در این بهشتها از هر میوه دونوع باشد . عبدالله عباس گفت در دنیا هیچ میوه نیست تلخ و شیرین الا آن در بهشت باشد تا بحفظ الا آنستکه حفظ بهشت شیرین باشد ، و گفتند مراد بزوحین که نوع میوه تر و خشك خواست و گفتند دوشکل متناسب خواست متشا کل چون دوجفت از نروماده که در دنیا باشد ، و گفتند دوجنس از میوه باشند از هر نوع یکی معروف و یکی غریب .

( فَبَيَّأُ الْآءِ رَبِّكُمْ مَا تُكَدُّ بَانَ مُتَكِينِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَّأْنَهَا مِنْ اِسْتَبْرَقٍ ) نصب متکینین بر حال باشد گفت تکیه زده باشند بر بسترها که آستر آن از دیبای سطر ثخین ثقیل باشد ، و گفتند استبرق معرب است . عبدالله مسعود و ابوهریره گفتند بطانه برای آن یاد کرد تا بدانند که چون بطانه از استبرق باشد ظاهره از چه باشد . سعید جبر را گفتند چون بطانه از استبرق باشد ظاهره از چه باشد گفت این از آن جمله است که خدای تعالی گفت « فَلَاعْلَمَ نَفْسِ مَا اُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍ » قولی دیگر آنست از او که گفت « بَطَّأْنَهَا مِنْ اِسْتَبْرَقٍ وَ ظَوَاهِرَهَا مِنْ نَوْرِ » گفت آستر از استبرق باشد و ابره (۱) از نور . فرء گفت مراد بطانه ظاهره است . مؤرّج گفت لغت قبط است و معنی آنستکه بطانه ظاهره باشد و ظاهره بطانه برای آنکه دوروی بود بطانه کمتر از ظاهره نبود تا بر هر روی که خواهند باز افکنند . فرء گفت عرب گویند هذا بطن السماء وهذا ظهر السماء و این قول بخلاف ظاهر کلام عرب است و أقوال أول بهتر است و اولیتر ( وَجَنَّا الْجَذْنَمَيْنِ دَانَ ) گفت و میوه های این بستانها نزدیک باشد قریب المتناول تا بر پای ایستاده و نشسته و خفته بتوانند گرفتن و الجنا الثمر يقال جنيته و أجنيته اذا أقطفته قال بعض العرب :

'هَذَا جَنَائِي وَ خِيَارُهُ فِيهِ إِذْ كَلْتُ جَانِي يَدُهُ إِلَيَّ فِيهِ (۲)

(۱) ابره ترجمه الظهاره است یعنی رویه جامه در مقابل آستر .

(۲) ضرب المثل معروفی است در قصه زباء و جذیمه گویند چند تن دنبان می چیدند و آنکه نیک بود میخوردند و یکی از آنها هیچ از آن نمیخورد چون نزد خواجه خویش آمدند آن یکی گفت این چیده من است و برگزیده آن در آن هست اما هرچیننده غیر من دستش بدهنش بود و میخورد ،

درخبر است که بنده مؤمن برسریر خفته باشد و از بالای او درختان میوه بر او سایه گسترده چون او را آرزو آید میوه‌ای از آن شاخ مرفرود آرد تا او بدست خود تناول کند و دست کس بدان نرسیده باشد .

(فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فَبِئْسَ مَا كَانُ الْقَصْرَاتُ الْطَّرْفِ) گفت در آن بهشتها زنانی باشند کوتاه نظر دیده و چشم برهم نهاده و گفتند «قاصرات الطرف» یعنی چشم خود قصر کنند بر شوهران خود در دیگر کس ننگرند . ابن زید گفت شوهر خود را گویند بعزت خدای که من در همه بهشت از تو نکوتر هیچ نمی بینم سپاس آنخدای را که تو را به من داد و مرا بتو .

(لَمْ يَطْمِئِنُّنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ و لا جان) گفت دست بایشان دراز نکرده باشند هیچ پری و آدمی ، و گفتند این کنایت است از جماع و مقاربه یعنی کسرا بایشان خلوت نبوده باشد بل بمر خود باشند ، و گفتند مراد آنست که افتضاض نکرده باشند ایشانرا و بکارت نبرده باشند و خون آلوده نکرده چه اصل او از خون است و منه الطامث للحایض ، و گفتند مراد لمس است یعنی دست هیچکس بایشان نرسیده باشد و قول اول در عربیت ظاهر تر است . و منه قوله وَلَا يَمَسُّهُنَّ «ایما امرأة ماتت بجمع (۱) لم تطمئ دخلت الجنة» گفت هرزنی که او بامهر پیش خدای شود دوشیزگی نابرده بهشت شود و قال الشاعر:

دُفِعْنَ إِلَيَّ لَمْ يُطْمِئَنَّ قَبْلِي فَهِنَّ أَصْحَابُ مِنْ بَيْضِ النِّعَامِ (۲)

سهل بن عبدالله گفت هر که در دنیا چشم نگاهدارد از محرّمات در آخرت عوض دهند او را از قاصرات اما قوله «ولا جان» قول درست آنست که برای مبالغه گفت چنانکه یکی از ما گوید هیچ جنّی و انسی را راه نیست در آنجا و هیچ مرغ اینجا نتواند پریدن و مانند این . و ارطاة بن منذر گفت ضمرة بن حبيب را پرسیدم که جنّیانرا ثواب باشد؟ گفت آری و این آیت

(۱) جمع بضم جیم را مؤلف ترجمه کرده است (بامهر) و همان معنی دوشیزه دارد یعنی هر دختری که ناکام از دنیا رود و به آرزوی خود از شوهر و فرزند نرسد به بهشت رود و این گونه استحقاق ناکامان را متکلمین ما عوض گویند مانند آنکه در عمر خویش بسیار بیماری کشد و بناحق ستم بیند یا فقیر باشد و دیگر ناکامیها موجب عوضی است بر خداوند چون او عادل است و هر نعمتی که از کسی بازگیرد بازای آن نعمتی دیگر دهد و مقصود مدح شوهر نکردن نیست .

(۲) دخترانی را نزد منرها کردند که پیش از من کسی بدانها دست نیافته بودند و از تخم شتر مرغ درست تر بودند .

بخواند و آنکه زنان جنّی مردان جنّی را باشند و زنان انسی مردان انسی را . مجاهد گفت چون مردی مجامعت کند و نام خدای نبرد جنّی بیاید و خویشرا براحلیل او پیچد و با او مجامعت کند و این ضعیف ترین اقوال است . آنکه وصف کرد این حوران را گفت :

پنداری که این زنان یاقوت و مرجانند . قتاده گفت ایشانرا صفای یاقوت باشد در بیاض مرجان (۱). و گفتند مراد آن است که سرخ و سفید باشند چون یاقوت و مرجان . عبدالله مسعود روایت کرد از رسول ﷺ که گفت زنان بهشت یکی از ایشان هفتاد حله ملون دارد و در زیر آن هفتاد حله مغز دراستخوانشان بتوان دید برای آنکه خدای تعالی میگوید « کأنهنّ الیاقوت والمرجان » و یاقوت جوهری است که اگر چه کثافتی دارد چون رشته در او کنند از برون او بتوان دید .

( هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ) گفت جزاء و پاداش احسان چه باشد الا احسان و نکوئی ، صورت استفهام است و مراد جحد ، و معنی آنکه ما جزاء الاحسان إِلَّا الاحسان جزاء احسان جز احسان نباشد گفتند هل در کلام عرب بر چهار وجه آمد یکی بمعنی قد نحو قوله تعالی « هل أتیک حدیث الغاشیة » و « هل أتیک نبؤ النّصم » و « هل أتیک حدیث ضیف » دوم بمعنی استفهام است چنانکه گوید « فهل وجدتم ما وعد ربکم حقاً » سوم بمعنی امر نحو قوله تعالی « فهل أنتم منتهون » ای انتھوا چهارم بمعنی نفی چنانکه در این آیت هست و فی قوله « فهل علی الرّسل الاّ البلاغ المبین » ای ما علی الرّسل . انس مالک روایت کرد که رسول ﷺ این آیت بخواند . آنکه گفت دانید تا خدای چه میگوید ؟ گفتند خدا و رسولش عالمترند گفت میگوید جزاء آنکه بر او نعمت کرده باشم بتوحید چیست إِلَّا بهشت . و عبدالله مسعود و عبدالله عمر گفتند که رسول ﷺ گفت معنی آیه آن است که هر کس که بر او نعمت کرده باشم بتوحید و معرفت فردای قیامت جای او در حظیره قدس باشد در بهشت من بر نعمت من . عبدالله عباس گفت یعنی جزاء آنکه بگوید لا إله الاّ الله هیچ نیست الاّ بهشت . حسن گفت جزاء مطیعان دردنیا هیچ نیست مگر کرامت آخرت . صادق ﷺ گفت جزاء آنکه درازل باو احسان کرده باشم آن است که درابد برو نگه دارم . محمد بن الحنفیة گفت این جزاء شامل است برّرا و فاجررا ، برّرا در آخرت باشد و فاجررا در دنیا .

( وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ) گفت بیرون آن دو بهشت دو بهشت دیگر باشد ، در معنی دون خلاف کردند . عبدالله عباس گفت مراد آن است که زیر آن در درج (۲) . ابن زید گفت من دونهما

(۱) مراد از مرجان لؤلؤ است یعنی مروارید . (۲) یعنی در مرتبه پست تر .

في الفضل یعنی کم از آن باشد. ابن جریر گفت چهار بستان است دوبهشت سابقان مقر بان راست که دراو از هر میوه دولون باشد و دوبستان دیگر أصحاب الیمین و تابعانرا که دراو میوه و آنار و خرما باشد ، فضل بن یحیی گفت به « دون » غیر خواست یعنی جز آن دو دیگر باشد . کسائی گفت امامها در پیش آن دوبستان دیگر باشد قال الشاعر :

« يَرِي قَائِمٌ مِنْ دُونِهَا مَا وَرَائِهَا (۱) »

وقال آخر :

وَفَلَاةٍ مِنْ دُونِهَا تَحْسِرُ السَّفْرُ ————— رُ وَمِيلٌ يُفَضُّ إِلَى أَمِينِ (۲)

وضحاك گفت دوم فزون اول باشد در منزلت چه اول از زروسیم باشد ، و دوم از

یاقوت و زمر د .

( مدها متان ) یعنی از بسیاری آب که خورده باشد سبزی سیر شده باشد چنانکه باسیاهی زند و کشت و گیاه چون سیراب باشد این رنگ دارد يقال ادّهام الزرع ادهیماً ما فهو مدهام و الجنة مدهامة والجنان مدهامتان ومثله في المعنى قول ذی الرّمه « كسا الاکم منها قصة حلة حبشية » گیاه آن پشته را حبش خواند از این معنی و گفتند : « مدها متان » ملتفتان . درختان او درهم شده .

( فیهما عینان نضاختان ) گفت دراو دو چشمه باشد که آب از ایشان بر میجوشد و میزاید ای فوارتان . حسن و عطاء گفتند از زمین بر میجوشد و آنکه روان میشود . عبدالله عباس گفت بر میدمد بخیر و برکت بر اهل بهشت . عبدالله مسعود گفت بجای آب از این چشمها مشک و کافور بر میجوشد و میزاید ، و نضح و نضح و رش و رش متقاربنند جز آن است که رش کم باشد پس رشح آنکه نضح آنکه نضح قال الشاعر :

« مِنْ كُلِّ نَضَاخَةٍ الذِّفْرَى إِذَا عَرَ قَتْ » (۳)

( فیهما فاکهة و نخل و رمان ) گفت دراو میوه باشد و خرما و نار و خرما و نار از جمله میوه باشد ولیکن آنرا تخصیص کرد برای تفضیل چنانکه « و ملئکنه ورسله و جبریل و میکال » کقوله « حافظوا علی الصلوة و الصلاة الوسطی » و کقوله « واذ أخذنا من النبین میثاقهم

(۱) این بیت در سوره قمر گذشت.

(۲) بیابانی که پیش از آن کاروانان مانده میشوند و یک میل آن در حقیقت چند میل است .

(۳) ذفری پشت گوش است و شتر چون شتاب رود پشت گوش بسیار عرق میکند و این بیت از

مملقات است در وصف شتر خود گوید که عرق از پشت گوش میریخت .

ومنك ومن نوح « درخبر است که درختان بهشت را از اصل ساق تا بسرشاخ میوه متصل باشد و میوه های آن مانند سبویها باشد هر که بچینند بجای آن دیگری پدید آید و خوشهای انگورش دوازده گز باشد بطول . وجویهای آن درشکاف نباشد بل بر روی زمین می رود . و درخبری دیگر آمد که نخل بهشت را عروقتش از سیم باشد و شاخش از زر (۱) و بر گهای او حلها باشد و میوه او از انواع در\* و جواهر باشد بطعم از انگبین شیرین تر و نرم تر از زبده ، در او هیچ استخوان نباشد . ابوسعید خدری روایت کرد از رسول ﷺ که گفت که شب معراج که مرا بر آسمان بردند درختان نار دیدم بر او هر ناری چند پوست شتری مقبب و مرغان او چون شتران بختی کنیز کی را دیدم گفتم که تو که رائی؟ گفت زید حارثه را زید را بشارت دادم بآن و در بهشت چیزها دیدم که چشمها دیده نیست و گوشها شنیده نیست و بر خواطر هیچ آدمی گذشته نیست .

(فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ خَيْرَاتٌ حَسَنَةٌ) کسائی گفت خدای تعالی دو بهشت بگفت و دو دیگر گفت آنکه جمع کرد هر چهار را و گفت در آن بهشتها زنانی باشند خیرات و همی جمع خیره . جمله قرءاء بتخفیف خواندند أبو رجاء العطاردی در شاذ\* خیرات خواند بتشدید یاء و آن دولفت است مثل سبَد و سید و همین و همین و لین و لین . ام سلمه رضی الله عنها گفت رسول ﷺ را پرسیدم که خیرات حسان چه باشد؟ گفت خیرات الاخلاق حسان الوجوه نکوخوی نکوروی باشند . حسن گفت ای فاضلات . إسماعیل بن أبی خالد گفت عذاری دوشیزگان . جریر بن عبدالله گفت مختارات گزیدگان باشند . مفسران گفتند در تفسیر خیرات: لسن بذربات ولاذفرات ولابخرات ولامتطلعات ولامتسوفات ولا متسلطات ولا طماخات ولاطوافات فی الطرق پلید زبان نباشند ، ناخوش بوی نباشند ، گنده دهن نباشند و سربدر برون کننده نباشند ، و سلیطه نباشند ، و متکبر نباشند ، و گردنده نباشند . درخبر است که زنان بهشت دست در دست نهند و بغناء گویند باوازی که خلایق مثل آن نشنیده باشند نحن الراضیات فلانسخط ابدأ ونحن المقیمات فلانظعن ابدأ ونحن خیرات حسان خلقنا لازواج کرام ماخسودانیم که خشم نگیریم هر گز و مقیمانیم گز اینجا نبرویم هر گز و ما زنان آراسته ایم

(۱) نبات و حیوان بهشتی از ترکیب مزاج و عناصر پدید نمی آید، مانند دنیا نیست که جماد محض مانند سیم وزر و جواهر حیات نمی پذیرد زندگی در آنجا مانند نفوس ناطقه معلول علت فاعله فوقانی است نه ناشی از ترکیب عناصر و مانند نور خورشید است که بر دیوار می تابد نه مانند نور چراغ از فتیله که بسوختن آن نور زائل شود .

بخصال و جمال ما را برای مردمانی کریم نهاده اند . روایت است که چون حوران بهشت این گویند زنان مؤمنات گویند نحن المصلیات وما صلیتین<sup>۱</sup> و نحن الصائمات و ما صمتن<sup>۲</sup> و نحن المتصدقات و ما تصدقن<sup>۳</sup> و نحن المتوضیات و ما توضیتن<sup>۴</sup> ما نماز کنند گانیم و شما نکردید و ما روزه دارانیم و شما نداشتید و ما صدقه دهند گانیم و شما ندادید و ما وضوء و طهارت نماز کردیم و شما نکردید . عایشه گفت والله که غلبه اینانرا بود .

( حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ) حق تعالی وصف کرد آن زنانرا گفت حورند و آن جمع حوراء و أحور باشد و تفسیر او برفت « مقصورات » محبوسات مستورات فی الحجال باز داشته پوشیده یقال : امرأة قصيرة و قصورة و مقصورة إذا كانت مخدرة مستورة لا تخرج قال الشاعر :

وَ أَنْتِ الَّتِي حَبَبْتِ كُلَّ قَصِيرَةٍ إِلَىٰ وَمَا تَدْرِي بِذَلِكَ النَّقْصَائِرُ  
عَنْبَتٌ قَصَبَاتِ الْحِجَالِ وَ لَمْ أُرِدْ قِصَارَ الْخَطِيءِ شَرُّ النِّسَاءِ الْبَخَائِرُ (۱)

مجاهد گفت مقصور باشند بر شوهران خود چشم بکس دیگر نکنند . انس مالک روایت کرد که رسول ﷺ گفت که اگر یکی از حوریان بهشت خیو در زمین فکند یا در دریا، دریای شور خوش گردد از خوشی آب دهان او . « الخيام » جمع خیمه . عبدالله مسعود گفت هر زنی را خیمه‌ای باشد طولش شصت میل . در خبر است که رسول ﷺ گفت در بهشت خیمه‌ها باشد از زر سفید بیک پاره طول او در هوا شصت گز در هر زاویه از آن خیمه مؤمن را جفتی باشد که او را دیگر کس نبیند . عبدالله عباس گفت، در این آیت « حور مقصورات فی الخيام » هر خیمه‌ای از یک پاره لؤلؤ باشد چهار فرسنگ در چهار فرسنگ او را چهار هزار مصراع باشد . انس مالک روایت کرد که رسول ﷺ گفت که شب معراج که مرا با آسمان بردند در بهشت جویها دیدم بر کنارهای او خیمه‌ها زده از مرجان از آنجا آواز بیرون می‌آمد که السلام عليك یا رسول الله من گفتم یا جبرئیل اینان که اند ؟ گفت کنیزکان اند از حورالعین . دستوری خواستند از خدای تعالی تا بر تو سلام کنند خدای دستوری داد ایشانرا و گفت میگفتند نحن خالدات فلانموت أبدأ ، و نحن الناعمات فلانبؤس أبدأ أزواج رجال کرام حور مقصورات فی الخيام گفت ما همیشه زند گانیم که نیمه‌یریم هر گز ، و ما ناعمانیم که بسختی نرسیم هر گز ، زنان

(۱) تومی که بکوتاهی خود همه کوتاهان را که مانند تواند نزد من محبوب گردانیدی و کوتاهان اینرا نمیدانند . مقصود من آن زنهاستند که نظرشان کوتاه و پرده پوشیده اند نه آنها که گام کوتاه دارند چون بدترین زنان فربه و کوتاه آنان است .

مردمان کریمیم . « حور مقصورات فی الخیام » حوریان درخیمه ها بازداشته .  
 ( لَمْ يَطْمِئِنُّنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌ ) عامه قرآء بکسر میم خواندند و أبو حیان  
 الشامی و طلحة بن مصرف درشاذ بضم خواندند ، و کسائی یکی مکسور خواند و یکی مضموم .  
 أبو اسحق گفت در قفای أصحاب أمير المؤمنین عليه السلام نماز کردم از ایشان شنیدم که « لم يطمئن »  
 خواندند بضم میم ، و از أصحاب عبدالله مسعود شنیدم بکسر میم . و کسائی برای آن یکی بضم  
 خواند و یکی بکسر تا از این دو روایت بیرون نشده باشد و هما لغتان .

( مُتَكَيِّئِينَ عَلَى رَافِرٍ خَضِرٍ ) گفت تکیه زده باشند بر رفر رف سبز . سعید جیبیر  
 گفت رفر مرغزارهای بهشت باشد پر گیاه سبز و تازه و یکی را رفره گویند و رفار جمع  
 رفر باشد و هو جمع الجمع . عبدالله عباس گفت بساطها باشد . قتاده و ضحاک گفتند مجالس  
 باشد و نشستگاههای از نهالها و متکاها و پیشگاهها . ابن کيسان گفت بالشها باشد ، أبو عبیده گفت  
 حاشیه جامه را رفر خوانند . بعضی دیگر گفتند عرب هر جامه پهن را رفر خوانند قال  
 ابن مقبل :

وَ إِنَّا لَنَزَالُونَ نَغْشَى بِغَالَتِنَا سَوَاقِطٍ مِنْ أَصْنَافِ رَيْطٍ وَ رَافِرٍ (۱)  
 ( وَ عَبْقَرِيٌّ حَسَانٍ فَبِيَّائِي الْأَعْرَابِ كَمَا تَكْتَدُ بَانَ ) زیلوها و وطنسها باشد سطر  
 ثخین یکی را عبقریه خوانند و عبقری جمع است لدلالة قوله « حسان » فی صفته و گفتند عرب  
 انواع بساط را عبقری خوانند . قتاده گفت زیلوی مرتفع باشد . مجاهد گفت از دیبا باشد  
 أبو العالیه گفت مخمل باشد . حسن گفت درانیک باشد واحدها درنوك و آن نخ باشد . قتیبی  
 گفت هر جامه منقش از هر نوع که باشد عرب آنرا عبقری خوانند . أبو عبیده گفت منسوب  
 است باعقر و آن زمینی است که آنجا دیبایهای فاخر گراندایه بافند قال ذوالرئمة :

حَتَّى كَانَتْ رِيَاهُ النَّغْفِ النَّبَسَا مِنْ وَ شَى عَبْقَرٍ تَجْلِيلٌ وَ تَبْجِيلٌ (۲)

و گفتند عبقری زمینی است که در او جنیان باشند قال الشاعر :

بِخَيْلٍ عَلَيْهَا جَنَّةٌ عَبْقَرِيَّةٌ جَدُّ يَرُونَ يَوْمًا أَنْ يَنَالُوا فَيَسْتَمَلُّوْا (۳)

قطرب گفت این منسوب نیست ولیکن بمنزله قولك كرسى و كراسى و بختى و بختاتى

(۱) ما چون فرود آیم استران خود را از پارهای اقسام جامهها پیوشانیم .

(۲) باغهای قف را از جامه نگارین عبقری پوشیده اند .

(۳) سوارانی باسپهرهای عبقری که سزاوارند روزی برسند و غالب کردند .



خلیل گفت هر چیزی جلیل نبیل بنزدیک عرب عبقری باشد از مردان و جامها و جز آن و منه الحدیث فی عمر فلم أر عبقریا یفری فریه (۱). عاصم الجحدری روایت کرد عن ابی بکر که او گفت شنیدم از رسول خدا ﷺ که میخواند «متکئین علی رفارف خضر وعباقری حسان» «فبای آلاء ربکما تکذبان».

(تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) باقی است نام خدای تود ذوالجلال شامیان خواندند بواو صفة الاسم و باقی قرآء ذی الجلال صفة الرب تعالی و این قراءت دلیل میکند که اسم نه مسمی است برای آنکه اضافت کرد بارب و اگر نام خدا بودی اضافه الشيء إلى نفسه بودی و این درست نیاید. و چون وجه جز خدای نیست بل وجه الله ذات الله باشد صفت او بذو کرد و جز این نخوانند «و یبقی وجه ربك ذوالجلال والا کرام» صفة للوجه لأن وجهه هو تعالی و لیس اسم هه گو گفت متعالی است، و باقی نام خدای تو که خداوند بزرگواری و گرامی کردن بندگان. اگر گویند این تکرار چه معنی دارد در اینسوره در چندین جایگاه بقوله «فبای آلاء ربکما تکذبان» گوئیم از این چند جواب گفتند یکی آنکه فرآء گفت تکرار در این و أمثال این برای تأکید باشد چنانکه مجیب گوید بلی بلی ممنوع گوید لا لا و انشد:

وَ كَايْنٍ وَ كَسَمٍ عِنْدِي لَهُمْ مِنْ صَنِيعَةٍ اِبَادِي بَثُوها عَلَيَّ وَ اَوْجِبُوا (۲)  
و انشد أيضاً:

«كَمٍ نِعْمَةٍ كَانَتْ لَكُمْ كَمٍ وَ كَمٍ»

وقال آخر:

نَعِيَ الْفُرَابُ بَيْنَ لِبْنِي غَدْوَةً كَسَمٍ كَسَمٍ وَ كَمٍ بِفِرَاقِ لِبْنِي يَنْعِقُ (۳)  
وقال آخر:

أَرَدْتُ لِنَفْسِي بَعْضَ الْأُمُورِ فَأَوْلَى لِنَفْسِي أَوْلَى لَهَا (۴)

(۱) ندیدم مردی داهیه که مانند عمر کابر باشد و امروز کلمه عبقری را برای ترجمه ذنی انتخاب کرده اند.

(۲) چه بسیار است از ایشان نعمت و احسان نزد من که بر من فراوان ریختند و شکر آنرا بر من واجب ساختند.

(۳) لبنی نام ذنی است گوید کلاغ خبر داد بجدائی لبنی فردا صبح و چه قدر بفراق لبنی بانگ میزند.

(۴) بعض امور برای خود خواستم که برای من بهتر بود و بهتر بود.

و جواب دیگر از این آن است که تکرار برای اختلاف فوائد است و چون تقریر بنعمتهای مختلف کرد عند ذکر هر نعمتی تکرار تقریر کرد و غرض از تکریر تقریر است و تذکیر و تقریر و توییح چنانکه یکی از ما گوید ألم أحسن إليك بأن أعطيتك . ألم أحسن إليك بأن خلصتك . ألم أحسن إليك بأن رفعتك . ألم أحسن إليك بأن خلعت عليك . و عند ذکر هر نعمتی باز گوید ألم أحسن إليك؟ نه با تو إحسان کردم بفلان چیز و فلان چیز؟ و این در کلام عرب و عجم و اشعار ایشان بسیار است قال مهلهل بن ربیعة یرثی أخاه کلیباً :

عَلَى أَنْ لَيْسَ عَدْلًا مِنْ كَلَيْبٍ إِذَا طُرِدَ الْيَتِيمَ عَنِ النَّجْزُورِ  
عَلَى أَنْ لَيْسَ عَدْلًا مِنْ كَلَيْبٍ إِذَا خَرَجَتْ مَخْبِئَةُ الْخُدُورِ  
عَلَى أَنْ لَيْسَ عَدْلًا مِنْ كَلَيْبٍ إِذَا مَا خَافَ جَارُ الْمُسْتَجِيرِ (۱)

وقالت لیلی الاخيلية یرثی توبة بن الحمير:

لِنِعْمِ النَّفْتَى يَا تَوْبَ كُنْتَ إِذَا التَّقَتْ  
و نِعْمِ النَّفْتَى يَا تَوْبَ كُنْتَ وَ لَمْ تَكُنْ  
و نِعْمِ النَّفْتَى يَا تَوْبَ كُنْتَ لِخَائِفِ  
و نِعْمِ النَّفْتَى يَا تَوْبَ جَاراً وَ صَاحِباً  
لَعَمْرِي لَأَنْتَ النَّمْرُ أُنْكِي لِفَقْدِهِ  
صُدُورُ الْأَعَالِي وَ اسْتِشَالُ الْأَسَافِلِ (۲)  
لِتُسَبِّقَ يَوْمًا كُنْتَ مِنْهُ تَحَاوُلِ (۳)  
أَتَاكَ لَكْنِي يُعْزِمِي وَ نِعْمِ الْمُجَامِلِ (۴)  
وَ نِعْمِ النَّفْتَى يَا تَوْبَ حِينَ تَنَاضِلِ (۵)  
بِعِدَّةٍ وَ لَوْلَا مَتَّ عَلَيْنِهِ النُّعُؤَانُ (۶)

(۱) هیچکس برابر کلیب نیست آن وقت که کودک بی پدر را از گوشت جزور برانند . هیچکس برابر

کلیب نیست آنگاه که زن پرده نشین را از پرده بیرون کشند . هیچکس برابر کلیب نیست آنگاه که هر کس پناه بکسی ببرد باز ترسان باشد یعنی در یاری درماندان کسی مانند کلیب نیست .

(۲) نیک مردی بودی توای توبه چون در آن روزی که تو آهنگ کاری میکردی کسی زودتر از

تو نکرده بود .

(۳) نیک مردی بودی توای توبه در آن هنگام که سینه نیزها با یکدیگر میزدند و پائین آنها

بالا میآمد .

(۴) نیک مردی بودی توای توبه برای آنکه از ترس نزد تو میآمد تا پناهش دهی و بسیاری نیکی

میکردی با او .

(۵) نیک مردی بودی توای توبه پناه و یار بودی و نیک مردی آنگاه که رزم میکردی .

(۶) بجان خودم سوگند که تو مرد بودی برای نبودن تو گریه میکنم برآستی هر چند مرا

ملامت کنند .

لَعَمْرِي لَأَنْتَ النَّمْرَةُ أَبْكَى لِفَقْدِهِ      وَ لَوْلَا مَا فِيهِ نَاقِصُ الرَّايِ جَاهِلٌ (۱)  
لَعَمْرِي لَأَنْتَ النَّمْرَةُ أَبْكَى لِفَقْدِهِ      إِذَا كَثُرَتْ بِالْمُلْتَجِمِينَ السَّبَابِلُ (۲)  
أَبَى لَكَ ذَمُّ النَّاسِ يَا تَوْبَ كَلَّمَا      ذُكِرَتْ أُمُورٌ مُحْكَمَاتٌ كَوَامِلُ (۳)  
أَبَى لَكَ ذَمُّ النَّاسِ يَا تَوْبَ كَلَّمَا      ذُكِرَتْ سَمَاحٌ حِينَ يَأْوِي الْأَرَامِلُ (۴)  
فَلَا يُبْعِدُنكَ اللَّهُ يَا تَوْبَ إِنَّمَا      لَقَبْتِ حَمَامَ النَّمُوتِ وَالنَّمُوتِ خَاتِلُ (۵)  
فَلَا يُبْعِدُنكَ اللَّهُ يَا تَوْبَ إِنَّمَا      كُنْذَاكَ النَّمَنِيَا عَاجِلَاتٌ وَأَجَلُ (۶)  
فَلَا يُبْعِدُنكَ اللَّهُ يَا تَوْبَ إِنَّمَا      سَقَمْتُكَ النُّعُوَادِي النَّمُدِ جَنَاتِ النُّهُوَاطِلُ (۷)  
چنانکه بنی در این آیات تکراری بتکراری میرود برای اختلاف احوال و معانی که گفته شد و قال الحارث بن عباد :

قَرِيبًا مَرَّ بَطِّ النِّعَامَةِ مِنِّي      لَقِحْتِ حَرْبٌ وَائِلٌ عَنِ حِيَالِ (۸)  
آنکه تکرار کرد این مصراع را که «قربا مر ببط النعمامة مني لقتت حرب وائل عن حیال» در چند بیت ها و  
قالت ابنة النعمان ترثي زوجها مالكا :

وَ حَدَّثَنِي أَصْحَابُهُ أَنْ مَالِكًا      ضُرُوبٌ بِنَصْلِ السَّيْفِ غَيْرَ نَكْوَلِ  
وَ حَدَّثَنِي أَصْحَابُهُ أَنْ مَالِكًا      أَقَامَ وَ نَادَى صَاحِبَهُ بِرَحِيلِ  
وَ حَدَّثَنِي أَصْحَابُهُ أَنْ مَالِكًا      جَوَادٌ بِهَا فِي الرَّحْلِ غَيْرُ بَخِيلِ

(۱) بجان خودم سوگند که تو مردی بودی برای نبودن تو گریه میکنم . هر چند مرد کوتاه اندیشه نادان مرا سرزنش کند .

(۲) بجان خودم سوگند که تو مردی بودی برای نبودن تو گریه میکنم در آن هنگام که سواران لکام زده از بیم دچار تشویش شوند .

(۳) مانع مذمت مردم است از تو هر گاه نام تو برده شود کارهای درست کامل تو .

(۴) مانع مذمت مردم است از تو هر گاه نام تو برده شود بخشندگی تو آنگاه که بیوه زنان به پناه تو آیند .

(۵) خداوند ترا دور نگرداند ای توبه مرگه ترا دریافت و مرگه بنا گهان فرو گیرد

(۶) خداوند ترا دور نگرداند ای توبه که مرگه گاه شتاب آید و گاه تاخیر کند

(۷) خداوند ترا دور نگرداند ای توبه آبرهای بامدادانبوه و پر باران ترا سیراب کند

(۸) نعمانه نام اسبی است و حیال بمعنی آبتن نبودن است گوید اسب مرا نزدیک من آورد که جنگ

وائل پس از آنکه بی بار نبود آبتن شد .

وَ حَدَّثَنِي أَصْحَابُهُ أَنْ مَالِكًا خَفِيفٌ عَلَيَّ الْحَدِيثَانِ غَيْرُ ثَقِيلٍ  
 وَ حَدَّثَنِي أَصْحَابُهُ أَنْ مَالِكًا جَزُومٌ كَمَا ضَى الشُّفْرَتَيْنِ صَقِيلٍ (۱)  
 ومانند این آیات بسیار است و این برای آن آوردم تا شبهه ملحدان و طاعتان زائل شود  
 و معلوم گردد که امثال این در اشعار ایشان بسیار است .

### پایان مجلد دهم

---

(۱) اصحاب مالک خبر دادند بمن که او بایستاد بر مردم خود بانگ زد که بار بندگان و مراخبر  
 دادند که او هر چه داشت بخشید و بخیلی نمود و خبر دادند که مالک در حوادث روزگار چابک بود و سنگین  
 نمی نشست و گفتند که مانند شمشیر دودم و جلا داده بر نده بود .  
 در وقایع ایام عرب و جنگ های ایشان آمده است که کلب بن ربه را از سادات و بزرگان  
 عشایر کشتند میان قبایل قاتل و مقتول چهل سال جنگ بود و حماسه های هر دو طرف و مرانی آنان  
 در کتب ادب بسیار است و آنرا حرب البسوس گویند و اشعار برادر وی مهلهل در مرثیه برادرش  
 مشهور است .

## فهرست مندرجات

### صفحه موضوع

- ۸۶- قوله «نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحياة الدنيا»  
و خبر دادن جبرئیل از سر دل رسول اکرم (ص)،  
۹۲- قوله «وسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا-  
الايه» .  
۹۹- قوله «الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا  
المتقين» و تفسیر آن .  
۱۰۱- روایت عکرمه از رسول خدا (ص) راجع به  
کمترین درجه بهشت.  
۱۰۴- رد کردن رسول (ص) قول و مذهب کافران  
را از اثبات فرزند در باره خداوند متعال .

### سورة الدخان

- ۱۰۷- عدد آیات و ثواب قرائت آن .  
۱۱۱- قوله «انا انزلناه في ليلة مباركة» و تفسیر آن .  
۱۱۴- قوله «يوم تأتي السماء بدخان مبين» .  
۱۱۷- قوله «فما بكت عليهم السماء والارض» و  
تأویل گریه آسمان .  
۱۲۲- قوله «ان شجرة الزقوم طعام الاثيم» .  
۱۲۴- قوله «لا يذوقون فيها الموت» و کشتن مرگ  
بصورت کوسفند .

### سورة الجاثية

- ۱۲۵- عدد آیات و ثواب قرائت آن .  
۱۲۹ قوله «ويل لكل افاك اثم» .  
۱۳۲- قوله «أفرأيت من اتخذ الهه هواه» و تفسیر  
آن .  
۱۳۶- قوله «و قالوا ما هي الا حياتنا الدنيا» و  
أقوالی در معنی آن .  
۱۴۲- پاورقی شماره (۲) راجع به قائل بودن  
جماعتی بتأثیر طبیعت .  
۱۴۳- قوله «وترى كل امة جاثية» و معنی جاثیه .

### صفحه موضوع

### سورة فصلت

- ۲ عدد آیات و ثواب قرائت آن  
۵ قوله تعالى «حم تنزيل من الرحمن الرحيم» .  
۶ راجع به دشراکانی که زکاة نمیدهند و ایمان  
بقیامت ندارند .  
۱۰ قوله «ففضيهن سبع سموات في يومين» و پاورقی  
مفید .  
۱۲ گفتار عتبه بن ربیعہ با پیغمبر اکرم (ص) .  
۲۰ قوله «قال الذين كفروا لا نسمع هذا القرآن» .  
۲۱- قوله «ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا» و  
اقوال مفسران .

- ۲۸- قوله «ولو جعلناه قرآناً أعجمياً» و قرائت  
قراء .  
۳۱- قوله «سنريهم آياتنا في الافاق» و قول مفسرین  
در آفاق .

### سورة الشورى

- ۳۵- عدد آیات و ثواب قرائت آن  
۳۸- قوله «حم عسق» و اختلاف مفسرین در آیه .  
۴۶- قوله «الله لطيف بعباده» و گفتار مفسرین راجع  
به لطيف .  
۵۳- قوله «قل لا أسئلكم عليه أجرأ الا المودة في  
القربي» و سبب نزول آیه .  
۵۸- قوله «وهو الذي يقبل التوبة عن عباده» و بیان  
حقیقت توبه .

### سورة الزخرف

- ۷۱- عدد آیات و ثواب قرائت آن .  
۷۳- قوله «انا جعلناه قرآناً عربياً» .  
۷۹- روایت ابو موسی اشعری راجع به منبر پیغمبر  
اکرم (ص) درباره حریر و زر .

| صفحة                | موضوع  |
|---------------------|--|
| ٢٠٣-                | قوله «لننفر لك الله» الآية، وأقوال مفسرين.   |
| ٢٠٩-                | قوله «سيقول المخلفون» و بمكة رقتن<br>بينمبر (ص) درعام الحديبيه .                                       |
| ٢١٢-                | قوله «لقد رضى الله عن المؤمنين اذ يبايعونك»<br>وموضوع بيعة الرضوان يا بيعة الشجرة .                    |
| ٢١٤-                | قسمتى از قصه فتح خيبر .  |
| ٢١٩-                | قصه صفيه بنت حبي بن اخطاب و شوهرش<br>كنانة بن ابى الربيع   |
| ٢٢٤-                | «هم الذين كفروا و صدوكم عن المسجد<br>الحرام - الآية» ومكة رقتن بينمبر اكرم درعام<br>الحديبيه و شرح آن. |
| ٢٢٩-                | پاورقى راجع به گفتار سهلى در روض الانف.  |
| <b>سورة الحجرات</b> |  |
| ٢٣٧-                | عدد آيات و ثواب قراءت آن .   |
| ٢٣٩-                | قوله «يا ايها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدي الله<br>ورسوله - الآية» و سبب نزول آن.                     |
| ٢٤٠-                | قصه ثابت بن قيس بن شماس و نزول آيه<br>«لا ترفعوا اصواتكم» .  |
| ٢٤٢-                | آمدن و قد بنى تميم بدر حجره رسول (ص)<br>و آواز دادن آنها .   |
| ٢٤٥-                | اسلام آوردن اقرع بن حابس .   |
| ٢٤٦-                | قوله «يا ايها الذين آمنوا ان جاءكم فاسق<br>بنياً» و سبب نزول آيه .                                     |
| ٢٤٨-                | قوله «وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا»<br>و سبب نزول آن .  |
| ٢٥٢-                | قوله «يا ايها الذين آمنوا لا يسخر قوم من<br>قوم» و جريان ثابت بن قيس شماس.                             |
| ٢٥٤-                | در موضوع غيبت و آية «اجتنبوا كثيراً من<br>الظن» .  |
| ٢٥٩-                | روایت انس آنچه را كه رسول (ص) در<br>شب معراج دیده بود .  |
| ٢٦٢-                | قوله «قالت الاعراب آمنا» و گفتار جماعتى<br>از بنى اسد .  |

| صفحة                 | موضوع  |
|----------------------|--|
| <b>سورة الاحقاف</b>  |  |
| ١٤٦-                 | عدد آيات و ثواب قراءت آن.  |
| ١٤٩-                 | قوله «من اضل ممن يدعو من دون الله من لا<br>يستجيب له الى يوم القيمة» .             |
| ١٥٠-                 | قوله «وما أدري ما يفعل بى ولا بكم» و گفتار<br>كافران راجع به آيه شريفه .           |
| ١٥٢-                 | سؤال عبدالله سلام از رسول اكرم (ص)<br>چندین مسئله را و جواب آن حضرت.               |
| ١٥٤-                 | قوله «ووصينا الانسان بوالديه احسانا» و<br>قراءت قراء .                             |
| ١٥٨-                 | قوله «والذى قال لوالديه اف لكما» و<br>ترجمه كلمه «اف» .                            |
| ١٦٠-                 | روایت ثوبان راجع به مسافرتهاى رسول<br>(ع) و دیدن نمودن از حضرت فاطمه عليها السلام. |
| ١٦١-                 | روایت مفصل از حضرت صادق (ع) راجع به<br>خطبه حضرت امير (ع).                         |
| ١٦٩-                 | رقتن بينمبر اكرم بطائف و طلب نصرت<br>نمودن از تقيف .                               |
| ١٧٤-                 | قوله «فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل» .  |
| <b>سوره محمد (ص)</b> |  |
| ١٧٦-                 | عدد آيات و ثواب قراءت آن .   |
| ١٧٩-                 | قوله «الذين كفروا و صدوا عن سبيل الله» و<br>گفتار مفسرين .                         |
| ١٨٠-                 | قوله «فاماناً بعد واما فداء» و اعمال<br>بينمبر اكرم (ص) با كفار.                   |
| ١٨٥-                 | قوله «مثل الجنة التى وعد المتقون» و اوصاف<br>بهشت .                                |
| ١٩٦-                 | قوله «ان الذين كفروا و صدوا عن سبيل الله<br>الاية» .                               |
| <b>سورة الفتح</b>    |  |
| ١٩٨-                 | عدد آيات و سبب نزول آن.  |
| ٢٠١-                 | قوله «انا فتحنا لك فتحاً مبيناً» و جريان<br>فتح حديبيه و فتح خيبر .                |

| صفحه | موضوع  | صفحه | موضوع   |
|------|--|------|---|
| ۲۶۴  | عدد آیات و ثواب قراءت آن .   | ۳۳۱  | قول حضرت صادق (ع) درباره نجم و نکرانی حضرت ابی طالب در ناپیدا بودن پیغمبر (ص) در شب معراج . |
| ۲۶۷  | قوله «ق والقرآن المجید» و گفتار مفسرین درباره «ق» .                              | ۳۳۳  | حکایت عتبه بن ابی لهب و نفرین پیغمبر (ص) درباره او و اشعار حسان بن ثابت .                   |
| ۲۷۱  | قوله «واصحاب الایکه و قسه تبع و قوم او»  | ۳۳۶  | قوله «وهو بالا فقا الاعلی» و پاورقی راجع به افضلیت پیغمبر (ص) از سائر موجودات .             |
| ۲۷۶  | پاورقی راجع به دو فرشته موکل انسان و آیه «ما یلفظ من قول الا لیدیه رقیب عتیده» . | ۳۳۹  | قوله «ما کذب الفؤاد ما رأى» و قراءت به افتخار عبدالله مبارک راجع به اهل دوزخ .              |
| ۲۸۲  | گفتار عبدالله مبارک راجع به اهل دوزخ .   |      | قوله «یک پاورقی مفید» .   |
| ۲۸۴  | قوله «ان فی ذلک لذکرى لمن کان له قلب» و گفتار مفسرین .                           | ۳۴۳  | قوله «أفرأیتم اللات والعزی» و اعتقاد مشرکان راجع به مؤنث بودن بتان .                        |
|      | <b>سورة الذاریات</b>   | ۳۴۷  | قوله «ذلک مبلنهم من العلم» و یک پاورقی مفید .   |
| ۲۸۷  | عدد آیات و ثواب قراءت آن .   | ۳۴۸  | قوله «والذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش»  |
| ۲۹۰  | قوله «والذاریات» و اختلاف مفسرین .   | ۳۵۲  | قوله «الاتزروا زرة و زراخری» و تفسیر آن .   |
| ۲۹۲  | پاورقی راجع به مساهله علما در سند اخبار قصص .                                    |      | <b>سورة القمر</b>   |
| ۲۹۶  | قوله «وفی اموالهم حق للسائل والمحروم» و اقوال راجع به محروم .                    | ۳۶۱  | عدد آیات و ثواب قراءت آن  |
| ۲۹۹  | گفتار اسمعی راجع به جلف جافی .   | ۳۶۴  | قصه شق القمر  |
|      | <b>سورة الطور</b>  | ۳۷۵  | قوله تمالی «سیهزم الجمع» الایة ،  |
| ۳۰۸  | عدد آیات و ثواب قراءت آن .   | ۳۷۸  | قوله تمالی «فی مقعد صدق» الایة ،  |
| ۳۱۲  | پاورقی راجع به فضیلت عبادت در کعبه .   |      | <b>سورة الرحمن</b>  |
| ۳۱۳  | قوله «والبحر المسجور» و گفتار مفسران .   | ۳۸۰  | عدد آیات و ثواب قراءت آن  |
| ۳۱۷  | قوله «والذین آمنوا واتبعتهم ذریعتهم بایمان» و وجه قراءت قراءه .                  | ۴۰۵  | «مدهامتان» و اقوال مفسرین   |
| ۳۲۲  | قوله «ام لهم سلم» و پاورقی مفیدی درباره بی خبری مردم جاهل از اسرار وجود .        | ۴۰۶  | معنی خیرات حسان   |
|      | <b>سورة النجم</b>  | ۴۰۹  | سبب تکرار آیه شریفه «فبأی آلاء ربکما»   |
| ۳۲۶  | عدد آیات و ثواب قراءت آن .   |      |   |
| ۳۲۹  | قوله «والنجم اذا هوی» و قول مفسرین در مورد نجم .                                 |      |   |



